مشتاقین و افادهٔ طالبین جناب مولوی خادم حسین صاحب عظیم آبادی سلمه الله
ذو الایادی فتاوی دستخطی مولانای مرحوم که در زمان حیات خود بنفس نفیس در دو مجلد
ضخیم از تلمیذان خوش تحریر کتابت کنانیده بودند باین احقر عطا نموده امر کردند که این مجلدین نفیسین البطن
سلیس از زیور طبع آراسته و پیراسته نمایم بنا بر علیه اتباعاً لامره الشریف این امر
لطیف را موجب اعزاز و باعث افتخار خود انگاشته بکار طبع مشغول گشتم چونکه
ترتیبش بر طبق کتب علم فقه دشوار بود و لهذا از این امر صعب اعراض نموده بحیثیتی
که جناب مولانای مغفور درج کتاب کنانیده بودند نقل کنانیدم و به مجموعة الفتاوی
مسمی کردم و عوض ترتیب بنظر آسانی استخراج فتاوی هر امر فهرست مضامین مختصر
شامل کتاب نمودم و بهمان طور در دو جلد منقسم ساختم
تا که بباعث اختصار هر جلدی از جلدین منقسم زود تر از حیز طبع بر آمده انیس خاطر
مشتاقین و مونس طبع طالبین گردد و غبار انتظار بر قلوب صافی منتظران نه نشیند
امیدواری بعنایت بینهایت حضرت باری چنانست که جناب مولانای مرحوم را
در جنت این هدایات معظم خلد برین عطا سازد و این مجموعهٔ کرم را از چشم مفسدین
محفوظ دارد و بعین رضا مطبوع و ملحوظ نماید ع چو گل بخنده در آید لب اهل
نشاط ۞ اگر ز گلشن لطفش وزد نسیم قبول ۞ ومن الله الفوز لکل مامول الموصول

اسئله کل مسئوله

استفتا چه میفرمایند علمای ملت اهل سنت و جماعت که شیعه اثنا عشریه
مسلم انڈیا کافر باین معنی که خارج از دائرهٔ اسلام و محجوب الارث و النکاح
و محکوم علیهم بالجهاد باشند و اگر کفر شان مانع عن الارث ثابت نشود بس کدامی
نظیر آن ائمه و تابعین الی یومنا هذا ارقام فرمایند که ارث پدر سنی به پسر شیعه
نسخ او نرسیده باشد آنچه که درین مسئله حکم مفتی باشد ارقام فرمایند بینوا و توجروا

هو المصوب در کفر فرقۂ اثنا عشریہ فقہا اختلاف کردہ اند بعضے بوجہ سب
شیخین حکم کفر دادند و ہمین است قول اصحاب فتاوی و صاحب بحر رائق و
در مختار وغیرہ ولیکن مفتی و راجح عدم تکفیر شان است و سب شیخین موجب کفر
نمی شود و ہمین مذہب موافق قول امام اعظم است و آنچہ در کتب فتاوی
حکم کفر مرقوم است از دائرۂ تحقیق خارج است قال ملا علی القاری
فی شرح الفقہ الاکبر عند بسط الامام ابی حنیفۃ الکلام علی عدم
تکفیر اہل القبلۃ ما لفظہ فیہ دلالۃ علی ان سب الشیخین لیس بکفر
کما صححہ ابو شکور السلمی فی تمہیدہ و ذلک لعدم ثبوت مبنا
و عدم تحقق معناہ فان سب المسلم فسق کما فی الحدیث و ح یستوی
الشیخان و غیرہما فلو فرض انہ یسب الشیخین لا یخرج عن الایمان نعم
لو استحل السب او القتل فہو کافر لا محالۃ فالفسق بالعصیان لا یزیل
الایمان صغیرا کان او کبیرا و کذا البدعۃ لا تزیل الایمان کانکار
المعتزلۃ رویۃ اللہ تعالی و خلق افعال العباد لانہ مبنی علی التاویل انتہی
و مولانا ولی اللہ لکھنوی رحمۃ اللہ علیہ در شرح مسلم الثبوت می فرماید
المحققون من الحنفیۃ و المتکلمین ذہبوا الی عدم تکفیر الروافض
بانکارہم خلافۃ ابی بکر و عمر الثابتۃ بالاجماع القطعی عندہم حتی
قبلوا شہاداتہم و ما وقع فی الخلاصۃ و غیرہا من الفتاوی من
صریح الکفر لم ینقل عن ابی حنیفۃ و انما ہو من تفریعات المشائخ
کالفاظ التکفیر المنقولۃ فی الفتاوی کیف و قد نص الامام ابو حنیفۃ
و الشافعی بعدم تکفیر احد من اہل القبلۃ لکونہ علی تاویل فاحفظ
ثم شرع فی تکفیر فرق الاسلام انتہی ملخصا و مولانا ابو شکور سلمی در تمہید

می نویسند کلام الروافض مختلفة فبعضه یکون کفرا و بعضه لا فلو قال
ان علیا کان الٰها نزل من السماء کفر و قال بعضهم بانه شریك محمد
صلی الله علیه و علی آله وسلم فی النبوة و قال بعضهم النبوة کانت
لعلی و جبریل اخطأ و منهم من قال ان علیا کان افضل من الرسول
فهذا کله کفر و اما الذی یکون بدعة و لا یکون کفرا فهو قولهم ان
علیا کان افضل من الشیخین و منهم من قال انه یجب اللعن علی
من خالف علیا کعائشة و معاویة و منهم من قال ان حب اهل البیت
اولی و اصب و هذا کله و ما یشبهه بدعة لیس بکفر لانه صادر
عن تاویل انتهی ملخصًا الحاصل حکم کفر شیعه بسبب سب شیخین خلاف مذهب
محققین ست و علامه شامی در رد المحتار حاشیهٔ در مختار و در رساله خود
مسمی به تنبیه الولاة و الحکام درین باب بتفصیل نوشته است و بر صاحب
در مختار قدح کرده است و هکذا صرح به جماعة من اصحابنا و هو الموافق للقواعد
پس محجوب شدن وارث رافضی را از مورث سنی وجهی نیست والله اعلم
بالصواب و عنده حسن الثواب کتبه العبد الراجی رحمة ربه القوی ابو الحسنات
اللکنوی محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی ابن مولانا الحافظ محمد عبد الحلیم ادخله الله
جنات النعیم

محمد عبد الحی ابو الحسنات	هذا الجواب صحیح	محمد نور حسین

استفتاء در فتاوی عالمگیر است من انکر امامة ابی بکر الصدیق
فهو کافر و الرافضی اذا کان یسب الشیخین فهو کافر و المعتزلی اذا قال
باستحالة الرویة فهو کافر و لو قال رجل لو لم یاکل آدم الحنطة لما صرنا
اشقیاء کفر و لو قال رجل لآخر کان رسول الله صلی الله علیه و علی
آله وسلم یحب القرع مثلا و قال ذلك الغیر انا لا احبه فهذا کفر و لو جلس

کتاب الکفر و الالحاد
استفتاء دیگر از الہ آباد رسیده

قال لغيره ان آدم نسج الكرباس پس با همه جولاهه بچگان باشیم فهذا كفر و اگر کسے گوید که بجد او پسر تو سوگند هست فهذا كفر ولو قال ان الانبياء لم يعصوا حال النبوة ولا قبلها كفر و اگر گوید که اگر از آسمان بانگ آید که مرن هم نزنم برا الكفر و اگر گوید که حضرت یوسف عزم زنا کرده بود کافر شد و امثال اینها ازین قسم الفاظ زبانی بسیار هست که بیان آنها موجب تطویل هست پس آنچه درین فتاوی قائل این قسم کلمات را محکوم علیه بالکفر و منسوب بکفر نموده معنی این کفر چیست آیا چنین شخص ابدون توبه از دائره اسلام خارج و محجوب الارث و ممنوع عن التناکح و اثیم یا محجوب عن الارث و ممنوع عن التناکح فی ما بین المسلمين نحوه

است آنچه حکم مفتی به باشد ارقام فرمایند بینوا توجروا

هو المصوب حکم ارباب فتاوی بکفر قائل چنین کلمات تهدید است نه آنکه از آنها کفر حقیقة لازم آید صاحب بحر رائق وغیره تصریح این معنی کرده اند والله اعلم بالصواب کتبه العبد الراجی رحمة ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد نور الحسین ۱۲۸۱ ابن مولانا محمد حیدر عفی عنه	الجواب صحیح	محمد عبد الحی ۱۲۸۱ ابو الحسنات

استفتاء چه میفرمایند علمای دین در باب عمامه برای بیعت آیا سنت است یا مکروه است بینوا توجروا

هو المصوب انسب این است که مکروه است چنانچه زاهدی در شرح قدوری تصریح کرده است وهکذا فی الدر المختار وغیره والله اعلم کتبه عبده الراجی رحمة ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی الانصاری تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

استفتاء چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که زید از هنده عقد نکاح کرده بعد مدتی زید و اهل قرابتش میخواهند که هنده را از شخصے که نه از قرابت بعیده است و نه از قریبه بلکه اجنبی محض است روبرو کشیش

برآرند دهنده و اهل قرابتش را این امر منظور نیست درین صورت هنده را
شرعاً میرسد که برگفتهٔ شوهر و اهل قرابتش عمل نماید یا نه بینوا توجروا

هو المصوب درصورت مسئوله شخصی اجنبی را دیدن کف و وجه زن اجنبیه
بشرطیکه مامون از شهوت باشد درست نیست علی الخصوص فی زماننا بسبب
خوف فتنه برای مرد شاب و زن شابه مگر بوقت ضرورت که ازان گریزی
نباشد مثل قاضی و شاهد و طبیب یا کسیکه ارادهٔ نکاح دارد و آکر وایة وینظر
الی الاجنبیة الی وجهها وکفیها فقط للضرورة فان خاف الشهوة او شک
امتنع نظره الی وجهها فحل النظر مقید بعدم الشهوة والا فحرام
هذا فی زمانهم واما فی زماننا فمنع من الشابة قهستانی وغیره
لا النظر لا المس لحاجة کقاضٍ وشاهدٍ یحکم ویشهد علیها درمختار
قوله اما فی زماننا الا لا لانه عورة بل لخوف الفتنة رد المحتار والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب

محمد علیم الدین | محمد مسیح الدین خان

الجواب صحیح والمجیب نجیح فانه لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق والله اعلم وعلمه احکم

ابو محمد عبد الحق

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین که پیغمبر ما صلی الله
علیه وعلی آله وسلم امی بودند یا نه و امی بودن آن حضرت معجزهٔ حضرت است
یا نه و هرکه گوید که آن حضرت قبل بعثت اطلاع بر سائر علوم می داشتند قول
او خلاف قرآن و احادیث است یا نه و مصر چنین او را چه حکم دارد بینوا توجروا
و غرض مستفتی ازین سوال کشف صحت و سقم قول جناب مولانا محمد عبد الرزاق
صاحب قبله که قائل بودند باین امر که رسول خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم امی
نبودند و قول جناب مولوی علی محمد صاحب هم جناب مولانا ممدوح که هر دو قائل علم
آن حضرت بر همگی کلیات و جزئیات بودند بود و جوابش نوشته شد باین مضمون

کتاب المناقب

باه ربیع الاول ۱۳۱۱ هجری در لکهنؤ استفتا باین مضمون رسید

هو المصوب اطلاق امی بر آن حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم
در کلام مجید آمده است قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی
الامی الآیة وقال فی معالم التنزیل هو محمد صلی الله علیه وعلی آله
وسلم قال ابن عباس هو نبیکم امیا لا یکتب ولا یقرء ولا یحسب هو
منسوب الی الام ای هو علی ما ولدته امه وقیل هو منسوب الی امته
وسقطت التاء فی النسبة کما سقطت فی المکی والمدنی وقیل هو منسوب الی ام القری انتهی ملخصا در شریعت
محمدیه ثابت نه گردید که آن حضرت بر تمامی علوم جمیع اشیای با قسمیه مستقبله
جزئیه وکلیه اطلاع داشتند الا ماشاء الله تعالی والله اعلم نمقه ابو الحسنات
محمد عبد الحی عفا الله عما صدر عنه من الذنب الجلی والخفی ۲

محمد عبد الحی ۱۲۸۱ ابو الحسنات	صح الجواب کتبه محمد یوسف عفر الله ذنوبه وکفر سیاته	محمد یوسف ۱۲

مستفتی سوال مع جواب بخدمت جناب مولوی علی محمد صاحب ابن مولانا محمد حسین
علیه الرحمه برده جناب ممدوح تحت جواب بقلم خود این عبارت تحریر فرمودند و بر
خاتمه اسم جناب مولوی محمد فضل حسن صاحب ابن جناب مولانا محمد ظهور علی مرحوم رقم فرمودند
امی بودن آن حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم از عبارت سابق بدریافت
حاجت تفسیر نیست لیکن اطلاع آن حضرت بر سائر علوم از کتب حدیث وتفسیر
ثابت است من شاء زیادة التحقیق فارجع الی کتب الحدیث والتفسیر
والله اعلم نمقه احقر العباد محمد افضل حسن عفا الله عنه حسب ارشاد جناب الذمرحوم
جناب مولوی محمد فضل حسن صاحب بر مکان خود طلبیده پرسیدم که از کدام کتاب ثبوت
اطلاع آنحضرت بر سائر علوم فرموده اند در جواب فرمودند که تا حال ذر کدامی کتاب
ندیده ام جناب مولوی علی محمد صاحب خواه مخواه نام فقیر بر خاتمه جواب

تحریر فرموده اند هر چند منع ساختم او شان تسلیم نفرمودند
اقول وبالله التوفيق يا ايها الجناب المولوي محمد افضل حسين دام ظلكم الله
ذو المنن ما نقلتم عبارة كتاب من كتب التفسير والحديث في تحريركم حتى
ينظر فيه بعد تصحيح النقل فاما ان تسلم لو كان لها قوة كما هو شأن ارباب
الدرايات او تأول تطبيقا بين الروايات او تترجح جرحا من الجراحات فح
لابد من النظر في تحريركم ففيه تفتيشات لا نذكر كلها لضيق المقام وقد
اشتهر ان ما لا يدرك كله لا يترك كله فلنذكر بعضا منها الاول ان قولكم ليكن
اطلاع بر سائر علوم آه لم يذكر فيه المضاف اليه للفظ علوم ولا بد من ذكره حتى
يبحث عنه والثاني ان علوم جمع علم فاما ان يراد به ادراك الكليات
او معرفة الجزئيات او الاعم منهما على طريق مطلق الشيء او الشيء المطلق او
العلم المدون وعلى التقدير الاخير فالمراد منه اما المسائل كلها او بعض
المسائل قدر ما يحصل به غاية العلم او التصديق بجميع المسائل او بعض
المسائل او الملكة فهذه اطلاقات العلم المدون لا بد لكم من تعيين
المراد وان المراد المعنى الحقيقي او المجازي والثالث ان قولكم من شاء
زيادة التحقيق آه يشعر ان التحقيق قد حرره من شاء زيادة التحقيق فله
الجمع ان التحقيق هو اثبات المسئلة بالدليل وما نقلتم دليلا من الادلة
في التحرير والرابع ان لفظ الكتب اما جمع كتاب او هو مفرد كتب برسم خط
المصاحف وعلى التقديرين فالتركيب ليس توصيفيا بل هو اضافي
ليس الا وقد دخل عليه حرف التعريف ودخول حرف التعريف على المضاف
من اية قاعدة من قواعد علم النحو لا بد من بيانها والخامس ان اضافة
لفظ الكتب لو كان جمعا الى الحديث والتفسير تفيد العموم فان الجمع المضاف

يفيد العموم والاستغراق الا ترى الى تفسير الدوانى فى شرح التهذيب
قول المصنف وصعدوا معارج الحق اى بلغوا اقصاه وقد صرح
به المحقق الهروى والعلامة اليزدى وجد جدى شمس المحققين مولانا
محمد مبين رح فهذا العموم والاستغراق ينادى باعلى نداء على الجناب
المنيق قد احاط علما بجميع كتب التفسير والحديث ووجد فيها حقيقة على
حسب مرامه حتى يامر بالرجوع اليه وهذا قد شوقنى الى الرجوع فالمرجو من
ذلك الجناب ان يمن على بتفصيل فهرس اسامى جميع كتب التفسير والحديث
ثم بتيسر بار التحقيق حيث يبحث فيهما ولو كانت الاضافة للعهد فالمعهود
البتة لا بد من تصحيحه ولو كانت للجنس فلا تفيد والسادس ان اول الادلة
الكتاب ثم السنة وبهذا الترتيب يبحث الاصوليون فكان الانسب
ان يقول فليرجع الى كتب التفسير والحديث فما وجه قلب المتعارف
ثم المعروض ان تكتبوا الجواب بالصواب بكل ما استكتب باللسان الذى
هو لسان اهل الجنة ولسان بنى الانس والجنة فلبركات ليست لغيرها
فاكتبوا الجواب بهذا اللسان جزاكم المنان ويا ايها الجناب اهل العفو عليكم
عفو هذه الجسارة ومن هذا الا اتباع الامر ولستا من اهل الاعارة و
آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين - حرر فى السادس من الربيع الثانى
سنة ١٢٨٣ هجرى - كتبه ابو الحسنات محمد عبد الحى عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت
که زید انتقال کرد و ورثه گذاشت یک همشیره عینیه مسمی رابعه و سه برادرزاده
مسمی ذاکر و زینب و کلثوم که پدر این هر سه برادرزادیان روبروی زید فوت
شده و کلثوم هم روبروی زید فوت شد الا یک دخترش در وجود هست و یک برادرزاده حقیقی زید مسمی بکر که پدرش هم

روبروی زید فوت شده و یک زوجه مسماة خدیجه که جمله ورثه مذکوره صلبی او را حصه هشتم داده راضی کرده اند پس بقیه متروکه زید فیما بین دو برادرزادیان و یک دختر برادرزادی و یک برادرزاده و یک همشیره بحسب سهام شرعیه چگونه تقسیم یابد بینوا توجروا

هو المصوب بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث و رفع موانع بقیه ترکه زید منقسم بدو سهم شده یک سهم ازان به همشیره حقیقی و یک سهم به برادرزاده خواهد شد باقی ورثه محجوب خواهند شد والله اعلم بالصواب کتبه ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنه القوی

استفتا چه میفرمایند علمای دین متین و پیروان شرع مبین در صورتی که هنده بقسم گفت که من زید را شیر خود نوشانیده ام و بر دعوی خود یک گواه از ذکور و اناث ندارد پس درین صورت دعویش بنا بر شرع شریف مستوجب اثبات گردد یا نه بینوا توجروا

هو المصوب دعوی هنده غیر مسموع است چه رضاع بقول یک زن ثابت نمی شود در کنز می آرد ثبت الرضاع بما ثبت به المال و تحت آن صاحب بحر الرائق تحریر می سازد و هو شهادة رجلین عدلین او رجل و امرأتین فلا یثبت بشهادة امرأة واحدة انتهی والله اعلم و علمه اتم کتبه عبده محمد عبد الحی عفا عنه القوی

استفتا ما قولکم اندرین مسئله که شخصی در شفعه بعد طلب مواثبت طلب اشهاد نمود باین طور که بحضور دو شاهد عادل نزد بایع یا مشتری یا عقار طلب نمود لکن لفظ فاشهدوا علی ذلک نگفت و گواه نموده ادا نساخت پس این طلب موثر خواهد شد یا نه بینوا توجروا

هو المصوب از ظاهر اکثر کتب فقه شرط شدن اشهاد مستفاد می شود لیکن در خزانه خلاف آن مصرح است فی رد المحتار اقول ظاهر عباراتهم لزوم الاشهاد فیه

لکن رأیت فی الخانیة انما سمی الثانی طلب الاشهاد لا لان الاشهاد
شرط فیه بل لیمکنه اثبات الطلب عند جحود الخصم انتهی تامل انتهی و در
ظهیریه و قنیه در طلب ثانی اشهاد مذکور نیست عبارت ظهیریه این است والثانی
ان یقول اطلب الشفعة فی الدار التی اشتریتها من فلان انتهی و عبارت قنیه این است
الطلب للاشهاد انه اذا لقی المشتری یقول اطلب الشفعة فی التی اشتریتها من
فلان ویذکر حدودها فتسلمها انتهی واللہ اعلم حرره محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

سئل

استفتا ما قولکم رحمکم اللہ اندرین مسئلہ کہ نماز تراویح بموجب مذهب امام اعظم
بقول مفتی بہ بعدد بست رکعت سنت موکده است یا کم وبیش بینوا توجروا

هو المصوب نماز تراویح بمذهب حنفیه بست رکعت سنت موکده است و
قول استحباب آن اعتباری ندارد و همین عدد بمواظبت اکثر صحابه رضی اللہ
عنهم ثابت شده است بلکه در بعض روایات خواندن آن حضرت صلی اللہ علیه و علی
آله وسلم هم بست رکعت وارد شده است و بعض محدثین اگرچه تضعیف آن
روایت کرده اند مگر ضعف آن بحدی نیست که از دائره قبول خارج گردد در بحر الرائق
می نویسد فی شرح منیة المصلی حکی غیر واحد الاجماع علی انها سنة وقد
سنها رسول اللہ صلی اللہ علیه وعلی آله وسلم وتبعت المواظبة علیها
فی اثناء خلافة عمر ووافقه علی ذلك عامة الصحابة وما زال الناس من
ذلك الصدر الی یومنا هذا علی سنتها من غیر نکیر وکیف لا وقد ثبت
عن رسول اللہ صلی اللہ علیه وعلی آله وسلم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین وقول المصنف عشرون رکعة بیان لکمیتها وهو قول الجمهور
لما فی الموطا عن یزید بن رومان قال کان الناس یقومون علی عهد عمر
بن الخطاب بثلاثة وعشرین رکعة وعلیه عمل الناس شرقا وغربا انتهی

کلامه ملخصًا وشیخ الاسلام بدر الدین العینی در منحة السلوک شرح تحفة الملوک
تحریر فرماید التراویح عشرون رکعة وعند مالک ست وثلثون لنا
ما روی البیهقی باسناد صحیح انهم کانوا یقومون علی عهد عمر بعشرین
رکعة وعلی عهد عثمان وعلی مثل ذلک فصار اجماعًا انتهی وشیخ عبد الحق
محدث دهلوی در فتح المنان می آرد قال الحلیمی والسر فی کونها عشرین رکعة
ان الرواتب فی غیر رمضان عشرة فضوعفت لانه وقت جد کذا فی
المواهب اللدنیة ولا یذهب علیک ان تقدیر الاعداد من غیر سند
من جانب الشارع لا یجوز بمثل هذه النکتة التی ذکرها الحلیمی قال الامام
انه قد ثبت عندهم صلوة رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وسلم عشرین
رکعة کما جاء فی حدیث ابن عباس اخرجه ابن ابی شیبة فاختارهم انتهی
وشیخ ابن حجر مکی هیتمی در شرح مشکوة می نویسد قول بعض ائمتنا انه علیه
الصلوة والسلام صلی بالناس عشرین رکعة لعله اخذه مما فی مصنف
ابن ابی شیبة انه کان یصلی فی رمضان عشرین رکعة سوی الوتر و
کذا رواه البیهقی لکن الروایتان ضعیفتان وفی صحیح ابن حبان وابن خزیمة
انه صلی بهم ثمان رکعات والوتر لکن اجمع الصحابة علی ان التراویح عشرین
رکعة انتهی وهمچنین قسطلانی در شرح صحیح بخاری وعینی در شرح هدایه وغیرهما
من المحدثین نوشته اند وشاه عبد العزیز دهلوی در بعض تحریرات خود میفرمایند
درباب تراویح چنانچه این حدیث وارد شده است که ما کان رسول الله صلی الله
علیه وعلی اله وسلم یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة
رکعة همچنان این احادیث هم وارد شده اند که قالت عائشة کان رسول الله
صلی الله علیه وعلی اله وسلم یجتهد فی رمضان ما لا یجتهد فی غیره رواه مسلم

وعنها قالت اذا دخل العشر الاواخر من رمضان احيى ليلة رواه
البخاری ومسلم وابو داؤد وعن النعمان بن بشير قال قمنا مع رسول الله صلی الله عليه
وعلى آله وسلم فی رمضان ليلة ثلث وعشرين الى ثلث الليل الاول ثم قمنا معه ليلة خمس
وعشرين الى نصف الليل ثم قمنا معه ليلة سبع وعشرين حتى ظننا ان
لا ندرك الفلاح ای السحور پس وجه تطبیق درین روایات که صریح دلالت
بر زیادت کمیت و کیفیت نماز آن حضرت در رمضان می کنند و دران روایت
که نفی زیادت میکند همین است که آن روایت محمول بر نماز تهجد است دلیل بر حمل
آنست که از ابو سلمه راوی در تتمه این حدیث می گوید که قالت عائشة قلت
لرسول الله تنام قبل ان توتر قال يا عائشة ان عينی تنامان ولا ينام قلبی
رواه البخاری ومسلم وظاهر است که نوم قبل از وتر در تهجد متصور می شود و در
روایات صحاح تعیین عدد تراویح آنحضرت نیامده لیکن از الفاظ مذکوره در حدیث
معلوم می شود که عدد آن بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبه تعیین بست رکعت
وارد شده است اما بیهقی تضعیف این روایت کرده بعلت آنکه راوی آن جد
ابی بکر بن ابی شیبه است حال آنکه ابو شیبه جد ابی بکر آن قدر ضعف ندارد
که روایت او را مطروح مطلق ساخته شود آری اگر معارض او حدیث صحیح بودی
البته ساقط شدی وقد سبق ان ما هو معارض له يعنی حدیث عائشة
المتقدم ليس معارضا له انتهى كلامه خلاصه مرام اینکه روایت ابن ابی شیبه
آن قدر ضعف ندارد که متروک شود مقام غور است که عبد الله بن لهيعة که نزد
محدثین بغایت مرتبه ضعیف است و در ضعف ضرب المثل است كما لا يخفى على
من راجع تهذيب التهذيب للحافظ ابن حجر العسقلانی محدثین روایتش قبول
می سازند پس ابو شیبه جد ابی بکر بن ابی شیبه چه جرم کرده است که روایتش

بالکل ترک کرده شود فعلی هذا در بودن بست رکعت سنت موکده شکی نیست
سلمنا که روایت مذکور قابل قبول نیست وتعیین این عدد از آنحضرت صلی الله
علیه وعلی آله وسلم ثابت نیست کما قیل لیکن در ثبوت مواظبت صحابه از زمانهم برین عدد
شکی نیست وهمچنان که مواظبت نبویه سنت موکده می گردانند مواظبت خلفاءهم
موجب سنت می شود فقها واصولیین جابجا تصریح این امر ساخته اند واگرچه نزد
جمهور اصولیین تعریف سنت موکده بما واظب علیه الرسول هست لیکن محققین
این تعریف را بر اختصار بنا بر علی الاعتماد علی الفطرة الوقادة محمول می سازند
وتعریف سنت بما واظب علیه رسول الله او خلفاءه می سازند تصریح آن در
رد المحتار موجود است وآنچه که صاحب فتح القدیر در بحث تراویح باین عبارت
می فرماید فتحصل من هذا کله ان قیام رمضان احد عشرة رکعة مع الوتر
سنة فعله رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم ثم ترکه بعذر وکونها عشرین
سنة الخلفاء الراشدین وقوله علیه الصلوة والسلام علیکم بسنتی وسنة
الخلفاء الراشدین ندب الی سنتهم فیکون العشرون مستحبا والسنة هو
ذلک القدر انتهی کلامه ملخصا پس مبنی است بر تعریف سنت بما واظب
علیه الرسول وقد عرفت ان الحق خلافه وآنچه نوشته که قوله علیه السلام علیکم بسنتی الحدیث
ندب الی سنتهم پس مخدوش است بسه وجه وجه اول اینکه علیکم برای لزوم موضوع است
پس ازین حدیث صاف لزوم سنت خلفا ثابت میشود نه استحباب آن دوم اینکه
معطوف در حکم معطوف علیه می شود پس همچنانکه لزوم سنت نبویه ازین حدیث
ثابت شده لزوم سنت خلفا نیز ثابت خواهد شد سوم اینکه اگر غرض آنحضرت
بیان استحباب سنت خلفا بودی تخصیص خلفا بذکر را وجهی نبودی چه سنن جمله
صحابه برای مایان مستحب هستند الحاصل ازین حدیث صریحا معلوم می شود که سنت

خلفا مثل سنت آن حضرت بر امت لازم و موکد است پس بعد ثبوت مواظبت خلفا بر بست رکعت جای شک و تشکیک در بودن این قدر سنت موکده باقی نمانده هذا ما عندی والله اعلم بالصواب و عنده حسن الثواب

محمد عبد الحی ۱۲۸۱ ابو الحسنات

الجواب صحیح — محمد نور الحسنین ۱۲

صح الجواب حرره — محمد ظهور حسن ۱۲ عمده تجسم العلما

المجیب مصیب نمقه احقر العباد — محمد فضل حسین ۱۲۸۴

الجواب المرقوم صحیح لا ریب فیه — عنایت الله محمد علی

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که واجب تعالی شانه بر پیدا کردن شریک خود قادر است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب واجب تعالی بر پیدا کردن شریک خود قادر نیست چه جمله متکلمین تصریح این امر میسازند که علت مقدوریت امکان است پس شریک الباری که ممتنع است مقدور نخواهد شد و نیز شریک الباری ممتنع است بالاجماع و قدرت الٰهی بر ممتنع نیست امام فخر الدین رازی و علامه سعد الدین تفتازانی می نویسند لا شیء من الواجب والممتنع بمقدور له تعالی لزوال امکان الترک فی الاول والفعل فی الثانی انتهی و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر تحریر می سازند قد قیل کل عام مخص کما خص قوله تعالی والله علی کل شیء قدیر بما شاء ہ لیخرج ذاته و صفاته و مالم یشأ من مقدوراته و ما یکون من المحال وقوعه فی کائناته والحاصل ان کل شیء تعلقت به مشیئته تعلقت به قدرته والا فلا یقال هو قادر علی المحال لعدم وقوعه و لزوم کذبها انتهی و علامه کمال الدین ابن ابی شریف تلمیذ صاحب فتح القدیر در شرح رساله مسایره تصنیف استاذ خود می نویسند العلم اعم من متعلق القدرة فان العلم یتعلق بالواجب والممکن والممتنع والقدرة انما تتعلق بالممکن دون الواجب والممتنع انتهی اگر در قلب اختلاج این امر شود که عدم

قدرت واجب تعالی بر شریک الباری مستلزم عجز او ست و هم مستلزم النقص در
ذبح آن گفته خواهد شد که عدم قدرت بر امری که لایق تعلق قدرت نباشد نقص
نیست بلکه عین کمال است در کتب علمای کلام و فقه تصریح این امر موجود است
علامه عبد الغنی نابلسی در رساله [illegible] آورده قال المحققون المراد بالممکن
ما لا یجب وجوده ولا عدمه لذاته فدخل ما لا یتصور من الممکنات لا لذاته
بل لغیره کممکن تعلق علم الله تعالی بعدم وقوعه کایمان ابی جهل و
لا ابن حزم ما هو بین البطلان حیث قال انه تعالی قادر علی ان یتخذ ولدا اذ
لو لم یقدر علیه لکان عاجزا وقد نقله بعض الاغبیاء من المتبدعة فانظر الی
اختلال هذا المبتدع کیف فان اثبات العجز انما یکون لو کان القصور جاء من
ناحیة القدرة اما اذا کان لعدم قبول المستحیل تعلق القدرة فلا یتوهم
متوهم ان هذا عجز وقد سئل الامام عبد الله بن سعد الیمنی عن ان الله
قادر علی جمیع الممکنات هل یلحق بذلک شیء من المستحیلات فاجاب بان جمیع
المستحیلات العقلیة لا تعلق للقدرة بها سواء کانت استحالة شرعا کقوله
تعالی ولا اللیل سابق النهار وعقلا کولوج الجمل فی سم الخیاط وقوله تعالی
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط یدل علی انقطاع طمع الکفار لدخول الجنة فان
قیل لم لم یوصف الحق بکونه قادرا علی ذلک وعدم القول به یؤدی الی نقص القدرة
قلت ذلک لا یؤدی الیه فان الله قادر علی ان یصغر الجمل الی ان یصیر بحیث
یلج فی سم الخیاط وعلی توسیع سم الخیاط الی ان یسع الجمل واما ولوجه فیه
وکل منهما علی صورته فذلک من المستحیل العقلی الذی نص العلماء علی
ان لا تعلق لقدرة الله وکذلک لا یحصل النهار الا بعد ذهاب اللیل واللیل
الا بعد ذهاب النهار کل منهما شرط لمجیء الآخر واجتماع النهار مع اللیل مستحیل عقلی

فلا یتعلق القدرة به وقوله تعالی خالق کل شیٔ معناه خالق کل شیٔ وجد او سیوجد والمستحیل العقلی غیر موجود ولا یمکنه ان یوجد فلا یدخل تحت ذلک ولا یجد العقل ای خلق ذلک سبیلا انتہی کلام النابلسی ملخصاً الحاصل عبارات منقول صریحا دلالت میکنند برین کہ واجب تعالی را قدرتی بر خلق امور مستحیلہ مثل اجتماع نقیضین و دخول جمل در سم خیاط و وجود شریک باری و اتخاذ ولد و امثال آنہا نیست و انتفاء قدرت برین امور موجب نقص نیست بلکہ عین کمال است وعلی ہذا اطبق المتکلمون واجمع العلماء المتشرعون وشہد بہ العقل والنقل فمن انکر ذلک فقد اتی بشیٔ عجاب واللہ اعلم بالصواب وعندہ حسن الثواب کتبہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

ابو الحسنات محمد عبد الحی | الجواب صحیح | محمد نور حسین

استفتا ما قولکم رحمکم اللہ کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم وصحابہ وتابعین داشتن میت در قبر بر پہلوی راست مروج ومعروف بود ویا بر پشت وفقط تحویل گردن بسوی قبلہ بود وباجماع فقہا بر شق اول است یا ثانی بینوا توجروا۔

ہو المصوب باتفاق حنفیہ وشافعیہ مسنون ہمین است کہ میت بر پہلوی راست غلطانیدہ شود ورخ رویش بسوی قبلہ کردہ شود وہمین امر متوارث است از زمان برکت نشان آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم تا این زمان در نہایہ می آرد اذا احتضر الرجل وجہ الی القبلة علی شقہ الایمن اعتبارا بحال الوضع فی القبر انتہی ودر نہایہ می نویسد الاضطجاع علی ستة انواع فی حالة المرض علی شقہ الایمن عرضا للقبلة وفی حالة الصلوة وهو الاستلقاء وفی حالة النزع فانہ یوضع کما یوضع فی حالة المرض وفی حالة الغسل بعد ما مضی بجنبہ فلا روایة فیہ عن اصحابنا کیف یوضع علی التخت الا ان العرف فیہ انہ یوضع مستلقیا علی قفاه طولا عن القبلة وفی حالة الصلوة علیہ معترضا علی قفاه وفی حالة اللحد فانہ یوضع

در ربیع الاول [illegible] صاحب

علی شقه الایمن انتهی و همچنین صاحب محیط آورده و بلفظ هکذا توارثت السنة
موکد ساخته و شیخ الاسلام بدر الدین عینی در منحة السلوک شرح تحفة الملوک تحریر
میسازد و یضجع علی شقه الایمن موجها الیها هکذا اجرت السنة انتهی و علامه
حلبی در غنیة المستملی شرح منیة المصلی می آرد و یوجه المیت الی القبلة فی القبر
علی جنبه الایمن و لا یلقی علی ظهره و قال السروجی فی شرح الهدایة ذکر فی کتب
اصحاب الشافعی و احمد یوضع تحت راسه لبنة او حجر و لم اقف علیه من اصحابنا
انتهی و ابن ماجه از سعید بن المسیب روایت میکند قال اخذ رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و سلم من قبل القبلة و استقبل استقبالا و علامه برهان الدین
طرابلسی در برهان شرح مواهب الرحمن می نویسد یوجه الی القبلة علی جنبه
الایمن لما روی ابو داود ان رجلا قال یا رسول الله ما الکبائر
قال تسع فذکر منها استحلال البیت الحرام قبلتکم احیاء و امواتا و رواه الحاکم
فی المستدرک ایضا انتهی و بزار در مسند خود از معاذ بن جبل از آنحضرت صلی الله علیه
و علی آله و سلم در قصه تشفیع قرآن در قبر روایت میکند ثم یضجعه الملائکة فی القبر علی
شقه الایمن مستقبل القبلة باقی ماند کلام درین که توجیه وجه در اضجاع علی الشق
الایمن آیا هر دو واجب اند یا مسنون صاحب تحفه توجیه را سنت نوشته و ظاهر عبارت
فقها دلالت بر وجوب میکنند و صاحب درمختار تصریح آن هم کرده و همین است اصح
چنانکه لفظ حدیث قبلتکم احیاء و امواتا هم دال برین است و اما اضجاع علی الشق الایمن
پس علمای شافعیه تصریح سنیت آن کرده اند و از علمای حنفیه صاحب درمختار و صاحب
نهر فائق و صاحب بحر رائق هم لفظ ینبغی آورده اند و از محیط و نهایه هم همین مضمون
مستفاد می شود بلکه استنباط آن از عبارت هدایه نیز ممکن است فلیتوکل علیه
و تحقیق این بحث کما ینبغی در رساله رفع الستر عن کیفیة ادخال المیت و توجیهه الی القبلة

فی القدیر ... والله اعلم بالصواب عقده حسن الثواب ...

العجب ... | الجواب صحیح | محمد نور حسین ۱۲۸۱ | ...

استفتا ما چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که اگر والی ملک ... بنام زید تنخواه یومیه معه فرزندان مقرر است و زید آن را کلاً یا بعضاً از فرزندان خود هبه ساخت این هبه جائز و نافذ خواهد شد یا نه بینوا تؤجروا

هو المصوب هبه مذکوره جائز و نافذ نیست چه یومیه شئ معدوم است آنا فانا حادث میشود و در هبه قبض موهوب ضرور باید و نیز هرگاه در سند سلطانی لفظ مع فرزندان مندرج است استحقاق فرزندان در آن یومیه ثابت شد و فرزندانش همه مستحق شدند نه فقط زید پس هبه زید یکی از فرزندان خود که مبطل حق دیگر است نافذ نخواهد شد بعد ممات زید جمله فرزندان زید علی السویه مستحق خواهند شد والله اعلم کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا الحمد لله مستحقه ما قول سادتنا العلماء الاعلام فی یتیمة صغیرة مانعة لا اب ولا جد بحیث لها اراد تزویجها ولیها عمرو ام ومتعلقه ذلک علی مذهب امامنا الشافعی فمن یکون ولیها وما کیفیة صحة العقد عند سید الامام ابی حنیفة سما یجب مراعاته من ارکان وشروط انیدونا الجواب جزاکم الله خیرا

هو المصوب عند ائمتنا الحنفیة الولی فی النکاح العصبة بلا توسط انثی علی ترتیب الارث والحجب فان لم یکن عصبة فالولایة للام ثم ام الاب ثم للبنت ثم لبنت الابن ثم لبنت البنت ثم لبنت ابن الابن ثم لبنت بنت البنت وهکذا ثم للجد الفاسد ثم للاخت للاب والام ثم للاخ لاب ثم لاولاد الام ثم لذوی الارحام کما فی البحر الرائق والدر المختار وغیرهما ففی الصورة المسئولة عنها یکون ولایة تزویج تلک الیتیمة الصغیرة للعم والله اعلم کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۲۰ استفتاء چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسئله که
یک موضع از موال ملک بطریق وجه اخراجات عود و گل و اعراس و فقرا و صادر و وارد
و غیره درگاه حضرت شیخ مخدوم عطاء الله حسینی مفوض و مستقر گردیده و از وقت
عطای موال ملک بموجب اسناد سابق موضع مذکور بشرط خرچ مذکور بنام اولاد اکبر
حضرت موصوف انتقالا جاریست و نیز حسب دستور بزرگان مشارالیهم مسمی به عمرو
یکی از اولاد شیخ اکبر موصوف از عطای سند سرکاری بموضع مذکور بشروط مزبور
بلا شرکت غیر سرفراز شده از قدیم قابض و متصرف و از ابتدا تا این زمان
احدی از اولاد اکبر یعنی سجاده به برادری خود در شروط مذکور ترکه نداده و حسب
حکم شریعت معمول و مستمر آمده حالا مسمی به بکر برادر خورد عمرو مذکور در شروط مسطور
حسب فرائض الله ترکه می‌خواهد و چار همشیرگان عمرو بسبب دعوی بکر نیز دعوی ترکه
می‌کنند پس از روی شرع شریف در شروط خرچ مصارف عود و گل مذکوره حکم
فرائض به برادر و همشیرگان جاریست یا نه عبارت سند [illegible] شیخ الکبیر
بموجب فرمان و اسناد پیشین بشروط خدمت تولیت و سجاده نشینی روضه منوره
حضرت شیخ المشایخ مخدوم عطاء الله حسینی واقع در وجه اخراجات عود و گل و عرس
روضه منوره و فقرایان صادر مقرر و جاریست لهذا به دستور سابق از [illegible] ۱۲۹۱
فصلی در وجه اخراجات روضه مذکوره بشروط خدمت مذکور بنام فلان [illegible]
[illegible] موضع مذکور برای اخراجات عود و گل حسب سند سرکاری [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] بکر و غیره [illegible] تقسیم ترکه [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] اختیار تولیت [illegible] اگر خواهد [illegible]
[illegible] درین باب [illegible]
پس دعوی بکر و همشیران در صورت مذکوره تداعی ندارد والله اعلم [illegible] عفی الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین باب که شخصی منصب دار ملازم سرکار مسمی پرورش علیخان یک دختر مسماة دولارا بیگم و یک متبنی مسمی سرور علی و یک داماد زوج دولارا بیگم مسمی محمد فتح علی را گذاشته انتقال نمود مسمی دولارا بیگم برادر اجرا اسامی نسبت مرحوم بنام فرزند آغوشی خود مسمی محمد جهانگیر علی صغر سن کرا از بلین و دیگر شوهر خود است بسبب رنج واتفاق وقت مقرر کنانیده از سرور علی متبنای مرحوم صلح کردید بدین حساب که بحساب فی روپیه پنج آنه خود و پنج آنه بسرور علی و دو آنه بجهانگیر علی و چهار آنه در ادای قرضه مرحوم یعنی خسر خود از تنخواه جهانگیر علی می گرفته باشند و اسامی مذکور بعنایت الهی به محمد جهانگیر علی از سرکار بحال شد پس صلح مذکور شرعا درست است یا نه و بسبب صلح هریک از تنخواه بگیرد یا فقط جهانگیر علی ملازم سرکار بگیرد

هو المصوب بشرط صدق اظهار مستفتی شرعا سرور علی مذکور و فتح علی هر دو وارث مرحوم نمی شوند فقط دختر مرحوم وارث است اما نوکری عطای سرکار است نام هر کس که در دفتر سرکار است مشاهره نوکری خواهد یافت دختر را نیز درین مدات دخلت نیست و اگر متروکه باشد فقط دختر وارث خواهد شد متبنی و داماد محروم و صلحی که کرده است غیر صحیح اما جهانگیر علی بنظر حق السعی اگر چیزی بوالده علاتی خود از مشاهره منصب داری می داده باشد اختیار است جبر بر او نمی رسد و ادای دین از متروکه است لا غیر و نوکری متروکه نیست الاول یبدأ بتکفینه و تجهیزه من غیر تبذیر و تقتیر ثم یقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله فرائض شریفیه اذا کان فی الدیوان عطاء مکتوب باسم رجل فنازعه فیه آخر وادعی انه له فصالحه المدعی علیه علی دراهم او دنانیر حالة او الی رجل فالصلح باطل ولو صالحه علی شیء بعینه فهو باطل کذا فی المبسوط والعطاء الذی جعل الامام العطاء لکذا فی الوجیز للکردری

خادم الشرع ... محمد مفتی سید فخر الدین احمد

الجواب صحیح والله اعلم کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله
که شخصی سبحه گردانی علی الدوام در خواندن اوراد یعنی تسبیح و تهلیل و تحمید
و استغفار و درود شریف مصروف می باشد و بعضی از نوافل مثل سنت عصر و
صلوة الاوابین بعد مغرب و سنت عشا می گذراند و اکثر تحریص بر سمع مولود شریف
کرده در مجالس میلاد شریف حاضر می شود بعضی کسان به تشدد ممانعت نموده
میگویند که این همه بدعت است مرتکب این امورات مبتدع است بحکم الجهاد
المبتدع افضل من جهاد الکفار قتال با وی لازم است و بعد از نماز مفروضه
رفع یدین را برای دعا هم منع کرده میگویند که این بدعت است درین باب
حسبة لله هر چه حکم شرع باشد بیان فرمایند بینوا توجروا

هو المصوب سبحه گردانی فی نفسه امری است مشروع بشرطیکه از ریا خالی باشد
و این چنین سبحه مروج اگرچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم نبوده
لیکن در زمان صحابه و تابعین یافته شده است چنانچه علامه سیوطی در بعض
رسائل خود تصریح کرده است پس سبحه گردانی بطور بدعت خواهد شد و در باب
صلوة الاوابین و غیره نوافل در شرع ترغیب وارد شده است هر کسی را باید که
اوقات خود را در چنین عبادات گذارد و مجالس مولود شریف را علمای سلف
بدعت حسنه تحریر فرموده اند در چنین مجالس حاضر شدن بشرطیکه خالی از موانع
شرعیه باشد امریست مستحسن اکابر محدثین و فقها این را مستحسن شمرده اند و رفع یدین
در دعا امریست مستحب ملا علی قاری تحقیق این امر کما حقه در شرح مشکوة و در شرح
حصن حصین کرده است الحاصل شخصی که این چنین امور مثل سبحه گردانی و حضور
مجالس مولود شریف و رفع یدین در دعا میکند اگر نیت آن خالص است انشاء الله
خواهد شد والله اعلم کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۷ **استفتا** چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که شوهر هنده مفقود شد هنده بعد گذشتن دو سال بخوف زنا با زید نکاح کرده گرفت اکنون زید آن را طلاق داده بعد انقضای عدت باز نکاح ساخت پس این هر دو نکاح صحیح شد یا نه

هو المصوب اکثر علمای حنفیه مدت مفقود نود سال می نویسند و بعضی کمتر ازین قبل گذشتن این قدر مدت نکاح هنده جائز نخواهد شد لیکن نزد امام مالک مدت مفقود چار سال است و هنگام الضرورت فتوی دادن بر مذهب شان نزد حنفیه هم جائز است در جامع الرموز می آرد قال مالك والاوزاعي الى اربع سنين فينكح عرسه بعدها كما في النظم فلو افتى به في موضع الضرورة ينبغي ان لا باس على ما اظن انتهى وصاحب در مختار در منتقی شرح ملتقی هم همین طرف مائل شده و شامی در رد المحتار هم همین را تائید داده پس موافق این فتوی هر دو نکاح هنده جائز شد والله اعلم

کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۸ **استفتا** ما تقولون یا ایها العلماء اندرین مسئله که درین زمان حفاظ قرآن در ماه مبارک رمضان در یک شب بالکل قرآن شریف را من اوله الی آخره میخوانند و درین شب اهتمام فرش و فروش و چراغ و فانوس بسیار سازند حتی که بحد اسراف می سازند و این قدر در خواندن سرعت میکنند که بجز یک آواز چیزی دیگر فهم نمی آید و با وجود این سرعت در قرات خود تفاخر می نمایند این رسم در شرع ثابت است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب ختم کردن تمام قرآن در نماز تراویح در یک شب در قرون ثلثه نبود و در زمانهٔ فقها رحمهم الله هم قدر می نویسند که الختم مرة سنة ومرتين فضيلة وثلثا افضل و ختم شبینه که مروج فی زماننا است بر سامعین گران و بار می شود بعض ها محض بنظر طلب صاحب خانه می آیند و بعضی بنظر آمدن همنشینان کسی که بشنید ختم تمام قرآن در یک شب بگوش دل سماعت کند الا ما شاء الله

و این امر موجب کراهت است فقها تصریح این امر بجا می سازند در اختیار می آرد
الا ذهل فی التراویح فی زماننا قدر ما لا یثقل علیهم انتهی و علامه زاهدی در رساله فضائل
رمضان می نویسد افتی ابو الفضل الکرمانی انه اذا قرء الفاتحة و آیة او آیتین
لا یکره و من لم یکن عالما باهل زمانه فهو جاهل انتهی و همچنین است در بحر الرائق
و غیره علاوه برین حفاظ که ختم شبینه میکنند این چنین عجلت میسازند که در حرکات
و حروف خللی واقع میشود و بهمین سبب آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم از ختم
قرآن در کم از سه روز منع فرموده اند ابو داود از عبد الله بن عمرو روایت میکند
قال قال لی رسول الله اقرء القرآن فی شهر قال انی اجد قوة قال اقرء فی
عشرین قال انی اجد قوة قال اقرء فی خمس عشرة قال انی اجد قوة قال اقرء
فی عشر قال انی اجد قوة قال اقرء فی سبع و لا تزیدن علی ذلک و در روایت
دیگرے آمده عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله لا یفقه القرآن من قرء
فی اقل من ثلاث پس ازین روایت صاف واضح است که ختم بعجلت کردن در شرع
شریف منهی عنه است و خالی از کراهت نیست الحاصل ختم شبینه فی نفسه امر
مستحسن است لیکن چون فی زماننا موجب کراهت مقتدیان و عجلت در قرات قاریان
گردیده امر موجب کراهت این فعل اند می شود خالی از کراهت نخواهد بود آری اگر
شخصے قاری جید بدست آید که بر ختم شبینه بطوری که در شرع شریف مشروع است
قادر باشد یعنی حروف و حرکات را کما حقه ادا سازد و قواعد تجوید ضروریه هم
لحاظ دارد و سامعین هم به طیب خاطر برشنیدن ختم یک شبی مستعد باشند و هرگز
در دل شان باری نرسد درین صورت ختم شبینه امریست موجب ثواب اکرم
و وجود این هم در خیر القرون نه بود لیکن احداث آن از قبیل بدعات حسنه است
مثل بنای مدارس و غیره خواهد بود و امام غزالی از بسیاری از زهاد نقل میکند

که او شان در هر روز یک ختم می ساختند و آنچه از امام ابی حنیفه منقول است که ایشان در ماه رمضان هر روز یک ختم و به هر شب یک ختم خارج از تراویح می ساختند لیکن شکی نیست که این حضرات در ختم لحاظ امور مذکوره الصدر نموده باشند و امری موجب کراهت از ایشان صادر نمی شد پس کسیکه اقتدای کامل بایشان نماید ماجور خواهد شد نعم المقتدی و نعم المقتدی به اما حقیقة العلم عند عالم السر الخفی و الجلی کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

صحیح السیاحة فی ما یتعلق بقدر التلاوة

محمد نور الحسنین ۱۲۹۱

استفتا ۱۹ سوال اول کسیکه کنز الدقائق را ضلالت گوید یا سفر السعادت را سبب گمراهی داند حکم آن چیست بینوا توجروا

هو المصوب اگر کسی این هر دو کتاب را موجب ضلالت بدین وجه داند که در آن هر دو کتاب مسائل شرعیه موافق کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع و قیاس اند آنکس از احاطه اسلام بیرون خواهد شد لانه اهان الدین و من اهان الدین فقد کفر جمله فقها تصریح این امر می سازند چنانچه حافظ الدین بزازی در فتاوی خود می آرند اذا القی الفتوی علی الارض و قال چه نسبت فتوی رد و گر قال این چه شرع است یکفر لانه رد حکم الشرع انتهی و همچنین اگر موجب ضلالت بدین وجه دانسته که این هر دو کتاب تصنیف دو عالم حنفیه هستند چه استهزا و استخفاف به علما هم کفر است علامه ابن حجر مکی هیتمی شافعی تحقیق این امر کما حقه در کتاب خود مسمی به اعلام بقواطع الاسلام ساخته اند و اگر سبب ضلالت آن هر دو کتاب نقصان علم مصنف آنها و عدم اعتبار شان پندارد پس حال آن اینست که صاحب کنز رئیس الفقهاء ابو البرکات عبد الله بن احمد الملقب بحافظ الدین النسفی صاحب منار و وافی وغیره است وفات او در سنه ۷۱۰ واقع شده چنانکه بعد او آمدند متاخران او و مانند کنز الدقائق را مستند خود و اهم یا ممیز پنداشتند علامه فخر الدین زیلعی در شرح خود

می نویسند اما بعد فانی لما رأیت المختصر المسمی بکنز الدقائق احسن [illegible] فی [illegible]
حاویا لما یحتاج الیه من الواقعات مع لطافة نظمه واختصار نظمه [illegible]
بکرین لله شرح متوسط الخ و اما سفر السعادت پس مصنف آن شیخ مجد الدین ابو طاهر
محمد بن یعقوب شیرازی است وفاتش در سنه [illegible] واقع شده مصنف جلیل شافعی المذهب [illegible]
طریقه اہل حدیث حافظ ابن حجر عسقلانی وغیره او را از محدثین مائه ثامنه شمرده اند
تصانیف وی بسیار نافع و هادی هستند مگر در بعضی تصانیف بر مسلک تعصب رفته در
سفر السعادت اکثر اقوال خلاف مذاهب مجتهدین تحریر ساخته و در خاتمه آن را [illegible]
اختیار ساخته احادیث صحاح را ثابت نشده گفته شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح
سفر السعادت جا بجا تعرض ساخته و به مواضع زلل و مسامحات مطلع کرده پس عالم [illegible]
را باید که حسن را از قبیح تمیز ساخته عامل شود و جاهل محض متعصب [illegible] آن [illegible]
سازد اگر تامل باید کرد که وقوع مسامحات وغیره موجب این امر شده که آن کتب بکلام
بی مثال مشود چه خطا از لوازم بشریت هست آید که ابن جوزی در باب حدیث [illegible]
تعصب گرفته احادیث صحیح و حسن و ضعیف را که در صحاح سته موجود اند موضوع گفته
چنانچه حافظ ابن حجر وغیره تصریح آن ساخته اند موضوع را از غیر موضوع تمیز ساخته
محققین بعض حنفیه بر شافعیه و شافعیه بر حنفیه تعصب کرده اند با این همه [illegible] علما [illegible]
را ضلال نگفتند عالم را باید که عوام کالانعام بلکه خواص کالعوام را از این چنین
کلمات باز دارد و اگر کسی کنز الدقائق را بدین وجه موجب ضلالت داند که آن کتاب
فقه حنفی است و امام ابو حنیفه قیاس را بر حدیث مقدم می ساختند پس این شخص [illegible]
[illegible] بر حدیث برطرف امام اعظم از این معنی است عارف ربانی
عبد الوهاب شعرانی در میزان کبری می نویسند اعلم ان هذا الکلام صدر من
الجاهل المتعصب [illegible] الامام ابو جعفر [illegible] المتصل الی ابی حنیفة انه کان

یقول کذب علی اللہ وافتری علینا من یقول انا نقدم القیاس علی النص وایضا واعتقاد کل منصف فی الامام ابی حنیفۃ انہ لو عاش حتی دونت الاحادیث وبعد رحل الحفاظ فی جمعہا من البلاد وظفر بہا لترک کل قیاس لکن ما کانت ادلۃ الشرع متفرقۃ فی عصرہ کثر القیاس فی مذہبہ بالنسبۃ الی الائمۃ الاخری وقد صح عنہ وعن الائمۃ کلہم اذا صح الحدیث فہو مذہبنا انتہی واللہ اعلم بالصواب وعندہ حسن الثواب

سوال ثانی کسیکہ تتبع رخص شرعیہ از مذہب خود گرداند حکم آن چیست مبتدع است یا

ہو المصوب تتبع رخص شرعیہ اگر بقصد تلہی باشد حرام است بالاجماع مثل آنکہ حنفی برای تلہی اختیار مذہب امام شافعی در شطرنج سازد واگر بقصد تلہی نباشد مضائقہ ندارد ومتتبع مبتدع نخواہد شد مگر ازین چنین امور عوام منع کردہ شوند عالم متقی را مضائقہ نیست کذا قال بحر العلوم فی شرح مسلم الثبوت وشاہ ولی اللہ محدث دہلوی در ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء می آرند فی المصابیح قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین یسر ولن یشاد الدین احد الا غلبہ فسددوا وقاربوا وابشروا وذکر البغوی عن عمیر قال ادرکت من اصحاب رسول اللہ اکثر من سبعین فما رأیت قوما اہون سیرۃ ولا اقل تشدیدا منہم وعن ابراہیم انہ قال اذا بلغک فی الاسلام امران فخذ ایسرہما وقال الشعبی اذا اختلف علیک فی الدین فخذ ایسرہما فان ایسرہما اقربہما الی الحق لان اللہ تعالی یقول یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وازین آثار صاف مفہوم می شود کہ تلقط رخص مذاہب اربعہ بعد از آنکہ مخالف نص قرآن وحدیث مشہور واجماع سلف وقیاس جلی نباشد حسن است خلافا للفقہاء المتاخرین بل نسبہ بعضہم الی الفسق انتہی کلامہ وفی المسلم وشرحہ للمولوی ولی اللہ اللکنوی وبتخرج

ای تستنبط منه ای من جواز اتباع غیر المقلد الاول کما هو مختار
ابن الهمام من ان تقلید مذهب معین لیس بواجب شرعا جواز اتباع
رخص المذاهب ای اخذ ما هو اهون علیه من المذاهب فلا یمنع منه
مانع شرعی اذ للانسان ان یسلک المسلک الاخف علیه اذا کان له ای الانسان
الیه ای الی الاخف سبیل ثم بین السبیل بقوله بان لم یکن عمل فیه ای فی ذلک
المحل المختلف فیه بآخر ای بقول آخر مخالف لهذا الاخف وکان علیه الصلوة
والسلام یحب ما خفف علیهم وما نقل عن ابن عبد البر انه لا یجوز للعامی تتبع الرخص
اجماعا فاجیب عنه فی التیسیر شرح التحریر بالمنع ای منع صحة النقل عنه
ولو سلم فلا نسلم صحة دعوی الاجماع اذ فی تفسیق متتبع الرخص عن الامام
احمد روایتان فکیف تحقق الاجماع وحمل بعضهم روایة التفسیق بما اذا
قصد التلهی انتهی کلامهما وتم مرامهما وهمچنین در شرح تحریر الاصول
مرقوم است والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب

سوال ثالث کسیکه انکار مذهب نماید و مذهب گرفتن را بد داند و اتباع کتب
حدیث را دعوی کند حکمش چیست مبتدع است یا چه

هو المصوب اصحاب مذاهب چه ابو حنیفه و چه شافعی و چه مالک و چه احمد و چه غیر
ایشان ایشان تدوین مذاهب که استخراج مسائل خلاف شرع نه ساختند ادله اربعه مستند
هر یک هستند و سبب اختلاف فیما بین شان وقوع اختلاف در فهم معنی آیات و احادیث
نه آنکه احدی را تعصب راه داده باشد یا آنکه قیاس را بر شرع مقدم کرده باشد
حاشا و کلا جمله ائمه بری از تقدیم قیاس بر اهستند و نسبت کنندهٔ این امر بطرف
یکی از ایشان کاذب و مفتری است و آنچه که بعضی متعصبین حنفیه را اصحاب الرای
می نویسند قول ایشان از پایهٔ اعتبار ساقط است و در اینجا لطیفه بخیال می گذرد

باب التقلید

وای آنکه الف لام که داخل بر رای است عهدیست و مراد از آن رای دقیق است
پس هذه الحقیقت حنفیه اصحاب الرای هستند یعنی اصحاب الرای الدقیق حتی ان ابن حجر
عسقلانی شافعی در مجمع موسس فی المعجم المفهرس اقرار این امر می سازند که حنفیان
گرد مذهب حنفی قواعد مستنبط هستند در مذهب ایشان پس حق جل شانه از
زبان متعصبین وصف حسن حنفیه خارج کنانید لیکن اوشان مطلبش نه فهمیدند الحاصل
مذاهب مدونه مخالف آیات واحادیث واجماع وقیاس نیستند اصل هر مسئله
یکی ازین چهار است شاه ولی الله دهلوی در انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته
لما مهدوا الفقه لم تکن مسئلة من المسائل التی تکلم فیها من قبلهم والتی وقعت
فی زمنهم الا وجدوا فیها حدیثا مرفوعا متصلا او مرسلا او موقوفا صحیحا
او حسنا او صالحا للاعتبار او وجدوا اثرا من آثار الشیخین او سائر الخلفاء فیسر الله لهم العلم
بالسنة فی هذا الوجه انتهی هرگاه این امر ممهد شد پس میگوئیم که مذاهب
اربعه حق بوده اند و آنانکه بدین سبب بدسیرند که مذاهب اربعه موافق شرع نیستند
آن شخص یکافر خواهد شد لانه اهان الدین وگر در اعتقاد خود می پندارد که مذاهب
اربعه مخالف شرع ونصوص هستند پس آن کس مخطی است لما عهد گذشت
منظر تامل باید دید که اگر ائمه مجتهدین تحقیق مسائل وتدوین آن نه می نمودند
تمام عالم در ظلمت و گمراه بودی و کسی را اطلاع بر حکم شرع حاصل نه شدی [illegible]
از احکام [illegible] هستند که از ظاهر نصوص مستنبط نمیشود پس [illegible]
مذاهب احسان فراموشی است [illegible] دعوی اتباع کتب حدیث [illegible]
تا [illegible] صحیح [illegible] حسن از ضعیف وناسخ از منسوخ جدا [illegible]
سالعین [illegible] هستند معانی آثار واحادیث وآیات [illegible]
[illegible] ضروریه متعلقه کتب حدیث وغیره مهارتی دارد [illegible]

وظاهر است که وجود این چنین کس فی زماننا هذا مثل عدم و عنقا البته در مائه
ثامنه بسیار کسان موصوف بصفات مذکوره یافته شده‌اند و بعد آن در مائه تاسعه
علامه جلال الدین سیوطی خاتمة الحفاظ شده‌اند و بعد ازان در مائه عاشره
هم بعضی علما مثل ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث دهلوی وغیره قدم
بقدم محدثین شده‌اند مگر بمرتبه اوشان نرسیده‌اند و بعد ازان تا الی الآن کسی
یافته نشد که تمیز حدیث صحیح از ضعیف کما حقه نماید فضلا عن المهارة فیه الا ما شاء الله
تعالی فی زماننا محدث آن کس را می شمارند که صحاح سته را درس دهد و ترجمه
مطالب حدیث عام فهم کرده دهد فانا لله وانا الیه راجعون صاحب کشف الظنون
از علامه تاج الدین سبکی نقل میسازد و اعلم ان قصاری نظر ابناء زماننا فی علم
الحدیث النظر الذی هو مسارقة للانوار فان ترفعت الی مصابیح البغوی ظنت انها
تصل الی درجة المحدثین وما ذلک الا بجهلها بالحدیث بل لو حفظها احد
عن ظهر قلب وضم الیه من المتون مثلیها لم یکن محدثا حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
وانما الذی یعده اهل الزمان بالغا الی النهایة وینادونه محدث المحدثین
وبخاری العصر من اشتغل بجامع الاصول لابن الاثیر مع حفظ علوم الحدیث
لابن الصلاح وتقریب النووی مع انه لیس فی شیء من رتبة المحدثین انما
المحدث من عرف المسانید والعلل واسماء الرجال ویحفظ مع ذلک جملة
مستکثرة من المتون وسمع الکتب الستة ومسند احمد وسنن البیهقی ومعجم
الطبرانی وضم الی هذا القدر الف جزء من اجزاء الحدیث فهذا اقل درجاته
انتهی مقام غور است که هرگاه این حال زمانه وجود سبکی که قبل مائه عاشره است
شده حال این زمانه چه تحریر شود و محققین زمانه ما هذا که خود را مجدد المذهب میدانند
و [illegible] را باطل می شمارند گمراه کننده هستند زیرا که مثلا اگر سند که امی مسلم

یا شافعیہ در صحاح ستہ نیا فتند می گویند کہ امام ابو حنیفہ یا شافعی درین باب
خلاف حدیث کردہ و نمی دانند کہ فن حدیث بر صحاح ستہ منحصر نیست کتب
احادیث لا تعد و لا تحصے تصنیف شدہ اند فعدم السند فی الصحاح الستۃ لا یستلزم
عدمہ فے جمیع الکتب واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب

سوال رابع [۲۲] مردے جاہل تقلید صحیح کسے از ائمہ بر خود لازم نگیرد بلکہ ہیچ
از ائمہ در اعتقاد خود مقتدا و پیشوای خود دانند در زمان خود ہر عالم را کہ
دیندار و متقی یابد بگفتہ او عمل سازد و بدون تقلید مذہب حکم او چیست

ھو المصوب علماء قدیما و حدیثا در باب لزوم تقلید مذہب معین خلاف
دارند بعضے قائل بوجوب تقلید معین شدہ اند علامہ محلی شافعی در شرح جمع الجوامع
مے نویسند یجب علی العامی وغیرہ ممن لم یبلغ مرتبۃ الاجتہاد التزام مذہب
معین من مذاہب المجتہدین یعتقدہ ارجح من غیرہ او مساویا لہ وان
کان فی نفس الامر مرجوحا علی المختار انتہی و امام ہمام کمال الدین بن الہمام
در تحریر الاصول مے طرازند نقل الامام الاجماع علی منع تقلید العوام لاعیان
الصحابۃ و من بعدھم الذین وضعوا و دونوا و علی ھذا ما ذکرہ بعض
المتاخرین من منع تقلید غیر الائمۃ الاربعۃ لانضباط مذاہبہم و تقیید
مسائلہم و لم یدر مثلہم عن غیرھم الی الآن انتہی و مختار بعض علماء آنست
کہ تقلید مذہب معین ضرور نیست ہر کس را اختیار است کہ ہر مذہبے کہ خواہد عمل
نماید بشرطیکہ خالی از استخفاف مذہبی و تعصب باشد و اگر مسلک تعصب
یا استخفاف یکے از مذاہب اربعہ اختیار کردہ باشد واجب التعزیر است
ذو المناصب الشیخ ابن الحاجب در مختصر اصول می آرند و لا یرجع عن قول المجتہد
بعد تقلیدہ اتفاقا و فی حکم آخر المختار جوازہ لنا القطع لو وقع و لم ینکر

التقلید

لو التزم مذهبا معينا كمذهب مالك والشافعي فثالثها كالاول انتهى
وشارح ائمه دين قاضي عضد الملة والدين در شرح آن منسوب ساخته اذا عمل
العامي بقول مجتهد في حكم مسئلة فليس له الرجوع عنه الى غيره اتفاقا
واما في حكم مسئلة اخرى قيل يجوز انه يقلد غيره المختار جوازه للقطع بوقوعه
في زمان الصحابة وغيرهم فان الناس في كل عصر كانوا يستفتون المفتين
كيفما اتفق ولا يلتزمون سؤال مفت معين وقد شاع هذا وتكرر فلو التزم
مذهبا معينا وان كان لا يلزمه ففيه ثلثة اقوال اولها يلزمه وثانيها لا يلزم
وثالثها انه كالاول وهو من لم يلتزم فان وقعت واقعة فقلده فيها فليس له
الرجوع عنه واما في غيرها فيتبع فيها ما شاء انتهى وفي مسلم الثبوت وشرحه
ملوكانا ولي الله اللكنوي يجوز تقليد المفضول مع وجود الافضل في العلم
عند الاكثر وقيل هو اكثر الحنابلة واختاره ابن الحاجب تبعه المصنف
وحكي عن احمد انه يجب النظر في الارجح وهو المختار عند الامامية وهل
يقلد المقلد غير من يقلد به اولا في غير ما عمل به اولا المختار نعم لنا اجماع
بالاستقراء من استفتاء هؤلاء المستفتين في كل عصر من زمن الصحابة
مرة واحدا من المجتهدين ومرة واحدا من غيره ولو التزم مذهبا
معينا فهل يلزم الاستمرار عليه فقيل نعم حتى شدد بعض المتكلمين و
قالوا الحنفي اذا ترك مذهب امامه يعزر الحق انه تعصب لا دليل عليه
اصلا وانما هو تشريع من عند نفسه وقيل لا قال في التيسير شرح التحرير
هو الاصح اذ لا واجب الا ما اوجبه الله ورسوله لا يجب تقليد مذهب
معين بل جاز الانتقال لكن لا بد ان لا يكون ذلك على قصد التلهي وتتبع الرخص
كما المجتهدين انتهى ملخصا ومحقق بحر العلوم مولانا عبد العلي در شرح مسلم الثبوت

ودر شرح تحریر می طرازند و عدم وجوب تقلید مذہب معین شعار المحقق
میسازند وتحقیق درین باب آنست که عوام ازین چنین مسائل باز داشته شوند
خصوصاً عوام زمانۂ ہذا ایشایان اجبر تقلید مذہبی چارۂ دیگر نیست اگر
ایشایان مجاز در اختیار مذہب وغیرہ میشوند ہر آئنہ فتنہا درین واقع میسازند
در زبان طعن وتشنیع بر ائمہ کبار خصوصاً اعظم الائمہ امام ابو حنیفہ وغیرہ
کشادہ میگویند که ما را ازین مذاہب کار نیست کتاب اللہ وسنت رسول اللہ
کافی ہست ونمی فہمند که تقلید این مذاہب تعین تقلید نصوص ہست کلام حضرت
جل وعلا فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون شاہد عادل آنست و
پر ظاہر که عالمی که آن جاہل آن را معتمد و مستند خود مقرر سازد اگرچه اتقی
باشد ائمه سابقین بدرجہا ازو افضل خواہند بود پس ترجیح تقلید آن عالم
بر تقلید ائمه ترجیح مرجوح است وعلامه فخر الدین زیلعی در شرح کنز وشیخ الاسلام
بدر الدین عینی وغیرہ تصریح می سازند که الاحكام تتبدل بتبدل الازمنة وشاہد
آن ہست روایت ابو داؤد از حضرت عائشه لو ادرك رسول الله ما احدث
النساء لمنعهن من المساجد كما منعه لنساء بني اسرائيل وہمین سبب صاحب
ہدایه وشمس الائمه سرخسی بلکه جمله فقهای حنفیه وشافعیه در مواضع متعددہ بعد
تنقیح مسئله می نویسند لكن هذا مما لا يفتى به الناس بر ناظر کتب فقه این امر مخفی
نخواہد ماند پس اگرچه مختار واصح نزد محققین عدم وجوب اختیار مذہب معین
است لیکن مختار برای فتوی عوام سفے زمانا ہمین ہست که تقلید مذہب معین
واجب یا مستحسن گفته شود کما ہو عند البعض وہرگز ہرگز ایشایان برین امر مطلع
نکردہ شوند البته عالم ماہر متقی متدین که خالی از تعصب باشد اگر اختیار مختار نماید
کند او را واحسن ہست عارف ربانی عبد الوہاب شعرانی در میزان میگویند

كان سيدي علي الخواص اذا سأل الانسان عن التقليد بمذهب معين
الآن هل هو واجب ام لا يقول له يجب عليك التقليد بمذهب
ما دمت لم تصل الى عين الشريعة فهناك لا يجب عليك
التقليد بمذهب لانك ترى اتصال جميع المذاهب بها انتهى وشاه
ولي الله محدث دهلوي در حجة الله البالغة مينويسند هذه المذاهب الاربعة
المدونة المحررة قد اجتمعت الامة على جواز تقليدها الى يومنا
هذا وفي ذلك من المصالح ما لا يخفى لا سيما في هذه الايام التي قصرت
الهمم جدا واشربت النفوس الهوى واعجب كل ذي رأي برأيه وما ذهب
ابن حزم من ان التقليد حرام فغلط انتهى ودر عقد الجيد في احكام
التقليد مي طرازند اعلم ان الاخذ بهذه المذاهب الاربعة فيه مصلحة
عظيمة وفي الاعراض عنها مفسدة عظيمة ونحن نبين لك بوجوه
احدها ان الامة اجمعت على ان يعتمدوا على السلف في معرفة الشريعة
فالتابعون اعتمدوا على الصحابة وتبع التابعين اعتمدوا على التابعين
وهكذا اعتمد العلماء في كل طبقة من قبلهم والقبول يدل على حسن
ذلك واذا تعين الاعتماد على اقاويل السلف فلا بد ان تكون اقاويلهم
التي يعتمد عليها مروية باسناد صحيح او مدونة في كتب مشهورة وليس
مذهب من المذاهب بهذه الصفة الا هذه المذاهب الاربعة
اللهم الا مذهب الامامية والزيدية وهم اهل البدعة لا يجوز الاعتماد
على اقاويلهم ثانيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم ولما اندرست
المذاهب الحقة الا هذه الاربعة كان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم
انتهى ودر انصاف في بيان سبب الاختلاف مي آرند اعلم ان الناس كانوا

فی المائة الاولی والثانیة غیر مجتمعین علی التقلید بمذهب معین
وبعد المائتین ظهر فیهم التمذهب وقل من کان لا یعتمد علی مذهب
مجتهد بعینه وکان هذا هو الواجب فی ذلک الزمان فان قیل کیف
یکون شیء واحد واجبا فی زمان وغیر واجب فی زمان مع ان الشرع واحد
قلت الواجب الاصلی هو تقلید من یعرف الاحکام الفرعیة عن
ادلتها التفصیلیة اجمع علی ذلک اهل الحق فاذا کان للواجب طرق
متعددة وجب تحصیل طریق من الطرق من غیر تعیین واذا کان له
طریق واحد تعین ذلک الطریق بخصوصه کما کان السلف لا یکتبون
الحدیث ثم صار فی یومنا هذا کتابة الحدیث واجبة لان روایة
الحدیث لا سبیل لها الا معرفة هذه الکتب وکان السلف لا یشتغلون
بالنحو والصرف واللغة لان لسانهم کانت عربیة ثم صار فی یومنا
هذا معرفتها واجبة فاذا کان انسان جاهل فی بلاد الهند وما وراء النهر
ولیس هناک شافعی ولا مالکی ولا حنبلی ولا کتب هذه المذاهب وجب
علیه ان یقلد بمذهب ابی حنیفة ویحرم علیه ان یخرج من مذهبه
بخلاف ما اذا کان فی الحرمین لانه یتیسر هناک معرفة جمیع المذاهب
انتهی ملخصا خلاصه مرام اینکه مرد جاهل که تقلید مذهبی لازم نمیگیرد و بر قول عالم
متدین عمل میسازد اگر آن کس خالی از تعصب و استخفاف دین و طعن بر
ائمه مجتهدین وغیره باشد و عالمی که مستند اوست نیز چنانچه کامل در باب
تحقیق مسائل بوده باشد و از تعصب آن نباشد و طعن کسی از مجتهدین از
زبان او صادر نشود پس درین صورت آن کس مجاز است در باب عدم التزام
معین لیکن فی زماننا چنین عالم متدین بنظر می آید و نه چنین جاهل متدین

الا ان شاء الله تعالے والله اعلم بالصواب وهو اعلم بالکتاب ۵

سوال خامس مردی عالم غیر مجتهد اگر عمل خود را باین طور کرد اند که انچه در
کتاب الله خواهم یافت عمل خواهم کرد و اگر در کتاب الله نخواهم یافت در احادیث
انچه خواهم یافت عمل خواهم کرد و اگر در ان نیافتم انچه مجتهدان عمل کرده باشند بران
عمل خواهم کرد و اگر این هم نباشد انچه در فقه حنفی یا شافعی خواهد بود عمل خواهم
کرد و بهمین جهت خود را حنفی یا شافعی گوید و از رای خود هیچ مسئله نگوید و در
فهم معنے قرآن و حدیث نیز اعتماد بر رای خود نکند آیا بر صواب ست یا بر خطا

هو المصوب این چنین عالم بر صواب است بشرطیکه مهارتے کامل داشته
باشد و تمیز در ناسخ و منسوخ و صحیح و موضوع و ما یتعلق بها کردن می تواند و این
مسلک علمای سابقین و فضلای ماهرین بود عارف ربانی عبد الوهاب شعرانی
در میزان میفرمایند سمعت سیدی علی الخواص یقول اعتقادنا فی جمیع الائمة
من العلماء انهم ما سلموا لبعضهم البعض الا لعلمهم بصحة اقوالهم
و مستنداتهم لا بحسن الظن فیهم من غیر ان یطلعوا علی صحتها و قد تقدم ان
بعض اتباع المجتهدین وصل الی شهود عین الشریعة و قال کل مجتهد
مصیب کابن عبد البر المالکی و الشیخ ابی محمد الجوینی و قد صنف ابو محمد
کتابا المسمی بالمحیط و لم یتقید فیه بمذهب و کذلک الشیخ عبد العزیز
الّف کتابا سماه الدرر الملتقطة فی المسائل المختلطة افتی فیها علی
المذاهب الاربعة انتهی حاصل مرام اینکه شریعت غرا و اصول آنها مثل چشمه
هستند و مذاهب متفرقه مثل انهار متفرقه پس عالمی که مرتبه علیا نصیب او شده
و بر اصول مسائل ائمه مطلع شده او را حاجت این امر نخواهد که اتباع یکی از ائمه
نماید و کتب فقه ائمه ملاحظه کند اما کسیکه باین مرتبه نرسد او را جز اتباع مجتهدان

فی زماننا چاره دیگر نیست رفعا للفساد و دفعا للخصومة والعناد نعم بعضی طلبه
اهل حدیث و تفسیر را که او شان بر اصول مسائل ائمه مطلع بودند و صحیح را از
سقیم خوب می پنداشتند حاجت این امر نمی داشتند که نظر بکتب خلافیات نمایند
و اگر کدامی مسئله در فقه حنفی یا شافعی یا غیر آن خلاف حدیث صحیح می یافتند
بر آن عمل نمی کردند بخلاف علمای ما بعد ایشان که او شان را این چنین مرتبه
نصیب نشده معهذا اگر کسے را اطلاع بر عین شریعت غرا حاصل شود احتیاج
بطرف کتب خلافیات باقی نخواهد ماند و اگر بنظر تعصب و اعتقاد این امر که ائمه
خلاف شرع مسائل را استخراج کردند ترک تقلید ائمه می نماید درین صورت
آثم خواهد شد فانما لکل امرء ما نوی والله یعلم ما ظهر و ما خفی والله اعلم
بالصواب وعنده خیر الثواب حرره هذه الاجوبة الخمسة للاسولة الخمسة

عبده الراجی عفو ربه القوی محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۴

استفتا چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که زنے مسماة هنده را مبلغ
هفت عدد از ترکه پدر رسیده منجمله آن چار عدد به برادر خود مسمی عمرو در حین
حیات و ثبات و نفاذ جوارح هبه بالمعاوضه نوشته داده رو بروی خود
قابض و متصرف گردانید بعد مدتے مریض گشته بقایای سه عدد منجمله هفت
عدد مذکور را هبه باسم خدیجه خواهرزادی و بکر خواهرزاده کرده داد و لی قبض
و تصرف موهوب لهما بهمین مرض فوت شد درین صورت حکم جواز هبهٔ اول و ثانی چیست
هو المصوب هبهٔ اول نافذ خواهد شد و هبه ثانی بسبب اینکه قبض موهوب لهما
دران نشده ولابد فی الهبة لاثبات الملک من القبض کما فی الهدایة
وغیره نافذ نخواهد شد والله اعلم کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله

کہ نماز گذاردن در مقبرہ جائز است یا نہ بینوا توجروا

ہو المصوب نماز اندرون مقبرہ شرک خفی است خالی از کراہت نیست
کما وجدت فی حجۃ اللہ البالغۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلہا مسجد
الا المقبرۃ اقول الحکمۃ فی النہی عن المقبرۃ الاحتراز عن ان یتخذ قبور
الاحبار والرہبان مساجد بان یسجد لہا کالاوثان وہو الشرک الجلی
او یتقرب الی اللہ بالصلوۃ فی تلک المقابر وہو الشرک الخفی انتہی حررہ

محمد لعمان الحق عفی عنہ ۔ الجواب صحیح حررہ محمد امان الحق عفی عنہ

در غنیۃ المستملی شرح منیۃ المصلی می آرد والکراہۃ لقول رسول اللہ سبع مواطن
لا تجوز الصلوٰۃ فیہا ظہر بیت اللہ والمقبرۃ الحدیث والمراد بعدم الجواز
الکراہۃ فی غیر ظہر البیت بالاجماع کذا فیہ واللہ اعلم کتبہ ابو الاحیار

محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم

ہو الموفق تفصیل اجمال مذکور بر ہر صغیر و کبیر مبین گردد و حق ظاہر شود
و عبارت دستخط بالاجمل نافہمان را در خدشہ می اندازد و چونکہ عبارت کتب
کہ تحریر سے سازم خود مصرح اند لہذا تفصیلش در عبارت خود کمی نمایم محقق
دہلوی در اشعۃ اللمعات و مدارج النبوۃ افادہ می فرمایند و از انجملہ است
کہ پیش از وفات پیغمبر فرمود بدانید و آگاہ باشید کہ پیش از شما جماعتے بودند
کہ قبور انبیا و صلحا را مساجد ساختند و در روایتے آمدہ کہ فرمود لعن اللہ الیہود
والنصاری اتخذوا قبور انبیائہم مساجد و در روایتے آنکہ فرمود بار خدایا
قبر مرا بعد از من بت مگردان سخت باد غضب خدا تعالی بر قومی کہ گرفتند قبور
انبیای خود را مساجد پرستیکہ من از شما نہی از ان مے سازم تفصیل کلام
اینجا این است کہ مراد از اتخاذ قبور مساجد سجدہ کردن است بجانب قبور

واین دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه
بت پرستان می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی دارند ولیکن اعتقاد
کنند که توجه بقبور شان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق است
و موقع عظیم است نزد حق تعالی از جهت اشتمال وی مبالغه در تعظیم انبیا و این هر دو
طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر صریح است و ثانی نیز
حرام است و ممنوع از جهت اشتمال بر شرک خفی و بر هر تقدیر موجب لعن است و
نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را
از علما درین خلاف نیست اما اگر جنب شان مسجدی بنا کنند یا نمازے گذارند تا
ببرکت روحانیت شان عبادت قبول سازد و ذکر هذا کله ابن حجر فی شرح المشکوة و ذکر
اینکه بعضے مردم منع میکنند مطلقاً نظر بر ظاهر حدیث و بعض میگویند که اگر خاک
پاک باشد از ریم و خون و نجاسات که جدا گردد از اموات جائز باشد و هو المختار انتهی
و در غنیة المستملی مے آرد لا باس بالصلوة فی المقبرة اذا کان فیها موضع اعد للصلوة
ولیس فیه قبر هذا لان الکراهة معللة بالتشبه باهل الکتاب وهو منتف
فی ماکان علی الصفة المذکورة انتهی وقال العلامة الشیخ احمد الطحطاوی
فی حاشیته علی مراقی الفلاح قوله فی المقبرة بتثلیث الباء لانه تشبه بالیهود
والنصاری قال رسول الله لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور
انبیائهم مساجد وسواء کانت فوقه او خلفه او تحت ما هو واقف و تستثنی
مقابر الانبیاء فلا تکره الصلوة فیها مطلقا منبوشة کانت او لا بعد ان لا یکون
القبر فی جهة القبلة لانهم احیاء فی قبورهم الا تری ان مرقد اسمعیل
فی الحجر تحت المیزاب و ان بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیا ثم ان
ذلک المسجد افضل ما یتحری للصلوة بخلاف مقابر غیرهم افاده فی شرح المشکوة

وفی زاد الفقیر تکرہ الصلوۃ فی المقبرۃ الا ان یکون فیہا موضع اعد
للصلوۃ لا نجاسۃ فیہ ولا قذر فیہ قال الحلبی لان الکراہۃ معللۃ بالتشبہ
وھو منتفٍ ح وفی القہستانی عن جنائز المضمرات لا تکرہ الصلوۃ الی
جہۃ القبر الا اذا کان بین یدیہ بحیث لو صلی صلوۃ الخاشعین وقع
بصرہ علیہ انتہی وفی العالمگیریۃ ان کانت القبور ما وراء المصلے
لا یکرہ فانہ ان کان بینہ وبین القبر مقدار ما لو کان فی الصلوۃ ویمر
انسان لم لا یکرہ انتہی واللہ اعلم نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر اللہ الاحد
ھو المصوب نماز گذاردن در مقبرہ چند صورت است یکی اینکہ قبور را قبلہ
خود گرداند و توجہ بسوی اہل قبور نماید و این شرک جلی است دوم اینکہ قبور را کندہ
ساختہ مسجدی بر آنہا بنا سازد و در آن نماز گذارد و این حرام است علی قاری
در شرح مشکوۃ می نویسد اما من اتخذ المسجد علیہا لان فیہما استنانا بسنۃ الیہود قالہ
ابن مالک وقید علیہا یفید ان اتخاذ المسجد بجنبہا لا باس بہ انتہی سوم اینکہ قبور را
اگرچہ قبلہ خود نہ گرداند مگر قبور روبروی او شوند درین صورت اگر درآنجا کدامی حائل
نیست نماز مکروہ است والا فلا و ہمچنین اگر قبور بجنب یسار یا یمین باشند زیرا کہ
سے آرد ویکرہ الصلوۃ الی القبور وبین القبور انتہی و در خزانۃ الروایۃ میگوید
فی مفید المستفید من الحاوی سئل ابو نصر عن ذلک فقال ان کان القبر وراء
المصلے لا یکرہ فان کان بینہ وبین القبور مقدار ما لو مر انسان بین یدیہ
لم لا یکرہ وکذا ھہنا والحد الفاصل موضع سجودہ انتہی چہارم اینکہ قبور
پس پشت مصلے شوند درین صورت نماز مکروہ نیست پنجم اینکہ در مقبرہ مسجدی تیار
کردہ شود و در آن نماز گذاردہ شود درین صورت نیز قباحتی نیست صرح بہ علی القاری
فی شرح المشکوۃ واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب حررہ الراجی عفو

ربنا القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی

استفتا ما قولکم اندرین مسئله که نماز فرض و واجب و سنت فجر بر ریل گاڑی که درین زمان شائع و ذائع گردیده در حالت حرکت بلا عذر جائز است یا نه و اگر است پس علی عدم توقف آن وقت نماز و خوف فوت اسباب و تنهائی از رفقا، و عدم رکوب بر دیگر از اعذار شرعیه است یا نه و هنگام تحقق اینها نماز بران جائز است یا نه و استقرار جای نماز شرط است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب همه نمازها در ریل در حالت حرکتش بلا عذر جائز است حسب روایات فقهیه و تصریحات اکابر حنفیه و شافعیه و اعذار مذکوره در سوال بلا شبهه از اعذار شرعیه است موافق تصریحات فقها و استقرار محل ادای نماز شرط نیست بیان امر اول اینکه روایات متعدده ناطق اند باینکه نماز بر عجله که طرفش بر دابه نهاده نباشد خواه عجله سائر بنفسها باشد خواه تسییر شخصی و خواه راه آن را بواسطه رسن کشیده جائز بلا عذر در شرح کنز فائق مرقوم است والعجلة ان لم یکن طرفها علی الدابة فکالسریر انتهی و در مختار الفتاوی مسطور است لو سجد علی العجلة ان کانت علی البقر لا یجوز وان کانت علی الارض یجوز انتهی و در فتح القدیر محرر است و علی العجلة علی الارض یجوز کالسریر لا ان کانت علی البقر کالبساط المشدود بین الاشجار انتهی و در شرح کنز نوشته است والعجلة کالدابة ان کان طرفها علی الدابة سواء کانت سائرة او لا وان لم یکن فکالسریر انتهی پس ازین روایات ظاهر است که نماز بر عجله که طرف آن بر دابه نباشد خواه آن عجله خود بخود سیر کند یا بتحریک شخصی یا رسنی دران نماز جائز است چه شق ثانی مطلق است و بجای خود مصرح است المطلق یجری علی اطلاقه و اگر اضافه بران مطلوب است پس در رد المحتار ملاحظه رود که در ذیل قول صاحب در مختار لو اقتدا میسر باید

كذا افيده في شرح المنية ولدراسة لغيره يعني اذا كانت العجلة على الارض
ولم يكن شيء منها على الدابة وانما لها حبل مثلا تجرها الدابة يصح الصلوة
عليها بلا عذر لانها كالسرير الموضوع على الارض ومقتضى هذا التعليل
انها لو كانت سائرة في هذه الحالة لا تصح الصلوة عليها بلا عذر وفيه
تامل لان جرها بالحبل وهي على الارض لا يخرجها عن كونها على الارض
ويفيده عبارة التاتارخانية عن المحيط وهي لو صلى على العجلة ان كان طرفها
على الدابة وهي تسير تجوز في حالة العذر ولا يجوز في غيرها وان لم يكن
طرفها على الدابة جازت وهي بمنزلة الصلوة على السرير الخ فقوله وان لم
يكن الخ يفيد ما قلنا لانه راجع الى اصل المسئلة وقد قيدها بقوله وهي
تسير ولو كان الجواز مقيدا بعدم السير لقيد به فتامل انتهى وقسطلاني
در شرح صحيح بخاري تحت حديث كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسبح على الراحلة قبل اي
وجه توجه الحديث ارشاد فرموده وهي سائرة فلو صليت على هودج عليها
وهي واقفة صحت وكذا لو كان في سرير يحمله رجال ولو مشوا به انتهى وبيان
امر دوم آنكه فقها اعذار مذكوره را از اعذار شرعيه شمرده اند در ظهيريه موجود است
لا يجوز المكتوبة الا بعذر ومن الاعذار ان تخاف من نزول الدابة بنفسه
على نفسه او دابته من سبع او لص او كان في طين لا يجد على الارض مكانا
جافا او كانت الدابة جموحا لو نزل لا يمكنه الا بمعين او كان شيخا كبيرا انتهى
ودر فتاوى قاضيخان مرقوم است ومن الاعذار ان يخاف من نزول الدابة
على نفسه او سبع او لص او كان في طين وردغة لا يجد على الارض مكانا
يابسا الخ وصاحب در مختار بارش باران وذهاب رفقا را نيز من جملة اعذار شرعيه
شمرده وبيان امر سوم اينكه استقرار محل اداى نماز شرط نيست چه لفا

معلوم گردید که شامی نماز بر عجلهٔ مجروره بجبل جائز داشته و قسطلانی نماز تحت روان بر دوش مردم بلا عذر جائز نوشته پس شرط بودن استقرار در راجح معنے و معهذا در کتب معتمده بجای خود مصرح است که نماز بر سفینه مربوطه بالشط مطلقا جائز است خواه آن سفینه مستقر بر زمین باشد یا نه کما فی الهدایة وتبیین الحقائق والبحر الرائق وغیرها والله اعلم وعلمه اتم حرره خادم علماء الراسخین المفتقر الی رحمة الله الصمد السید امیر احمد عفی عنه

هو الموفق شکی نیست درین که ادای فرض باشد یا غیر آن در ریل گاڑی خواه متحرک باشد یا ساکن جائز است و اعذار مذکوره سوال موکد جواز هستند والله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتاء چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که اگر کسی بحربیان زر خطیر بطور قرضه سودی بدهد و برای اخذ ربوا وکیل خود را بدار الحرب مقرر سازد گرفتن زر ربوا از دار الحرب بوساطت وکیل جائز است یا نه

هو المصوب در دار الحرب از حربیان ربوا گرفتن جائز است خواه وکیل باشد یا موکل زیرا که نائب مثل منیب است در در مختار می نویسد ولا ربوا بین حربی ومسلم مستامن ولو بعقد فاسد او قمار ثمه لان ماله ثمه مباح فیحل برضاه مطلقا بلا عذر خلافا للثانی والثلاثة انتهی و در رد المحتار می آرد قوله لان ماله ثمه مباح قال فی فتح القدیر لا یخفی ان هذا التعلیل انما یقتضی حل مباشرة العقد اذا کانت الزیادة ینالها المسلم والربا اعم من ذلک اذ یشمل ما اذا کان الدرهمان فی بیع درهم بدرهمین من جهة المسلم والکافر وفی السیر الکبیر وشرحه اذا دخل مسلم دار الحرب بامان فلا باس بان یاخذ منهم اموالهم بطیب انفسهم بای وجه کان لانه انما اخذ المباح علی وجه

عوض عن الدين سابقهم والاسير والمستامن سواء حتى لو باعهم درهما بدرهمين او باعهم ميتة بدراهم او اخذ مالا منهم بطريق القمار فذلك كله طيب له انتهى ملخصًا والله اعلم وعلمه احكم نمقه خادم اولياء الله الصمد علی محمد عفر الله الاحد

هو المصوب اگر مسلم معامله ربوا از حربی در دار الاسلام کرده وکیل خود را برای قبض آن بدار الحرب فرستاده جائز نخواهد شد چه معامله ربا در دار الاسلام ممنوع است واگر در دار الحرب کرده است البته جائز خواهد در اشباه می آرد الربا حرام الا فی ست مسائل بين المسلم والحربی ثمه وبين مسلمين لم يهاجرا الينا الخ والله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئله که زید فوت کرد ومنکوحه اش بموجب حکم آیت کریمه در عدت است در مکانیکه وقت وفات زید بود پس بضرورت یا بی ضرورت منکوحه اش ازان مکان در احاطه همان مکان یا در مکانات اعزه خود وعزیزان شوهر خود رفتن باید یا نه واگر از مکان سکونت خود حرکت کند جائز هست یا نه واگر جائز هست پیاده رود یا سوار و شب گذرانیدن در مکان عزیزان خود جائز هست یا نه واگر جائز هست چند ساعت از مکان خویش علحده ماند امید که بتفصیل تمام درین مسئله هدایت شود وانچه از قسم حرکت وسکون وزیبایش ظاهری و سرمه وحنا وغیره ممنوع شرعی باشد تشریحا نوشته شود بينوا توجروا

هو الموفق معتده طلاق یا موت را در جائیکه عدت واجب است از آنجا بیرون رفتن جائز نیست مگر بضرورت انهدام مکان یا خوف انهدام یا تلف مال یا ندیافتن کرایه مکان که دران سکونت دارد واگر باین ضرورت بیرون رود

در ربیع الثانی [illegible] هجری
کتاب النکاح

در اقرب مکان رود و در صحن مکان که دران اغیار سکونت دارند اہم
بیرون نه آید و ترک زینت نماید یعنے زیور و معصفر و مزعفر نه پوشد و عطر
و روغن و سرمه و حنا استعمال نه نماید و پوشاک باریک نه پوشد مگر بضرورت
اگر استعمال این اشیا ر سازد لاباس به است هکذا فی الدر المختار والعالمگیریة
والبحر الرائق والله اعلم - نمقه خادم اولیاء الله الصمد علی محمد عفا الله الاحد

هو المصوب معتده را لازم است که از مکان سکونت بیرون نرود مگر
بضرورت خوف افتادن مکان یا خوف تلف مال یا عدم وجدان کرایه مکان
در حالی که زوج او که طلاق داده است غائب است یا فکر معاش و مثل آن فاما
بغیر ضرورت پس خروج جائز نیست حتی که اگر در صحن مکان سکونت اغیار
سکونت کرده باشند خروج او بطرف صحن نیز جائز نیست و احاطه بیرونی اگر
کدامی غیر در آنجا سکونت نکند و از متعلقات مکان سکونت باشد خروجش
دران جائز است والا فلا و لازم است معتده را که ترک زینت نماید و در مکان
عزیزان خود یا عزیزان شوهر خود یا غیر آن بلا ضرورت شرعیه نرود کذا فی النهر الفائق
و التبیین و غیرها والله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

۲۹

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که نماز عشا بعد نصف شب
گذاردن مکروه تحریمی است یا نه و اگر مکروه تحریمی است پس واجب الاعاده است
یا نه و اگر واجب الاعاده است در کدام وقت اعاده سازد بحواله کتب دستخط فرمایند

هو المصوب نماز عشا بعد نصف شب گذاردن مکروه تحریمی است عینی در
شرح هدایه می نویسد تاخیره الی النصف الاخیر مکروه لما فیه من تقلیل
الجماعة و فی الغنیة الکراهة للتحریم انتهی و شرنبلالی در مراقی الفلاح
می آرد التاخیر الی ما بعد النصف مکروه والکراهة تحریمیه انتهی و در قنیه

می نویسد تاخیر العشاء الی ما زاد علی نصف اللیل والعصر الی وقت
اصفرار الشمس والمغرب الی اشتباک النجوم یکره تحریما انتهی و اما اعاده
آن پس جمله فقها قاعده کلیه می نویسند کل صلوة ادیت مع کراهة التحریم
تعاد وجوبا و علامه خیر الدین رملی در حواشی بحر رائق و ابن عابدین
در رد المحتار تصریح می سازند که وجوب اعاده خاص ببقای وقت نیست
بل هی واجبة فی الوقت وبعده علی الاصح و پر ظاهر که اعاده عشائیکه بعد
نصف شب ادا کرده شده است در همان وقت فائده نخواهد بخشید چه آن
نماز دوباره نیز مثل اول مکروه تحریمی خواهد شد لهذا مصلی را لازم که بعد گذشتن
آن وقت یعنی بعد طلوع صبح صادق اعاده آن سازد تا جبر نقصان گردد و اگر
اعاده آن عشا که بعد نصف شب گذشته است نخواهد ساخت گنهگار خواهد شد
مگر نه آنقدر که در ترک فرض میشود چه فرض بوقت ادا ساخته است بلکه آنقدر
که در ترک واجب می شود والله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که هرگاه اهل اسلام
در سلطنت کفار مامون باشند و کفار در امور دین اهل اسلام خللی نه اندازند
و اهل اسلام را قدرت بر جهاد و مقاومت نماند چنانکه در هندوستان فی زماننا

آیا جهاد واجب میشود یا نه

هو المصوب جهاد مقرر شده است برای اعلای کلمة الله و اعزاز اسلام و محو کردن
رسوم و قواعد کفر نه برای حقارت دین و ذلت اسلام و مؤمنین بنا بر علیه فقها
در وجوب جهاد چند شروط نوشته اند اول اینکه مسلمانان باین قدر باشند که از ایشان
شوکت پیدا گردد دوم اینکه صرف ایشانان نیز مهیا باشد سوم اینکه جای برای
امن و حفاظت باشد تا از شر کفار نجات حاصل شود و عند الحاجت بکار آید

واگر اہل اسلام را یقین ست کہ غلبہ کفار خواہد شد دریں صورت جہاد فرض
نیست در جامع الرموز مے آرد الجہاد فرض عین بشرط القدرۃ علی القتال
والسلاح والزاد والراحلۃ وغیرہا انتہی و در فی العالمگیریۃ والثانی ان یرجوا
الشوکۃ والقوۃ لاہل الاسلام وان کان لا یرجو الشوکۃ للمسلمین فی
القتال فانہ لا یحل لہ القتال لما فیہ من القاء نفسہ فی التہلکۃ انتہی
وفی الدر المختار شرط لوجوبہ القدرۃ علی السلاح لا امن الطریق انتہی و در
فی رد المحتار قولہ شرط لوجوبہ ای وعلی القتال وملک الزاد والراحلۃ
کما فی قاضیخان وغیرہ قہستانی انتہی وفی فتح القدیر من توابع الجہاد الرباط
وہو الاقامۃ فی مکان یتوقع ہجوم العدو فیہ بقصد دفعہ واختلف
المشائخ فی الذی یتحقق بہ الرباط فانہ لا یتحقق فی کل مکان ففی النوازل
ان یکون فی مواضع لا یکون وراءہ اسلام لان ما دونہ لو کان رباطا فکل
المسلمون فی بلادہم مرابطون وقال بعضہم اذا اغار العدو علی موضع
مرۃ یکون ذلک الموضع رباطا الی اربعین سنۃ واذا اغار مرتین یکون
رباطا الی مأۃ وعشرین سنۃ واذا اغار ثلث مرات یکون رباطا
الی یوم القیامۃ قال فی الفتاوی الکبری والمختار ہو الاول انتہی واللہ اعلم
بالصواب۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد عفی اللہ الاحد۔
ہو الموفق بلا ریب وقتی کہ اہل اسلام را قدرت بر قتال وزاد وراحلہ وغیرہ نباشد
جہاد بر ایشان فرض نیست واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندریں مسئلہ کہ زید بر وقت اختلاط
زوجہ خود پستان در دہن انداختہ و شیر در گلوی آن رفتہ واین امر قصداً
کردہ آیا زوجہ حرام شدہ باشد بینوا توجروا

کتاب الطلاق

هو المصوب حرام نشد در خزانة الروایة می آرد فی الخانیة اذا مص الرجل ثدی امرأته وشرب لبنها لم تحرم علیه لما قلنا انه لا رضاع بعد الفصال انتهی والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا شخصی به فریب خود را به لباس اہل سنت وا نمود که سنیه را به نکاح خود آورده زن چون بر واقعه مطلع گشت ورفض مرد بر آن ظاهر گردید از صحبت آن نفرت کرد پس زن مالک امر خود ہست یا نه

الجواب در صورت مرقومه چون زن بر خلاف انچه او ظاهر کرده مطلع شد اختیار میدارد و مالک امر خود ہست قال الحصکفی فی الدر قلت افاد البهنسی انها لو تزوجته علی انه حر او سنی او قادر علی المهر والنفقة فبان بخلافه او علی انه فلان بن فلان فاذا هو لقیط او ابن زنا کان لها الخیار فلیحفظ انتهی والله اعلم اجاب بذلک محمد محفوظ الله من احفاد القاضی محمد ثناء الله الپانی پتی

جواب صحیح ہست زیرا که ناکح شخص مذکور که بیان مذهب اہل سنت کرده در معرض شرط واقع شده و هرگاه شرط مفقود گردید زن را اختیار ثابت گشت اذا فات الشرط فات المشروط کما لا یخفی علی ماهر الشریعة الغراء

مواهیر این هر چار کس بر جواب استفتا بود مد

محمد عبد الرب	سید محمد نذیر حسین	عبده محمد قطب الدین خان	محمد لطف الله

الجواب صحیح کتبه احقر العباد محمد عبد الغنی عفی الله عنه

هو الموفق عقد نکاح زن مذکور با چنین کس بدو وجه صحیح نمی تواند شد یکی بسبب کفر شخص مذکور چنانچه اکثر فقها و متکلمین قائل کفر رافضه اند مثل صاحب فتاوی ظهیریه و خلاصه و قنیه و عالمگیریه و جامع الرموز و در مختار و رد محتار

در فتح القدير وغيره و اگر در ذهن كسے اين شك خطور كند كه در كتب عقائد موجود است
كه لا نكفر احدًا من اهل القبلة و رافضي از اهل قبله اند چگونه حكم بكفر شان لازم
آيد جوابش علامه خيالي در حاشيه و مولانا عبد العزيز دهلوي در بعض تصانيف
خود و استاذ الاستاذ مرزا حسن علي محدث لكهنوي در اجوبه خود و علامه
ابو الشكور سلمي در تمهيد داده اند و مينويسند كه ايمان شرعا عبارت است از
جميع احكام دين و ضروريات شرع بحيثيتے كه جزم حاصل شود و اسلام عبارت است
از انقياد نه انكه مجرد تلفظ كلمه و تخييل معنے آن با اعتقاد بعضے و انكار بعضے زيرا كه
ايمان عبارتست از تصديق مجموع احكام شرع پس عدم ايمان عبارت است
به ترك يك جزو چون درميان ايمان و كفر واسطه نيست پس عدم ايمان كفر شود
پس اين امور در مذهب رافضه يافته ميشود و اگر بفرض محال كسے را در كفر شان
شك وارد شود در مبتدع و فاسق بودن شان كسے را شبهه نيست ميگويم وجه
دوم عدم صحت و لزوم عقد نكاح مبتدع بودن شان است زيرا كه مبتدع و
فاسق كفو سنيه نمي تواند شد كما في الدر المختار فليس فاسق كفوًا لصالحة
و في الطحطاوي كمبتدع فانه ليس كفوًا لفاسق انتهى و در جامع الرموز
مے آرد لو كان مبتدعا والمرأة سنية لم يكن كفوًا لها كما في التتمة انتهى
و تحقيكه ظاهر گرديد كه مبتدع كفو سنيه نمي تواند شد بهمين وجه عقد مذكور
منعقد نگرديد و صحيح نشد و همين است مختار عند الفقهاء و برين است فتوى
كما في الكفاية امرأة لو زوجت نفسها من غير كفو يصح و لكن للاولياء
حق الاعتراض و روى الحسن عن ابي حنيفة ان النكاح لا ينعقد و به اخذ
كثير من مشائخنا و قال شمس الائمة السرخسي هذا اقرب الى الاحتياط
فليس كل ولي يحسن المرافعة الى القاضي ولا كل قاض يعدل انتهى

و در فتاوی کافوری می آرد امرأة زوجت نفسها بغیر اذن ولیها فان
کان الزوج کفوا صح النکاح والا لا یصح هو المختار انتهی و در تعلیق الانوار
حاشیه در مختار قوله هی حق الولی ای فله الاعتراض فی غیر الکفوء دفعا
للعار عنه ولو غیر محرم کابن العم ولکن التفریق یتوقف علی القضاء وفی
ظاهر الروایة وتقدم ان روایة عدم النفاذ هی المفتی بها انتهی وفی
الدر المختار تعتبر الکفاءة للزوم النکاح انتهی و طحطاوی می آرد قوله
للزوم النکاح هذا علی ظاهر المذهب وقد افتی به انتهی و در رد المحتار
می نویسد قوله للزوم النکاح ای علی ظاهر الروایة وبصحته علی روایة الحسن
المختارة للفتوی انتهی و در جای دیگر می نویسد قوله الکفاءة معتبرة قالوا
معناه معتبرة فی اللزوم حتی ان عند عدمها جاز للولی الفسخ فتح وهذا
بناء علی ظاهر الروایة من ان العقد صحیح وللولی الاعتراض اما علی
روایة الحسن المختارة للفتوی لغیر الکفء لا یصح فهو للصحة انتهی و هرگاه
که ثابت شد که عقد مذکور صحیح و منعقد گردید حالا زن را اختیارست هر گاه
خواهد عقد کرده گیرد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب - نمقه

خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد

هو المصوب جواب اول مطابق سوال نیست چه سائل سوال ازین امر می سازد
که آیا نکاح سنیه از رافضی جائز شد یا نه بلکه آن زن مالک امر خود است و مجیب
در جواب آن اگر حکم مالک شدن زن امر خود را داده مگر عبارت در مختار
مطابق آن نه افتاده زیرا که معنی من کان لها الخیار اینکه آن زن را اختیار تفریق است
که نزد حاکم مرافعه کرده مفارقت سازد و همچنین عبارات دیگر در همین معنی مستعمل شده
نه اینکه نکاحش نافذ نیست و جواب دوم غلط است چه قاعده [illegible]

فات المشروط در معاملات است نہ در نکاح علامہ عبد المولی دمیاطی تلمیذ طحطاوی در تعلیق الانوار می نویسد قوله کان لها الخیار فیه ان ماذکر شرط لا یقتضیه العقد فیصح النکاح ویبطل الشرط لان النکاح مما لا یبطل بالشروط الفاسدة وان قلنا ان الزوج غار فالغرور لا یوجب الرجوع الا فی ضمن عقد معاوضة او عقد یرجع نفعه الی العاقد کما ذکروه انتهی و وجه اول جواب سوم نیز مناسب مقام نیست چه اگرچه صاحب ظہیریہ وغیرہ حکم کفر بسبب سب شیخین وغیرہ دادہ اما اصح خلاف آنست چنانچہ ابو شکور سلمی و علی قاری وغیرہ تصریح می سازند حق این است کہ من انکر ضروریات الدین کفر ومن لم ینکر لا پس اطلاق حکم کفر بدون تحقق این امر کہ آن کس منکر ضروریات دین است یا نہ مناسب نیست آری وجہ دوم صحیح است کہ رافضی مبتدع و فاسق است و فاسق کفو صالحہ نیست و نکاح با غیر کفو نافذ نیست اما فسق رافضی پس در شرح فقہ اکبر لعلی القاری و فتح القدیر وغیرہ مصرح است و اما عدم کفاءت فاسق با صالحہ پس در نقایہ و مجمع البحرین وملتقی الابحر وغیرہ موجود است بلکہ جمہور فقہا می نویسند الفاسق لیس کفوا لبنت صالح و اما عدم نفاذ نکاح از غیر کفو پس در بحر رائق و مجمع الانہر وغیرہ مرقوم است واللہ اعلم بالصواب حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت کہ نکاح زن با عنین با وجود علم اینکہ آن مرد عنین است صحیح است یا نہ هو المصوب صحیح است در بحر الرائق مے آرد استفید من وضع المسئلة ان نکاح العنین صحیح فان علمت به وقت النکاح فلا اختیار لها کما لو علم المشتری بعیب المبیع وان لم تعلم به وعلمت بعده کان لها الخصومة وان طال الزمان کما فی الخانیة انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

کتاب النکاح

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که حکم مصرف چرم اضحیه مثل حکم زکوة است در نقل بلاد و اعطای سادات وغیره یا نه

هو المصوب پر ظاهر که تصدق به چرم اضحیه از قبیل تطوعات است و صدقه تطوع محکوم علیه بحرمت صرف آن بر بنی ہاشم وغیره نیست این چنین احکام از خصائص زکوة هستند ملا خسرو در غرر الاحکام می نویسند لا الی بنی هاشم وان جازت التطوعات والاوقاف لهم ولا ذمی وان جاز غیرها و در جواهر نفیسه شرح در منیفه می آرد جازت التطوعات والاوقاف الیهم ای الی بنی هاشم وموالیهم لانتفاء العلة المذکورة فی الزکوة وهی کونها من اوساخ الناس و در فتح القدیر می آرد قالوا لا یجوز صرف کفارة الیمین والظهار وجزاء الصید وغلة الوقف الی بنی هاشم واما النافلة فقال فی النهایة یجوز صرفه الیهم بالاجماع وصرح فی الکافی بدفع الوقف الیهم انتهی پس ازین تصریحات معلوم شد که صدقه تطوع بر بنی ہاشم صرف کردن جائز است و همین است قیاس جمیع انکه تصدق بچرم اضحیه نیز تطوع است لاجرم بر ایشان صرف آن جائز خواهد شد و همچنین فقها کراهت نقل از بلده بسوی بلده دیگر در زکوة وصدقه فطر که از واجبات است مینویسند و در تعلیل آن می آرند که چون حق اهل آن بلده که در آن مال نصاب یا من تجب علیه صدقة الفطر هست در آن متعلق شد بدین سبب منقول کردن مکروه شد و لهذا در نهر فائق وغیره می آرد که اگر قبل از حولان حول زکوة را نقل سازد مکروه نخواهد شد لفوت العلة المذکورة و چون تصدق بچرم اضحیه از قبیل تطوعات است لاجرم نقل آن مکروه نخواهد شد والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه — الروایات المرقومه صحیحه — نمقه خادم اولیاء الله الغنی [illegible] محمد غفر له الله الاحد

[illegible]

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که زن و مرد بر یک بستر آرام کردند چون از خواب بیدار شدند نشان منی بر بستر یافتند هر یکے میگوید که مرا احتلام نشد پس درین صورت غسل برکدام واجب خواهد شد

هو المصوب اگر نشان منی زرد رقیق است بر زن غسل واجب خواهد شد واگر سفید غلیظ است بر مرد واگر تمیز نشود بر هر دو در فتح القدیر می آرد لو وجد الزوجان بینهما ماء دون تذکر ولا تمیز بان لم یظهر غلظه ورقته ولا بیاضه وصفرته یجب علیهما الغسل صححه فی الظهیریة ولم یذکروا التقیید قیل اذا کان غلیظا ابیض فعلیه او رقیقا اصفر فعلیها فیقیدونه لصورة نقل الخلاف والذی یظهر تقیید الوجوب علیهما بما ذکرنا فلا خلاف اذن انتهی

والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین درین باب که کسے عالم بالسنة و عامل هم باشد لیکن او از قوم نور باف است امامتش برای نماز چه حکم دارد و در قوم مسطور رواج نکاح ثانی هست بعض میگویند که امامت چنین کس [illegible] و چون کسے گوید که این در رذیلان است و در شریفان [illegible] از برادری شان که خود را شریف میگویند جرأت بر نکاح ثانی کنند از مراعات اسلامی که در شادی و غمی وغیره می باید ترک میسازند پس این چنین گفتن و ترک مراعات مذکوره کردن شرعا چه حکم دارد مع سند صحیح ارشاد شود بینوا توجروا

هو المصوب فقهای حنفیه اتفاق دارند براینکه احق برای امامت اولا عالم که عامل هم باشد و از فواحش ظاهره مجتنب باشد هست از هر قومی که بوده باشد و اعتبار نسب متاخر هست از اعتبار علم و ورع وغیره پس امامت آن

عالم بالسنة که عامل هم هست اگرچه از قوم نوربافت است افضل و احق است
نه مکروه و ترویج نکاح ثانی امریست مستحسن نه امریست شنیع که موجب کراهت
اقتدا باشد و شکی نیست که نکاح ثانی در شرع مسنون است و هر که این را قبیح داند
و بسبب این فعل مشروع ترک مراعات اسلامی کند آثم خواهد شد بلکه اگر امر
شرعی را من حیث انه شرعی مستقبح داند خوف کفر هست کما لا یخفی علی
من طالع کتب الفقه والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا [illegible] اول تمهید چند مقدمه می سازد بعد از ان
سوال میکند مقدمه اولی اینکه مستحسن از صفت مامور به است خواه لعینه باشد
خواه لغیره و استحسان بعد الامر معلوم میشود لان الحکیم لا یامر بالفحشاء کذا فی
الاصول پس هرانچه مامور به نیست استحسانش معلوم نیست مقدمه ثانیه اینکه
در خبر است من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد مراد از امر دین است
و اصول و مشروع دینی از ادله اربعه ثابت میشود یعنی کتاب و سنت و اجماع
و قیاس مجتهد اکثر مجتهد مقلد مثل ائمه اربعه نیست لائق تقلید نیست و قیاس او معتبر نه
و اجماع نیز از تعامل بعض علما یا اکثر منعقد نمیشود بلکه اجماع آنست که اتفاق
جمیع مجتهد عصر باشد یا فتوای بعض و سکوت دیگران بعد اطلاع تا سه یوم
و اجماع غیر مجتهدین را در شرع اعتباری نیست خصوص در امری که محتاج
قیاس باشد کما ثبت فی کتب الاصول پس هرانچه از ادله اربعه ثابت نشود
بدعت است کما یفهم من کلامه علیه السلام فهو رد مقدمه ثالثه آنکه
از جزئیت جمیع اجزا فردا فردا جزئیت مجموع لازم نیست و حکم افراد فردا فردا دیگر است
و حکم مجموعی دیگر کما ثبت فی مقامه مقدمه رابعه آنکه مفتی غیر مجتهد
فتوی از قول مجتهد می تواند داد و جائز نیست که از کلیات مسائل استخراج کند

مقدمۂ خامسہ آنکہ قولہ تعالی ویتبع غیر سبیل المؤمنین الآیۃ وقولہ تعالی کنتم خیر امۃ
الآیۃ وقولہ تعالی جعلناکم امۃ وسطا الآیۃ وقولہ علیہ السلام لا تجتمع امتی علی الضلالۃ وقولہ
علیہ السلام ما رآہ المؤمنون حسنا فهو عند اللہ حسن وقولہ علیہ السلام من سن سنۃ حسنۃ الخ
ونحوها من الآیات والاحادیث از لفظ مؤمنین وامت مجتہدین مراد اند کما لا یخفی
من کتب الاصول وسن بمعنی رواج است نہ در احداث ورواج فرق
ظاہر است پس تعامل علمای غیر مجتہدین خواہ علمای حرمین شریفین باشند
یا بلاد دیگر حجت نباشد مقدمۂ سادسہ آنکہ سکوت عن الحق شان علما
نیست پس از امر حق ہدایت فرمایند بعد تمہید این مقدمات می گوییم
چہ میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ زید مجلس
مولود شریف میکند بدین طور کہ چند کسان را جمع میکند وذکر میلاد خیر البشر
معہ دیگر حالات آن سرور علیہ السلام میکند وسوای این جمع کردن مردمان
برای ہمین مجلس امر دیگر خلاف شرع نیست پس این امر از ادلۂ اربعۂ شرعیہ
مستحسن است یا بلحاظ مقدمات مذکورۂ بالا بدعت ضلالہ است بینوا بالکتاب
او السنۃ او الاجماع او قیاس المجتہدین امیدوار است کہ بجواب سوال
عبارت کتاب نقل شود ونشان فصل وباب نیز ترقیم یابد کہ صحت نقل تردد نگردد
وجواب مسئلہ عام فہم باشد کہ مستفتی بلید وهو من العوام ۱۲

ہو المصوب اولا تمہید چند مقدمات میکنم بعد از ان بر اصل می آیم مقدمۂ اولی
محدث امریست کہ موجود بخصوصیتہ در ازمنۂ ثلاثہ یعنی زمانہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وعلی آلہ وسلم وزمانۂ صحابہ وزمانہ تابعین کہ مشہود لہا بالخیر است نبود باشد
ونہ اصلش از ادلۂ اربعہ یعنی کتاب وسنت واجماع وقیاس یافتہ شود علامہ
سید شریف در حواشی مشکوۃ در شرح حدیث من احدث فی امرنا ہذا

ما لیس منه فهو رد می نویسد یعنی ان من احدث فی الاسلام رأیا لم یکن
له من الکتاب والسنة سند ظاهر او خفی ملفوظ او مستنبط فهو مردود
علیه انتهی و فاضل معین بن صفی در شرح اربعین نووی می نویسد فان
قلت قد اشتهر ان البدعة نوعان حسنة وسیئة فکیف یکون کل بدعة
ضلالة بلا تخصیص قلت المراد من البدعة فی الحدیث البدعة الشرعیة
وهی ما لیس له دلیل شرعی وکل ما فعله الشارع او امر به فهو لیس ببدعة
شرعیة انتهی و حافظ ابن حجر در هدی ساری مقدمهٔ فتح الباری در فصل
خامس که موضوع است برای شرح غریب می آرند قوله من احدث حدثا
ای فعل فعلا لا اصل له فی الشرع انتهی و در فتح الباری می آرند قوله محدثاتها
بفتح الدال جمع محدثة والمراد بها ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی
فی عرف الشرع بدعة وما کان له اصل فی الشرع فلیس ببدعة والبدعة
فی عرف الشرع مذمومة بخلاف اللغة انتهی و ابن حجر مکی در فتح مبین
شرح اربعین می نویسد المراد من قوله صلی الله علیه وعلی آله [illegible]
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه ما ینافیه او لا یشهد له قواعد
الشرع والادلة العامة انتهی و همچنین ملا علی قاری در شرح اربعین و ابن ملک
در شرح مصابیح و بیضاوی در شرح مصابیح وغیره نوشته اند پس معلوم
شد که هر امری که وجودش در زمانی از ازمنهٔ ثلثه نباشد یا سندش از دلیلی
از ادلهٔ اربعه یافته نشود بدعت ضلالت نخواهد شد. مقدمهٔ ثانیه اینکه گمان
نبری که استحسان شرعی صفت آن مامور به است که صراحة در دلیلی از ادلهٔ
اربعه امر باو وارد شده باشد بلکه استحسان صفت هر مامور به است خواه
صراحة امر باو وارد شده باشد یا از قواعد کلیهٔ شرعیه سندش یافته شده باشد

خواه واجب باشد یا مندوب کما لا یخفی علی من تامل فی العبادات البدنیة
وآنچه که در کتب اصول باختلاف در اطلاق مامور به و مندوب گویند بحث نزد المحققین
کما حققه ابن الهمام فی التحریر الحاصل همچنان که اطلاق مامور به بر واجبات
می شود بر مندوب نیز می شود و همچنان که استحسان در واجبات ظاهر میگردد همچنان
در مندوبات لیس بر محدثی که وجودش بخصوصه در زمانی از ازمنهٔ ثلثه
نباشد لیکن سندش در دلیلی از ادلهٔ اربعه یافته شود و آنهم مستحسن خواهد شد
نمی بینی که بنای مدارس را جمله فقها شرقاً و غرباً و محدثین جنوباً و شمالاً
مستحسن می نویسند حال آنکه وجودش در زمانهٔ نبوی نبود مگر اصلش از حدیث
اذا مات ابن آدم انقطع الا من ثلاث صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد
صالح يدعو له رواه البخاري ومسلم وابو داود والنسائي والترمذي ثابت چون
میشود لهذا حکم باستحسانش دادند و در بدعت ضلاله داخل نساختند و مقدمهٔ
ثالثه مفتی را لازم که هر واقعه که در پیش شود اگر حکم آن صریح باشد در کتاب
یا سنت یا اجماع یا قیاس باید حسب آن فتوی دهد ورنه آن واقعه را زیر
قواعد کلیه شرعیه پیش سازد و از جزئیات هر کلیه که باید حسب آن فتوی دهد
و این حال علمای مستدین و فقهای متبحرین باشد و آری بر مفتی که بجز نقل
عبارت کتب و اقوال مجتهدین طاقت استنباط مطلقاً ندارد آن را البته بجز
نقل چارهٔ دیگر نیست علامه سعد الدین تفتازانی در حواشی عضدی میگوید
المراد باهل النظر بعض اصحاب المذهب ممن له ملكة الاقتدار
على الاستنباط من الاصول التي مهدها وهو المسمى بالمجتهدين
في المذهب كالغزالي والنووي من اصحاب الشافعي وهو في المذهب
بمنزلة المجتهد المطلق في الشرع واما الذين يقلدون ما يحفظون

او وجدوه في كتب الاصحاب فهم بمنزلة النقلة والرواة انتهى وعلامه
عمر حنفي در جواهر نفيسه مي آرند اعلموا ان الفقهاء والعلماء على سبع طبقات
الاولى طبقة المجتهدين في الشرع كالائمة الاربع الثانية طبقة المجتهدين
في المذهب كابي يوسف ومحمد والاساتذة من اصحاب ابي حنيفة
القادرين على استخراج الاحكام من الادلة على مقتضى القواعد التي
مهدها اساتذتهم فانهم وان خالفوهم في بعض الفروع لكنهم
موافقون لهم في الاصول الثالثة طبقة المجتهدين في المسائل التي
لا رواية فيها عن صاحب المذهب كالخصاف والطحاوي والكرخي والحلواني
والسرخسي والبزدوي وقاضيخان الرابع طبقة اصحاب التخريج من المتقدمين
كالرازي واحزابه فانهم لا يقدرون على الاجتهاد اصلا لكنهم لاحاطتهم
بالاصول وضبطهم بالمذهب يخرجون الاقوال - الخامسة طبقة
اصحاب الترجيح من المقلدين كالقدوري وصاحب الهداية وشانهم
تفضيل بعض الروايات على بعض يقولون هذا اولى وهذا اصح
دراية وهذا اوضح رواية وهذا اوفق بالقياس وهذا ارفق
للناس السادسة طبقة المقلدين القادرين على التمييز على الاقوى
والقوي والضعيف وظاهر المذهب وظاهر الرواية والرواية النادرة
كاصحاب المتون المعتبرة عند المتأخرين كصاحب الكنز والمختار
والوقاية والمجمع وشان كل منهم ان لا ينقل في كتابه الاقوال
الضعيفة والمردودة والروايات الضعيفة السابعة طبقة المقلدين
الذين لا يقدرون على ما ذكر ولا يعرفون الغث والسمين ولا يميزون
الشمال عن اليمين بل يجمعون ما يجدون كحاطب ليل وهذا مذكور

فی طبقات الفقهاء مع تطویل لا یسعه هذا المختصر انتهى بعد تمهید این مقدمات
می گوییم که نفس ذکر مولد بدعت ضلالت نیست بدو وجه وجه اول ذکر مولد عبارت
است از آنکه ذاکر آیتی از آیات قرآنیه یا حدیثی نبویه تلاوت کرده در شرح
آن قدری از فضائل نبویه و معجزات احمدیه و برخی از احوال ولادت و نسب
نبوی و خوارقی که بوقت ولادت و قبل از آن ظاهر گردیدند و امثال آنها بیان
نماید کذا حققه ابن حجر المکی فی النعمة الکبری علی العالم بمولد سید
ولد آدم و غیره من العلماء الماهرین و وجود این حقیقت در زمانه نبوی
و زمانه اصحاب هم بود اگرچه مسمی باین تسمیه نباشد بر ماهرین فن حدیث مخفی
نخواهد بود که صحابه در مجالس وعظ و تعلیم علم ذکر فضائل نبویه و کیفیات ولادت
احمدیه می کردند و در صحاح مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حسان
بن ثابت رض را در مسجد خود بر منبر نشانیدند و اوشان مدائح نبویه را که نظم کرده
بودند خواندند و آنحضرت اوشان را دعای خیر دادند و فرمودند اللهم ایده
بروح القدس و بر ناظر دیوان حسان مخفی نخواهد ماند که در قصائد اوشان
معجزات نبویه و کیفیات ولادت و ذکر نسب شریف و غیره موجود است پس
خواندن همچو اشعار بر سر مجلس عین ذکر مولد است و این قصه خواندن حسان رض
در مسجد در صحیح بخاری هم موجود است من شاء الاطلاع فلیرجع الیه و الی
غیره پس در حقیقت ذکر مولد که بیان آن گذشت و این قصه فرقی معتدبه معلوم
نمی شود دیگر اینکه این قصه مسمی به مجلس مولد نشد پس این امریست دیگر اگر احتمال
این امر شود که اگرچه وجود نفس ذکر مولد و فضائل و غیره ثابت شده مگر ذکر
مولد بجمع کردن مردم و طلب کردن احباب از خانه ها ثبوت نرسید رفع آن بنا
طرح کرده شود که جمع کردن مردم و طلب اوشان برای نشر تعلیم در حدیث

ثابت است فقیه ابو اللیث در تنبیه الغافلین سنے آرد حدثنا ابی قال حدثنا
ابو بکر محمد ابن احمد حدثنا ابو عمران حدثنا عبد الرحمن حدثنا داود
حدثنا عباس ابن الکثیر عن عبد خیر عن علی ابن ابی طالب قال
نزلت اذا جاء نصر الله والفتح فی مرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فما
لبث ان خرج یوم الخمیس فرقی المنبر وجلس علیه ثم دعا بلالا وقال
نادی فی المدینة ان اجتمعوا لوصیة رسول الله صلی الله علیه وسلم فنادی بلال فاجتمع
صغیرهم وکبیرهم وترکوا ابواب بیوتهم مفتحة حتی خرجت العواتق
من خدورهن حتی ضاق المسجد باهله والنبی صلی الله علیه وعلی
آله وسلم یقول وسعوا لمن ورائکم وسعوا لمن ورائکم ثم قام فحمد
الله واثنی علیه وصلی علی الانبیاء ثم قال انا محمد ابن عبد الله ابن
عبد المطلب بن هاشم العربی الحرمی المکی لا نبی بعدی الحدیث انتهی
ملخصا علاوه ازین کلام در نفس ذکر مولود شریف و تخصیصات شرعیه اگر بالفرض ازین
اجتماع ثابت نشود عدم جواز نفس ذکر مولود لازم نمی آید وجه دوم آنکه
مسلما که وجود ذکر معمول در زمانی از ازمنه ثلاثه نبوده پس میگوییم که در شرع
این قاعده ثابت شده کل فرد من افراد نشر العلم فهو سنة وبر این حدیث
ابی هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مما یلحق المؤمن من حسناته بعد موته علم نشره و بخاری در کتاب از عمر
بن عبد العزیز روایت کرده که ولیفشوا العلم ولیجلسوا حتی یعلم من لا یعلم
فان العلم لا یهلك حتی یکون سرا و علامه سیوطی در بعض رسائل خود در
شرح حدیث اذا مات ابن آدم الحدیث مینویسد جعل العلم کالصدقة
الجاریة علی الوقف [illegible] التعلیم المستمر [illegible] التصنیف والتعلیم [illegible]

که ذکر مولد بتحقیق گذشت فردیست از افراد نشر علم پس در اینجا دو مقدمه حاصل شدند
اول اینکه ذکر مولد فردیست من افراد نشر العلم دوم و کل فرد من افراد نشر العلم
مندوب فنتیجه برآمد ذکر المولد مندوب و بخاری از ابی وائل روایت کرده قال
کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس فقال له رجل یا ابا
عبد الرحمن لوددت انک ذکرتنا کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان
املکم وانی اتخولکم بالموعظة کما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها مخافة السآمة
علینا سوم سائل که هرگاه ذکر مولد در ازمنه ثلاثه نبود و نه در زمان مجتهدین اثرش یافته نشد
پس بچه طور فتوی بجوازش جائز باشد چه سابقاً ذکر کرده شد که مفتی بطور استنباط
باید که ضروری است پس اگر تسلیم کنم که ذکر مولد در ازمنه ثلثه نبود و نه از مجتهدین
حکم او منقول شد لیکن چون در شرع این قاعده ممهد شده است کل فرد
من افراد نشر العلم فهو مندوب و ذکر مولد نیز زیر آنست لابد حکم مندوبیت
او داده خواهد شد و نیز همین مسلک فقهای مجتهدین است و اهل افتای مستنبطین مثل
ابوشامه و حافظ ابن حجر و سیوطی و شامی امثال اینها رفته اند و حکم بندب ذکر مولد
داده اند اما مقدماتی که سائل آورده است باید شنید و بغور باید دید
اما مقدمه اولی پس اگر مراد جمله هر آنچه مامور به نیست استحسانش معلوم نیست
که هر آنچه مامور به بصراحت نیست استحسانش معلوم نیست پس غلط است چه
بسیار امور ازین قبیل هستند که مامور به بصراحت نیستند مگر فقهای مجتهدین از قواعد
استنباط آنها کرده حکم بندب آنها داده اند و اگر مراد این است که هر آنچه مامور
به اصلاً نیست نه صراحةً و نه اندراجاً پس صحیح است لیکن مفید مقام
نیست چه ذکر مولد بر تقدیر تسلیم عدم وجودش در ازمنه ثلاثه در قاعده
مندرج است پس لابد مامور به خواهد شد و استحسانش ظاهر خواهد شد کما مهدنا لک سابقاً

فی المقدمة الثانیة والمقدمة الثالثة پس آن هم مضرتی ندارد چه مراد بما احدث و محدث امریست که سندش از ادلهٔ اربعه یافته نشود کما مهدنا ذلک فی المقدمة الاولی و ذکر مولد این چنین نیست و اما مقدمه ثالثه پس اگرچه جزئیت فرد فرد جزئیت مجموع لازم نمی آید مگر هرگاه جزئیت مجموع بسبب اندراجش زیر قاعدهٔ شرعیه معلوم شد چون و چرا باقی نماند و اما مقدمه رابعه پس غلط محض است کما مهدنا ذلک فی المقدمة الثالثة حاصل مرام و ملخص مقام اینکه ذکر مولد فی نفسه امریست مندوب خواه بسبب وجود او در خیر الازمنه یا بسبب اندراجش زیر سند شرعی و کسی ندبش را منکر نشده مگر یک طائفه قلیله که رئیس آن طائفه تاج الدین فاکهانی مالکی است و او را طاقتی نیست که مقابلهٔ علمای مستنبطین که فتوی ندب ذکر مولد داده اند کند پس قولش درین باب معتبر نیست آری اگر بحقیقت ذکر مولد که سابقاً گذشت تخصیصات غیر مشروعه و تشریعات غیر ماثوره منضم شوند حکم ندب آن باقی نخواهد ماند لیکن این امریست دیگر در نفس جواز مولد شکی نیست فقط والله اعلم بالصواب و عنده حسن الثواب - حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی ﷺ

اصاب المجیب جزاه الله خیر الجزا - بنده خادم اولیا کی در حقیقت اینها فعل زید بدلالت الله الصمد علی محمد عفت له الله الاحد فی ادله شرعیه که بالتصریح و التشریح در سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد مذکور اند مستحسن و مندوب است در سجالات وغیرها و هی شیخ شهاب الدین احمد بن حجر هیتمی مکی مکتوب است ان الموالید والاذکار التی تفعل عندنا اکثرها مشتمل علی خیر کصدقة و ذکر الصلوة والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و مدحه علی تنزیل و شرح و بعضها لیس فیها شر و لا شک ان النوع الثانی سنة و یشتمله الاحادیث

الواردة فی الاذکار المخصوصة والعامة کقوله صلی الله علیه وسلم لا یقعد
قوم یذکرون الله تعالی الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة وذکرهم الله تعالی
فیمن عنده رواه مسلم وروی ایضًا انه صلی الله علیه وآله وسلم قال
لقوم جلسوا یذکرون الله تعالی ویحمدونه علی ان هداهم للاسلام اتانی جبرئیل
علیه السلام فاخبرنی ان الله تعالی یباهی بکم الملائکة ففی الحدیثین اوضح
دلیل علی فضل الاجتماع علی الخیر والجالس له وان الجالسین علی خیر کذلک
یباهی الله بهم الملائکة وتنزل علیهم السکینة وتغشاهم الرحمة ویذکرهم الله
تعالی بالثناء علیهم بین الملائکة فای فضائل اجل من هذه وقول السائل
وهل الاجتماع جائز جوابه نعم هو جائز انتهی مختصرًا ۵ ه
فصح الجواب والله علیم بالصواب
کتبه ابو الاحیاء محمد نعیم غفر له العلی الحکیم

استفتا ۳۹ چه میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئله که
یک مسجد تعمیر کرده کسی امیر یا نواب قدیم است وزیر آن دکاکین است وبر آن
دکاکین چند کسان قابض هستند وگدامی شاه بالمعاینه بروقف آن دکاکین
بر مصارف مسجد نیست لیس آیا شهادت بالتسامع درین باب کافی خواهد شد یا نه

بینوا توجروا

الجواب هو الموفق للصواب شهادت بالشهرة بالتسامع بلا دعوی کسے
برای اثبات وقف کافی است فی الهدایة الشهادة علی الوقف بالشهرة تجوز
وکذا الشهادة بالتسامع فلو انهما شهدا بالتسامع وقالا نشهد بالتسامع
تقبل شهادتهما وان صرحا به لان الشاهد ربما یکون سنه عشرین سنة
وتاریخ الوقف مائة سنة فتیقن القاضی ان الشاهد یشهد بالتسامع

فاذن لافرق بين السكوت والافصاح انتهى وفى وقف الدر المختار الشهادة
بالشهرة لاثبات اصله وان صرحوا به اى بالتسامع فى المختار حفظا
للاوقاف القديمة عن الاستهلاك بخلاف غيره انتهى وفى شهاداته
لايشهد احد بما لم يعاينه بالاجماع الا فى النسب والموت والنكاح والدخول
بزوجته وولاية القاضى واصل الوقف انتهى وفى الهداية اما الوقف فالصحيح
انه تقبل الشهادة بالتسامع فى اصله دون شرائطه لان اصله
هو الذى يشتهر انتهى وهذا استحسان والقياس ان لاتجوز لان الشهادة
مشتقة من المشاهدة وذلك بالعلم ولم يحصل فصار كالبيع وجه
الاستحسان ان هذه امور تختص بمعاينة اسبابها خواص من الناس
ويتعلق بها احكام تبقى على انقضاء القرون فلو لم تقبل فيها الشهادة
بالتسامع ادى ذلك الى تعطيل الاحكام وفى الاشباه وحاشيته للحموى تقبل
الشهادة حسبة بلادعوى يعنى ويقضى بها فى طلاق المرأة وعتق الامة
والوقف انتهى و در صورت عدم شهادت بالتسامع بنظر عرف فتوى وقف شدن
دكاكين مذكوره داده خواهد شد زيرا كه نصوص واقف مانند نصوص شارع ميشوند
و هرگاه در صورت عدم نص شارع اعتبار عرف است در صورت عدم نص واقف
نيز اعتبار عرف خواهد شد والا يلزم ابطال كثير من الاوقاف القديمة و
متعارف اين است كه واقف هرگاه مسجد را وقف مى سازد دكاكين وغيره نيز براى
مصالح مسجد وقف مى سازد على الخصوص هرگاه مسجد كلان باشد وتعمير كرده كسے
امير يا نواب باشد در اشباه مى آرد نصوص الواقف كنصوص الشارع وفى ما لا
نص فيه من الاموال الربوية يعتبر فيه العرف ولا خصوصية للربوا وانما
العرف غير معتبر فى المنصوص عليه انتهى و هرگاه وقف دكاكين ثابت شد

تملیک آن بطریق بیع یا ہبہ یا رہن جائز نخواہد شد فی الدر المختار فاذا تم ولزم
لایملک ولایملک ولایعار ولایرہن انتہی واللہ اعلم وعلمہ اتم کتبہ محمد عبد الحی عفی عنہ
ہو الموفق للصواب اگر شہادت بالمعائنہ نباشد شہادت بالتسامع کافی است
والذی تقبل فیہ الشہادۃ حسبۃ بدون الدعوی اربعۃ عشر منہا الوقف
علی ما فی الاشباہ وتقبل فیہ الشہادۃ علی الشہادۃ والشہادۃ للنساء
مع الرجال وبالشہرۃ لاثبات اصلہ وان صرحوا بہ ای بالسماع علی المختار
ولو اتوقف علی معینین انتہی من موضح الدر المختار کتبہ محمد عبد اللہ الحسینی البلگرامی
قد اصاب المجیب بما اجاب حررہ العبد المفتقر الی اللہ محمد عظیم اللہ عفی عنہ
ہو المصوب فی الواقع جواز شہادت بالشہرۃ وشہادت علی الشہادت و
بالتسامع برای ثبوت اصل وقف بشہادت کتب فقہیہ معتمدہ ثابت است فی
العالمگیریۃ تقبل الشہادۃ علی الشہادۃ فی الوقف وکذا شہادۃ النساء مع
الرجال کذا فی الظہیریۃ وکذا الشہادۃ بالتسامع فلو انہما شہدا بالتسامع
وقالا نشہد بالتسامع تقبل وان صرحا بہ انتہی وہرگاہ کہ شہادت بالتسامع
برای ثبوت وقف کافی شد بر تقدیر ثبوت وقف دکاکین مذکورہ بانی مسجد یا
ورثہ او یا شخص دیگر را اختیار بیع یا ہبہ یا رہن وغیرہ نیست در رد المحتار
ذیل قول صاحب در مختار لایملک ولایملک می نویسد قولہ لایملک ولایملک
ای لایکون مملوکا لصاحبہ ولایملک ای لایقبل التملیک لغیرہ کالبیع و
نحوہ لاستحالۃ تملیک الخارج عن ملکہ انتہی حررہ العبد الخامل
محمد عادل عاملہ اللہ بفضلہ الشامل وجعلہ من الآمنین یوم الرجف والزلازل
ہو المصوب در وقف شہادت بالتسامع وشہادت بالشہرۃ مقبول است
فی الذخیرۃ تقبل الشہادۃ علی الشہادۃ وکذا الشہادۃ بالتسامع من الرجال

انتهی وفیها ایضا وتقبل الشهادة علی اصل الوقف بالشهرة انتهی وفی خزانة المفتین لو شهدوا بالتسامع وصرحا به تقبل شهادتهما انتهی واین قسم وکالین در عرف موقوف میشوند برای مصالح مسجد وعرف مثل نص است فی شرح الاشباه للبیری عن المبسوط ان الثابت بالعرف کالثابت بالنص انتهی وفی الذخیرة اذا قال ارضی هذه للسبیل ولم یزد علیه فان کان هذا او قفا فی عرفهم وقفا انتهی کفته محمد بشیر الدین هو الصواب بلاریب شهادت بالتسامع برای اثبات وقف معتبرست ودر تقدیر فقدان شهادت بالعیان این چنین شهادت کافی خواهد شد فی جامع المضمرات فی الفصاب هل یجوز الشهادة علی الشهادة وبالتسامع المختار انه یجوز لانه لو لم یجز لادی ذلک الی استهلاک الاوقاف القدیمة وبه اخذ الفقیه ابو اللیث حتی لو استولی علی الوقف ظالم وانکر الوقف کان لاهل القریة ان یشهدوا بذالک انتهی وفی الفتاوی الحمیدیة قد ذکر فی جامع الفصولین سائر العدة ینبغی ان یقبل ای الشهادة بالتسامع لو کان قدیما وقف مشهور وقدیم لا یعرف واقفه استولی علیه ظالم فادعی المتولی انه وقف علی کذا مشهورا وشهدوا کذلک فالمختار انه یجوز انتهی وفی الکفایة قال الامام ظهیر الدین لا بد من بیان الجهة بان تبین ان هذا وقف علی المسجد او المقبرة او نحو ذلک حتی لو لم یذکر ذلک لم تقبل وتاویل قولهم لا تقبل الشهادة علی شرائط الوقف انهم بعد ما شهدوا ان هذا وقف علی فلان لا ینبغی لهم ان یشهدوا بمن یبدء من غلته کذا وکذا انتهی وهرگاه شهادت بالتسامع برای اثبات وقف دکاکین مذکورة الصدر کافی ست پس بعد ثبوت وقف آنها تصرف مثل بیع وهبه وغیره جائز نیست شیخ الاسلام بدر الدین عینی در شرح هدایه می نویسد اذا صح الوقف لا یجوز تملیکه ولا بیعه لما ذکر فی اول الکتاب من قوله

علیه الصلوة والسلام لعمر تصدق باصلها لا تباع ولا توهب ولا تورث

انتهی ملخصاً حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

٣٩

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که زید مرد و گذاشت یک پسر و دو دختر و یک زوجه من جمله آن دو دختر یک دختر بر خلاف مذهب زید که حنفی بود مذهب امامیه اختیار کرد پس درین صورت آن دختر محجوب الارث خواهد شد یا نه

هو المصوب دختر مذکوره محجوب الارث نمی تواند شد و بعد تقدیم ما تقدم علی الارث و رفع موانعه از ترکه زید ثمن بزوجه و از باقی دو حصه به پسر و یک یک حصه بدختر خواهد رسید والله اعلم کتبه العبد الفقیر الی فضل العلی الرب الحکیم خادم طلبة

العلم الاحیاء محمد نعیم تجاوز الله تعالی عن جناه

بلاشک دختر مذکوره محجوب الارث نخواهد شد ترکه زید بر جمله وارثان منقسم خواهد شد

حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

٤٠

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که مدعی برای اثبات دعوی خود دو گواه آورده و آن هر دو حسب دعوی مدعی گواهی دادند لیکن قاضی آن هر دو گواه را بسبب فسق یا غیر آن از اسباب عدم قبول شهادت که در کتب فقه مبسوط اند مقبول نساخته پس درین صورت بر مدعی علیه حلف واجب خواهد شد یا نه

بینوا توجروا

الجواب درصورت مسئوله اگر دعوی مدعی صحیح است از عدم مقبولیت گواهان گواهان حق استحلافش ساقط نمی شود زیرا که مراد از بینه در حدیث البینة علی المدعی والیمین علی من انکر بینه مثبت دعوی است نه کیف ما اتفق و چون مدعی بینه معتبر نیاورد مصداق الیمین علی من انکر علی الطلاقة اقیم است و این مضمون از قبیل بدیهیات اولیه است لهذا فقها جزئیه اش نیاورده اند و در جمیع بلاد اسلام

از عرب و عجم معمول بها است والله اعلم بالصواب . کتبه عبده محمد سعد الله

صح الجواب والله علیم بالصواب حرره ابو الاحیاء محمد نعیم غفر له الولی الرب الحکیم ۱۳۲۷ھ

هو المصوب شکی نیست که نصب قاضی در شرع مقرر نشده مگر برای ایصال
حقوق بحقداران و آن یا به بینه خواهد شد و یا بیمین و هرگاه بینه مجروح شده
قبول نشد اگر استحلاف نکرده شود حق مدعی بلا وجه شرعی باطل میشود پس
لابد بر مدعا علیه حلف عائد خواهد شد اگر اختلاج این امر شود که قدوری در مختصر
خود مینویسد اذا صحت الدعوی سال القاضی المدعی علیه عنها فان اعترف
قضی بها فان انکر سال المدعی البینة فان احضرها قضی بها وان عجز عن ذلک
فطلب یمین خصمه استحلفه انتهی و همچنین جمهور فقها می نویسند پس ازین عبارات
مفهوم میشود که وجوب حلف بر مدعی علیه بر تقدیر است که مدعی از احضار بینه
عاجز شود و در صورت متنازع فیه احضار بینه یافته شد پس بچه طور استحلاف
بر مدعی علیه واجب خواهد شد و تفتیش این طور باید ساخت که مراد از عجز از احضار
بینه عجز از احضار بینه مثبته است نه عجز از مطلق بینه علاوه اینکه فقها سلامت
گواهان را از اسباب جرح در عدم قبولیت بلفظ شرط می آرند و معلوم است
اذا فات الشرط فات المشروط پس احضار بینه مجروح غیر مقبوله مثل عدم احضار
است پس لابد حق استحلاف باقی خواهد ماند و بنظر دقیق حاکم بآن است که الف
لام در حدیث البینة علی المدعی والیمین علی من انکر بر لفظ بینه و یمین برای
عهد است کما هو الاصل فی موضوعه علی ما تقرر فی علم الاصول پس تقدیر
حدیث بدین طور است البینة المثبتة لدعواه علی المدعی فان لم تقم بینة
کذلک فالیمین الشرعی علی من انکر والله اعلم بالصواب

حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۴۱

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که بکر زید را بشرط دائم بودن سفر ملازم داشت پس زید بحالت چنین سفر نماز قصر کند یا نه و قیاس چنین ملازم بر صحرا النجم یعنی مردمان صحرائی که جای وطن و مقر ندارند و همواره بسفر بوده بهر جا که رسیدند مقیم شدند میتوانند شد یا نه بینوا بالکتاب توجروا یوم الحساب

هو المصوب زید در صورت مذکوره قصر کند مادامیکه بکر اقامت نسازد پس اگر بکر بجائی نیت اقامت ساخت زید هم بتبعیت او مقیم خواهد شد چرا که زید در صورت مسئوله اجیر است و اجیر را فقها از توابع مے شمارند و نیت متبوع را اصل می انگارند چنانچه در بحر الرائق و مراقی الفلاح وغیره مصرح است و قیاس چنین ملازم بر مردمان صحرائی نباید ساخت چه مراد از اصحاب اخبیه که بر ایشان قصر واجب نیست آنان اند که وطن اصلی جز صحرا دیگری ندارند و در بحر الرائق می آرند ظاهر کلام البدائع ان اهل الاخبیة لا یحتاجون الی نیة الاقامة فالمفازة لهم کالعمران والاقامة اصل والسفر عارض و هم لا ینوون سفرا وانما ینقلون من ماء الی ماء و من مرعى الی مرعى انتهی بلکه قیاس زید در صورت مسئوله بر ملاح که وطن اصلی میدارد و همیشه در سفر می ماند باید ساخت و زاهدی در شرح قدوری می نویسد الملاح مسافر الا عند الحسن انتهی پس همچنانکه بر ملاح قصر واجب است بر زید هم واجب خواهد شد والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

۱۴۲

استفتا چه میفرمایند علمای دین درین امر که رام چندر و کرشن وغیره را که در مذهب اهل هنود که نزد شان لفظ اوتار بمعنی رسول است داخل در کردار ایشان بهتر بودند و ایشان خود ها را بنده خدا می دانستند و خلقت را هدایت مینمودند بر ایشان لعنت کردن جائز است یا نه

هو المصوب بشرط صدق مستفتی لعنت کردن بر ایشان جائز نیست

والله اعلم - حرره الراجی عفو ربه القوی محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که حقیقت سحر چیست آیا
بامتزاج بعض اشیاء و ادویه امر عجیبی که پیدا شود سحر است یا از تاثیرات کلمات
خبیثه شیطانیه که بدان کلمات استغاثه بخبائث و شیاطین میکنند و امر
عجیب حادث میگردد و میان سحر و طلسم و شعبده فرق چیست و حرام و کفر از انها
چه چیز است و تمیز میان سحر و معجزه و کرامت چیست امیدوارم که مفصلا ارشاد شود
و نیز ارشاد فرموده شود که آیا سحر هر چه باشد موجب حدوث ایذا و مرض بجسم انسان
می گردد و ضرر می رساند و قتل میکند یا نی [illegible]

هو المصوب جواب سوال اول سحر را بسیار اقسام اند و اکثر اطلاق آن بر امر عجیب
می شود که بسبب تقرب الی الشیاطین پیدا شود بیضاوی در تفسیر قوله تعالی یعلمون
الناس السحر مینویسد المراد بالسحر ما یستعان فی تحصیله بالتقرب الی
الشیطان مما لا یستقل به الانسان وذلک لا یستتب الا لمن یناسبه فی الشرارة
وخبث الباطن فان التناسب شرط فی التضام والتعاون انتهى و علامه ابن حجر
مکی در زواجر عن اقتراف الکبائر مے آرد السحر علی اقسام الاول سحر الکلدانیین
الذین کانوا فی قدیم الدهر یعبدون الکواکب و یزعمون انها المدبرة للعالم
ومنها یصدر کل مظهر خیر و شر وهم الذین بعث الیهم ابراهیم علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام النوع الثانی سحر اصحاب الاوهام والنفوس القویة
الثالث الاستعانة بالارواح الارضیة والقول بالجن مما انکره بعض
متاخری الفلاسفة والمعتزلة واما اکابر الفلاسفة فلم ینکروه الا انهم
سموها الارواح الارضیة الرابع التخیلات والاخذ بالعیون الخامس الاعمال
العجیبة التی یظهر من ترکیب الآلات علی النسب الهندسیة مثل صورة فرس

کے یدہ بوق فاذا مضت ساعۃ من النہار صوت البوق من غیر ان یسہ
احد وکان سحر سحرۃ فرعون من ھذا القبیل السادس تعلیق الاستعانۃ
بخواص الادویۃ للمزیلۃ للعقل ونحوھا السابع تعلیق القلب ھو ان یدعی
انسان انہ یعرف الاسم الاعظم مثلاً فاذا کان السامع ضعیف القلب اعتقد
انہ حق وحصل فی نفسہ انہ نوع من الرعب فیتمکن الساحر فیہ من ان
یفعل مایشاء **جواب سوال** دوم ہر نفس انسانی را از جناب باری تاثیرے
عنایت شدہ است کہ آن تاثیر در نفس دیگر نیست وہر نفسے را خاصیتے است
بسبب استعداد کہ در دیگر نیست وہر یکے از سحر وطلسمات وشعبدہ از قبیل تاثیرات
نفوس اند وفرق میان اینہا این است کہ اگر تاثیر نفس در دیگر باستعانت ارواح
خبیثہ وغیرہ باشد بغیر استعانت بتاثیرات کواکب وخواص اعداد وغیرہ آن را
سحر مے نامند وتاثیرے کہ باستعانت امثال اینہا باشد آن را طلسمات میگویند
وتاثیرے کہ در قوت متخیلہ شخص دیگر گردد آن را شعبدہ مے نامند علامہ عبد الرحمن
حضرمے معتزلی معروف بابن خلدون در مقدمۂ تاریخ خود مینویسند علوم
السحر والطلسمات علوم بکیفیۃ استعدادات تقتدر النفوس البشریۃ
بہا علی التاثیرات فی عالم العناصر اما بغیر معین او بمعین من الامور السماویۃ
الاول ھو السحر والثانی الطلسمات وذلک لان النفوس البشریۃ وان کانت
واحدۃ بالنوع فہی مختلفۃ بالخواص فنفوس الانبیاء لہم خاصیۃ تستعد
بہا للمعرفۃ الربانیۃ ونفوس الکہنۃ لہا خاصیۃ الاطلاع علی المغیبات
بقوی شیطانیۃ ونفوس الساحرۃ علی ثلث مراتب اولہا المؤثرۃ
بالہمۃ فقط من غیر آلۃ ومعین وھذا ھو الذی تسمیہ الفلاسفۃ السحر والثانی
بمعین من مزاج الافلاک او العناصر او خواص الاعداد ویسمونہ الطلسمات

والثالث تاثير في القوى المتخيلة يعمد صاحب هذا التاثير الى صاحب القوة المتخيلة
فيتصرف فيها بنوع من التصرف ويلقي فيها انواعا من الخيالات ثم ينزلها
الى الحس من الرائين بقوة نفسه المؤثرة فيه فينظر الراؤن كانها في الخارج
وليس هناك شيء ويسمى هذا الشعوذة او الشعبذة واختلف العلماء
في السحر هل هو حقيقة او انما هو تخييل فالقائلون بالاول نظروا الى المرتبتين
الاوليين والقائلون بانه لا حقيقة له نظروا الى الاخرة انتهى ملخصا وصاحب
مصباح اللغة سے آرد شعوذ الرجل شعوذة ومنهم من قال شعبذ شعبذة
لعب يرى الانسان منها ما ليس له حقيقة انتهى وعلامہ ابراہیم لقانی در شرح
جوہرۃ التوحید می آرد الطلسمات نقش اسماء خاصة لها تعلق بالافلاك
والكواكب على زعم اهل هذا العلم في اجسام تحدث لها خاصية مربطت بها في
مجاری العادات انتهى جواب سوال سوم اتفاق دارند برین که سحر حرام
وکبیرہ است وبعض ائمہ فقہا اطلاق کفر ہم بران کردہ است حتی که تفتازانی
در حواشی کشاف بران اجماع نقل میکند السحر مزاولة النفوس الخبيثة لافعال
واقوال تترتب عليها امور خارقة للعادة ولا يرى خلافا في كون العمل
به كفرا انتهى واصح نزد ارباب تحقیق این است که سحری که مشتمل باشد بر امور کفر
موجب کفر است وسحری که این چنین نیست نفس آموختن وارتکاب او کفر نیست
البته اعتقاد استقلال آن کفر است حتی تفتازانی در شرح عقائد می نویسد
لا كفر في تعلم السحر بل في اعتقاد ترتب الاثر عليه انتهى وعلامه علی قاری
در شرح فقہ اکبر سے نویسد اتفق كلهم على ان ما كان من جنس دعوة
الكواكب السبعة او السجود لها او التقرب اليها بما يناسبها كفر وهو من
اعظم ابواب الشرك انتهى وابن حجر مکی در زواجر می آرد اختلف الناس في

كفر الساحر وليس محل الخلاف النوع الاول اذ لا نزاع في كفر من اعتقد
ان الكواكب موثرة لهذا العالم او ان الانسان يصل بالتصفية الى ان تصير
نفسه موثرة في ايجاد جسم واما ان يعتقد الساحر انه بلغ في التصفية
الى ان تصير نفسه بحيث يطيعه الجنة فالمعتزلة يفردونه دون غيرهم
واما بقية انواعه فقال جماعة انها كفر مطلقاً واما النوع الثالث وما بعده
فان اعتقد ان فعله مباح قتل الكفره لان تحليل المحرم كفر انتهى و ملا پيرزاده جلبي
در فتاوى انوار مینویسد اطلق المالكية وجماعة الكفر على الساحر ولا شك ان هذا
قريب من حيث الاجمال غير انه عند الفتاوى في جزئيات الوقائع يقع غلط
عظيم والسبب في ذلك انه اذا قيل للفقيه ما السحر وما حقيقته حتى يقضى عليه
بالكفر ليس حدا وانا بطول عمري ما رأيت من يفرق بين هذه الامور انتهى
و ابن همام در فتح القدير مى طرازد السحر حرام بلا خلاف واعتقاد اباحته كفر
وعن اصحابنا ومالك واحمد يكفر الساحر بتعلمه وتعليمه ونقل وفعله وعند الشافعي
لا يجب قتله ولا يكفر الا اذا اعتقد اباحته ويجب ان لا يعدل عن مذهب
الشافعي في كفر الساحر واما قتله فيجب اذا عرفت مزاولته على السحر لسعيه
بالفساد في الارض انتهى باقى ماند حال طلسمات وشعبده پس صاحب در مختار علم
طلسمات وعلم شعبده مثل علم سحر مذموم وحرام نوشته و ابن خلدون نوشته
الشريعة لم تفرق بين السحر والطلسمات وجعلته كله بابا واحدا لان
الافعال انما اباح لنا الشرع منها ما يهمنا في ديننا او دنيانا فان كان فيه
نوع ضرر كالسحر ويلحق به الطلسمات يكون محظورا فجعلت الشريعة
باب السحر والطلسمات والشعوذة واحدا انتهى جواب سوال چهارم
معجزه عبارت است از امر خارق عادت كه بر دست مدعى نبوت بمقابله منكرين ثابت

صادر شود و ہر کسے مثل او کردن نتواند و کرامت عبارت ہست از خارق عادتی
کہ بر دست ولی صادر شود بغیر دعوی امری و اما سحر پس صادر شود از نفوس
خبیثہ کہ مناسبت بہ نفوس شیطانیہ می دارند و مثل او ہر کس کہ مناسبت بہ آنہا
سازد ممکن الصدور است تفتازانی در شرح مقاصد می نویسد المعجزة امر خارق
للعادة مقرون للتحدی مع عدم المعارضة واحترز بقید المقارنة للتحدی
عن کرامات الاولیاء و بقید عدم المعارضة عن السحر والشعبذة
انتہی جواب سوال پنجم شکے نیست کہ سحر امریست مؤثر بر امرے کہ ساحر خواہد
نہ باستقلال ساحر بلکہ حسب جریان عادت اللہ ابن حجر از قرطبی نقل می سازد
قال العلماء لا ینکر ان یظہر علی ید الساحر خرق العادات بما لیس فی مقدور
البشر من مرض و زوال عقل و تعویج عضو و لا یکون السحر علة لذلک
و لا موجبا له بل یخلق الله هذه الاشیاء عند وجود السحر انتہی و ملا علی
در شرح فقہ اکبر می نویسد الاکثرون یقولون ان السحر قد یؤثر فی موت
المسحور و مرضه من غیر وصول شئ ظاهر الیه انتہی و الله اعلم
حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۲۴۷

استفتا چہ میفرمایند علمائے دین اندرین مسئلہ کہ مولوی نادر زمان را چار پسر
عبد الرشید عبد العزیز و عبد المجید و عبد الحمید و دو دختر بودند و عبد الرشید
پسر کلان روبروی والد خود سہ پسر عبد الصمد و رشید احمد و سراج احمد و یک
دختر را گذاشتہ فوت کرد بعد بروز سوم نشان مولوی نادر زمان یک کاغذ بدین
مضمون بمواہیر رؤسای قصبہ نوشتند کہ بعد من عبد الصمد و رشید احمد و سراج احمد
مثل دیگر ورثہ وارث خواہند شد و در عرف ہندی این چنین کاغذ را اسجال نامہ میگویند
لیکن مولوی صاحب موصوف کدام جائداد منقولہ یا غیر منقولہ بہ ایشان ہبہ نکردند

بعد چند روز خود مولوی صاحب مرحوم کل مال خود را الّا بعض دین مهر زوجه خود
که مقدم است بر ارث بیع کرده بیع نامه نوشته بنام پسر خود با وثیق ساختند و بعد
انتقال مولوی صاحب موصوف زوجه شان حسب بیعنامه بر جایداد شان
قابض ماندند چون ایشان انتقال کردند عبد الصمد و غیره اولاد عبد الرشید
دعوی شراکت میراث میسازند پس این دعوی حسب بیع نامه صحیح است یا نه

هو المصوب بیع نامه مذکور شرعاً لاشی محض است وجود و عدمش برابر است
ازان رفع حجت اولاد عبد الرشید نمی تواند شد والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که در مسجد بر چارپائی
خفتن جائز است یا ممنوع هرچه باشد بموجب حکم شرع ثبت فرمایند

هو المصوب جائز است چه برای آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم
در مسجد سریر وی نهاده شدی و بر آن در ایام اعتکاف آرام می فرمودند
کما فی سفر السعادة و ابن ماجه از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و سلم کان اذا اعتکف طرح له فراشه او یوضع له سریره
وراء اسطوانة التوبة والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که کسی که قضای رمضان
مبارک ادا نکند تا آنکه رمضان دیگر داخل گردد درین صورت قضا و کفاره
هر دو لازم خواهد آمد یا فقط قضا بینوا توجروا

هو المصوب فقط قضا واجب است در هدایه می آرد وان اخره حتی دخل
رمضان آخر صام الثانی لانه فی وقته وقضی الاول بعده ولا فدیة
علیه لان وجوب القضاء علی التراخی حتی کان له ان یتطوع انتهی
والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه می‌فرمایند علمای دین اندرین مسئله که شانه از دندان فیل یا شاخ گاومیش وغیره مردار کشیدن جائز است یا نه

هو المصوب جائز است در هدایه می آرد ولا بأس ببیع عظام المیتة وصوفها وقرنها وشعرها ووبرها والانتفاع بها لانها طاهرة لا یحلها الموت لعدم الحیوة والفیل کالخنزیر نجس العین عند محمد وعندهما بمنزلة السباع حتی یباع عظمه وینتفع به انتهی وشیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة در تفسیر حدیث یا ثوبان اشتر لفاطمة قلادة من عصب وسوارین من عاج که در سنن ابو داود وغیره مروی است می‌نویسد المعروف بین العامة ان العاج سن الفیل وقیل هو عظم ظهر السلحفاة البحریة او عظم دابة بحریة غیرها اسمها الذبل یتخذ منها السوار والمشط وفی القاموس العاج الذبل وعظم الفیل وقال التورپشتی ذکر الخطابی فی تفسیره انه الذبل ونقل ذلک عن الاصمعی والعجب العدول عن اللغة المشهورة الی ما لا یشتهر بین اهل اللسان انتهی ودر فتح القدیر می‌نویسد قیل روی عن رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم انه اشتری لفاطمة سوارین من عاج وظهر استعمال الناس له من غیر نکیر ومنهم من حکی اجماع العلماء علی جواز بیعه وفی صحیح البخاری قال الزهری ادرکت ناسا من سلف العلماء یمتشطون بعظام المیتة یعنی الفیل ویدهنون فیها ولا یرون به بأسا وقال ابن سیرین وابراهیم لا بأس بتجارة العاج انتهی والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه می‌فرمایند علمای دین اندرین مسئله که خوردن گوشت خرگوش ... حلال است

هو المصوب خوردن گوشت خرگوش حلال است عینی در شرح کنز می‌نویسد حل الارنب لان النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم امر اصحابه ان یاکلوه

رواه احمد والنسائی انتہی و جھینگہ کہ آن را بزبان کسیر جھرو می گویند چنانچہ از صحاح وغیرہ مفہوم میشود حلال است چہ آن نوعی است از انواع سمک والسمک بجمیع انواعہ حلال بالاتفاق و آنانکہ قائل بحرمتش شدہ اند منشای آن فہمیدن جھینگہ را خارج از اقسام سمک است ولیس کذلک در حاویہ می آرد اللہ و والذی یقال لہ جھینگہ حرام عند بعض العلماء لانہ لا یشبہ السمک فانما یباح عندنا من صید البحر انواع السمک وھذا لا یکون کذلک وقال بعضہم حلال لانہ یسمے باسم السمک
واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ شخصے فیما بین اسنان خود منجن می مالد و قدری از آن کہ آن را ریگہ می گویند منجمد میشود پس غسل او جائز است یا نہ

ھو الموفق اگر ازالہ کردہ ممکن باشد آن را ازالہ سازد چہ آن مانع غسل است لہذا در کتب فقہ موجود است کہ اگر فیما بین اسنان قدری از طعام باقی ماندہ ازالہ اش ضرور است لیکن بعض نوشتہ اند کہ للضرورۃ والحرج غسل جائز است واللہ اعلم۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد عفرلہ اللہ الاحد

ھو المصوب اگر زیر آن ریگہ آب غسل رسیدہ غسل جائز خواہد شد ورنہ نہ در مراقی الفلاح می نویسد لا بد من زوال ما یمنع وصول الماء للجسد کشمع و عجین انتہی واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ شرع محمدی میں اور شاستر ہنود میں لونڈیاں دو ہی قسم کی قرار پائی ہیں ایک وہ جو زر خرید ہو دوسری وہ جو جدال و قتال کر کے معرکہ جہاد میں ہاتھ آئے سو بی بی حجرہ زوجہ ثانیہ حضرت ابراہیم کی ان دونوں صورتوں سے بری ہیں کہ ہماری تحقیقات سے یہ بات ثابت ہے خلاصۃ الانبیا میں یوں لکھا ہے کہ سنان بن علوان ایک شاہ

اسے فی تاریخ القدس والخلیل مین لکھتے ہین لما سار ابراہیم الی مصر ومعہ سارۃ
نہ وجتہ وبہا فرعون مصر ملجر ناما قدم الی الشام واقام بین الرملۃ وایلیا
وکانت سارۃ لا تحبل وہبت ہاجر لابراہیم فواقعہا فحملت وولدت اسمعیل
انتہی پس لفظ وہبہا اشارۃ کالصراحۃ ہے اسطرف کی ہاجر کنیزک تہین اولاد ارض
بادشاہ کی پہر جب سارہ کے ملک مین آئین اونہون نے حضرت ابراہیم کو ہبہ کر دیا
کیونکہ ہر کس وناکس پر ظاہر ہے کہ ہبہ عرف اور شرع مین عبارت ہے اپنی ایک
شے مملوک کو دوسرے کو دیدینے سے پس اگر ہاجرہ بیٹی ہوتین لفظ ہبہ کا اطلاق
جائز نہوتا اور مورخ حسین دیار بکری تاریخ خمیس مین لکھتے ہین قال ابن لہیعۃ
ہاجر من ارض العرب من قریۃ کانت امام القری من ارض مصر کذا فی سیرۃ
ابن ہشام ویقال ان ہاجر کانت قبل الرق بنت ملک من ملوک القبط ناحیہا
ایاہا ودخلے سبیلہا وقال ہذہ لک وکان لا یولد لابراہیم من سارۃ فوہبت
سارۃ ہاجر لہ انتہی یہ عبارت صریح ہے اس باب مین کہ ہاجر کنیزک تہین بادشاہ
مصر کی بیٹی نہ تہین بلکہ قبل کنیزک ہونے کے وہ ایک بادشاہ کی بادشاہان قبط سے
بیٹی تہین اور زیادہ تر صریح اس سے یہ عبارت ہے کہ اوسی تاریخ خمیس مین
لیے دوسرے مقام میں ہے فی معالم التنزیل ولد لابراہیم ثمانیۃ من اسمعیل
وامہ ہاجر القبطیۃ ام ولد انتہی اور ہر کس پر روشن ہے کہ ام ولد اوس لونڈی
کو کہتے ہین کہ مولی اوس سے صحبت کرے اور اوسکے بطن سے جو لڑکا پیدا ہو اوسکو
اپنی طرف منسوب کرے اور جلال الدین سیوطی حسن المحاضرۃ فی اخبار مصر والقاہرۃ
مین لکھتے ہین قال ابن عبد الحکم حدثنا ہشام بن صالح اخبرنا مروان القصاص قال
صاہر الی القبط من الانبیاء ثلثۃ ابراہیم تسری ہاجر ویوسف تزوج بنت
صاحب عین شمس ونبینا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم تسری ماریۃ انتہی

پس لفظ تسری صاف دال ہے کہ وہ کنیزک تھین اگر کسیکو شک ہووے کہ لونڈی بہ نسبت
حرہ کے رذیل اور بی قدر ہوتی ہے پس حضرت اسمعیل نبی جلیل القدر اور نبی
آخر الزمان کے اجداد مین ہین چونکہ لونڈی کے بطن سے پیدا ہوئے اونکی
ذات مین نقص آگیا پس اوسکو یون دفع کرے کہ اللہ جل شانہ کے نزدیک
قدر اور عزت بسبب تقوی کے ہے نہ بسبب قیمت اور حریت کے قرآن مجید
مین ارشاد ہوتا ہے ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم اور حضرت ہاجر اگرچہ کنیزک تھین
مگر بہ نسبت حضرت سارہ کے نہایت متقی اور پرہیزگار تھین کما لا یخفی علی من
طالع کتب التفسیر والحدیث پس کسیطرح کا نقصان ذات اسمعیلی مین نہین آیا
بلکہ کمال عارض ہوا اسیواسطے فقہا لکھتے ہین کہ جو شخص حضرت اسمعیل کی حقارت
کی نیت سے کہے کہ وہ لونڈی کی اولاد سے ہین وہ کافر ہے لان تذلیل
الانبیاء کفر اور اگر بالفرض تسلیم کیا جاوے کہ ہاجر والدہ اسمعیل رذیل تھین پر
اس سے ذات اسمعیل مین ہرگز نقصان نہین آتا غور کرنا چاہیے کہ اصل تمام بنی آدم
کی خلقت کہ جملہ انبیا کی ایک قطرہ منی ہے کہ وہ نجس اور خراب ہے پھر اوس سے
نقصان ذات آدمی مین نہین ہوتا ہے اور بقول جمہور مفسرین کے باپ
حضرت ابراہیم کے یعنے آذر کافر تھے لیکن اوس سے ذات ابراہیمی مین نقصان
نہین آیا واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۱۵

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ
دانشمند خان و فتح اللہ خان و فصاحت خان برادران و مسماۃ عظیمن خواہر
حقیقی بودند واز جانب پدر خود جائداد مشترکہ میداشتند مسمی دانشمند خان اولا
پسرے نبی داد خان و فتح اللہ خان ثانیا دختری مسماۃ بنو و فصاحت خان ثالثا
پسرے احمد اللہ خان و مسماۃ عظیمن رابعا سہ دختران عقب خود گذاشتند

[illegible]

حالا بقضای الٰہی احمد اللہ خان ولد فصاحت اللہ خان مرحوم وفات یافت یک زوجہ و دو دختران مسماۃ شہزادی و نوازی گذاشت القصہ زوجہ مذکورہ دست تصرف بر جائداد مشترکہ ورثی شرکا می کشاید و احدے را از کسے مزاحم نمی شود در این صورت از ترکہ مورثی نبی داد خان ولد دانشمند خان و مسماۃ بنو بیبیہ فتح اللہ خان و مسماۃ شہزادی و نوازی بنتان احمد اللہ خان با فصاحت خان و زوجہ احمد اللہ خان و دختران مسماۃ عظیمن را چہ قدر ترکہ حسب ایکلو

می رسد صراحۃً ارقام فرمایند

ہو الموفق بعد تقدیم ما تقدم علی الارث و رفع موانعہ از جائداد پدری دو حصہ به دانشمند خان و فتح اللہ خان و فصاحت خان و یک حصہ به عظیمن رسید و حصہ دانشمند خان به نبی داد خان و از حصہ فتح اللہ خان نصف به بنو و از باقی دو حصہ به فصاحت خان و یک به عظیمن و حصہ فصاحت خان با احمد اللہ خان و از حصہ عظیمن دو ثلث به دختران برابر و باقی مساوی به نبی داد خان و احمد اللہ خان و از حصہ احمد اللہ خان ثمن به زوجہ و دو ثلث به شہزادی و نوازی و باقی به نبی داد خان می رسد واللہ علیم۔ حررہ محمد نعیم عفی عنہ۔ الجواب صحیح واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۵۲

استفتا چہ می فرمایند اندرین مسئلہ کہ مسمے امام بخش را سہ دختران بودند منجملہ آنہا دختری مسماۃ نصیرن بعد وفات والد خود و قبل از انتقال والدہ خود راہی ملک عدم گردید یک پسر مسمی ثابت حسین و یک دختر مسماۃ قطبن عقب خود گذاشت درین حالت از جائداد امام بخش مرحوم اولاد دختر مرحومہ و ہمشیرگان را چہ قدر می رسد

ہو الموفق بعد تقدیم ما تقدم علی الارث و رفع موانعہ از ترکہ امام بخش ثمن بزوجہ و باقی برابر به سہ دختران رسیدہ و از حصہ نصیرن سدس به مادر و از باقی دو سہم به ثابت حسین و یک سہم به قطبن و حصہ مادر نصیرن برابر به دو دختر او می رسد

در بیان تصحیح کتاب الوراثۃ

[illegible]

۹ رمضان ۱۲۸۶ ہجری
کتاب الصلوٰۃ

۹ رمضان ۱۲۸۶ ہجری
کتاب الصلوٰۃ

۹ رمضان ۱۲۸۶ ہجری
باب الاذان

۹ رمضان ۱۲۸۶ ہجری
باب الوتر

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین صورت که در کوچه غیر نافذه فقط مرور محمد و حامد است زید که شخص ثالث است دروازه جدید در کوچه جاری ساخته در مرور شریک شدن می خواهد و محمد و حامد مانع است پس شرعا این ممانعت محمد و حامد بنای دروازه زید را درست است یا نه

هو المصوب نه والله اعلم - کتبه ابو الجیش محمد مهدی عفی عنه الهادی

صح الجواب - محمد رحمت الله عفی عنه

در حقیقت با وجود ممانعت محمد و حامد بنای دروازه زید را نمی رسد صاحب در مختار می نویسد نائغة مستطیلة تنشعب عنها سکة مثلها یمنع اهل الاولی عن فتح باب للمرور فی القصوی الغیر النافذة علی الصحیح اذ لا حق لهم فی المرور انتهی مختصرا والله علیم - حرره ابو الاحیا محمد نعیم عفی عنه

اصاب من اجاب - نمقه خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد

هو المصوب در سکه غیر نافذه بغیر اجازت ارباب سکه تصرفی جائز نیست حتی که اگر یکی از شرکای آن سکه هم احداث دروازه جدید خواهد بغیر اجازت دیگران جائز نیست در بزازیه می آرد سکة غیر نافذة بین عشرة الکل منهم دار غیران لاحد هو دار فی سکة اخری للطریق لها فی هذه السکة غیران حائطها فی هذه السکة قال ابو القاسم لیس له ذلک وبه افتی ابو جعفر وبه ناخذ انتهی ملخصا پس تصرف شخصی که شرکتی ندارد بهیچ جائز نخواهد شد و با وجود ممانعت ارباب سکه بنای دروازه جدید نخواهد رسید در منح الغفار می نویسد وفی غیر النافذ لا یتصرف فیه احد مطلقا اضرهم او لا الا باذنهم لان الطریق لیست بنافذة مملوکة لاهلها والتصرف فی الملک المشترک من الوجه الذی لم یوضع له لا یملک الا باذن الکل والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که در زمان خیریت نشان آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم برای بنی هاشم خمس الخمس از غنیمت مقرر بود که حالا باقی نمانده پس آیا درین زمان دادن زکوة بایشان جائزست یا نه

بینوا توجروا

الجواب دادن زکوة بنی هاشم را بر قول مفتی به وظاهر المذهب وظاهر الروایة جائز نیست آری در غیر ظاهر الروایة یعنی روایت نوادر ابو عصمة از امام ابو حنیفه جوازش نقل کرده وطحاوی قولش را ماخوذ فرموده ودر روایت دیگر از ابو یوسف وابو حنیفه جواز دادن هاشمی مثل خود را دار دگر دیده لیکن هر دو روایت خلاف ظاهر الروایة وظاهر المذهب است ودلیل مفتی به بودن عدم جواز آن آنست که در همه متون فقهیه عدم جواز مذکور است وشک نیست که فتوی بر قول متون میباشد ونیز در معتبرات فقهیه عدم جواز را ظاهر الروایة وجواز را خلاف ظاهر الروایة بل خلاف صواب نوشته اند و آینک روایة معتبره در عیون المذهب جامع مذاهب اربعه آرد لا الی بنی هاشم بالاجماع و در برهان شرح مواهب الرحمان که جامع مذاهب اربعه است مینگارد

لا تدفع الزکوة وسائر الواجبات الی بنی هاشم وهم بنو العباس والحارث ابنا عبد المطلب وبنو عقیل وجعفر وعقیل واولاد ابی طالب فی ظاهر الروایة لقوله صلی الله علیه وعلی آله وسلم نحن اهل البیت لا تحل لنا الصدقة رواه البخاری ولقوله ان الصدقة لا ینبغی لآل محمد انما هی اوساخ الناس رواه مسلم وروی ابو عصمة عن ابی حنیفة انه یجوز فی هذا الزمان وانما کان ممتنعا فی ذلک الزمان وعنه وعن ابی یوسف یجوز ان یدفع بعض بنی هاشم الی بعض [illegible] ودر هدایه مذکور است لا تدفع الی بنی هاشم

[illegible] مولوی سعد الدین صاحب

لقوله عليه الصلوة والسلام يا بني هاشم ان الله حرم عليكم غسالة الناس
و در شرح التحرير مے آرد هذا ظاهر الرواية وروى ابو عصمة عن ابي حنيفة
انه يجوز في هذا الزمان وانما كان ممتنعا في ذلك الزمان و در شرح منتقى الأبحر
از صاحب در مختار مذكور است عن الامام جواز دفع الهاشمي زكوته لمثله وعنه
الجواز في زماننا مطلقا قال الطحاوي وبه ناخذ واقره القهستاني وغيره
الا ان ظاهر الرواية اطلاق النهي و صاحب بحر الرائق مے آرد اطلق الحكم
في بني هاشم ولم يصح بزمان ولا بشخص للاشارة الى رد رواية ابي عصمة
عن الامام انه يجوز الى بني هاشم في زمانه وللاشارة الى رد الرواية بان
الهاشمي يجوز له ان يدفع زكوته الى مثله لان ظاهر الرواية المنع مطلقا
و در نهر فائق مسطور است روى ابو عصمة جواز اعطائهم الواجبة في
زماننا بمنعهم خمس الخمس قال الطحاوي وبه ناخذ الا ان ظاهر الرواية
الاطلاق المنع و صاحب در مختار میگوید ثم ظاهر المذهب اطلاق المنع وقول
العيني والهاشمي يجوز له دفع زكوته لمثله صوابه لا يجوز و علامه شامي
در شرح قول الاطلاق المنع میگوید ای في الازمان كلها يعني في زمان النبي
صلى الله عليه وعلى آله وسلم وبعده و در معدن شرح كنز میگوید لا تدفع
الزكوة الى بني هاشم سواء كانوا مجاهدين او غيرهم وسواء كان الدافع
هاشميا او غيره عندنا وقال احمد يحل اخذ الزكوة لهاشمي مجاهد كذا
في فتاواه و بسبب اشارت رد روايت لزا در چنانچه صاحب بحر گفته است
كه منع زكوة به بني هاشم معلل است ببودن صدقه اوساخ الناس كما
نقلناه من الاحاديث الصحيحة المعتبرة وحكم معلل ما دام العلة زوال
نمے نماید قال صاحب الفصولين ان الحكم اذا ثبت بعلة فما بقي شيء من العلة

بیت المال بسبب فقدانه و بودن علتش موجود نکنند العوامل و آن تقریر منسوخ شد
آنچه در بعض اذہان خطور بودہ است کہ علتش تقریر خمس بود کہ بسبب
ضائع شدن بیت المال مفقود و مرتفع گردید زیرا کہ علتش بودن صدقہ
وسخ است کہ آن حضرت آن را بر اقارب و اہل بیت خود حرام فرمودہ
نہ تقریر خمس الخمس و الا اگر از حرمت مذکورہ قطع نظر کردہ شود در زمان حنفیہ
بیت المال ہم کہ دائم مرجع ممنوعیت آن نبود اگرچہ بسبب تقریر خمس الخمس حاجت
اخذ زکوٰۃ نبود و لیکن حرمت چیزے دیگر است و عدم حاجت چیزے دیگر و اگر
گفتہ آید کہ درین زمان اگر حکم جواز زکوٰۃ نداده آید سادات را شدید حاجت مبتلا
خواہند ماند جوابش اینکہ مؤدیان زکوٰۃ درین زمان خال خال شادمان اند
خوشحال ہمہ مستحقان زکوٰۃ کہ وظائف شان ہم از بیت المال مقرر بود زکوٰۃ
مردم این زمانہ نامستور معہذا مؤدیان زکوٰۃ و غیر شان کہ قدرت بر تطوعات
می دارند ایشان را می باید کہ بداون تطوعات و صدقات نافلہ و محاصل اوقاف
خدمت سادات نمایند فی الدر المختار جازت التطوعات و غلۃ الاوقاف
لبنی ہاشم سواء سماہم الواقف او لا علی ما ہو الحق کما حققہ
فی الفتح حضرت قاضی ثناء اللہ در مالا بد منہ می فرمایند بنی ہاشم و موالی آنہا را اندہ
مگر صدقہ نفل و اول از صدقہ نفل بنی ہاشم باید کہ زکوٰۃ بر ایشان حرام است
انتہی واللہ اعلم بالصواب نمقہ احقر الطلاب محمد لطف اللہ عفا اللہ عنہ [illegible]

محمد لطف اللہ ۱۲	الجواب صحیح والرای نجیح محمد سعد اللہ ۱۲	محمد نور الہی ۱۲	الجواب صحیح ظہور الحق ۱۲	ہذا الجواب حق [illegible] محمد اکبر علی

اصاب من اجاب بندہ خاکسار ظہور حسن
لا شک فی ان ظاہر المذہب ہو ما اختارہ سائر المتون الفقہیۃ من عدم جواز

اداء الفريضة من الصدقة الى بنی هاشم وان كان مخالفا لما افتا عليه الطحاوی فان قول الطحاوی مردود كما افاد المجيب معالاً مزيد عليه نمقه العبد الاثيم عبد الكريم

[مہر: غلام اکبر خان ۱۲۸۱ محمد عبد الکریم]

در فتاوی عالمگیری مسطورست لا يدفع الى بنی هاشم وهم آل علی وعباس وجعفر وعقيل وآل الحارث كذا فی الهداية والله اعلم محمد … علی

در عدم جواز دادن ہاشمی را حسب ظاہر الروایت شک نیست کتبہ احمد حسن عفی عنہ

لاشك انه صلى الله عليه وعلى آله وسلم قال نحن اهل البيت لاتحل لنا الصدقة رواه البخاری وايضا قال ان الصدقة لا ينبغی لآل محمد رواه مسلم کتبہ اضعف العباد رحمت علی

هذا الجواب صحيح والمجيب نجيح لاشك انه لاتدفع الزكوة الى بنی هاشم كما قال عليه الصلوة والسلام ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس فانها لاتحل لمحمد ولا لآل محمد رواه مسلم کتبہ نقیر محمد عبد القادر

[مہر: ۱۲۸۴ محمد عبد القادر]

این جواب صحیح است بر صحتش تمام روایات متون وظاہر الروایت دلالت میکنند کما حرر فی الجواب وپیش روایت متون وظاہر الروایت روایتے معتبر نیست كما فی الدر المختار قالوا فی رسم المفتی ان ما اتفق عليه اصحابنا كما فی الروايات الظاهرة يفتی به قطعا انتهی وتمام حضرات امثال مولانا شاہ عبد العزیز ومولانا محمد اسحق صاحب وشاہ غلام علی صاحب وشاہ ابو سعید صاحب ومولانا رفیع الدین صاحب وغیرہم ہرگز فتوی بجواز زکوۃ برای بنی ہاشم نمی دادند و بالفعل اینجا کسے بران فتوی نمیدہد حرره المسكين محمد قطب الدين دہلوے

[مہر: قطب الدین … فقیر محمد …]

روی عن ابی حنیفة انه قال لا باس بالصدقات کلها علی بنی هاشم حدثنا
سلیمان عن ابیه عن محمد عن ابی یوسف عنه به وذهب فی ذالک عندنا
الی ان الصدقات انما کانت حرمت علیهم من اجل ما جعل لهم فی الخمس
فلما انقطع ذلک عنهم حل لهم ما کان حرم علیهم فبهذا ناخذ انتهی
ملخصًا قابل اختیار نیست وکهذا کسے از فقهاء معتبرین برین روایت فتوی
نداده و هر فقیهی که این روایت را نقل کرده مثل الیاس زاده و قهستانی
و برجندی در شرح نقایه و شرنبلالی در مراقی الفلاح وغیرهم بمجرد نقل
قول طحاوی فبهذا ناخذ امرے دیگر نکرده والله اعلم۔ حرره محمد عبدالحی عفا الله عنه
فی الحقیقت درین زمان دادن زکوة بنی هاشم را جائز نیست فی مسائل الکافی
واما انه لا یعطی الهاشمی فلما عن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث قال
ان ربیعة بن الحارث قال لعبد المطلب بن ربیعة والفضل بن عباس
ائتیا رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم فقولا استعملنا علی
الصدقات فاتی علی ونحن علی تلک الحال فقال ان رسول الله لا یستعمل
احدًا منکم علی الصدقة فقال عبد المطلب فانطلقت انا والفضل
حتی اتینا رسول الله فقال لنا ان هذه الصدقات انما هی اوساخ
الناس وقال لا تحل لمحمد ولا لآل محمد رواه النسائی ورواه المسلم
وفی روایته طول انتهی وایضًا ولا یجوز صرف زکوة الی بنی هاشم لما
عن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمرة الصدقة فجعلها
فی فیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کخ کخ ارم بها اما علمت
انا لا تحل لنا الصدقة رواه الشیخان وفی الباب احادیث کثیرة
لا یبعد ان یدعی تواتر معناها فی فتح القدیر روی ابو عصمة عن ابی حنیفة

هو الموفق درین مسئلہ اختلاف است بعضے متاخرین فتوی برین دادہ اند
کہ اگر شخصے در ملک خود تصرف کند و ہمسایہ اش بآن بضرر بین متضرر شود
منع کردہ شود و آن چنان شخص از چنین تصرف قال فی الدر المختار و علیہ الفتوی
و اختارہ فی العمادیۃ و افتی بہ قارئ الہدایۃ حتی یمنع الجار من فتح
الطاقۃ و ہذا جواب المشائخ استحسانا انتہی و مثلہ فی نصاب الاحتساب
لو فتح کوۃ حتی وقع نظرہ منہا الی نساء جارہ علی روایۃ کتاب القسمۃ منع
و الفتوی علی انہ یمنع انتہی و فی فتاوی قاضیخان و مثلہ فی خزانۃ المفتین
لو اراد الجار ان یمنعہ من الصعود حتی یتخذ سترۃ قالوا ان کان فی صعودہ
یقع بصرہ فی دار جارہ کان لہ ان یمنعہ من الصعود حتی یتخذ سترۃ و ان
کان لا یقع بصرہ علیہم اذا کانوا علی السطح لا یمنعون الصعود انتہی و اگر چہ
موافق ظاہر روایت بر آن فتوی دادہ کہ ہمسایہ را از ان ممانعت نمی رسد اگر چہ بہ بلا
متضرر شود فی فتاوی قاضیخان کل ما ذکرنا فی جنس ہذہ المسائل قول مشائخ
بلخ و انہ یخالف قول ابی حنیفۃ من تصرف فی ملکہ لا یمنع منہ و ان تضرر
جارہ و فی الدر المختار جواب ظاہر الروایۃ عدم المنع مطلقا و بہ
افتی طائفۃ کالامام ظہیر الدین و ابن الشحنۃ و والدہ و رجحہ فی الفتح
و فی قسمۃ المجتبی بہ یفتی و اعتمدہ المصنف ثمہ فقال قد اختلف الفقہاء
و ینبغی ان یعول علی ظاہر الروایۃ انتہی و فی حاشیتہ لو فتح صاحب البناء فی
علو بنائہ کوۃ لا یلی صاحب الساحۃ منعہ بل لہ ان یبنی ما یستر جہتہ
الی ان قال و الامام ظہیر الدین کان یفتی بقول الامام و الحاصل ان
الذی علیہ غالب المشائخ من المتاخرین ہو الاستحسان فی جنس ہذہ
المسائل و افتی طائفۃ بجواب القیاس المروی و اختار فی العمادیۃ المنع

اذا كان الضرر بينا وظاهر الرواية خلافه وذكر العلامة ابن الشحنة
ان في حفظه ان المنقول عن ائمتنا الحنفية ابو حنيفة وابو يوسف ومحمد
وزفر والحسن انه لا يمنع من التصرف في ملكه وان اضر بجاره وهو الذي
اميل اليه واعتمده وافتي به تبعا لوالدي شيخ الاسلام انتهى وترجح في
فتح القدير ايضا ظاهر الرواية والله اعلم - كتبه النور علي عفي عنه
هو المصوب فقها اختلاف دارند درين كه آيا صاحب خانه را در مكان خود
تصرف بهر نوعيكه باشد جائز است يا نه ظاهر الروايت اين است كه مالك را بهر نوع
كه خواهد تصرف كند اگرچه به ديگري ازان ضرر رسيده شود وهمين است مختار يك
جماعت متاخرين واكثر مشائخ برآنند كه تصرفے كه ازان ضرر بين متصور شود
جائز نيست وهمسايه يا غير همسايه راكه بآن ضرر رسيده منع ميرسد علامه غز
در منح الغفار مے آرد في المجتبي لو وقع في نصيب احدهما وفي الآخر ساحة
فاراد صاحب الساحة ان يبني فيها ويسد الريح والشمس على الآخر فليس له المنع
في ظاهر الرواية وبه يفتي وقال نصير والصفار له المنع وعلى هذا لو اراد
حماما او تنورا في فتاوى قارى الهداية الفتوى على انه ممنوع من
التصرف على وجه يتضرر به الجار وان كان في ملكه واجاب قارى الهداية
بان للجار منع ان يفتح كوة يشرف منها على جاره فقد اختلف التصحيح وينبغي
ان يعول على ظاهر الرواية انتهى ملخصا وصاحب خزانة الفقه مي نويسد
اذا اراد الرجل ان يبني في داره او دكانه تنورا او حماما او مدق القصار
لم يجز قال الصدر الشهيد كان والذي يفتي بانه اذا كان الضرر بينا
قال وبه يفتي وهذا جواب المشائخ وجواب ظاهر الرواية لا يمنع انتهى
وعلامه خير الدين الرملي در فتاوى خود مي آرد ومسئلة فتح الكوة فيها قياس

واستحسان وکالاستحسان المنع وعلیه الفتوی کما نقل فی التاتارخانیة وشرح القدوری المسمی بالمضمرات عن التهذیب وقال فی التاتارخانیة قبیل مسئلة الکوة من الحاصل فی جنس هذه المسائل ان القیاس ان کل من تصرف فی خالص ملکه لا یمنع وان کان یؤدی الی الضرر بالغیر لکن ترك القیاس فی موضع یتعدی ضرر تصرفه الی غیره تصرفا بینا وقیل بالمنع مطلقا وبه اخذ کثیر من مشائخنا وعلیه الفتوی ومثله فی الفصول العمادیة وکثیر من الکتب انتهی ومفتی شام ملا حامد در فتاوی خود میگوید الفتوی علی ان الکوة حیث کانت للنظر والموضع موضع النساء وتسد بلا فاصل بین الطریق الفاصل وغیره کما فی المضمرات وغیره انتهی و در موضع دیگر ازان فتاوی که معروف به مغنی المفتی عن سوال المستفتی است می آرد لافرق بین القدیم والحادث حیث کان الضرر بینا انتهی وعلامه ابن عابدین در تنقیح فتاوی حامدیه فی حاشیة البحر من القضاء للشیخ خیر الدین لافرق بین القدیم والحادث حیث کانت العلة الضرر البین انتهی پس در صورت مسئوله اگر از کشادن زید طاقات مکان خود به خالد ضرر بین میرسد و نظر بر عورات او می افتد خالد را حسب اختیار مشائخ منع میرسد و زید را باید که دیوار پرده بنا سازد والله اعلم - کتبه محمد عبد الحی عفا الله عنه

استفتا اگر کوئی شوہر اپنی زوجہ سے بدین وجہ ناراض ہوکر بلا موجودگی زوجہ کے اہل برادری کے سامنے قسم کہا کے کہے کہ مینے زوجہ کو طلاق دیا کہ اوسنے شوہر کے ساتھ جانے مین انکار کیا بعد ازان شوہر ۲۶ برس زندہ رہا لیکن حین حیات اوسنے زوجہ مذکورہ سے کچھ واسطہ نہین رکھا اور بعد ازان مرگیا اب زوجہ مطلقہ کہتی ہے کہ مجھکو میرے مواجہہ مین طلاق نہین دیا شوہر کا مواجہہ زن ومرد

كتاب الطهارة

ویسبب بالبرکة ویصرف قلوب الشیخ عن تعهدہ واللہ اعلم

حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۶۳ استفتا اگر کوئی شخص بندوق وتیر ونیزہ وشمشیر وغیرہ بہ نیت شکار بسم اللہ کہکر جانور پر لگاوے اور وہ جانور اتنی جلد اوسکی ضرب سے مرجاوے کہ نوبت ذبح کرنے کی نہ پہنچے تو کہانا ایسے جانور کا درست ہے یا نہین

ہو المصوب تیر اور نیزہ وغیرہ کو اگر نیت شکار کے لگاوے اور اوس جانور مین زخم ہوجاوے اگرچہ وہ فی الفور مرجاوے تو جائز ہے ہدایہ مین ہے اذا سمی الرجل عند الرمی اکل ما اصاب اذا جرح السهم فمات لانه ذابح بالرمی لكون السهم آلة له فيشترط التسمية عنده ولا بد من الجرح ليتحقق معنى الزكوة انتهى او ملتقی الابحر مین ہے ان یقع السهم به فتحامل وتاب ولو يقعد عن طلبه ثم وجده ميتا حل ان لم یكن به جراحة غير جراحة السهم انتهى اور بندوق سے شکار بمقتضای قواعد فقہیہ بغیر ذبح حلال نہین ولان الاصل ان الموت اذا حصل بالجرح بیقین حل وان بالثقل لا یحل كذا فی التبیین اور رد المحتار مین ہے لا يخفى ان الجرح بالرصاص انما هو بالاحراق والثقل بواسطة اندفاعه العنيف اذ ليس له حد فلا يحل وبه افتى ابن نجيم انتهى واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۶۴ استفتا زید کے پاس زمین اور ایک مکان خرید پانسو روپیہ کا اوسکے قبضہ مین سالہا سال رہا اور وہ خالد کا قرضدار چالیس روپیہ کا تہا خالد نے عدالت مین نالش کی سرکار نے وہ زمین اور مکان بابت روپیہ خالد کے مع خرچہ عدالت کے نیلام کرا ڈالا اور حامد کے نام وہ اسقدر روپیہ پر چہوڑا اور سرکار نے اوسپر قبضہ مالکانہ حامد کا کرادیا لیکن زید جو کہ مالک ہے وہ اس

نیلام پر راضی نہین ہے پس ایسی زمین اور مکان بیچ بدون رضا مندی زید کے نفع لینا یا قبرستان اور مسجد بنانا ازروے شرع جائز ہی یا نہین

ہو المصوب اس صورت مین نفع لینا حامد کو اوس زمین مین جائز نہین کیونکہ اگرچہ بیع مال قرضدار کی جس وقت کہ قرض ادا کرے حاکم کو بلا اجازت اوسکے جائز ہے علی الاصح کما فی ملتقی الابحر و الدر المختار و الحامدیۃ و غیرہا لیکن چونکہ یہہ بیع نہایت نقصان سے ہوئی کہ پانچسو کی مالیت اٹھہ روپیے کو بکی اور ولایت حاکم کی مبنی شفقت اور نفع پر ہے نہ ضرر و نقصان پر مثل ولایت صبی کے لہذا یہ بیع جائز نہوگی فتاوی خیریہ مین ہے الحاصل ان القاضی نصب ناظرا فینبغی لہ ان ینظر للمدیون کما ینظر للدائن فیبیع ما کان انظر لہ

انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا ٦٥ ایک شخص کی دو بیٹیان تہین اور وہ شخص قضا کر گیا اور اون لڑکیون کی والدہ نے پہلے قضا کی لیکن جائداد مکانات وغیرہ جو کہ اوس شخص کی تہی اوسپر وہ دونون بیٹیان قابض رہین چنانچہ اب بڑی بیٹی مر گئی اور چہوٹی بہن نے اوسکا گور و کفن اپنی جائداد سے کیا اب وہ بڑی بہن کے خاوند سے روپیہ گور و کفن کا طلب کرتی ہے آیا وہ یہہ روپیہ بموجب شرع کے پانا چاہیئے یا نہین

ہو المصوب اگر بڑی بہن کے خاوند نے چہوٹی بہن سے گور و کفن کا حکم نہین کیا بلکہ چہوٹی بہن نے خود خرچ کیا دعوی اوسکا باطل ہے رد المحتار مین ہے لو کفنہ الحاضر من مالہ لیرجع علی الغائب منہم بحصتہ فلا رجوع لہ ان انفق بلا اذن القاضی حاوی الزاہدی و استنبط منہ الخیر الرملی علی انہ لو کفن الزوجۃ غیر زوجہا بلا اذنہ و اذن القاضی فہو متبرع انتہی

واللہ اعلم ۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا زید نے اپنے زر ذاتی سے رہنا کو شد اکثر جائداد واسطے اپنے اور بکر اور خالد اپنے برادران علاتی کے حاصل کی اور قبالہ جات رہن اور بیع کی بھی اپنے اور اپنے بھائی وغیرہ کے نام سے تیار کرائی اب ورثہ زید مذکور کے بکر اور خالد کو اشیای موصوفۃ الصدر سے بیدخل اور اون کی ملکیت کو اون اشیا سے زائل کر سکتے ہیں یا نہیں

ہو الموفق اگر جائداد و اشیای مذکورہ زید نے کیکو ہبہ بالقبض نہیں کیا اور یہ بھی ثابت ہوا کہ اشیا زید کی ہیں یہ ثبوت شرعی تو ورثہ زید کو اختیار ہے

واللہ اعلم ۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد عفر لہ لعبد الاحد

الجواب صحیح ۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا تجارت اور بیع اور شرا پوست حیوانات مردار بلا ذبح کے ترو تازہ بدون دباغت کے شرعاً جائز ہے یا نہیں

ہو المصوب نہیں فتح القدیر میں ہے لا یجوز بیع جلود المیتۃ قبل ان تدبغ لانہا غیر منتفع بہا قال صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم لا تنتفعوا من المیتۃ باہاب ولا خلاف فی ہذا انتہی واللہ اعلم ۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا کیا فرماتے ہیں علماء دین اس مسئلہ میں کہ زید و عمرو و بکر برادران حقیقی شفیع ہیں زید نے بموجب شرع شریف کے شرائط طلب مواثبت اور اشہاد کے بجالایا اور بکر سے عمل میں نہیں آئی لیکن وقت طلب خصومت کے تینوں کی جانب سے بسبب خورد نوشی و کاروبار یکجائی کے بالاجمال نسبت مبیعہ کے دعوی رجوع ہوا تو یہ کل دعوی شرعاً قابل مسموع ہے یا نہیں اور بسبب شامل ہونے نام عمرو اور بکر کے دعوی زید کا تو باطل ہوگا ۔ بینوا توجروا

الا اذا بینہما تو ساد لعد ہما بما یصیر بہ تو یکن للآخر ان یاخذ الجمیع انتہی
واللہ اعلم کتبہ انور علی عفی عنہ

الجواب صحیح نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد

اصاب من اجاب کتبہ اضعف عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ

صح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ

اصاب من اجاب کتبہ ابو الحسن محمد مہدی عفی عنہ الہادی

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین ان مسائل مین اول یہہ کہ شفعہ مین طلب مواثبت اور اشہاد نیابۃ وکالۃ ہوسکتی ہے یا نہین؛ دوسرے یہ کہ زید اپنے محال زمینداری پر نہین رہتا ہے ہمیشہ باہر رہا کرتا ہے اور اپنی طرف سے ایک وکیل مقرر کیا ہے اور اوسکو ماذون مطلق کیا ہے کہ ہر طرحکی طلب خصومت اور مواثبت اور طلب حقوق ہماری طرف سے کیا کرے اور کسی امر مین اگرچہ حق شفعہ ہی ہو محتاج اذن جدید کا ہمسے نکرے ایسا وکیل وماذون مطلق طلب مواثبت وطلب خصومت شفعہ اوس موکل کیطرف سے کرسکتا ہے یا نہین تیسرے یہہ کہ ایک عقار مین چند شخص متفق ہوکے بذریعۂ یک درخواست کے دعوی شفعہ کل کا حاکم کے پاس رجوع کرسکتے ہین یا نہین چوتھے یہہ کہ توکیل کے لیئے تحریر وکالت نامہ شرط ہے یا نہین پانچوین یہہ کہ عقار واحد مین اپنی طرف سے اصالۃ اور دوسرون کی طرف سے وکالۃ طلب مواثبت واشہاد یا طلب خصومت شفعہ کرسکتا ہے یا نہین اور اگر من حیث الوکالۃ طلب اوسکی باطل ہوگی تو طلب من حیث الاصالۃ کا کیا حال ہوگا چھٹے یہہ کہ عقار واحد مین طلب مواثبت واشہاد کئی شخص کی طرف سے ایک وکیل ایک صیغہ مین کر کر

تو یہ طلب صحیح ہے یا نہیں بینوا توجروا

ہو المصوب جواب سوال اول ہو سکتی ہے فتاوی عالمگیریہ میں ہے
ویجوز التوکیل بطلب الشفعۃ کذا فی البدائع انتہی اور خزانۃ المفتین
میں الشفیع اذا علم بالشراء فی طریق مکۃ فطلب طلب المواثبۃ وعجز
عن الاشہاد بنفسہ یوکل وکیلا یطلب لہ الشفعۃ انتہی اور ہدایہ میں
مرقوم ہے کل عقد جاز ان یعقدہ الانسان بنفسہ جاز ان یوکل بہ غیرہ
انتہی جواب سوال دوم کر سکتا ہے اشباہ میں ہے الوکیل اذا کانت
وکالتہ عامۃ مطلقۃ ملک کل شیء الا طلاق الزوجۃ وعتق العبد
ووقف البیت انتہی اور رسالۃ المسئلۃ الخاصۃ فی الوکالۃ العامۃ میں
لکھتے ہیں الوکیل وکالۃ عامۃ یملک کل شیء الا الطلاق والعتاق
والوقف والہبۃ علی المفتی بہ انتہی جواب سوال سوم رجوع کر سکتے ہیں۔
جواب سوال چہارم تحریر وکالت نامہ شرط نہیں کما یفہم من عامۃ الکتب۔
جواب سوال پنجم وکیل کہ خود بھی شفیع ہے اگر موکل کی طرف سے طلب شفعہ
کرے گا اوسکا شفعہ باطل ہو جاوے گا فتاوی عالمگیریہ میں مبسوط سے
منقول ہے اذا وکل رجل الشفیع ان یاخذ الدار لہ بالشفعۃ فاخبر الشفیع
ذلک فلیس لہ ان یاخذہا لان طلبہ لغیرہ تسلیم منہ للشفعۃ فاما
یطلب البیع من الموکل ولو طلب البیع لنفسہ کان مسلما للشفعۃ فاذا
طلبہا لغیرہ کان اولی انتہی جواب سوال ششم صحیح ہوگی اگر وہ شخص
سبھوں کی طرف سے وکیل ہے واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ
اصاب المجیب کتبہ ابو الحسنات محمد [illegible] عفی عنہ الہادی۔ صح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ عفی عنہ
ہو الموفق الاجوبۃ صحیحۃ وعبارت مندرجہ استفتا ساختہ منقول عنہا مطابق ہیں

اور تحریر وکالت نامہ اور ایک شخص کا وکیل چند شفیعون کی طرف سے ہونا صحیح ہے
کما یفہم من العالمگیریۃ والتفاسیر الاحمدیۃ واللہ اعلم ۔ کتبہ انور علی عفی عنہ
اصاب المجیب کتبہ اضعف عباد اللہ محمد فضل اللہ عفی عنہ

استفتا زید مال خود بدست بکر سجاکر فروخته اقرار کرد که هرگاه خواهد شد بعدم
استعمال واپس دهد پس بکر مال مذکور سجا ئی فروخت نفع که ازان حاصل شد
بکر را حلال است یا نه

ہو المصوب حرام است زیرا که مال حاکر از ملک بایع بیرون نمی آید در لقاة
می آرد لا یخرج مبیع عن ملک بایعہ مع خیارہ کالمقبوض علی سوم الشراء
و هرگاه آن مال از ملک بایع بیرون نه آمد نفع گرفتن بکر را جائز نیست واللہ اعلم
حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا زید بکر را مالی داده گفت که بدین قیمت فروخته دهند و آنچه زیاده حاصل
شود حق تست پس چیزے که از قیمت معینه زاید بدست آمد بکر را حلال است یا نه

ہو المصوب حلال است واللہ اعلم ۔ حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ زید عالم علم دین خالد
عالم کی محفل مین آیا اور خالد اور جملہ حاضرین مجلس نے واسطے تعظیم زید کے قیام
کیا اور وقت رخصت کے بھی قیام کیا پس ایسا قیام شرعًا درست ہے یا نہین اور
اگر درست ہے تو کس دلیل سے درست ہے

ہو المصوب قیام واسطے تعظیم علما کے اور رئیس قوم اور سادات کے درست
ہے بدلیل اسکے کہ روایت کیا بخاری اور مسلم نے ابو سعید خدری سے ان اناسا
نزلوا علی حکم سعد بن معاذ فارسل الیہ فجاء علی حمار فلما بلغ قریبا من
المسجد قال قوموا الی خیرکم او سید کم الحدیث اسیوا سطے امام غزالی احیاء العلوم

کتاب آداب السماع مین لکھتے ہین القیام عند الدخول للداخل لم یکن من عادة
العرب بل کان الصحابة لا تقومون لرسول اللہ فی بعض الاحوال کما رواہ
انس ولکن لم یثبت فیہ نہی عام ولا نری بہ باسًا فی البلاد التی جرت العادة
فیہا باکرام الداخل بالقیام فان المقصود منہ الاحترام والاکرام و تطییب القلب
بہ وکذلک سائر انواع المساعدات اذا قصد بہا تطییب القلب واصطلح
علیہا جماعة فلا باس بمساعدتہم علیہا بل الاحسن المساعدة الا فی
ما ورد فیہ نہی لا یقبل التاویل انتہی آرہی قیام سے محبت رکھنا اور اس امر کو
چاہنا کہ لوگ ہماری تعظیم کے واسطے کھڑے ہو جاوین البتہ مکروہ ہے بدلیل
اسکے کہ روایت کیا ابوداؤد اور ترمذی نے حضرت معاویہ سے قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم من احب ان یمثل لہ الرجال قیامًا
فلیتبوء مقعدہ من النار امام نووی رسالہ قیام مین تحریر کرتے ہین معناہ
الصریح الظاہر الزجر والوعید الشدید للانسان ان یحب قیام الناس لہ
ولیس فیہ تعرض للقیام بنہی ولا یکرہ انتہی اور قنیہ مین مشکل الآثار سے
منقول ہے القیام لغیرہ لیس بمکروہ لعینہ انما المکروہ محبة القیام من
الذی یقام لہ فان لم یحب القیام وقاموا لا یکرہ لہم انتہی اگر کسیکو شک ہووے
کہ ابوداؤد اور ابن ماجہ نے ابوامامہ باہلی سے روایت کی ہے قال خرج علینا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم متکیا علی عصا فقمنا الیہ فقال
لا تقوموا کما تقوم الاعاجم یعظم بعضہم بعضًا پس اس سے معلوم ہوا کہ قیام
تعظیما ممنوع ہے تو اوسکو یون دفع کرے کہ اس حدیث مین مطلق قیام کی نہی
نہین ہے بلکہ اوس قیام سے کہ عجم کیا کرتے تھے اور اونکا قیام بطور التزام کے
تھا یعنے وہ لوگ قیام تعظیمی کو امر ضروری جانتے تھے اور محبت رکھتے تھے

پس آنحضرت نے ایسے قیام سے کہ بالتزام ومحبت قیام ہو مطلق قیام کو
بیہقی نے ابوہریرہ سے روایت کی ہے قال کان رسول اللہ یجلس معنا یحدثنا
فاذا قام قمنا حتے نراہ قد دخل بعض بیوت ازواجہ پس اگر مطلقاً قیام تعظیماً
ممنوع ہوتا صحابہ ہرگز بوقت برخاست قیام نکرتے علاوہ یہ ہے کہ قیام عجم کا بنظر
تعظیم کے ہوتا تھا جیساکہ ادنہین سلاطین کے واسطے سجدہ تعظیمی مروج تہا پس
آنحضرت نے ایسے قیام تعظیمی سے منع کیا خلاصہ حاشیہ طیبی مین ہے قال
النووی القیام للقادم من اہل الفضل مستحب وقال الغزالی المنہی القیام
للتعظیم لا علے سبیل الاکرام انتہی زیادہ برین این ہست کہ قیام خود آنحضرت سے
بہی ثابت ہے ابوداود اور ترمذی اور نسائی نے حضرت عائشہ سے روایت
کی قالت ما رأیت احدا اشبہ سمتا ولا ہدیا برسول اللہ من فاطمۃ فی
قیامہا وقعودہا وکانت اذا دخلت علیہ قام الیہا فقبلہا واجلسہا فی
مجلسہ الحدیث الحاصل قیام کی محبت رکہنا یا اوسکا التزام کرنا جیساکہ امور
ضروریہ کا التزام ہوتا ہے یا بنظر تعظیم عجمی کے قیام کرنا شرعاً ممنوع ہے لیکن قیام
واسطے اکرام آنے والے کے مطلقاً ممنوع نہین اور اوسکی نہی مین کوئی
حدیث وارد نہین بلکہ احادیث اوسکے ثبوت پر دلالت کرتی ہین وہذا ہو مذہب
العلماء المحققین ومسلک الفقہاء والمحدثین واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ القوی

استفتا ما قولکم اندرین مسئلہ زید دو پسر دارد از یک زوجہ یکی را بوجہ نارا
خود بلا سبب عاق نمودہ و دیگرے را جملہ املاک خود بخشید وہبہ ساخت
این چنین ہبہ ہند الشرع نافذ است یا نہ

ہو الموفق اگر ہبہ بالقبض نمودہ جائز است مگر خالی از کراہت نیست واللہ اعلم
تمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر لہ اللہ الاحد

در حقیقت این چنین ہبہ شرعاً قبضۂ کاملہ موہوب لہ نا قد ہست و صاحب در مختار

می آرد لو وهب فی صحته کل المال للواحد جاز و اثم انتهی و الله سبحانه اعلم

حررہ محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم

الجواب صحیح والله اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

صح الجواب حررہ محمد رحمت الله

اصاب المجیب کتبہ ضعیف عباد الله محمد فضل الله عفی عنہ

---

۲۵ استفتا در حالت روزہ اگر کسی نے اپنی زوجہ سے مساس کیا اور اوس کو انزال ہوا

تو روزہ رہا یا گیا یا مکروہ ہوا بینوا توجروا

ہو المصوب اس صورت میں روزہ جاتا رہا فقط قضا واجب ہوگی خزانۃ المفتین

میں ہے اذا قبل امرأۃ بشہوۃ او مس بشہوۃ فانزل علیہ القضاء دون

الکفارۃ انتهی والله اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

---

۲۶ استفتا اگر حالت روزہ میں کسی نے جلق کیا تو روزہ جاتا رہا یا مکروہ ہوا

کفارہ دینا چاہیئے یا فقط قضا بینوا توجروا

ہو المصوب جاتا رہا فقط قضا واجب ہوگی فتح القدیر میں ہے عامة

المشائخ علی ان الاستمناء مفطر و قال فی التجنیس ہو المختار انتهی والله اعلم

حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

---

۲۷ استفتا ما قولکم ایہا العلماء الکرام رحمکم الله تعالے فی ہذا السوال

کہ قرار داد رویت ہلال رمضان المبارک کہ بست ونہم شعبان و ہمچنین رویت

ہلال شوال المکرم بست ونہم رمضان صرف بتحریر مسلمانان خواہ بر استفسار

تار برقی جائز است یا نہ و قرار داد رویت ہلال شہود دیگر ہم برین منوال چہ حکم

دارد و در صورت حکم جواز رویت شہرین یا دیگر شہور بتحریر امصار و دیار نقد ام

بعد مسافت ہم مشروط ہست یا نہ بینوا توجروا

هو الموفق در رویت ہلال تحریر بدون شهود عند القاضی معتبر نخواہد شد ہان اگر تحریرات متواترہ و متکاثرہ و اجازات بہ نحویکہ باشد در شہرے شہرت یافتہ باشد کہ در فلان شہر رویت ہلال گردیدہ این اشتہار را فقہا معتبر دارند و فتوی میدہند کما فی الدر المختار نعم لو استفاض الخبر فی البلدة الاخری لزمہم علی الصحیح من المذهب انتهی و فی الطحطاوی قوله نعم لو استفاض ای کثر الخبر واشتهر ولو بینوا الظاهر انه یعتبر فیه تحدیث غالب اہل البلدة او نصفها انتهی و در جامع الرموز می آرد والصحیح من مذهب اصحابنا انه یلزم اذا استفاض الخبر فی البلدة الاخری انتهی و در خبر تار برقی معتبر نیست زیرا کہ اکثر کفار ہست و یکی از شرائط شہادت اسلام است و آن یافتہ نمی شود در جامع الرموز است والی انه یشترط الاسلام والعقل والبلوغ انتهی و در رویت ہلال تباعد بعد امصار اعتبار ندارد اگر اہل مغرب دیدہ بر اہل مشرق بطریق موجب ثابت گردد آنہا را لازم آید کما فی الدر المختار فیلزم اہل المشرق برویت اہل المغرب اذا ثبت عند هؤلاء رویة اولئک بطریق موجب انتهی واللہ اعلم۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر لہ اللہ الاحد۔

خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر لہ اللہ الاحد

هو المصوب واقعی در باب رویت ہلال شہرت اخبار معتبر ست اگر از شہرے خبر برسیدہ کہ بشب گذشتہ در آنجا رویت شدہ یا بوسلت تار برقی دریافت این امر شدہ تا وقتیکہ شہرت آن نشود و از تحریرات کثیرہ و اخبار عدیدہ معلوم نشود اعتبار آن نباید ساخت و در صورت ثبوت حال رویت بلدہ دیگر باخبار متکاثرہ اختلاف دارند فقہا درین کہ آیا این رویت در بلاد دیگر ہم معتبر خواہد شد یا نہ بعضے بر آن اند کہ معتبر نخواہد شد و اعتبار رویت فقط بہ بلدہ رویت خواہد شد

واکثر فقہا فتوی بر عدم اختلاف مطالع و اعتبار رویت یک بلده بجمله بلاد میدهند
ونزد محققین این است که بلاد دیگه اختلاف مطالع بحسب قواعد مقرره علم هیأت
دارند در آنها اختلاف مطالع معتبر خواهد شد و رویت یک بلده به بلده دیگر معتبر
نخواهد شد و بلاد دیگه اختلاف مطالع ندارند در آنها حکم رویت داده خواهد شد
در فتاوی تاتارخانیه می آرد الخبر اذا استفاض وتحقق فی ما بین اهل البلدة
یلزمهم حکم اهل هذه البلدة انتهی و در نهر فائق می آرد ویلزم اهل المشرق
برؤیة اهل المغرب فی ظاهر المذهب علیه الفتوی کذا فی الخلاصة وقیل یعتبر
فلا یلزمهم قال الشارح وهو الاشبه لکن قال فی الفتح الاخذ بظاهر الروایة
احوط وعلی الاول فانما یلزمهم اذا ثبت عندهم رؤیة اولئك بطریق موجب
انتهی و در مراقی الفلاح می نویسد اذا ثبت الهلال فی بلدة لزم سائر الناس فی ظاهر
الروایة وعلیه الفتوی وهو قول اکثر المشائخ فیلزم قضاء یوم علی اهل بلدة
صاموا تسعة وعشرین یوما لعموم الخطاب وهو صوموا لرؤیته وقیل یختلف
باختلاف المطالع واختاره صاحب التجرید کما اذا زالت الشمس عند قوم
وغربت عند غیرهم فالظهر علی الاولین لا المغرب لعدم انعقاد السبب فی حقهم
انتهی ومفتی ابو السعود در شرح مراقی الفلاح می آرد قوله کما ذهب الیه صاحب التجرید
وهو الاشبه لان انفصال الهلال من شعاع الشمس یختلف باختلاف الاقطار
کما فی دخول الوقت وخروجه وهذا مثبت فی علم الافلاك والهیأت واقل
ما یختلف به المطالع مسیرة شهر کما فی الجواهر انتهی ملخصا و در تاتارخانیه می آرد
اهل بلدة اذا رأوا الهلال هل یلزم فی حق کل بلدة اختلف المشائخ فیه فبعضهم
قالوا لا یلزمه فانما المعتبر فی حق اهل بلدة رؤیتهم وفی الخانیة لا عبرة
باختلاف المطالع فی ظاهر الروایة وفی الظهیریة عن ابن عباس رضی الله عنه

انه کان یعتبر فی حق کل بلدة رؤیة اهلها وفی القدوری ان کان بین البلدتین
تفاوت لا تختلف بالمطالع یلزمه وذکر الشیخ شمس الائمة الحلوانی انه الصحیح
من مذهب اصحابنا انتهی ودر زیلعی شرح کنز است اکثر المشائخ علی انه لا یعتبر
اختلاف المطالع والاشبه ان یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندهم وانفصال
الهلال عن شعاع الشمس یختلف باختلاف الاقطار الدلیل علی اعتباره ما
عن کریب ان ام الفضل بعثته الی معاویة رضی الله تعالی عنه قال فقدمت
الشام وقضیت حاجتها واستهل شهر رمضان وانا بالشام فرأیت الهلال
لیلة الجمعة ثم قدمت المدینة فی آخر الشهر الی ابن عباس رض وذکر الهلال فقال
متی رأیتم الهلال فقلت رأیناه لیلة الجمعة فقال انت رأیته قلت نعم ورآه
الناس وصاموا وصام معاویة رض فقال لکنا رأیناه فی لیلة السبت فلا نزال
نصوم حتی نکمل الثلثین یوما او نراه فقلت او لا تکتفی برؤیة معاویة وصیامه
فقال لا هکذا امرنا رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم قال فی المنتقی رواه
الجماعة الا البخاری وابن ماجة انتهی ملخصا ودر جواهر نفیسه شرح درر منیفه
می آرد ولا عبرة باختلاف المطالع وعلیه کثیر من المتون المعتبرة کصاحب الکنز
قال الزیلعی والاشبه ان یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندهم انتهی ودر
مختارات النوازل می آرد اهل بلدة صاموا تسعة وعشرین یوما بالرؤیة
واهل بلدة اخری صاموا ثلثین یوما بالرؤیة فعلی الاولین قضاء یوم
اذا لم تختلف المطالع بینهما واما اذا اختلفت لا یجب القضاء
انتهی والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب حرره الراجی
عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی
والخفی وحفظه عن موجبات الغی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین که ریش را از زنخدان شق کردن
از هر دو طرف بر خدین بالا نموده در رسانیدن درست است یا نه
هو المصوب درست نیست ابو داود و نسائی از رویفع بن ثابت رض
روایت میکنند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم یقول
یا رویفع لعل الحیوة ستطول بک بعدی فاخبر الناس ان من عقد لحیته
او تقلد وترا او استنجی برجیع دابة او عظم فان محمدا بریء منه ابن الاثیر در
نهایه غریب الحدیث در شرح لفظ عقد می آرد قیل کانوا یعقدونها فی الحرب
فامرهم بارسالها کانوا یفعلون ذلک تکبرا وعجبا انتهی و در مطالب المؤمنین
وغیره می آرد ونماد الشیخ محی الدین النووی فی مکروهات اللحیة عقدها
وتصفیفها طاقة فوق طاقة انتهی والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا عنه القوی

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید
نے اپنے موضع قاسم پور کو جسکی آمدنی سالانہ مبلغ تین سو روپیہ تھی پاس خالد کے
ہزار روپیہ پیشگی لیکے سو روپیہ کا پٹہ لکھدیا اور مبلغ دو سو کو خالد کی رعایت
بسبب لینے ہزار روپیہ پیشگی کے اصل آمدنی و منافع موضع قاسم پور سے
چھوڑ دئیے اس صورت میں مبلغ دو سو روپیہ کا زید سے لینا جائز ہے یا نہیں
هو الموفق زید کو اپنے موضع کا اختیار ہے جسقدر پر چاہے ٹھیکہ دے
ہاں اگر یہ شرط کی ہے کہ بعوض ہزار روپیہ تمہارے کے دو سو روپیہ چھوڑ دیتا ہوں
بیشک یہ سود ہے اور ربا کا لینا حرام ہے واللہ اعلم نمقہ خادم اولیاء اللہ
الصمد علی محمد عفی اللہ عنه الاحد صح الجواب واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنه

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ چرٹ وغیرہ پینا
عند الشرع شریف درست ہے یا نہیں اگر کسی صورت میں درست ہے

تو مصداق حدیث شریف من تشبہ بقوم فہو منہم اسپر صادق آئیگا یا نہین در صورت صادق آنے اس حدیث کے اگر حاکم شرع ہو اسکو سزا شرع مین چاہئے یا نہین بینوا بسند الکتاب و توجروا بیوم الحساب ۵

ہو المصوب چرٹ پینا مثل حقہ پینے کے مکروہ تحریمی ہے بلا ریب و شک اور چرٹ مین بسبب مشابہت نصاریٰ کے زیادہ تر کراہت ہے واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین ان مسائل مین کہ کہانا اوجہڑی اور پیاز خام کا درست ہے یا حرام ہے یا مکروہ ہے اور پہننا مرد اور عورت کا پوشاک جالی دار کپڑے کی درست ہے یا نہین یا خاص مرد کو حرام ہے اور عورت کو درست ہے بینوا بالکتاب و توجروا بیوم الحساب

ہو الموفق اوجہڑی کہانا مکروہ ہے اور پیاز خام کہانے کی ممانعت حدیث شریف سے ثابت ہے وہ بہی مکروہ ہے اسواسطے کہ دہن سے بو آتی ہے بعض کے نزدیک عورت کو باریک کپڑا پہننا خواہ جالی ہو خواہ ململ وغیرہ حرام ہے اور گناہ کبیرہ اسواسطے کہ ستر واجب ہے اور بعض کے نزدیک مکروہ ہے مرد اور عورت کے واسطے ما فی الزواجر اخرج مسلم وغیرہ صنفان من اہل النار لم ارہما قوم معہم سیاط کاذناب البقر یضربون بہا الناس ونساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات رؤسہن کاسنمۃ البخت المائلۃ لا یدخلن الجنۃ ولا یجدن ریحہا وان ریحہا لیوجد من مسیرۃ کذا وکذا انتہی واس حبان فی صحیحہ واللفظ لہ والحاکم وقال صحیح علی شرط مسلم یکون فی اٰخر امتی رجال یرکبون علی سروج کاشباہ الرحال ینزلون علی ابواب

المساجد نساؤهم كاسيات عاريات على رؤسهن كاسنمة البخت العجاف العنوهن فانهن ملعونات الخ ذكر هذا فى الكبائر ظاهرها فيه من الوعيد الشديد انتهى و فى العالمگيرية واما اذا كان رقيقا لا يصلح لذلك وان ذلك مكروه بالاجماع انتهى والله اعلم نمقه خادم اوليا الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد

خادم اوليا الله الصمد
علی محمد غفر له الله الاحد

فی الواقع ادہڑی کہانا مکروہ ہے اور ابو داؤد کی روایت کی جابر سے ان رسول الله صلعم قال من اکل ثوما او بصلا فليعتزلنا او ليعتزل مسجدنا اس سے کراہت تحریمی پیاز کہانے کی ثابت ہوئی اور چند روایات حدیث سے ثابت ہے کہ عورت کو باریک کپڑا پہننا کہ ستر مین مخل ہو حرام ہے و الله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله سبحانه عن ذنبه الخفی والجلی وحفظه عن سوء جاہات الغی

ابو الحسنات
محمد عبد الحی

سوال کیا فرماتے ہین علماء دین اس مسئلہ مین کہ فاتحہ جو مروج ہے مشائخ صوفیہ مین اور بعض کتب مثل آداب الطالبین وغیرہ مین مذکور ہے اور طریقہ اوسکا یہہ ہے کہ شیرینی یا طعام وغیرہ رکہکے سورہ فاتحہ اور سورہ اخلاص وغیرہ پڑہکے میت کو ثواب بخشتے ہین اور اسکا نام عرف مین فاتحہ ہے جائز ہے یا نہین اور یہہ ثواب بمذہب اہل سنت میت کو پہونچتا ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب ثواب اموات کو بمذہب اہل سنت پہونچتا ہے اور پڑہنا فاتحہ اور اخلاص وغیرہ کا اور اوسکا ثواب بخشنا مردون کو موجب رفعت درجات کا ہے لیکن جو طریقہ فاتحہ کا مروج ہے کہ شیرینی وغیرہ سامنے رکہکے کہڑے ہو کے فاتحہ دیتے ہین اسکی اصل شرع مین نہین ہے والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفا عنه القوی

کتاب الحظر والاباحۃ

استفتا ادا کرنا نماز کا مسجد رفاض میں اہل السنن کو درست ہے یا نہیں اور حکم مسجد رفاض کا مثل حکم مسجد اہل السنن کے ہے یا نہیں

ہو المصوب درست ہے واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

استفتا زید نے وفات پائی اپنی زوجہ اور لڑکیون کو وارث چھوڑا اور کل متروکہ زید بعد وفات زوج کے بقبضہ زوجہ زید کے ہے لڑکیان زید کی چاہتی ہین اپنا اپنا حصہ شرعی پانا زوجہ زید ظاہر کرتی ہے کہ مین بعوض دین مہر قابض ہون لڑکیان مجیب ہین کہ زوجہ باظہار دعوی دین مہر کے مالک متروکہ شوہر کی نہین ہوسکتی اگر زوجہ کو دعوی دین مہر ہے تو عدالت مین دعوی کرکے واجب الادا ثابت کرائے دین مہر بھی مثل دیگر دیون کے ہوتا ہے زوجہ کو قبضہ متروکہ زید کا اختیار نہین ہے متروکہ زید بقبضہ وارثان زید کے رہنا چاہیئے البتہ متروکہ زید ذمہ دار ادای کل دیون کا ہے اور یہی حق وارثان زید کو ہے کہ متروکہ زید سے بقدر اپنے حصہ کے دین ادا کرین

فما تو لکم ایہا الحنفیۃ

ہو المصوب زوجہ کو بقدر اپنے دین مہر کے متروکہ شوہری پر قبضہ کرنا پہونچتا ہے خزانۃ الروایۃ مین ہے فی الخلاصۃ من کتاب الوصایا المرأۃ تاخذ مهرها من الترکۃ من غیر رضاء الورثۃ ان کانت الترکۃ دراهم او دنانیر وان کانت شیئاً مما یحتاج الی البیع تبیع ما کان اصلح وتستوفی صداقها سواء کانت وصیۃ من جهۃ زوجها او لم تکن وتاخذ من غیر رضاء الورثۃ

انتهی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ زید بنا بر خواندن نماز مغرب یا عشا امام گردید و عمر و خالد وغیرہ مقتدی شدند چون زید آغاز کرد

اولا الحمد لله و ارأیت الذی خواند و باز در رکعت دوم الحمد لله والم ترکیف
خواند یا مثلا در اول رکعت الحمد لله و انا اعطینا خواند و در ثانی الحمد لله
و قل هو الله خواند پس این آیتها که از سلسله نخوانده ازین جهت نماز
شد یا نه و باین طور خواندن در نماز جائز است یا نه و در صبح شخصی که وقت نماز
اول بود فرض ادا کرد بعد ازان سنت ادا کرد پس نماز او جائز است یا
بسبب اینکه وقت نماز بسیار بوده و سنت اول ادا نکرد فتوری در نماز آمده یا نه
هو المصوب در صورت اول اگر عمدا کرده است نماز مکروه خواهد شد و در
صورت ثانی کراهت نیست در خلاصه می آرد الجمع بین سورتین بینهما سورة
واحدة فی رکعتین یکره وان کانت السورة طویلة لا یکره کما اذا
کانت بینهما سورتان قصیرتان وان قرأ فی رکعة واحدة سورة و فی اخری
سورة اخری فوق تلک السورة فهو مکروه ۱۲ اذا وقع من غیر قصد انتهى
و ادا کردن سنت بعد فرض فجر فتوری در نماز نمی آید والله اعلم حرره
محمد عبد الحی عفا عنه

۵۶

استفتاء چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که سود گرفتن از کافر در
دار الحرب صحیح و درست است یا نه فی الهدایة لا ربوا بین المسلم والکافر
فی دار الحرب دار الحرب بر کدام شهر اطلاق کرده میشود تا در آنجا گرفتن سود
از کافر جائز باشد بینوا توجروا
هو المصوب سود گرفتن در دار الحرب از کفار بقول امام ابوحنیفه و محمد
جائز است خلافا لابی یوسف رح کذا فی الفتح القدیر و دار الحرب عبارت
از داری است که در ولایت کفار باشد و دران حکمی از احکام اسلام جاری
نشود و کفار از اجرای احکام شرع مانع شوند بلکه احکام کفر را علی سبیل الاشتهار

جاری سازند و کسے از اہل اسلام بلا اجازت راہان کفار در انجا اقامت کردن نتواند کذا یفہم من تقریر الامام محمد فی الزیادات واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی [مہر: محمد عبد الحی ابو الحسنات]

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسئلہ کہ نفع زمین وقتی کہ راہن مرتہن را اباحت کند جائز ہست یا نہ بینوا توجروا واللہ

ہو المصوب مکروہ است در اشباہ می آرد ویکرہ للمرتہن الانتفاع بالرہن باذن الراہن انتہی و در قنیہ می آرد وعن ابی یوسف للمرتہن سکنی الدار المرہونۃ باذن الراہن یکرہ واطلق فی الصرف انہ یکرہ والاحتیاط فی الاجتناب عنہ لما فیہ من شبہۃ الربا انتہی و حموی در حاشیہ اشباہ می نویسد فی الکیا مع الجد الأئمۃ عن عبد اللہ بن محمد بن اسلم انہ لا ینتفع شئی منہ وان اذن لہ الراہن لانہ اذن فی الربا لانہ یستوفی دینہ فتکون المنفعۃ ربا واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی [مہر: محمد عبد الحی ابو الحسنات]

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ خوردن اشیائیکہ ہنود در روز عید خود پیش اہل اسلام میسازند بطور مروت یا رسم زمینداری چنانچہ نیشکر و روز تهسون وشکر قند بروز سکمتن جائز ہست یا نہ بینوا توجروا

ہو المصوب جائز است واللہ اعلم بالصواب۔ کتبہ عبد السلام عفا عنہ

صح الجواب۔ محمد شکر اللہ عفی عنہ۔ الجواب صحیح حمایت اللہ دہلوی عفی عنہ

بحالت زمینداری زائد علی القدر المقرر گرفتن ناجائز ہست و بخوشی و رضا مندی خود اگر رعایا پیش سازند اہل اسلام را گرفتن مضائقہ ندارد وہکذا فی الکتاب

[حاشیہ:] [illegible]

رواه البخاري [illegible] كتاب الصلوة

رواه البخاري في كتاب الفرائض

رواه البخاري [illegible] كتاب النكاح

بنابر مختلف شدہ اند دیگر در تعریف مصر کہ از شرائط وجوب جمعہ است اختلاف کردہ اند چنانکہ اقوال اکثر ریا از مصر خارج مستور بنابر علیہ ادای ظہر احتیاطا و اینما بانی فرضیت جمعہ نیست اگرچہ مفتے بہ ہمین است کہ در یک بلدہ تعدد جمعہ درست است دیگر این بلاد بنابر تعریف اصح از تعریفات مصر داخل در مصر ہست پس در فرضیت جمعہ درین بلاد شکی نیست مگر حکم احتیاط ادای ظہر برای آن است کہ از اختلاف علما عہدہ بری شود کما صرح بہ فی المحیط والکافی ورد المحتار وغیرہا آری اگر وقت ادای ظہر احتیاطی در ادای جمعہ و فرضیت آن شکی پیدا شود درین صورت ظہر ادا نسازد و این شک را رفع کند صرح بہ فی البحر الرائق

واللہ اعلم - حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

۹۲

استفتاء چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ اکثر بلاد مین مثل سورت وغیرہ کے درختہای کھجور بوتے ہین اور اجارے دیتے ہین اور اجارہ دار اوسکا ثمر کم بیچتے ہین اور رس اوسکا کہ اوسکو نیرا کہتے ہین اور اوسمین سکر مطلق نہین ہوتا اور بہت پیتے ہین اور یہان کے علمانے بسبب عدم سکر فتوی آب درخت مذکور پر پینے نیرا کی حلت پر دیا ہے اکثر بیچتے ہین اور یہی رس جب دو دن بہر رہے تو حرارت آفتاب سے اسمین سکر آجاتا ہے پس اوس سے سرکہ بناتے ہین اور اب بہی بہت بناتے ہین پس اس صورت مین لونا درخت کھجور کا اور کسیطرح کا نفع لینا اور یا اجارہ دیکر نفع لینا یا ان درختون کا بیچنا خرید کرنا شرعا درست ہے یا نہین اور درصورتیکہ آب درخت کھجور اور تاڑ وغیرہ مسکر مطلق ہو بیچنا اسکا درست ہے یا نہ بینوا فی امرہ من الکتاب توجروا یوم الحساب [illegible]

ہو المصوب حدیث صحیح مین وارد ہے ما اسکر کثیرہ فقلیلہ حرام

ہوالمصوب مجرد اقرار ہندہ از عمرو موجب استحقاق عمرنمی شود نیبی در شرح کنز تصریح ابرار کردہ کہ استحقاق بدون عقد یا قبض نمی شود و الجبین بزازی در فتاوی خود نوشتہ پس دعوی عمرو نا مسموع خواہد شد واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۹۷

استفتا حامدًا و مصلیًا

کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ زید نے عمرو سے اقرار کیا اور کہہ دیا کہ اگر میرا یہ کام تیری سعی سے پورا ہو جاویگا تو مین اور میرے ورثہ تیرے ساتھ نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن دس روپیہ ماہوار کا سلوک کرتے رہین گے یا یون اقرار کیا کہ مین نقد و جنس اسقدر تجکو دونگا اور پھر وہ کام بھی پورا ہو گیا بعد اس اقرار اور نوشتہ کے مقر اپنے اقرار سے پھر گیا یا وہ تو پھرا نہین مگر قضای الٰہی سے مر گیا اور اوسکے ورثا اوسکا اقرار پورا نہین کرتے ہین یا زید نے عمرو سے کسی چیز کے دینے کا بغیر لینے کسی کام کے وعدہ کیا اور پھر اقرار سے پھر گیا یا وہ تو نہین پھرا مگر فوت ہو گیا اور اب اوسکی ممات کے بعد اوسکے ورثہ ایفا اس وعدہ کا نہین کرتے پس درصورت تعلیق و غیر تعلیق حکم شریعت باہرہ کا کیا ہے آیا درصورت تعلیق بعد رجوع یا موت مقر کے عمرو کا حق زید یا ورثہ زید سے عند القضا بجبر دلایا جاوے گا یا نہین اور درصورت غیر تعلیق زید کے عین حیات مین اوسکے نفس خاص پر یا اوسکی موت کے بعد اوسکے ورثہ پر ایفاے وعدہ چاہیے یا نہین اور حاکم و قاضی بجبر دلا سکتا ہے یا نہین بینوا بالکتاب توجروا یوم الحساب۔

ہو المصوب دونوں صورتوں میں زید کو ایفای وعدہ لازم ہے
اور خلف وعدہ گناہ کبیرہ ہے حدیث صحیح میں وارد ہے ثلاث من
کن فیہ کان منافقا خالصا ومن کان فیہ خصلۃ منہا کان فیہ خصلۃ
من النفاق حتی یدعہا اذا حدث کذب واذا ائتمن خان واذا عاہد غدر
اور اگر زید ایفای وعدہ نہیں کرتا ہے تو عمرو کو جبر کا اختیار نہیں پہنچتا ہے کیونکہ
مجرد وعدہ سے عمرو کا استحقاق نہیں ہوتا ہے بزازیہ میں ہے المراد من
جواز الجعل من جانب واحد فی المسابقۃ الحل لا الاستحقاق وانہ لا یستحق
بالشرط شئی لعدم العقد والقبض انتہی اس سے معلوم ہوا کہ مجرد شرط کرنے
سے یا وعدہ کرنے سے کسی چیز کے استحقاق ثابت نہیں ہوتا ہے اور بعد
وفات زید کے اگر زید نے ورثہ کو وصیت دربارۂ ایفای وعدہ کی نہیں کی
ہے ایفای وعدہ اونپر واجب نہیں واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی

۹۵
استفتا کیا فرماتے ہیں علمای طریقہ حنفیہ مسائل ذیل میں کہ طعام ہندو کے
ہاتھ کا پکایا ہوا کھانا شرعا جائز ہے یا نہیں وعلی ہذا القیاس پانی اوسکے ہاتھ کا چھوا ہوا
اوس سے وضو کرنا درست ہے یا نہیں بینوا توجروا
ہو الموفق جائز ہے واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب۔ کتبہ ابو الاحیا
محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم ۱۲۹۸ھ

۹۶
استفتا ہندو دھوبی کا کپڑا دھویا ہوا پہننا اور اوس سے نماز پڑھنا
جائز ہے یا نہیں اور کپڑے کی طہارت میں محل تنگ ہے یا نہیں بینوا توجروا
ہو الموفق اوس سے نماز پڑھنا جائز ہے واللہ اعلم بالصواب وعندہ
ام الکتاب۔ کتبہ ابو الاحیا محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم ۱۲۹۸ھ

کتاب الحظر والاباحۃ

استفتا ۹۷ اگر کوئی کسی ظرف گل وغیرہ مین کہانے کو رکہکر کسی نوکری مین وہر کر جاوے کے سہر پر کہانے کو کہین بھیجے یا اسیطرح پر کہانا آوے تو اسمین کسیطرحکی کراہت شرعی ہے یا نہ وعلی ہذا القیاس اگر پانی کو گہڑے مین خود مسلمان بھر اپنی ہاتہ سے بہنگی مین وہر دے اور پہر بنگی کو کہار ہندو اوٹہالاوے اور پہر اوس گہڑے کو مسلمان اوتار کے رکھ لیوے تو آیا اوس پانی کی طہارت مین کلام ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو الموفق نہین واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب حررہ العبد المنیب الی العلی للرب الحکیم ابو الاحیار محمد نعیم عفی عنہ

صحت ہذہ الاجوبۃ واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی

کتاب السیر

استفتا ۹۸ بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہین علمای دین متین ومفتیان شرع متین ان مسئلون مین اول جو کافر اپنے آپ یا اپنی اولاد صغار کو کسی مسلمان کے ہاتہ بیچتا ہے تو مسلمان کو اوسکا خریدنا شرعا درست ہے یا نہین اور بعد خرید کے وہ غلام اور عبد ہو جاتے ہین یا نہین دوسرے کافر کی اولاد صغیر اگر مسلمان یا کافر بہکا کر یا بطور خفیہ یا بزبردستی پکڑ لاوے اور پہر اونکو بیع کرے تو اونکا خریدنا اور لونڈی غلام بنانا مسلمان کو شرعا جائز ہے یا نہین فقط تیسرے جہاد مین جو مرد اور عورت اور بچے پکڑے جاتے ہین وہ شرعا غلام اور لونڈی ہین یا نہین ان تینون سوال کا جواب بسند قرآن مجید اور حدیث شریف اور روایت فقہ کے تحریر فرمانا چاہیے کیونکہ مستفتی یہہ خیال کرتا ہے کہ ان باتون کا صاف اور صریح حکم قرآن و حدیث بلکہ فقہ مین بہی نہین ہے

ہو المصوب جواب سوال اول درست نہین ہے قنیہ مین ہے کافر حلہ

بولده الصغیر الی دار الاسلام و باعه فیها لم یجز و لو رجع الی دار الحرب وترك ولده فیها فولده حر انتهی اور بزازیہ میں ہے دخل دار الحرب فجاء الحربی بابنه او بنته او ام ولده او عمته او خالاته قد قهرهم یرید بیعها من المسلم المستامن لا یجوز بیعه عند اکثر المشائخ و الصحیح ان البایع ان کان یری جواز بیعه ملك مطلقا و ان کان لا یری ان اشتراه و ذهب به کرها ملکه بالقهر انتهی ملخصا جواب سوال دوم اگر دار الحرب سے پکڑ لاوے اور دار الاسلام میں فروخت کرے خریدنا اوسکا درست ہے بزازیہ میں ہے عن الثانی فیمن دخل دار الحرب بامان فسرق منهم انسانا حرا وخرج به اقول لا نیسك ما صنعت دان باعه یجوز بیعه لانه ملکه انتهی جواب سوال سوم جہاد میں اگر تقسیم غنیمت کی بہ نہج شرع کی ہے تو وہ غلام اور لونڈی ہو جائینگے چند احادیث سے یہ امر ثابت ہے طبرانی اور ابن ابی شیبہ اور بخاری وغیرہ نے روایت کی ہے اور در مختار میں ہے فی معروضات المفتی ابی السعود بل یحل وطی الاماء المشتراه من الغزاة الآن حیث وقع الاشتباه فی قسمتهم بالوجه المشروع فاجاب لا توجد فی زماننا قسمة شرعیة انتهی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی [محمد عبد الحی ابو الحسنات]

٩٩

استفتا اگر کسے مسجد یا مکان مقدس را بشکند در حق او چہ حکم +

هو الموفق حق تعالیٰ در کلام خود چنین کس را ظالم گفته در دنیا خواری و در آخرت عذاب عظیم وعده فرموده کما فی قوله تعالیٰ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللّٰهِ اَنْ یُّذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ الآیة والله اعلم. تمقه خادم اولیاء الله الصمد علی محمد غفر له الله الاحد

فی الواقع خراب کردن مسجد کبیره ایست از کبائر مرتکب آن ظالم و فاسق خواهد شد

[illegible] الصلوٰة ١٣٢

ولتوہ ردلازم واللہ اعلم۔ حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتا املاک وقف ملک کسے ہست یا نہ دران ملک کسی تصرف می توان کرد یا نہ

ہوالموفق ملک کسی نہ کہ الوقف لایملك واللہ اعلم۔ رقمہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر لہ اللہ الاحد لہ

صح الجواب علی ما فی الجواہر النیرۃ قال ابو یوسف ومحمد الوقف عبارۃ عن حبس العین علی ملك اللہ علی وجہ تصل المنفعۃ الی العباد فتزول ملك الواقف عنہ الی اللہ فیلزمہ ولا یباع ولا یوہب ولا یرتھن ولا یورث انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

استفتا ایک مرد نے ایک عورت سے نکاح کیا اور اوس مرد سے کہ ایک لڑکا پہلی زوجہ سے کہ سابق اسکے نکاح میں تھی پس اب اوس لڑکے کا نکاح اس عورت منکوحہ کی بہن سے کہ اس رشتہ سے اس لڑکے کی خالہ ہوتی ہے شرعًا درست ہے یا نہیں

ہوالمصوب درست ہے واللہ اعلم حررہ محمد عبدالحی عفا عنہ

الجواب صحیح رقمہ خادم اولیاء اللہ الصمد علی محمد غفر لہ اللہ الاحد

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ جو حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا تہا کہ بعد میری امت کے تہتر فرقے ہو جائیں گے ایک ناجی اور سب ناری ہونگے آیا ناری سے مراد کفار ہیں یا مسلمان فاسقان کہ بسبب عصیان کے دوزخی ہو جائیں گے بعضے صاحب فرماتے ہیں کہ رافضی کہ شیخین کی شان میں بے ادبی کرتے ہیں کافر ہو گئے بعضے کہتے ہیں کہ سب اہل ہوا کافر ہیں ایک فرقہ مسلمان ہے جسکو اہل سنت وجماعت کہتے ہیں اور بعضے صاحب فرماتے ہیں کہ رافضی کی توبہ

قبول نہین بلکہ اوسکا قتل کرنا واجب ہے جو شرع شریف مین لکھا ہو ارقام فرمائین

بینوا توجروا

جواب کتابون عقائد اور فقہ مین اسطرح لکھا ہے کہ بہتر فرقہ جو اہل اہوا ہین
ایک بہی کافر نہین ہے چنانچہ عبارۃ اون کتابون کی جو یہان موجود ہین بعینہ
مفصلہ ذیل مین لکہی جاتی ہین اور عبارت فتاوی کی سب شیخین کفر ہے اور اوسکا
بہی جواب لکھا جاتا ہے بغور ملاحظہ فرماوین بلکہ اعتقاد کفر کا اہل ہوا جو بدعتی
ہین اونکی طرف رکہنا ہی کفر ہے اول تو یہ ہے کہ تمہید ابو الشکور سلمی مین
لکہا ہو کہ جو حدیث شریف تفرقہ امت مین وارد ہوئی ہے اوسمین اختلاف
ہے چنانچہ ایک روایت مین لکہا ہے ستفرق امتی من بعدی ثلثۃ و
سبعون فرقۃ کلہم فی النار الا واحدۃ اور روایت دوسری مین کلہم فی الجنۃ الا واحدۃ
قیل ما تلک الواحدۃ فقال صلی اللہ علیہ وسلم القدریۃ بغور ملاحظہ فرماوین
کہ کفر دونون حدیثون سے ثابت نہین ہوا بلکہ دوسری حدیث سے جنتی ہونا
ثابت کیا ہے کفار کے واسطے کہین بہی لفظ آیا ہے اور کسی عالم نے اونپر
حکم جزیہ یا استرقاق بسبب کفر کے لکہا ہے اور دوسرے ایک مقام پر لکہا
ہے اعلموا ان الذین مع الجماعۃ والجماعۃ ہو اہل السواد الاعظم والسواد
الاعظم بین الجبر والقدر وبین التشبیہ والتعطیل وبین النصب والرفض
وسئل ابو حنیفۃ رح عن السنۃ والجماعۃ فقال لا نصب ولا رفض ولا جبر
ولا قدر ولا تشبیہ ولا تعطیل وروی عن ابی حنیفۃ انہ قال شہادۃ اہل
الاہواء مقبولۃ فاذا قبل شہادتہ دل انہ اسلم وروی عن محمد بن الحسن رح
انہ قال الصلوۃ خلف المبتدع جائز الا انہ یکرہ ولانہ اعتقد البدعۃ
علی زعم انہ حق وہو ضلال والثانی انہ اول فی ذلک واستحل التاویل

فلا تکفیر تمہید اور جاننا چاہیے کہ بہتر فرقہ جو کتابون مین ہین جنکا احوال ہر قوم سے جدا نہین بہی کئی فرقہ مثل شاخون کے ظاہر ہوئے ہین چنانچہ فرقہ تناسخیہ چار قسم ہوکر پہر چوراسی قسم ہوگئے چنانچہ تفصیل اوسکی بہی تمہید مین موجود ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ اور بہی ہر فرقہ مین اقسام ہوم جو شخص جس فرقہ کا کام کرے گا اوسی مین شمار کیا جاوے گا چنانچہ فرقہ وہابیین کو معتزلہ کہتے ہین اب تفصیل فرقون اور بیان ہر ایک کی بدعت کا موجب طول ہے غرض سائل جو ہے سب شیخین کفر ہے یا نہین اور توبہ اونکی قبول یا قتل اونکی توبہ سے اسکا جواب لکہنا مقصود ہے شرح فقہ اکبر مین لکہا ہے سب الشیخین لیس بکفر کما صحح ابو الشکور السلمی فی تمہیدہ وذلک لعدم ثبوت معناہ وعدم تحقیق معناہ فان سب المسلم فسق کما فی حدیث ثابت رح یستوی الشیخان وغیرہما فی ہذا الحکم ولانہ لو فرض ان احدا قتل الشیخین بل والختنین بوصف الجمیع لایخرج عن کونہ مسلما عند اہل السنۃ والجماعۃ ومن المعلوم ان السب دون القتل نعم لو استحل السب او القتل فہو کافر لامحالۃ وعلی تقدیر ثبوت الحدیث یجب ان یؤول کما اول حدیث من ترک الصلوۃ متعمدا فقد کفر ای مستحلا للترک اور دوسری جگہہ شرح فقہ اکبر مین لکہا ہے کہ جمع کرنا دونون کا مشکل ہے ایک تو یہہ اہل قبلہ کافر نہین ہین چنانچہ سب فقہا اور متکلمین کا بہی یہ قول ہے اور دوسری عبارت فتاوی کہ سب شیخین کفر ہے وجہ اشکال کی بیان کرکے پہر جواب لکہتا ہے یدفع الاشکال بان نقل کتب فتاوی مع جہالۃ قائلہ وعدم اظہار دلائلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ القطعیۃ علی ان فی تکفیر المسلم تقدیر

مفاسد جلية وخفية وقال امام ابن الهمام فى شرح الهداية للجواب
عن هذه الحكاية حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل
الهواء مع ما ثبت عن ابى حنيفة والشافعى من عدم تكفير اهل القبلة
من المبتدعة كلهم محمدية ان ذلك المعتقد فى نفسه كفر
اور صاحب در مختار نے باب امامت مین لکھا ہے کہ نماز صاحب بدعت
کی مکروہ تنزیہی ہے مبتدع اى صاحب اعتقاد خلاف المعروف عن
الرسول لا بمعاندة بل بنوع شبهة وكل من كان من قبلتنا لا نكفرها
حتى الخوارج الذين يستحلون دمائنا واموالنا وسب اصحاب الرسول
صلى الله عليه وسلم وينكرون صفاته تعالى وجواز رؤيته لكونه
عن تاويل وشبهة بدليل قبول شهادتهم اور باب شہادت مین لکھا ہے

تقدر لی	هل الاهواء اى اصحاب بدع ولا تكفر كجبر وقدر ورفض
	تشبيه وتعطيل وكل منهم اثنا عشرة فرقة فصارت اثنين

وسبعين الا الخطابية صنف من الروافض يرون الشهادة لشيعتهم وكل
من حلف انه محق فردهم لا بسبب لعنهم بل لتهمة الكذب دیکھیے کہ
اس عبارت مین کہین کفر ثابت نہین کیا بعضے صاحب فرماتے ہین کہ مرتد کے
باب مین صاحب در مختار نے واسطے بے ادبی کرنے انبیاء کے اور بے ادبی
کرنے والے شیخین کی جناب مین حکم قتل فرمایا ہے اور عبارت اوس مقام کی
یہ ہے والكافر بسب الشيخين او احدهما فى البحر عن الجواهرة معزيا
للشهيد من سب الشيخين وطعن فيهما كفر ولا تقبل توبته وبه اخذ
الدبوسى وابو الليث وهو المختار للفتوى انتهى وجزم به فى الاشباه
در مختار کے مصنف نے آپ ہی اس مسئلہ کو رد کیا ہے اس قول سے لیکن فى النهر

وهذه لا وجود له فی اصل الجواهرة وانما وجد علی هامش بعض النسخ فالحق
بالاصل مع انه لا ارتباط له بما قبله انتهی اصل حال مسئلہ کا یہ ہے کہ جس زمانہ
مین بحر اور اشباہ تصنیف ہوئی تھی تو مصنف بحر و اشباہ نے لکہا تہا سب الشیخین
کفر لا تقبل توبتہ اس زمانے مین بہائی مصنف کا جسنے نہر الفائق شرح
کنز الدقائق تصنیف کی ہے جسکا نام عمر بن نجیم ہے اور چند علمای شہر مثل
شیخ امین الدین عبد العال وغیرہ جمع ہوکر آئے اور دریافت کیا کہ یہ مسئلہ
سب الشیخین کفر کا کہان سے لکہا ہے کہا جوہرہ سے لکہا ہے جو قدوری کی
شرح ہے علماؤن نے جوہرہ نیرہ طلب کیا تو جواب دیا کہ میرا جوہرہ گل گیا
اور شہر مین سے جوہرہ منگوا کر ہرچند دیکہا یہ مسئلہ نپایا کہا کون سی جگہہ سے
نقل کیا تہا مقام بتلایا تو عبارت جو بحر مین تہی اوس سے ملا کر دیکہا تو ہم
اول اور آخر سے ملا دیا لکہا یا مسئلہ کی وہین خطا ظاہر ہوگئی وقال السید الحموی
فی شرح الاشباہ حکی عن عمر بن نجیم ان اخاہ لما افتی بذلك فطلب نج عن کونہ
فلم یوجد الا علی طرف الجوهرة اور سید حموی نے اوسی عبارت کے القبیل نعم
واقول علی فرض ثبوت ذلك فی عامة نسخ الجواهرة لا وجه له لما علمت مما قدمنا
من قبول توبته من سب الانبیاء عندنا خلافا للمالکیة والحنابلة واذا کان
کذلك فلا وجه للقول لعدم قبول توبته من سب الشیخین بل لو ثبت ذلك
عن احد من الائمة فیما اعلم بالفرض اگرچہ کفر مانلین جب بہی یہ لازم نہین آتا
کہ اسکی توبہ قبول نہین اور حکم کرنا ساتہہ کفر کے بہت مشکل ہے اختیار مین لکہا ہے
اتفق الائمة علی تضلیل اهل البدع اجمع وتخطئتهم وسب احد من الصحابة
وبغضه لا یکون کفرا لکن یضلل وذکر فی فتح القدیر ان الخوارج الذین یستحلون
دماء المسلمین واموالهم ویکفرون الصحابة حکمهم عند جمهور الفقهاء

واهل الحدیث حکم البغاة خیال کیجیے کہ خوارج جو سب سے زیادہ بدعتی
ہیں چنانچہ در مختار سے مذکور ہوا اونکے واسطے بھی حکم کفر کا نفرمایا قال ابن
وهو اعرف کلام المجتهدین نعم یقع فی کلام اهل المذهب تکفیر کثیر
ولکن لیس من کلام الفقهاء الذین مجتهدون بل من غیرهم ولا عبرة
بغیر الفقهاء بہت تفصیل سے رد المحتار جو شرح در المختار ہے مسلمانی
ثابت کی ہے جس صاحب کو زیادہ تحقیق منظور ہو دیکھ لیوے طول کے سبب سے
بیان نہ لکھا بلکہ چند باتیں ضروری نقل کر دیں اور رد المحتار میں لکھا ہے
ولم یعلل احد لعدم قبول شهادتهم بالکفر کما تری نعم استثنوا الخطابیة
لانهم یرون شهادة الزور لاشیاعهم او للحالف وکذا نص المحدثون
علی رد روایة اهل الاهواء فهذا فی من تسبب عامة الصحابة وتکفر
بل له فاسد فاعلم ان ما ذکره فی الخلاصة من انه کافر قول
لف للمتون والشروح بل هو مخالف لاجماع الفقهاء کما
سمعته وقد الف العلامة ملا علی قاری رسالة فی الرد علی الخلاصة
ولهذا نعلم قطعا ان ما عزی الی الجوهرة من الکفر مع عدم قبول التوبة
علی فرض وجوده فی الجوهرة باطل لا اصل له ولا یجوز العمل به وقد
مر انه اذا کان فی المسئلة خلاف ولو روایة ضعیفة فعلی المفتی ان یمیل
الی عدم التکفیر فکیف یمیل هنا الی التکفیر المخالف للاجماع فضلا عن میله
الی قتله وان تاب وقد مر ایضا ان المذهب قبول توبة ساب الرسول صلی الله
علیه وسلم فکیف ساب الشیخین والعجب من صاحب الجوهرة حیث تساهل
غایة التساهل فی الافتاء بقتله رد المحتار شرح در مختار مصنف در مختار
نے کہیں اہل اہواء کو کافر نہیں لکھا بلکہ باب الحیض میں لکھا ہے لا یفتی بکفر

مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو روایتہ ضعیفۃ اور دوسری جگہ لکہا ہے
اذا کان فی المسئلۃ وجوہ یوجب الکفر وواحد یمنعہ فعلی المفتی المیل لمایمنعہ
تعجب ہے صاحب علم سے کہ باوجود این دلائل قویہ مائل باسلام دلیل ضعیف
کو ترجیح دیکر کفر ثابت کرے اور بیانتک حکم دیوے کہ توبہ بہی اوسکی قبول نہین بلکہ
قتل اسکی توبہ ہی ظاہر ہے کہ گویا سب علماء کے قول کا انکار ہے درمختار مین
لکہا ہے منکر الاجماع کافر اور تمہید ابوالشکور سلمی مین لکہا ہے من قال لاخیہ
یاکافر او شہد بالکفر علی مؤمن فانہ یصیر کافرا وروی عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال من شہد علی امتی بالکفر فہو اولی بہ اہل اہواء جو تہتر
فرقہ مین داخل اسواسطے جو حدیث شریف التفریق امت مین وارد ہوئی ہے
اوسمین لفظ امتی ہے امت حضرت موسی اور حضرت عیسی کا شمار اس مین بیان
کرکے تہین فرمایا تہا اونکے واسطے اور حدیث ہے انہ قال صلی اللہ علیہ وسلم
ان بنی اسرائیل تفرقت بعد موسی علی احدی وسبعین فرقۃ وبعد عیسی علیہ السلام
اثنین وسبعین فرقۃ وستفرق امتی من بعدی ثلثۃ وسبعون فرقۃ اگر سب
فرقۂ امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی مع اصناف کفار شمار کرینگے تو تہتر فرقہ کیونکر
ہونگے پس اگرچہ کفار بہی امت دعوت ہین پس معلوم ہوا کہ مراد امت سے
امت اجابت ہے جنہون نے اسلام قبول کیا تہا المراد بالامۃ من جمعہم دائرۃ
الدعوۃ من اہل القبلۃ لانا اضافہ الی نفسہ فی الاکثر ما ورد فی الحدیث
علی ہذا الاسلوب فالمراد بہ اہل القبلۃ ولو ارید بہ امۃ الدعوۃ تتناول
بہ اصناف الکفر فکیف یکون تفریق الامۃ الی ثلث وسبعین خدا وند تعالی
غفور الرحیم اور تواب الرحیم ہے اوسکی رحمت کا منکر نہونا چاہیئے توبہ سبکی قبول
ہے اگرچہ پیغمبرونکی جناب مین بے ادبی کی ہو اوسکی توبہ بہی قبول ہے چنانچہ

رد المحتار شرح در المختار سے مذکور ہوا صفة الرحمة لا تتغير وان تغير
احوال الامة اور نیک کام بھی برائی کو دور کرتے ہیں کقوله تعالیٰ ان الحسنات
يذهبن السيئات والله اعلم بالصواب ۂ المجیب عبد الحی ابن فضل العلماء
والفضلاء مولانا محمد عبد الرب افاض الله علینا من کرمه

هو المصوب اقول حدیث ستفترق امتی ثلث وسبعین فرقة میں مراد امت
اجابت کہ عبارت اہل اسلام سے ہے نہ امت دعوت علامہ دوانی شرح عقائد
عضدیہ میں لکھتے ہیں ای امة الاجابة وهم الذین آمنوا بالنبی صلی الله علیه
وعلی آله وسلم هو الظاهر فان اکثر ما ورد فی الحدیث علی هذا الاسلوب
ارادیه اهل القبلة انتهی اور شیخین موجب کفر نہیں ہے ابو شکور سلمی تمہید میں
[illegible] ہیں کلام الرافض مختلف فبعضه یکون کفرا وبعضه لا فلو قال ان
[illegible] انما نزل من السماء کفر ولو قال النبوة کانت لعلی وجبرئیل اخطأ
[illegible] هو من قال ان علیا افضل من رسول الله صلی الله علیه وسلم فهذا
کفر واما الذی یکون بدعة ولا یکون کفرا فهو قولهم ان علیا کان
افضل من الشیخین ومنهم من قال یجب اللعن علی من خالف علیا
کعائشة ومعاوية وهذا کله وما شبهه بدعة لیس بکفر لانه صادر عن تاویل
انتهی اور مولانا عبد العلی رح شرح مسلم الثبوت میں لکھتے ہیں الصحیح عند الحنفیة
بان الروافض لیسوا بکفار والوجه فیه ان مذهبهم [illegible] وتعوادعهما
منهم انهم علی الدین المحمدی ولان کان زعمهم هذا باطلا وساکذبوا محمدا صلی الله
علیه وسلم فی زعمهم فهو غیر ملتزمین بالکفر والتزام الکفر کفر دون لزومه
انتهی ملخصا ہر گاہ روافض کا کافر ہونا ثابت ہوا اور کسی توبہ قبول [illegible] نے میں شک
نہیں رہا اور اگر بالفرض والتقدیر روافض کافر ہوں اوس صورت میں بھی

انکی توبہ قبول ہونے کی کوئی وجہ نہین ہے مقام غور ہے کہ جو شخص مشرک ہو
اور اللہ جل شانہ کا شریک بناتا ہو اگر وہ توبہ کرے قبول ہو جاوے کیا روافض مشرک
سے بدتر ہو گئے کہ توبہ انکی قبول نہوگی اور صاحب بحر نے جو بزازیہ سے جو مسئلہ عدم
قبول توبہ روافض کا نقل کیا ہے وہ غلط ہے قابل التفات کے نہین کیونکہ منافی
ہے نصوص قرآنیہ کے قال اللہ تعالی ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا انہ ہو الغفور الرحیم
واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی اللکھنوی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی
ابن المرحوم مولانا محمد عبد الحلیم ادخلہ اللہ فی دار النعیم [seal: ابو الحسنات محمد عبد الحی]

فی الواقع حدیث افتراق امت مین ناری سے مراد مسلمین فاسقین ہین کہ بعد ختم مدت
عصیان سے دوزخ مین جاوینگے اور روافض کہ حضرات شیخین کی شان مین تبرا
کرتے ہین اوسیطرح سب اہل ہوا کافر نہین ہین اور توبہ انکی مقبول ہے تاکید اسکی
ان قول ابی حنیفۃ انہ لا یکفر احد منہم وفی شرحہا الکمال ان عدم تکفیرہم
ہو المنقول عن جمہور المتکلمین والفقہاء وان الشیخ الاشعری قال ان الاسلام
یعمہم واللہ علیم بالصواب وبیدہ الہدایۃ وحسن الثواب حررہ ابو الاحیاء
محمد نعیم عفر لہ العلی الرب الحکیم

٣١٠

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین بیچ مقدمہ حلت وحرمت ہدہد کے
صاحب کتاب حیوۃ الحیوان وصاحب فتاوی برہنہ اسکو حرام اور مکروہ لکھتے ہین
اور صاحب غایۃ الکلام وتمییز الکلام نے ہدہد کو حلال لکھا ہے پس مذہب امام اعظم
مین یہ حلال ہے یا حرام فتوی حسب مدارس سے اطلاع فرمایئے۔
ہو المصوب ہدہد بمذہب حنفیہ حلال ہے اور کتب معتبرہ مین حرمت اسکی
مذکور نہین خزانۃ المفتین مین ہے اکل الخطاف والہدہد لا کل ذی طوق یا

انتہی اور بزازیہ مین ہے اکل الہدہد لاباس بہ ولاباس بالخطاف والقمری
وکل ما لیس لہ مخلب یختطف بہ انتہی اور ظہیریہ مین ہے اکل الخطاف
والصلصل والہدہد لاباس بہ لانہا لیست من الطیور التی ہی ذوات
مخلب انتہی اور قنیہ مین واقعات ناطفی سے منقول ہے لاباس باکل الہدہد
انتہی اور رحمۃ الامۃ فی اختلاف الائمۃ مین ہے اتفق الائمۃ الثلثۃ علی
تحریم کل ذی مخلب من الطیور وکذا ما یاکل الجیف واما غیر ذلک من الطیور
فکلہ مباح بالاتفاق المشہور انہ لاکراہۃ فی ما نہی عن قتلہ کالخطاف والہدہد
والخفاش والطاؤس لہ عند الشافعی انتہی پس ان عبارات سے صاف
واضح ہوا کہ ہدہد بمذہب حنفی حلال ہے بغیر کراہت اور مصنف حیوۃ الحیوان
نے اوسنے موافق اپنے مذہب کے تحریم لکھی ہے اور فتاوی برہنہ کا
معتبرہ کے ساتھ نہین ہو سکتا ہے جبکہ کتب معتبرہ سے حلت ثابت
ہے تو جو کچھ فتاوی برہنہ مین ہے غیر مقبول ہوگی واللہ اعلم حررہ

محمد عبد الحی عفا عنہ

کتاب الصلوۃ

استفتاء ایک محلہ ویران مین دو مسجدین تہین اونمین سے ایک مسجد بارش
مین بالکل منہدم ہوگئی اور ایک مسجد قریب اوسکے باقی ہے اور اہل محلہ وہان کے
اکثر اہل تشیع ہین اور وہ محلہ بھی بالکل گر گیا ہے اور کوئی صورت آبادی محلہ کی
معلوم نہین ہوتی ہے پس اس صورت مین اسباب مسجد منہدمہ کا لیکر دوسری
جگہہ کسی مسجد کی مرمت مین صرف کیا جاوے خواہ دوسرے محلہ آباد مین اوس
اسباب سے کوئی مسجد تعمیر کیجاوے جائز ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب بعض فقہا مثل قاضیخان اپنے فتاوی مین اور ملا خسرو
درر مین اور غزی تنویر الابصار مین ایسی صورت مین لکھتے ہین کہ جب مسجد خراب

ہو جاوے یہ اور اوسکی آبادی کے کوئی صورت نہو وے اوسکے اسباب کا نقل کرنا دوسری مسجد کی مرمت کے واسطے جائز ہے لیکن مفتی بہ یہ ہے کہ جائز نہین کیونکہ اسباب مسجد منہدمہ کا وقف ہے اور وقف مین کسیطرحکا تصرف جائز نہین اہل اسلام کو لازم ہے کہ بقدر ہمت و وسعت اوسی مسجد منہدمہ کی تعمیر کر دین اور اسباب اوسکا اوسیکی مرمت مین شامل کر دین کہ بندگان خدا جو اوسطرف سے گذر کرین نماز اوس مین ادا کرین بلکہ مسجد نوکی تعمیر سے مسجد منہدمہ کی تعمیر باعث زیادتی ثواب کی ہے بحر رائق مین ہے قال محمد اذا خرب المسجد وليس له ما يعمر به وقد استغنى الناس عنه فانه يعود الى ملك الواقف وقال ابو يوسف هو مسجد ابدا الى قيام الساعة لا يعود ميراثا ولا يجوز نقله ونقل ماله الى مسجد اخر سواء كانوا يصلون فيه او لا وعليه الفتوى كذا في الحاوي القدسي اور شرنبلالی سعادة الماجد بعمارة المساجد مین لکھتے ہین في عيمة الدهر سئل على بن احمد عن مسجد خرب ومات اهله ومحلة اخرى فيها مسجد هل لاهلها ان يصرفوا وجه المسجد الخراب الى هذا المسجد قال لا انتهى واذا علمت هذا فما ذكره في الدرر وفتاوى قاضيخان من جواز نقل المسجد اذا خرب خلاف ما عليه الفتوى كما هو المذكور في الحاوي وخلاف الصحيح المذكور في خزانة المفتين وقد مشى الشيخ الامام محمد بن سراج الدين الحانوتي على القول المفتى به من عدم نقل بناء المسجد آور علامہ مختار بن زاہد نے مجتبی مین تصریح کی ہے کہ اکثر مشائخ حنفیہ فتوی عدم جواز نقل کا دیتے ہین واللہ اعلم

حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

۱۱۵

استفتاء چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین کہ اگر حافظے نخستین عشرہ رمضان المبارک بمسجدی درسنت تراویح ختم قرآن مجید کردہ در مسجد دیگر

که هنوز مصلیان آنجا ختم نشنیده‌اند ختم دیگر آغاز نمود درین صورت امام
احتراز فضیلت میکند و سنت موکده از ذمه او ساقط شده و برگردن این مقتدیان
باقی است کما فی العالمگیریة السنة فی التراویح انما هو الختم مرة والختم مرتین
فضیلة پس صحت اقتدای لصلی بادسے بقیاس عدم جواز اقتدای مفترض
به متنفل سنت موکده این مقتدیان ادا نمی شود یا بوجه آنکه در متنفل و مفترض
تباین ذوات هست و در صورت مسؤله توحد ذات و تخالف صفات لهذا بر آن
قیاس کردن قیاس مع الفارق می باشد چه تراویح در همه لیالی رمضان شریف
سنت موکده است چنانکه در فتاوی عالمگیری تصریح بآن واقع شده لو حصل
الختم لیلة التاسع عشر او الحادی عشرین لا یترک التراویح فی بقیة الشهر
لانها سنة موکدة کذا فی الجواهر النیرة درین حالت امام و مقتدی هر دو نماز
تراویح سنت می خوانند جز آنکه ختم بر امام فضیلت هست و بر مقتدی سنت پس بقیاس
اقتدای قائم بالقاعد با وصف اولیت قیام بر قعود کما فی فتاوی قاضی خان قال
بعضهم یصح اقتداء القائم بالقاعد فی التراویح عند الکل وهو الصحیح
سنت موکده این مقتدیان ادا خواهد شد یا نه بینوا توجروا ۴ ۴ ۴

هو الموفق ختم این مقتدیان ادا خواهد شد والله اعلم بالصواب عنده
ام الکتاب کتبه ابو الاحیار محمد نعیم عفی عنه ۱۲۹۸ه

هو المصوب فقها را اختلاف دارند درین که بعد یک ختم آیا سنت تراویح باقی ماند
یا نه بعض فقها میگویند که نمی ماند چه مشروعیت تراویح نیست مگر برای ختم پس هرگاه
ختم حاصل شد سنت تراویح باقی نماند لیکن مفتی به و مختار محققین آنست که تراویح
سنت علیحده است و ختم سنت علیحده هیچ ازین هر دو تابع دیگری نیست پس بعد
ختم سنت تراویح باقی خواهد ماند چنانکه [illegible] بر قول اول در صورت سوال ختم

از ذمهٔ مقتدیان ساقط نخواهد شد بلکه ایشان اگر در عشرهٔ اولی تراویح مع ختم ادا کردند
و تراویح بر ایشان سنت باقی ماند اقتدای شان باچنین امام که در عشرهٔ اول سے
فراغت حاصل ساخته جائز نخواهد بود لعدم جواز اقتدای القوی بالضعیف و در
خزانة الروایة می آرد و فی السغناقی امام ختم فی التراویح مرة و ختم ثانیا بغیر هٰؤلاء القوم
لا یخرج هذا القوم الثانی عن السنیة لان الامام خرج من السنة فصار الثانی
فیه یکون ثواب صلاة النفل و لا یکون ثواب صلاة التراویح انتهی و فی رسالة
مولانا حمید الدین الحسام البنبانی فی مسائل التراویح فان قلت ما تقول فی امام
ختم فی التراویح ثم شرع فی الختم ثانیا هل یجوز الاقتداء لمن لم یسمع الختم و لو اقتدی
به هل یکون هذا الختم محسوبا قلت کانت هذه المسألة دائرة فی مجلس اساتذة
الدهلی زمانا طویلا فقال بعضهم لا یجوز لانه بناء القوی علی الضعیف اذ هذا
للمقتدی سنة موکدة و لم یبق فی حق الامام سنة موکدة بل صار
تطوعا و السنة اقوی حالا منه و قاسوه علی اقتداء المفترض بالمتنفل و قال
بعضهم یجوز و قد روی بعض اهل العلم من کتاب الفتاوی رجل ام قوما
فی التراویح و ختم فیها ثم ام قوما آخرین له ثواب الفضیلة و لهم ثواب الختم و
هذا الکتاب غیر مشهور بین العلماء فلا وثوق به مع انه لا یفهم منه سقوط
سنة الختم انتهی و بر قول ثانی اگرچه تراویح از ذمهٔ مقتدیان ساقط نخواهد شد
چه در سنت تراویح امام و مقتدی هر دو برابر اند لیکن در سقوط ختم اشکال است
چه فقها در باب اقتدای ضعف حال امام را اگرچه بدو یک رکن باشد مانع اقتدا
می نویسند چنانچه در رد المحتار و غیره مذکور است اما اقتداء المسافر بالمقیم
فیصح فی الوقت و یتم لا بعده فیما یتغیر لانه اقتداء المفترض بالمتنفل
فی حق القعدة لو اقتدی فی الاولیین او القراءة لو اقتدی فی الاخریین

نیست لیکن اگر رافضی باخفای رفض و تقیہ نکاح از سنیہ کردو نکاح باجازت پدر زن واقع شد و منکوحہ سنیہ بالغہ بود حالا فسخ نکاح می خواہد پس بر محقق قید کفر رافض از زن رافضیہ نکاح درست و از مرد رافضی نادرست بمثل کتابیہ در وار کتابی حرام و بلحاظ خوف اختلاف کفر روافض فسخ درست ہست یا درست

بینوا بالکتاب و توجروا یوم الثواب

ہو المصوب درین صورت فسخ درست ہست چہ رافضی فاسق ہست و فاسق کفو صالحہ نیست در در مختار مے آرد قلت فاد البہنسی انہا لو تزوجتہ علی انہ حاو سنی او قادر علی المہر والنفقۃ فبان بخلافہ او علی انہ فلان بن فلان فاذا ہو لقیط او ابن زنا کان لہا الخیار فلیحفظ انتہی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفی عنہ

استفتا کیا حکم ہے اس صورت مین کہ ایک شخص جو کہ مثل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے متحقق و موجود عالم مین کہتا ہے یہ صحیح العقیدہ ہے یا فاسد العقیدہ اور وہ شخص مذکور بالا کافر ہے یا فاسق و گنہگار بینوا و توجروا

علی وجہ اللہ سید احمد المشتہر علی احمد کاوزکان لہ اللہ الصمد

ہو المصوب اگر مراد اثبات مماثلت نبوی ہے مماثلت جمیع صفات نبویہ ہے کہ صفت رسالت مین بھی ہے تو یہ قول کفر ہے کیونکہ قرآن مجید مین خاتم الانبیا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی صفت موجود ہے پس دعوی کرنا دوسرے نبی کا مخالف نص قطعی کے ہے علامہ ابو شکور سلمی تمہید مین لکھتے ہین اعلموا ان الواجب علی کل عاقل ان یعتقد ان محمدا کان رسول اللہ والآن ہو رسول اللہ وکان خاتم الانبیاء ولا یجوز بعدہ ان یکون احد نبیا ومن ادعی النبوۃ فی زماننا یکون کافرا انتہی اور اگر مراد مماثلت جمیع صفات کمالیہ محمدیہ مین سوای نبوت کے ہے تو یہ قول فسق اور مخالف جملہ اہل سنت کے ہے جمہور علماء شرقا و غربا اتفاقا

اس امر کا سکتے ہین کہ جسطرح ذات محمدی مجمع الکمالات الظاہریہ والباطنیہ ہے کوئی مخلوق نہین ہے تمہید مین ہے یجب الاعتقاد بان محمدًا اعلم الخلائق وافضلہم خلافًا للروافض انتہی اور حدیث صحیح مین وارد ہے انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث مین وارد ہے انا اکرم الاولین و الآخرین اور ابو نعیم نے حلیۃ الاولیا مین روایت کی ہے ان آمنۃ اتاہا آت بعد ستۃ اشہر من حملہا وقال یا آمنۃ قد حملت بخیر العالمین فاذا وضعتہ فسمیہ محمدًا اور علامہ ابن حجر کی نعمۃ کبری مین لکھتے ہین روی الحافظ ابو بکر بن عائذ فی کتاب المولد عن ابن عباس قال لما ولد صلی اللہ علیہ وسلم قال فی اذنہ رضوان خازن الجنان ابشر یا محمد فما بقی لنبی علم الا قد اعطیتہ فانت اکثرہم علمًا واشجعہم قلبًا اور مثل اسکے بہت احادیث اور اخبار اس امر پر دلالت کرتے ہین کہ ذات محمدی افضل المخلوقات ہے ایک بھی مخلوق مثل ذات محمدی [illegible] کا لیہ مین نہین ہے چہ جائیکہ چہ مثل اور اگر مراد مماثلت صورت ظاہر ہین پس یہ امر شرعًا مستبعد نہین ہے ترمذی وغیرہ نے روایت کی ہے کہ امام حسن اور امام حسین صورت مین اشبہ تھے ساتھ صورت محمدیہ کے مگر یہ امر اثبات طلب ہے بغیر تحقیق کے دعوی مماثلت کا صورت محمدیہ کے ساتھ جائز نہین ہے واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی

فی الواقع دعوی کرنے والا مماثلت حضرت رسالت مآبؐ کا ایسا ہے جیسا کہ لکھا اخی المعظم مولوی محمد عبد الحی صاحب نے واللہ اعلم ـ نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم

محمد ابراہیم غفر لہ اللہ الرحیم ابن مولانا علی محمد مرحوم و مغفور

واقعی وہ شخص کافر ہے اگر چہ مثل رسول اللہ کے نبوت مین الآن موجود کہتا ہے

واللہ علیم ـ حررہ محمد نعیم عفی عنہ

جواب اللهم للصدق والصواب چونکہ نظیر حضرت ختم المرسلین کا باجماع علمای اعلام ممتنع الوجود ہے ہاں اختلاف اگر ہے تو اسقدر ہے کہ ممتنع بالغیر یا ممتنع بالذات اکثر علماء کا مسلک اول ہے اور بعض محققین کا مختار قول ثانی ہر تقدیر کوئی ذی علم بالفعل متحقق اور موجود ہونے نظیر آنحضرت کا قائل نہیں صورت مسئولہ میں جو شخص کہتا ہے کہ چھ مثل رسول اللہ کے عالم میں متحقق و موجود ہیں وہ جاہل وفاسد العقیدہ ہے بلکہ دائرہ اسلام سے باہر ہے کیونکہ اوسکے اس کلام سے انکار ختم نبوت کا جناب خاتم المرسلین کہ منطوق آیہ کریمہ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین ہے ظاہر وباہر ہے واللہ اعلم۔ حررہ العبد الحائل

محمد عادل عامله الله سبحانه لفضله الشامل

قائل وجود ہونے امثال حضرت خاتم المرسلین کے مجنون ہے اوسکو ... میں بھیجنا چاہیے کیونکہ اگر فی الجملہ ہوش اور حواس رکھتا تو جانتا کہ دلائل نقلیہ کے عقلی دلائل بھی امتناع نظیر واحد پر قائم ہیں چہ جائے اسکے مثل موجود کہے انا للہ وانا الیہ راجعون۔ کتبہ عبد الحق ؎

واقعی حضرت خاتم المرسلین کے مثل و نظیر کا موجود اعتقاد کرنا مستلزم انکار نصوص قرآنی ہے اور نصوص قطعیہ قرآن مجید کا انکار بلا شبہ کفر ہے علامہ ... نے کتاب المعتمد فی المعتقد میں تصریح کی ہے کہ اس مسئلہ کا انکار وہی شخص کرے گا جو ہرگز آنحضرت کی نبوت کا معتقد نہوگا اسلیئے کہ آنحضرت کی رسالت سے بطریق تواتر جو ہم کو ثابت ہوا منجملہ اوسکے یہ بھی ہے کہ آنحضرت سب پیغمبروں کے خاتم ہیں کہ اسوقت سے قیامت تک کوئی نبی آپکے بعد نہوگا اگر وہ شخص آنحضرت کو جمیع ما جاء بہ میں صادق جانتا اور آپکی رسالت کا معتقد و معترف ہوتا تو اسکا بھی انکار نکرتا اور اسکی بھی تصریح کی ہے کہ جو شخص کہے کہ آنحضرت کے

بعد کوئی نبی ہوا ہے یا ہوگا بلکہ وہ شخص جو کہتے کہ ممکن ہے کہ ہوگا وہ کافر ہے
واللہ اعلم کتبہ العبد الشائم الی البرق التہامی محمد عبد اللہ الحسینی البلگرامی

ہو الموفق و المعین فی الواقع قائل اس قول کا زندیق ہے لائق کلام
علمار کے نہیں ہے - حررہ عبد المسکین ابو الخیر محمد معین الدین تجاوز اللہ
عن سیآتہ یوم الدین

استفتا ما قولکم مدظلکم کہ مصلی فرض عشا وحدہ نماز وتر بجماعت بعد جماعت
تراویح ادا نماید یا تنہا خواند از بعض مسائل فقہیہ جواز جماعت مستفاد و مستنبط میشود
و در جامع الرموز از منیہ و در مختار عدم جواز مرقوم است فقط

ہو المصوب در قنیہ از عین الائمہ و در تاتارخانیہ از علی بن احمد رح مرقوم
[illegible] رض با جماعت ادا نکردہ باشد وتر ہم بجماعت ادا نہ سازد و ہمچنین در غنیہ وغیرہ
[illegible] ثبت لیکن کدامی وجہ قوی معتد بہ عدم جواز معلوم نمی شود و حق جواز معلوم
و اللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی و حفظہ عن موجبات الغی

فی غنیۃ المستملی فی شرح منیۃ المصلی و اذا لم یصل الفرض مع الامام فعن عین
الائمۃ الکرابیسی انہ لا یتبعہ فی الوتر ولا فی التراویح و کذا اذا لم یتابعہ فی التراویح لا یتابعہ
فی الوتر و قال ابو یوسف اذا صلی مع الامام شیئا من التراویح یصلی مع الوتر و کذا
اذا لم یدرک منہ شیئا و کذا اذا صلی التراویح مع غیرہ لہ ان یصلی الوتر معہ و ہو الصحیح
ذکرہ ابو اللیث انتہی و فی مختصرہ و اذا لم یصل الفرض مع الامام قیل لا یتبعہ
فی التراویح ولا فی الوتر و کذا اذا لم یصل معہ التراویح لا یتبعہ فی الوتر و الصحیح انہ
یجوز ان یتبعہ فی ذلک کلہ انتہی واللہ علیم بالصواب و عندہ ام الکتاب
کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ذنبہ العظیم

واقع شوال ۱۲۹۰ ہجری

مفتا

در تعلیقات ہدایہ در فصل تراویح این عبارت نوشتہ بودم سئلت فی الست والثمانین بعد الالف والمائتین من الہجرۃ عمن صلی التراویح ثمان رکعات اتماما بما روی ابن حبان ان النبی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم انما صلی فی اللیالی الثلث فی رمضان بالمدی عشرۃ رکعۃ مع الوتر ثلث رکعۃ بل یکون تارکا للسنۃ فاجبت بجواب بما محصلہ ان جمہور الاصولیین یعرفون السنۃ بما واظب علیہ الرسول فحسب فعلی ہذا التعریف یکون السنۃ ہو ذلک القدر المذکور وما زاد یکون مستحبا وعلیہ مشی ابن الہمام فی فتح القدیر ومحققوہم یعرفونہا بما واظب علیہ الرسول او خلفائہ والیہ یشیر عبارات الفقہاء فی مواضع شتی وہو المستفاد من حدیث علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ فان کلمۃ علیکم تدل علی اللزوم وکذا اضافۃ الخلفاء علی سنتی والیہ اشار بعض اعیان الدہلی فی کتابہ ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء کما فی فتح القدیر انہ علیہ السلام ندب الی سنتہ ... ذا اللفظ لا یخلو عن شیء فعلی ہذا التعریف یکون السنۃ الموکدۃ ہی عشرون رکعۃ لثبوت مواظبۃ الخلفاء الثلثۃ علیہا وان لم یثبت مواظبۃ الرسول علیہا فموّدی ثمان رکعات یکون تارکا للسنۃ الموکدۃ ... ورد فی روایۃ ابن ابی شیبۃ والبیہقی ان النبی ایضا صلی عشرین رکعۃ لکنہ حدیث ضعیف عند المحدثین وللتفصیل موضع آخر فقط

نقل خط مولوی عبد المنان محررہ ۲۹ رمضان ۱۲۸۸ ہجری

فقیر اضعف السبحان محمد عبد المنان صانہ اللہ عن الحدثان بخدمت اصلح زمان لوذعی دوران جناب مولوی عبد الحی صاحب صانہ اللہ عن شر الغی

و مہر کلماتش از حروف کرم و محبت پر بود بورود خود مسرور الوقت بتہیج خشت
تذکرے که بحکم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف
پیدا شده و بوجه رحم احکام رسید لازم که تا حصول ملاقات جسمانی از تلاقی روحانی
همیشه شاد و یاد فرموده باشند مشکوک که بر تعلیق فقیر بعرض فک آنها تحریر کرده
موجب سر تمم شد هر چند که فک آن هر دو شک سهل الحصول بود اگر خود بمعائنه
کتب محققین محنت می فرمودند یا از مولوی نذیر حسین صاحب ام فیضه استفسار
میفرمودند احتیاج استفسار بمن افتاد مگر این هم خوب شد که به فقیر بذریعه این
استفسار ارتباطی پیدا ساختند و بر قول بزرگان مطلب تصنیف مصنفش نیکو
مید انداز و باید پرسید عمل فرمودند جزاکم الله جزاء خیر احسب تحریر بعد سوال
برکاغذ علیحده نویسانیده جواب آنها نوشته ملفوف می فرستم از حسن و قبح آن
بے تکلف مطلع فرمایند و اگر بمولوی نذیر حسین صاحب معائنه کنانیده شود
که جناب شان ماہر کتب محققین نظر بست وسیع یقین که ایشان پسند خو
والسلام خیر الختام فیه نختم الکلام بخدمت مولوی نذیر حسین صاحب سلمه الله
مع ضمیمه شوق مشحون رسانند و بمولوی کریم الله صاحب نیز تحریر تاریخ یازدهم
شوال روز پنجشنبه سنه ۱۲۸۸ ہجری

نقل سوال و جواب

سوال اول کدام محقق از اہل اصول و فقہا جانب مؤکدیت بر مواظبت صحابه
رفته است و در کدام کتاب آمده است۔ سوال دوم از کدام حدیث مواظبت
خلفاء راشدین بر بست رکعت تراویح ثابت است بینوا توجروا

ہو المصوب جواب سوال اول آنچه مشہور و در مختصرست اصول متداول
مذکورست السنة ما واظب علیها النبی صلی الله علیه وسلم لیکن ارباب نظر دقیق

این تعریف را مخدوش ساخته لفظا او الخلفا را زائد کرده اند و تصریح این امر
کرده اند که همچنان که در ترک سنت نبوی عتاب خواهد شد در ترک سنت خلفا
راشدین نیز شیخ الاسلام بدر الدین العینی در بنایه شرح هدایه سیرة العمرین کالسنة
فی ان فی فعلها ثواب وفی ترکها عتاب لانا امرنا بالاقتداء بهما لقوله علیه
الصلوة والسلام اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر وعمر فاذا کان الاقتداء بهما
مامورا به یکون واجبا وتارک الواجب یستحق العقاب والعتاب انتهی ملخصا
ومحقق عصر کمال الدین ابن همام در تحریر الاصول می آرند قسم الحنفیة العزیمة
الی فرض ما قطع بلزومه وواجب ما ظن وسنة الطریقة الدینیة فیه
علیه الصلوة والسلام او الراشدین او بعضهم انتهی ملتقطا و بحر العلوم مولانا
[illegible] عبد العلی در شرح تحریر می نویسند ینبغی ان یراد اعم من ان یکون طریقة ثابتة
[illegible] فی الدین من صلی الله علیه وعلی آله وسلم بان باشره او کان باستمرار الناس
علیه باذنه او باذن الخلفا انتهی وعلامه عبد العزیز بخاری در کشف اصول البزدوی
می نویسند اما التراویح فی رمضان فانها سنة الصحابة فانه لم یواظب علیها
رسول الله صلی الله علیه وسلم بل واظب علیها الصحابة وهذا مما یندب
الی تحصیله ویلام علی ترکه ولکنه دون ما واظب علیه الرسول صلی الله علیه
وعلی آله وسلم فان سنة النبی اقوی من سنة الصحابة هذا عندنا واصحاب
الشافعی یقولون السنة ما واظب علیه النبی علیه السلام فاما النفل الذی
واظب علیها الصحابة فلیس بسنة وهو علی اصلهم مستقیم فانهم لا یرون
اقوال الصحابة حجة وعندنا اقوالهم حجة فیکون افعالهم سنة لانها طریقة
امرنا باحیائها لقوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ولقوله
علیه الصلوة والسلام علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین انتهی و امیر [illegible]

القانی صاحب غایة البیان در تبیین شرح منتخب حسامی می نویسند اعلم ان السنة
فی اللغة هی الطریقة حسنة کانت او سیئة یدل علیه قوله علیه السلام من
سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة ومن سن سنة
سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة وفی عرف
الشرع یراد بها طریقة الدین اما للرسول او للصحابة حتی یقال سنة الرسول
او سنة الخلفاء الراشدین ولا یختص مطلق السنة بسنة الرسول خلافا
للشافعی وقال القاضی ابو زید یحتمل انه لم یبلغه استعمال السلف اطلاق
السنة علی طریقة العمرین والصحابة لانه کان بعد ابی حنیفة بقرن او بقرنین
وحکمها ان یطالب المراد باقامتها ویعاتب علی ترکها لانه لا یخلو اما ان تکون
طریقة للرسول او طریقة للصحابة وکل واحدة من الطریقتین امرنا باحیا
ونهینا عن اماتتها انتهی و علامه فصیح الدین در شرح وقایه می آرند السنة
الطریقة المسلوکة فی الدین بلا وجوب ولا افتراض وضمها یعم
مع الترک احیانا و ذکر فی المحیط السنة سنتان سنة النبی صلی الله علیه
وسنة اصحابه فسنة الرسول هی الطریقة التی واظب علیها کرکعتی الفجر وسنة
الصحابة الطریقة التی واظبوا علیها انتهی و طحطاوی در حاشیه مراقی الفلاح
می آرند السنة عند الحنفیة ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم او صحبه بعده
قال فی السراج ما فعله النبی او واحد من اصحابه فان سنة اصحابه امر علیه
السلام باتباعها بقوله علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین وقوله
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم انتهی علامه عبد العزیز بخاری
صاحب کشف در تحقیق منتخب حسامی می آرند ذکر ابو الیسر ان حکم السنة فهو ان
کل فعل واظب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل التشهد فی الصلوة

والسنن الرواتب يندب الى تحصيله ويلام على تركه مع لحوق اثم يسير وكل
فعل لم يواظب عليه بل تركه في بعض الاحوال كالطهارة لكل صلوة وتكرار
الغسل في اعضاء الوضوء والترتيب في الوضوء فانه يندب الى تحصيله
ولا يلام على تركه واما التراويح في رمضان فانها سنة الصحابة اذ لم يواظب
عليها رسول الله بل واظب عليه الصحابة وهي مما يندب الى تحصيله ويلام
على تركه ولكنها دون ما واظب عليه الرسول فان سنة النبي اقوى من
سنة الصحابة قال ابو اليسر هذا عندنا واصحاب الشافعي يقولون السنة
لنفل واظب عليه الرسول فاما النفل الذي واظب عليه الصحابة فليس
بسنة وهي على اصلهم فانهم لا يرون اقوال الصحابة حجة فلا يرون
[illegible] بها بسنة وعندنا اقوالهم حجة فيكون افعالهم سنة وذكر غيره
لا خلاف في ان السنة هي الطريقة المسلوكة في الدين سواء كان للنبي
صلى الله عليه وسلم او لغيره من اعلام الدين ولكن الخلاف في ان اطلاق
لفظ السنة ايقع على سنة رسول الله او يحتمل سنته وسنة غيره على ما عرف
انتهى وعلامة ابن كمال باشا در ايضاح شرح اصلاح مى نويسد السنة
ما واظب عليه النبي عليه الصلوة والسلام على وجه العبادة مع الترك
في الجملة هذا هو المشهور في حده المسطور في الكتب وفيه قصور لان
ما واظب عليه الخلفاء الراشدون ايضا من السنة الا يرى الى ما قال
صاحب الهداية في التراويح والاصح انها سنة لانه واظب عليه الخلفاء
الراشدون والدليل على انها سنة قوله عليه السلام عليكم بسنتي وسنة
الخلفاء الراشدين من بعدي انتهى [illegible]
عبارت صاف واضح شد كه [illegible]

دسنت موکده همچنان که بمواظبت نبوی میشود بمواظبت خلفاء نیز جواب سوال
دوم مواظبت نبوی که موجب سنت و موکدیت است بر دو قسم است یکی آنکه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بارتکاب فعلی مداومت فرمایند مثل جماعت وسنن
رواتب وغیره دوم آنکه آن حضرت بامری امر و ترغیب علی سبیل المداومت
فرمایند نمی بینی که اذان را جمله علماء شرقا و غربا سنت موکده می نویسند
باوجود آنکه خود آنحضرت بنفس نفیس یک بار هم اذان نه گفتند چه جای آنکه مواظبت
بران کرده باشند و همچنین مواظبت خلفاء هم بر دو قسم است یکی مواظبت فعلی
و دوم مواظبت امری و تشریعی و هر یکی ازین چار قسم مستوجب ملامت حین
بر تارک میشود چنانچه از تحریر بحر العلوم در شرح تحریر واضح است و جمهور
اصولیین اگرچه تصریح این امر نکرده اند مگر از کلام ایشان بمواضع عدیده این
تفصیل مفهوم میشود بعد تمهید این امر باید دانست که در باب مواظبت ارتکابی
بر بست رکعت تراویح حدیثی صریح یافته نشد لیکن طائفه غفیره فقها و اصولیین
تصریح بدان کرده اند حتی که ابن الهمام نیز در شرح قول صاحب هدایه والاصح
انها سنة لمواظبة الخلفاء الراشدین می نویسد فیه تغلیب اذ لم یرد به
کلهم بل عمر و عثمان و علی انتهی و در جای دیگر می نویسد عن ابی یوسف ان
امکنه اداءها فی بیته مع مراعات سنة القراءة یصلیها فی بیته لقوله علیه
السلام بالصلاة فی بیوتکم وجوابه ان قیام رمضان مستثنی من ذلک
لما تقدم من فعله علیه السلام والعذر فی ترکه وفعل الخلفاء الراشدین
انتهی اما مواظبت تشریعی خلفاء بر بست رکعت پس از روایات عدیده ثابت است
و همین قدر برای بودن این مقدار سنت موکده و استحقاق ملامت از ترک
آن کافی است روی البیهقی فی کتاب المعرفة عن السائب بن یزید قال کنا

نقوم فی زمان عمر بعشرین رکعة والوتر و روی مالک عن یزید بن رومان
قال کان الناس یقومون فی رمضان فی زمان عمر بثلث وعشرین
رکعة و روی البیهقی بسند صحیح انهم کانوا یقیمون علی عهد عمر بعشرین رکعة
وعلی عهد عثمان وعلی مثله و روی اصحاب السنن عن عبد الرحمن
قال خرجت مع عمر فی رمضان الی المسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون
یصلی الرجل لنفسه ویصلی الرجل فیصلی بصلاته الرهط فقال عمر والله
انی لارانی لو جمعت هؤلاء علی قارئ واحد لکان امثل فجمعهم علی ابی
بن کعب قال ثم خرجت معه لیلة اخری والناس یصلون بصلاة قارئهم
فقال عمر نعمت البدعة هذه علامه زرقانی در شرح موطا می نویسد قال
ابن عبد البر فیه ان عمر کان لا یصلی معهم اما للشغل بامور الناس واما
للانفراد بنفسه فی الصلاة انتهی و عینی در شرح هدایه می آرد فی المغنی
علی انه امر رجلا ان یصلی لهم فی رمضان بعشرین رکعة والوتر انتهی
ازین روایات وامثال آنها صاف واضح که بیست رکعت در زمانه خلفاء ثلثه
باذن خلفاء و ترغیب و رضای شان مداومت شده و ذلک ما اردناه پس
ازینجا دو مقدمه پیدا شدند اول اینکه عشرون رکعة مما واظب علیه
الخلفاء ولو تشریعا و رضاء وکل ما واظب علیه الخلفاء فهو سنة مؤکدة
واز ترتیب این هر دو نتیجه بر آمد عشرون رکعة فی التراویح سنة مؤکدة ولفهم
تارک السنة المؤکدة معاتب و ملام بر آمد تارک عشرین رکعة معاتب وهذا
هو الذی اردنا مما علقناه علی الهدایة والله اعلم بالصواب وعنده
ام الکتاب حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن
ذنبه الخفی والجلی وحفظه عن موجبات الغی - ومن شاء زیادة التفصیل فی هذا المبحث

سوال ۱۱۰

استفتا ما قولکم حضرات علمای حنفیہ سے صورت مسئلہ کی پوچھی جاتی ہے کہ اگر کوئی شخص مرد ہندی ناخواندہ قوم افغان دعوی نبوت کا اس پیرایہ میں کرے کہ مین وکیل پیغمبر آخر الزمان کا ہون اور واسطے تردید کتب نصاری کے پیغمبر خدا کا بھیجا ہوا آیا ہون کہ ایک مطبع محمدی قائم کرکے کتب تردید دین نصاری تصنیف کرکے چھپوا دون تا دین نصاری باطل اور رد ہوجاوے پس اس قول کو زبان مرد ہندی ناخواندہ سے باور کرنا اور اوسپر اعتقاد لانا کہ فی الحقیقت یہ وکیل مختار فرستادہ نبی آخر الزمان کا ہے یا اوسکی مدد خرچ کرنا بنام مطبع ہونا روا ہے یا نہین

ہو المصوب اگر وہ شخص اپنی وکالت پر اس امر کو سند گردانتا ہے کہ آنحضرت کو خواب مین دیکھا ہے پس بعد تحقیق و تفتیش اوسکے خواب تصدیق اوسکی ہوسکتی ہے ورنہ قول اوسکا پایہ اعتبار سے ساقط ہے

واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ

سوال ۱۱۱

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین ایک شخص دعوی کرتا ہے اس بات کا کہ چھہ مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موجود اور متحقق ہین اور مثل سے یہ غرض رکھتا ہے کہ شریک حضرت رسول مقبول صلعم کے آپکے جمیع صفات اور ماہیت مین اور پیش کرتا ہے قول حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ کا کتاب در منثور سے ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم و نوح کنوحکم و ابراھیم کابراھیم و موسی کموسیکم و عیسی کعیسیکم و نبی کنبیکم آیا یہ قول اوسکا یعنے موجود و متحقق ہونا امثال حضرت خاتم النبیین صلعم کا عالم مین بمعنے مذکور کے حق ہے یا باطل اور یہہ عقیدہ

صحیح ہے یا خلاف اہل سنت والجماعت کے اور دلیل مین جو حدیث پیش
کرتا ہے اوسکا کیا حال ہے اور یہ عقیدہ ثابت ہے یا نہین بینوا توجروا
ہو المصوب اولاً جاننا چاہیے کہ حدیث مذکور صحیح السند اور معتبر ہے
ارباب تحقیق نے اوسکی توثیق کی ہے حافظ جلال الدین تخریج احادیث
شرح مواقف مین لکھتے ہین روی الحاکم فی مستدرکہ عن ابن عباس فی
قولہ تعالی اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن قال سبع ارضین
فی کل ارض نبی کنبیکم وادم کادمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیم
وعیسی کعیسی وقال صحیح انتہی اور علامہ بدر الدین شبلی حنفی آکام المرجان
فی احکام الجان مین لکھتے ہین قال الحاکم حدثنا احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا
عبید بن غنام حدثنا علی بن حکیم حدثنا شریک عن عطاء عن ابی الضحی عن ابن عباس
ومن الارض مثلہن قال سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وادم کادمکم
ونوح کنوح وابراہیم کابراہیم وعیسی کعیسی قال شیخنا الذہبی اسنادہ حسن
قلت ولہ شاہد قال الحاکم حدثنا عبید اللہ بن الحسن حدثنا ابراہیم بن الحسین
حدثنا آدم حدثنا شعبہ عن عمرو بن مرۃ عن ابی الضحی عن ابن عباس کما فی
قولہ تعالی خلق سبع سموات ومن الارض مثلہن قال فی کل ارض نحو
ابراہیم قال شیخنا الذہبی ہذا حدیث علی شرط البخاری والمسلم انتہی
وثانیاً سمجھنا چاہیے کہ زمین کے سات طبقات جدا گانہ ہونا اور اونمین مخلوقات
الٰہی کا موجود ہونا چند احادیث سے ثابت ہے اور مذہب محققین کا یہی ہے
حافظ ابن حجر فتح الباری شرح صحیح بخاری مین لکھتے ہین قال الداودی فی
قولہ تعالی ومن الارض مثلہن دلالۃ علی ان الارضین بعضہا فوق بعض
ونقل عن بعض المتکلمین ان المثلیۃ فی العدد خاصۃ وان السبع متجاورۃ وحکی

ابن التین عن بعضهم ان الارض واحدة قال وهو مردود بالقرآن والسنة
قلت لعله القول بالقاورة الا فیصیر صحیحا فی المخالفة ویدل للقول الظاهر
ما رواه ابن جریر من طریق شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی الضحی عن ابن عباس
فی قوله تعالی ومن الارض مثلهن قال فی کل ارض مثل ابراهیم ونحو ما
علی الارض من الخلق هکذا اخرجه مختصرا واسناده صحیح واخرجه الحاکم و
البیهقی من طریق عطاء عن ابی الضحی مطولا واول سبع ارضین فی کل
ارض آدم کآدمکم ونوح کنوح وابراهیم کابراهیم وعیسی کعیسی ونبی
کنبیکم قال البیهقی اسناده صحیح الا انه شاذ وظاهر قوله تعالی ومن
الارض مثلهن یرد علی اهل الهیأة فی قولهم ان لا مسافة بین
ارض وارض وقد روی احمد والترمذی من حدیث ابی هریرة م
ان بین کل سماء وسماء خمس مأة عام وان بین کل ارض وارض خمس مأة عام
اسحاق بن راهویه والبزار حدیث ابی ذر نحوه انتهی ملخصا اور علامہ شہاب
خفاجی حنفی حاشیہ تفسیر بیضاوی میں لکھتے ہیں الذی نعتقده ان الارض سبع
کالسموات ولها سکان من خلقه یعلمهم الله انتهی اور سلیمان جمل حاشیہ جلالین
میں لکھتے ہیں ذکر الله تعالی ان السموات سبع طبقات ولم یات للارض فی الا
فی التنزیل عدد صریح لا یحتمل التأویل الا قوله تعالی ومن الارض مثلهن
وقد اختلف فیه فقیل ای فی العدد لان الکیفیة والصفة مختلفة بالمشاهدة
والاخبار فتعین العدد وقیل مثلهن ای فی الغلظ وما بینهن وقیل هی
سبع الا انه لم یفتق بعضها عن بعض قاله الماوردی والصحیح هو الاول وانها
سبع کالسموات انتهی اور ثعلبی عرائس میں تحریر کرتے ہیں روی عن عبد الله
بن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه قال بین کل ارض الی التی

تليها مسيرة خمس مائة عام وهي سبع طبقات الارض الثانية سجن الريح
ومنها يخرج الرياح المختلفة وفي الارض الثالثة خلق وجوههم كوجوه بني آدم
وافواههم كافواه الكلاب وايديهم كايدي الانس وارجلهم كارجل
البقر واذانهم كاذان البقر واشعارهم كصوف الضأن لا يعصون
الله طرفة عين نهارهم ليلنا ونهارنا ليلهم والارض الرابعة فيها
حجارة الكبريت التي وعدها الله لاهل النار يسجر بها جهنم قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ان فيها اودية من كبريت
لو ارسل الله فيها الجبال الرواسي لذابت والارض الخامسة فيها
[illegible] النار والسادسة فيها دواوين اهل النار واعمالهم واسماؤهم
والسابعة مسكن ابليس وجنوده انتهى ملخصاً از فاضل محمد ابن احمد
ابن اياس في بدائع الزهور في وقائع الدهور مين لكهتي هين قال وهب ابن منبه
ان الارض كانت طبقة واحدة ففتقها فصيرها سبعاً كما فعل في
السموات وجعل بين الطبقة والطبقة مسيرة خمس مائة عام وهو قوله
تعالى ففتقناهما وجعلها سبعاً فكان اسم الطبقة العليا اديما والثانية
بسيطا والثالثة ثقيلا والرابعة بطيحا والخامسة [illegible] والسادسة ماسكة
والسابعة الثرى وسكان الارض الثانية امم يقال لهم الطمس وطعامهم
من لحومهم وشرابهم من دمهم والطبقة الثالثة سكانها امم وجوههم كوجوه
بني آدم وافواههم كافواه الكلاب وايديهم كايدي بني آدم وارجلهم
كارجل البقر وعلى ابدانهم شعر كصوف الغنم وهو لهم ثياب وفي الطبقة
الرابعة سكانها امم يقال لهم الحلهام ليس لهم اعين ولا اقدام بل لهم
اجنحة كاجنحة القطا والخامسة بها امم يقال [illegible] وهم كامثال البغال

ولهم اذناب كل ذنب نحو ثلث مائة ذراع والسادسة بها امم يقال لهم المحشو وهم سود الابدان ولهم مخاليب كمخاليب السباع ويقال ان الله تبارك وتعالى يسلطهم على ياجوج وماجوج حين يخرجون فيهلكونهم والطبقة السابعة فيها يسكن ابليس وجنوده من المردة والشياطين انتهى ملخصًا وثالثًا معلوم کرنا چاہیئے کہ جملہ طبقات باقیہ مین انبیا کا ہونا ثابت ہے چنانچہ حدیث ابن عباس کہ صحیح ہے دلالت کرتی ہے اور قرآن پاک مین ہے ولكل قوم هاد یعنے ہر قوم کے واسطے ہادی مبعوث ہوا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ ہر قوم کے واسطے ایک راہنما مقرر ہوا ہے پس ہرگاہ طبقات باقیہ مین وجود مخلوقات الٰہی کا ثابت ہے اور کوئی مخلوق حق تعالیٰ کی مہمل لاوارث نہین ہے تو ضرور ہے کہ وہان بھی راہ نما ہونگے اور علامہ جلال الدین محلے کی تفسیر سے بھی یہہ بات ثابت ہے کہ حضرت جبرئیل طبقات باقیہ مین وحی لیجاتے ہیں چنانچہ تفسیر جلالین مین لکھتے ہین الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یعنے سبع ارضین یتنزل الامر الوحی بینهن بین السموات والارض ینزل به جبرئیل من السماء السابعة الى الارض السابعة انتهى ہرگاہ یہہ تین امر ذہن نشین ہو گئے اب سمجھنا چاہیئے کہ لفظ نبی کنبیکم سے اگر یہ ایک ایک نبی خاتم النبیین ہونا طبقات باقیہ مین ثابت لیکن اوسکا مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلے اللہ علیہ وسلم کے ساتھ ثابت نہین ہو سکتا اسواسطے کہ کلام عرب مین کاف تشبیہ کے واسطے مستعمل ہے اور تشبیہ مین لازم نہین کہ مشبہ مشبہ بہ کے مثل یا اقوی اور اشد ہو بلکہ کبھی تشبیہ ناقص کے ساتھ مجرد تفہیم کے واسطے ہوتی ہے قرآن پاک مین حق تعالیٰ فرماتا ہے الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح اس آیت مین حق تعالیٰ نے

اپنے نور کو تشبیہ دی ہے ساتھ نور مشکوٰۃ کے اور یہ ظاہر ہے کہ نور
الٰہی بدرجہا اس نور سے اعلیٰ واحسن ہے چہ نسبت خاک را با عالم پاک لیکن
لفظ نبی کنبیکم سے یہ امر ہرگز نہیں ثابت ہے کہ خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کا
مثل خاتم الانبیاء اس طبقہ کے ہے بلکہ تشبیہ فقط التعلیم وتفہیم کے واسطے
ہے اس غرض سے کہ جس طرح سے ایک خاتم الرسل اس طبقہ میں ہے اسی طرح
ایک ایک خاتم ہر طبقہ میں ہے نہ یہ کہ وہ خاتم مثل اس خاتم کے ہے بلکہ اگر
غور کیا جاوے تو اسی حدیث سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ خاتم مثل ہمارے
خاتم الانبیاء کے نہیں ہے کیونکہ اسی حدیث میں لفظ آدم کآدمکم بھی وارد
ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات باقیہ کی اولاد ہمارے
آدم کی نہیں ہے بلکہ دوسرے آدم کی اور تمام کتب عقائد میں یہ امر مصرح
ہے کہ اولاد آدم این عالم تمام مخلوقات سے حتیٰ کہ ملائکہ سے بھی
بہتر ہے اور آیہ ولقد کرمنا بنی آدم سے یہ امر مفہوم ہوتا ہے کیونکہ تمام
مفسرین اور علماء کا اتفاق ہے اس امر پر کہ مراد آدم سے اس آیت میں ہمارے
آدم ہیں نہ آدم طبقات باقیہ بلکہ تمام انبیاء کہ قرآن پاک میں ان کا ذکر ہے
وہ سب مراد انبیاء اسی طبقہ کے ہیں نہ انبیاء طبقات باقیہ کے اور حدیث
صحیح میں وارد ہے انا سید ولد آدم ولا فخر اور دوسری حدیث میں ہے انا
اکرم الاولین والآخرین اب یہاں سے دو مقدمہ ممہد ہوئے اول یہ
کہ ہمارے خاتم الانبیاء تمام اولاد آدم سے افضل ہیں دوسرے یہ کہ
اولاد آدم اس عالم کی تمام مخلوقات سے افضل ہے بعد ترکیب ان دونوں
مقدموں کے نتیجہ نکلا ہمارے خاتم الانبیاء افضل ہیں تمام مخلوقات سے
پس مماثلت خاتم الانبیاء طبقات باقیہ کے ساتھ ہمارے خاتم الانبیاء

کیسی ثابت ہوگی علاوہ یہ ہے کہ مماثلت مین اتحاد ماہیت و اتحاد قسم ضرور ہے
اسیواسطے انسان انسان کے مماثل کہلاتا ہے اور انسان جن یا فرشتہ کے
مماثل نہین کہلاتا ہے اور عبارت بدائع الزہور وغیرہ سے جو سابق منقول
ہوئی معلوم ہوتا ہے کہ مخلوقات طبقات باقیہ اس مخلوقات کے صنف سے
نہین ہین اور یہ امر نصوص قطعیہ سے ثابت ہے کہ نبی ہر قوم کا اوسی قوم کے
صنف سے ہوتا ہے تا امت اوسکے ساتھہ ارتباط پیدا کرے اور اوسکی متابعت
کرے اسیواسطے بنی آدم پر کوئی نبی از قسم جن یا از قسم ملائکہ معبوث نہیں پس ضرور ہے
کہ انبیاء مخلوقات طبقات باقیہ کے اونہین صنف سے اور اونہین کی جنس سے
ہونگے اور ہمارے خاتم الانبیاء ہمارے جنس سے ہین پس دونون خاتم مین مماثلت
کہ عبارت ہے اتحاد صنف و صفات سے کیونکر ہوگی آری اسقدر مین دونون
شریک ہین کہ ہمارے نبی خاتم الانبیاء اس طبقہ کے ہوئے اور طبقات باقیہ کے
خاتم اپنے طبقات کے خاتم ہوئے لیکن بمجرد اس شرکت کے اسم مماثل
درست نہین ہے الحاصل حدیث مذکور صحیح ہے اور موجود ہونے امثال
افضل مخلوق اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم کا باطل ہے اور اس حدیث سے
ہرگز ثابت نہین ہوتا ہے بلکہ عدم مماثلت اس سے ثابت ہے مقام افسوس
وتعجب ہے کہ از زمان وجود نبوی تا این جزو زمان مدت قریب تیرہ سو کے گذری
اور اس مدت مین صدہا فقہا اور محدثین اور ہزارہا علما اور صحابہ اور تابعین کی
نظر سے حدیث مذکور گذری مگر کسیکے خیال مبارک مین موجود ہونا امثال نبی صلی اللہ
علیہ وسلم کا نہ آیا آیا تو اس صاحب عقیدہ کی خاطر عاطر مین آیا اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ
رَاجِعُوْنَ لقد صدق رسولنا صلی اللہ علیہ وسلم بدء الدین غریبا
وسیعود غریبا نازم برین عقل و دانش اگر شیوع جہل کی یہی کیفیت رہی تو کہا

کر کیسے کیسے عقائد فاسدہ احادیث صحیحہ سے افہام ناقصہ مستنبط کرینگے اور کیا کیا فساد اس عالم مین برپا کرینگے والی اللہ المشتکی ومنہ البدء والیہ الرجعی ہذا ما خطر بالبال واللہ اعلم بحقیقۃ الحال حررہ الراجی عفو ربہ القوی المتعوذ من شرور اصحاب الطغیان والغی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی فقط

للہ در المجیب حیث اتی بجواب رائق عجیب فی الواقع در تشبیہ مشارکت مشبہ و مشبہ بہ در نفس وجہ شبہ می باشد نہ در امور دیگر مثلا در زید کالاسد مشارکت در شجاعت است پس ازان مماثلت زید و اسد در ذات و صفات دیگر لازم نمی آید فہکذا فی ما نحن فیہ واللہ اعلم - کتبہ العبد الآثم الاواہ محمد سعد اللہ

[illegible] اب صحیح والرای صائب ونجیح - کتبہ محمد لطف اللہ [illegible]

[illegible] موجود ہونا امثال حضرت خاتم النبیین کا عالم مین بعینہ مذکور [illegible] ہے اور یہ عقیدہ خلاف اہل سنت و جماعت کے ہے اور [illegible] یث دلیل مین پیش کرتا ہے بحسب قول حاکم کے صحیح ہے لیکن اوس سے یہ عقیدہ ثابت نہین واللہ علیم حررہ محمد نعیم

حدیث مذکور صحیح معتبر ہی لیکن اوس سے جو عقیدہ مدعی نے استنباط کیا ہے وہ باعث کم علمی و نافہمی ہے اور محض خلاف عقائد اہل سنت کے ہے اسکا جواب جو اخی المعظم مولوی محمد عبد الحی صاحب نے فرمایا ہے کافی و وافی ہے

نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم ابن مولوی علی محمد مرحوم

کتاب الصلوۃ

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ زید و بکر کہ ہر دو در علم و سن مساوی استند در مسجدے برای ادای نماز حاضر شدہ زید بکر را برای امامت میگفت و بکر زید را لوی منظور امامت میکند و اظہار عذر خود یا میکند

آخر الامر زید مذکور بکر را گفت که نماز خود با سفر و مفرد ادا کنم بکر بدین سخن راضی شده نیت نماز خود بست و از پس زید مذکور نیز اقتدای او نمود پس در صورت مسطور نماز زید و بکر صحیح گردید یا نه و چنین اقتدا از روے قرآن و حدیث درست است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب تدافع در امامت با وجود قابلیت مکروه است و وقوع این امر از علامات قیامت است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد لا یجدون اماما یصلی بهم رواه ابوداؤد وغیره زید و بکر را تدافع در امامت جائز نیست لیکن اقتدای زید با بکر صحیح است و نماز هر دو صحیح شده والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفی عنه

۱۱۳ استفتا ما قولهم رحمهم الله تعالی اس مسئلہ مین زید برملا بیان کرتا ہے کہ نماز وتر مین تیسری رکعت مین قبل پڑھنے دعا قنوت کے رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا جو مروج ہے سو بدعت سیئہ ہے اسلئے کہ اس مقام خاص مین رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا حدیث شریف سے نہین ثابت آیا زید کا بیان صحیح ہے یا نہین در صورت عدم صحت کے صورت مذکورہ مین رفع یدین کرنا اور تکبیر کہنا سنت موکدہ ہے یا واجب یا مستحب بینوا توجروا

هو المصوب تکبیر کہنا اور رفع یدین کرنا بوقت قنوت کے آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم سے ثابت نہین اور صاحب ہدایہ نے دلیل رفع یدین مین لکھا ہے بقوله علیه الصلوة والسلام ترفع الایدی الا فی سبع مواطن تکبیر الافتتاح وتکبیر القنوت وتکبیر العیدین والاربع فی الحج علامہ بدر الدین عینی شرح ہدایہ مین بعد ذکر تخریج اس حدیث کے لکھتے ہین فانظر الی روایاتهم هل تجد فیها ذکر رفع الیدین عند القنوت وانما یوجد هذا عند

زاد ابو حنیفۃ تکبیرۃ فی القنوت لم یثبت فی السنۃ ولا دل علیہ قیاس
وقال ابو نصر لا قطع مذ انقضاء منہ فان ذلک مروی عن علی وابن عمر والبراء
بن عازب والقیاس یدل علیہ ایضا وقال ابن قدامۃ فی المغنی روی عن
عمر رض انہ کان اذا فرغ من القراءۃ فی الوتر کبر انتہی اور ابراہیم حلبی غنیۃ
المستملی شرح منیۃ المصلی مین لکھتے ہین رفع تکبیر القنوت مروی عن عمر
ذکرہ الاثرم والبیہقی فی سنن الکبیر انتہی الحاصل رفع یدین اور تکبیر وقت
قنوت اگرچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم سے ثابت نہین مگر ہر گاہ بعض
صحابہ اور بعض تابعین سے ثبوت اوسکا موجب تحریر ابن قدامہ اور عینی اور
حلبی وغیرہ کے ہو ابدعت سیئہ کسطرح ہوگی ہان ثبوت وجوب تکبیر ورفع
کا جیسا کہ علمای حنفیہ لکھتے ہین البتہ مشکل ہے کیونکہ کوئی دلیل وجوب
نہین ہے غایۃ ما فی الباب یہ ہے کہ اگر بہ نیت اقتدای صحابہ اور تابعین
تکبیر کہے اور رفع یدین کرے مثاب ہوگا اور اگر نہ کرے تو معاتب نہین واللہ
اعلم بالصواب وعندہ حسن الثواب حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی

استفتا ما قولکم رحمکم اللہ تعالی درین مسئلہ کہ سیاست نزد فقہا چہ معنی
میدارد و قتل سیاسۃ منحصر ست در گلو خفہ کردن مرۃ بعد اخری یا عام است
در ہر جنایت بینوا توجروا

الجواب واللہ اعلم بالصواب در رسالہ جامع تعزیرات از بحر الرائق منقول است
السیاسۃ فعل شیء من الحاکم لمصلحۃ یراہا وان لم یرد بذلک دلیل جزئی
یعنی سیاست فعلی ہست کہ ظاہر میشود از حاکم وقت بنا بر مصلحتی کہ می بیند آن را
حاکم اگرچہ دلیل جزوی بر فعل مذکور وارد نشدہ باشد و ہمہ دران دست سیاست

نوعی از تعزیر است که در عقوبات شدیده مثل قتل وحبس ممتد واخراج بلد مستقل
میشود وقتل سیاسةً منحصر در خنق مرّة بعد اخری نیست بل عام است در هر
جنایت بحسب مصلحت سلطان وحاکم وقت آری در بعض جرائم تکرار فعل شرط است
مثل خنق وسرقه ولواطت در جامع الرموز مذکور است السیاسة لا یختص
بالزنا بل یجوز فی کل جنایة والرای فیه للامام علی ما فی الکافی کقتل مبتدع
یتوهم منه انتشار بدعة وان لم یحکم بکفره کما فی التمهید وصاحب
در مختار در منتقی شرح ملتقی میگوید السیاسة لا تختص بالزنا بل یجوز فی کل
جنایة والرای الی الامام کالحلبی فی النفی والقتل کقتل مبتدع یتوهم انتشار
بدعة وان لم یحکم بکفره ودر منح الغفار شرح تنویر الابصار مسطور است
للامام قتل السارق سیاسةً لسعیه فی الارض بالفساد ودر در مختار
[illegible] وللامام قتل السارق سیاسةً لسعیه فی الارض بالفساد وهذا
[illegible] ودر نهر دران است لو اعتاد اللواطة قتله الامام سیاسةً ودر فتاوی
سراج المنیر از کفاله بحر الرائق منقول است یجوز التعزیر بالقتل فی المعاودة
ناقلاً عن التهذیب ان التعزیر یکون بالقتل والضرب والحبس والازعاج
عن الدار الی آخر ما قال والقتل یکون سیاسةً ورخصةً واباحةً ووجوباً
ودر شرح ملتقی الابحر مذکور است من خنق فی المصر غیر مرةٍ ای صار عادةً
قتل به ای سیاسةً لسعیه بالفساد وکل من کان کذلک یدفع شره
بالقتل ودر فتاوی عالمگیری مسطور است الخناق والساحر یقتلان
لانهما یسعیان فی الارض بالفساد وان تابا لم یقبل ذلک منهما وان
اخذا ثم تابا لم یقبل منهما ویقتلان وکذا الزندیق المعروف بالدعوة
وبه یفتی کذا فی خزانة المفتین ودر دستور القضاة مذکور است [illegible]

فی کتاب الدیات قال رح ولا باحی یقتل ایضاً ولا یقبل توبته
کذا افتی الشیخ الامام الزاهد الاستاد عین الدین السنجی من الفتاوی
ناصری الساحر یقتل اذا علم انه ساحر بان اقر بسحره او اقام البینة علیه
فانه یحل دمه من الکنز فی الکراهة الساحرة تقتل یرید به اذا کانت تعتقد
ذلک تصیر مرتدة والا کانت المرتدة لا تقتل و صاحب درمختار در نفی
میگوید قد نفی عمر رض نصر الحجاج من المدینة الی البصرة وهو غلام صبیح الوجه
افتتن به النساء والحسن لا یوجب النفی الا انه فعله سیاسة فانه قال
ما ذنبی یا امیر المؤمنین قال لا ذنب لک وانما الذنب لی حیث لا اطهر
دار الهجرة عنک کما فی الکشف وغیره و قاضی القضاة در رسالهٔ تعزیرات
افاده فرموده در صورتی که صدور قتل از قاتل نزد حاکم به ثبوت
بسبب عدم اجتماع شرائط استیفاء آن از وی مرتفع شود حاکم هر نوع زجر
و سیاستی که مناسب داند اجرای آن سازد انتهی والله اعلم حرره

محمد سعد الله عفی عنه

در حقیقت سیاست نزد فقها فعلیست که حاکم آن را برای استیصال خلق بعمل آورد
انحصار در گلو خفه کردن مرة بعد اخری نمیدارد والله علیم حرره محمد نعیم عفی عنه

المجیب مصیب			نعم الجواب	الفقیه
محمد عالم علی عفی عنه	عالم علی ۱۲۸۲	ظهور الحق ۱۲	ریاض الدین	محمد حبیب الله ۱۲۶۲

ان هذا الجواب صحیح ...

محمد عبد العلی	عبد الکریم محمد اکبر	سدید الله	سعد الله لطف الله	سعد الله عبده محمد ۱۲۹۵

الجواب صحیح ... سیاست منحصر نیست در گلو خفه کردن مرة بعد اخری بلکه عام است
در هر جا ... مؤید این روایت مختار است که در شبه قتل منسوب و التانی ...

وهو ان يقصد ضربه بغير ما ذكر اي بما لا يفرق الاجزاء ولو بحجر وخشب
كبيرين عنده خلافاً لغيره وموجبه الاثم والكفارة ودية مغلظة
على العاقلة سيجي تفسير ذلك اذ القود لشبهه بالخطاء نظراً الى الآلة
الا ان يتكرر منه فللامام قتله سياسة اجاب محمد نور النبي عفي عنه
اصاب المجيب صاحب بحر الرائق در رسالة القتوب مينويسد قد لستفيد ان السياسة
ما يفعله الحاكم لمصلحة العام من غير ورود الشرع انتهى علامه ابراهيم خير الدين در
فتاوى خود مينويسد يسمع الاخبار لكونه شرير ايذائه ولسانه سواء كان
حاضراً او غائباً لان الامور الموجبة للتعذير ولو بالقتل المحضة حقاً
لله تعالى الذي لم يقصد بها شخص معين لا يحتاج الى الدعوى المتابعة
لحضور المدعي وهذا من حق الله تعالى وهذا النص علمائنا بان المجيب
الصواب حيث كانوا مخلصين لقصد هو يدفع ظلم المتعدي
به وتعزيره ولو بالقتل حيث تقرر فيه انه لا يرتدع الا بالقتل
والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي
تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي وحفظه عن موجبات الغي
اصاب من اجاب هكذا في رد المحتار به تشبيه كلام الفتح ايضاً ان السياسة
لا يختص بالزنا وهو ما عزاه الشارح انتهى النهر في القهستاني السياسة
لا يختص بالزنا بل يجوز في كل جناية والراي فيها للامام على ما
في الكافي كقتل مبتدع يتوهم منه انتشار بدعته وان لم يحكم بكفره
كما في التمهيد وهي مصدر ساس الوالي بغير حيري ناصر كما
في القاموس والسياسة استصلاح الخلق بارشادهم الطريق المنجي
في الدنيا والآخرة فهي من الانبياء على الخاصة والعامة في ظاهرهم وباطنهم

ومن السلاطين وملوكهم على كل منهم في ظاهره لا غير ومن العلماء ورثة الانبياء على الخاصة وفي باطنهم لا غير كما في المضمرات وغيرها هكذا في جامع الرموز والله اعلم بالصواب نمقه خادم اولياء الله الكريم محمد ابراهيم غفر له الله الرحيم ابن مولانا مولوي علي محمد مغفور

باب الحظر والاباحة

۱۵۱ استفتا چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که یوم عاشورا اشتغال بعماد تزئین وغیره درست است یا نه بینوا توجروا

هو الموفق صاحب صواعق محرقه می آرد وایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الناصبة المتعصبين على اهل البيت او الجهال المقابلين الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غاية الفرح والسرور واتخاذه عيدا واظهار الزينة فيه كالخضاب والاكتحال ولبس جديد الثياب وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات واعتقاد ذلك من السنة والمعتاد والسنة ترك ذلك كله فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه ولا اثر صحيح يرجع اليه وقد سئل بعض ائمة الحديث عن الكحل والغسل والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجديد واظهار السرور يوم عاشوراء فقال لم يرد فيه حديث صحيح عنه صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من اصحابه ولا استحبه احد من ائمة المسلمين لا من الاربعة ولا من غيرهم ولم يرد في الكتب المعتمدة في ذلك صحيح ولا ضعيف وما قيل ان من اكتحل يومه لم يرمد ذلك العام ومن اغتسل لم يمرض كذلك ومن وسع على عياله فيه وسع الله عليه سائر سنة عليها وامثال ذلك مثل ذلك موضوع الا حديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه فصار هؤلاء لجهلهم يتخذونه

موسما كذا ذكر ذلك جميعه بعض الحفاظ وقد صرح الحاكم بان الاكتحال
يوم بدعة مع روايته خبر ان من اكتحل بالاثمد يوم عاشوراء لم ترمد
عينيه ابدا لكنه قال انه منكر ومن ثم اورده ابن الجوزي في الموضوعات
من طريق الحاكم قال بعض الحفاظ ومن غير تلك الطريق ونقل المجد
اللغوي عن الحاكم ان سائر الاحاديث في فضيلة غير الصوم كفضل
الصلوة فيه والانفاق والخضاب والادهان والاكتحال وطبخ الحبوب
وغير ذلك كله موضوع ومفترى وبذلك صرح ابن القيم ايضا فقال
حديث الاكتحال والادهان والتطيب يوم عاشوراء من وضع الكذابين
انتهى مختصرا والله عليم بالصواب وعنده ام الكتاب كتبه ابو الاخيار
محمد نعيم غفر له العلي الرب الحكيم ٥ محرم ١٢٨٩

[illegible] زينت لباس وغيره در روز عاشورا بدعتيست قبيحه واحاديث
[illegible] بعض ارباب سلوك مى آرند جمله آنها موضوع اند علامه وقت خود
[illegible] در منهاج السنة مى نويسند ما يذكرون في فضائل عاشوراء
[illegible] من التوسعة على العيال وفضائل المصافحة والحناء والخضاب
والاغتسال ونحو ذلك ويذكرون فيها صلوة كل هذا كذب على رسول الله
صلى الله عليه وعلى آله وسلم لم يصح في عاشوراء الا فضل صيامه
انتهى كلامه ودر جاى آخر از همان كتاب مى نويسند قد يروج على كثير
ممن ينتسب الى السنة احاديث يظنونها من السنة وهي كذب باتفاق
اهل المعرفة كالاحاديث المروية في فضائل عاشوراء وفضل الكحل فيه
والاغتسال والخضاب والمصافحة ونحو ذلك انتهى وعلامه
شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى در مقاصد حسنه حديث كحل را موضوع

چنانچہ در حرف المیم سیوطیہ من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینیہ ابدا الحاکم والدیلمی من حدیث جویبر عن الضحاک عن ابن عباس به مرفوعا قال الحاکم انہ منکر قلت بل موضوع اورده ابن الجوزی فی الموضوعات من ھذا الوجہ من حدیث ابی ہریرة انتہی وحدیث توسع عیال را حسن گوشتہ میفرمایند من وسع علی عیالہ یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ السنة کلہا الطبرانی والبیہقی فی الشعب وفضائل الاوقات وابو الشیخ عن ابن مسعود والاول فقط عن ابی سعید والثانی فقط عن ابی ہریرة وجاء عن جابر العراقی فی الامالیہ فحدیث ابی ہریرة لہ طرق صحح بعضہا ابن ناصر الحافظ انتہی آرے اصل بروز عاشورا بجز روزہ کہ از احادیث صحاح سنیت واستحباب آن ثابت است ووسعت طعام بر عیال وارد شدہ کہ حدیث این ہر اصلے وارد امرے دیگر نباید کرد واللہ اعلم حررہ عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی،

حفظہ عن موجبات الغی

۱۱۶

استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالیٰ اس مسئلہ میں کہ رافضی تبرائی جو رافضی کہ صحابہ رضوان اللہ تعالیٰ عنہم کو اور ازواج مطہرات رضی اللہ تعالیٰ عنہا کو سب وشتم کرتا ہے اور قسم قسم کے القاب دیتا ہے اوس رافضی کے ہاتھ کا ذبیحہ درست اور حلال ہے یا حرام یا مکروہ کون مکروہ اور درستی یا عدم درستی غیر ذلک کی دلیل کیا ہے بینوا وافتوا بسند الکتاب توجروا عند اللہ

ہو المصوب اکثر اصحاب فتاوی حنفیہ سب صحابہ وازواج مطہرات کو موجب کفر وارتداد لکھتے ہیں پس اس تقدیر پر ذبیحہ روافض کا حرام ہے اور محققین حنفیہ اسکو موجب کفر نہیں لکھتے ہیں بلکہ موجب فسق کما ہو مصرح فی تمہید السلطے وسایرة ابن الہمام

باب الصلوة

از عبارت و مضمون آن ہر عاقل میداند کہ این چنین کلام آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نخواہند فرمود قاضی شوکانی در فوائد مجموعہ می نویسد حدیث من صلی یوم الفطر بعد ما یصلی عیدہ اربع رکعات یقرء فی کل رکعۃ بفاتحۃ الکتاب وسبح اسم ربک فی الثانیۃ والشمس فی الثالثۃ والضحی وفی الرابعۃ قل ہو اللہ احد فکانما قرأ کل کتاب انزل اللہ علی انبیائہ الخ وہو موضوع و صاحب رسالہ فضل لیلۃ شعبان می نویسد حدیث من صلی یوم الفطر بعد ما یصلی اربع رکعات وذکر لہا ثوابا عظیما فی سندہ جماعۃ لا یعرفون بل لا یحل ذکرہ فی الکتب کما قالہ ابن حبان بل ترجح السیوطی فیہ انہ الکذی وضعہ انتہی ہرگاہ موضوعیت این حدیث ثابت شد پس نماز مذکور بر باور قت از تکاب آن نباید و اعتقاد سنیت آن نشاید و آنچہ در کتب صحاح ستہ موجود است عن ابن عباس ان رسول اللہ خرج فی یوم عید فصلی یوم العید لم یصل قبلہا ولا بعدہا و از روایت ابن ماجہ تجویز دو رکعت بعد فراغ از نماز در خانہ معلوم شدہ عن ابی سعید قال کان رسول اللہ لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزلہ صلی رکعتین انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظ عن موجبات الغی

[ابو الحسنات محمد عبد الحی]

الجواب صحیح۔ نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفر لہ اللہ الرحیم ابن مولانا علی محمد مرحوم

نماز ہذا دونوں عیدون مین مستحب ہے مطابق عبارت مذکورہ مفتاح الصلوٰۃ کے اور اس عبارت کنز العباد فی شرح الاوراد کی قال الحجۃ رح ادرکت الصلحاء والعباد لیصلون فی المصلی بعد صلوۃ العید اربع رکعات وثلث

بالاسناد عندی عن سلمان الفارسیؓ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من صلی اربع رکعات یوم الفطر والاضحی بعد ما صلی الامام صلوة العید
یقرأ فی اول الرکعة سبح اسم ربک الاعلی یعنی بعد الفاتحة فکانما
قرأ کل کتاب انزلہ اللہ علی انبیاءہ وفی الرکعة الثانیة والشمس وضحٰها
فلہ من الثواب مثل ما طلعت الشمس من مطلعها الی مغربها وفی الرکعة
الثالثة والضحی فلہ من الثواب کانما اشبع جمیع الیتامی وادهنهم و
ادهنهم والبسهم ثیابا نظیفا وفی الرکعة الرابعة قل هو اللہ احد
غفر اللہ لہ ذنوبہ خمسین سنة مقبلة وخمسین سنة مدبرة انتهت
لیکن صاحب فوائد مجموعہ اسی حدیث کو موضوع لکھتے ہین البتہ روایت
[illegible] سے پڑھنا حضرت سرور کائنات صلعم کا دو رکعت کو بعد مراجعت
[illegible] کے ثابت ہوتا ہے اور فتاوی عالمگیری مین ہے المستحب
[illegible] اربعا بعد الرجوع الی منزلہ کذا فی الزاد انتهی اور جامع الرموز
مین ہے الا ان مشائخنا قالوا یستحب ان یصلی اربعا فی بیتہ کیلا
یظن ظان انہ سنة کما فی المضمرات انتهی واللہ اعلم حررہ
ابو الاحیار محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۶۹

۱۱۶

استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالی اس مسئلہ مین کہ جناب رسول مقبول
علیہ الصلوة والسلام اور اصحاب اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بعد نماز عیدین کے دعا مانگتے تھے یا بعد
پڑھنے خطبہ عیدین کے کھڑے کھڑے مانگتے تھے یا بیٹھ کر مانگتے تھے
اور ہاتھ اوٹھا کے مانگتے تھے یا بدون ہاتھ اوٹھا کے بینوا وافتوا السند
الکتاب توجروا عند اللہ حسن المآب

ہو المصوب روایات حدیث سے اسیقدر معلوم ہوتا ہے کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم نماز عید سے فراغت کرکے خطبہ پڑہتے تھے اور بعد اوسکے مسافرت فرماتے تھے اور دعا مانگنا بعد نماز کے یا بعد خطبہ کے ثابت نہیں ہے اور اسیطرح صحابہ کرام اور تابعین عظام سے ثبوت اسکا نظر سے نہیں گذرا واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

[ابو الحسنات محمد عبد الحی]

درواقع مین جناب رسول مقبول علیہ الصلوۃ والسلام اور صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین سے دعا مانگنا بعد نماز یا خطبہ کے عیدین مین اندر کتب کے ابتک نظر نہین آیا واللہ علیم وحکمہ حکیم - حررہ

ابو الاحیار محمد نعیم عفے عنہ ۱۲۹۰ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

استفتا

۱۱۹ ما قولکم ایہا العلماء اندرین مسئلہ کہ بماہ محرم الحرام ذکر حسنین علیہما السلام وبیان کردن فضائل صبر ومحاسن شہادت انہا ... وسینہ زنی ودیگر بدعتہای محرمہ مروجہ وذکر فضائل استرجاع حسب روایات سر الشہادتین واحادیث صحیحہ وروایت معتبرہ درخصوص روز عاشورا یا غیر آن رواست یا نہ وبعضے مردمان ذکر شہادت را حرام میدانند وبقول امام غزالی وقول مولوی محمد اسمعیل شہید کہ در صراط المستقیم ہست تمسک مینمایند عبارت امام غزالی این ہست یحرم علی الواعظ وغیرہ روایۃ قتل الحسن والحسین وحکایۃ ماجری بین الصحابۃ من التشاجر والتخاصم فانہ یہیج الی بغض الصحابۃ والطعن فیہم انتہی وعبارت صراط المستقیم این ہست ذکر قصہ شہادت بشرح وبسط وعقد مجلس کردن باین قصد کہ مردم بشنوند وتاسفہا نمایند وحسرتہا

فراهم آرند وگریه وزاری کنند هر چند در نظر ظاهری خللے دران ظاهر نمیشود
اما فی الحقیقت اینهم مذموم ومکروه است تا آخر این قول که لیس بالکل مطرود ان
ومردود ان آنجناب انتهی جواب سوال وتاویل عبارت منقوله زیب قلم
فرموده آید بینوا بالتفصیل وتوجروا بالصواب الجمیل

هو المصوب که شهادت امام حسین رضی الله تعالی عنه را چند صورت است
اول اینکه واعظ وحضار مجلس وعظ ماتم سازند وجامهای خود را پاره پاره سازند
ودیگر افعال شنیعه که از خواص شیعه اند مرتکب شوند درین صورت در [illegible]
این چنین وعظ وعقد مجلس شکی نیست علامه ابن حجر مکی رحمه الله در صواعق
محرقه مینویسند وایاه ثم ایاه ان یشتغل فی یوم عاشوراء ببدع الرافضة
نحو الندب والنیاحة والحزن اذ لیس ذلک من اخلاق المؤمنین والا لکان یوم
وفاته صلی الله علیه وعلی آله وسلم اولی بذلک واحری انتهی و[illegible]
[illegible] از زاهدی از برهان الدین بخاری نقل مینمایند خرق القاص ثیابه
[illegible] قتل الحسین یوم عاشورا تاسفا علی المصیبة وامرهم بالقیام و
التشنیع فهل یجب علی الولاة ان یزجروه فکتب برهان الدین یمنع ذلک
انتهی دوم اینکه واعظ ذکر مقتل امام را از اخبار موضوعه واکاذیب متداوله کند
ووعظ خود را از اهانت اهل اسلام وانواع اتهام بر سلف کرام پر سازد در حرمت
این صورت هم شک نیست وحکم امام غزالی که بحرمت ذکر شهادت صادر شده
برهمین صورت محمول است چنانچه از کلام ابن حجر که در صواعق محرقه می آرند
ظاهر میشود قال الغزالی وغیره یحرم علی الواعظ وغیره روایة مقتول
الحسن والحسین وحکایاته وما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم
فانه یهیج علی بغض الصحابة والطعن فیهم والطاعن فیهم مطعون طاعن

فی نفسه ودینه انتهی کلام الغزالی ملخصاً وما ذکره من حرمة روایة
قتل الحسن والحسین وما بعدهما لاینافی ما ذکرته فی هذا الکتاب لان هذا
البیان للحق الذی یجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتهم
من کل نقص بخلاف ما یفعله الوعاظ الجهلة فانهم یاتون بالاخبار الکاذبة
الموضوعة ونحوها ولا یبینون المحامل والحق الذی یجب اعتقاده
فیوقعون العامة فی بغض الصحابة وتنقیصهم انتهی وملا احمد رومی در
مجالس الابرار گفته القاص الذی یذکر الناس قصة القتل یوم عاشوراء
ویخرق ثیابه ویکشف راسه ویامرهم بالقیام والتشنیع تاسفاً علی مصیبة
یجب علی ولاة الدین ان یمنعوهم والمستمعون لا یعذرون فی الاستماع
قال الامام الغزالی وغیرهم یحرم علی الواعظ وغیره روایة مقتل الحسین
وحکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج علی
بغض الصحابة والطعن فیهم وهم اعلام الدین تلقی ائمة الدین عنهم
عنهم فالطاعن فیهم طاعن فی نفسه ودینه وقد روی عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضاً من بعدی
من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد
آذی الله تعالی فعلی هذا یجب علی المؤمن تعظیمهم وذکرهم بالخیر وکف
اللسان عن الطعن فیهم اذ بسبب قتل عثمان رض وقتل حسین جرت فتن
کثیرة واکاذیب کثیرة وظهرت اهواء وبدع وصارت الاکاذیب والاهواء
لا تزال تزداد انتهی ملخصاً این عبارت صاف دلالت میکند بر آنکه عبارت
امام غزالی محمول بر حرمت ذکر مقتل که مشتمل باشد بر اکاذیب و بدع است
نه بر مطلق ذکر و استدلالی که در عبارت غزالی بر حرمت منقول است دلیلی

واضح بر آن اکاذیب نه بر مطلق ذکر شهادت خصوصاً از روایات صحیحه
بغض صحابه و طعن بر سلف لازم نمی آید آرے ذکرے که مشتمل بر اخبار واهیه
و مهملات متداول خواهد بود البته موجب طعن بر سلف خواهد بود پس اگر [illegible]
در عبارت مذکوره بر مطلق ذکر شهادت محمول شود لازم می آید عدم انطباق
دلیل بر دعوی و هل هذا الا تهافت صورت سوم اینکه واعظ برای ذکر شهادت
عقد مجلس چنانچه روافض میکنند کند و روزی برای آن خاص کند این صورت
خالی از کراهت نیست بسبب تشبه روافض و لهذا در جامع الرموز می نویسد
او اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یذکر اولا مقتل سائر الصحابة لئلا
یشابه بالروافض کما فی العون انتهی و عبارت مولوی اسمعیل
[illegible]وال منقول است بر همین صورت محمول است چنانچه لفظ عقد مجلس دال
[illegible]است صورت چهارم اینکه واعظ ذکر شهادت از اخبار صحیحه سازد و در
[illegible] خود از افراط و تفریط که موجب بغض صحابه یا اهانت اهل اسلام باشد [illegible]
[illegible] و در از بدع روافض محفوظ دارد و از تخصیص یومی و عقد مجلس
چنانکه روافض میسازند محفوظ باشد و غرض آن مجرد ذکر مصائب و استرجاع
بر ان امریست مشروع در مجالس الابرار می نویسد قد روی احمد و ابن ماجه
عن فاطمة بنت الحسین عن ابیه الحسین ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
قال ما من مسلم یصاب بمصیبة فیذکرها وان قدم عهدها فیحدث لها
الاسترجاع الا کتب الله له اجره مثلها یوم اصیب وهذا الحدیث رواه
الحسین وعنه بنته فاطمة التی شهدت مصرعه وقد ثبت فی علم الله
تعالی ان المصیبة بالحسین یذکر مع تقادم العهد فکان من محاسن الاسناد
ان تجری هذه السنة کلما ذکرت تلک المصیبة بان یسترجع لها فیکون

للانسان من الاجر الذی کان لمن استرجع یوم اصیب المسلمون بہا انتہی هذا ما خطر بالبال والله اعلم بحقیقة الحال حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی وحفظه عن موجبات الخفی

استفتا ما قولکم سادة المسلمین وائمة المحققین ادام الله فیوضہا الی یوم الدین فی جواب من یذکرون الله جل قیاما وقعودا بجهر البلیغ او بانغام الموسیقات وبالطمطمة والهمار مابین همزة ولام الف مد الهاء من الله ویقولون هو وها وهی ویذکرون بالحلق وهو الحاء بان یقولوا حی ویرقصون فی بعض الاحیان بالتواجد والوثبات ویغیبون عن ادراکهم ویصعقون ویرتعون علی الارض ویلشدون الشعر والکلام الذی المهیج للانفس للنشاط وغیر ذلک مما یتعلق باحوال المریدین الطریق عموما وبطریق الشاذلیة خصوصا هل هو حرام ام لا مکروه اولا او سنة وهل یجوز الانکار علی مثل هؤلاء ام لا ام لهذا اصل فی الکتاب والسنة وهل یجوز سب مشائخ الطریق ام لا وفضیلت قطب الاقطاب غوث الثقلین سید عبد القادر محی الدین جیلانی قدس سره علی قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی قدس سره ثابتة ام عکسه بینوا توجروا

هو المصوب ینبغی الانکار علی هؤلاء فی ارتکاب امور احدها الذکر بالجهر المفرط فانه منهی عنه لما روی البخاری ومسلم والترمذی وابوداؤد واحمد بن شیبة وغیرهم عن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم فی غزاة فجعلنا لا نهبط وادیا لا نصعد شرفا الا رفعنا اصواتنا بالتکبیر فدنا منا وقال ایها الناس اربعوا

ہوالمصوب سوال دوم از رسالہ ... ذکر جہر ... [illegible]

والامر الثالث التصفيق عند الذكر فانه كان من عادات الجاهلية
نهى عنه في الاسلام قال ابن القيم في اغاثة اللهفان في مصائد الشيطان
قال ابن عباس كانت قريش يطوفون بالبيت عراة ويصفرون ويصفقون
وقال مجاهد كانوا يعارضون النبي صلى الله عليه وسلم في الطواف ويصفقون
فالمصفقون والصفارون فيهم مشبه من هؤلاء فلهم قسط من اللوم بحسب
شبههم قلنا لم يشرع الله التصفيق للرجال عند الحاجة في الصلوة بل
امروا بالعدول الى التسبيح فكيف اذا فعلوه لا لحاجة وقربوا به الى الله
اعانني المعاصي انتهى وقد صرح كثير من الشراح الفقه الاكبر وغيرهم بان
التصفيق عند الذكر حرام يفضي الى السوء وذلك لان التصفيق امر من
قبيل اللهو واللعب ولذلك يرتكبه الصبيان والنسوان اكثر والذكر
محل للهو فما معنى اجتماعه معه والامر الثالث الرقص عند الذكر فانه
ايضا حرام والرابع الغناء والخامس التواجد والوقوع على الارض فان
كل ذلك وان كان باضطرار فهو خارج عن الكلام والا فهو ممنوع انتهى وقد
روى الخطيب البغدادي والطبراني عن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم
نهى عن الغناء والاستماع الى الغناء وروى ابن الدنيا وابن مردويه عن
ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رفع واحد صوته بغناء
الا بعث الله اليه شيطانين يجلسانه على منكبيه ويضربان باعقابهما على
صدره حتى تمسك وروى ابن ابي الدنيا عن يزيد بن الوليد قال اياكم
والغناء فانه ينقص الحياء ويزيد في الشهوة وفي كتاب الردع على
اخوان المناهي والبدع مسئلة لبطالون من المبتدعة المتشيخين بان غنت
الجاريتان في بيت عايشة مع انها صرحت انهما لم تكونا مغنيتين كما

روى البخاري عن عائشة قالت دخل ابو بكر وعندي جاريتان تغنيان
بما تقاولت به الانصار يوم بعاث وليستا بمغنيتين فقال امزامير الشيطان في بيت
رسول الله وذلك في يوم عيد فقال رسول الله صلعم يا ابا بكر ان لكل قوم عيدا و[illegible]
صرح بذلك الشارح السنة حيث قال استدل جماعة من الصوفية بحديث
الباب على اباحة الغناء وكفى في رد ذلك تصريح عائشة بقولها وليستا
بمغنيتين فنفت عنهما من طريق المعنى ما اثبت لهما باللفظ لان الغناء يطلق
على رفع الصوت ولا يسمى فاعله مغنيا فاذا تقرر هذا ابطل احتجاجهم انتهى
فان قالوا الاثبات التواجد هو ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تواجد ورقص
اصحابه كما ذكره المشائخ في كتبهم قلنا لهم القصة في ذلك موضوعة مخترعة
لا اصل لها صرح به المحدثون قال علي القاري في تذكرة الموضوعات
[ابن] تيمية مما اشتهر ان ابا محذورة انشد لسعت حية الهوى كبدي
[illegible] رسول الله وانه تواجد حتى وقعت البردة عن كتفيه فتقاسمها اصحاب
الصفة كذب باتفاق اهل العلم وقال السيوطي اخرجه الديلمي عن انس وقال تفرد
به ابو بكر عمار بن اسحق وقال رواه ابو طاهر المقدسي من حديثه وصاحب
العوارف انه عليه السلام انشد بحضرته البيتان فتواجد وتواجد اصحابه وقد سقط
رداءه من منكبه فلما فرغوا آوى كل احد الى مكانه فقال عليه الصلوة والسلام
ليس بكريم من لم يهتز عند السماع ثم قسم الرداء على من حضرهم باربعمائة
قطعة هذا حديث موضوع كان واضعه عمار بن اسحق فان باقي الاسناد ثقة
هكذا قال الذهبي وغيره وهذا الحديث مما يقطع بكذبه انتهى وفي الكشف
الحثيث عمن رمي بوضع الحديث للحافظ برهان الدين الحلبي عمار
بن اسحق كانه وضع هذه الخرافة التي فيها لسعت حية الهوى انتهى

وذكر كثير من اصحاب الفتاوى الحنفية والشافعية منهم صاحب الدرة
المنيفة ودر المختار والبزازية وغيرها ان الرقص والغناء الذي يفعله صوفية
زماننا عند الذكر حرام يجب الزجر عنه وفي نصاب الاحتساب لا يجوز الرقص
والسماع ذكره في الذخيرة انه كبيرة ومن اباحه من المشائخ فذلك
للذين صارت حركاتهم كحركات الارتعاش وانه ليس له اصل في الشرع ثم
وذكر في العوارف انه لا يليق بمنصب المشائخ الذين يقتدى بهم لانه يشبه
اللهو ولو قيل هل يجوز السماع نعم فالجواب انه ان كان السماع سماع قرآن
وموعظة يجوز وان كان سماع غناء لا يجوز انتهى والكلام في هذا البحث
طويل من اراد الاطلاع فليرجع الى اغاثة اللهفان لابن القيم فانه قاطع
المفسدين وقامع لبدعات المبتدعين واما سب مشائخ الطريق فهو حرام
وقد جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم من علامات الساعة ان يلعن آخر
هذه الامة اولها كما اخرجه الترمذي وورد عنه انه قال اذكروا محاسن موتاكم
وكفوا عن مساويهم اخرجه اصحاب السنن ونص الامام غزالي في الاحياء
وابن حجر المكي في الزواجر وغيرهما بانه لا يجوز تحقير احد من الاموات ولو
وان كان من الفساق في حياته واذا كان هذا في حق العوام فما بالك
في حق مشائخ الطريق قدس الله اسرارهم فاما المفاصلة بين القطب الجيلاني
وبين الشيخ ابي الحسن الشاذلي فلكل واحد منهما فضيلة الا انه صرح اليافعي وغيره
ان كرامات القطب بلغت حد الكثرة والتواتر ما لم يبلغه كرامات غيره فمن
هذا الوجه يكون افضل والله اعلم بالصواب وعنده علم الكتاب حرره
الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه
الجلي والخفي وحفظه عن موجبات السلف

العبارات المذكورة صحيحة فقط خادم اولياء الله الكريم محمد ابراهيم

في جامع الرموز وكره وحرم الغناء تفوهو من انواع اللعب وكبيرة في جميع الاديان
حتى منع المشركون عن ذلك كما في الاختيار وغيره وفي المضمرات من اباح
الغناء يكون فاسقا وفي السير الكبير للسرخسي انه صلى الله عليه وعلى اله وسلم
كان يكره رفع الصوت عند قرأة القران والوعظ وما فعله الذين يدعون الوجد
والمحبة مكروه لا اصل له في الدين ويمنع الصوفية مما يعتادوه من رفع
الصوت فان ذلك مكروه في الدين عند قرأة القران والوعظ فما ظنك
عند سماع الغناء وفي الجواهر ان السماع والرقص الذي يفعله المتصوفة
في زماننا حرام لا يجوز الجلوس والقصد اليه وهو والغناء سواء ومشائخ
من الرسم فعلوا غيرها فعلوا وفي العوارف سماع الغناء من الكبائر والذنوب
... الا نقرابيل من الشهاء ومن اباحه لم يامر باعلانه في المجالس
... اقاع الشرعية وقال صلى الله عليه على اله وسلم كان ابليس اول من تغنى
... السماع الشعر لا يدل على اباحة الغناء وكان النخير اباذى
كثير الولوع بالسماع فعوتب في ذلك فقال هو خير من ان نقعد ونغتاب
الناس فقال ابو عمرو وغيره من اخوته هيات يا ابا القاسم زلة السماع شر
من كذا وقال السرى شرط التواجد في رغبته ان يبلغ الى حد لو ضرب
وجهه بالسيف لا يشعر به بوجع وما رووا عنه صلى الله عليه وعلى
اله وسلم من حديث التواجد فقد تكلموا اصحاب الحديث في صحته ويعلم انه
انه غير صحيح وفي الحقائق ان مجرد الغناء والاستماع اليه معصية انتهى مختصرا
وفي مشكوة المصابيح عن عبد الله بن مسعود مرفوعا سباب المسلم فسوق
متفق عليه انتهى ملخصا وفي البحر الرائق ان العدالة تسقط بسب مسلم

وان لم یکن من السلف کما فی النهایة وغیرها انتهی وفی کتاب نشر المحاسن
الغالیة فی فضل مشائخ الصوفیة اصحاب المقامات العالیة روی فی
کتاب مناقب الشیخ عبد القادر رحمه الله من طرق کثیرة بروایات شهیرة عن جماعة
من المشائخ الاکابر والعلماء الافاضل انه قال فی مجلسه وهو علی الکرسی
یتکلم الناس قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله وکان فی مجلسه جماعة
مشائخ العراق وروی انهم کانوا نحو خمسین وروی نیفا وخمسین لم یبق
احد من الاولیاء فی ذلک الوقت من جمیع آفاق الارض الا حنی رقبته الا
رجل باصبهان فانه لم یفعل فسلب حاله انتهی ملتقطا والله علیم

کتبه ابو الاحیاء محمد نعیم

بسم الله الرحمن الرحیم

استفتا [۱۲۱] قولهم رحمهم الله تعالی درین مسئله که سه کس مسلمانان عق
بالغین که یکی از انها شمشیر و دو کس چوب دستهای کلان در دست
داشتند باهم مشوره کرده رهزنی و غارتگری کرده بیرون شهر رفته اول شب بر
پارچه فروش ساکن رامپور که از بازار قریه می آمد حمله نموده در صحرای دار الاسلام
ملک رامپور بقتل رسانیده و یک مزدور همراهش را مجروح ساخته بستهٔ پارچه
تجارتش که قریب شصت و سه تهان سوسی بود برداشته بغارت بردند آیا کسان مذکورین
قطاع الطریق هستند یا نه و حاکم وقت را قتل کردن آنان بجرم قتل و اخذ مال
بطریق حد میرسد یا نه بینوا توجروا

هو الملهم للحق والصواب کسان مذکورین قطاع الطریق هستند و حاکم
وقت را قتل کردن شان بپاداش جرم قتل و اخذ مال ذمی میرسد زیرا که قطاع الطریق
کسانی را گویند که بیرون امصار و قری و دار الاسلام متعرض راه روندگان

بقتل ونهب اموال و اخافت مسلمانان یا ذمیان در دار الاسلام و بر سبب
شان شوکتی و قوتی باشد که آن راه روندگان را که این کسان متعرض شان
شوند تاب مقاومت و مدافعت آنان نباشد بل اگر شخص واحد با چنین قوت
تعرض راهگیران بنهج مذکور کند نیز قاطع الطریق است و چوبدستی و حجر در رهزنی
حکم شمشیر میدارد صاحب هدایه در باب قطع الطریق میگوید اذا خرج جماعة
ممتنعین او واحد یقدر علی الامتناع فقصدوا قطع الطریق و مراد از
امتناع آنست که قاطع طریق بقوت شجاعت خود مدافعت غیر از نفس خود تواند
کرد صاحب عنایه میگوید اراد بالامتناع ان کون قاطع الطریق بحیث یمکن
له ان یدافع تعرض الغیر عن نفسه بقوته و شجاعته انتهی و در برهان شرح
مواهب الرحمن مذکور است خرج ذو منعة و قوة ولو واحدا لقطع الطریق الخ
لق مسطور است اما قطع الطریق حقیقة فبالقتل او اخذ المال
یکون للاخافة وان تکون من قوم لهم قوة و شوکة او واحد له
فتاوی و در فتاوای عالمگیری می آرد اعلموا ان لقطاع الطریق الذین
لهم احکام مخصوصة شرائط احدها ان یکون لهم شوکة و منعة بحیث
لا یمکن للمارة المقاومة معهم و قطعوا علیهم الطریق سواء کان بالسلاح
او بالعصا الکبیر او الحجر او غیرها والثانیة ان یکون خارج المصر بعیدا
عنها والثالثة ان یکون ذلک فی دار الاسلام انتهی مختصرا و شک نیست
که بر کسان مذکورین بحکم الاثنان فما فوقهما جماعة معنی جماعت ممتنعین خارجین
لقطع الطریق بشروط مذکوره صادق است چه ایشان بر راه روندگان
بقتل و نهب اموال آنها بزور شمشیر و چوبدستیهای کرده اند غلبه و قوت مدافعت
داشتند و حکم قاطعان طریق به قتل و اخذ مال این است که امام وقت

دسارقان زمان را قتل کردن آنها جائز است در فتاوی عالمگیری مذکور است
ان قتلوا واخذوا المال ان شاء الامام قطع ایدیهم وارجلهم من خلاف
ثم قتلهم وصلبهم وان شاء قتلهم من غیر قطع وان شاء صلبهم انتهی
ودر کنز مینویسد ان قتل قتل حدا وان عفا الولی ودر ملتقی الابحر میگوید ولو باشر
الفعل بعضهم حد الکلهم ومراد فقها از مرور کنندگان در قول شان لا یمکن
للمارة المقاومة معهم جمله مرور کنندگان اند که قطاع الطریق متعرض
شان میشوند نه همراه گیران تنها مثل نجیکه راه مسدود شود لهذا صاحب فتح القدیر
میگوید اذا خرج جماعة ممتنعین یقولهم عمن یقصد مقاتلتهم ومعنی قطع الطریق
قطع کردن راه روندگان در طریق است نه مسدود کردن راه چه این معنی شرط
نیست ولهذا فقها در تفسیر قطع الطریق میافزایند الاضافة لادنی ملابسة
لقتل المارة بالطریق واطلاق الطریق علے المارة من اطلاق المحل
علی الحال کذا فی الحاشیة الطحطاویة والشامیة هذا والله اعلم

نمقه العبد الاثم الاواه محمد سعید اللہ

صح الجواب محمد ریاض الدین مفتی عدالت دیوانی۔ ہذا الجواب صحیح والرای
نجیح۔ نمقه العبد الاثیم محمد عبد الکریم مدرس رامپور۔ اصاب المجیب محمد حسن
الصدیقی مدرس مدرسہ بریلی۔ صح الجواب واللہ اعلم بالصواب محمد حبیب اللہ
مدرس رامپور۔ ظہور الحق مدرس۔ اکبر علیخان ولد رحم یار خان مدرس
لطف اللہ ولد مفتی سعد اللہ مدرس مدرسہ۔ ذلک کذلک محمد بشارت اللہ مدرس
حسین حسن شاہ مدرس مدرسہ۔ الجواب صواب حق صحیح والمرتکبون والاثنان
او الواحد منهم قتلوا وصلبوا مع قطع الایدی والارجل او بلا قطعهم
بندہ خاکسار محمد الحسن۔ صح الجواب محمد عالم علی محدث مراد آبادی۔

لقد اصاب المجیب محمد قطب عالم مدرس مرادآباد

لقد اصاب المجیب عینی در شرح ہدایہ می نویسد اذا خرج جماعۃ ممتنعین او واحد یقدر علی الامتناع فقصدوا قطع الطریق الخ المراد بالامتناع ان یکون بحیث یمکن لھم ان یدفعوا عن انفسھم لقوتھم وشجاعتھم تعرض الغیر انتہی و در کتاب الخراج للامام ابی یوسف است قال ابو یوسف من اخذ المال فالامام بالخیار ان شاء قتلہ و لم یقطعہ وان شاء قطعہ ثم صلبہ انتہی واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

الجواب اعلم ان قطاع الطریق ان قتلوا نفسا او اخذوا مالا ففیہ ستۃ احوال ان شاء قطع ایدیھم وارجلھم من خلاف ثم قتل او صلب او فعل الثلثۃ او قتلھم وصلبھم او قتلھم فقط او صلبھم فقط افصلہ الزیلعی از در مختار منقول است و در صورت مستفسرہ قتل النفس واخذ مال از این رہزنان بوقوع در آمدہ پس شرعا قتل است حدا قصاصا

واللہ اعلم بالصواب سدید الدین رشید بالیقین دہلوی

واقعی کسان مذکورین قطاع الطریق ہستند و حاکم وقت را قتل کردن آنان بجرم قتل واخذ مال بطریق حد میرسد جامع الرموز میگوید ومعصوم بالعصمۃ المؤبدۃ وھو مسلم او ذمی حر او عبد قطع الطریق علی معصوم ای ناجم المارۃ من مسلم او ذمی فی صحراء دارنا علی مسافۃ السفر فصاعدا دون القری والامصار ولا بینھما وھذا ظاھر الروایۃ وعن ابی یوسف رحمہ اللہ ان من قطع الطریق من زاجر علی اقل مسیر السفر فی المصر لیلا و غیرہ

دفع الشر المتغلبة المفسدين كما في الاختيار وغيره وقال بعض المتأخرين ان هذا في زمانهم واما في زماننا تتحقق قطع الطريق في القرى والامصار وعن ابي يوسف من ناجم في المصر وبين القرى فان كان بالسلاح بحد وان كان بغيره فلا الا اذا كان بالليل حد انتهى مختصرا وصاحب ايضاح آورد عن ابي يوسف ان قصدوا في المصر بالسلاح يجري عليهم احكام قطاع الطريق وان قصدوا بالحجر والخشب فان كانوا خارج المصر فكذلك ايضا وان كان بالنهار لا يجري عليهم حكم قطاع الطريق واستحسن المشائخ هذه الرواية وبه يفتى كذا في التبيين انتهى وشيخ فصيح الدين در شرح وقايه مى نگارد وحجر وعصا كسيف في القتل لان قطع الطريق يحصل بها على السوية انتهى فصح الجواب والله اعلم بالصواب - كتبه الفقير الى فضل العلي القوي

ابو الاحساء محمد المدعو ابالنعيم عفى عنه ۱۲۸۹ / ۲۵

استفتاء ۱۱۲ چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که در خانه زید از عورت منکوحه پسری متولد شده وآن عورت دختر دیگر کسے را شیر داد آیا نکاح برادر زید با این دختر جائز است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب فقها اختلاف دارند درین که لبن زنا موجب تحریم است یا نه یک طائفه قائل بعدم تحریم اند مثل صاحب بحر وشارح منیه وغیره ویک طائفه قائل بتحریم اند مثل صاحب فتح القدیر وغیره ولیکن ایشان تصریح می سازند که مرضعه از لبن زنا بر زانی وفروع واصول او حرام می شود نه غیر ایشان چنانچه عبارت فتح اینست لبن الزنا كالحلال فاذا ارضعت بنتها حرمت على الزاني واٰبائه وابنائه وان سفلوا وفي التجنيس عن الجرجاني ولعم الزاني ان يتزوج بها كالمولودة من الزنا لانه لم يثبت نسبها من الزنا والتحريم على اٰباء الزاني واولاده

للجزئية ولا جزئية بينها وبين العم واذا البنت هذا في المتولدة من الزنا
فكذا في المرضعة بلبن الزنا انتهى پس در صورت مسئوله بنا بر این روایت
نکاح زید و فروع و اصول او بآن مرضعه درست نیست و اما نکاح برادر زید
پس بآن دختر درست است. والله اعلم حرره محمد عبد الحی عفی عنه

الجواب هو الموفق للصواب دریں باب از فقهای حنفیه اقوال مختلفه
منقول است از کلام بعض مفهوم میشود که این دختر برای زید هم که زانی است
حلال است چه جای اصول و فروع و غیر آن و بعض می‌نگارند که محل خلاف اصل
زانی و فروع اوست و بر زانی باتفاق حرام است و از بیان بعضے معلوم میشود
که لبن آن مثل لبن حلال موجب حرمت است و همین موافق اصول حنفیه و موافق
[illegible] و فتوی بر همین باید داد چه در اصول ثابت شد که جائیکه تحریم و اباحت
[illegible] شوند ترجیح تحریم را می‌باشد بنا بر علی هذا نکاح برادر زید با این دختر جائز
[illegible] ثبوت این چند وجه است اول اینکه در در مختار مرقوم است حرم علی
[illegible] ذکرا کان او انثی نکاح اصله و فرعه علاقا و تنزل بنت اخیه
واخته وبنتها ولو من زنا انتهى و همدران است وحرم الكل مما مر تحريمه
نسبا ومصاهرة رضاعا انتهى در بحر الرائق نقلا عن الفتح مذکور است وذلك
في البنت بنته من الزنا فحرم عليه بصريح النص لانها بنته لغة والخطاب
انما هو باللغة العربية ما لم يثبت نقل كالصلوة ونحوه فيصير منقولا شرعيا
وكذا اخته من الزنا وبنت اخيه وبنت اخته او ابنه منه انتهى ودر قاضيخان
مسطور است اما المحرمات بالنسب فما نص الله تعالى في قوله تعالى حرمت عليكم
امهاتكم الآية والمزنية حرام وكذلك الجدة القربى والبعدى من قبل
الاب والام وكذا البنت واولاد البنت وان سفلت وبنات الابن كذلك

المخلوقة من ماء الزنا حرام عندنا وكذلك الاخوات من اى جهة كن وبنات
الاخوات وان سفلن وكذلك بنات الاخ وان سفلن وكذا العمات والخالات
من الوجوه الثلثة وعمات الاصول وخالاتهم وام العمة حرام وعمة
الاب والام والاب كذلك فاما عمة العمة لام فلا تحرم واما المحرمات
بالرضاعات فما يحرم بالنسب يحرم بالرضاع انتهى ازين عبارت ظاهرست
كه دختر برادر اگرچه از زنا باشد در محرمات نسبيه داخل است و اين نيز پيداست
كه آنچه از نسب حرام است از رضاع نيز حرام است ليس الا از دواج كلام منزع
پيدا ميشود كه دختر رضاعى برادر كه از زنا باشد داخل محرمات است و دوم آنكه
در فتاوى سراج المنير مرقوم است ولو زنى بامرأة فولدت عنه فارضعت
بهذا اللبن صبية لا يجوز لهذا الزانى ان تزوج بهذا الصبية
ولا لآبائه ولا لابنائه ولا لاولاده انتهى و در فتح القدير مر
ولبن الزنا كالحلال فاذا ارضعت به بنتها حرمت على الزانى
وابنائه وان سفلوا انتهى رجل زنى بامرأة فولدت منه و ارضعت بهذا
اللبن صغيرة لا يجوز لهذا الزانى ولا لاحد من آبائه واولاده نكاح
هذه الصبية انتهى و در كفايه مسطور است ولو زنى بامرأة فولدت منه
فارضعت بهذا اللبن صبية لا يجوز لهذا الزانى ان يتزوج بهذه الصبية
ولا لآبائه ولا لابنائه واولاده لوجود البعضية بين هؤلاء
وبين هذا الزانى انتهى ازين عبارت معلوم ميشود كه آن رضيعه براى آن
زانى حلال نيست و نه براى اصول و فروع وى و علت عدم حلت براى
آن زانى نيست مگر آنكه آن صغيره جزء آن زانى است شبيها چنانچه در حاشيه
مبالغه و علت عدم براى اصول اين است كه آن رضيعه شبيه جزء جزء اصول است

و علت عدم حلت برای فروع این است که آن صغیره شبه جزء پدر ایشان است
پس معلوم شد که شبهه جزء الجزء جزء بودن پدر گو از لبن زنا باشد در حرمت
رضاعت کافی است در اینجا نیست که در صورت مسئوله دختر مذکوره جزء جزء پدر
برادر زید است پس دختر مذکوره بر برادر زید حرام باشد علاوه آن اگر در صورت
مرقومه مدعا سراج المنیر و فتح القدیر و قاضی خان و کفایه بجای صبیه صبی فرض
کنیم پس ظاهر است که برای صبی هم اصول و فروع زانی که از جنس اناث اند حرام
خواهد شد اذ لا فارق پس بنت و ابن الزانی نیز بر او حرام خواهد شد و حرمت
آن نیست مگر برای اینکه آن دختر برادرزادی رضاعی آن صبی از زنا خواهد بود
همچنین در صورت مسئوله نیز دختر مذکوره برای برادر زید و برادرزادی رضاعی
است پس حرام خواهد بود سیوم نزد حنفیه علت حرمت قرابت حقیقته
هست و علت حرمت رضاع شبه بعضیه کما فی الکفایة فی کتاب النکاح
[illegible] الشرح [illegible] ملخطا فیها حتی ان شبهة البعضیة بسبب الرضاع قائم
مقام حقیقة البعضیة فی اثبات الحرمة انتهی و فی الهدایة فی کتاب الرضاع
و اذا نزل للبکر لبن فارضعت صبیا تعلق به التحریم لاطلاق النص و لانه
سبب للنشو فتثبت به شبهة البعضیة و هم در آن است و لکن السبب هو
شبهة الجزئیة و ذلک فی اللبن لمعنی الانشاء و الانبات و هو قائم باللبن
انتهی و مدار بعضیه و شبه بعضیه در اینجا این است که یکی جزو دیگری باشد و الا
لازم آید که سوای اصول و فروع دیگر کدامی از محرمات قرابة و رضاعا نباشد
بلکه مراد عام است خواه آن زن جزء آن مرد باشد یا آن مرد جزء آن زن یا
آن زن جزء اصل قریب مرد باشد چون اخوات یا بنات الاخوة یا جزء اصل
بعید باشد چون عمات و خالات و شک نیست که چنانکه لبن حلال موجب شبهه

بعضیۃ است وخصوصیت با اصل و فرع ندارد و همچنین لبن حرام نیز شبہ
شبہ بعضیۃ است وخصوصیت با فروع و اصول زانی ندارد و آن در صورت
مسئولہ موجود و هرگاه علت ثابت شد پس تعدیۂ حکم کہ حرمت است ضروری است
چہارم اصل در باب حرمت رضاعیت زنا نیز حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب است و آن عام است خصوصیت با زانی و اصول و فروع زانی
ندارد پس این تخصیص بلا دلیل است اما آنچہ در تخصیص مرقوم است لم یثبت الحرمۃ
بہا کما لو کانت ولدت من الزنا والحال مثلہ لانہ لم یثبت نسبہا عن الزانی
حتی یظہر فیہا حکم الجزئیۃ والتحریم علی ابی الزانی واولادہ واولادہم لاعتبار
الجزئیۃ ولا جزئیۃ بینہا وبین العلامتی پس اولاً معارض است بعبارت بحر
و قاضی خان و بحر الرائق و ثانیاً محل نظر است بدین وجہ کہ اگر مراد این است
کہ در میان دختر و عم زانی بدین طور کہ یکی جزء دیگرے باشد جزئیت نیست
پس مسلم است لیکن در میان اولاد زانی و آن دختر هم جزئیت کذائیہ نیست
پس باید کہ آن دختر برادر زانی نیز حرام باشد و هو خلاف تصریح صاحب
التجنیس واگر مراد این است کہ فردی از جزئیت کہ برای حرمت کافی است
یافتہ نمیشود پس غیر مسلم است چہ آن دختر جزء پدر عم زانی است و آن برای
حرمت کافی است چنانچہ در لبن حلال انچہ در فتح القدیر مرقوم است ذکر
الوبری ان الحرمۃ تثبت من جہۃ الام خاصۃ ما لم یثبت النسب فحینئذ
تثبت من النسب وکذا ذکر الاسبیجابی وصاحب الینابیع وهو وجہ لان
الحرمۃ عن الزنا للبعضیۃ وذلک فی الولد نفسہ لانہ مخلوق من مائہ
دون اللبن اذ لیس اللبن کائناً من منیہ لانہ فرع التغذی وهو لا یقع
الا بما یدخل من اسفلہا الی المعدۃ لا من اسفل البدن کالحقنۃ فلا اثبات

فلا حرمة بخلاف ثابت النسب لان النص اثبت الحرمة منه واذا ترجح عدم
حرمة الرضاع بلبن الزنا على الزاني فعدمها على من لبس اللبن فيه
اولى انتهى پس اولاً معارض است بعبارات منقوله ثانياً ازین عبارت معلوم
میشود که حرمت رضاعت باین لبن غیر معلل میدارند و حال آنکه نزد حنفیه
شبه بعضیت چنانچه بالا مذکور شد در آن و غیر ثابت النسب نیز موجود پس تعدیه
حکم بسوی غیر ثابت النسب نیز ضرور است ثالثاً آنچه گفته که در لبن جزئیت
نیست ازینجا نبودن حقیقة جزئیت مسلم است لیکن علت آن برای حرمت
رضاعت غیر مسلم بلکه علت حرمت رضاعت شبه بعضیت است کما تبین
آنفاً آن هم در لبن موجود است و آنچه گفته که لبن کائن از منی نیست پس منافی شبه
بعضیت نیست چه منی سبب نزول شیر است و آن برای اثبات شبه بعضیت
کافی چنانچه از هدایه مستفاد میشود در کتاب رضاع هدایه مرقوم است
وهو سبب لنزول اللبن منها فيضاف اليه في موضع الحرمة
احتياطاً انتهى والله اعلم وعلمه اتم

هو الملهم للحق والصواب وعنده ام الكتاب فقهاء حنفیه درین
مسئله بر دو قول مختلف اند یک طائفه بر آنند که مرضعه از لبن زنا بر زانی و اصول
و فروع او حرام است چنانچه صاحب خزانة الفتاوی می نویسد لو زنى
بامرأة فولدت منها فارضعت بهذا اللبن صبية لا يجوز لهذا الزاني
ان يتزوج بهذه الصبية ولا لابنه ولا لابيه واجداده انتهى و در
خلاصه می نویسد لو زنى بامرأة فولدت منها فارضعت بهذا اللبن صبية
لا يجوز لهذا الزاني ولا لاحد من آبائه ولا اولاده ان يتزوج بهذه الصبية
انتهى و در ظهیریه می آرد رجل زنى بامرأة فولدت منه فارضعت بهذا اللبن

صغیرة لا یجوز لهذا الزانی ولا لاحد من آبائه واولاده نکاح هذه
الصبیة علی ما عرف من اصول اصحابنا انتهی در عنایه می نگارد ولیس
حلة الوطی شرطاً للحرمة حتی لو زنی بامرأة فولدت منه فارضعت بهذا
اللبن صبیة لا یحل للزانی ان یتزوج بهذه الصبیة ولا لآبائه ولا
لابنائه ولا لابناء اولاده لوجود البعضیة بین هولاء وبین الزانی انتهی
ودر مجمع الانهر شرح ملتقی الابحر میگوید لبن الزنا کالحلال حتی لو زنا بامرأة
فارضعت به صبیا حرمت علی الزانی وآبائه وابنائه وابناء ابنائه وان
سفلوا انتهی ودر بزازیه می آرد زنی بامرأة فولدت فارضعت بهذا اللبن
صبیة تحرم علی الزانی وکذا لو حبلت من آخر وارضعت ولدا بلبن الزانی
حرام علی الزانی نکاحها انتهی ودر خزانة المفتین می نویسد رجل زنی بامرأة
فولدت منه فارضعت بهذا اللبن صغیرة لا یجوز لهذا الزانی [illegible]
من آبائه واولاده هذه الصغیرة انتهی وبرجندی در شرح [illegible]
تقیید الابوة بناء علی الغالب والمراد حرمة الرضیعة علی رجل یکون
لبن الرضیعة منه سواء کان بالنکاح او السفاح حتی لو زنا بامرأة فولدت
فارضعت صبیة لا یجوز لهذا الزانی ولا لاحد من آبائه واولاده
ان یتزوج بهذه انتهی وطائفه دیگر بر آنند که رضیعه مذکوره نه بر زانی حرامست
ونه بر اصول وفروع او وهمین است مفتی به نزد محققین چنانچه الیاس زاده
در شرح نقایه می نویسد فی ذکر الزوج اشارة الی انه لو زنی بامرأة
فارضعت بهذا اللبن صبیة فاراد الزانی ان یتزوج بهذه الصبیة
یجوز انتهی وقهستانی در جامع الرموز می نویسد فیه اشعار بانه لو زنی
بامرأة فولدت فارضعت صبیة جاز له ان یتزوجها کما فی شرح

لکن فی الخلاصة انها تحرم فلعل فیه روایتین انتهی و در بحر الرائق
حموی نوشته المعتمد فی المذهب ان لبن الفحل الزانی لا یتعلق به التحریم
انتهی و در رد المحتار می آرد و الحاصل کما قال فی البحر ان المعتمد فی
المذهب ان لبن الزانی لا یتعلق به التحریم وظاهر المعراج و الخانیة
ثبوته قلت و ذکر فی الشرح المنهیة انه لا یعدل عن الدرایة اذا
انفقها روایة و قد علمت ان الوجه مع روایة عدم التحریم انتهی
و در فتح القدیر ذکر الولوالجی ان الحرمة تثبت من جهة الام
خاصة ما لم یثبت النسب فیثبت من الاب و کذا ذکر الاسبیجابی
و صاحب الینابیع و هو اوجه لان الحرمة من الزانی للبعضیة و ذلک
فی الماء نفسه لانه مخلوق من مائه دون اللبن اذ لیس اللبن کائنا
لانه فرع التغذی بخلاف الولد و التغذی لا یقع الا بما یدخل
المعدة لا من اسفل البدن کالحقنة فلا اثبات فلا حرمة
النسب لان النص و هو حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم
من النسب ... ثبتت الحرمة انتهی و در در مختار می آرد و الوطی تشبیهه کالحلال
و کذا الزنا و الاوجه لا فتح انتهی و ... در تعالیق الانوار علی
الدر المختار می نویسد قوله و الاوجه لا ای درایة لا روایة شرنبلالیة
انتهی و در نهر الفائق می آرد و قید بالزوج لانه لو زنی بامرأة فولدت
منه و ارضعت صبیة جاز لاصول الزانی و فروعه التزوج بها کذا
اختاره الولوالجی و علیه جری الاسبیجابی و صاحب الینابیع و صححه فی المحیط
الحلال و جزم به قاضی خان و الاول اوجه انتهی هرگاه این امر محقق شد
... میگوییم که نکاح برادر زانی با رضیعهٔ مذکور جائز است باتفاق فقها

اما نزد طائفه ثانیه پس جواز ظاہر ست چہ ہرگاہ رضیعه مذکوره بر زانی و اصول
و فروع حلال شد بر برادر زانی بطریق اولی جائز خواہد شد و اما نزد طائفه
اولی پس ابن ہمام در فتح القدیر آورده و فی التجنیس من علامة الناطفی
عن الشیخ ابی عبد الله الجرجانی انه کان یقول فی الدرس لا یجوز للزانی
ان یتزوج بالصبیة للمرضعة و لا لآبائه واجداده و لا لاحد من اولاده
ولعم الزانی التزوج بها کما یجوز بالصبیة التی ولدت من الزانی لانه
لو ثبت نسبها من الزانی حتی یظهر فیها حکم القرابة والتحریم علی ابائه واجداده
لاعتبار الجزئیة والبعضیة بینها وبین العم انتہی و پر ظاہر ست که در برادر
و عم فرقی نیست ہرگاہ نزد طائفه اولی رضیعه مذکوره بر عم زانی حلال شد
در حلتش بر برادر چه شک ماند و صاحب تحریر حلتش برای عم زانی و خال بالاجماع
الاتفاق نقل کرده عبارتش این ست ظاهر کلامهم ان هذه الصبیة
تحل علی عم الزانی وخاله اتفاقا لانه لو ثبت نسبها من الزانی حتی یظهر
حکم القرابة والتحریم علی اولاده عند القائلین به لاعتبار الجزئیة
والبعضیة ولا جزئیة بینها وبین عم الزانی والخال ولو اثبت هذا فی
حق المتولد من الزنا فکذلک فی حق المرضعة لبن الزنا انتہی و ہمچنین ست
در نهر فائق و اگر برین تقریر کفایت نشود و صاف جزئیت طلب شود پس
عبارت رد المحتار که در تحت قول صاحب در المختار وحرم الکل مع ما م
تحریمه نسبا و مصاهرة و رضاعا واقع ست ملاحظه شود و آن این ست
مقتضی قوله والکل رضاعا مع قوله فی ما مر ولو من زنا حرمة فرع
المزنیة واصلها رضاعا و فی قهستانی عن شرح الطحاوی عدم الحرمة
ثم قال لکن فی النظم وغیره انه یحرم کل من الزانی والمزنیة علی اصل الآخر

وفروعه رضاعاً ومقتضى تقييده بالفرع والاصل انه لا خلاف في
عدم الحرمة على غيرهما من الحواشي كالاخ والعم انتهى هذا جوابي
وعلى الله جل جلاله اعتمادي في كل ما نطق به لساني او سار فؤادي
حالا بتحرير مسامحات عجيب مواقع وتقرير دفع خدشات منازع وجرح كاوش
بصورت شرح قولا بقول مينازم قوله وبعض مى نگارند كه محل خلاف الخ
اقول اين تقرير را صاحب بحر ذكر كرده است ليكن صاحب رد المحتار تعاقب
آن كرده باين عبارت حاصل كلام صاحب فتح القدير ان في الحرمة المرضعة
بلبن الزنا على الزاني وكذا على اصوله وفروعه روايتين كما صرح
به القهستاني وان الاوجه رواية عدم الحرمة وان ما في الخلاصة من
ان التي ارضعت لا بلبن الزاني مردود لان المسطور في الكتب المشهورة
[illegible] رضيعة من غير الزوج لا تحرم على الزوج ومما في الفتاوى اذا خالف
المشاهير من الشروح لا يقبل هذا التقدير كلام صاحب الفتح وقد
[illegible] فهمه خبط كثير منه ما ادعاه في البحر من ان محل الخلاف
اصول الزاني وفروعه وانها لا تحل للزاني اتفاقا انتهى پس معلوم شد
كه درين قول فقها را فقط دو قول است كه سابقا مذكور كرده ام و قول ثالث
از كلام ايشان غير ثابت قوله واز بيان بعض معلوم ميشود كه لبن زنا الخ
اقول اين قول آنهان طائفه است كه رضيعه لبن زنا را بر زاني واصول وفروع
حرام مى گويند وباوجود اين تصريح مى سازند كه برادر زانى وعم وخال او حلال
است كلام مفصلا قوله وافق بالدليل اقول سابقا از تعاليق الانوار منقول شده
كه اوفق بالدراية عدم حرمت است واز فتح وغيره گذشته كه عدم حرمت اتم
قوله وفتوى برهمين بايد داد اقول هرگاه فتوى محققين حنفيه مثل صاحب فتح

وصاحب بحر وصاحب نهر وغیرہ بر نقل عدم حرمت مدح درست چنانچہ
وشاید باقی نماندہ ودر رد المحتار می آرد فی قضاء الفوائت من البحر من انہ
اذا اختلف التصحیح والفتوی فالعمل بما فی المتون اولی وکذا لو کان احدہما
من الشروح والآخر فی الفتاوی لما صرحوا بہ من ان ما فی المتون مقدم
علی ما فی الشروح وما فی الشروح علی ما فی الفتاوی لکن ہذا عند التصریح
بتصحیح کل من القولین او ما فی عدم التصحیح اصلا اما لو ذکر مسئلتی المتون
ولم یصرحوا بتصحیحہا بل صرحوا بتصحیح خلافہا فقد افاد العلامۃ قاسم
بترجیح الثانی لانہ ترجیح صریح انتہی وپر ظاہر است کہ لبن زنا کالحلال اگرچہ
در بعض متون ودر بعض فتاوی مذکور است لیکن شراح محققین قول عدم
حرمت را مفتی بہ گفتہ اند وارباب متون بر حرمت فتوی نوشتند بلکہ فقط کفایت
بر ذکر لبن الزنا کالحلال ساختند پس لاجرم فتوی شراح معتبر خواہد شد ومراد
فتوی دادہ خواہد شد نہ بر لبن الزنا کالحلال کہ معری از تنزیہی است قولہ چہ ذلک
اصول ثابت است الخ اقول در تعارض مساوات متعارضین شرط است ودر ما نحن
فیہ دلیل عدم حرمت قوتی دارد چنانچہ از عبارات سابقہ واضح است ودلیل
حرمت ضعفے دارد کما سنبین عنقریب فاین التعارض واین ترجیح التحریم قولہ
بنا علیہ نکاح برادر زید باین دختر جائز نیست اقول این حکم عدم جواز بنابر
مذہب حنفیہ کہ مستنبط از دلائل است محض غلط است چہ جملہ فقہا اتفاق دارند
کہ برادر زانی وعم وخال او رضیعہ از لبن زنا حلال است وہم آنکہ حکم تحریم میدہند
آن را مخصوص بزانی وفروع واصول می سازند کما مر من البحر ورد المحتار مصرحا
واگر حکم عدم جواز قطع نظر از تصریحات فقہاء حنفیہ است پس دران گفتگو نیست
چہ مسائل حکم حلت وحرمت ابنہ مذہب حنفی متفرست نہ بمجرد عقل مع قطع النظر عن النقل

قوله اول اینکه در در مختار مرقوم است الخ اقول صاحب در مختار در زیادات کتاب الـ[illegible]
عن زنا تبعیت منح الغفار کرده وصاحب منح الغفار آن را از عبارت بحر [illegible]
نقل کرده است اخذ کرده وصاحب بحر از فتح القدیر نقل کرده واین جمله عبارت
در فصل المحرمات واقع شده نه خود صاحب فتح وصاحب بحر در کتاب الرضاع
ولیده زنا را بر عم زانی وخال زانی حلال نوشته اند وهمین قول را اوجه گفته اند
پس معلوم شد که عبارات فصل محرمات موافق مشهور واقع شده اند ومعتمد آن است
که در بحث رضاع واقع شده است فان المسئلة اذا کانت مصرحة فی موضع
بغیر علامة فتوی وکان خلافها مصرحا بها فی موضع آخر بعلامة الفتوی
کان الاعتماد علی هذا لا ذاک کما لا یخفی علی من طالع رسم الفتوی
و آنچه از فتاوی قاضی خان منقول شده معلم بعلامت فتوی نیست لا سیما
[illegible] مرجح لما فی الفتاوی لا سیما اذا کان ما فی الشرح معلما بالفتوی
[illegible] فی مواضع قوله ازین عبارات ظاهر است الخ اقول آری اگرچه ازین
عبارات حرمت دختر برادر از زنا ظاهر لیکن فتوی محققین شراح بر خلاف آنست
و سر این مسئله این است که در باب حرمت بسبب قرابت بعضیت معتبر است
حقیقة و چون ولیده زنا جزء زانی است حقیقة لاجرم بر آن حرام خواهد شد اما
چون بعضیت شرعا غیر معتبر است لهذا نفقه ولیده زنا بر زانی واجب نیست
ونه میراث از زانی خواهد یافت وبالجمله احکام بعضیت بر آن شرعا جاری نیست
پس این بعضیت در حق برادر زانی وعم وخال او منجر بشبهه بعضیت نشده واین
در باب قرابت موجب حرمت نیست قوله واین نیز پیداست که آنچه از نسب حرام است
از رضاع حرام است الخ اقول اگر مراد کلیه است پس غلط است چه فقها نسب
یک صورت را از حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب مستثنی ساخته اند

کما علم من مطالعة شرح الوقاية والدر المختار وغيرهما واگر مراد جزئیه است
پس در شکل اول نتیج نیست قوله دوم اینکه الخ اقول کسے را انکار این امر نیست
که گرامی فقیه بطرف حرمت رضیعه از لبن زنا بر زانی و اصول و فروع او رفته تا
نقل این عبارات که دال بر حرمت است نافع شود بلکه مقصود این است که اگرچه یک
طائفه فقهاء بطرف حرمت رفته لیکن مفتی به نزد ارباب نظر و تدقیق حلت است
و نیز حلت رضیعه مذکوره بر برادر زانی و عم و خال او متفق علیه است کما مر سابقا
مفصلا قوله پس معلوم شد که شبه جزء الجزء الخ اقول از رد المحتار و بحر وغیره
حلت رضیعه مذکوره بر برادر زانی و عم او منقول است و فتوی بمنقول باید داد
نه بر معقول سائل که سوال از حلت و حرمت ساخته غرض او انیست که نزد حنفیه
حلت است یا حرمت نه اینکه درینجا مفتی هرچه خواهد بنویسد پس چون
خواهد بخشد آری اگر جزئیه مسئله مسئوله یافته نمی شود البته استنباط عقلی
بود ابن عابدین در کتاب الطهارة در رد المحتار می نویسد البحث فی المنقول
غیر مقبول انتهی علاوه ازین فی نفسه این تقریر هم منظور است زیرا که
را و نطفه زنا را شرعا اعتباری نیست پس در عم و خال و دیگر حواشی شبهة
البعضیة درین مقام منجر به شبه الشبهة می شود و در هدایه وغیره مصرح
ان لا اعتبار للشبهة لا للنازل منها پس این شبهة الشبهة موجب حرمت بر
حواشی نمی تواند شد قوله علاوه آن الخ اقول این علاوه محض غلط است
چه هرگاه در صورت مذکوره بجای صبیه صبی فرض کرده شد حرمت بنت
ابن الزانی بر او اگر مراد از ابن الزانی همان ابن است که از بطن مزنیه تولد یافته
بدین وجه است که این مزنیه برادر رضاعی آن رضیع است و نسبا او را عمه
ام ثابت است پس بنت ابن الزانی دختر برادر رضیع رضاعی شد و اولاد

برادر رضاعی برادر رضاعی اگرچه رضاع هر دو از لبن زنا باشد بسبب اینکه
آن هر دو جزو مادر اند حرام است نه اینکه آن دختر برادرزادی رضاعی آن
صبی خواهد بود کما ذکره صاحب العلاالدّه و در ما نحن فیه دختر رضاعی از لبن
زنای برادر حقیقی است و کم من فرق بینهما و اگر مراد از ابن الزانی ابن او از
نکاح است پس حرمت دخترش بر رضیع مذکوره و عدم حرمتش از ما نحن فیه
خارج است پس قیاس ما نحن فیه برین صورت سقر و خنه مستقیم نیست قوله
سوم نزد حنفیه الخ اقول فی الواقع در باب نسبت حقیقة البعضیة معتبر است
و در رضاع شبه بعضیة لیکن چون در لبن حرام شبه بعضیة منجر بشبهة الشبهه
می شود اعتبارش نخواهد شد قوله چهارم اصل در باب حرمت رضاع حقیقة
الخ اقول حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب عام مخصوص البعض اتفاق
الفقهاء و المحدثون و تخصیص عام مخصوص بقیاس جائز است کما
صرح فی التلویح و غیره من کتب الاصول قوله پس اولاً معارض نیست الخ
اقول هرگاه در عبارات فقهاء تعارض واقع شود مفتی را لازم که بر فتوی محققین
عمل سازد و چون بر تحریر صاحب تجنیس اعلام فقهاء فتوی داده تعارض عبارت
مثل صاحب در مختار که هرگز مماثلت با صاحب تجنیس ندارند چه ضرر خواهد رسانید
قوله محل نظر است بدین وجه الخ اقول چون در رضاع شبه بعضیة معتبر است
و در لبن حرام شبهه منقلب بشبهة الشبهه می شود اعتبار آن نشاید و لهذا
فقهاء عظام حکم حلت برای اصول زانی بهم و فروع اهم داده اند و آنانکه قائل
تحریم اند احتیاط باعتبار مشاکلت صوری ساخته اند و هو المقصود فی الحوا
پس قول مجیب و آن برای حرمت لبن کافی است چنانچه در لبن حلال ظهیر
مسلم است قوله پس اولاً معارض است بعبارات منقوله الخ اقول تعارض مفتی [illegible]

و غیر بیفتے از عجائب روزگار ہست قولہ ازین عبارات معلوم میشود آنچہ صاحب فتح تہم حرمت ارضاعت را بعلل الشبہہ بعینیت می داند لیکن اعتبار شبہہ الشبہۃ نمی سازد قولہ ثالثہا الخ اقول جوابہ ما عرفت آنفا ہذا ما خطر خاطری من الایرادات علے المجیب وعلی اللہ التوکل فی کل ما اتکلم والیہ انیب نقطہ زنا الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی حررتہ فی ثلث جلسات آخرہا فی لیلۃ السبت الخامس عشر من المحرم من سنۃ تسعین بعد الالف والمأتین

[illegible]

[illegible]

... ایک ہو گئے ہین کہ مفقود ہے اور اوسکی عورت جوان ہے اور خواہش مرد کی اوسکو ہے اور نان ونفقہ سے محتاج ہے اور اندیشہ اسکا ہے کہ زنا ہو جاوے تو ایسی صورت مین امام مالک کے مسلک پر اوسکو عمل کہ جو مروی ہے حضرت عمر سے یا کہ جو فرمایا ہے حضرت رسول مقبول علیہ وسلم اور مروی ہے حضرت علی سے اور بلکہ یہہ بھی مرقوم ہے کہ رجوع کیا حضرت عمر نے طرف قول حضرت علی کے اور مذہب اکثر صحابہ کا یہی ہے جیسا کہ نور الہدایہ ترجمہ شرح وقایہ کتاب المفقود مین ہے مفصلاً العبارت کتاب تحریر فرمایئے

ہو المصوب اس مسئلہ مین صحابہ رضی اللہ عنہم وتابعین مختلف ہین حضرت عمر و ایک جم غفیر صحابہ اس طرف گئے ہین کہ زوجہ مفقود کی چار برس انتظار کرے بعد ازان نکاح کرلے اور بعضون نے اسپر اجماع صحابہ نقل کیا ہے امام مالک موطا مین روایت کرتے ہین ان عمر بن الخطاب قال ایما امرأۃ

فقدت زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربع سنین ثم تعتد اربعة
اشهر وعشرا ثم تحل للازواج اور محمد بن عبد الباقی زرقانی شرح موطا
مین لکھتے ہین روی نحوہ عن عثمان وعلی قیل واجمع الصحابة علیه ولم
یعلم لهم مخالف فی عصرهم وعلیه جماعة من التابعین انتہی اور
بعض صحابہ مثل ابن مسعود و علی بنابر یک روایت کے اسطرف گئے ہین کہ زوجۂ
مفقود تا دم ظہور موت شوہر انتظار کرے اور یہی مذہب شعبی ونخعی کا ہے
جیسا کہ فتح القدیر مین ہے الحاصل ان المسئلة مختلفة فی ما بین الصحابة
فذهب عمر الی ما تقدم وذهب علی انها امرأته حتی یاتیها البیان وروی
عبد الرزاق عن ابن جریج قال بلغنا ان ابن مسعود وافق علیا علی
[illegible] ة المفقود تنتظر ابدا واخرج ابن ابی شیبة عن ابی قلابة وجابر
[illegible] والشعبی والنخعی کلهم قالوا لیس لها ان تتزوج حتی یستبین
[illegible] ہی اور ایک حدیث مرفوع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے
اس باب مین موافق رای علی مرتضی وارد ہے لیکن اوس حدیث
کی سند مین ضعف ہے چنانچہ زیلعی تخریج احادیث ہدایہ مین لکھتے ہین
اخرج الدارقطنی فی سننه عن سوار بن مصعب حدثنا محمد بن شرحبیل
عن المغیرة بن شعبة قال قال رسول الله امرأة المفقود امرأته حتی
یاتیها البیان ووجدته فی نسخة اخری حتی یاتیها الخبر وهو حدیث ضعیف
قال ابن ابی حاتم فی کتاب العلل سألت ابی عن حدیث رواه سوار بن مصعب
عن محمد عن المغیرة فی امرأة المفقود فقال لی هذا حدیث منکر ومحمد
متروك الحدیث یروی عن المغیرة مناکیر اباطیل وذکره عبد الحق فی
احکامه من جهة الدارقطنی واعله بمحمد بن شرحبیل وقال انه متروک

وقال ابن القطان فی کتابه سوار بن مصعب اشهر فی المتروکین انتهی اور سیشیخ بدرالدین عینی نے بنایہ شرح ہدایہ میں تحریر کیا ہے ہر گاہ یہ امر سمجھا تو واضح جاننا چاہیئے کہ چونکہ حدیث مرفوع اس مسئلہ میں بطریق ضعیف وارد ہے اور صحابہ خود مختلف ہیں لہذا ائمہ مجتہدین نے ما بینہم اس مسئلہ میں مختلف ہو گئے ہیں ائمہ حنفیہ نے رای علی کو بضم حدیث مرفوع مرجح کیا اور ائمہ مالکیہ نے رای حضرت عمر و عثمان وغیرہ کو مختار کیا لیکن لوقت ضرورت ائمہ حنفیہ تصریح کرتے ہیں کہ فتوی قول مالک پر جو موافق ایک جماعت صحابہ کے ہے درست ہے اور جب خوف وقوع حرام کا ہو تو عمل کرنا مسلک مالکیہ پر جائز ہے جامع الرموز میں ہے قال مالك والاوزاعی الی اربع سنین فینکح عرسه بعدها کما فی الظهیریة فلو افتی به فی موضع الضرورة ینبغی ان لا باس به علی ما اظن انتہی اور رد المحتار حاشیہ درمختار میں ہے ذکر ابن وهبان فی منظومته انه لو افتی بقول مالك فی موضع الضرورة یجوز واعترضه شارحها ابن الشحنة بانه لا ضرورة الی ذلك وقال الشارح فی الدر المنتقی هذا لیس باولی بقول القهستانی لو افتی به فی موضع الضرورة لا باس به علی ما اظن انتہی واللہ اعلم حرره

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۱۲

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ زید کہتا ہے کہ حدیث ان اللہ خلق سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراهیم کابراهیمکم وعیسی کعیسکم ونبی کنبیکم کفر ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھے وہ کافر ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ کافر اور عمرو کہتا ہے کہ یہ حدیث صحیح ہے اور جو اسکا اعتقاد رکھتے وہ مسلم صحیح الاعتقاد ہے اور جو اسکے ناقل ہیں وہ ائمہ دین وہداة مسلمین ہیں

ان دونون قولون مین سے کونسا قول صحیح ہے اور کون غلط اور زید مسلمان
ہے یا کافر ہے بینوا توجروا

ہو الموفق زید جھوٹا ہے اور فاسد الاعتقاد اور عمرو سچا ہے اور صحیح العقیدہ
اور اعتقاد زید کا کفر صریح ہے اور جہالت قبیح کیونکہ حدیث مذکور کتب معتمدہ
اور زبر معتبرہ مین موجود ہے اور اسکے ائمہ دین مثل ترجمان القرآن حضرت
ابن عباس اور ابو الضحی اور شعبہ امیر المؤمنین فی الحدیث اور عطاء بن السائب
اور عطاء بن یسار اور عمرو بن مرہ و محمد بن مثنی اور عمرو بن علی اور محمد بن جعفر
اور عبید بن غنام اور علی بن حکیم و شریک اور حاکم اور بیہقی و جلال الدین سیوطی
کہ سند متاخرین کے ہین اور محمد بن جریر طبری کہ بڑے معتمد متاخرین کے ہین اور
ابن ابی حاتم کہ بڑے محدث ہین اور عبید بن حمید اور ابن [illegible] اور ابن حجر عسقلانی
[illegible] فتح الباری وغیرہم قائل ہین اخرج الحاکم فی المستدرک من طریق عبید
الضحی عن علی بن حکیم عن شریک عن عطاء بن السائب عن ابی الضحی
عن ابن عباس قال فی کل ارض نبی کنبیکم و ادم کادمکم و نوح کنوحکم و
عیسی کعیسی و قال صحیح الاسناد و قال ابن جریر حدثنا عمرو بن علی و محمد
بن مثنی قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی الضحی عن
ابن عباس انه قال فی کل ارض ادم کادمکم و نوح کنوحکم و ابراهیم کابراهیمکم
و عیسی کعیسکم و نبی کنبیکم اور ابن حجر عسقلانی فتح الباری شرح صحیح البخاری
مین لکھتے ہین و یدل للقول الظاهر ما رواه ابن جریر من طریق شعبة عن عمرو
بن مرة عن ابی الضحی عن ابن عباس فی هذه الآیة و من الارض مثلهن قال
فی کل ارض مثل ابراهیم و نحو ما علی الارض من الخلق هکذا اخرجه مختصرا
و اسناده صحیح و اخرجه الحاکم و البیهقی من طریق عطاء بن السائب عن ابی الضحی

مطوّلہ واولہ ای سبع ارضین فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم
وابراهیم کابراهیمکم وعیسے کعیسکم ونبی کنبیکم قال البیہقی اسنادہ
صحیح الا انہ شاذ انتہی اور تدریب الراوی شرح تقریب النواوی میں مرقوم
ہے ولہ ارال التعجب من تصحیح الحاکم لہ حتے رایت البیہقی قال اسنادہ صحیح
ولکنہ شاذ بمرۃ اور تفسیر درمنثور میں مسطور ہے واخرج عبید بن حمید
وابن المنذر وابن جریر عن ابن عباس فی قولہ ومن الارض مثلہن قال
لو حدثتکم بتفسیرہا لکفرتم وکفرکم تکذیبکم بہا واخرج ابن جریر وابن
ابی حاتم والحاکم وصححہ والبیہقی فی شعب الایمان وفی الاسماء و
الصفات من طریق ابی الضحے عن ابن عباس فی قولہ ومن الارض مثلہن
قال سبع ارضین فی کل ارض نبی کنبیکم وآدم کآدمکم ونوح
کنوحکم وابراهیم کابراهیمکم وعیسے کعیسکم قال البیہقی
صحیح لکنہ شاذ بمرۃ لا اعلم لابی الضحے علیہ متابعا انتہی انتہی
ہے تفسیر مظہری اور کمالین وغیرہا میں اور موافق قاعدہ محدثین کی
یہ حدیث مرفوع ہے حکما پس معاذ اللہ حضرت رسول خدا صلے اللہ علیہ
وسلم تک نوبت پہونچتی ہے مسلمانون کو چاہیئے کہ ایسے مرتد کے پاس
نہ بیٹھین اور اوس سے کلام بھی نکرین اور اوسکے پیچھے نماز بھی نہ پڑھین
واللہ اعلم بالصواب والیہ الایاب فی کل باب۔ نمقہ العاجل الجانی السید
امیر احمد الیقوی السہسوانی عاملہ اللہ بالنور الشعشانی والرحم الصمدانی

عبد محمد یوسف	سید محمد نذیر حسین	محمد اسد علی	محمد حسین	حسبنا اللہ بس حفیظ اللہ
سید شریف حسین	محمد عبد العلی	خادم العلماء محمد عبد العزیز	شہاب الدین	عبد الغفور
محمد عبد الغفار				

مہر شہاب الدین لاہوری

کتاب العقائد

رسالہ مولوی محمد حسن صاحب امروہی در باب تحذیر الناس

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین اس باب مین کہ زید نے یہ تقریظ ایک
عالم کے جسکی تصدیق ایک مفتی مسلمین نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس
رضی اللہ تعالی عنہ جو در منثور وغیرہ مین ہے ان اللہ خلق سبع ارضین
فی کل ارض آدم کآدمکم ونوح کنوحکم وابراہیم کابراہیمکم وموسی کموسیکم
وعیسی کعیسیکم ونبی کنبیکم کے یہہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے
کہ حدیث مذکور صحیح اور معتبر ہے اور زمین کے طبقات جدا جدا ہین اور ہر طبقے
مین مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے مین انبیا کا ہونا معلوم ہوتا ہے
لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ مین ثابت ہوتا ہے مگر اوسکا
مثل ہونا ہمارے خاتم النبیین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم کے ثابت نہین اور
[illegible] عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مماثل آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم کے
[illegible] ہین کہ اولاد آدم جسکا ذکر ولقد کرمنا بنی آدم مین ہے اور سب
سے افضل ہے وہ اسی طبقے کی آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور
ہمارے حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم سب اولاد آدم سے افضل ہین
تو بلاشبہہ آپ تمام مخلوقات سے افضل ہوئے پس دوسرے طبقوں
کے خاتم جو مخلوقات مین داخل ہین آپ کے مماثل کسیطرح نہین ہو سکتے
انتہی اور باوجود اسی تحریر کے زید یہہ کہتا ہے کہ اگر شرع سے اسکے خلاف
ثابت ہوگا تو مین اوسی کو مان لونگا میرا اصرار اس تحریر پر نہین پس علماے
شرع سے استفسار یہہ ہے کہ الفاظ حدیث ان معنون کو محتمل ہین یا
نہین اور زید بوجہ اس تحریر کے کافر یا فاسق یا خارج اہل سنت وجماعت
سے ہوگا یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب تحقیق یہہ ہے کہ حدیث مذکور محققین محدثین کے نزدیک

معتمد ہے حاکم نے اوسکے حق مین صحیح الاسناد کہا اور ذہبی نے حسن الاسناد
کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت مین کوئی علت قادحہ معتمدہ نہین ہے اور زمینون کے طبقات
کا جداگانہ ہونا بہت احادیث سے ثابت ہے اور حدیث مذکور سے ہونا انبیا کا طبقات تحتانیہ
مین ثابت ہے اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ جسطرح سلسلہ نبوت اس طبقہ مین سرتا پا
سکان کے تیار ہوا اوسیطرح سے ہر ہر طبقہ مین سلسلہ نبوت کا واسطے ہدایت
وہان کے سکان کے تیار ہوا اور چونکہ بدلائل عقلیہ ونقلیہ لا تناہی سلسلہ کا
باطل ہے لاجرم ہر طبقہ مین ایک مبدء سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے آدم کے
ساتھ مشابہ کیا گیا اور ایک آخر سلسلہ ہوگا کہ وہ ہمارے خاتم کے ساتھ تشبیہ
دیا گیا پس بنا برعلیہ اواخر انبیا طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے
اب یہان تین احتمال ہین ایک یہہ کہ خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کے ہوئے ہون دوسرے یہہ کہ مقدم ہوئے ہون
تیسرے یہہ کہ معاصر ہون احتمال اول بحدیث لا نبی بعدی وغیرہ باطل ہے
اور برتقدیر احتمال ثانی آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم خاتم انبیا ہر طبقات کے
ہوسکینگے اور برتقدیر ثالث دو احتمال ہین ایک یہہ کہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص
ساتھ اسی طبقے کے ہو اور آپکی خاتمیت بہ نسبت انبیا اسی طبقہ کے ہو
ہر طبقہ تحتانیہ مین وہان کے خاتم کی رسالت ہو اور ہر ایک اونمین کا صاحب
شرع جدید و خاتم انبیا اپنے طبقات کا ہو دوسرے یہہ کہ خواتم طبقات
تحتانیہ متبع شریعت محمدیہ ہون اور کوئی اونمین کا صاحب شرع جدید نہو
اور دعوت ہمارے حضرت کی عام اور ختم آپکا بہ نسبت جملہ انبیا جملہ طبقات
کے حقیقی ہو اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کا بہ نسبت اپنے اپنے سلسلہ کے اضافی
ہو احتمال اول بہ نسبت عموم نصوص بعثت نبویہ کے کہ جس سے صاف آنحضرت

مبعوث ہونا تمام عالم پر معلوم ہوتا ہے باطل ہے اور علمای اہل سنت
بھی اس امر کی تصریح کرتے ہین کہ آنحضرت کے عصر مین کوئی نبی صاحب شرع
جدید نہین ہو سکتا اور نبوت آپکی عام ہے اور جو نبی آپکے ہمعصر ہوگا وہ
تبع شریعت محمدیہ کا ہوگا چنانچہ تقی الدین سبکی سے جلال الدین سیوطی
رسالۃ الاعلام بحکم عیسی علیہ السلام نقل کرتے ہین قال السبکی فی تفسیرہ
ما من نبی الا اخذ اللہ علیہ المیثاق انہ ان بعث محمد فی زمانہ لیومنن بہ
ولینصرنہ ولیوصی امتہ بذلک وفیہ من التنویہ وتعظیم قدرہ ما لا یخفی
وفیہ مع ذلک انہ علی تقدیر مجیئہ فی زمانہم یکون مرسلا الیہم فیکون
نبوتہ ورسالتہ عامۃ لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیامۃ ویکون
الانبیاء واممہم کلہم من امتہ فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء
ولو اتفق بعثتہ فی زمن آدم ونوح وابراہیم وموسی وعیسی وجب علیہم
وعلی اممہم الایمان بہ ونصرتہ ولہذا یاتی عیسی فی آخر الزمان علی شریعتہ
ولو بعث النبی علیہ الصلوۃ والسلام فی زمان موسی وابراہیم ونوح
وآدم کانوا مستمرین علی نبوتہم ورسالتہم الی اممہم والنبی علیہ وسلم
نبی علیہم ورسول الی جمیعہم انتہی اور بحر العلوم مولانا عبد العلی اپنے رسالہ
فتح الرحمن مین لکھتے ہین مقتضی ختم رسالت دو چیز یکے آنکہ بعد وی رسول نباشد
ودیگر آنکہ شرع وی عام باشد وہر کسیکہ موجود باشد وقت نزول شرع وی
اتباع شرع وی بروے واجب وفرض است وسرش اینکہ ہمہ رسل در اخذ
شرع مستمد از خاتم الرسالت اند وچونکہ شرع او عام باشد پس دیگری صاحب
شرع نباشد انتہی خلاصہ کلام یہ ہے کہ حدیث ابن عباس صحیح و معتبر ہے
اور اوس سے طبقات تحتانیہ مین وجود انبیا کا ثابت ہے اور یہ نسبت ببلاد

تناہی سلسلہ کے ہر ایک طبقہ مین ایک آخر انبیاء بہ نسبت اوس طبقہ کے ہو ز مانہ ہوگئے
ہین لیکن مطابق عقائد اہل سنت یہہ امر ہے کہ دعوت ہمارے حضرت کی عام
ہے تمام مخلوقات کو شامل ہے پس اس امر کا اعتقاد کرنا چاہیئے کہ خواتم طبقات
باقیہ بعد عصر نبویہ نہین ہوئی یا قبل ہوئی یا ہمعصر اور بر تقدیر اتحاد عصر تبع
شریعت محمدیہ ہونگے اور ختم اونکا بہ نسبت اپنے طبقہ کے اضافی ہوگا اور
ختم ہمارے حضرت کا تام ہوگا اور تفصیل ان سب امور کی جیسے کما حقہ لیے
دو رسالون مین ایک مسمی بہ الآیات البینات علی وجود الانبیاء فی الطبقات
دوسری مسمی بہ دافع الوسواس فی اثر ابن عباس کے ہے ہر گاہ یہہ امر ممہد
ہوچکا پس سمجھنا چاہیئے کہ زید کو جسنے عبارت جو سوال مین مرقوم ہے لکھی ہے
ہر گاہ مماثلت سے انکار ہے اور صحت حدیث و ثبوت تعدد خواتم طبقات
تحتانیہ کا قائل ہے مخالف اہل سنت کے نہین ہے نہ کافر نہ فاسق بلکہ تبع
سنت مگر ہان نبوت محمدیہ کو ساتھ اسی طبقہ کے خاص کرتا ہو اور ہر ایک
کو صاحب شرع جدید سمجھتا ہو تو البتہ قابل مواخذہ کے ہے کیونکہ یہہ ادعا
خلاف نصوص و خلاف کلمات علماء کے معلوم ہوتا ہے اور اگر مجرد تعدد
خواتم کا قائل اور ختم ہمارے رسول کو حقیقی بہ نسبت جملہ انبیاء جملہ طبقات
سمجھتا ہے اور ختم ہر ایک خواتم باقیہ کو اضافی کہتا ہے تو اوسپر کچھہ
مواخذہ نہین ہے واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی حفظ عن سوجبات الفتن
فی الحقیقت زید بوجہ اس تحریر کے کافر یا فاسق نہوگا واللہ علیم بالصواب
عندہ ام الکتاب کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ العلی الرب الحکیم

۱۲۶

استفتا کیا میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ واعظی میگوید کہ

واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات اذن شفاعت کبری برای
آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم حاصل شده است ومنکر اذن شفاعت
در دنیا کافر است ونیز برای اثبات اذن در دنیا حدیث شریف که در
در باب سجدهٔ شکر از سعد بن وقاص مرویست که آن حضرت فرموده است
خود را شفاعت کنم حق سبحانه ثلث امت مرا بخشید همین طور بعد هر دعا
وسجود دعای بخشایش تمام امت سه کنم پس آیا ازین آیت وحدیث
اذن شفاعت در دنیا ثابت است یا نه وهر که گوید که اذن در دنیا نیست بلکه در اینجا
وعدهٔ صادق شده است در آخرت مطابق آن وعده اذن خواهد شد
آن کس مصیب است یا مخطی وهر که گوید درین دار دنیا اذن شده
آنکس مخطی است یا مصیب بینوا توجروا

الجواب از احادیث کثیره وروایات عدیده این امر ثابت میشود
اذن شفاعت کبری برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بروز قیامت
ثابت است ودر دنیا اذن شده البته وعدهٔ تفویض عهدهٔ شفاعت گردیده
وهمین است مشرب فقهای محققین ومذهب محدثین ومفسرین ابن حجر
مکی در کتاب الزواجر عن اقتراف الکبائر میآرد روی الطبرانی بسند
حسن مرفوعا یدخل من اهل هذه القبلة النار من لا یحصی عددهم الا الله بما عصوا
الله واجترءوا على معصيته وخالفوا طاعته فيؤذن لي في الشفاعة فاثني
على الله ساجدا فيقال لي ارفع راسك سل تعطه اشفع تشفع وهمچنان
حدیث طویل که مشتمل بر احوال توسل اهل محشر بانبیاء است بروایت احمد
وابو یعلی وبزار وابن حبان آورده فیقول عیسی لیس ذاک عندی ولکن
انطلقوا الى سيد ولد آدم فليشفع لكم الى ربكم فينطلقون فيقول الله

يا محمد ارفع راسك وقل واشفع باقيه فينطلق جبرئيل به فيخر ساجدا قدر
جمعته ثم يقول الله تعالى يا محمد ارفع راسك وقل يسمع واشفع تشفع وربع
مدبد ورسافره سے احوال الآخر بروایت احمد وبخاری ومسلم ذکر کرده
فياتون عيسى فيقول لست بذلك ايتوا محمدا غفر الله ما تقدم من ذنبه وما
تأخر فياتونے فاتوم حتے استاذن ربے مختصرا اور بروایت احمد وابو یعلی آورده
فياتون فيقولون يا محمد اشفع لنا الى ربك فاقول بحكتے ياذن الله لمن
و بروایت مسلم وحاکم آورده فیاتون محمدا صلے الله عليه وسلم فيقوم
فيوذن له و بروایت طبرانی وابن مبارک وابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردويه
آورده فياتون عيسے فيقول اولكم على العرب لا محير فياتونے فياذن الله
لے اى اقول الله و بروایت ابو یعلی ذکر کرده اسجد سجدة يرضى بها عنه ثم امدحه
مدحه يرضى بها عنے ثم يؤذن لے بالكلام وعبد الوهاب شعرانی در
اليواقيت والجواهر سے بیان عقاید الاکابر می نویسند قال الشيخ محي الدين
بن عربے انما اخبرنا صلے الله عليه واله وسلم بانه اول شافع واول
شفعة علينا لنستريح من التعب الحاصل بالذهاب الى نبي بعد نبي فے
ذلك اليوم وكل منهم يقول نفسي نفسي فاراد علمنا مقامه لنصير
بكاننا مستريحين حتے تأتی نوبته صلے الله عليه واله وسلم وانما قال
فے اخر الحديث ولا فخر اى لا افتخر بكونی سيد ولد آدم من الانبياء
فمن دونهم وانما قصدت بذلك راحتكم من التعب يوم القيامة
بحكم الوعد السابق لے من الله عزوجل ان اكون اول شافع واول مشفع
انتهى اور محی السنة بغوی تفسیر معالم التنزیل میں آیہ قل لله الشفاعة جميعا
کی تفسیر میں لکھتے ہیں قال مجاهد لا يشفع احد الا باذنه اور نووی

شرح صحیح مسلم مین لکھتے ہین قوله صلی الله علیه واله وسلم فاستاذن
علی ربی فیوذن لی قال القاضی عیاض معناه فیوذن لی فی الشفاعة
الموعودة بها اور ملا جلال دوانی شرح عقائد عضدیه مین لکھتے ہین و
الشفاعة لدفع العذاب ورفع الدرجات حق لمن اذن له الرحمن من
الانبیاء والمومنین بعضهم لبعض اور امام فخر الدین رازی تفسیر کبیر مین
لکھتے ہین ام اتخذوا من دون الله شفعاء ان فی یوم القیامة
لا یملك احد شیئا فلا یقدر احد علی الشفاعة الا باذن الله فیکون
الشفیع فی الحقیقة هو الله الذی یاذن فی تلك الشفاعة وہمچنین است
در بسیار کتب تفسیر وعقائد وغیره اما آیه واستغفر لذنبك الخ پس درباب
استغفار درین دار دنیا وارد است نه درباب شفاعت در آخرت چنانچه لکھتے
... آیه می نویسند امر بالاستغفار مع انه مغفور له لیستن امته
حدیث مذکور در سوال دلالت بر اذن شفاعت در دنیا نمیکند بلکه
... امر است ونصوص مذکوره صاف دلالت بر اذن بروز قیامت
میکنند ومسئله ہا چنان نیست که احد المتخاصمین کافر وفاسق شود درین
باب احتیاطی باید والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

فائدہ: کتاب البیع

۱۲۷ استفتا چه میفرمایند علمای شافعیه رحمکم الله تعالی درین مسئله
که بعض مردم این دیار خریدن شراب به نیت سرکه ساختن جائز میدارند
ومیگویند که بسبب نیت که نزد شان شرط است حرمت ونجاست خمر مرتفع
می گردد پس قول ایشان صحیح است یا نه بینوا ابدلائل کتب الشافعیة توجروا
یوم القیامة عن الله القوی البریة

الجواب خریدن خمر اصلا روا نیست اگرچہ بہ نیت سرکہ کردن باشد زیرا کہ
از مستند عبارت کتب فقہ شافعیہ اصلا صحتے ندارد کہ خمر حرام و پلید است کذا
فی المغنی وغیرہ ہر چہ نجس ہست خریدنش اصلا جائز نیست لعدم وجود الشرط
للمبیع پس معتبر از شرط بیع نزد امام شافعی رحمہ اللہ آنست کہ مبیع نجس العین نباشد
بلکہ بالفعل پاک باشد یا امکان پاک گشتن داشتہ باشد و اگر پاک نباشد یا بذریعہ
غسل امکان طہارت دارد نیز جائز نیست ہمچنین ہست در فتح المعین وطہرہ
او امکان طہرہ بغسل فلا یصح بیع نجس وجلد میتۃ وان امکن طہرہ
بتخلل او دباغ انتہی لہذا صحیح نیست بیع سگ معلم وخنزیر و ہم جائز نیست بیع خمر
قال فی احیاء علوم الدین فیعتبر فیہ ستۃ شروط الاول ان لا یکون نجسا
فی عینہ فلا یصح بیع کلب وخنزیر ولا یجوز بیع الخمر انتہی وفی المنہاج للمبیع
شروط طہارۃ عینہ فلا یصح کلب وخنزیر وخمر والمتنجس الذی لا یمکن تطہیرہ
کالخل واللبن انتہی وفی الزبد ویشترط فی المبیع ان یکون طاہرا
وفی الانوار ولہ شروط الاول ان یکون طاہرا او یطہر بالغسل فلا یصح
بیع کلب وخنزیر وفروعہما والمیتۃ کالعاج وجلدہا قبل الدباغ والشرب
والخمر انتہی وخمرے کہ بے معالجہ سرکہ شود پاک ہست وخم آن ہم پاک در مغنی
ہم مسطور ہست وانچہ نجس العین ہست مثل سگ وخون ومردار ہیچ وجہ پاک
نشود مگر خمر خود بخود بغیر معالجہ سرکہ گردد یا پوست مردار کہ بدباغت گشتہ
انتہی ایضا در مغنی مرقوم ہست بدانکہ خمر را بمعالجہ سرکہ کردند مثل آنکہ
پاشنہ کہ یا آب گرم یا شیرہ وغیر ذلک در وی انداختند آن سرکہ شود این سرکہ
پلید و حرام ہست و پاکی آن ممکن نیست. وفی المنہاج ولا یطہر نجس العین
الا خمر تخللت وکذا ان نقلت من شمس الی ظل وعکسہ فی الاصح فان خللت

يطرح شئ فلا انتهى وفى الانوار لا يطهر من نجس العين الا الخمر بالتخلل
وجلد الميتة بالدباغ انتهى بلكه بر بائع و مشترى از احاديث صحيحه لعنت خدا و
رسول ثابت وعن ابن عمر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم لعن الله الخمر وشاربها وساقيها وبايعها ومبتاعها وعاصرها
الحديث وعن انس رضى الله عنه قال لعن رسول الله فى الخمر عشرة عاصرها
ومعتصرها وشاربها وحاملها والمحمولة اليه وساقيها وبايعها واكل ثمنها
والمشترى لها والمشترى له رواه الترمذى وابن ماجة كذا فى المشكوة
الشريف والله اعلم بالصواب - حرره الخادم العلماء الربانى فقير شاه رحمت الله
القادرى النقشبندى عفى عنه

[seal]

المرقوم صحيح [seal] هذا الجواب صحيح لاشك فيه [seal: مير تصدق حسين]

خادم علماى دين متين محمد شهاب الدين قادرى عفا عنه

الجواب صحيح غلام قادر عفى عنه - من اجاب اصاب [seal]

كتبه خادم شرع مصطفى سيد مرتضى [seal: سيد مرتضى ۱۲۵۱]

هو المصوب بمذهب شافعيه سركه ساختن خمر حرام است و از سركه
نجاست آن مرتفع نمى شود البته اگر خود بخود سركه شود پاک ميشود و بيع اشيار
نجسه حرام است امام محى الدين نووى در شرح صحيح مسلم مى نويسد ممن قال
بتحريم تخليلها وانها لا تطهر به الشافعى واحمد ومالك فى اصح الروايتين
عنه وجوزه الاوزاعى والليث وابو حنيفة ومالك فى رواية واما اذا
انقلبت بنفسها خلا يطهر عند جميعهم الا ما حكى عن سحنون المالكى انه
قال لا يطهر انتهى و نيز مى نويسد فى رواية ان الذى حرم شربها حرم بيعها
وفيه تحريم بيع الخمر وهو مجمع عليه العلة فيه عند الشافعى وموافقيه كونها

نجسة وليس فيها منفعة مقصودة انتہی و محمد خطیب شربینی شافعی در اقناع شرح مختصر ابی شجاع می نویسند لا یصح بیع عین نجسة سواء امکن تطہیرہا بالاستحالة کجلد المیتة ام لا کالسرجین و الکلب ولو معلماً و الخمر لخبر الصحیحین انه صلی الله علیه وسلم نہی عن ثمن الکلب و قال ان الله حرم بیع الخمر و المیتة و الخنزیر انتہی و الله اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی الحنفی اللکنوی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی

ابو الحسنات محمد عبد الحی — الجواب صحیح نمقه خادم اولیاء الله الکریم محمد ابراہیم عفر له الله الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد مرحوم

شیخ جلال الدین محلی در شرح منہاج الفقه می آرد و للمبیع شروط خمسة احدہا طہارة عینه فلا یصح بیع الکلب و الخمر و غیرہما من نجس العین لانه صلی الله علیه وسلم نہی عن ثمن الکلب و قال ان الله حرم بیع الخمر و المیتة و الخنزیر رواہما الشیخان و المعنی فی المذکورات نجاسة عینہا ما فی نجس العین انتہی و ہمیں حکم عدم جواز بیع خمر است پیش شیوخ اسلام حضرات حنفیه اعلام نور الله تعالیٰ ادار السلام و کثر متقفی آثارہم الی یوم القیام و الله علیم و حکمه حکیم حررہ خادم الکتاب الکریم و الحدیث النبوی ابو الاخیار محمد نعیم الانصاری الحنفی القادری اللکہنوی عفر له العلی الرب الحکیم و جعله من ورثة جنة النعیم

۱۲۸ **استفتا** علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسائل چه میفرمایند که در شرع شریف بیع پوست حیوان مردار غیر مدبوغ و خریدن شراب به نیت سرکه کردن درست است یا نه و استعمال و انتفاع از استخوان مرده و موی و پر و غیرہ جائز است یا نه و بیع پوست حیوان که از دباغت پاک میگردد از ذبح

نیز طاہر شود یانہ و ذکوۃ چہ معنے دارد بینوا توجروا

الجواب حامداً ومصلیاً ومسلماً بیع پوست مردار قبل از دباغتش جائز نیست
کما قال فی العینی ولم یجز الصابیح جلد المیتة قبل الدبغ لما روی انه علیه
الصلوة والسلام نهی عن الانتفاع بجلد المیتة وعصبتها رواه ابوداؤد
وغیره وبعده ای بعد الدبغ یباع لانه طهر بالدبغ انتهی وفی شرح الوقایة
ولا یبیع جلد المیتة قبل الدبغ انتهی وفی الهدایة قال ولا یبیع جلد المیتة
قبل ان یدبغ لانه غیر منتفع به قال علیه الصلوة والسلام لا تنتفعوا من
المیتة باهاب وهو اسم لغیر المدبوغ علی ما مر فی کتاب الصلوة انتهی
وایضاً فیها ولا باس ببیعها والانتفاع بها بعد الدباغ لانها طهرت بالدباغ
انتهی یعنی فروختن پوست مردار پیش از دباغت آن جائز نیست زیرا که انتفاع
روا نیست که در حدیث شریف آمده است که انتفاع مگیرید از پوست مردار
که دباغت ہست واہاب پوست غیر مدبوغ را گویند چنانچه در کتاب الصلوة
گذشته اما فروختن پوست مردار و انتفاع بآن بعد از دباغت آن
روا ہست زیرا که آن بعد دباغت پاک میگردد انتهی ترجمه هدایه وخرید و فروخت
مال غیر متقوم یعنی آنچه منتفع به نیست مثل خمر و خنزیر و مثل آن باطل است
لما فی در المختار وبطل بیع مال غیر متقوم ای غیر مباح الانتفاع به ابن کمال
فلیحفظ کخمر و خنزیر انتهی وفی الهدایة واما بیع الخمر والخنزیر ان کان قوبل بالدین
کالدراهم والدنانیر فالبیع باطل وان کان بعین فالبیع فاسد حتی یملک ما
یقابله وان کان لا یملک عین الخمر والخنزیر انتهی وفی العینی بیع الباطل وهو
غیر مشروع اصلاً کبیع الخمر والخنزیر والمیتة والدم انتهی قال فی العالمگیریة
لا یجوز بیع الخمر والخنزیر والمیتة کذا فی التهذیب انتهی وفی شرح الوقایة

بطل بيع مال غير متقوم كالخمر والخنزير بالثمن انتهى وفي الكفاية البيع في
الخمر باطل حتى لا يملك عين الخمر انتهى الحاصل آنچه در شريعت ماليت
غير متقوم است فروختن آن باطل است مثل خون و مردار وغيره ونيز باطل
است خريدن بآن ودر شرح وقايه مسطور است بطل بيع ماليس بمال كالدم
والميتة والحر والبيع به انتهى ودر ملتقى الابحر مرقوم است بيع ماليس بمال
والبيع به باطل انتهى بايد دانست كه بيع بمعنى فروختن وخريدن است ودر شرع
عبارت از مبادله مال بمال است بتراضى كذا في الهداية عصب مرده واستخوان
وشاخ وپر وموى وپشم وسم ومنقار وآنچه حياة دران حلول نكند پاك است
وانتفاع بدان جائز است هرگاه كه بر آن پيه نبود قال في غنية المستملي
وعصب الميتة وعظمها وقرنها وريشها وشعرها وظلفها وكذا
حافرها ومخلبها وكل ما لا تحله الحيوة منها طاهر اذا لم يكن عليه دسومة
هر حيوانى كه بسم الله ذبح كرده شود جلد وگوشت وپيه وجميع اجزاء او پاك
شود مگر خنزير وآدم عام است ازينكه گوشت آن حيوان ميخورده باشند يا نه قال في
غنية المستملي كل حيوان اذا ذبح بالتسمية طهر جلده ولحمه وشحمه
وجميع اجزائه سوى الخنزير والآدمي سواء كان ماكول اللحم او غير ماكول اللحم
انتهى وفي الهداية وما يطهر جلده بالدباغ يطهر بالذكوة لانه يعمل عمل
الدباغ في ازالة الرطوبات النجسة وكذلك يطهر لحمه بالذكوة وان لم يكن
ماكولا انتهى وفي الدر المختار اى اهاب طهر بدباغ طهر بذكوة انتهى ذكوة
بذال معجمه بمعنى ذبح شرعى است قال في الطحطاوي الذكوة بالذال المعجمة
الذبح انتهى وفي الدر المختار يشترط لطهارة جلده كون الذكوة شرعية
انتهى والله اعلم بالصواب - نمقه الخادم العلماء الربانى فقير شاه رحمت الله

القادری النقشبندی — [مہر] الجواب المرقوم صحیح سید علی رضا
شافعی المذہب [مہر: سید علی رضا] اصاب من اجاب کتبہ [مہر: سید الرضی]
الجواب صحیح کتبہ خادم علمای دین متین محمد شہاب الدین قادری عفا عنہ و
عن اسلافہ [مہر] ہذا الجواب صحیح لا شک فیہ [مہر: میر تصدق حسین]
الجواب صحیح بلا ارتیاب و اللہ اعلم بالصواب - کتبہ غلام قادر عفا اللہ عنہ
فی الواقع بیع پوست مردار قبل دباغت جائز نیست قاضی القضاۃ بدر الدین
محمود عینی در نہایہ شرح ہدایہ می نویسند لا یجوز بیع جلد المیتۃ قبل الدباغ
ولا تملیکہا ذکرہ فی المحیط وشرح الطحاوی انتہی وہمچنین خرید و فروخت
خمر ہم جائز نیست در مجتبی شرح مختصر قدوری می نویسد اما بیع الخمر و الخنزیر
ان کان بالدین کالدراہم و الدنانیر فالبیع باطل و اتفقت الروایات علی
ان ثمن الخمر و المیتۃ غیر مملوکۃ وان قوبل بعین فالبیع فاسد حتی یملک
ما یقابلہ وان کان لا یملک عین الخمر و الخنزیر انتہی و استعمال اجزاء مردار
غیر ان حیاۃ حلول نساز د درست ہست در شرح وقایہ می نویسد و شعر
المیتۃ و عظمہا و عصبہا و حافرہا و قرنہا و شعر الانسان و عظمہ طاہر انتہی
و ہر پوست کہ از دباغت پاک میشود از ذبح شرعی نیز پاک میگردد در شرح وقایہ
می نویسد و ما طہر جلدہ بالدبغ یطہر بالذکوۃ و ما لا فلا ای ما لا یطہر
بالدبغ لا یطہر بالذکوۃ و المراد بالذکوۃ ان یذبح المسلم او الکتابی من
غیر ان یترک التسمیۃ عامدا انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی اللکنوی الحنفی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی [مہر: محمد عبد الحی ابو الحسنات]
الجواب صحیح نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفر لہ اللہ الرحیم
ابن مولوی علی محمد مرحوم [مہر]

در جامع الرموز می آرد لا یجوز و یبطل بیع جلد المیتة قبل دبغه انتهی نیز میگارد وفی الاکتفاء اشعار بجواز اجزاء غیرها کالشعر و نحوه ولو میتة وفی العصر روایتان کما فی المحیط انتهی و از غیرها درین عبارت غیر آدمی و خنزیر اراده می سازد و هم می طراز د و بطل بیع مال غیر متقوم بکسر الواو ای غیر منتفع به شرعا کالخمر فیما بین المسلمین و مسلم و کافر بالثمن وفیه اشارة الی ان بیعها بالعرض غیر باطل انتهی مختصرا و غیر باطل فاسد را قصد میدارد و نیز می آرد و ما ای حیوان طهر جلده بالدبغ طهر ذلک الحیوان جلده بالذکوة والذکوة الشرعیة الذبح من الاهل مع التسمیة انتهی ملخصا والله علیم بالصواب وعنده ام الکتاب - حرره ابو الاحیار محمد نعیم غفر له العلی الرب الحکیم

۱۲۹

استفتا ما قولکم رحمکم الله تعالی اینچه بجاری عادت برای حاجت بایع یا مشتری بیع کالوفا کنند و جریان عقد میان ایشان بیع گردد آن بیع جائز و مفید انتفاع خواهد شد یا بلفظ بیع رهن خواهد گشت بینوا توجروا

الجواب در صورت مسئوله بیع جائز و مفید انتفاع خواهد شد و با وصف جریان عقد بلفظ بیع رهن نخواهد گردید کما فی الهدایة [illegible]

۱۳۰

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسئله که در ترجیح قواعد حرکت ارضی مسئله هیات فیثاغورسی که مستلزم نفی سموات بجسمانیت کثیفه غیر قائل به تداخل اجسام کثیفه دیگر در خود مثل مسائل هیات حرکت فلکی شرعا محذوری لازم می آید یانه و در صورتیکه مرجح نظام فیثاغورسی منکر وجود آسمانها علی الاطلاق نباشد بلکه قائل بوجود اینها باشد مگر بجسمانیت لطیفه مثل هوا بلکه ازان هم لطیف تر او را هم اندیشه تخالف احکام شرع میرسد یانه و نیز قائل باین قول اگر مثل حکمای فرنگ بگوید که بواد یه آثار حکمت کامله یزدانی

چنان مستحسن می نماید که جمیع اجرام سماویه مثل کرهٔ ارضیه مسکن مخلوقات ذی روح
باشند درین صورت هم خللی و فتور در عقائدش راه خواهد یافت یا نه
بینوا توجروا

هو المصوب درین باب نه هیأت فیثاغورسی را اعتبار هست و نه هیأت
بطلیموسی را بلکه اعتماد درین باب بران باید کرد که از قرآن مجید و احادیث
رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم و صحابه به ثبوت برسد قال الله تعالی
یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون
الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناءً وقال الله تعالی هو الذی خلق
لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسوّٰهن سبع سموات وقال الله
تعالی الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وقال الله تعالی کل فی
فلک یسبحون وقال الله تعالی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات
العلی الرحمن علی العرش استوی وقال الله تعالی الشمس والقمر بحسبان والنجم
والشجر یسجدان والسماء رفعها ووضع المیزان وقال الله تعالی والسماء
ذات الرجع والارض ذات الصدع انه لقول فصل وقال الله تعالی
و لله المثل الاعلی فی السموات والارض وقال الله تعالی الحمد لله
فاطر السموات والارض وقال الله تعالی الحمد لله الذی خلق السموات
والارض وجعل الظلمات والنور وقال الله تعالی قال الم اقل لکم انی
اعلم غیب السموات والارض وقال الله تعالی فقضاهن سبع سموات
فی یومین واوحی فی کل سماء امرها وقال الله تعالی ان ربکم الله الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام وقال الله تعالی الم تروا کیف خلق الله
سبع سموات طباقا وهمچنین بسیاری از آیات قرآنیه دلالت قطعیه بر وجود آسمانها

وبودن آنها صنعت می کنند پس انکار وجود آسمان انکار قرآن است اخرج البیهقی
عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه انه نظر الی السماء فقال تبارک الله ما اشد بیاضها
والثانیة اشد بیاضا منها ثم کذلک حتی بلغ سبع السموات وخلق فوق السابعة
الماء وجعل فوق الماء العرش واخرج اسحاق بن راهویه فی مسنده وابن المنذر
وابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط عن الربیع بن انس قال السماء الدنیا موج مکفوف
والثانیة مرمرة بیضاء والثالثة حدید والرابعة نحاس والخامسة فضة والسادسة
ذهب والسابعة یاقوتة حمراء وما فوق ذلک صحاری من نور ولا یعلم ما فوق
ذلک الا الله واخرج ابن ابی حاتم وابو الشیخ وابن مردویه عن ابن عباس قال قال
رجل یا رسول الله ما هذه السماء قال هذا موج مکفوف عنکم ازین احادیث
ونظائر آنها که بر ناظر کتب حدیث مخفی نیست ثابت است که اجرام سموات نیستند
مثل هوا بلکه کثافتی و غلظتی دارند پس محول بلطافت آنها موجب انکار ذات
دآیا بودن اجرام سماویه مسکن مخلوقات مثل ارض پس امری است که در شرع
ازان نیست و اثبات آنها بمجرد عقل ممکن نیست انچه در شرع ثابت است این است
که سموات مسکن ملائکه اند اخرج ابن جریر وابن المنذر والبیهقی عن ابن عباس قال
خلق فی کل خلقا من الملائکة والخلق الذی فیهما من البحار وجبال البرد وما لا نعلم
الحاصل در امثال این مباحث هر انچه از قرآن و احادیث ثابت گردد بر آن اعتماد
باید کرد و انچه حکمای فیثاغورثین یا حکمای بطلیموسیین از عقول خود ها میگویند
وشرع مکذب آن است اعتماد بر آن نشاید بلکه جزم باید کرد که قرآن و حدیث
برای رد شان در همچو مباحث مخترعه شان نازل شده پس اختیار مردود و متروک
را که رد کلام الهی و نبوی است از شان اهل اسلام نیست والله اعلم حرره الراجی
عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

كتاب العقائد

ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی [ابو الحسنات محمد عبد الحی]

صح الجواب واللہ علیم حررہ ابو الاحیاء محمد نعیم عفی عنہ ۱۲۹۱

استفتاء ۱۳۲ زید از مدعیان علم که در مدرسه اسلامیه نوکر بود بر علتی برطرف
شد چون بسببے روزگارش نبود در یک مسجدی از مساجد اقامت نموده
چند طلبا را جمع کرده تعلیم می نمود و نان خود و بعضے طلبا از آنجا حاصل نموده
گذاره خود میکرد بعد از چند روز آمد رفت در مسجد دیگرے که رونق دار و بسیار
آباد بود نموده خواست که اگر درین مسجد وعظ و نصیحت مردمان نموده آید و جمعه
خوانده شود البته برآمد کار من خواهد شد پس بعضے نمازیان مسجد رابطه دوستی پیدا
نموده از امامان قدیم برای خواندن دو سه جمعه اجازت یافت چنانچه امامان
قدیم بسبب کم علمی خود اجازت داده امام نماز جمعه می کردند و خود اتمام جمعه
می نمودند چون زید را آمد رفت مسجد مذکور دست داد طالبان که همراه زید
و از نان و پارچه لاچار بودند در مسجد مذکور آمده می نشستند و صدقات
موجودگی و ناموجودگی امامان قدیم میگرفتند و مردمان محله هم زید را خدمت نموده
امامان قدیم را معطل گذاشتند ازین شکے در دل امامان مذکور پیدا شده اندیشیدند
که زید ضرور زیاده رسوخ با اهل محله پیدا کرده امامت مسجد خواهد گرفت و مایان را
از مسجد بدر خواهد کرد از خوف عزل امامت خود زید را از امامت کردن و نماز جمعه
گذاردن منع کردند و گفتند که اگر شما را شوق جمعه خواندن است در دیگر مسجد که الحال
جمعه میشود پس امام جمعه رفته باشید ما هرگز زید را امام شدن نخواهیم داد هر چند
معاونان زید خواستند که زید را جمعه خواندن دهید اوشان منظور نکرده جواب
صاف دادند زید این را هتک خود تصور دیده در پی آزار امامان قدیم شد
معاونان زید بسبب انگیخت زید هم از امامان قدیم برگشته بر جنگ و جدل مستعد

گشتند و گفتند که اگر شما زید را امام شدن ندهید ما شما را از مسجد بدر خواهیم کرد
چون جانب داران امامان قدیم هم بودند معاونان زید را گفتند که اگر شما را نماز
پس ما مثل قدیم خواندن است فبها و الا شما هم همراه زید هر جا که خواهید نماز
بخوانید ما او را هرگز امامت کردن نخواهیم داد چون امامت زید باسان وجه
میسر نشد جانب داران زید تدبیری اندیشیده دو کس در تهانه رفته ریت داد
که در فلان مسجد همراه زید نماز جمعه می خواندیم اما امامان قدیم زید را امام شدن
نمیدهند و زید ازین سبب مایان را از نماز خواندن پس امامان قدیم منع کرده است
میخواهیم که فردا روز جمعه در مسجد مذکور رفته زید را امام نمائیم اگر امامان قدیم منع
خواهند کرد تا جنگ و جدل درمیان خواهد شد و نوبت بکشت و خون خواهد رسید
در جواب گفت که چون اوشان امامان قدیم و بانیان و متولیان مسجد
بدون رضای اوشان امام دیگر مقرر نموده نماز خواندن بجز فساد [illegible]
[illegible]ست شما را اگر زید را امام نموده نماز خواندن است باید که زید در مسجد
کذا الحال می ماند رفته نماز خوانید همراهیان زید گفتند که ما هرگز ممتنع نخواهیم شد
بلکه ضرور رفته اوشان را پس کرده زید را پیش خواهیم نمود خواه فساد شود
یا خون پولیس چون دانست که کار از حد گذشته ریت درج نموده خود پیش
حاکم وقت رفته اطلاع داد حاکم وقت از بلا اندیشیده حکم داد که چند کسان
از ملازمین پولیس همراه گرفته نزد مسجد مذکور حاضر باشند تا هر شخصی که سبب
فساد از جانبین شود گرفتار کرده چالان عدالت کنید تهانه دار مذکور چون
حکم چنین یافت جانبین را طلبیداشته اطلاع حکم داد زید از حکم حاکم مخوف بوده
از اراده خود باز ماند و با هم معاونان خود مشورت نموده تلقین نموده که نماز از
پس اوشان گذارید و متصل مسجد مذکور مسجدی دیگر تیار کنیم و مردمان را ترغیب خواهند

در مسجد نو دسیم تا آن مسجد قدیم خود بخود ویران خواهد شد چون جانب دارنده
زید را هم از امامان قدیم رنجشی پیدا شده است برگفته زید عمل نموده چند کسان
که در تعداد ده دوازده کس باشند از امامان قدیم برگشته ترک اقتدا ایشان
کرده اند و باوجود بودن جماعت علیحده می نشینند چون جماعت ادا شود علیحده
یا مجتمعه می خوانند و در پی ویرانی مسجد مذکور شد و باوجودیکه دران محله سوای
این مسجد قدیم چهار عدد مساجد دیگر هم موجود اند یک مسجدی متصل مسجد مذکور بفاصله
ده گز شرعی تیار کردن میخواهند و بطور چنده گدائی نموده چیزی قلیل جمع آورده
ایجاد مسجد نهاده اند و از وعید الهی نترسیده مخالف آیات صریحه عمل می نمایند علمایان
وقت از تیاری مسجد مانع شده گفتند که اینچنین مسجد که از غیظ و غضب و ضدیت مسجد دیگر
تیار کرده شود حکم مسجد ضرار دارد و تیار کردن او ناجائز است اگر بالضرور
دورتر تیار باید کرد و درین هیچ ضرورتی نیست که دیگر مساجد هم درین محله موجود
غیظ و غضب و انتقام عدم امامت خود چند وجوه نامعقول از خود تراشیده
معاونان خود میگوید که جائز است و حکم ضرار ثابت نیست اول آنکه حکم آیت ضرار خاص
نه عام دوم آنکه ضرر را بانیان منافقان بودند و شما مسلمان سیوم آنکه چونکه امامان قدیم
از اقامت جمع و نماز گزاردن پس زید منع کردند مسجد قدیم مسجد نماند پس در جنب او
مسجد تیار کردن ضرار نباشد و قصه تغلب شامیان بر امیر المومنین عثمان رض و منع کردن
اوشان از نماز و قصه منع شدن رسول الله از بیت الحرام یاد نمی آرد چهارم آنکه هدم
و احراق مسجد ضرار از روی نهادن بتان در آن مسجد بود نه از روی ضراریت پس از
ضدیت از حکم ولا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا
نترسیده برای انتقام خود روی در خراب کردن مسجد قدیم می نماید لهذا بخدمت
شریف عرض داشته که هرچه بموجب حکم شریعت ثابت باشد زیب قلم فرمایند که آیا

شخصے از اقامت جماعات در مسجد ہی اشتغار حکم مسجد نمی شود و عذر جایہ ہمین وجہ کہ قصہ مسجد ضرار در السیار ہی از محدثین روایت کردہ اند مثل ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویہ و بیہقی و غیرہم چنانچہ روایات شان در تفسیر در منثور تصنیف جلال الدین سیوطی موجود اند و در کدامی روایت این امر نیست کہ ہدم و احراق مسجد ضرار برای نہادن بنیان بودہ بلکہ از جملہ روایات معلوم میشود کہ احراق و غیرہ برای رفع ضرار شدہ بود واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی [illegible]

واقعی این مسجد حکم ضرار دارد و بانیان او را ثواب حاصل نشود و حکم آیت عام است و دلائل زید غیر معتبر واللہ اعلم۔ حررہ ابو الاحیار محمد نعیم عفی عنہ

۱۳۴ استفتا اگر دہوبی مسلمان ہو تو اوسکے گہر کا پکا ہوا کہانا کہانا درست ہے یا نہیں اور جس ظرف آب یا آب کو دہوبی مسلمان چہو دے تو اوس ظرف اور پانی سے وضو کرنا یا اوس پانی کو پینا شرعا درست ہے یا نہیں

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

الجواب دہوبی مسلمان کے گہر کا پکا ہوا کہانا کہانے میں بشرطیکہ وہ کہانا بدست طاہر ظرف طاہر مین پکایا گیا ہو کوئی وجہ ناجوازی اور ممانعت کی از روئے قواعد شرعیہ کے معلوم نہین ہوتی ہے مگر چونکہ دہوبیون کے یہان پارچہ شستنے ہر قسم کے آتے ہین کہ اونمین اکثر پارچہای نجسہ ملبوسہ حائضہ و نفسا بہی رہتے ہین اور عورتین دہوبیون کی پارچہای نجسہ ملبوسہ لقا ذورات کو شب و روز چہوتی رہتی ہین اور شست و شو مین اوسکی معروف رہتی ہین اور اونہین ہاتہون سے کہانا بہی پکاتی ہین گو خیال نجاست پارچہ کا فی الجملہ ان دہوبیون کو بہی رہتا ہے اس وجہ سے غالبا ہاتہ دہوکر کہانا پکاتی ہو

اور ظروف طعام کو چہوتی ہونگی مگر ہر وقت شست وشو ہاتہہ کی شرائط التطہیر
اونہون سے محال عادی ہے اسوجہ سے اس دیار کے مسلمان دہوبیونکے
گہر کے ظروف کہانے و پانی کی طہارت کا عموما وثوق نہین ہوسکتا ہے بلکہ غالب
اور ظاہر عدم طہارت ہے مگر چونکہ اصل اشیا مین طہارت ہے اور شک ثبت
حکم نہین ہوسکتا ہے اور الیقین لایزول بالشک اصل مقرر شرعی ہے بدین
وجہ دہوبی مسلمان کے گہر کے پکے ہوئے کہانے کو قطعاً ممنوع و ناجائز ہی
نہین کہہ سکتے ہین غایت یہ کہ وقوع شک سے حکم کراہیت کا دیا جائیگا اور عموماً
دہوبیون کے گہر کا پکا ہوا کہانا مکروہ ٹہیرے گا جیسا کہ مکیان مخلدۃ کی جہوٹے
کو فقہا نے مکروہ لکہا ہے بوجہ شک تلویث منقار اوسکی کے پس حاصل کلام
یہ ہے کہ اگر بالیقین معلوم ہو کہ کہانا دہوبی مسلمان کے گہر سے باحتیاط پک کر
آیا ہے یعنے ظرف پختنی طعام اور ہاتہہ دہوبی یا دہوبن پزندۂ طعام کا طاہر تہا
تو وہ کہانا کہانا بلاکراہیت جائز ہوگا اور اگر بالیقین حال تلویث ظروف طعام
و پزندۂ طعام کا بہ نجاسات و قاذورات معلوم ہو تو وہ کہانا کہانا قطعاً منع و
حرام ہوگا اور اگر فقط شک عدم احتیاط کا بقرائن حالیہ ہو تو وہ کہانا مکروہ ہوگا
احتراز اوس سے اولی ہے فرمایا رسول اللہ صلعم نے من اتقی الشبہات استبرأ
لدینہ وعرضہ ومن وقع فی الشبہات وقع فی الحرام ایسا ہی لکہا ہے صاحب
نصاب الاحتساب نے بخصوص حکم کہانے اور پینے کے ظروف مشرکین مین عبارت
اونکی یہہ ہے یکرہ الاکل والشرب فی اوانی المشرکین قبل الغسل لان الغالب و
الظاہر من اوانیہم النجاسۃ والہنود یستحیون الخمر ویاکلون ویطعمون فی قدورہم
وفی قصاعہم واوانیہم فکرہ الاکل فیہا قبل الغسل اعتبارا للظاہر کما کرہ
التوضی بسور الدجاجۃ لانہا لاتتوقی من النجاسۃ غالبا الا ان الاصل

فی الاشیاء الطاہرۃ وتشککنا فی النجاسۃ فلم یثبت النجاسۃ بالشک ہد ا
اذا لم یعلم بنجاسۃ الاوانی فاذا علم فانہ لا یجوز ان یشرب فیہما قبل الغسل ولو
امن وشرب کان اکلا او شاربا حراما ہذا احاصل ما ذکر فی الذخیرۃ انتہی
اور دہوبی مسلمان اگر ظرف آب یا آب کو چہو دے اور بوقت چہونے کے ہاتھ
اوس دہوبی کا وہ عضو جس سے اوسنے پانی یا ظرف پانی کو چہویا ہے ملوث
بہ نجاست حقیقی نتہا جو باعث انجاس شئے ملوس ہو تو وہ ظرف آب نجس نہوگا
بلکہ طاہر رہے گا وضو اوس سے بلا تکلف جائز ہے اور پینا پانی کا بہی درست
ہے گو دوسرے اعضا اوسکے ملوث بہ نجاست ہون نکیر اور دلیل اس مسئلہ
کی وہ ہے جو احادیث صحیحہ قولیہ وفعلیہ بخصوص جواز اختلاط جنب وحائض
ونفسا وطہارت اشیاء ملموسہ اونہون کے صحاح مین موجود ہین کہ ہر چند کہ
حائض کا موضع خروج دم نجس رہتا ہے اور جنب بہی بہ نجاست حکمی نجس ہو
مگر با این ہمہ حائض وجنب ونفسا کی چہوئی چیز نجس نہین ہوتی ہے اور چہو
سے اونکے حرام اور مکروہ نہین ہو جاتا ہے قال الامام النووی فی شرح
صحیح المسلم فی باب الاضطجاع مع الحائض قال العلماء لا یکرہ مضاجعۃ
الحائض ولا قبلتہا ولا الاستمتاع بہا فیما فوق السرۃ ولا تحت الرکبۃ
ولا یکرہ وضع یدہا فی شئی من المائعات ولا یکرہ غسلہا راس زوجہا و
غیرہ من محارمہا وترجیلہ ولا یکرہ طبخہا وعجنہا وغیر ذلک من الصنائع
وسورہا وعرقہا طاہران وکل ہذا متفق علیہ وقد نقل الامام ابو جعفر
محمد بن جریر فی کتابہ فی مذاہب العلماء اجماع المسلمین علی ہذا کلہ ودلائلہ
من السنۃ ظاہرۃ مشہورۃ انتہی وقال ایضا فی باب الدلیل علی ان المسلم
لا ینجس اذا ثبت طہارۃ الآدمی مسلما کان او کافرا فعرقہ ولعابہ ودمعہ طاہرۃ

سواء کان محدثا او جنبا او حائضا او نفساء وهذا کله باجماع المسلمین
کما قدمته فی باب الحیض انتهی مختصرا هذا ما فهمنا بمطالعة الکتاب والله
تعالی اعلم بالحق والصدق والصواب - حرره العبد المفتقر الی رحمة خالق العرش
قادر بخش ۱۲۸۰ صانه الله عن الطرد والبطش -

صح الجواب والله اعلم - حرره ابو الاخیار محمد نعیم عفی عنه ۱۲۹۴ +
الجواب صحیح والرای نجیح والله اعلم - حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا ۱۳۴ بسم الله الرحمن الرحیم ما قولکم رحمکم الله تعالی آیا بیعت عورت
اجنبیہ کی مرد کو ہاتھ سے ہاتھ ملا کر یا ہاتھ میں کپڑا لپیٹ کر یا کنارا کپڑے کا
ہاتھ کا پکڑ کے یا ہاتھ کو پیالی پانی بھری ہوئی میں ڈبو کر یا عورت کو مرد کی طرف سے
لینی جائز ہے یا نہ اور وہ حدیثیں کہ تفسیر کبیر اور روح البیان اور
[illegible] ہیں مشعر جواز ان سب امور کی ہیں صحیح اور قابل استدلال مجوزین ہیں
یا نہ اور وہ حدیثیں یہ ہیں واختلفوا فی کیفیة مبایعة النساء فقالوا کان
یبایعهن وبین یدیه وایدیهن ثوب وقیل کان یشترط علیهن البیعة وعمر رض
یصافحهن قاله الکلبی وقیل بالکلام وقیل دعا بقدح من ماء فغمس یده
فیه وما مست ید رسول الله صلعم ید امرأة قط ۱۲ تفسیر کبیر روی انه علیه
السلام بایعهن وبین یدیه وایدیهن ثوب قطری یاخذ بطرف منه ویاخذن
بطرف الآخر وروی انه جلس علی الصفا ومعه عمر اسفل منه فجعل علیه السلام
یشترط علیهن البیعة وعمر یصافحهن روح البیان انه علیه السلام امر اذن
امیمة اخت خدیجة ببیعة النساء احمدی وحسینی واما الخلافة مع القلنسوة
فمن المشائخین وقیل من النبی صلعم اور خرقہ اور ٹوپی اور دستار اور شجرہ

نقل مقتضا تحریری مولوی بشیر الدین صاحب قنوجی سلمہ [illegible]

خلافت کا دینا روا ہے یا نہین اور بعد مرنے کے اونہین چیزون کو پہناکر اور شجرہ کو قبر مین رکھکر دفن کرنا جائز ہے یا ممنوع بینوا بالتفصیل لتوجروا من الرب الجلیل

الجواب بتوفیق الملک الوہاب جواب امر اول کا یہہ ہے کہ اجنبی عورت کو مرد سے ہاتہہ ملاکر خواہ ہاتہہ مین کپڑا لپیٹ کر یا بدون لپیٹے کپڑے کے یا کنارا کپڑے کا جو ہاتہہ مین مرد کے ہو پکڑکر یا پانی کی پیالی مین جسمین مرد نے ہاتہہ ڈالا ہو ڈال کر بیعت کرنا جائز نہین ہے جو طریقہ عورتون کی بیعت مین احادیث صحیحہ سے ثابت ہے وہ یہہ ہے کہ مرد بیعت لینے والا عورتون کے سامنے بحجاب اوسکو جسپر بیعت لینا منظور ہے ذکر کرکے عورتون سے اوسپر اقرار لیکے کہے کہ ہمنے بیعت لی تمسے اسپر صحیح بخاری کے کتاب بیعۃ النسا مین روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رض سے قالت کان النبی صلعم یبایع النساء بالکلام بهذه الآیة لا یشرکن بالله شیئا قالت وما مست ید رسول الله صلعم ید امرأة قط الا امرأة یملکها اور باب اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات مین بہی روایت ہے حضرت عائشہ رض سے کہ قالت فمن اقر بهذا الشرط من المؤمنات قال لها رسول الله صلعم قد بایعتك کلاما ولا والله ما مست یده ید امرأة قط فی المبایعة ما یبایعهن الا بقوله قد بایعتك علی ذلك اور صحیح مسلم مین روایت ہے عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے کہ قالت کان رسول الله صلعم اذا اقررن بذلك من قولهن قال لهن رسول الله صلعم انطلقن فقد بایعتكن ولا والله ما مست ید رسول الله صلعم ید امرأة قط غیر انه یبایعهن بالکلام اور نسائی اور طبری نے بطریق محمد بن المنکدر روایت کیا ہے کہ ان امیمة بنت رقیقة

اخبرته انها دخلت فی نسوة تبایع فقلت یا رسول الله ابسط یدک نصافحک
فقال انی لا اصافح النساء ولکن ساخذ علیکن فاخذ علینا اور طبرانی نے
معجم کبیر مین اسماء بنت یزید سے روایت کیا ہے کہ قالت انا من النسوة
اللاتی اخذ علیهن رسول الله صلعم وکنت جاریة یاکرة جریة علی مسئلة
فقلت یا رسول الله ابسط یدک حتی اصافحک فقال انی لا اصافح النساء
ولکن اخذ علیهن ما اخذ الله علیهن اور اسحاق بن راهویه نے بسند حسن
اسماء بنت یزید سے مرفوعًا روایت کیا ہے کہ فرمایا آن حضرت صلعم نے انی
لا اصافح النساء احادیث عایشہ رض مین حصر مبایعت نسار کا مبایعة بالقول اور
بالکلام مین دلیل ہے نفی پر اون سب طریقون کے جنکا عدم جواز ہمنے بیان
کیا۔ اور حدیث امیمة بنت رقیقة اور حدیث اسماء بنت یزید مین دلیل
مبایعت کی ساتھ مصافحہ کے فتح الباری مین مرقوم ہے قوله
[illegible] کلامًا ای یقول وذلک کلامًا فقط لا مصافحة بالید کما جرت
العادة بمصافحة الرجال عند المبایعة اور ارشاد الساری مین مسطور ہے
قد بایعتک کلامًا ای بالکلام لا بالید کما کان یبایع الرجال بالمصافحة
بالیدین اور شرح مسلم نووی مین مرقوم ہے قولها ما مست ید رسول الله
صلعم ید امرأة قط غیر انه یبایعهن بالکلام فیه ان بیعة النساء بالکلام
من غیر اخذ کف اور مرقاة شرح مشکوة مین مسطور ہے الحاصل انها ترید
ان مبایعته صلعم مع النساء کانت بالکلام لا بوضع الید فی ایدیهن۔
باقی ام عطیہ کی روایت مین فمدّ یده من خارج البیت ومددنا ایدینا
من داخل البیت۔ اور قبضت منا امرأة یدها جو آیا ہے سو اول حدیث
عایشہ صدیقہ رض اور حدیث امیمة اور حدیث اسماء اوسکی رد کیلئے کافی ہین

فتح الباری میں مرقوم ہے قولہ ولا واللہ فیہ القسم لتاکید الخبر وکان عایشۃ رض اشارت بذلک الی الرد علی ما جاء عن ام عطیۃ ترجمہ یہ ہے کہ ممکن ہے ام عطیہ کے قول میں مد الایدی میں وراء الحجاب کنایہ ہو مبایعت کے واقع ہونے سے بدون مصافحہ کے اور قبض الید کنایہ ہو تاخر عن القبول سے فتح الباری میں مرقوم ہے ویمکن الجواب عن الاول بان مد الایدی من وراء الحجاب اشارۃ الی وقوع المبایعۃ وان لم تقع مصافحۃ وعن الثانی بان المراد بقبض الید التاخر عن القبول اور ارشاد الساری میں مسطور ہے واجیب بان مد الید لا یستلزم المصافحۃ فلعلہ اشارۃ الی وقوع المبایعۃ و کذا قولہ فی الباب اللاحق قبضت امرأۃ منا یدھا لا دلالۃ فیہ ایضا علی المصافحۃ فیحتمل ان یکون المراد بقبض الید التاخر عن القبول اور خیر جاری میں مرقوم ہے ان قبض یدھا لا یدل علی ان المبایعۃ تکون بالید لانہا [illegible] ظننت اولا ذلک فبسطت یدھا او کنت بہ عن التاخر بالقبول فلا [illegible] بینہ وبین ما سبق قال الشارح المراد من القبض التاخر عن القبول [illegible] بینہما اور جواب امر دوم کا یہ ہے کہ روایت مصافحہ کرنے حضرت عمرؓ کی عورتوں سے وقت بیعت کے جو تفسیر کبیر میں کلبی سے منقول ہے دو وجہ سے قابل اعتبار نہیں ہے اول کلبی کا حال یہ ہے کہ قال الثوری اتقوا الکلبی وقال النسائی ترکہ یحیی وابن مہدی وقال یعلی ترکتہ وقال یزید بن زریع حدثنا الکلبی وکان سبائیا وقال الاعمش اتق ہذہ السبائیۃ فانی ادرکت الناس وانما یسمونہم الکذابین وقال ابن حبان کان الکلبی سبائیا وقال التبوذکی سمعت ہماما یقول سمعت الکلبی یقول انا سبائی وقال احمد بن زہیر قلت لاحمد بن حنبل ایحل النظر فی تفسیر الکلبی قال لا وروی عن ابن عباس

عن ابن معین قال الکلبی لیس بثقة وقال الجوزجانی وغیرہ کذاب وقال
الدارقطنی متروک وقال ابن حبان وضوح الکذب فی الدین کذا فی
میزان الذہبی وتوم دوسری طریق سے جو روایت ہے قطع نظر اس سے
کہ اوسمین مصافحہ کرنا حضرت عمرؓ کا عورتوں سے مصرح نہیں اوسمین ایک
راوی اسمعیل بن عبد الرحمن ہے سو اوسکا حال یہہ ہے قال ابن معین
فی حدیثہ ضعف وقال ابو حاتم لا یحتج بہ وقال الفلاس عن ابن مہدی
ضعیف وقال الجوزجانی عن معتمر عن لیث قال کان بالکوفة کذابان مات
احدہما اسمعیل السدی والکلبی کذا فی المیزان اور خمس یدکی روایت مین
ایک راوی ابن اسحاق ہے جسکا حال یہہ ہے قال النسائی وغیرہ لیس
بقوی وقال ابو داؤد قدری معتزلی وقال سلیمان التیمی کذاب وقال مالک
دجال من دجالة وقال یحیی القطان اشہد ان محمد ابن اسحق
کذاب یعقوب بن ابی شیبة سألت یحیی بن معین کیف ابن اسحق
فقال لیس بذاک وقال ہشام بن عروة لیس بحجة کذا فی المیزان للذہبی
والتہذیب للمزی اور دوسرا راوی یونس بن بکیر ہے جسکا حال یہہ ہے قال ابو داؤد لیس بحجة وقال
النسائی لیس بالقوی وقال ابن المدینی قد کتبت عنہ ولیس احدث عنہ وقال محمد بن عثمان ابن ابی شیبة
قال الحیی الحمانی لا استحل الروایة عنہ کذا فی المیزان والتہذیب اور تیسرا راوی جبارہ بن المغلس
جسکا حال یہہ ہے قال البخاری حدیثہ مضطرب وروی ابو معین الحسین بن الحسن عن یحیی بن معین
کذاب وقال ابن نمیر یوضع لہ الحدیث فیرویہ لا یدری کذا فی المیزان اور چوتھا راوی عبد اللہ بن حکیم
جسکا حال یہہ ہے کہ قال احمد لیس بشیء وکذا قال ابن معین وابن المدینی وغیرہما
وقال ابن معین مرة لیس بثقة وکذا قال النسائی وقال الجوزجانی کذاب کذا فی المیزان
باقی روایت قوت قطر مین ایک راوی یحیی بن سلام ہے جسکا حال یہہ ہے کہ ضعفہ الدارقطنی وقال ابن عدی

بکنیت مع ضعفه ورےعن حدیثا وقال هذا منکر جدا کذا فی المیزان اور دوسرا
راوی قیس بن حازم ہے جسکا حال یہ ہے کہ قال علی بن عبداللہ عن یحیے
بن سعیا منکر الحدیث وقال یعقوب ابن ابی شیبة تکلم فیه اصحابنا فمنهم
من حمل علیه وقال له مناکیر کذا فی المیزان وغیرہ اور روایت اذن دینے
کی امیمہ بنت رقیقہ کو کتب حدیث مین ہمنے نہین پائی ہے اور جو بروایت ائمہ
نسائی وطبری نے ذکر کیا ہے اوسمین اسکا کچھہ ذکر نہین ہے جیسا کہ اوپر
معلوم ہو چکا۔ اور جواب امر سیوم کا یہ ہے کہ خرقہ اور ٹوپی اور دستار
اور شجرۂ خلافت وقت بیعت کے دینا بدعت ہے جسپر کوئی دلیل قائم نہین
بلکہ رافع اوس سنت کی ہے جو آنحضرت صلعم سے وقت بیعت کے ثابت ہے
کہ بیعت لینا آپکا بدون دینے ان سب چیزون کے تھا اور قطع نظر کر کے
شریعت نے ایسی بدعت کو مذموم فرمایا ہے ائمہ صوفیہ بھی اسکے قائل ہین
امام غزالی الجام العوام مین لکھتے ہین الدلیل علی اثبات الاصل الاول
کون البدعة مذمومة اتفاق الامة قاطبة علی ذم البدعة وزجر
المبتدع وتعبیر من یعرف بالبدعة وهذا مفهوم علی الضرورة من
الشرع وذلك غیر واقع فی محل الظن وذم رسول اللہ صلعم المبتدعة علم
بالتواتر بمجموع اخبار تفید العلم القطعی حملتها وان کان الاحتمال یتطرق الی
احادها اور شیخ احمد برلسی مغربی قواعد الطریقة مین لکھتے ہین اعتقاد المرید
بما لیس فیه قربة بدعة وکذا احداث حکم لم یتقدم وکل ذلك ضلال
الا ان یرجع الی اصل استنبط منه فیرجع کله الیه اور یہہ جو بعض صوفی بیان
کرتے ہین کہ آنحضرت صلعم نے وقت بیعت کے بعض صحابہ کو خرقہ عنایت
فرمایا ہے اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ نے حسن بصری رح کو خرقہ پہنایا ہے

بالکل باطل ہے اور حضرت حسن بصری کی تو ملاقات اور سماع ہی بیچ حضرت
علی کرم اللہ وجہہ سے محدثین کو کلام ہے خرقہ کا کیا ذکر ہے عوارف میں
مرقوم ہے لاخفاء فی ان لبس الخرقة على الهيأة التي يعتمدها الشيوخ في
هذا الزمان لم يكن في زمان رسول الله صلعم اور مختصر بهجة الاسرار میں مرقوم
ہے قال والدی رحمہ اللہ تعالی قلت ان سند الخرقة لم يصح وانكر على ذلك
وانما قلت ذلك بعد مراجعة علماء الحديث اور شرح برزخ میں مسطور ہے
وما اشتهر على السنة الناس من لبس الخرقة وكون الحسن البصري لبسها
من علي كرم الله وجهه ليس بصحيح وانما هو بدعة من استحسان بعض الشيوخ
اور یہی اسی شرح برزخ میں مسطور ہے وما اشتهر من لبس الخرقة والعمامة
والمسبحة والمكتوب ليس في الاحاديث الصحاح ولا الحسان ولا المرسل
موضوع اور سخاوی نے مقاصد حسنہ میں لکھا ہے حديث لبس
في كون الحسن البصري لبسها من علي كرم الله وجهه قال ابن دحية
وابن الصلاح انه باطل وكذا قال شيخنا اور یہی مقاصد حسنہ میں لکھا ہے
ولم ينفرد شيخنا بهذا بل سبقه جماعة حتى ممن لبسها والبسها كالدمياطي
والذهبي والهكاري وابي حيان والعلائي ومغلطائي والعراقي وابن الملقن
والابناسي والبرهان الحلبي وابن ناصر الدين وتكلم عليها في جزء مفرد
كذا افردها غيره ممن توفي من اصحابنا واوضحت ذلك كله مع طرق لبسها
في جزء مفرد اور جواہر مکللہ میں لکھا ہے قال شيخنا ليس في شئ من طرقها
ما يثبت ولم يرد في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف ان النبي صلعم البس الخرقة
على الصورة المتعارفة بين الصوفية لاحد من اصحابه ولا امر احدا
من اصحابه ان يفعل ذلك وكل ما يروى من ذلك صريحا فباطل

اور یہی جواہر مثلا مین لکھاہے تراث من الکذب المفتری قول من قال ان علیا البس الخرقۃ للحسن البصری فان ائمۃ الحدیث لم یثبتوا للحسن سماعا من علی فضلاً عن ان یلبسہ الخرقۃ اور ایسا ہی لکھاہے زرقانی مالکی نے مختصر المقاصد مین اور ابن ربیع شافعی نے مختصر مصنوع مین اور شوکانی نے فوائد المجموعۃ فی الاحادیث الموضوعۃ مین اور سیوطی نے درمنتثرہ مین لکھاہے لبس الخرقۃ المتعارف بین الصوفیۃ بالاسناد الی الحسن البصری انہ لبسہا من علی ابن ابیطالب قال ابن دحیۃ باطل قلت وکذا قال ابن الصلاح اور بدر الدین زرکشی نے تنقیح مین ایسا ہی لکھاہے مسلم نے مقدمہ صحیح مین لکھاہے ما حدثنا الحسن عن بدری مشافھۃ اور ابن حبان نے کتاب الثقات مین حسن کے ترجمہ مین لکھاہے ماشافہ بدریا قط الا عثمان وعثمان لم یشہد بدرا اور ترمذی نے اپنی جامع مین لکھاہے ولا نعرف للحسن سماعا من علی اور ایضاح شرح حاوی صغیر علامہ نانزی مین جو جواب قاضی جمال الدین ظہرہ مکی کا متعلق سوال بعض فضلاء منقول ہے اوس مین مرقوم ہے واما طریقۃ الحسن البصری عن علی رضی اللہ عنہ فعلماء الحرمین منکرون سماعہ منہ وروایتہ عنہ لعدم اتصالہ بہ وان کان ممکنا اور ابن تیمیہ نے منہاج السنۃ مین لکھاہے یقولون ان الحسن صحب علیا وھذا باطل باتفاق اہل المعرفۃ فانہم متفقون علی ان الحسن لم یجتمع بعلی وانما اخذ عن اصحاب علی عن الاحنف بن قیس بن عباد وغیرہما عن علی اور جواب امر چہارم کا یہہ ہے کہ اگر وہ خرقہ ایسا ہے کہ کفن مشروع مین شمار ہو سکتاہے تو منجملہ کفن اوسکو کر دینا جائز ہے جیسے آن حضرت صلعم نے اپنا تہمد حضرت زینب یا حضرت ام کلثوم علی اختلاف الروایتین کے کفن مین کر دیاہے والا بدعت ہے صحیحین مین

روایت ہے ام عطیہ رضی اللہ عنہا سے کہ قالت دخل علینا النبی صلعم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلك بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فآذننی فلما فرغن آذناه فالقی الینا حقوه فقال اشعرنها۔ نووی نے شرح مسلم میں لکھا ہے ففیه تبرك بآثار الصالحین ولباسهم اور شیخ عبد الحق نے لمعات شرح مشکوۃ میں لکھا ہے وھذا الحدیث اصل فی التبرك بآثار الصالحین ولباسهم کما یفعله بعض مریدی المشائخ من لبس اقمصهم فی القبر واللہ اعلم اور قبر میں شجرہ رکھنا بدعت ہے جس پر کوئی دلیل شرعی قائم نہیں بلکہ رکھنا کسی چیز کا اندر قبر کے سوای کفن کے ساتھ میت کے سنت آنحضرت صلعم سے ثابت نہیں [illegible] بدعت اوسکی رافع ہے اور وہ جو آیا ہے کہ اوصی بریدة الاسلمی ان [illegible] فی قبرہ جریدتان سو قطع نظر اسکے کہ فعل ہر صحابی کا دلیل نہیں [illegible] نہیں بمعنے علی کے ہے لہذا روایت مستملی میں بجای فی علی ہے عینی نے شرح صحیح بخاری میں لکھا ہے قوله فی قبرہ روایة الاکثرین وفی روایة المستملی علی قبرہ ۱۲ واللہ اعلم وعلمه اتم فقط

[illegible]

اسماء من اجاب به اصاب من اصاب	طلع الحق حق الطلوع	صح الجواب واللہ اعلم
واللہ اعلم بالصواب ۵	وسطع الصدق حق السطوع ۵	بالصواب حررہ الراجی
[illegible]	[illegible]	عفو ربه القوی ابو الحسنات
		محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن
هذا الجواب مطابق للکتاب والسنة	کفی بالجواب حجة علی المجوزین	ذنبه الجلی والخفی
وهو المجیب فی الدارین الحسنة	والحمد للہ رب العالمین	
محمد عبد [illegible] ۱۲۹۲	امیر علی سید بن شاہ ۱۲۹۲	محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم ما قولہم رحمہم اللہ تعالی اس مسئلہ میں کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کے مسافر سے خواہ غیر مسافر سے ثابت ہے یا نہیں در صورت ثبوت کے سنت موکدہ ہے یا کیا ہے حکم اوسکا

بینوا وافتوا بالسند الکتاب توجروا عند اللہ بحسن المآب

ھو المصوب مصافحہ بوقت ملاقات کے سنت ہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم اور صحابہ وقت ملاقات کے مصافحہ کرتے تھے اور اوس پر ترغیب فرماتے تھے ابی داؤد نے ابو ذر سے روایت کی ما لقیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قط الا صافحنی اور طحاوی نے شرح معانی الآثار میں شعبی سے روایت کی ہے ان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کانوا اذا التقوا تصافحوا واذا قدموا من سفر تعانقوا اور ترمذی نے براء بن عازب سے روایت کی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم اذا التقی المسلمان فتصافحا وحمدا اللہ واستغفرا غفر لہما اور اسی طرح احمد اور طبرانی نے اور بزار وغیرہ نے روایت کی ہے ان احادیث سے معلوم ہوا کہ بوقت ملاقات مصافحہ سنت ہے فاما بوقت رخصت کے پس کسی حدیث صحیح سے ثابت نہیں کہ آنحضرت یا صحابہ بوقت رخصت کے بھی مصافحہ کرتے تھے اور ملا علی قاری شرح مشکوۃ میں لکھتے ہیں محل المصافحۃ المشروعۃ اول الملاقات انتہی اس سے معلوم ہوتا ہے کہ بوقت رخصت کے سنت نہیں واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی [مہر: محمد عبد الحی ابو الحسنات]

صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم الی یوم القیام سے مصافحہ کرنا وقت رخصت کے مسافر سے ہو خواہ غیر مسافر سے کتاب شرعۃ الاسلام میں مذکور ہے ولفظہ

ھکذا کان اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تلاقوا تعانقوا واذا
تفرقوا تصافحوا وحمدوا اللہ واستغفروا عند ذلک وان التقوا وافترقوا فی الیوم
مرارًا انتہی البتہ جناب رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام اور تابعین اور تبع
تابعین اور ائمہ اربعہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین سے اب تک کسی کتاب میں نظر
نہیں آیا اور صحابہ کرام سے بھی اب تک اور کتاب میں دیکھا نہیں گیا اور در صورت
ثبوت سنت موکدہ نہیں ہے واللہ اعلم بالصواب۔ حررہ ابو الاحیاء

محمد نعیم عفی عنہ [illegible] ہجریہ

اصاب المجیب کتبہ محمد امان الحق عفی عنہ [illegible]

کتاب الصلوٰۃ [illegible] ربیع الاول [illegible] ہجری

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ان سب مسائل میں۔ قریٰ میں جمعہ
واجب ہے یا نہیں اگر واجب نہیں ہے تو اسکا کیا جواب ہے کہ آیہ کریمہ اذا
نودی للصلوٰۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ مطلق ہے اور حجۃ الوداع
میں [illegible] ظہر پڑھنا آن حضرت کا اگرچہ حدیث احاد سے ثابت ہے مگر
زیادت علی الکتاب بحدیث احاد حنفیوں کے نزدیک درست نہیں [illegible] شہر میں
بعد نماز جمعہ کے چار رکعت نماز ظہر کی پڑھنا اور نیت یہ کرنا کہ نیت کرتا ہوں میں
چار رکعت نماز اوس اخیر ظہر کی جسکا وقت پایا اور ادا نکیا کیسا ہے شک میں ڈالنے
نماز فاسد ہوتی ہے یا نہیں اور اگر فاسد ہوتی ہے تو اسکا کیا جواب ہے کہ
حجۃ الوداع میں حضرت علی رض یمن سے تشریف لائے تو آنحضرت نے پوچھا کہ
کیف اہللت تب حضرت علی رض نے جواب دیا اہللت کاہلال النبی صلی اللہ علیہ وسلم حالانکہ
یہاں بھی شک موجود ہے کیونکہ حضرت علی کو معلوم نہ تھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
تمتع کیا ہے یا قران یا افراد ۔ بعد شروع ہونے جماعت فجر کے ادا کرنا سنت
فجر کا زاویہ مسجد میں یا ایسے مکان میں جو خارج مسجد کے ہو درست ہے یا نہیں

اور اس باب میں کوئی حدیث قابل احتجاج کے ہے یا نہیں اور حجاج بن نصیر اور عباد ابن کثیر کہ جن دونوں پر مدار حنفیت کا اس مسئلہ خاص میں ہے فی الواقع ضعیف ہیں یا نہیں عینی شرح صحیح بخاری میں تحت میں باب اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة کے ہے واستدل من اجاز ذلک بقوله تعالی ولا تبطلوا اعمالکم وبما رواه البیهقی من طریق حجاج بن نصیر عن عباد بن کثیر عن لیث عن عطاء عن ابی هریرة ان رسول الله علیه السلام قال اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة الا رکعتی الفجر قال البیهقی هذه الزیادة لا اصل لها وحجاج وعباد ضعیفان قالت قال یعقوب ابن شعبة سالت ابن معین عن حجاج بن نصیر الفیساطیطی البصری فقال صدوق وذکره ابن حبان فی الثقات وعباد ابن کثیر کان من الصالحین وعن ابن مسعود انه دخل المسجد وقد اقیمت صلوة الصبح فرکع رکعتی الفجر الی اسطوانة بحضرة حذیفة وابی موسی قال ابن بطال وروی مثله عن عمر بن الخطاب وابی الدرداء وابن عباس وعن ابن عمر انه اتی المسجد لصلوة الصبح فوجد الامام یصلی فدخل بیت حفصة فصلی رکعتین ثم دخل فی صلوة الامام انتهی ۳ بعد ادای نماز فجر کے سنت فجر کا ادا کرنا قبل طلوع شمس کے درست ہے یا نہیں اور کوئی حدیث اس باب میں وارد ہے یا نہیں ۴ اگر کوئی شخص چار رکعت نماز کی نیت کرے اور بعد دو رکعت غلطی سے سلام پھیر کر کلام کرے تو اس حالت میں بعد یاد آنے کے دو رکعت پڑھنا واجب ہے یا چار رکعت اگر چار رکعت پڑھنا واجب ہے تو حدیث ذوالیدین کی ناسخ کون حدیث ہے آیہ کریمہ قوموا لله قانتین کی شان نزول یہ ہے کہ لوگ نماز میں عمدا کلام کرتے تھے اور یہ آیت نازل ہوئی پس اس آیت سے نسخ حدیث ذوالیدین ثابت نہیں ہوتا ہے

ع۔ جو جنازہ نظر مصلیون سے غائب ہو اوس پر نماز پڑہنا جائز ہے یا نہین اور اگر نہین جائز ہے تو جنازۂ نجاشی پر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کے پڑہنے کا جو حدیث صحیح سے ثابت ہے کیا جواب ہے ع۔ محرم اگر حالت احرام مین مرجاوے تو تکفین اوسکی مثل عام اموات کے چاہیئے یا بطور خاص اگر مثل عام اموات کے چاہیئے تو اس حدیث کا کیا جواب ہے کہ ایک شخص حالت احرام مین اونٹ سے گرا اور گردن ٹوٹ کر مرگیا اوسپر آنحضرت صلعم نے فرمایا اغسلوہ بماء وسدر وکفنوہ فی ثوبہ ولا تخمروا راسہ فانہ یبعث

یوم القیمۃ ملبیا انتہی بینوا توجروا

ہو المصوب جواب سوال اول حنفیہ کے نزدیک جمعہ قری مین واجب نہین ہے شافعیہ اور حنابلہ قائل وجوب کے ہین بسند حدیث بخاری وغیرہ کے التی مروی مین جواثا مین کہ ایک قریہ تہا جمعہ قائم کیا گیا اور حنفیہ اوسکو قابل صحت اور اپنا استناد ساتہہ قول علی مرتضی رضی کے لا جمعۃ الا فی مصر جامع مروی ہے کرتے ہین اسوجہ سے کہ قول صحابی ما لا یدرک بالرای مین حکم مرفوع مین ہے اور بدون اطلاع حضرت رسول کے ایسے امور کو بیان کرنا ممکن نہین ہے عینی بنایہ شرح ہدایہ مین لکھتے ہین اما قال لا تجوز فی القری نفیا لقول الشافعی فانہ لا یشترط المصر بل یجوزہا فی کل موضع اقامۃ سکنہ اربعون رجلا احرارا وبہ قال احمد واحتجوا بحدیث ابن عباس انہ قال اول جمعۃ جمعت بعد جمعۃ فی مسجد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بجواثا من البحرین رواہ البخاری وفی لفظ ابی داؤد بجواثا قریۃ من قری البحرین لنا ما ذکرہ المصنف من الحدیث واما جواثا فقد قال الجوہری ہی اسم لحصن فی البحرین وفی المبسوط ہی مدینۃ والمدینۃ تسمی قریۃ کما قال اللہ تعالی من ہذہ القریۃ

النّائیۃ احادیث انتہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی درایہ فی تخریج احادیث الہدایہ
مین کہتے ہین حدیث لا جمعۃ ولا تشریق ولا فطر ولا اضحی الا فی مصر جامع
لم اجدہ مرفوعًا وروی عبد الرزاق عن علی موقوفًا لا تشریق ولا جمعۃ الا فی
مصر جامع واسنادہ صحیح ورواہ ابن ابی شیبۃ مثلہ وزادہ ولا فطر ولا اضحی
وزاد فی اٰخرہ او مدینۃ عظیمۃ واسنادہ ضعیف انتہی اور عینی شرح ہدایہ
مین بعد نقل اس حدیث کے کہتے ہین قد ذکر الامام خواہر زادہ فی المبسوط
ان ابا یوسف ذکرہ فی الاملاء مسندًا مرفوعًا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وابو یوسف امام الحدیث حجۃ فلو لم یثبت عندہ کونہ مرفوعًا لما قال مسند
مرفوع ولئن سلمنا انہ موقوف فہو موقوف صحیح وہو محمول علی السماع لانہ
لا یدرک بالعقل انتہی اور آیۃ فاسعوا الی ذکر اللہ کا اطلاق باب امکنہ مین غیر مسلم
ہے اجماعًا ورنہ جواز جمعہ صحراؤن مین لازم آویگا اور اسکا کوئی قائل نہین
اجماعًا یہ آیت مخصص ساتھ بعض اماکن کے ہے اور تخصیص ساتھ موسی
کے انسب ہے ابن ہمام فتح القدیر مین لکھتے ہین د القاطع للشغب عبارۃ
فاسعوا الی ذکر اللہ لیس علی اطلاقہ اتفاقًا بین الامۃ اذ لا یجوز اقامتہا
فی البراری اجماعًا ولا فی کل قریۃ عند الشافعی بل یشترط ان لا یظعن اہلہا
حینا صیفا ولا شتاء فکان خصوص المکان مرادا فیہا اجماعًا فقدر القریۃ
الخاصۃ وقدرنا المصر وہو اولی لحدیث علی ولو عورض بفعل غیرہ
کان علی مقدمًا علیہ کیف ولم یتحقق معارضۃ ما ذکرنا ایاہ ولہذا
لم ینقل عن الصحابۃ انہم لما فتحوا البلاد اشتغلوا بنصب المنابر والجمع الا
فی الامصار دون القری ولو کان لنقل ولو آحادا انتہی پس ہم نے غیر مین
حنفیہ نے تخصیص اطلاق قرآن ساتھ خبر احاد کے نہین کی بلکہ تعیین ایک مبہم کی

جواب سوال سوم جواز ادای سنت فجر مین بعد اقامت کے کوئی حدیث
صریح صحیح نظر سے نہین گذری بلکہ اوسکے خلاف احادیث صحیحہ موجود ہین
موطا امام مالک مین ہے ان ابا سلمۃ بن عبد الرحمن بن عوف قال سمع قوم
الاقامۃ فقاموا یصلون فخرج علیہم النبی صلعم فقال اصلاتان معا وذلک
فے صلوۃ الصبح فی رکعتین اللتین قبل الصبح اور صحیحین مین ہے عبد اللہ ابن
مالک بن بحینۃ سے مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم برجل وقد اقیمت الصلوۃ یصلی
رکعتین فلما انصرف لاث بہ الناس فقال لہ رسول اللہ صلعم آالصبح اربعا
آالصبح اربعا اور سنن ابو داود وغیرہ مین عبد اللہ بن سرجس سے مروی ہے
ان رجلا جاء ورسول اللہ فی صلوۃ الصبح فرکع رکعتین خلف الناس ثم
دخل مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضے رسول اللہ الصلوۃ قال یا فلان اجعلت
صلاتک التی صلیت معنا او التی صلیت وحدک اور حدیث اذا اقیمت
الصلوۃ فلا صلوۃ الا المکتوبۃ الا رکعتی الفجر بوجہ مختلف فیہ ہونے حجاج
بن ارطاۃ وعباد کے معارضہ ساتھ اخبار صحیحہ کے نہین کرسکتے۔ البتہ چند صحابہ
سے مروی ہے کہ وہ بعد اقامت کے سنت فجر ادا کرلیا کرتے تھے طحاوی
شرح معانی الآثار مین باسانید متعددہ روایت کرتے ہین دعی سعید بن العاص
اباموسی وحذیفۃ وابن مسعود قبل ان یصلے الغداۃ فلما خرجوا من عندہ
اقیمت الصلوۃ فجلس عبد اللہ بن مسعود الی اسطوانۃ من المسجد یصلے
رکعتین ثم دخل المسجد ودخل فے الصلوۃ وعن ابی مجلز قال دخلت
مع ابن عمر وابن عباس والامام یصلے فاما ابن عمر فقد دخل فی الصف
واما ابن عباس فصلی رکعتین ثم دخل مع الامام فلما سلم الامام قعد
ابن عمر فلما طلعت الشمس رکع رکعتین وعن ابی الدرداء انہ کان

يدخل المسجد والناس صفوف في صلوة الفجر فيصلي ركعتين في ناحية المسجد ثم يدخل مع القوم انتهى **جواب سوال چارم** حنفیہ باستناد اون احادیث کے کہ نہی صلوة قبل الطلوع وقبل الغروب مین وارد ہین ادا سنت فجر کو بعد نماز فجر قبل طلوع کے مکروہ لکھتے ہین لیکن سنن ابو داؤد مین قیس بن عمرو سے مروی ہے رای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوة الصبح رکعتین فقال رسول اللہ صلوة الصبح رکعتان فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما فصلیتهما فسکت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
جواب سوال پنجم ظاہر استدلال حنفیہ کا ساتھ آیہ وقوموا للہ قانتین وحدیث ابو داؤد وغیرہ ان ہذہ الصلوة لا یصلح فیہا شئ من کلام الناس ہے اور حدیث ذوالیدین مفید اس امر کو ہے کہ مصلی اگر بگمان سلام کہ نماز تمام کر چکا کلام کرے وہ کلام مفسد نہین ہے اور اس امر خاص مین کوئی ناسخ نظر سے نہین گذری **جواب سوال ششم** خبر صلوة نجاشی صلوة علی الغائب ہے لیکن حنفیہ اوسکا جواب دو طرح سے دیتے ہین ایک یہہ کہ وہ مختصات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے دوسرے یہہ کہ وہ جنازہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے مقابل کر دیا گیا اور حجاب مرتفع کر دیا گیا تھا امام محمد موطا مین لکھتے ہین ولیس النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذا کغیرہ الا یری انہ صلی علی النجاشی بالمدینة وقد مات بالحبشة فصلوة رسول اللہ برکة وطہور فلیست کغیرہا من الصلوة انتہی اور زرقانی شرح موطا مین لکھتے ہین فیہ الصلوة علی الغائب وبہ قال الشافعی واحمد واکثر السلف وقال الحنفیة والمالکیة لا تشرع ونسبہ ابن عبد البر الی اکثر العلماء واتہم قالوا ذلک خصوصیة لہ صلی اللہ علیہ وسلم ودلائل الخصوصیة واضحة

لانه والله اعلم احضر روحه او شاهد جنازته ولابن حبان عن عمران بن حصين
فقاموا وصفوا خلفه وهم لا يظنون الا ان جنازته بين يديه انتهى **جواب**
سوال بستم ظاہر اس حدیث کا اس امر پر دال ہے کہ محرم کی تکفین مثل عامہ
اموات کے نہیں ہے اور حنفیہ اسکو خصوصیت پر محمول کرتے ہیں اور بحدیث
اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث وغیرہ استناد کرتے ہیں **جواب**
سوال دوم چونکہ تعدد جمعہ میں ایک بلد میں اختلاف واقع ہوا اسوجہ
سے متاخرین نے احتیاطًا چار رکعت پڑھنے کا حکم دیا ہے نہ بوجہ شک کے
کیونکہ صحت جمعہ میں بروایات معتبرہ شبہ نہیں بلکہ محض بنظر احتیاط رد المحتار
میں ہے قال فی شرح المنیة الاولی هو الاحتیاط لان الخلاف فی جواز التعدد
وعدمه قوی وکون الصحیح الجواز للفتوی لا یمنع شرعیة للتقوی انتهى والله
اعلم بالصواب حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله
عن ذنبه الجلی والخفی | محمد عبد الحی [illegible] ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای شریعت محمدیہ صلعم اس صورت میں کہ
قوم مہتر یا ڈوم یا چمار یا دوسادہہ جو ہندو و کافر مردار خوار ہوتے ہیں اور
اکثر چیزیں حرام مثل چوہا اور بلا اور ضب یعنے گوہ اور کیکڑا وغیرہا سے کہایا
کرتے ہیں اونکے یہاں کی چیزیں از قسم حلال پکی ہوئی کہانا یا اونکے ہاتھ کا پانی
کوئیں یا دریا سے نکالا ہوا پینا کہ جسمیں کوئی شبہہ تلویث اشیاء حرام یا نجاست
وغیرہا کا نہو شرعًا ممنوع ہے یا جائز اور اونکے ہاتھ سے چیزیں مثل روٹی
اور گوشت یا خشکہ اور دال پکوانا یا یہہ سب چیزیں اون لوگوں کے ہاتھ
کی چہوئی ہوئی مسلمانوں کو کہانا روا ہوگا یا نہیں بینوا توجروا
هو المصوب جب تک کوئی نجاست ظاہری یقینًا اعضای ظاہرہ کافر

ہنود وغیرہ کے ہاتھ سے کھانا پکوانا یا پانی نکلوانا یہ سب درست ہے بوجہ اسکے کہ نجاست کافر کی صرف اعتقادی ہے نہ نجاست ظاہری جیسا کہ تحریر الکونین ہے لما انزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعض المشرکین فی المسجد وسکنہ مع الصحابۃ فیہ علی ما فی الصحیحین علمو ان المراد بقولہ تعالی انما المشرکون نجس النجاسۃ فی اعتقادھم اور یہی اوسمین ہے سور الآدمی طاھر لا فرق بین الجنب و الطاھر و الحائض و النفساء و الصغیر و الکبیر و المسلم و الکافر و الذکر و الانثی یعنی ان اکل طاھر وطھور من غیر کراھۃ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

واقعی روا ہوگا جبتک تیقن نجاست نہین ہوگا کتاب فتاوی حمادیہ مین مذکور ہے ولا الطعمۃ التی تتخذھا اھل الشرک ویتوھم فیما اصابۃ النجاسۃ کل ذلک محکوم لطہارتہ حتی تیقن بنجاستھا انتہی مختصرا واللہ اعلم حررہ ابو الا[illegible]

محمد المدعو ابا النعیم عفی عنہ

کتاب التقلید از آزادہ

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم - اما بعد کیا فرماتے ہین علمای فحول ومفتیان ذوی العقول اس مسئلہ مین کہ ایک شخص حنفی المذہب تقلید شخصی کو واجب نہین جانتا بلکہ جائز کہتا ہے اور نماز مین شرائط اور ارکان وسنن موافق حنفیون کے بجالاتا ہے اور آمین بالجہر کہنے کو بھی نفل مسنون کا عامل کہتا ہے نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کراہت جائز ہے یا نہیں اور جو شخص مذکور کی اقتدا کو ناجائز کہے اوسکا کیا حکم ہے مثل اور نماز مین آمین پکار کر کہنے والے کو مسجد سے نکلوا دینا کیسا ہے ابسطوا الجواب لکم الثواب ۵

الجواب نحمدہ ونستعینہ ونصلی علیہ عقیدہ جواز تقلید شخصی موافق ہے محققین

حنفیون کے جیسا کہ فرمایا علامہ عبد العلی بحر العلوم حنفی نے شرح مسلم الثبوت میں
لا یجب الاستمرار ویصح الانتقال وهذا هو الحق الذی ینبغی ان یؤمن به ویعتقد
به اور کہا علامہ ابن الہمام حنفی نے تحریر میں لو التزم مذهبا معینا کابی حنیفة
والشافعی فقیل یلزمه وقیل لا وهو الاصح اور علامہ شرنبلالی حنفی نے
عقد الفرید میں لیس علی الا التزام مذهب معین اور یہی مختار ہے علامہ
محمد عبد العظیم حنفی مفتی مکہ وشاہ ولی اللہ صاحب وشاہ عبد العزیز صاحب و امیر حاج
وسید بادشاہ و قاضی ابو عاصم اور بہت سے مشائخ کبار کا حنفیون سے جبکہ
عقیدہ اوسکا موافق ہو المحققین احناف سلف و خلف کے اور مذہب حنفی
رکھتا ہے اور نماز میں رعایت کرتا ہے شرائط وارکان وسنن حنفیون کی پس
نماز ایسے شخص کے بلا خلاف احد کے جائز ہے رسالہ الاہتداء فی الاقتداء
ملا علی قاری میں ہے ذهب عامة مشائخنا الی الجواز اذا کان یحتاط فی موضع
الخلاف والا فلا والمعنی انه یجوز فی المراعی بلا کراهة وفی غیره معها ثم المواضع
المهمة للمراعاة ان یتوضأ من الفصد والحجامة والقیء والرعاف ونحو ذلک
لا فیما هو سنة عنده مکروه عندنا کرفع الیدین فی الانتقالات وجهر
البسملة واخفائها فهذا وامثاله لا یمکن الخروج عن عهدة الخلاف فکلهم
یتبع مذهبه ولا یمنع مشربه انتهی وفی حاشیة الاشباه للخیر الرملی الذی
یمیل الیه خاطری القول بعدم الکراهة اذا لم یتحقق منه مفسد کذا فی الشامی
ص [illegible] مطبوع مصر اور قول سدید میں ہے یجوز صلوة المسلمین بعضهم
خلف بعض کما کان الصحابة رض والتابعون ومن بعدهم من الائمة الاربعة
یصلی بعضهم خلف بعض مع تنازعهم فی هذه المسائل المذکورة وغیرها
ولم ینقل احد من السلف انه لا یصلی بعضهم خلف بعض ومن انکر ذلک فهو

امبتدع ضال مخالف للکتاب والسنۃ واجماع سلف الامۃ وائمتہا وقد کان
فی الصحابۃ والتابعین ومن بعدھم من یقرء البسملۃ ومنہم من لا یقرء ھا
ومنہم من یجہر بہا ومنہم من لا یجہر بہا یعنی جہر کی سرون کے بعد کہا ومع ھذا
فکان بعضہم یصلی خلف بعض مثل ما کان ابوحنیفۃ واصحابہ والشافعی
وغیرھم یصلون خلف ائمۃ المدینۃ من المالکیۃ وغیرھم وان کانوا
لا یقرءون البسملۃ لا سرًا ولا جہرًا وھکذا فی حجۃ اللہ البالغۃ اور قول عدم
جواز اقتدا محض ضلالت وگمراہی ہے فقہ اکبر امام ابی حنیفہ رح میں ہے الصلوۃ
خلف کل بر وفاجر من المؤمنین جائزۃ اسکے تحت میں ملا علی قاری فرماتے ہیں
فمن ترک الجمعۃ والجماعۃ خلف الامام الفاجر فھو مبتدع عند اکثر العلماء
الصحیح انہ یصلیہا ولا یعیدھا اور پھر منتقی سے نقل کیا سئل ابوحنیفۃ
عن مذھب اھل السنۃ والجماعۃ فقال کذا وکذا وان نصلی خلف کل بر وفاجر
وشرح عقائد میں ہے یجوز الصلوۃ خلف کل بر وفاجر لقولہ صلعم صلوا خلف
ولان علماء الامۃ کانوا یصلون خلف الفسقۃ واھل الاھواء والبدع من
غیر نکیر اور کہا حاشیہ میں اوسکے خلافًا للشیعۃ فانہم قد اشترطوا العصمۃ
فی الامامۃ الصغری کما فی الکبری وللخوارج ایضًا فان الکافر عندھم فاجر
پس ثابت ہوا کہ امام اعظم رح اور تمامی اہل سنت والجماعت کا یہی عقیدہ ہے کہ نماز
پیچھے ہر مؤمن کے جائز اور جو شخص جمعہ وجماعت ترک کرے بسبب فاجر ہونے
امام کے وہ مبتدع اور ضال ہے اور عقیدہ شیعہ اور خارجی کا رکھتا ہے
اور یہہ اختلاف شیعہ اور خارجی کا امام کے بد ہونے کی تقدیر پر ہے اور جبکہ
نیک ہو جیسا کہ سوال سے ظاہر ہوتا ہے تو اسمیں کسی اہل قبلہ کا اختلاف نہیں
پس قائل عدم جواز صلوۃ کا پیچھے شخص مسئول عنہ کے محض ضال ومضل ہے

نعوذ باللہ من هذه العقیدة الفاسدة **جواب سوال دوم** مومن
کو مسجد سے روکنا خصوصاً فعل مشروع کے سبب سے بڑا گناہ ہے فرمایا
اللہ تعالیٰ نے وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللّٰهِ اَنْ يُّذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهٗ وَسَعٰى
فِيْ خَرَابِهَا اُولٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ اَنْ يَّدْخُلُوْهَآ اِلَّا خَآئِفِيْنَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا
خِزْيٌ وَّلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ۝ اور اقتدا نماز پیچھے ایسے شخص کے بلا کراہت
جائز ہے اور جو شخص مذکور کی اقتدا کو ناجائز کہے وہ مخطی ہے اور آمین پکار کر
کہنے والے کو صرف بوجہ اس عمل کے مسجد سے نکلوا دینا درست نہیں ہے واللہ اعلم

حررہ ابو الاحیار محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم ۱۲۹۲ھ

المجیب راجیاً الی رحمة ربه الرحیم ابو محی الدین محمد ابراہیم غفر لہ و لوالدیہ
[illegible] یہ ہے فی الواقع جو حنفی تقلید شخصی کو واجب نہ جانتا ہو اور ارکان
[illegible] مثل حنفیہ کے کرتا ہو اور آمین بالجہر کو بھی مسنون سمجھتا ہو اوسکے
پیچھے [illegible] جائز ہے اور حکم کرنا عدم جواز امامت اس شخص کا ضلالت
ہے۔ واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی ۝ [ابو الحسنات محمد عبد الحی]

استفتا ہو اللہ الاکبر چہ میفرمایند علمای دین محققین درین مسئلہ کہ خواندن
قنوت در نوازل در صلوة جہریہ یا صرف در نماز فجر چنانکہ در بحر الرائق و درمختار
و اشباہ و نظائر ناقلاً عن فتح القدیر وغیرہ نوشتہ معمول بہ ہست یا منسوخ و از
صحابہ کرام بعد از جناب سرور صلی اللہ علیہ وسلم منقول ہست یا نہ و اگر کسے در حالت
سلطان روم خواند مصیب ہست یا مخطی بینوا توجروا

ہو المصوب نزد حنفیہ قنوت در فجر وغیرہ سوای وتر در غیر نوازل منسوخ است
فاما بوقت نزول نوازل و وقائع پس نزد حنفیہ ہم در فجر مشروع ہست و از آنحضرت

فی باب الصلوٰة
درماہ جمادی الاول [illegible] ہجری از دہلی

صلی اللہ علیہ وسلم وصحابۂ کرام بعد آنحضرت صلعم قنوت بوقت نزول نوازل
منقول است وحادثۂ سلطان روم حادثہ ایست عظیمہ خواندن قنوت دعا برائے
فتح سلطان اسلام وہزیمت اہل کفر وضلالت در نماز فجر برائے اہل اسلام مشائخ
مستحب است بلکہ از درجۂ سنیت مخطا نیست بدر الدین عینی حنفی در عمدۃ القاری
بشرح صحیح البخاری می نویسند روی الطبرانی فی الاوسط من حدیث ابراہیم
بن علقمۃ والاسود عن عبد اللہ بن مسعود قال ما قنت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی شیء من صلواتہ الا فی الوتر وانہ کان اذا حارب قنت فی
الصلوات کلہن ولا قنت ابوبکر ولا عمر ولا عثمان حتی ماتوا ولا قنت علی
حتی حارب اہل الشام فکان یقنت فی الصلوات کلہن وکان معاویۃ یدعو
علیہ ایضا وقال شیخنا زین الدین بن العراقی ان ابن مسعود لم یدرک قنوت علی وحرب
اہل الشام ولا موت عثمان فانہ مات فی زمن عثمان قلت یحتمل ان یکون
قولہ ولا عثمان الخ من کلام ابراہیم او علقمۃ او الاسود انتہی سید مرتضی
حسینی زبیدی مصری حنفی در کتاب خود عقود الجواہر المنیفۃ فی ادلۃ المذہب
الامام ابی حنیفۃ می نویسند اخرج عبد الرزاق فی مصنفہ عن ابی جعفر الرازی
عن الربیع عن انس لم یزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقنت فی الفجر حتی فارق
الدنیا وکذا عند الطبرانی وصححہ الحاکم فی الاربعین والدارقطنی ویعارضہ ما
عند الطبرانی ایضا من روایۃ غالب بن فرقد الطحان کنت عند انس بن مالک
شہرین فلم یقنت فی صلوۃ الغداۃ والجواب ان المراد بالحدیث الاول انہ کان
یقنت فیہ عند النوازل واختصاصہ بالنوازل قد ثبت بحدیث انس نفسہ
عند الخطیب فی کتاب القنوت واسنادہ صحیح قالہ صاحب التنقیح بلفظ کان لا یقنت
الا ان یدعو لقوم او علی قوم وحدیث ابی ہریرۃ عند ابن حبان بلفظ لا یقنت

في صلوة الصبح الا ان يدعو لقوم او على قوم واسناده صحيح قاله الحافظ فيكون حديث انس المتقدم منسوخ بصريح حديثه وعليه يحمل قول من قال من الصحابة به فلا يكون بالنسبة الى النازلة منسوخا بل مستمرا ويه قال جماعة من اهل الحديث اذ ليس في الحديث ما يعارضه لاحديث ابن مسعود المتقدم فان فيه لم يقنت قبله ولا بعده وقول الطحاوي والترك دليل النسخ ظاهره ان المراد به نسخ القنوت مطلقا اي سواء كان في النوازل او غيرها وهو مشكل لما ثبت عن ابي بكر انه قنت عند محاربة مسيلمة وكذلك عمر وكذلك علي ومعاوية عند محاربتهما والذي يوخذ من مجموع الاخبار انه صلى الله عليه وسلم كان لا يقنت الا في النوازل ومن ثم ذهب جمع من العلماء الى عدم نسخه فيها بل هو امر مستمر مشروع وجعلوا خصوص ما روي من قنوته في الفجر عند [illegible] ناسخا للعموم الذي روي انه لم يزل يقنت في الفجر حتى فارق الدنيا [illegible] المعنى لم يترك القنوت في الفجر عند النوازل حتى فارق الدنيا وجعلوا الترك المروي عن ابن مسعود بمعنى ترك الدعاء على اولئك القوم بعينهم لا ترك القنوت قال في الملتقط قال الطحاوي انما لا يقنت عندنا في الفجر من دون وقوع بلية فان وقعت فتنة او بلية فلا باس به وقال ابراهيم الحلبي في شرح المنية هو مذهبنا وعليه الجمهور وانما نبهت على هذه المسئلة لان غالب مشائخنا او الترك على نسخ نفس الحكم انتهى وعيني در بنايه شرح هدايه مي آرند ان نزلت بالمسلمين نازلة قنت الامام في صلوة الفجر وبه قال الاكثرون واحمد وقال الطحاوي انما لا نقنت عندنا في صلوة الفجر من غير بلية فان وقعت بلية او فتنة فلا باس به فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى و ابن همام حنفي در فتح القدير مي گويند قد روي عن الصديق انه قنت عند محاربة الصحابة مسيلمة الكذاب وعند

محاربة اهل الكتاب وكذلك عمر وكذا علي في محاربة معاوية ومعاوية في
محاربته وهذا ينتهض لنا ان القنوت للنازلة مستمر لم ينسخ وبه قال جماعة من
اهل الحديث وحملوا عليه حديث ابي جعفر عن انس ما زال رسول الله يقنت
في الفجر حتى فارق الدنيا اي عند النوازل وما ذكرنا من اخبار الخلفاء يفيد
تقرره لفعلهم ذلك بعد النبي عليه الصلوة والسلام انتهى وابراهيم حلبي در
غنية المستملي شرح منية المصلي مے آرد القنوت لو كان سنة راتبة لنقله عليه السلام
كل صبح يجهر به ويؤمن من خلفه كما قال الشافعي او يسر به بحيث يقطع القرأة
الجهرية ويلبث مليا كما قال مالك الى ان توفاه الله لم يتحقق فيه مثل هذا الاختلاف
بل كان سبيله ان ينقل كنقل جهر القرأة ومخافتها وجميع ما ورد من قنوته
وقنوت الخلفاء انما هو قنوت النوازل فانه محل الاجتهاد فان حديث انس
عليه السلام لم يزل يقنت حتى فارق الدنيا ونحوه مما عن الصحابة يثبت
فانه روى عن ابي بكر انه قنت عند محاربة مسيلمة وكذلك قنت علي في
معاوية وحديث ابي حنيفة انه عليه السلام قنت شهرا لم يقنت قبله
ولا بعده ينفيه فوجب كون بقاء القنوت في النوازل مجتهدا فيه وذلك انه
لم يؤثر عنه عليه الصلوة والسلام انه قال لا قنوت في نازلة بعد هذه
بل مجرد العدم بعدها فيتجه للاجتهاد بان يظن ان ذلك انما هو لرفع
شرعيته ونسخه نظرا الى سبب تركه وهو انه لما نزل قوله تعالى ليس لك
من الامر شيء او انه لعدم وقوع نازلة تستدعي القنوت بعدها فتكون
شرعيته مستمرة وهو محمل قنوت من الصحابة وهو مذهبنا ومذهب الجمهور
واما القنوت في الصلوات كلها عند النوازل فلم يقل به الا الشافعي
وابن عابدين شامي در رد المحتار بعد نقل قدري از عبارت مذكوره غنية ميگويند

هو صريح في ان قنوت النازلة عندنا مختص بصلوة الفجر دون غيرها من الصلوة الجهرية والسرية وهل القنوت ههنا قبل الركوع ام بعد لا لم اره والذي يظهر لي انه يقنت بعد الركوع لا قبله بدليل ان ما استدل به الشافعي على قنوت الفجر وفيه التصريح بالقنوت بعد الركوع حمله اصحابنا على قنوت النازلة ثم رأيت الشرنبلالي في مراقي الفلاح صرح بانه بعده واستظهر الحموي انه قبله والاظهر ما قلناه انتهى والله اعلم بالصواب حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي فقط

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

کتاب المناقب

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین کہ ثبوت ایمان والدین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا ہے یا نہین اور جو کوئی ان دونون کیطرف تحریرًا یا تقریرًا نسبت کفر کرے اوسکا کیا حکم ہے

الجواب اس مسئلہ مین علما کا اختلاف واقع ہے بعض ایمان بعد الاحیا کے قائل ہوئے ہین اور بعض احادیث احیا کو موضوع کہتے ہین اور عدم ایمان کے قائل ہین بوجہ ہونے اونکے ارباب فطرت سے نجات کے قائل ہین علامہ جلال الدین سیوطی نے اس باب مین سات رسالے تحریر کیے ہین اور بشدومد نجات ثابت کرتے ہین اور ملا علی قاری اور ابراہیم حلبی نے اونکے بعض رسائل کی رد لکھی ہے لیکن چونکہ اس باب مین دلائل متعارض ہین اسوجہ سے سکوت اسلم ہے اور یہہ کہنا کہ والدین رسول اللہ کے کافر ہین یا فی النار ہین بڑی بے ادبی و موجب اذیت رسول اللہ ہے حموی شرح اشباہ مین لکھتے ہین اعلم ان السلف اختلفوا في ابوي رسول اللہ هل ماتا على الكفر ام لا فذهب الى الاول جماعة منهم صاحب النسبة وذهب الى الثاني جماعة ونفهم من الجمع الاول قالوا ايمانهما من النار وسئل ابن العربي احد الائمة المالكية عن رجل قال ان ابا النبي في النار فاجاب بانه ملعون لانه

قال ان الذين يوذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة ولا
احشى من ان يقول عن ابيه في النار وقال السهيلي في الروض لا ينبغي
من ان نقول ذلك في ابويه لقوله صلى الله عليه وسلم لا توذوا الاحياء
حوات والله يقول ان الذين يوذون الله ورسوله الاية وامرنا بمسك اللسان
كر اصحابه بشئ يرجع الى العيب فيهم فلان نمسك عن ابويه احق واحرى
الامام في هذه المسئلة ان هذه المسئلة ليست من الاعتقادات
منها واما اللسان فنذا الامساك عما يتبادر منه النقصان انتهى والله اعلم

حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

استفتا ما قولكم رحمكم الله تعالى اس مسئلہ مین کہ اگر شفیع نے طلب تملیک ایک ماہ تک بغیر عذر ترک کی تو شفعہ اوسکا باطل ہوا یا نہین بینوا توجروا

الجواب هو الموفق للصواب صورت مرقومہ مین نزدیک محققین شفعہ شفیع کا باطل ہوا کیونکہ اگرچہ اس مسئلہ مین دو قول ہین ایک امام ابو یوسف کا اور دوسرا امام محمد اور زفر رحمہما اللہ کا لیکن محققین نے بنظر رفع ضرر کے قول ثانی پر فتوی دیا ہے فتاوی عالمگیری میں مرقوم ہے وعن محمد وزفر رحمہما الله وهو رواية عن ابي يوسف ان اشهد وترك المخاصمة شهرا من غير عذر تبطل شفعته والفتوى على قولهما كذا في محيط السرخسي اور فرماتے ہین الفتوى اليوم على هذا لتغير احوال الناس في الاضرار بالغير انتهى
اور رد المحتار مین مرقوم ہے قال شيخ الاسلام وقاضيخان في فتاواه وشرحه على الجامع ومشى عليه في الوقاية والنقاية والذخيرة والمغني وفي ... عن البرهان انه اصح ما يفتى به قال يعني انه اصح من تصحيح الهداية والكافي وتمامه فيها وعزاه القهستاني الى المشاهير كالمحيط والخلاصة والمضمرات

وغیرها انتهی واللہ اعلم وعلمہ اتم

فی الواقع اگرچہ اس مسئلہ میں امام ابوحنیفہ کے نزدیک موافق ظاہر الروایۃ کے
شفعہ باطل نہوگا اور ہدایہ و کافی میں اسیکو مفتی بہ لکھا ہے لیکن جماعت کثیرہ
محققین حنفیہ کے قائل فتوی قول امام محمد سے ہے نہایہ شرح ہدایہ میں ہے ان ترک
هذا الطلب بغیر عذر لا تبطل شفعته وان طالت المدة وعلی قولهما تبطل
اذا طالت المدة واختلفت الروایات عنهما فی طول المدة ففی روایة عن محمد
ثلاثة ایام وفی اخری بشهر وهو احدی الروایات عن ابی یوسف قال شیخ الاسلام
الفتوی الیوم علی هذا وهکذا ذکر ایضا فی الجامع الصغیر لقاضیخان فکان ما
اختاره فی الکتاب ان الفتوی علی قول ابی حنیفة مخالفا الروایات هذه الکتب
انتهی اور تنقیح فتاوی حامدیہ میں ہے قال فی شرح المجمع فی الجامع الخانی الفتوی
علی قول محمد لتغیر احوال الناس فی قصد الاضرار انتهی وبه ظهر ان افتاءهم
بخلاف ظاهر الروایة لتغیر الزمان ونظائره کثیرة وقصد الاضرار فی
زماننا کثیر انتهی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

واقعی شفعہ ساکت باطل ہوا مطابق فتوای متاخرین متبحرین کے کمال الدرایہ
شرح النقایہ میں ہے وبتاخیره شهرا من غیر عذر مرض وحبس یبطل عند محمد وهو
قول زفر واختیار الکرخی وبه ای بقول محمد یفتی الیوم لقصد اهل الزمان
الی الاضرار بغیرهم انتهی مختصرا وفی شرح البرجندی لمختصر الوقایة وبه
ای بقول محمد یفتی کذا فی مبسوط الامام خواهر زاده والمحیط والروضة
والتتمة وفتاوی قاضیخان والخلاصة انتهی واللہ علیم حرره ابو [illegible]

محمد نعیم غفر له العلی الرب الحکیم

استفتاء بسم اللہ الرحمن الرحیم چہ قول ہست مر علمای دین متین را حکم اللہ در جواز و عدم جواز تیمم بضرب دست بر وسادہ و بساط و نمدہ و بانات وغیرہ از قسم پارچہ کہ غبار و بران و نہ بر دست محسوس میگردد مگر بوقت ضرب در ہوا چیزے پنداشتہ میشود و بودن غبار بر اشیاء مذکورہ بقدر یجوز بہ التیمم لضرب الید علیہا چگونہ شناختہ می شود بینوا بالتفصیل والاسناد توجروا من رب العباد فی یوم التناد۔

ہو المصوب بوقت ضرب دست بر وسادہ وغیرہ در ہوا غبار محسوس شدہ و دران غبار ضربات تیمم و مسح وجہ و کفین ادا کردہ شد تیمم جائز خواہد شد خواہ آن غبار بر دست محسوس باشد یا نباشد و خواہ بران وسادہ وغیرہ بدون ضرب ید مشاہد باشد یا نباشد عینی در شرح کنز می نویسد یجوز التیمم ایضاً بالنقع بان نفض ثوباً او حصیراً طاہراً ثم تیمم بغبارہ جاز انتہی در زخیرۃ می آرد و لو نفض لبدہ او ثوبہ او الاشیاء الطاہرۃ فتیمم بغبارہا جاز و ان ینفض ثوبہ او لبدہ فیرتفع غبارہ فرفع یدیہ فی الہواء قریباً منہ فوقع علی یدہ وتیمم او ضرب یدہ علی اللبد والثوب وارتفع غبارہ فرفع یدیہ وتیمم جاز انتہی و در رد المحتار ہست قال الرملی الصحیح التفصیل ان استبان اثر الغبار جاز والا فلا لوجود الشرط خصوصاً فی ثیاب ذوی الاشغال انتہی و ہمچنین ہست در بسیاری از کتب فقہ و اشتراط محسوس شدن غبار بر وسادہ وغیرہ بدون ضرب ید وغیرہ یا محسوس شدن اثر بر ہر دو دست از عبارات کتب معتمدہ بدرجہ ثبوت نرسیدہ واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی۔

صح الجواب ببقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفر لہ اللہ الرحیم — محمد ابراہیم

۱۴۷
استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک شخص قوم چمار سے ہے اور ابتک وہ اپنے آبا اور اجداد کے دین پر ہے لیکن مالدار ہے اسنے اپنی لڑکی کی شادی کی اور اسمین تمام رسومات مثلاً شراب خواری و باجا و ناچ و آتشبازی و پوجا اپنے دیوتاؤن کا وغیرہم بڑی دھوم دہام سے کیا چنانچہ صرف شراب دو ہزار روپیہ کی آئی تھی وقس علی ہذا سب سامان مہیا کیا اور چند اہل ایمان کی بھی دعوت کی اور مسلمانون نے انکار کیا تب اوسنے ایک مولوی صاحب کی کچھہ نذر کی مولویصاحب نے اپنا پیٹ بھر کر کھدیا کہ اسکی دعوت لینی درست ہے انکے حسب ارشاد انکے ساتھہ چند مسلمانون نے اور بھی دعوت قبول کی اور اوسکے وہان جاکر کھانا کھایا باوجودیکہ اشیای مذکورہ موجود تھی اب عوام الناس مین فساد برپا ہے بعض کہتے ہین کہ ایسی دعوت لینی درست ہے ورنہ فلانے صاحب کیون لیتے بعض کہتے ہین کہ نادرست ہے کیونکہ ایک تو وہ چمار دوسرے وہان پوجا و رقص و سرود و شراب خواری وغیرہ موجود تھا لہذا آپکی خدمت مین گذارش یہہ ہے کہ للہ جسقدر جلد ہوسکے موافق کتب معتبرہ دینیہ کے آپ رقم فرمایئے کہ مولویصاحب مذکور کا کہنا حق تھا یا ناحق اگر حق تھا تو اسکے حقانیت کی دلیل اگر ناحق تھا تو انپر کیا لازم ہے اور چمار کی دعوت قبول کرنی مسلمانون کو درست ہے یا نہین اور جو شخص اوسکی اس قسم کی مجلس مین جاوے اور کھاوے اور اوسکی مجلس کو زینت دے وہ فاسق ہوتا ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب ایسی مجلس دعوت مین کہ وہان ناچ و باجا و شرابخواری پوجا وغیرہ افعال محرمہ و اطوار شرک موجود ہون اور ان امور کا ہونا پہلے سے معلوم ہو جانا اور شرکت کرنا نہین درست ہے بلکہ ایسے امور مین برضا و رغبت شرکت کرنا

فسق ہے اور اگر ان امور کا ہونا پہلے سے نہین معلوم تھا بلکہ بعد جانے کے صاحب دعوت کے مکان پر معلوم ہوا پس اگر محرمات اوسی مقام پر ہون جہان کھانا کھلایا جاتا ہے وہان سے واپس آنا لازم ہے اور شریک ہونا اور اوس مجلس مین دعوت کھانا نہین درست ہے اور اگر اوس مقام پر نہو بلکہ دوسرے درجہ مین ہون اوس صورت مین اگر یہہ شخص جسکی دعوت کیگئی ہے مقتدی مثلاً عالم یا مفتی ہے اوسکو دعوت کھانا نہین درست ہے اور اگر مقتدی نہین ہے تو اوسکو شریک ہونا درست ہے مگر بشرط قدرت منکرات سے منع کرنا لازم ہے درمختار مین ہے دعی الی ولیمة وثمہ لعب اوغنا قعد واکل لو المنکر فی المنزل فلو علی المائدة لا ینبغی ان یقعد بل یخرج معرضا فان قدر علی المنع فعل والا صبر ان لم یکن ممن یقتدی بہ ولم یقدر علی المنع خرج ولم یقعد لان فیہ شین الدین وان علم اولا باللعب لا یحضر اصلا سواء کان ممن یقتدی بہ او لا لان حق الدعوة انما یلزمہ بعد الحضور لا قبلہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

صح الجواب منقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفرلہ اللہ الرحیم

مسئلہ ۱۴۳

استفتا چہ میفرمایند علمای دین اندرین مسئلہ کہ جماعت نسار منفردات شرعاً جائز است یانہ واز احادیث نبویہ واخبار صحابیہ مشروعیت آن ثابت است یانہ وبر تقدیر ثبوت مشروعیت آن طریقہ قیام امام چیست آیا زنے کہ امام باشد مثل رجال از جملہ مقتدیات مقدم باشد یا بوسط وانچہ مشہور است کہ جماعت نسار مکروہ است بکراہت تحریم آیا سند معتدبہ گاہے یافتہ شدہ است یانہ بینوا توجروا

کتاب الصلوۃ

الجواب در باب کراهت تحریمیه جماعة النساء وحدهن کدام سند معتبره از
نظرم نگذشته است لیکن اتفاق فقهای حنفیه که عموما در متون یافته میشود
دلالت دارد بر آنکه نزد ایشان اصلی و دلیلے باشد والله اعلم بالصواب
لیکن عمل بر آن اولے و احسن معلوم می شود چرا که در احادیث صلوة النساء
در بیتے که استر و اظلم باشد قرینه بر نبودن جماعت ایشان ظاهر است
که ظلمت خانه مناسب جماعت نیست والله اعلم کتبه احمد علی عفی عنه

سوال ۱۷۲

استفتاء چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که جماعت نساء منفردات شرعاً
جائز است یا نه و از احادیث نبویه و اخبار صحابه مشروعیت آن ثابت است یا نه
و بر تقدیر ثبوت مشروعیت آن طریقه امام چیست یعنی زنیکه امام باشد
مثل امام رجال از جمله مقتدیات متقدم باشد یا بوسط آنها قیام سازد و آنچه
مشهور است که جماعت نساء مکروه است بکراهت تحریم نزد امام رحمه الله آیا سند
این قدر کراهت یافته شده است یا نه بینوا توجروا

الجواب والله الموفق للصواب نفس جواز جماعت نساء منفردات و
مشروعیت آن از احادیث و اخبار ثابت بوده است و طریقش همینکه زن امام
وسط مقتدیات قیام سازد لا غیر قال فی فتح القدیر نقلا عن المستدرک للحاکم عن
عائشة رضی الله عنها انها کانت تؤذن وتقیم وتؤم النساء فتقوم
وسطهن وعن کتاب الآثار لمحمد رح اخبرنا ابوحنیفة رح عن حماد بن
ابی سلیمان عن ابی ابراهیم النخعی ان عائشة رضی الله تعالی عنها کانت
تؤم النساء فی شهر رمضان فتقوم وسطها وعن ابی داؤد فی بعض ما رواه عن
ام ورقة بنت عبد الله بن الحارث بن عمر الانصاریة کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یزورها وجعل لها مؤذنا وامرها ان تؤم اهل دارها وعند

کتاب الصلوة

ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال تؤم المرأة النساء تقوم وسطهن انتهی ملخصاً وسند کراهت تحریمی نزد حنفیه این است که قیام زن امام وسط متنبات که جزو طریق جماعت ایشان به ثبوت نرسیده مخالف است وجوب تقدم امام را که ثابت است بمواظبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم ولهذا امثال روایات مسطوره نزد حنفیه محمول بر ابتدای اسلام و نسخ است و حالا جماعت اینان بوجه تحقق نفس شرائط جواز صلوة و مخالفت وجوب مذکوره جائز بکراهت تحریمی است قال فی البحر الرائق علی قول الکنز وجماعة النساء ای وکره جماعة النساء وحدهن لانها لا تخلوا عن ارتکاب محرم وهو قیام الامام وسط الصف فیکره کالعراة کذا فی الهدایة وهو یدل علی انها کراهة تحریم لان التقدم واجب علی الامام للمواظبة من النبی صلی الله علیه وسلم وترک الواجب موجب لکراهة التحریم المقتضیة استهی ثم قال بعید هذا قوله فان فعلن تقف الامام وسطهن کالعراة لان عایشة رضی الله عنها فعلت کذلک وحمل فعلها الجماعة علی ابتداء الاسلام انتهی وقد بحث فی العنایة هنا بان المذهب عندنا ان انتفاء صفة الوجوب یستلزم انتفاء صفة الجواز کما عرف ولا فرق بین الوجوب والنیة فی ذلک لوجود الموجب فیها کوجوده فیه وهو واضح للمراولین فی علم اخر وقررناه فی التقریر فاذا نسخت النیة نسخ الجواز والاستدلال بالمنسوخ غیر صحیح ثم اجاب بان الجواز الباقی جواز مع الکراهة والذی کان فی ضمن النیة نسخ معها والاستدلال به لبیان انها کانت ونسخت وانما جواب فی زماننا بمقتضی الجواز الذی کان من اجتماع شرائطه ورفع موانعه مع ما یوجب کراهته من ارتکاب محرم انتهی آری جماعت نساء منفردات در نماز جنازه بلا کراهت جائز است کما

بسطہ فی البحر والفتح فقط

الجواب صحیح — حیدر علی [illegible] عفا اللہ عنہ / محمد عبد القادر ۱۲ — احمد احمدی / علاء الدین ۱۲۹۲

الجواب صحیح — عبد القادر احمدی / محی الدین محمد — العبد محمد امداد حسین — محمد [illegible] / امداد حسین — محمد [illegible] / ارشاد حسین ۱۲

استفتا ۱۳۴۱ بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان
شرع متین اس مسئلہ مین کہ بکری چھہ مہینے کی اگر توانا اور فربہ ہو قربانی
اوسکی درست ہے یا نہین جیساکہ دنبہ اور بھیڑ درست ہے اور اس مسئلہ
مین کہ ایک شخص بیان کرتا ہے کہ جس لڑکے کیطرف سے عقیقہ نہوا ہو اگر وہ لڑکا
مرجاوے تو اوسکے ماں باپ مستحق شفاعت کے نہونگے یعنی وہ لڑکا اپنے
ماں باپ کی شفاعت نکرے گا اور سند مین اسکی حدیث نقل کرتے ہین الغلام
مرتہن بعقیقتہ الخ پس حدیث شریف کا خلاصہ مطلب کیا ہے بینوا توجروا

الصواب بکری چھہ مہینے کی نہین درست ہے اور دنبہ چھہ مہینے کا
اگر [illegible] توانا ہو درست ہے یہی مذہب حنفیہ کا بلکہ جمہور علماء کا ہے اور
احادیث سے بھی یہی ثابت ہے ہدایہ و بنایہ شرح ہدایہ مین ہے ویجزی
من ذلک کلہ الثنی فصاعدا الا الضان فان الجذع منہ یجزی والتقیید
بالضان لان الجذع من الابل والبقر والغنم لایجزی بل لایجزی منہا
الا الثنی انتہی اور منح الغفار شرح تنویر الابصار مین ہے وصح الجذع
من الضان وصح الثنی فصاعدا من الثلاثۃ ای من الشاۃ اعم من ان یکون
ضانا او معزا ومن البقر ومن الابل والجذع شاۃ لہا ستۃ اشہر الضان
مایکون لہ ستۃ انتہی اس سے صاف واضح ہے کہ بکری اور بھیڑ اور ایسی
گائے اور اونٹ چھہ مہینے کا نہین درست ہے فقط دنبہ چھہ مہینے کا درست ہے

اور یہ ہی اور کتب فقہ میں بھی موجود ہے اور شرح مسند امام اعظم میں ہے
فی صحیح مسلم عن جابر لا تذبحوا الا مسنۃ الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعۃ
من الضان ذبحہ قال الجمہور یجوز الجذع من الضان لا من غیرہ انتھی اور
حدیث الغلام مرتھن بعقیقتہ کے معنے محدثین کے نزدیک یہی ہیں کہ وہ لڑکا
جسکا عقیقہ نہوا ہو وہ والدین کی شفاعت کرنے سے محروم رہے گا شمس الدین
محمد بن عبد الرحمن السخاوی اپنی کتاب ارتیاح الاکباد فی فقد الاولاد میں
لکھتے ہیں ذکر البیہقی عن سلیمان بن شرحبیل حدثنا یحیی بن حمزۃ قال قلت
لعطاء الخراسانی ما معنی مرتھن بعقیقتہ فقال تحرم شفاعۃ والدہ ولذا
قال الامام احمد انہ مرتھن عن الشفاعۃ لوالدہ واستحسنہ الخطابی حیث
قال تکلم الناس فی ھذا واجود ما قیل فیہ ما ذھب الیہ احمد ان ھذا
فی الشفاعۃ یرید انہ اذا لم یعق عنہ فمات طفلا لم یشفع والدیہ
واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز
عن ذنبہ الجلی والخفی

واقعی بکری چھ مہینے کی اگرچہ فربہ ہو قربانی اوسکی درست نہیں فی جامع الرموز
وانما قال من الضان لانہ لا یجوز من المعز وغیرہ بلا خلاف کما فی المبسوط
ونحوہ انتھی اور حدیث شریف کا خلاصہ نزدیک جناب امام ہمام شیخ اکمل
مولانا احمد بن حنبل کے یہی ہے کہ وہ لڑکا شفاعت نکرے گا فی مفاتیح الجنان
ومصابیح الجنان وعن سمرۃ رضی اللہ عنہ انہ قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الغلام مرتھن بعقیقتہ قیل معناہ انہ محبوس سلامتہ
عن الآفات بعقیقتہ او انہ کالشیء المرھون لا یتم الاستمتاع بہ دون ان یقابل
بالعقیقۃ وقیل معناہ ان شفاعتہ لابویہ معلق بعقیقتہ لا یشفع لہما ان طفل

لم يعق عنه انتهى وفي الكاشف حقائق السنن المحمدية شرح مشكوة
المصابيح وقال صاحب النهاية معنى قوله رهينة بعقيقته ان العقيقة لازمة له لابد
منها فشبهه في لزومها له وعدم انفكاكها منه بالرهن في يد المرتهن قد
تكلم الناس فيه واجود ما قال احمد بن حنبل معناه انه اذا مات طفلا
ولم يعق عنه لم يشفع في والديه وروي عن قتادة انه يحرم شفاعتهم
اقول ولا ريب ان الامام احمد بن حنبل ما ذهب الى هذا القول الا بعد ما
تلقى من الصحابة والتابعين على انه امام من الائمة الكبار يجب ان يتلقى
كلامه بالقبول ويحسن الظن به انتهى مختصرا والله عليم بالصواب وعنده
ام الكتاب حرره العبد الفقير الى العلي الرب الحكيم ابو الاحيا محمد نعيم عفي عنه

كتاب الصلوة

استفتا چه میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین درین مسائل مندرجه
الات مفصله ذیل سوال اول صوت زن در نماز ستر است یا نیست وزن را در نماز
دست بستن سنت است یا زیر سینه و زیر ناف هم وزن را قعده اولی
وجلسه اخیره مثل مرد سنت است یا تورک وزن را در سجده تجافی اعضا مثل
مرد سنت است یا بالعکس واگر زن در قعده هر دو جلسه مثل مرد کرد و تورک نکرد
و در سجده تجافی اعضا مثل مرد کرد پس ترک سنت کرد یا نماز فاسد شد وزنان
جمع شده کسی زن را اگر امام کنند پس ادای اقتدا نمایند پس بکدام هیات
جماعت کنند یعنی امام متوسط و داخل صف اول باشد یا مقدم مثل جماعت
مردان واین جماعت جائز است یا مکروه سوال ثانی کسی صحابه زنان را
جمع کرده بنفسها امام شده بجماعت نماز خوانده است یا نه اگر خوانده است
قراة تا آمین تکبیرات انتقال تسمیع تحمید و تسلیم بالجهر کرده یا باخفا و کسی حدیث
صریحا در صحاح و غیره مشتمل بر کیفیات مذکوره مفصلا مروی است یا نه اگر

ہست چہ طور ہست وسندش چیست ودر کدام کتاب ہست واقوال ائمہ مجتہدین
ومحدثین محققین درین مسئلہ بکدام نہج منقول ہست **سوال ثالث** حدیث مراسیل
ابی داؤد المذکور فی بحر الرائق وشرح المنہاج لابن الحجر عسقلانی المحذوف
السند انہ علیہ السلام مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدتما فضما
بعض اللحم الی الارض فان المرأۃ لیست فی ذلک کالرجل انتہی سند این حدیث
مرویست یانہ واگر مروی بکدام طریق مروی ہست وسندی کہ در مراسیل
ابوداؤد ہست تعدیل وتوثیق رواۃ آن حدیث چہ طور ہست وکدام کدام
محدثین بعدالت شان مقر ہستند واین حدیث مخصص عموم حدیث صلوا
کما رأیتمونی اصلی شدن میتواند یانہ وحدیث مرسل صحیح مخصص عموم حدیث
موصول مرفوع صحیح میتواند شد یانہ واگر میتواند شد پس این مذہب مختار کدام
کدام علماء مجتہدین ومحدثین ہست وحدیث مرسل اگر بطریق رواۃ مجہول العدالۃ
مروی باشد وبطریق آخرین موصولا مروی باشد لیکن در ان ہر دو یک
راوی متروک الحدیث باشد پس آن حدیث مرسل حکما موصول شد یانہ و
حکما موصول شد پس مخصص عموم حدیث صحیح مرفوع موصول شدن میتواند
یانہ چیست وقائلش کیست اگر کسے درحالت رکوع پس امام نیت کردہ در نماز
داخل شد ودر رکوع کرد پس رکعت خود را یافت یانہ واگر یافت پس اگر رکعت
را در شمار نیاورد وگفت کہ بوجہ نخواندن من سورہ فاتحہ را رکعت قابل
شمار نماند وہمچون فرضیت آن رکعت بر من باقی ماند وادا شد پس قول مخفی
موافق جمہور صحیح ہست یانہ

ہو المصوب در بودن صوت زن ستر اختلاف فقہا واقع ہست صاحب
محیط در بحث اذان وصاحب کافی وقاضیخان تصریح صوت المرأۃ عورۃ

کرده عدم جواز اذان زن را مبنی کردند و صاحب بحر و اشباه و صاحب نهر
و در مختار ترجیح اینکه آواز زن ستر نیست کرده اند و در نوازل ابو اللیث است
نغمة المرأة عورة صاحب فتح القدیر می نویسد و علی هذا لو قیل بانها اذا
جهرت بالقرأة فی الصلوة فسدت صلوتها کان متجها و حق درین باب آنست
که مطلق آواز ستر نیست البته رفع صوت مع تمطیط و غیره ستر است شرنبلالی
در مراقی الفلاح شرح نور الایضاح می نویسد تقدم فی الاذان ان صوتها
عورة و لیس المراد به مجرد کلامها بل ما یحصل من تلیینه و تمطیطه
و لا یحل له سماعها و ابو العباس قرطبی در کتاب السماع نوشته لا یظن من
لا فطنة عنده انا اذا قلنا صوت المرأة عورة انا نرید بذلک کلامها
لان ذلک لیس بصحیح فانا نجیز الکلام مع الاجانب و محاورتهن عند
الحاجة الی ذلک و لا نجیز لهن رفع صوتهن و لا تمطیطها و لا تقطیعها لما فی
ذلک من استمالة الرجال الیهن و تحریک الشهوات و من هذا لم یجز ان
تؤذن المرأة و جماعت زنان نزد اکثر حنفیه مکروه است لیکن دلیلی معتد به بر کراهت
یافته نمیشود و اکثر فقها بر کراهت قائم کرده اند مخدوش اند چنانکه از سعایه و فتح القدیر
و بنایه شرح هدایه للعینی واضح میشود و از آثار و اخبار مشروعیت جماعت
نسا منفردات ثابت میشود و در سنن ابی داود در حدیث طویل مروی است
و کانت ای ام ورقة قرأة القرآن فاستاذنت النبی صلی الله علیه و سلم
ان تتخذ فی دارها مؤذنا فاذن لها و امرها ان تؤم اهل دارها و در کتاب
الآثار لمحمد بن الحسن است اخبرنا ابو حنیفة نا حماد عن ابراهیم عن عائشة
انها کانت تؤم النساء فی شهر رمضان فتقوم وسطهن و ابن حجر عسقلانی
در تخریج احادیث شرح رافعی می نویسد اخرج ابن ابی شیبة ثم الحاکم من طریق

ابن ابی لیلی عن عطاء عن عایشۃ انہا کانت تؤمّ النساء فتقوم معہن فی الصف
واخرج الشافعی وابن ابی شیبۃ وعبد الرزاق عن ام سلمۃ انہا امت النساء
فقامت وسطہن ودر مستدرک حاکم مروی ست ان عائشۃ کانت تؤذن و
تقیم وتؤم النساء فتقوم وسطہن ذکرہ العینی فی البنایۃ ازین روایات معلوم
شدہ کہ زنے کہ امام باشد در جماعت زنان در وسط صف قیام سازد و تقدم مثل
رجال برای آن مشروع نیست واین ہم معلوم شد کہ زن امام را جہر بالقراءۃ
وجہر تکبیرات وغیرہ باید چہ بدون آن صورت اقتدا نمی بندد و آواز زن اگرچہ بر
مذہب بعضے ستر ہست لیکن آن در حق رجال نہ در حق زنان وتحقیق این مبحث
کما ینبغی در رسالہ خود تحفۃ النبلاء فیما یتعلق بجماعۃ النساء کردہ ام من شاء
فلیرجع الیہ وزن را در نماز دست بر سینہ بستن مسنون است چہ این
برای زن باعث ستر است ملا محمد قائم سندی در رسالہ خود فوز الکرام بما
فی وضع الیدین تحت السرۃ او فوقہا عن الشفیع المظلل بالغمام می نویسد
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثبت عنہ الامر بوضع الیدین علی الصدر و
السرۃ وکذا عن الصحابۃ والتابعین واجمعوا علی وسعہما والاصل فی اعمال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم التعبد والتعلیم والموافقۃ بین الرجال والنساء الا فی
ما استثنت وروی ابو داؤد فی مراسیلہ عن یزید بن ابی حبیب ان رسول
مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدتما فضما بعض اللحم الی بعض فان المرأۃ
لیست فی ذلک کالرجل قال البیہقی ہو احسن من موصولین فی ہذا الباب
واستنبط المجتہدون منہ ان امرہ بضم اللحم لکونہ استر لہن مع اختیار
علمائنا فی حق الرجل الوضع تحت السرۃ وحق المرأۃ الوضع علی الصدر لانہ
استر لہا انتہی وحافظ ابن حجر در تخریج احادیث رافعی می نویسند

روی ابوداؤد فی المراسیل عن یزید بن ابی حبیب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدتما فضما بعض اللحم الی الارض فان المرأة فی ذلک لیست کالرجل ورواہ البیہقی من طریقین موصولین لکن فی کل منہما متروک واین حدیث اگرچہ مرسل است لیکن بوجہ اعتضاد طریقین موصولین اگر در آن ہر دو متروک واقع است قوتے حاصل شدہ وہچو مرسل مقبول و مخصص حدیث موصول می تواند شد شمس الدین سخاوی در فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث می نویسد المرسل بالمسند یعتضد ویصیر دلیلا آخر فیرجح بہما الخبر عند معارضة خبرا لیس لہ الا طریق مسند وربما یکون المسند حسنا فیرتقی المرسل بہ لکن ہذا انما یاتی اذا کان المسند بمفردہ صالحا للحجیة اما اذا کان مما [illegible] الی اعتضاد فلا اذ کل منہما اعتضد بالآخر وصار بہ حجة قال شیخنا [illegible] اعتضاد ہذا المسند کاعتضادہ بمرسل آخر لاشتراکہما فی عدم الحجیة ولکن قد اجیب بان القوة انما حصلت من ہیأة الاجتماع اذ بانضمام احدہما الی الآخر قوی الظن بان لہ اصلا و زن را در قعدہ تورک مسنون است و اگر مثل رجال قعدہ کردہ نمازش صحیح خواہد شد در مسند حصکفی مے آرد ابو حنیفة عن نافع عن ابن عمر انہ سئل کیف کان النساء یصلین علی عہد رسول اللہ قال کن یتربعن ثم امرہن ان یحتفزن ملا علی قاری در شرحش می نویسد ہو بالحاء المہملة والفاء والزاء المعجمة ای یضممن اعضائہن بان یتورکن و در صحیح بخاری است کانت ام الدرداء تجلس فی صلوتہا جلسة الرجل وکانت فقیہة و عینی در شرح ہدایہ می نویسد ان کانت امرأة جلست علی الیتہا الیسری لان مراعاة الستر لہا اولی وکانت ام الدرداء تجلس جلسة الرجل وہو قول النخعی ومالک وکانت صفیة ونساء ابن عمر یجلسن

متربعات لان ذلك استرلهن ترک امام در رکوع مدرک رکعت ہست بوجہ نخواندن فاتحہ رکعتش غیر معتد بہ نخواہد شد نزد جمہور العلماء من الصحابۃ والتابعین ومن بعدہم وتحقیقش مع بسط دلائل در رسالۂ خود امام الکلام فیما یتعلق بالقرأۃ خلف الامام کردہ ام من اراد الاطلاع فلیرجع الیہ واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

ذنبہ الجلی والخفی

۱۲۶ **استفتا** کیا فرماتے ہین علماء دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ باہم زید اور عمرو کے نزاع اس بات کی ہے کہ زید بنسبت عمرو کے مدعی اس امر کا ہے کہ تو نے مجھسے وعدہ کیا تھا کہ مین جب مال کھنڈسار ستاجر خرید کرونگا تو مین تجکو شریک کر لونگا اور عمرو اس سے منکر ہے عمرو نے خود مستقل بلا شرکت احدے مال کھنڈسار ستاجر کو خرید کیا اور بیعنامہ جانب ستاجر بنام عمرو مشتری مستقل ہوا تعلق زید مال مشتریہ عمرو مین شرعاً یا حقیقۃً ہے یا نہین بفرض قول زید نفس وعدہ موجب تجارت وجوب مال فی معمر وشرعاً ہے یا نہین یا شرعاً عمرو مذکور مالک مستقل کل مال مشتریہ اپنے کا ہے

ہو المصوب اگر فی الواقع عمرو نے وعدہ اشتراک کا کیا تھا تو اوسکے وفا نکرنے سے وہ گنہگار ہوا حموی حاشیۂ اشباہ مین لکھتے ہین فی القنیۃ والغرض من کتاب العاریۃ ما یفید ان خلف الوعد مکروہ انتہی اور اشباہ مین ہے الخلف فی الوعد حرام کذا فی اضحیۃ الذخیرۃ انتہی لیکن بمجرد وعدہ عمرو پر لازم نہین ہے اور زید کو استحقاق شرعی اوس مال جسکو عمرو نے باستقلال خرید کیا نہین ہے فتاوی بزازیہ کی کتاب الکراہیۃ مین ہے لا یستحق بالشرط شئی لعدم العقد انتہی اور بھی اوسمین کتاب الکفالۃ مین ہے لو قال الذہب الذی لک علی فلان ادفعہ او اسلمہ

الیاک لایکون کفالۃ و مالو یقل لفظا یدل علی اللزوم کضمنت او کفلت
او علی او الی انتہی اور اشباہ میں ہے لا یلزم الوعد الا اذا کان معلقا و فی
بیع الوفاء انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

ابو الحسنات محمد عبد الحی ۱۳۰۱

از مقام کوٹہ راجپوتانہ مرسلہ مولوی محمد علیم الدین مدرس

استفتا ۱۴۷ سوال اول جو شخص حدیث رفع سبابہ کی رواۃ میں جیسے یہہ
حدیث صحیح مسلم میں مروی ہے یہہ شبہہ کرے کہ یہہ راوی مسلم و عاقل تھے یا نہیں
حالانکہ علماء دین پر یہہ امر ظاہر ہے کہ اون میں سے اصحاب قرون ثلاثہ و اکابر ائمہ
ہی ہیں جنمیں سے اکثر کے اوصاف بالخصوص یا بالعموم احادیث سے ثابت
ہیں اور اوس شخص کو اونکی بزرگی کتب رجال وغیرہا سے دکھائی بھی گئی پس بسبب
اس شبہہ کے اوسپر کیا حکم ہوگا سوال دوم جو راوی کتب رجال میں منجملہ الفاظ
ثقت صدوق کے ایک یا دو یا تین لفظ کے ساتھہ وصف کیا جاوے پس
ہے اوس راوی میں وہ شرائط اربعہ راوی کے جو اصول حدیث میں بیان
کیے گئے ہیں یعنے عقل و اسلام و ضبط و عدالت تا وقتیکہ کچھہ جرح مثل
صدوق سیء الحفظ صدوق یہم اور مانند اسکے اوسمیں نکی گئی ہو ثابت ہو جاینگے
یا نہیں ہو جاینگے اور یہہ تردد رہیگا کہ یہہ راوی مسلم تھا یا نہیں عاقل تھا
یا نہیں ضابط تھا یا نہیں عادل تھا یا نہیں سوال سوم اگر کوئی کہے کہ تقریب
میں جو جرح و تعدیل رجال مذکور ہے صرف اوسی پر اعتبار مجھکو نہیں آتا
کوئی اور بھی صاحب تقریب کے سوا اوسکے قول کی تصدیق کرے تب قابل
اخذ ہوگا یہہ کہنا اوسکا بجا ہے یا جہالت اور گمراہی کی بات ہے سوال
چہارم صحیح مسلم کے باب صفت الجلوس فی الصلوۃ و کیفیۃ وضع الیدین
علی الفخذین میں اس اسناد میں حدثنا عبد بن حمید قال نا یونس بن محمد

قال انا حماد بن سلمة عن ایوب عن نافع عن ابن عمران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کان اذا قعد فی التشہد الحدیث ابن عمر سے راوی نافع مولے ابن عمر ہین جسکی
نسبت تقریب مین مسطور ہے ثقہ ثبت فقیہ مشہور من الثالثۃ یا اور کوئی نافع
اور اسی اسناد مین حماد بن سلمہ جو ایوب سے راوی ہین اونکی نسبت تقریب
مین مسطور ہے تغیر حفظہ باخرہ پس قبل تغیر حفظ حماد کے یہہ روایت صحیح مسلم
مین اخذ کی گئی ہے جیسا کہ نووی نے مقدمہ شرح صحیح مسلم مین لکھا ہے واعلم
ان ما کان من ہذا القبیل محتاجا بہ فی الصحیحین فہو مما علم انہ اخذ قبل الاختلاط
یا بخلاف اسکے بعد تغیر حفظ حماد کے **سوال پنجم** رفع سبابہ کی حدیث جو باسانید
متعددہ صحیح مسلم مین مروی ہے اوسکے سب راوی تقریب مین مذکور ہین یا نہین
سوال ششم زید کہتا ہے کہ تشہد مین رفع سبابہ جو حدیث شریف
مین آیا ہے مین جب کرون گا کہ یہہ معلوم ہو جائے کہ آنحضرت نے کیا امر کیا ہے
یا سنت یا مستحب یا مباح پس یہہ کہنا اوسکا درست ہے یا مبنی بر جہالت
سوال ہفتم زید کہتا ہے کہ حدیث جبکہ متواتر یا مشہور ہو تو اوسپر عمل کرنا
اور اگر خبر واحد ہے تو اوسپر عمل کرنا واجب نہین حالانکہ اصول فقہ مین مرقوم
ہے خبر واحد کی نسبت وانہ یوجب العمل دون العلم الیقین پس موافق اصول
حنفیہ کے یہہ کہنا اوسکا صحیح اور حدیث کو بوجہ خبر واحد ہونے کے غیر معمول
ٹھہرانا جائز ہے یا نہین اور اگر نہین ہے تو زید پر بوجہ اس قول وعقیدہ
کے کیا حکم دیا جاوے گا بینوا توجروا **سوال** متعلقہ مصافحہ - مرقاۃ
شرح مشکوۃ مین مصافحہ بعد الصلوۃ کو بدعت مذمومہ اور رد المحتار حاشیہ در مختار
مین بحوالہ تبیین المحارم نقلا عن الملتقط مکروہ وسنت روافض اور مجمع عمادوار النہر
مین بحوالہ کافی مکروہ وسنت روافض اور فتاوی ابراہیم شاہی مین مکروہ وسنت

روافض اور محیط میں مصافحہ بعد صلوٰۃ الجمعۃ و عیدین کو مکروہ و سنت روافض اور مجالس الابرار میں بدعت و مردود اور وظائف النبی میں بدعت ممنوعہ اور ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبد الحق رح میں بدعت لکھا ہے یا نہیں

بینوا توجروا

ہو المصوب جواب سوال اولی ایسا شخص جو رواۃ صحیح مسلم میں شبہ کرے کہ مسلم و عاقل تھے یا نہیں وہ شخص یا تو محض جاہل ہے فنون حدیث و اسماء رجال سے مطلقاً واقفیت نہیں رکھتا ہے یا معاند اور گمراہ ہے ائمہ حدیث نے اس امر پر اتفاق کیا ہے کہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ صحیح بخاری پھر صحیح مسلم ہے اور اس امر پر کہ رواۃ صحیحین کے سب قابل قبول اور مستجمع شرائط قبول ہیں گو چند رواۃ بخاری و مسلم کے کہ ان پر دارقطنی وغیرہ نے جرح کی ہے لیکن اکثر ... ن کا دفع شراح حدیث نے خصوصاً حافظ ابن حجر عسقلانی نے ... الباری میں کر دیا ہے ملا اکرم بن عبد الرحمن سندی حنفی امعان النظر بشرح شرح نخبۃ الفکر میں لکھتے ہیں ویلتحق بہذا التفاضل ما اتفق الشیخان علی تخریجہ بالنسبۃ الی ما انفرد بہ احدہما و ما انفرد بہ البخاری بالنسبۃ الی ما انفرد بہ مسلم فالاول من المرتبۃ العلیا و الثانی ما یلیہا و الثالثۃ ما یلیہا لاتفاق العلماء بعدہما علی تلقی کتابیہما بالقبول و اختلاف بعضہم فی ایہما انتہی اور بھی بعد چند سطور کے لکھتے ہیں و رواتہما قد حصل الاتفاق علی القول بتعدیلہم بطریق اللزوم فان العلماء لما تلقوا کتابیہما بالقبول لزم القول بتعدیل رجالہما فہم مقدمون علی غیرہم فی روایاتہم و ہذا اصل لایخرج عنہ الا بدلیل انتہی اور سیوطی تدریب الراوی شرح تقریب النواوی میں لکھتے ہیں قال ابن دقیق العید فی الاقتراح یعرف ثقۃ الراوی بالتنصیص علیہ

من رواته او تخریج احد الشیخین له فی الصحیح وان تکلم فی بعض من خرج له فلا یلتفت الیه او تخریج من اشترط الصحة انتہی اور ملا علی قاری حنفی شرح شرح نخبة الفکر مین کہتے ہین رواتہما قد حصل الاتفاق علی القول بکونہم عدولا وضابطا وغیرہما من اوصاف الصحة غالباً بطریق اللزوم فہم ای البخاری ومسلم وصاحب شرطہما ورجالہما مقدمون علی غیرہم فی روایاتہم انتہی اور ایسا ہی شرح الفیة الحدیث للعراقی وللسخاوی وللانصاری مین اور مقدمہ ابن صلاح مین اور خلاصہ طیبی اور مختصر ابن جماعة مین الی غیر ذلک من کتب الاصول مذکور ہے جواب سوال دوم یہ الفاظ عمدہ ترین مراتب تعدیل سے ہین اور بعد ورود ان الفاظ کے کسی راوی کے حق مین شبہ اسلام یا عقل یا ضبط یا عدالت مین کرنا کسی عاقل کا کام نہین ہے سخاوی فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث مین کہتے ہین قال الذہبی ان قولہم ثبت وحجة وامام وثقة ومتقن من عبارات التعدیل التی لا نزاع فیہا انتہی اور مقدمہ ابن صلاح اور مختصر ابن جماعة وغیرہ مین ہے اما الفاظ التعدیل فعلی مراتب الاولی قال ابن ابی حاتم اذا قال للواحد انه ثقة او متقن فہو ممن یحتج بحدیثه قلت وکذا اذا قیل ثبت او حجة وکذا اذا قیل فی العدل انه حافظ او ضابط انتہی جواب سوال سوم یہ کہنا اوسکا ضلالت وحماقت ہے اولاً تو اسوجہ سے کہ جلالت قدر مصنف تقریب حافظ ابن حجر عسقلانی کے کتب تواریخ اور طبقات کے معاینہ سے معلوم ہوتی ہے اس امر کو مقتضی ہے کہ اونکا قول باب جرح وتعدیل مین خواہ مخواہ معتبر ہوگا ثانیاً اسوجہ سے کہ جو تعدیل وجرح تقریب مین مذکور ہے وہ صرف قول مصنف تقریب کا نہین ہے

بلکہ قول ایک جماعت ائمہ حدیث کا یہی ہے چنانچہ اولا ابو الحجاج مزی دمشقی نے جو باب
رجال میں دستگاہ تمام رکھتے تھے صحاح ستہ کے رجال کے واسطے تہذیب الکمال
تالیف کی اور اوسمیں اقوال محدثین متقدمین سے جرح و تعدیل نقل کی
بعد اوسکے حافظ ابن حجر نے اوسکی تلخیص کر کے مع زیادات کثیرہ کے
تہذیب التہذیب تصنیف کی پھر اوسکی تلخیص تقریب میں کی پس جو جرح
و تعدیل تقریب میں مذکور ہے وہ وہی ہے کہ تہذیب التہذیب اور تہذیب میں بنظر
اقوال محدثین مذکور ہے پس کوئی جرح و تعدیل تقریب میں ایسی نہیں ہے
کہ جسکی تصدیق باقوال محدثین سابقین نہوئی ہو جیسا کہ ماہرین پر ظاہر ہے
ومن لم یجعل اللہ له نورا فما له من نور جواب سوال چہارم فی الواقع
روایت قبل اختلاط کے ہے نہ بعد اختلاط کے جیسا کہ نووی کی عبارت
سے واضح ہوا اور فتح المغیث میں ہے ما یقع فی الصحیحین او احدهما من
التخریج لمن وصف بالاختلاط فانا نعرف علی الجملة ان ذلك مما ثبت عند
المخرج انه من قدیم حدیثه انتهی جواب سوال پنجم رفع سبابہ کی جو احادیث
صحیح مسلم میں ہیں اونکے سب رواۃ کا حال تقریب میں مذکور ہے جیسا ناظر
تقریب وغیرہ پر ظاہر ہے اور احادیث رفع سبابہ کی سوائے صحیح مسلم کے
اور کتب حدیث میں بھی بطرق متعددہ مروی ہیں مثل سنن ابو داؤد
و سنن نسائی و سنن دارمی و جامع ترمذی و سنن بیہقی و مسند احمد و
موطا مالک و موطا محمد و مصنف عبد الرزاق و مسند ابو یعلی و مصنف
ابن ابی شیبہ و معجم طبرانی و سنن سعید بن منصور وغیرہ چنانچہ ملا علی قاری
حنفی نے اپنے رسالہ تزئین العبارة لتحسین الاشارة میں بعد ذکر ان
سب روایات کے تحریر کیا ہے وبالجملة فقد صح کونه فی الصحاح الستة وغیرها

مع کان لن یکون متواترا بل یصح ان یقال انہ متواتر معنے فکیف یجوز لمؤمن باللہ ورسولہ ان یعدل عن العمل بہ ویأتی التعلیل فی معرض النص الجلیل مع ان ذلک مدخول صدر من العلیل انتہی اور بعد اسکے بہ تفصیل تمام سنیت اشارہ کو ثابت کیا ہے اور قول عدم رفع کو مردود کر دیا ہے جواب

سوال ششم و ہفتم یہ دونون قول زید کے مخالف اصول حنفیہ کے ہین تمام کتب اصول از مختصرات تا مطولات اس امر کی تحقیق سے مالا مال ہین بلکہ خلاف ائمہ ثلاثہ ابو حنیفہ و محمد و ابو یوسف کے بھی ہے کیونکہ امام ابو یوسف نے امالی مین سنت اشارہ کی تصریح کی ہے اور امام محمد نے موطا مین بھی اسکو ذکر کیا ہے اور اوسکو امام ابو حنیفہ کی طرف منسوب کیا ہے۔

جواب سوال مصافحہ فی الواقع ان کتب مین مصافحہ بعد الصبح والعصر کو بدعت و مکروہ و ممنوع وغیرہ لکھا ہے اور ایسا ہی اور کتب محققین مین موجود ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا ۱۴۵ کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ مثلاً زید نے کسیقدر روپیہ حسبۃ للہ ایک مسلمان کی دوکان مین جمع کر دیا اس غرض سے کہ اوس سے کاروبار تجارت کا ہو اور اوسکی اصل یا منافع سے صرف مدرسۂ اسلامیہ کا جو فلان مسجد جامع مین ہی عمل مین آیا کرے اور ایک وصیت نامہ بھی اسی مضمون کا لکھکر چند اشخاص اسلام کو جنکے مشورہ سے مہمات مسجد مذکور مع چند مساجد دیگر کی انجام ہوتے تھے اور منجملہ ان اشخاص کے زید خود بھی تھا واسطے انصرام اس وصیت کے وصی مقرر کیا اور یہہ اشخاص ممبران کمیٹی مساجد مذکور کہلاتے تھے بعدہ ممبران کمیٹی نے

مقرر کیا الاّ بکر نے اوسی حافظ کو جسکو حافظ معزول نے مقرر کرنا چاہا تھا مسجد
آخر الذکر مین مقرر کر دیا اور مدرسہ حفظ قرآن وہان بھی جاری کیا اور تنخواہ
مدرس حافظ قرآن متعینہ مسجد اول الذکر کو جو چندہ مسجد آخر الذکر سے
ملتی تھی موقوف کر دی اب دونون مسجدون کے مدارس کے چندے اور
مصارف بالکل علیحدہ ہوگئے ایک کی آمدنی اور مصارف سے دوسرے مدرسے اور
مسجد سے تعلق نہین ہے پس اب وہ روپیہ جو زید نے واسطے مصارف مدرسہ
مسجد جامع یعنے مسجد اول الذکر کے دوکان مذکور مین جمع کیا تھا کس مدرسہ
کے مصارف مین خرچ ہونا شرعًا واجب ہے آیا ممبران کمیٹی کو صرف کرنا
اوس روپیہ کا مدرسہ اسلامیہ مسجد جامع مین داخل ہے یا مدرسہ واقع مسجد
آخر الذکر مین و اگر اوس روپیہ سے کوئی جائداد تعمیر ہوئی ہو تو اوس کا منافع
کس مدرسہ مین شرعًا صرف ہونا چاہیئے اور کس مدرسہ مین صرف کرنے
سے تعمیل وصیت ہوتی ہے اور کس مدرسہ مین صرف ہونا خلاف تعمیل وصیت
ہے اور اوس خلاف تعمیل وصیت سے ممبران کمیٹی جو اوصیا عند اللہ
مین گناہگار ہونگے یا نہین بینوا بالکتاب و توجروا بالصواب ؎
ھو المصوب چونکہ شرط واقف کی لازم العمل ہے اور صورت سوال مین
واقف نے تقیید مدرسہ اسلامیہ ساتھ واقع مسجد جامع کے کی ہے بنا بر علیہ
اوس روپیہ کا مصرف ہونا مدرسہ مسجد جامع مین چاہیئے نہ مسجد اخیر کے
مدرسہ مین بحر رائق شرح کنز الدقائق مین ہے فان قلت اذا کان له درس
فی جامع وکان شرط بانیه ان یکون مما علیه فی مدرسته هل یستحق المعلوم فی
المدرسة قلت لا یستحق الا اذا باشر فی المکان المعین بکتاب الوقف لقوله فی
شرح المنظومة اما لو شرط الواقف فی ذلك کله شرطا اتبعت انتهی

حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی ؎ [مهر: ابو الحسنات محمد عبد الحی]

۱۲۹ استفتا چه میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین درین مسائل اول آنکه قیام امام در محراب بطوری که در کتب فقهیه مذکور است سنت است یا مستحب یا مباح زیراکه در اکثر کتب معتبره بلفظ لاباس گفته اند و در تاتارخانیه به نقل شامی سنت فرموده دوم آنکه احداث محاریب در مسجد واحد جائز است یا نه در تاتارخانیه و جامع الرموز و صلوة مسعودی و در مختار و عالمگیری وغیره خبری آورده اند که نصب محاریب از صحابه و تابعین رضی الله عنهم صادر شده و در جذب القلوب و سفر السعادت آورده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاریب نبودند و در فتح القدیر و کبیری باین لفظ آورده فانه یعنی ایجاد المحاریب من لدن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو لم تبین کان ان یتقدم فی محاذات ذلك المكان و در رد المحتار فی ذیل قوله فوق بیت آه آورده ای موضع اعد للسنن والنوافل بان یتخذ له محراب وینظف ویطیب کما امر به صلی الله علیه وسلم فهذا مندوب و در غرایب آورده و به امر یعنی صلی الله علیه وسلم اصحابه لیتخذوا فی منازلهم محاریب لصلوتهم ازینجا معلوم میگردد که در عصر آن حضرت نیز محاریب بوده اند پس بعد از تحقیق مزید و تفتیش بلیغ بروایات کتب ظاهر الروایة مع ادله شروح آنها بینوا توجروا

هو المصوب عبارات فقهاء در باب محاریب مختلف اند بعض از آنها دال بر آن اند که وجود آنها در عصر نبوی بوده و بعض بر آن دال اند که بنای محاریب محدث است و آنچه از معاینه کتب احادیث واضح می شود این است که حدوث محاریب بطوریکه مروج اند در عهد نبوی نبوده بلکه اصل آن از نصاری است

فی کتاب الصلوة
در شعبان [illegible] هجری مرسله مولوی محمد سعید صاحب [illegible] والی [illegible] از [illegible] در مسجد [illegible] جناب [illegible] شیخ محمد عوض مرحوم

وآن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان منع فرموده وحدوث آنها در عهد تابعین
گشته واز جمیع از صحابه بران انکار رفته علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر
در منثور زیر آیهٔ کریمهٔ فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب می نویسد اخرج
الطبرانی والبیهقی فی سننه عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اتقوا
هذه المذابح یعنی المحاریب واخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن موسی الجهنی
قال قال رسول الله لا تزال امتی بخیر ما لم یتخذوا فی مساجدهم مذابح کمذابح
النصاری واخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن ابن مسعود قال اتقوا هذه
المحاریب واخرج ابن ابی شیبة عن عبید ابن ابی الجعد قال کان اصحاب محمد
یقولون ان من اشراط الساعة ان یتخذ المذابح فی المسجد یعنی الطاقات
واخرج ابن ابی شیبة عن ابی ذر قال ان من اشراط الساعة ان تتخذ المذابح
فی المساجد واخرج عن کعب انه کره المذبح فی المسجد انتهی ونیز سیوطی در کتاب
الوسائل بمعرفة الاوائل می نویسد اول من احدث المحراب المجوف عمر بن
عبد العزیز حین بنی المسجد النبوی ذکره الواقدی عن محمد بن هلال انتهی
ونیز سیوطی در رسالهٔ خود اعلام الاریب بحدوث بدعة المحاریب نوشته
ان قوما خفی علیهم کون المحراب فی المساجد بدعة وظنوا انه کان فی مسجد النبی
صلی الله علیه وسلم فی زمنه ولم یکن قط فی زمانه ولا فی زمان الخلفاء
ومن بعدهم الی المائة الاولی وانما حدث فی اول المائة الثانیة مع ورود
الحدیث بالنهی عن اتخاذه وانه من شان الکنائس وان اتخاذه فی المسجد
من اشراط الساعة انتهی پس از سیوطی دران رساله ذکر اخبار وآثار مع ذکر
سند آنها وتوثیق رواة کرده منجمله آن همان اخبار اند که از در منثور منقول شد
ومنجمله آن قول ابن مسعود وانما کانت المحاریب للکنائس فلا تشبهوا باهل الکتاب

اور حالت نماز مین اونکے نزدیک سجدہ صاد کا درست ہے یا نہین سوال دوم
تراویح مین امام اگر شافعی ہو اور مقتدی حنفی ہو اوسپر سورۂ صاد کا سجدہ
واجب ہوگا یا نہین اور اگر مقتدی پر واجب ہوگا تو اوسکو حالت نماز یا بعد
نماز ادا کر سکتا ہے یا نہین اور اگر ادا نہین کر سکتا تو اوسکے ذمہ پر باقی
رہتا ہے یا ساقط ہو جاتا ہے اور حالت اقتدا مین اگر ضمن رکوع و سجود
صلوۃ مین نیت کرے تو ادا ہو سکتا ہے یا نہین سوال سوم تراویح میں اگر
امام شافعی ہو بلحاظ اسکے مقتدیون سے جو حنفی ہین سجدہ صاد کا اچھی طرح
ادا ہو جاوے یک ترویحہ کا امام حنفی ہو کے رکوع سجدہ بلا صاد کے پڑھ کے
سجدہ کرے اور شافعی اوسکی اقتدا کرے تو جائز ہے یا نہین اور تعدد امام
سے تراویح مین کچھ خلل ہوتا ہے یا نہین اور ایک ترویحہ مین حنفی کے امام
ہونے تحقیر و استخفاف شافعیہ لازم آتا ہے یا نہین بینوا توجروا
ہو المصوب جواب سوال اول سجدہ سورۂ صاد کا شافعیہ کے
نزدیک واجب نہین بلکہ خارج نماز مستحب ہے اور حالت نماز مین حرام ہے
بلکہ مفسد صلوۃ ہے اگر سجدہ کرنے والا عمدا سجدہ کرے اور حکم حرمت سے
واقف ہو علامۂ عسقلانی شافعی ارشاد الساری شرح صحیح البخاری مین
لکھتے ہین یستحب السجود لص فی غیر الصلوۃ ویحرم فیھا فان سجد فیھا
عامدا عالما بتحریمھا بطلت صلوتہ بخلاف ما اذا سجدھا
لعذر انتہی جواب سوال دوم وجوب سجدہ تلاوت کے
ایک تلاوت آیہ سجدہ دوسرے سماع آیت سجدہ تیسرے
نہو جیساکہ غنیۃ المستملی شرح منیۃ المصلی مین ہے یجب علی
السامع وعلی المؤتم تلاوۃ امامہ وان لم یسمعھا الوجوب الخ

وقریب المخرج نہین ہے اور نہ متحد المخرج ہے اور یہی حال زال وزا کا ہی ہے
بلکہ اگر اشتباہ الصوت یا قریب المخرج یا اتحاد مخرج ہے تو ضاد و دال مین الیہ
اسواسطے کہ اگر ضاد و ظا مین اشتباہ الصوت فی الواقع ہوتا تو از روی عمومیت
عبارت فتاوی قاضی خان والکان لایمکن الفصل بین الحرفین الا بمشقۃ کالضاد
مع الطاء الخ ضرور تھا کہ جو بان کرین صرف ضاد ہو اگر اوسکے بدلے ظا پڑھ لیا
تو مفسد صلوۃ نہو حالانکہ یہہ حکم مطلقاً راست نہین آتا ہے کیونکہ اوسمین تاتار
مین موجود ہے وکذا لو قرء غیر المغضوب بالظاء او بالذال تفسد صلوتہ پس
عمومیت اس قاعدہ کی باطل ہوئی دوم ذخیرہ کہ کتب معتبرہ اور متداولہ مین سے
ہے اوسمین لکہا ہے کہ اگر دو حرف ایسے ہون کہ درمیان اون دونون حرفون
کے نہ اتحاد مخرج ہو اور نہ قرب اوسکا مگر یہہ کہ بیچ ابدال ایک کی بجائے دوسرے
کے بلوی عام ہو جیسے لانا زای محض کا بجای دال معجمہ کے یا ظا ہمز زدہ
ضاد معجمہ کے پس اس صورت مین نزدیک بعض مشائخ کے نماز فاسد نہوگا
ہکذا فی المنیۃ اور فتاوی قاضیخان مین اسکے برخلاف لکہا ہے کیونکہ مذہب بدا
ظای معجمہ بجای ضاد معجمہ و بالعکس اوسکو منسوب باکثر فقہاء کیا ہے اور قول فساد
کو اس صورت مین منسوب بہ بعض کیا ہے جیسا کہ ملاحظہ عبارت مرقوم السابق
والکان الخ سے ظاہر ہوتا ہے اور صاحب درمختار نے بہی اس قول مین موافقت
قاضی خان کی کی ہے چنانچہ عبارت درمختار یہہ ہے کالضاد مع الظاء فاکثرہم
علی انہ لو تفسد ہا پس یا ان دونون عبارت یعنے قاضیخان و ذخیرہ مین
تطبیق دیجاوے یا کوئی قول ان دونون سے غلط قرار دیا جاوے ورنہ جمع
النقیضین لازم آتا ہے اور ہر دو روایات مین تعارض واقع ہوتا ہے اور
اصول کا مسئلہ ہے اذا تعارضا تساقطا سیوم بعض لوگ اس عبارت فتاوی

هو المصوب مخفی نرہے کہ درباب زلۃ قاری کے ساتھہ ابدال ایک حرف
کے دوسرے حرف کے ساتھہ اختلاف متقدمین ومتاخرین مین واقع ہے متقدمین
کی رای یہہ ہے کہ اگر ایسی تغیر ہو جس سے بوجہ فساد معنی کے کفر لازم آتا ہے تو نماز
فاسد ہو جاویگی اور اگر ایسی تغیر نہو پس اگر بعد تغیر کے ایسی لفظ پڑہی کہ مثل اوسکا
کہین کلام اللہ مین موجود نہو اور معنی اوس لفظ کا اصل لفظ قرآن کے معنے سے
بعید ہو جیسے عذاب کی جگہہ عتاب پڑہنا تو بہی نماز فاسد ہو جاویگی اور ایسی ہی
اگر اوس لفظ کے بعد تغیر کے پیدا ہوئی ہے کچہہ معنے نہون جیسے سرائر کی جگہہ سرار
پڑہنا اور اگر مثل اوسکا قرآن مین موجود ہو اور معنے اوسکے بعید ہون لیکن تغیر
بہ تغیر فاحش نہون تو بہی نماز فاسد ہوگی امام ابو حنیفہ و محمد کے نزدیک نہ ابو یوسف
کے نزدیک اور اگر مثل اوسکا قرآن مین نہو لیکن معنے متغیر نہون جیسے قوامین کی
جگہہ پر قیامین پڑہنا اس صورت مین ابو یوسف کے نزدیک نماز فاسد ہوگی نہ
ابو حنیفہ و محمد کے اور یہہ تفصیل قدما کے نزدیک ہر صورت تغیر مین ہے
اعراب کے ہو یا بوجہ ابدال حرف کے یا غیر ذلک اور متاخرین کی رای یہہ ہے
کہ اگر تغیر بوجہ خطا فے الاعراب کے ہو نماز نہ فاسد ہوگی تغیر معنے ہو یا نہو اور اگر
خطا تبدیل حرف ہو پس اگر دونو حرف مین بغیر مشقت فصل و امتیاز ممکن ہے
تو نماز فاسد ہوگی باتفاق المتاخرین جیسے صالحات کی جگہہ طالحات اور اگر ان
دونو حرف مین بمشقت امتیاز ہوتی ہو جیسے ظای معجمہ مکان ضاد معجمہ اور صاد
مہملہ مکان سین مہملہ اور طا مکان تا پس نزدیک اکثر متاخرین کے نماز فاسد نہوگی
بعموم البلوی اور بعض متاخرین کے نزدیک اگر دونو حرف قریب المخرج ہین تو
فساد نہوگا اور اگر نہین تو فاسد ہوگی غنیۃ المستملی شرح منیۃ المصلی مین ہے

ان الخطأ في القرآن اما ان يكون في الاعراب اي الحركات والسكون ويدخل فيه
تخفيف المشدد وقصر الممدود وعكسهما او في الحروف موضع حرف مكان آخر او لم يكن
الا ما كان من تبديل الجمل مفصولا بوقف تام وان لم يكن التغير كذلك فان
الاصل فيه انه ان لم يكن مثاله في القرآن والمعنى بعيد من معنى لفظ القرآن
متغير تغيرا فاحشا قويا بحيث لا مناسبة بين المعنيين اصلا تفسد كما اذا قرأ
هذا الغبار مكان هذا الغراب وكذا اذا لم يكن مثله في القرآن ولا معنى له كما
اذا قرأ يوم تبلى السرائل مكان السرائر وان كان مثله في القرآن ومعنى اللفظ الذي
قرأه بعيد من معنى اللفظ المراد ولم يكن تغيرا فاحشا تفسد ايضا عند ابي حنيفة
ومحمد وهو الاحوط وقال بعض المشائخ لا تفسد لعموم البلوى وهو قول ابي يوسف
وان لم يكن مثله في القرآن ولكن لم يتغير المعنى نحو قياما مكان قوامين
[illegible] على العكس فالمعتبر في عدم الفساد عند تغير المعنى كثيرا وجود
[illegible] ان عنده والموافقة في المعنى عندهما فهذه قواعد المتقدمين
واما المتأخرين كمحمد ابن مقاتل ومحمد بن سلام واسمعيل الزاهد
وابي بكر بن سليمان البلخي والهندواني والحلواني فاتفقوا على ان الخطاء ان كان
في الاعراب لا يفسد مطلقا وان كان مما اعتقاده كفر لان اكثر الناس
لا يميزون بين وجوه الاعراب وان كان الخطاء بابدال حرف بحرف فان امكن
الفصل بين الحرفين بلا كلفة كالصاد مكان الطاء فاتفقوا على انه مفسد
وان لم يكن الا بمشقة كالظاء مكان الضاد والصاد مكان السين والطاء
مع التاء فاكثرهم على عدم الفساد لعموم البلوى وعن ابن مقاتل يعتبر
قرب المخرج وعدمه انتهى ملخصا اور فتاوی بزازیہ میں ہے ان تغير المعنى
وليس مثله في القرآن مفسد ولا عبرة لقرب المخرج وانما العبرة لاتفاق المعنى

عندهما ولوجود المثل في القرآن عنده والاصل فيه انه ان امكن الفصل
بين الحرفين بلا كلفة كالصاد مع الطاء بان قرء الطالحات مكان الصالحات
فسد عند الكل وان لم يمكن الا بمشقة كالظاء مع الضاد والصاد مع السين
والطاء مع التاء فالاكثر على انه لا يفسد لعموم البلوى واطلق البعض
الفساد ان تغير المعنى وقال القاضي ابو الحسن وابو عاصم ان تعمد فسد
وان جرى على لسانه لو كان لا يعرف التمييز لا يفسد وهو اعدل الاقاويل
وهو المختار انتهى اور رد المحتار مين ہے قال في الخانية والخلاصة والاصل
فيما اذا ذكر حرفا مكان حرف وغير المعنى ان امكن الفصل بينهما بلا مشقة
تفسد والا يمكن الا بمشقة كالظاء مع الضاد المعجمتين والصاد والسين
المهملتين والطاء مع التاء قال اكثرهم لا تفسد وفي خزانة الاكمل قال
القاضي ابو عاصم ان تعمد ذلك تفسد وان جرى على لسانه او لا يعرف
التمييز لا تفسد وهو المختار حلية انتهى اور خزانة الروايات مين ہے
لو قرء الضاد مكان الظاء او على العكس تفسد عند ابي حنيفة ومحمد
عامة المشائخ كابي مطيع ومحمد بن سلمة لا لان العجم بلوى عاما وفي الغياثية
ان قرء الله السمد مكان الصمد او السيف مكان الصيف او السالحين
مكان الصالحين او قرأ غير المغضوب بالظاء والضالين بالطاء او بالدال
قال بعضهم لا تفسد لانه بلوى عام فان العوام لا يميزون ولا يعرفون
مخارج الحرف منهم ابو القاسم ومحمد بن سلمة وكثير من المشائخ افتوا به
وبعضهم قالوا ان تغير المعنى تفسد صلوته منهم ابو مطيع وقال القاضي الامام
ابو الحسن والقاضي الامام ابو عاصم ان تعمد في ذلك تفسد وان جرى على
لسانه او لا يعرف التمييز لا تفسد وهذا اعدل الاقاويل وهو المختار وفي الذخيرة

ان الحرفين اذا كانا من مخرج واحد او كان بينهما قريب المخرج واحدهما
يبدل بالآخر كان ذكر هذا الحرف كذكر هذا الحرف فلا يوجب فساد الصلوة
وكذا اذا لم يكن بين الحرفين اتحاد المخرج ولا قربه الا ان فيه بلوى العامة
نحو ان ياتي بالذال مكان الضاد وان ياتي بالزاء المحض مكان الذال و
الظاء مكان الضاد لا تفسد عند بعض المشائخ انتهى اور خزانة المفتين مين
نقلاً عن الخلاصة مرقوم ہے ان ذكر حرفاً مكان حرف وغير المعنى فان امكن الفصل
بين الحرفين كالطاء مكان الصاد تفسد صلوته وان كان لا يمكن الفصل بين
الحرفين الا بمشقة كالظاء مع الضاد والطاء مع التاء والصاد مع السين
فالاكثر على انه لا يفسد انتهى ان عبارات سے یہ معلوم ہوا کہ مفتی بہ اور اکثر مشائخ
کا قول یہ ہے کہ مدار فساد و عدم فساد حصول امتیاز بین الحرفین بمشقت و بلا مشقت
[illegible] کے نزدیک بر تقدیر تغیر معنی کے صورت مشقت مین تعمد موجب فساد
[illegible] عفو ہے اور بعض کے نزدیک اعتبار قرب مخرج و بعد مخرج کا
[illegible] قریب المخرج کے ساتھ ہوئی نماز نہ فاسد ہوگی ورنہ ہوگی اور بعض کے
نزدیک اگرچہ بلوی عام ہو نماز نہ فاسد ہوگی اگرچہ قرب مخرج و اتحاد مخرج نہو اور
معنی بھی متغیر ہو یہ سب اقوال متاخرین کے ہین ہرگاہ یہ امر ممہد ہو اب سمجھنا
چاہیے کہ غیر المغضوب علیہم ولا الضالین مین بنا بر قول متقدمین کے فتاوی
قاضیخان مین مرقوم ہے لو قرء غير المغضوب بالظاء او بالذال تفسد ولو قرء
الضالين بالذال لا تفسد ولو قرء الدالين بالدال تفسد انتهى اور غنیۃ المستملی
مین ہے غير المغضوب بالظاء والذال المعجمتين تفسد اذ ليس لهما معنى واما
الضالين بالظاء المعجمة او الدال المهملة لا تفسد لوجود لفظهما في القرآن
وقرب المعنى لصحة تقديره ولا الظالين اي المستمرين في الضلال والدالين

ای القائلین هل ندلکم علی رجل الآیہ ولو قرء بالدال المعجمۃ تفسد لبعد معنا
لانہ اسم فاعل من ذل النخلۃ اما وصع عذقہا علی الجرید لتحملہ ولیس من
الذلۃ اذ لم یستعمل الوصف منہا علی فاعل بل فعیل انتہی اور بنا بر مذہب اکثر
مشائخ کے ظا اور ذال ساتھ پڑہنے سے نماز نہ فاسد ہوگی بوجہ تعسر امتیاز درمیان
ض معجمہ او ظا معجمہ اور ذال معجمہ کے بخلاف دال مہملہ کے کہ اسمین اور ضاد معجمہ مین امتیاز
بمشقت نہین ہے اور ایسا ہی بنا بر مذہب مختار کے درصورت عدم تعمد کے
جیسا کہ عبارت خزانۃ الروایۃ وغیرہ سے واضح ہے پس لازم ہے کہ ض معجمہ اپنے
مخرج سے کہ ممتاز ہے مخارج تمام حروف سے اخراج کیا جاوے اور بقصد ادا
ضاد معجمہ کے اگر ظا معجمہ یا ذال معجمہ ادا ہوگا تو نماز بمذہب مختار صحیح رہیگی اور اگر
دال مہملہ ادا ہوگی نماز فاسد ہوگی ہذا ہو خلاصۃ الکلام فی ہذا الباب
واللہ اعلم بالصواب **جواب سوال اول** جو شخص کہتا ہے کہ حرف
بصورت ظا یا ذا ر پڑہا تو مفسد ہے اور بصورت دال مفسد نہین
قول نہ موافق مختار اکثر مشائخ کے ہے کیونکہ اونکے نزدیک ظا اور ز اوسے نماز
نہین فاسد ہوتی ہے اور نہ موافق متقدمین کے کیونکہ اونکی رای پر بھی ظا
ولا الضالین مین مفسد نہین ہے جیسا کہ عبارت قاضیخان وقنیہ سے ظاہر
ہے بلکہ موافق عبارت قاضی خان کے ذال معجمہ بھی ولا الضالین مین مفسد نہین
اور دال مہملہ مفسد اور عبارت قنیہ اسکے عکس پر دال ہے اور دلیل اوس شخص
کی بھی قابل التفات نہین کیونکہ تمام کتب فقہیہ وغیرہ مین مذکور ہے کہ ضاد اور
ظا رشتبہ الصوت ومتعسر الامتیاز ہین اور بربنا راس قاعدہ متاخرین کے
حرف ضاد جہان ہو اوسکے بدلے اگر ظا پڑہ لیا جاوے نماز نہ فاسد ہوگی
اور عبارت قاضیخان کی ولو قرء غیر المغضوب بالظاء او الدال تفسد متفرع

طریقہ قدما پر بلحاظ تغیر معنے و عدم تغیر ہے نہ طریقہ مختار پر جیسا کہ صاحب غنیہ
بعد ذکر فروع مذکورۂ فتاوی قاضیخان کے کہتے ہین ہذا ما ذکرہ قاضیخان
من ابدال ہذہ الاحرف الثلثۃ بعضہا من بعض وکلہ مخرج علی قواعد
المتقدمین انتہی جواب سوال دوم جو قاعدہ فتاوی قاضیخان وغیرہ
مین منسوب بطرف اکثر مشائخ ہے اوسمین اعتبار فصل بمشقت وبلا مشقت و تغیر
امتیاز و عدم تغیر امتیاز کیا گیا ہے اور جو قاعدہ ذخیرہ مین منسوب بعض مشائخ
ہے اوسمین قطع نظر اسکے اعتبار بلوی عامہ کا کیا گیا ہے پس دونون قاعدے
جدا گانہ ہین اسیوجہ سے صاحب غنیہ شرح منیہ نے اولاً قاعدۂ مذکورہ فتاوی
قاضیخان کو بطرف اکثر منسوب کرکے بمقام قاعدۂ ذخیرہ تحریر کیا ہذہ قاعدۃ
اخری لبعض المتأخرین اعتبروا فیہ البلوی العامۃ انتہی جواب سوال سوم
مذکورۂ قاضیخان مین ولا الظالین نسخ مطبوعہ مین زلت ناسخ سے ہے
اسے کہ اس فرع کو اوسنے بعد ذکر المغضوب کے لکھا ہے پس ظاہر یہ ہے
کہ یہ اوسی ضالین کا ذکر ہے جو اوسکے ساتھ متصل ہے اور وہ نہین ہے
مگر ساتھ ضاد معجمہ کے اور بھی اسوجہ سے کہ اگر ظالین ظاء معجمہ سے ہو تو لفظ
بالظا کے اوسکے کلام مین لغو ہوئی جاتی ہے اور بھی اسوجہ سے کہ اور کتب
فقہیہ مین مسئلہ ولا الضالین کا مذکور ہے پس یہ عبارت ولا الضالین بالضاد
المعجمہ مین متفرع اوپر قول مشائخ متقدمین کے ہے اور جو طحطاوی و بزازیہ
وغیرہ مین مذکور ہے کہ ذال معجمہ اور ظاء معجمہ ولا الضالین مین مفسد نہین ہے
وہ متفرع ہے مذہب مختار متاخرین پر فلا تعارض ولا تساقط عبارت طحطاوی
یہ ہے فی البزازیۃ قال غیر المغضوب بالظاء او الذالین بالذال او الظاء
قیل لا تفسد لعموم البلوی فان العوام لا یعرفون مخارج الحروف وکثیر

من المشائخ افتوا به انتهی اس عبارت مین کہین دال مہملہ کا ذکر نہین جیسا کہ سائل نے ذکر کیا ہے شاید اوسنے معجمہ کو مہملہ سمجہا اور یہی مسئلہ اور کتب مین بھی اسیطور سے مذکور ہے کہین دال مہملہ کا نشان نہین ہے بلکہ ذال معجمہ اور ظاء معجمہ پر جواز کا ذکر ہے اور برطبق مذہب متاخرین دال مہملہ کے ساتھہ جواز لکن مبھی نہین کیونکہ ضاد معجمہ اور دال مہملہ مین تعسر امتیاز جو باعث جواز ہے نہین ہے البتہ برطبق مذہب متقدمین دال مہملہ مین جواز غنیہ مین مذکور ہے جیسا کہ جواب سابقہ سے واضح ہے لیکن ظاہر یہ ہے کہ صاحب غنیہ سے اس مقام پر عبارت فتاوی قاضیخان کے سمجہنے مین غلطی واقع ہوگئی ذال معجمہ کو مہملہ اور مہملہ کو معجمہ سمجہے حکم صاحب غنیہ کا عکس حکم قاضیخان ہوگیا ہے **جواب سوال چارم** قرار عرب و عجم کا ولا الضالین کو دال مہملہ سے پڑہنا غلط محض ہے کیونکہ جنکو تمیز مخرج ضاد اور دال مین نہین اور دونون مین امتیاز پر قدرت نہین وہ قاری اور علمای عرب اور عجم بھی جو فن قرأت سے واقف ہین اور مسائل فقہیہ پر مطلع دال مہملہ نہین پڑہتے ہین اور جو ایسے نہین وہ حکم عوام مین ہین اونکا اعتبار نہین والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب - حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

۱۵۱
استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین ومفتیان شرع متین ان صور تون مین کسی ہندو بیدین بت پرست نے اپنے کسی تہوار یا تقریب شادی یا غمی مین کسی مسلمان دیندار پرہیزگار یا مسلمان بے نماز زناکار شراب خوار بدعتی کو دعوت کی اور اون مسلمانون نے اوسکی دعوت قبول کی اور کوئی چیز مثل کہانے کے کہانے یا کہانے کا سامان یا نقد روپیہ لیا اور اوس اپنے ہاتہہ پکایا اور کہایا تو اسطرح کا ہندو کا کہانا اور دعوت لینا درست ہے یا نہین فقط - اگر اسطرح کا کہانا

ہندؤنکا درست ہو تو قیمہ اور نہ اون کھانے والون کی کیا سزا ہے فقط [illegible]
مبتدع شیعہ و سود خوار و رشوت خوار و شراب خوار کے گھر مسلمان دیندار کو کھانا
اور نوکری کرنا درست ہے یا نہین باوجودیکہ اوسکے گھر کھیتی بھی ہوتی ہے
اور مال حلال بھی ہے فقط ۔ آیک شخص کبھی نماز پڑہتا ہے اور کبھی غفلت سے
نہین پڑہتا ہے اور ایک شخص مقیم ہمیشہ نماز پڑہتا ہے اور مسئلہ دانی اور قرأت
اور عمر مین برابر پس ان دونون مین کسکی امامت جائز ہے اور کون کسکے پیچھے
نماز پڑہ سکتا ہے ۔ آیک شخص معذور جنب کہ غسل کرنے سے عاجز اور احتمال
بیماری بڑہنے کا ہے اور وضو کرنے مین کچھہ ضرر بھی نہین پس وہ شخص وضو کر
نماز ادا کرے یا تیمم کرکے فقط ۔ آیک شخص نے اپنی زوجہ اور لڑکے کو سوای ظلم کر
کبھہ شفقت شوہرانہ اور پدرانہ سے نہین دیکھا اور نہ پرورش کیا اسلیئے وہ زوجہ
[illegible] اوس سے دور ہو گیا اور اب کسیطرح پرورش پاکر ہوشیار ہوا چونکہ
[illegible] واجب الاطاعۃ ہین اور یہہ دونون بسبب بیمہری اوسکی اطاعت
سے محروم رہے پس اہمین گناہگار کون ہے اور کون کسکے واسطے پوچھا جایگا
باوجودیکہ زوجہ اور لڑکا اپنی خواہش سے اطاعت سے محروم نہین ہے فقط ۔
آیک شخص بارہا اپنے لڑکے کو نماز کے لیئے تاکید کرتا ہے لیکن وہ نہین سنتا ہے
پس ایسے لڑکے کو حسب شرع دور کرنا چاہیئے یا بسبب محبت کے رکھنا چاہیئے
اور بسبب پیار کے رکھے بھی تو وہ شخص اپنے لڑکے بے نمازی کے لیئے ماخوذ
ہوگا یا نہین فقط ۔ آفیون اور گانجا اور مدک کھانا حرام ہے یا نہین مع تاریخ فقط

عصبہ بنفسہ اور عصبہ بالغیر مین کسکو ترجیح ہے امثال ۔ ام ۔ بنت ۔ اخت ابن الاخ
زوجہ ام بنت ۔ اخت ابن الاخ ۔ زوج ام بنت ۔ اخت ابن الاخ ۔ بینوا توجروا

ہو المصوب جواب سوال اول ہندوسکے تہوار کے دن ہدیہ یا دعوت لینا

مسلمان کو نہین درست ہے جیسا کہ فتاوی ذخیرہ مین ہے لاینبغی للمؤمن
ان یقبل ہدیۃ الکافر فی یوم عیدہم ولو قبل لایرسل الیہم شیئا انتہی
اور خزانۃ الروایات مین ہے فی الفصول والتاتارخانیۃ من المحیط ما یاتی
المجوس فی یوم نیروزہم من الاطعمۃ الی الاکابر والسادات من کانت بینہ
وبینہم معرفۃ وذہاب مجیئ فقد قیل من اخذ ذلک علی وجہ الموافقۃ
یصیرہ ذلک بدینہ انتہی باقی تقریب شادی اور غمی مین اگر ہندو دعوت
کرے تو اوسکا قبول کرنا درست ہے بعض فقہار کے نزدیک اور بعض کے
نزدیک مکروہ ہے جیسا کہ خزانۃ الروایات مین ہے فی مفید المستفید من
الواقعات لاباس بالذہاب الی ضیافۃ اہل الذمۃ ہکذا ذکر محمد لکن المذکور
فی النوازل یخالف ہذا فانہ کرہ فیہ الاجابۃ انتہی اور بر تقدیر جواز قبول
ضیافت مذکورہ بشروط ساتہہ اس امر کے ہے کہ مجلس دعوت غنا و مزامیر و
شراب خواری و اطوار کفر و شرک و محرمات سے خالی ہو اور اگر اوس محل
ایسے امور ہون تو جانا نہین درست ہے جیسا کہ درمختار مین ہے [illegible]
ولیمۃ وثمہ لعب او غناء قعد واکل لو المنکر فی المنزل فلو علی المائدۃ لاینبغی
ان یقعد بل یخرج فان قدر علی المنع فعل والا صبر ان علم اولا باللعب
لا یحضر اصلا سواء کان ممن یقتدی بہ اولا انتہی **جواب سوال دوم**
جس شخص نے دعوت ہندو کے تہوار کی قبول کی یا ضیافت تقریب مین باوجود
موجود ہونے منکرات شرعیہ کے گیا اوسپر توبہ و استغفار لازم ہے **جواب
سوال سوم** اگر مال حلال غالب ہے تو اوسکے یہان کہانا کہانا اور نوکری کرنا
درست ہے اور اگر حرام غالب ہے تو نہین درست ہے جب تک یہ نہ معلوم ہو
کہ یہہ کہانا یا یہہ تنخواہ مال حلال سے ہے اشباہ مین ہے اذا کان غالب مال المہدی

حلال فلا باس بقبول هديته واكل ماله لم يتبين انه حرام وان كان غالب
ماله الحرام لا يقبلها ولا ياكل الا اذا قال انه حلال ورثه او استقرضه انتهى
جواب سوال چہارم جو شخص ہمیشہ نماز پڑھتا ہے وہی قابل امامت ہے
تنویر الابصار اور در مختار میں ہے الاحق بالامامة الاعلم باحكام الصلوة
ثم الاحسن تلاوة وتجويدا للقراءة ثم الاورع اى الاكثر اتقاء للشبهات والتقوى
اتقاء المحرمات انتهى جواب سوال پنجم ہرگاہ وضو سے اوسکو عجز نہیں چاہئے
کہ تیمم جنابت کا کرے اور وضو کرکے نماز ادا کرے مدار اباحت تیمم عجز ہے
اصل سے جیسا کہ کتب فقہ میں مبسوط ہے وانہ لیس فلیس جواب سوال ششم ایسی
صورت میں کہ نافرمانی کی ابتدا اور زیادتی پسر و زوجہ کی جانب سے ہو وہ ماخوذ
نہوگا جواب سوال ہفتم اگر ایسے لڑکے کو باقتضای محبت پدری رکھیگا تو بعد
اسکے وہ بقدر طاقت خود نصیحت کرتا جاتا ہے ماخوذ نہوگا جواب سوال
ہشتم وہ سب چیزیں کہ مسکر ہیں حرام ہیں احادیث صحیحہ میں وارد ہے کل
مسکر حرام اور یہی وارد ہے ما اسكر كثيره فقليله حرام اور فتاوی بزازیہ
میں ہے قال محمد ما اسكر كثيره فقليله حرام وهو نجس ايضا قالوا وبقول
محمد ناخذ انتهى جواب سوال نہم ان صورتوں میں عصبہ بالغیر بوجہ قرب کے
مقدم ہے اور عصبہ بنفسہ محجوب ہے فتاوی عالمگیریہ میں ہے العصبة
مع غيرها اذا كانت اقرب الى الميت من العصبة بنفسها كانت العصبة مع
غيرها اولى بيانه اذا هلك الرجل وترك ابنة واختا لاب وام وابن اخ لاب
فنصف الميراث للبنت والنصف للاخت ولا شئ لابن الاخ لان الاخت صارت
عصبة مع البنت وهي اولى الى الميت من ابن الاخ وكذلك اذا كان مكان
ابن الاخ اخا لاب لا شئ للاخ كذا فى المحيط انتهى والله اعلم حرره الراجى

عفور بہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی	محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا [۱۵۳] **سوال** خطبہ آخر جمعہ رمضان مین الوداع یا الفراق پڑہنا درست ہے یانہین **سوال** مردے کو قبر مین جمال مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا دکھلایا جاتا ہے یانہین ؟

ہو المصوب الوداع یا الفراق کا خطبہ آخر رمضان مین پڑہنا اور کلمات حسرت ورخصت کے ادا کرنا فی نفسہ امر مباح ہے بلکہ اگر یہہ کلمات باعث ندامت وتوبہ سامعان ہوئی تو امید ثواب ہے مگر اس طریقہ کا ثبوت قرون ثلثہ مین نہین ہے البتہ آخر شعبان مین خطبہ استقبال رمضان احادیث مین وارد ہے جیسا کہ در منثور مین ہے اخرج العقیلی وضعفہ وابن خزیمۃ والبیہقی والخطیب والاصبہانی عن سلمان الفارسی قال خطبنا رسول اللہ ﷺ فی آخر یوم من شعبان فقال الحدیث بطولہ اور شاید جسنی اس طریقہ کا ایجاد کیا اوسنے خطبہ آخر رمضان کو خطبہ استقبال پر قیاس کیا لیکن اہتمام کرنا خطبہ وداع کا جیسا کہ اس زمانہ مین مروج ہے اور اوس حد تک پہونچانا خالی ابتداع سے نہین علماے معتمدین کو لازم ہے کہ اس طریقہ کے التزام کو چہوڑین تا عوام اعتقاد استحباب وسنیت بلکہ ضروری ہونے اس طریقہ خاص سے نجات پاوین ۔ اور مردے کو قبر مین جمال مبارک کا دیکھنا نہین ثابت ہے جلال الدین سیوطی کے رسالہ شرح الصدور مین مرقوم ہے سئل الحافظ ابن حجر هل يكشف للميت حتى يرى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب بانه لم يرد هذا في حديث وانما ادعاه بعض من لا يحتج به لغير مستند سوى قوله في هذا الرجل ولا حجة فيه لان الاشارة الى الحاضر في الذهن انتہی واللہ اعلم

حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا [۱۵۴] چہ میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئلہ

که کسی نابکار ماذونیت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت است
باستدلال آیهٔ کریمهٔ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهٗ اِلَّا بِاِذْنِهٖ جم غفیر مسلمانان را
از تشفیع المذنبین بودن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در شک اندازد در حق این
چنین کس چه باید گفت و ماذونیت حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین صلعم بشفاعت
امت چه در دنیا و چه در آخرت از روی قرآن مجید و حدیث ثابت است یا نه بینوا توجروا
هو المصوب آن کسیکه در تشفیع بودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شک اندازد
یا معاند و ملحد است یا زندیق از آیات کثیره مثل واستغفر لذنبك وللمؤمنین والمؤمنات
وآیهٔ عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا وآیهٔ ولسوف یعطیك ربك فترضی
وغیر ذلک و حدیث مشهوره که در صحاح سته وغیره ماثور اند ثبوت شفاعت محمدیه بخوبی
احسن [illegible] شده است و در ماذون بودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای شفاعت
[illegible] صحیحه وارد شده وانا ابن حجر مکی در زواجر عن اقتراف الکبائر می آرد واخرج
[illegible] وصححه رأیت ما تلقی امتی بعدی وسفك بعضهم دم بعض فسألته
ان یولینی فیهم شفاعة ففعل ملخصا واحمد بسند صحیح انه صلی الله علیه وسلم
قال لقد اعطیت اللیلة خمسا ما اعطیهن احد قبلی الی ان قال والخامسة هی
ما قیل لی سل فان کل نبی قد سأل فاخرت مسئلتی الی یوم القیامة فهی لکم و
لمن شهد ان لا اله الا الله والطبرانی باسانید احدها جید الا اخبرکم بما خیرنی
ربی آنفا قلنا بلی یا رسول الله قال خیرنی بین ان یدخل ثلث امتی الجنة بغیر
حساب ولا عذاب وبین الشفاعة قلنا یا رسول الله ما اخترت قال الشفاعة
انتهی تلخیصا ازین روایات ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را حق جل شانه
اذن شفاعت داده و وعده مقام محمود فرموده و ظاهر که در وعده الهی و
الهی خلف و کذب محال است و آیهٔ من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه وغیره

واتو این احادیث اندچه از این آیات همین قدر مستفاد است که صورت شفاعت احمدی بدون اذن الٰہی تو انه شد نه آنکه اذن همان روز خواهد شد از ماقبل نشده است والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

ابو الحسنات محمد عبد الحی

١٥٣

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں نسبت طعام ہنود کے تر و خشک میں کچھ فرق ہے یا نہیں لیکن تر مثل خشکہ و خشک مثل نان و حلوا وغیرہ کے بینوا توجروا

ہو المصوب کچھ فرق نہیں نصاب الاحتساب میں ہے سئل عما ابتلینا به من شراء الثمن والخل واللبن والجبن وسائر المائعات من الہنود علی احتمال تلوث اوانیهم فان نسائهم لا یتوقین من السرقین فعلی المحتسب ان لم یبد امنهم ان یسکر علیهم ان یجتنبوا من السرقین والمیتة فان شق علیهم یامرهم ان یاتوا الی مسلما یغسلهما او یغسلوا الذی یهو یمرائن من المسلم والا فالاباحة فتوی وکذا لا باس بطعام المجوس کله الا الذبیحة انتهی والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

١٥٤

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں جو ہنود کا طعام خاص ہنود جو کہ باحتیاط پکایا گیا ہے مسلمان کو کھانا جائز ہے یا نہیں بیّنوا فی الفتاوی الغرائبیة لا یکره للمسلمین ان یعزی الکافرین ویعودهم ویاکل طعامهم وفی السراجیة لا باس بطعام المجوس الا الذبیحة انتهی فقط

ہو المصوب جائز ہے جیسا کہ خزانۃ الروایات میں ہے فی متفرقات جامع القضاۃ عن الینابیع لا باس بعیادۃ اہل الذمة وحضور جنائزهم واکل طعامهم والمعاملة معهم وفی المضمرات لا یکره للمسلمین ان یعزیهم ویعودهم

كتاب الصلوة

كتاب [illegible]

كتاب الصلوة

ہو المصوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بعد وتر کے دو رکعت نفل
بیٹھکے پڑہنا ثابت ہے جیسا کہ صحیح مسلم میں مروی ہے سألت عائشة عن
صلوة رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فقالت کان یصلے ثلث عشرة رکعة
یصلے ثمان رکعات ثم یوتر ثم یصلے رکعتین وهو جالس فاذا اراد ان
یرکع قام فرکع ثم یصلے رکعتین بین النداء والاقامة من صلوة الصبح
نووی شرح صحیح مسلم میں لکھتے ہیں الصواب ان هاتین الرکعتین فعلهما
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بعد الوتر جالسا لبیان جواز الصلوة
بعد الوتر وبیان جواز النفل جالسا ولم یواظب علی ذلک بل فعله مرة
او مرتین او مرات قلیلة انتہی اور بعد دو رکعت سنت ظہر ومغرب وعشا کے
دو رکعت نفل پڑہنا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا اب تک نظر سے نہیں گذرا
لیکن جو شخص بقصد ثواب بدون اعتقاد سنیت پڑہے گا وہ ثواب پاویگا
کیونکہ حدیث میں وارد ہے الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقل ومن
شاء فلیکثر البتہ ان اوقات میں نفل دو رکعت کہڑے ہوکے پڑہنا چاہیے
نہ بیٹھکے جیسا کہ اکثر عوام کی عادت ہے اسوجہ سے کہ صحیح مسلم و موطا مالک
وغیرہ کتب معتبرہ میں مروی ہے صلوة الرجل قاعدا نصف صلوته
قائما واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی
تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں
کہ اکثر کتب فقہیہ میں دیکہا جاتا ہے کہ جو جوٹہا آدمی کا مسلم ہو یا کافر پاک ہے آیا
اس قیاس پر اگر کوئی ہنود حقہ یا ظروف مسلمان کا سہوا یا قصدا جوٹہا کردے
اور پہر مسلمان اوس چیز کو سہوا یا قصدا دہو کر یا بدون اسکے اپنے استعمال

مین لاوے تو کچھ ضرر اسلام مین ہے یا نہین بینوا توجروا ۔

ہو المصوب فے الواقع جھوٹا کافر کا اور تھوک اوسکا پاک ہے پس حقہ جھوٹا اوسکا پینا یا جھوٹی برتن مین اوسکے کہانا کہانا بغیر دہونے کے درست ہے جبتک کہ کسی نجاست کا اختلاط معلوم نہو ہان اگر کافر نے شراب پی اور فے الفور کسی چیز کے ساتھہ اوسکا تھوک لگیا یا حقہ اوسکے منہ مین فے الفور دیا گیا ایسی صورت مین حکم نجاست کا دیا جاوے گا کنز الدقائق اور اوسکی شرح بحر الرائق مین ہے سور الآدمی والفرس وما یوکل لحمہ طاہر اما الآدمی فلان لعابہ متولد من لحم طاہر ولا فرق بین الجنب والطاہر والحائض والنفساء والصغیر والکبیر والمسلم والکافر والذکر والانثیٰ کذا ذکرہ الشیخان الکل طاہر طہور من غیر کراہۃ وفی الخلاصۃ والتجنیس لو شرب الخمر ان تردد فیہ من البزاق بحیث لو کان الخمر علی ثوب طہرہا فالبزاق لا ینجس والکراہۃ انما ہو فی الشرب من ساعتہ فان سورہ نجس لا لنجاسۃ لحمہ بل لنجاسۃ فمہ ولو مکث قدر ما یغسل فمہ بلعابہ ثم شرب لا ینجس انتہی ملخصاً ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا ۔ نیکو آگاہان علم دین وخوب تر دانندگان شرع متین چہ زبان میزنند وچہ سخن می سنجند اندرین معنے کہ سگ کہ پلید تر اعنی نجس العین است پرورشش چہ پایہ علم تر دامنی بر می افزاید فر ورسخن مہ ہالیس نجانہ فرشتگان رحمت را سنگ راہ می شود یا نی بینوا توجروا

ہو المصوب پروردن سگ اگر برای شکار کنانیدن یا برای حفاظت زراعت یا جانوران یا پاسبانی بوقت ضرورت باشد درست است و بدون

فی کتاب الحظر والاباحۃ
از الکلیم پور رسالہ مولوی نور حسن صاحب از مکان مولوی محمد یحییٰ صاحب تحصیلدار

این امور نیز ضرور است پرورش ناجائز و باعث حرمان ثواب عمل صالح است در
موطا امام محمد است اخبرنا مالک اخبرنا یزید بن خصیفة ان السائب بن یزید
انه سمع سفیان بن ابی زهیر یحدث اناسا معه وهو عند باب المسجد قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول من اقتنی کلبا لا یغنی به زرعا ولا ضرعا نقص من عمله
کل یوم قیراط قال محمد یکره اقتناء الکلب لغیر منفعة فاما کلب الزرع او الضرع
او الصید او الحرس فلا باس اخبرنا مالک عن عبد الملک بن میسرة عن ابراهیم
النخعی قال رخص رسول الله لاهل البیت القاصی فی الکلب یتخذونه قال محمد
هذا للحرس اخبرنا مالک اخبرنا عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال من اقتنی کلبا
الا کلبا ماشیة او ضاریا نقص من عمله کل یوم قیراطان انتهی ملخصا و در احادیث
صحیحه وارد است که پروردن سگ و پرورش در مکان سد راه نزول ملائکه رحمت
میگردد و سیوطی در رساله الحبائک فی اخبار الملائک می آرد اخرج ابن ماجه
عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الملائکة لا تدخل بیتا
فیه کلب ولا صورة واخرج احمد ومسلم وابو داود والترمذی عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصحب الملائکة رفقة فیها کلب ولا جرس
واخرج ابو داود والنسائی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیه صورة ولا کلب ولا جنب انتهی والله اعلم
حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا اہل اسلام کو ہنود اور یہود و نصاریٰ سے اور مجوس سے سود لینا
جائز ہے یا نہیں - زید کی دختر صالحہ کو ہندہ زوجہ برادر ماموں زاد
خالد دختر ہندہ سے برادر حقیقی زید کو عقد کرنا جائز ہے یا نہیں ا
رضاعی حیاسہ ہے یا نہیں اور زید پر حرام ہے یا نہیں

هو المصوب جواب اول دار الحرب مین اہل اسلام کو کفار سے ہنود ہوں یا
یہود یا نصاریٰ امام ابوحنیفہ کے نزدیک سود لینا جائز ہے جیسا کہ ہدایہ وغیرہ مین
ہے لا ربوا بین المسلم والکافر فی دار الحرب لیکن با وجود ... نصاری مین
مین دار الحرب ... کافر سے سود لینا نہین جائز ہے جواب دوم خالہ
ہمشیرہ رضاعی صالحہ ہوئی لیکن ... زید پر حرام ہے اوسکے برادر پر جیسا کہ درمختار
وغیرہ مین مصرح ہے وقس علیہ ینبغی ان یحل اخت ابنه و بنته والله اعلم حرره الراجی
عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا سوال ما یقول العلماء فی هذه المسئلة ذکر فی کتب الاحناف
ان سنة الفجر لا تقضی الا اذا فاتت مع الفجر فتقضی تبعا له قبل الزوال
واما ... فلا تقضی قبل طلوع الشمس بالاجماع لکراهة النفل بعد الصبح
... علیه السلام لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس ولا صلوة ...
... الشمس رواه ابوداود لکن یعارضه ما روی قیس بن عمرو قال رای
رسول الله رجلا یصلی بعد صلوة الصبح رکعتین فقال صلوة الصبح رکعتين
فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما فصلیتهما الآن فسکت
رسول الله رواه ابوداود فما وجه التوفیق ودفع التعارض بینوا توجروا
هو المصوب لا شک فی صحة الاحادیث التی وردت بالنهی عن الصلوة بعد
طلوع الفجر حتی تطلع الشمس ... تقرب من التواتر ...
وغیرهما وکذا لا شبهة فی کون الحدیث الدال علی جواز اداء ... بعد صلوة
الفجر قبل طلوع الشمس ... الا ان اصحابنا لما ... ان النص المبیح
والمحرم اذا تعارضا یقدم المحرم وان القول مقدم علی الفعل والتقریر ...
... القهستانی ... فی النهایة ...

بعد ذكر المتعارضين ان الصحيح والحاظ اذا تعارضا جعل الحاظر متأخراً وقد ورد النهي في كثير من الاحاديث انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

استفتاء چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که اگر زن تابعداری شوهر نکند و سخن او نشنود با وجودیکه باو فهمایش تا جائیکه باید کرده است پس شوهر او را چه لازم خواهد بود دیگر هم تابعداری والدین از تابعداری شوهر مقدم دارد و دارند اگر کسے کلام مجید به آواز بلند خواند و کسانیکه هر چهار جانب شخص خوانده نشسته اند بوجه چند گوش دارند یا بوجه دیگر کارهای دنیاوی به شنیدن آن میل نکنند همچون حالت شخص خواننده را لازم خواهد بود یا که آهسته بخواند اگر نخواند دران حالت مسئله چه میگوید

هو المصوب تابعداری شوهر بر زن مقدم است از تابعداری والدین و زنیکه در خلاف مرضی شوهر سرگرم باشد او لاً شوهرش نصیحت لسانی سازد اگر این اثر نکند از ترک کلام و مجامعت سازد تا او را تنبیه حاصل شود اگر برین هم اثری نکند بیاید تا تکلیف ده نگردد درست است قال الله تعالى في كتابه واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا واخرج الحكيم الترمذي في نوادر الاصول عن انس ان رجلا انطلق غازيا واوصى امرأته ان لا تنزل من فوق البيت وكان والدها في اسفل البيت فاشتكى ابوها فارسلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تخبره وتستامره فارسل اليها اتقي الله واطيعي زوجك ثم ان والدها توفي فارسلت اليه تستامره فارسل اليها بمثل ذلك واخرج البزار والطبراني في الاوسط عن عائشة سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس اعظم حقا على المرأة قال زوجها قلت اي الناس اعظم حقا على الرجل قال امه واخرج ابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم والبيهقي في سننه عن ابن عباس في قوله تعالى واللاتي تخافون نشوزهن قال

تلك المرأة تنشز وتستخف بحق زوجها ولا تطيع امره وامره الله ان يعظها ويذكرها الله
فان قبلت والا يهجرها في المضاجع ولا يكلمها من غير ان يذر نكاحها فان بهتت والا
ضربها ضربا غير مبرح ولا يكسر لها عظما ولا يجرح جرحا كذا في الدر المنثور لجلال الدين
السيوطي والله اعلم **جواب سوال دوم** شنیدن قرآن شریف فرضی است بر سامعین
واگر سامعین و حاضرین مشغول بکار باشند و توجه بسماعت نسازند درین صورت قاری
را لازم که آهسته بخواند و باعث گنهگار شدن حاضرین نشود علامه منقاری زاده در رسالهٔ
خود الاتباع في مسئلة الاستماع که در بحث سماعت قرآن تالیف ساخته وتفصیل داده
درین مسئله کرده می نویسد في المحيط يكره رفع الصوت بقرأة القرآن عند المشتغلين
لان فيه منع غيره عن شغله وفي شرح التحفة نقلا عن ظهير الدين التمرتاشي لا يقرء
القرآن جهرا عند المشتغلين بالاعمال لما فيه من قطعهم عن الاعمال او ترك الاستماع
امرأة تغزل في البيت ليس لاحد ان يقرء القرآن عندها جهرا انتهى ملخصا
حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه
الجلي والخفي

محمد عبد الحي ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ تعریف
صحیح مصر کی کیا ہے اگر یہ ہے کہ اوس جگہہ کے رہنے والوں سے اکبر مساجد بھر جائے
تو رہنے والوں میں بعض لوگ ایسے ہیں کہ اون پر جمعہ واجب نہیں مثل صبی اور مرأة اور غلام
اور کافر وغیرہ کے ان لوگوں کا اعتبار ہوگا یا نہیں بینوا بالتفصیل بحوالة الکتاب
توجروا من الله الجليل [illegible] الثواب

هو المصوب مصر کی تعریف میں فقہاء کا اختلاف واقع ہے اور مختار اکثر فقہاء اور
مفتی بہ نزدیک جمہور متاخرین کے تعریف مصر میں یہی ہے کہ اوس جگہہ کے رہنے والوں کو
اکبر مساجد اوس جگہہ کے کافی نہو اور مراد اون لوگوں سے وہ لوگ ہیں جنپر جمعہ فرض ہے

اور صبی اور کافر وغیرہ جو مکلف جمعہ کے ساتھ نہیں ہیں شارح النقایہ برجندی کی
شرح مختصر وقایہ میں لکھتے ہیں وما لا یسع اکبر مساجدہ اہلہ مصر هذا التعریف مروی
عن ابی یوسف والمراد باهله هم الذین یجب علیهم الجمعة وعنه ایضا کل موضع یا
یسکن عشرة آلاف رجل وعنه ایضا ان کل موضع له امیر وقاض ینفذ الاحکام ویقیم
الحدود وهو اختیار الکرخی كذا فی الهدایة ثم الظاهر ان المراد باکبر المساجد هو المسجد
الجامع لکن فی الخزانة ان احسن ما قیل فی الباب انهم اذا کانوا بحال لو اجتمعوا فی اکبر
مساجدهم لا یسعهم حتی احتاجوا الی بناء المسجد الجامع فهذا صریح فی ان المراد باکبر
المساجد غیر المسجد الجامع وقد صرح فی فتاوی الزاهدی علی ان المراد باکبر المساجد
اکبر المساجد للصلوات الخمس وقال بعضهم هو ان یعیش کل محترف بحرفته من سنة الی
سنة من غیر ان یحتاج الی حرفة اخری وقال بعضهم هو ان یکون بحال لو قصدهم
عدو یمکنهم دفعه وقال بعضهم هو ان یولد فیه کل یوم ویموت فیه انسان
او لا یعرف عددها الا بکلفة ومشقة انتهی ملخصا اور تنویر الابصار اور اس کی شرح
میں ہے وما لا یسع اکبر مساجده اهله المکلفین بها وعلیه فتوی اکثر الفقهاء
مجتبی انتهی ورد المحتار میں ہے قوله المکلفین بها احترز به عن اصحاب الاعذار مثل النساء
والصبیان والمسافرین عن القهستانی قوله وعلیه فتوی اکثر الفقهاء وقال ابو شجاع
هذا احسن ما قیل فیه وفی الولوالجیة هو الصحیح وعلیه مشی فی الوقایة ومتن المختار
وشرحه وقدمه فی متن الدرر علی القول الآخر وظاهره ترجیحه وایده صدر الشریعة
بقوله لظهور التوانی فی احکام الشرع سیما فی اقامة الحدود فی الامصار انتهی وفی
البحر عن المجتبی عن ابی یوسف انه اذا اجتمعوا فی اکبر مساجدهم للصلوات
الخمس لم یسعهم وعلیه الفتوی لاکثر الفقهاء وقال ابو شجاع هذا احسن ما قیل انتهی
والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی ۵ | محمد عبد الحی ابو الحسنات

۱۶۶ **استفتا** کیا فرماتے ہین علمای دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ زید اپنی زوجہ کو حکم ادای نماز پنجگانہ کرتا ہے زوجہ کبہی نماز پڑہتی ہے اور کبہی قصدًا قضا کرتی ہے اسوجہ سے زید منکوحۂ مذکورہ سے ناراض رہتا ہے اس صورت مین شرع شریف کیا حکم کرتی ہے آیا زید اوس سے ہمخوابی ترک کرے یا تنبیہًا اوسے مارے یا طلاق دیوے بینوا بالتفصیل بحوالۃ الکتاب توجروا من الله الجلیل اتم الثواب ۵

ہو المصوب اگر وہ عورت نصیحت زبانی نہین مانتی ہے اوس سے بہ نیت تنبیہ اور زجر کے ہمخوابی ترک کرے اور تنبیہًا اوسکو مارنا بھی درست ہے مگر نہ اسطرح پر کہ اوسکو زائد تکلیف ہو اور طلاق دیدینا بھی درست ہے مگر ضروری نہین اور اگر وہ عورت کسیطرح نہ مانی اوسکو اپنی زوجیت مین باقی رکھنا ممنوع نہین ہے کیونکہ ذمہ شوہر کا بوجہ نصیحت کے [illegible] عدم قبول نصیحت کا وبال اوس عورت پر ہوگا اشباہ مین ہے للزوج ان یضرب [illegible] ترك الزينة بعد طلبها وعلى عدم اجابتها الى فراشه وهي طاهرة من الحيض والنفاس وعلى خروجها من منزله بغير حق وعلى ترك الصلوة في رواية انتہی حموی حواشی اشباہ مین لکھتے ہین قوله وعلى ترك الصلوة في رواية مشى عليه في الكنز تبعًا للكثيرين وفي النهاية تبعا لما في الحاكم انه لا يجوز له لان المنفعة لا تعود اليه بل اليها انتہی اور خزانۃ الروایت مین ہے في الخانية له ان يضربها على اربعة منها ترك الزينة اذا اراد الزوج الزينة والثانية ترك الغسل من الحيض والنفاس والجنابة والثالثة ترك الصلوة والرابعة الخروج من منزله بغير اذنه بعد ايفاء المهر في القنية له امرأة فاسقة لا تنزجر بالزجر لا يجب عليه تطليقها وفي الخانية رجل له امرأة لا تصلي كان له ان يطلق انتہی والله اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبہ الجلی والخفی ۵ | محمد عبد الحی ابو الحسنات

مسئلہ ۱۶۸

استفتا زید ساٹھ برس کی عمر مین ایک زوجہ اور تین بیٹے اور دو بیٹیان چھوڑ کر مفقود الخبر ہو گیا اب تقسیم ترکہ مین کب تک انتظار ہونا چاہیئے اور اندر میعاد کے اوسکے وارث کے درمیان مین اوسکے ترکہ کا نفع کیونکر متصور ہو گا اور اوسکے انتظام کی کیا صورت ہو گی فقط

ہو المصوب اوسکے تقسیم ترکہ مین بیس سال اور انتظار چاہیئے تا اونتے برس اوسکی عمر کے پورے ہو جاوین بعد اوسکے جو ورثہ اوسوقت موجود ہونگے اونپر وہ ترکہ تقسیم ہو گا اور اتنی مدت تک مال اوسکا اوسکے وکیل اور امین کے قبضہ مین رہے گا اگر وہ کسیکو وکیل و یا امین کر گیا ہو ورنہ حاکم کسی محافظ کو مقرر کرے گا اور ورثہ اوسکے مال سے نفع نہین اوٹھا سکتے ہین در مختار مین ہے فی معروضات المفتی ابی السعود لیس لامین بیت المال نزعه من ید من بیده ممن امن علیه قبل ذهابه انتهی اور [illegible] لا یقسم ماله ونصب القاضی من یاخذ حقه ویحفظ ماله ویقوم علیه [illegible] الی موت اقرانه فی بلده علی المذهب انتهی اور رد المحتار مین ہے قوله [illegible] قیل یقدر بتسعین سنة من حین ولادته واختاره فی الکنز وهو الا رفق هدایة وعلیه الفتوی ذخیرة انتهی والله اعلم - حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

مسئلہ ۱۶۹

استفتا نیل یعنے وسمہ سیاہ کا موی ریش سفید مین خضاب لگانا حرام محض ہے اور مرتکب اوسکا صرف خاطی ہے یا مرتکب گناہ بینوا توجروا

ہو المصوب خضاب برنگ سیاہ خالص ممنوع و گناہ کبیرہ ہے ابن حجر مکی نے زواجر مین اسکو کبائر مین شمار کیا ہے اسوجہ سے کہ حدیث مین وارد ہے یکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بالسواد کحواصل الحمام لا یجدون رائحة الجنة رواه ابو داؤد والنسائی یعنے آخر زمان مین ایسے لوگ ہونگے کہ سیاہ خضاب کرینگے

یا مانند رنگ دانہ دانہ کبوتران کے وہ لوگ نہ پاوینگے بوی جنت کو اور طبرانی نے روایت کیا ہے من خضب بالسواد سود اللہ وجہہ یوم القیامۃ یعنے جو شخص سیاہ خضاب کریگا بروز قیامت حق تعالی اوسکو سیہ رو کریگا اور ملا علی قاری شرح شمائل ترمذی مین لکھتے ہین ذھب اکثر العلماء الی کراھۃ الخضاب بالسواد وجنح النووی الی انہا کراھۃ تحریم وان من العلماء من رخص فیہ للجہاد ولم یرخص فیہ لغیرہ انتہی پس برگ نیل سے اگر سیاہ خضاب ہووے تو ممنوع ہے مثل اسکے کہ پہلے بالون کو مہندی سے رنگین کریں اوسکے بعد استعمال نیل کا کرے اس صورت مین رنگ سیاہ ہوتا ہے اور اگر رنگ خالص سیاہ نہووے مثلاً نیل کے ساتھہ مہندی وغیرہ شریک کیا جاوے جس سے رنگ مائل بسرخی ہو تو درست ہے جیسا کہ امام محمد موطا مین لکھتے ہین لا نری بالخضاب بالوسمۃ والحناء والصفرۃ باسًا انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی

ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ✿

استفتا سانڈہ کا کھانا درست ہے یا نہین یعنے جب وہ کسی شخص خاص کی ملک نہین ہے تو بنام خدا ذبح کرکے کھانا جائز ہوگا یا نہین بینوا۔۔

ہو المصوب نہین جائز ہوگا جب تک مالک اوسکا اجازت نہ دیوے اسوجہ سے کہ جو کسی جانور کا بغیر اجازت اوس شخص کے جو بانی ملک مالک سے اوسکو نہین نکالتا ہے جیسا کہ در مختار مین ہے المختار فی الصید انہ لا یملکہ اذا لم یجعلہ وکذا فی الدابۃ اذا سیبہا کما بسطہ الشہید الی انتہی اور در مختار مین ہے ان کان مرسلاً فہو مال الغیر فلا یجوز تناولہ الا باذن صاحبہ زیلعی انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ✿

استفتا بکر برادر زادہ ہندہ اور زید خواہر زادہ ہندہ ہے اور ہندہ لاولد ہے اور زید کو اوسنے فرزندی مین لیکر پرورش کیا ہے اسوجہ سے ہندہ نے کل جائداد

اپنی زید کو ہبہ کر دی تو اس ہبہ کرنے سے ہندہ مواخذہ دار عند اللہ و عند الرسول ہوگی یا نہیں ۃ

ہو المصوب اس ہبہ سے ہندہ گنہ گار ہوگی کتب فقہ و حدیث مین تصریح اس کی ہے کہ اگر بعض اولاد کو ہبہ مین فضیلت دی بغیر وجہ شرعی کے تو گنہ لازم آوے گا جیساکہ سراج منیر مین ہے لو اعطے بعض ولدہ شیئا دون البعض لزیادۃ رشدہ لا بأس به و لو کانا سواء یجوز فی القضاء و لکن ہو اثم کما فی المختار انتہی چہ جائیکہ ایسے شخص کو کل مال ہبہ کرے جو وارث شرعی نہین ہے کہ اوس سے حرمان وارث لازم آوے واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

استفتا ۱۷۱ مالش کرنا چربی شیر کا و وائر جائز ہے یا نہیں اور بغیر دھوئے اوسکے نماز درست ہے یا نہیں ☆

ہو المصوب چربی شیر کی حرام اور نجس ہے اور تداوی بالمحرم مین اختلاف ہے بعض مطلقاً ممنوع کہتے ہین اور بعض بشرط ضرورت اسطرح پر کہ بالخصوص طبیب حاذق مسلم یہ معلوم ہو کہ اوس مرض کی کوئی اور دوا نہین ہے اور اسمین شفا مظنون ہے جائز رکھتے ہین جیساکہ در مختار مین ہے اختلف فی التداوی بالمحرم فظاہر المذہب المنع کما فی رضاع البحر لکن نقل المصنف ثمہ و ہنا عن الحاوی قیل یرخص اذا علم فیہ الشفاء و لم یعلم دواء آخر کما رخص الخمر للعطشان و علیہ الفتوی انتہی و بر تقدیر استعمال بغیر دھوئے کپڑے نماز نہین جائز ہے - واللہ اعلم - حررہ محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا ۱۷۲ کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ رویت ہلال ایک ملک کی دوسرے ملک مین معتبر ہے یا نہین اور اگر معتبر ہے تو دونون ملک کتنے بعد پر واقع ہون اور اختلاف مطالع کا کتنے مسافت زمین مین معتبر ہے کتب معتبرہ و حدیث صحیحہ

بے عبارت و تمام کتاب تحریر فرمائیے بینوا توجروا فقط

هو المصوب حنفیہ کا اس باب مین اختلاف ہے بعض کی رای یہہ ہے کہ اختلاف
مطالع کا مطلقا اعتبار نہین ہے حتے کہ اہل مشرق پر رویت ہلال مغرب جب خبر واقعی
بطور شرعی پہونچ جاوے روزہ واجب ہے اور بعض کی یہہ رای ہے کہ جسقدر
مسافت مین بحسب قواعد مبرہنہ علم هیات اختلاف مطالع ہوتا ہے اور ایک شہر مین
رویت ہوسکتی ہے دوسرے مین نہین اوسقدر مین اختلاف مطالع معتبر ہے اور اس سے
کم مین نہین اور اوسنے مسافت اختلاف مطالع کا بقدر ایک مہینہ کے ہے پس جب ایک
شہر مین مثلاً لکھنؤ یا اوسکے اطراف مین چاند رمضان کا دیکھا گیا پس جو شہر اوس سے
ایک مہینہ کی یا زائد اس سے مسافت رکھتا ہے وہان کے لوگون پر یہہ حکم لازم نہوگا اور
جو شہر [illegible] سے کم مسافت رکھتا ہے وہان کے لوگون پر یہہ حکم لازم ہوگا اور یہی مذہب
[illegible] نیہ کا ہے اور موافق حدیث ابن عباس کے جو صحیح مسلم اور جامع ترمذی وغیرہ
[illegible] ہے تاتارخانیہ مین ہے اهل بلدة اذا رأوا الهلال هل یلزمه فی حق کل بلدة
اختلف المشائخ فیه فبعض قالوا لا یلزمه وفی الخانیة لا عبرة باختلاف المطالع فی
ظاهر الروایة وفی القدوری اذا کان بین البلدتین تفاوت لا یختلف به المطالع یلزم
وذکر شمس الائمة الحلوانی انه الصحیح من مذهب اصحابنا انتهی اور طحطاوی حاشیہ
مراقی الفلاح مین لکھتے ہین قیل یختلف باختلاف المطالع واختاره صاحب التجرید
وهو الاشبه لان انفصال الهلال من شعاع الشمس یختلف باختلاف الاقطار
هذا مثبت فی علم الافلاک والهیأت واقل ما یختلف به المطالع مسیرة شهر کما
فی الجواهر انتهی اور زیلعی شرح کنز مین لکھتے ہین اکثر المشائخ علی انه لا یعتبر اختلاف
المطالع والاشبه انه یعتبر لان کل قوم مخاطبون بما عندهم وانفصال الهلال
من شعاع الشمس یختلف باختلاف الاقطار والدلیل علی اعتباره ما روی عن کریب

ان ام الفضل بعثته الى معاوية قال فقدمت الشام فقضيت حاجتها واستهل
شهر رمضان وانا بالشام فرأينا الهلال ليلة الجمعة ثم قدمت المدينة في
آخر الشهر فسألني ابن عباس ثم ذكر الهلال فقال متى رأيتم الهلال فقلت رأيناه ليلة الجمعة
فقال انت رأيته قلت نعم ورآه الناس وصاموا وصام معاوية فقال لكنا
رأيناه ليلة السبت فلا نزال نصوم حتى نكمل ثلاثين او نراه فقلت او لا نكتفي
برؤية معاوية وصيامه قال لا هكذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في
المنتقى رواه الجماعة الا البخاري وابن ماجة انتهى اور مختارات النوازل میں ہے
اهل بلدة صاموا تسعة وعشرين يوما بالرؤية واهل بلدة اخرى صاموا ثلثين
بالرؤية فعلى الاولين قضاء يوم اذا لم يختلف المطالع بينهما واما اذا اختلف
لا يجب القضاء انتهى اور یہ جو عوام میں مشہور ہے لكل اهل بلد رؤيتهم اس سے یہ مراد
نہیں ہے کہ مطلقا ایک جگہہ کی رویت دوسری مقام پر معتبر نہو ورنہ لازم آوے
ایک شہر میں رویت ہو اور دوسرے شہر کہ اوس سے صرف دو ایک
کوس دور ہو رویت نہو تو وہ رویت اون لوگوں کے حق میں معتبر نہو اور یہ امر کوئی
عاقل کہ جسکو کتب حدیث کے ساتھہ ممارست اور فن ہیأت کے ساتھہ مناسبت ہے
تجویز نکرے گا بل لا يقول به الا جاهل غبي او غوي بلکہ مراد اوس سے یہی ہے کہ جن
دو بلادونمیں اختلاف مطالع ہوتا ہے اور یہ ممکن ہے کہ ایک جگہہ ہلال دیکھا جاوے
اور دوسری جگہہ نہیں ایسے دو بلادونمیں ایک جگہہ کا حکم دوسری جگہہ لازم نہوگا ہاں
اگر ایسا نہو جیسے دونوں شہرنمیں مسافت ایک مہینہ سے کم ہو تو ضرور حکم ایک جگہہ
کا دوسری جگہہ پر لازم ہوگا اور ایک روزہ قضا کرنا پڑے گا والله اعلم حرره الراجی
عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی
والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ
قصبہ مین نماز جمعہ کی ایک مسجد مین بجماعت کثیر ہوتی تھی اور اون نمازیون مین بعض
بعض شخص آمین بالجہر و رفع یدین کرنے والے تھے اور برسون سے اسکا جھگڑا تھا
اتفاقاً ایک جاہل نے عین نماز مین آمین بالجہر کرنے والیکو مارا تو اس صورت مین اوس مسجد
مین اذن عام ہے یا نہین اور حال یہہ کہ امام نے کسیکو منع نہین کیا کہ تم یہان نماز
نہ پڑھو اور بسبب مار پیٹ کے عالم آمین بالجہر و اسلیے یہہ فرماتے ہین کہ اس مسجد مین
نماز جمعہ کی نہین ہوتی اور اوس مار پیٹ کو سبب عدم اذن عام قرار دیتے ہین تو
اس صورت مین کیا حکم ہے آیا نماز جمعہ کی اوس مسجد مین ہوتی ہی یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب آمین بالجہر کہنے والے کو کہ جسنے ایک فعل موافق احادیث
صحیحہ او مطابق ایک جماعت ائمۂ مجتہدین و محدثین کے کیا مارنا حرام ہے مارنیوالا
[illegible] ہے لیکن صرف اسقدر سے اذن عام مین تخلل نہین ہوتا اگر مسجد
[illegible] ہے جمعہ کے روز نمازیون کو ممانعت نہ کیجاوے واللہ اعلم حررہ الراجی
عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک قصبہ مین چند اشخاص
آمین بالجہر کہتے ہین اور نہ کہنے والے کو بھلا برا کہتے ہین بلکہ بعض بعض جاہل آمین
بالجہر کہنیوالے نہ کہنے والے کو کافر بھی کہتے ہین بسبب ان کلمات ناشائستہ کے
ایک جاہل نے آمین بالجہر و رفع یدین والے کو مارا اور قبل مارنے کے بہت فساد
تھا بعد مارنے کے کل فساد دفع ہوگیا تو اس صورت مین وہ مارنے والا گنہگار
ہوگا یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب برا کہنا آمین بالجہر نہ کہنے والے کو اور مارنا آمین بالجہر کہنے والیکو
یہہ دونون شر ہا گنہگار ہوئے دونون پر توبہ لازم ہے فان اختلاف الائمۃ

برحمة وليس على متبع احد هو كانها من كان نقمة والله اعلم- حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا — چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرینکه که در بازار نرخ گندم فی خروار عـ مروج است شخصے از سوقی صاحب الجلوب یک خروار بمهلت شش ماه مقابل قیمت عـ میخرد یعنے از دو آنیه تا جیل در ثمن پنج روپیه اضافه میکند بهنگام حلول اجل جمله عـ خواهد کرد آیا این ازدیاد ثمن جائز است یا نه ولو اخذ التمسات للجواز بقول صاحب الهداية والكفاية والنهاية والشامی والطحطاوی ویزاد فی الثمن لاجل الاجل يصح ام لا قال فی حاشية الحلبی يجوز ان يقدر الثمن فی المبيع بالمؤجل اكثر مما فی المعجل بحيث تقابل كثرة المؤجل تعجيل القليل انتهى لكنه يخالف ما فی صلح الهداية ان الاعتياض عن الاجل حرام فكذا الاجل وهذا لان حرمة الربوا التی ثبتت بالتشبيه مبادلة المال بالمال فحقيقة ذا لا ان يكون حراما اولى- بينوا توجروا

هو المصوب — بیع بزیادت ثمن بنابر اجل بلاشبهه درست است وثبوت آن از عبارت کتاب المرابحة الا ترى انه يزاد فی الثمن لاجل الاجل بوجه احسن میگردد و همچو عبارت در کتب عدیده موجود است فصیح الدین هروی در شرح وقایه می نویسند در کتاب المرابحة فی النسية يزاد الثمن لاجل الاجل انتهى و در نهر فائق شرح کنز الدقائق می آرد الا ترى انه يزاد فی الثمن لاجله انتهى و در بحر رائق شرح کنز الدقائق می نویسد لان للاجل شبها بالمبيع الا ترى انه يزاد فی الثمن لاجل الاجل انتهى و بعد چند سطر می نویسد الاجل فی نفسه ليس بمال ولا يقابله شئ من الثمن حقيقة اذا لم يشترط زيادة الثمن بمقابلته قصدا ويزاد فی الثمن لاجله اذا ذكر الاجل بمقابلة زيادة الثمن قصدا انتهى ازین عبارت صاف جواز امر مسئول عنه معلوم شد و همچنین است در بسیاری از کتب فقهیه وآما عبارت صلح هدایه لو كانت له الف مؤجلة فصالحه على خمس مائة حالة لا يجوز

از دامن ... [illegible]

لان المعجل خير من المؤجل وهو غير مستحق بالعقد فيكون بازاء ما حطه عنه
وذلك اعتياض عن الاجل وهو حرام انتهى پس بوجى مخالف عبارات سابقه نيست
چه اعتياض عن الاجل امر ديگر است و زيادة ثمن لاجل الاجل امر ديگر است چون در
مسئله از سابق حق اجل ثابت بود و صلح بر بالنصف حال واقع شده اعتياض من الاجل
الذي ليس بمال لازم آمد بنابر عليه حکم حرمت داده شده در صورت زيادة ثمن براے
اجل حق اجل از سابق ثابت نيست بلکه ابتداى مقصود تاجيل ثمن زائد ميشود پس در
جوازش کلامى نخواهد بود والله اعلم حرره الراجى عفو ربه القوى ابو الحسنات
محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى ؏

محمد عبد الحى ابو الحسنات

استفتا ۱۶۷ استعمال کپڑے کا جو کامدانى سے بنايا جاوے جبه يا پاجامه يا کرته
کہ سفيد کپڑے پر بوٹے چاندى خالص کے ہون درست ہے يا نہين ۱۲

الجواب ہو المصوب اس قسم کا کپڑا پہننا جائز ہے دو شرط سے ايک يہہ کہ بوٹا عرضا چار
انگشت سے زائد نہو اگرچہ طولا زائد ہو جيسا کہ رد المحتار مين ہے هل المراد قدر اربع
اصابع طولا وعرضا بان لا يزيد طول العلم وعرضه على ذلك او المراد عرضه فقط
وان زاد طوله المتبادر من کلامهم الثانى دوسرے يہہ کہ اسقدر بوٹے کثرت
سے قريب نہون کہ اصل کپڑا اوس سے چھپ جاوے اور متوسط مقام سے بالکل
کام معلوم ہو جيسا کہ در مختار مين ہے ظاهر المذهب عدم جمع المتفرق ولو فى
عمامة کما بسطه فى القنية انتهى رد المحتار مين ہے اى الا اذا کان خط منه
قزا وخط منه غيره بحيث يرى کله قزا فلا يجوز ومقتضاه حل الثوب المنقوش
بالحرير تطريزا ونسجا اذا لم تبلغ کل من نقوشه اربع اصابع وان زادت بالجمع
ما لم ير کله حريرا قال الطحطاوى وهل حکم المتفرق من الذهب والفضة کذلك
يحرر انتهى يعنى جس کپڑے مين ايسا کامدانى کا کام کثرت سے ہو کہ زمين کپڑے کى

کتاب اللباس

معلوم ہوگئی ہو یا کوئی بوٹا چار انگشت سے زائد ہو وہ نا جائز ہے واللہ اعلم

حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

صح الجواب واللہ علیم حررہ ابو الاحیار محمد نعیم عفی عنہ

۱۶۷

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ از روے مذہب حنفیہ صورتش اینکہ زید زوجہ خود مسماۃ ہندہ را در حالت غضب طلاق داد باین طور کہ سہ بار لفظ طلاق بر زبان آورد پس درین صورت بر ہندہ طلاق واقع شد یا نہ بر تقدیر اول چہ صورت ہست کہ باز ہندہ را زید بنکاح آرد البسوا الجواب

ہو المصوب بر ہندہ سہ طلاق واقع شدند حالا بدون تحلیل نکاحش باز زید درست نیست واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۱۶۸

استفتا چہ میفرمایند علمای دین درین مسئلہ از روی شرع مثلاً ہندہ نے سلیمہ کا دودہ پیا اوس حالت مین کہ جب اوس لڑکی کی عمر دو برس سے زائد تھی دو سہ ماہ خواہ ایک روز خواہ دو روز خواہ زیادہ اس سے لیکن بہر تقدیر چہ ماہ کی زیادتی نہ تھی تو اس صورت مین ہندہ کی لڑکی کا نکاح سلیمہ کی لڑکے کے ساتھ شرعاً ہو سکتا ہے یا نہ اور رضاعت مرضعیت ثابت ہوگی یا نہین بینوا

ہو المصوب جو رضاعت بعد دو برس کے ہو اوس سے حرمت ثابت نہین ہوتی ہے اور شرعاً حکم رضاعت و مرضعیت بھی نہین ہوتا ہے موطا امام محمد مین ہے لا یحرم الرضاع الا ما کان فی الحولین فما کان فیہما من الرضاع وان کان مصۃ واحدۃ فہی تحرم کما قال عبد اللہ بن عباس وسعید بن المسیب وعروۃ بن الزبیر وما کان بعد الحولین لم یحرم شیئا لان اللہ قال والوالدات یرضعن اولادہن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعۃ فتمام الرضاعۃ الحولان فلا رضاعۃ

بعد تمامها تحرم شیئاً انتهی - واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

کتاب الصلوٰۃ [illegible]

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ بعد
نماز وتر کے یہ جو دو سجدے اکثر لوگ کرتے ہیں اور اوسمیں سبوح قدوس ربنا
ورب الملائکة والروح پڑھتے ہیں اسکی نسبت کیا حکم ہے آیا مکروہ ہے یا مباح اور
وہ جو اسکی فضیلت میں بعض کتب فقہ میں ایک حدیث بروایت حضرت فاطمہ رضی اللہ
عنہا مذکور ہے وہ حدیث نزدیک محققین محدثین صحیح ہے یا موضوع بینوا توجروا
ہو المصوب یہ دو سجدے بعد وتر کے بے اصل ہیں اور حدیث فاطمہؓ جو
مشہور ہے موضوع ہے در مختار میں مرقوم ہے سجدة الشکر مستحبة به یفتی
لکنها تکره بعد الصلوة لان الجهلة یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی
الیه فمکروه انتهی اور رد المحتار میں ہے قال فی شرح المنیة واما ما ذکر فی المضمرات
ان النبی [illegible] قال لفاطمة ما من مؤمن ولا مؤمنة یسجد سجدتین الی آخره فحدیث
موضوع باطل لا اصل له انتهی اور بھی اوسمیں ہے قال فی شرح المنیة عن
شروح القدوری للزاهدی ما یفعل عقیب الصلوة فمکروه لان الجهال
یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فمکروه انتهی واللہ اعلم حرره
الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

کتاب المناقب [illegible]

استفتا چه میفرمایند علمای دین اندرین مسئله که در اکثر از تفاسیر سنیان مثل
تفسیر کبیر و تفسیر واحدی وغیر آن مسطور است که چون حضرت از حجة الوداع مراجعت
فرموده در موضع غدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیه
نازل شد پس حضرت با وجود آنکه موضع صلاحیت نزول نداشت و هوا بحدی گرم بود
اهتمام بلیغ فرموده در موضع مذکور فرود آمد و خطبهٔ بلیغه بر خواند که آخر آن حدیث

مشهور خم غدیر است من کنت مولاه فعلی مولاه و همچنین از خطبه تاریخ مسئله آیه
الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید بدین مقام مفسرین مذکور و وجهی از وجوه
شان نزول آیه اولی آورده اند انها نزلت فی علی و در روایات آمده است که چون
جناب امیر علیه السلام را بشارت مولائیت دادند و حسان شاعر قصیده در مدح
جناب امیر انشاد فرموده بحضور فائض النور جناب سرور کائنات گذرانید که در
یکی از ابیات آن این الفاظ است وجعله اماما وهادیا اکنون مستفسر میشود که آیا
روایات مذکوره شان نزول آیه اولی صحیح است یا نه در صورت صحت مراد از قول
او تعالی شانه ما انزل الیک که حکم بتبلیغ مستقل از وست بقول مفسرین انها
نزلت فی علی تعلق بجناب امیر دارد چیست یعنی مراد از آن امامت یا ولایت و آیه
ثانیه در خم غدیر پس از خطبه نازل شده یا بوقتی دیگر و مقامی دیگر در صورت اولی
مراد از اکمال دین و اتمام نعمت همان اظهار مولائیت جناب امیر است یا چه
واگر مراد از آن مولائیت است و مولائیت عبارت از ولایت پس بعد
اتمام نعمت به اظهار آن حسب اصول مقرره چگونه صحیح متصور تواند شد و بیان
انعام فرموده شود و حسان چون در قصیده مذکور اشاره طرف علمای منصب
امامت و ولایت مطلقه امامت بجناب امیر نمود حضرت رسول او را از جرء منع نفرموده
بلکه ثنا و صفت نموده در معرض قبول آوردند از ین معنی بدلالت عقلی واضح
میشود که مراد حضرت از الفاظ حدیث همان بود که حسان در قصیده خود اثبات
آن نمود جواب این امر نیز حواله قلم هدایت رقم فرموده آید واضح باد که مستفتی
سنی المذهب است و بملاحظه کتب مناظره خدشه در دل افتاد دفعیه آن میخواهم
هو المصوب نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در خم غدیر نبود و در روایت
نزولش دران موضع قابل اعتبار نیست صحیح آنست که در حجة الوداع بمقام عرفات

بروز عرفه نازل شده مراد از ان اکمال دین است باتمام شرائع و احکام و مناسک و غیره
و بامامت علی رضی الله عنه این آیه را علاقه نیست سیوطی در تفسیر در منثور می نویسد
اخرج الحمیدی و احمد و عبد بن حمید و البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی و
ابن جریر و ابن المنذر و ابن حبان و البیهقی فی سننه قال قالت الیهود لعمر انکم تقرؤن
اية لو كنا علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيدا قال و اى اية
قال اليوم اكملت لكم دينكم قال عمر والله لاعلم اليوم الذى نزلت على رسول الله فيه
والساعة التى نزلت فيها نزلت عشية عرفة فى يوم الجمعة انتهى و همچنین ابن جریر از
قتاده و ابن منذر و ابن جریر از شعبی و اسحق بن راهویه و عبد بن حمید و ابن جریر از عمر
رضی الله عنه و طیالسی و عبد بن حمید و ترمذی و ابن جریر و طبرانی و بیهقی از ابن عباس
رضی الله عنهما و ابن جریر و الطبرانی از معاویه و بزار و طبرانی و ابن مردویه از سمره
روایت کرده اند که نزول این آیت بروز عرفه شده چنانچه منجمله آن روایات
در در منثور مبسوط اند و ابن تیمیه در منهاج السنة در رد قول حلی که دعوی نزول این
آیت بغدیر خم میکرد می نویسد هذا من الکذب الموضوع باتفاق اهل المعرفة بالموضوعات
وهذا يعرفه اهل العلم بالحديث ولهذا لا يوجد هذا فى شيء من كتب الحديث التى
يرجع اليها اهل العلم بالحديث انتهى و نیز مینویسد قد ثبت فی الصحاح والمسانید و
التفاسير ان هذه الاية نزلت على النبى صلى الله عليه وسلم وهو واقف بعرفة وهذا
مستفيض و منقول فى كتب المسلمين و هذا اليوم كان قبل غدير خم بتسعة ايام فانه
كان يوم الجمعة تاسع ذى الحجة فكيف يقال انها نزلت يوم الغدير و نیز می نویسد هذه
الاية ليس فيها دلالة على امامة على بوجه من الوجوه بل فيها اخبار الله باكمال الدين
واتمام النعمة على المؤمنين انتهى اما آية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك
پس شان نزولش اینکه هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را کفار تکلیف دادند از تبلیغ دین

دل نبوی تنگ شده ملالی بخاطر راه رفت برای رفع آن این آیت نازل شده وحکم ساخت کرای رسول تبلیغ کن احکام الٰہی را بغیر خوف وملال که حق جل شانه حافظ تست و در این آیت تعمیم تبلیغ احکام الٰہی است از امامت علی وغیره علاقه نیست وآنچه در بعض تفاسیر نزولش در شان امامت وولایت علی مذکور است ثعلبی وغیره آن را روایت کرده اند نزد محدثین قابل اعتبار نیست در منہاج السنة میفرماید اتفقوا علی ان الحدیث المذکور الذی رواه الثعلبی فی تفسیره هو من الموضوع و ما قصه من کنت مولاه فعلی مولاه اگرچه صحیح است لیکن دران ذکر خلافت نیست مولا بمعنے ناصر ومحب ومعتمد وغیر ذلک آمده است این قدر برای عاقل کافی است که اگر درین قصه یا در آیات مذکوره اشاره بخلافت علی بودی بعد رحلت آنحضرت صلعم بروقت منازعت مهاجرین وانصار حضرت علی این حجه را پیش فرمودی واز دلیلیں دیگر مباحث مستقی را باید که مطالعه کتبے که در رد روافض تالیف شده اند مثل منہاج السنة لابن تیمیه که عمده تحریر درین بحث است وتحفه اثنا عشریه وغیره را سازد تا رفع خلجان گردد والله اعلم

الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا

[۱۸۱]

سوال کیا فرماتے ہین علمای محققین و واقفان رموز شریعت اس صورت مین کہ ہندہ نے فہمیدہ کو دودہ پلایا بعد انقضای مدت رضاعت زید نے ہندہ سے زنا کیا پس اب زید ساتھ فہمیدہ کے نکاح کر سکتا ہے یا نہین اور اگر زید و فہمیدہ کا نکاح قبل اس دریافت کے ہو چکا ہو تو انکو اب کیا کرنا چاہیے آیا انکو جدا ہونا چاہیے یا بلا امتناع شرعی نکاح قائم رہیگا جواب ان امور مستفسرہ کا بحوالہ سند معتبر فرمائیے بینوا توجروا

هو المصوب جواب زید ساتھ فہمیدہ کے نکاح نہین کر سکتا ہے بحر الرائق

مین ہے ارادبحرمۃ المصاہرۃ الحرمات الاربع حرمۃ المرأۃ علی اصول الزانی وفروعہ نسبًا ورضاعًا وحرمۃ اصولہا وفروعہا علی الزانی نسبًا ورضاعًا کما فی الوطی الحلال انتہی اور رد المحتار مین ہے فی البزازیۃ المتارکۃ فی الفاسد بعد الدخول لا یکون الا بالقول کخلیت سبیلک او ترکتک انتہی واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

محمد عبد الحی ۱۲۹۹
ابو الحسنات

۱۵۲

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم وآلہ واصحابہ اجمعین کیا فرماتے ہین علماے دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ مثلاً ایک شخص اور اوسکی ہمشیرہ اور اوسکی زوجہ اور والدہ زوجہ ایک مکان تاریک وتنگ مین سوئے ہوئے تھے ناگاہ وہ شخص خواب سے اوٹھا اور اپنے کو پر شہوت پایا اور اپنی ہمشیرہ کو جگانے اوٹھانے لگا تاکہ وہ اوسکی زوجہ کو جگا دیوے اتفاقًا ہاتھ اوس شخص کا زوجہ کی والدہ کی ران پر پڑگیا اور گرمی اور حرارت بدن کی بھی اوس شخص کو معلوم ہوئی مگر فورًا اوس شخص نے اپنے ہاتھ کو کھینچ لیا پھر اعادہ نہین کیا آیا اس حالت مین مساس بالشہوت پائی گئی یا نہین اور کونسی مساس شرع شریف مین معتبر ہے آیا حالت شہوت مین ایک انگشت یا دو یا تین یا جمیع انگشت مع حصے کف دست پڑ جانے سے بھی زوجہ اوسکی اور اصول وفروع اوس عورت ممسوسہ کے اوس شخص پر نزدیک ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ کے حرام ہوگئی یا نہین اور اگر حرام ہوگئی تو کونسی شکل مین ہوگئی اور فتوی علماے کرام کا کون امام کے قول پر ہے بینوا توجروا فقط

ہو المصوب اس صورت مین زوجہ حرام ہوگئی اوسکا ترک کرنا لازم ہے در المختار مین ہے قبل ام امرأتہ حرمت علیہ امرأتہ ما لم یظہر عدم الشہوۃ وفی المس لا تحرم ما لم تعلم الشہوۃ انتہی اور بھی اوسی مین ہے ولا فرق بین اللمس والنظر بشہوۃ

بین عمد و نسیان و خطاء و اکراہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی فقط

محمد عبد الحی ۱۲۸۹ ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین اس صورت مین کہ زید کا دروازہ کہ مرور اوسکا زمین عمرو مین واقع ہے عمرو وہ دروازہ بند کرنا چاہتا ہے اور کہتا ہے کہ یہہ دروازہ جدید ہے اور حق مرور زید کا اس زمین مین ثابت نہین ہے اور زید کہتا ہے کہ دروازہ میرا قدیم ہے اور حق مرور ثابت ہے اور دونو کے گواہ اپنے اپنے دعوی پر ہین آیا اس صورت مین گواہ زید کی نفی کے ہین یا نہین اور اگر گواہ نفی کے نہین ہین تو پہر گواہان عمرو پر ترجیح رکہتے ہین یا نہین بینوا توجروا

الجواب صورت مسئلہ مین گواہ عمرو کے اولے و لائق قبول ہین اسواسطے کہ گواہ مذکور مثبت امر حادث نہین یعنے جدید ہونے دروازہ کے نہین اور گواہ کہ مثبت امر حادث ہوتے ہین اونکو تقدیم ہے اور پر گواہان مثبت امر قدیم کے روایات معتبرات کتب فقہ اور قواعد اصول فقہ کے کہ درج جواب ہین فتاوی [illegible] کے باب تبیین متضادین مین مسطور ہے لہ کنف فی طریق العامۃ فزعم غیرہ انہ محدث وزعم صاحبہ انہ قدیم واقاما البینۃ فالبینۃ بینۃ من یدعی انہ محدث اور فتاوی الانقرویہ کی فصل ترجیح بینہ مین تحریر ہے قال احد الجارین للآخر ہذا السباط الذی اخرجتہ محدث وقال الآخر کان کذلک فی القدیم فالقول للمدعی لکونہ متمسکا بالاصل (م) البینۃ من یدعی انہ محدث (رقم) علی عکسہ قال رضی اللہ عنہ والصحیح ہو الاول انتہی اور تنقیح الفتاوی الحامدیہ مین تحریر ہے فی رسالۃ الحجج والبینات ان الاصل فی ترجیح البینۃ علی ما ذکر فی الاصول انما ہو کونہا مثبتۃ خلاف الظاہر اذ البینۃ انما شرعت لاثبات امر حادث والیمین لابقاء ما کان علی ما کان فعلی ہذا بینۃ الحدوث تقدم واللہ اعلم قول

باب الشہادۃ

ان بینة الحدوث تقدم فی صورت السوال وکذا فی البناء والکنف لما ذکر من
التعلیل الموافق لما ذکر من التاصیل فان الحدوث امر عارض والقدم اصل
فلهذا کان القول قول مدعیہ وح یکون البینة لمدعی الحدوث جارٍ علی القواعد
الفقہیة والاصولیة لاثباتہا خلاف الاصل بلا فرق بین الکنف وغیرہ
اور فتاوی حمادیہ اور بحر رائق مین بھی قاعدہ اصول مطابق قواعد مذکورہ بالا کے
تحریر ہے ملک الانسان لا یکون فی ید غیرہ الا بعارض والبینة یکون علی مدعی
العارض ولا یکون علی صاحب الاصل علاوہ اسکے گواہون زید کی شہادت جو مندرج
سوال ہے ناقص ہے مثبت دعوی حق مرور نہین ہے گواہون نے فقط وجود درہ
کا قدیم سے بیان کیا ہے یہ نہین بیان کیا کہ زید کا حق مرور فلان زمین مین ہے
حالانکہ بدون ایسی تصریح کے حق مرور ثابت نہین ہوتا یہانتک کہ اگر گواہ بیان
کہ فلان شخص کو دیکھا ہے کہ فلان زمین مین مرور کیا تھا تو بھی حق مرور ثابت
نہوتا جیسا روایت ہذا فتاوی عالمگیری سے ثابت ہے لو ادعی علی آخر حق
المرور ورقبة الطریق فی دارہ فالقول قول صاحب الدار ولو اقام المدعی البینة
انہ کان یمر فی ہذہ الدار لم یستحق بہذا شیئا کذا فی الخلاصة روایت مذکورہ
کے قریب تحریر ہے ولو شہد الشہود ان لہ طریقا فی ہذہ الدار جازت شہادتہم
انتہی واللہ تعالی اعلم بالصواب اور فتوی گذرانیدہ زید مین مجیب نے زید کو خارج الید
اور عمرو کو بنظر ملکیت رقبہ زمین کے ذی الید قرار دیکر زید کے گواہون کی اولویت
تجویز کی ہے تجویز مذکور سراسر بے محل ہے اولویت گواہون خارج الید کے
ذی الید سے جو کتب فقہ مین مذکور ہے وہ دعوی ملک مطلق عقار وغیرہ مین
ہے یہان دعوی ملکیت عقار وغیرہ نہین ہے اور نہ نسبت ملکیت رقبہ زمین کے
زید اور عمرو مین اختلاف ہے بلکہ زید کو دعوی حق مرور کا زمین عمرو مین ہے

اور نسبت حدوث اور قدم دروازہ کے آپسمین اختلاف ہے پس اس صورت میں
اگر عمرو کو خارج الید کہا جاوے اور زید کو ذی الید تو بجا ہے نہ بالعکس اسواسطے
کہ زید بذریعہ دروازہ کے متصرف زمین عمرو ہوگیا ہے تو زید ہی ذی الید ہوا
لہذا اوسکے دست تصرف کا رفع عمرو نے حکام سے چاہا ہے اور اپنی گواہی سے
تصرف عارضی اور حادث زید کا اثبات کرایا ہے فقط ——

واقعی اس صورت مین گواہ زید کے گواہان عمرو پر ترجیح رکھتے ہین نزدیک صاحب
بزازیہ اور خلاصہ اور شرح ملتقی کے واللہ اعلم — فی البزازیۃ وان اختلفا فشہد
احدہما علی القدم والاخر علی الحدوث فبینۃ القدم اولی انتہی وفی العقود
الدریۃ فی تنقیح الفتاوی الحامدیۃ اذا تعارضت بینۃ الحدوث والقدم
ففی الخلاصۃ بینۃ القدم اولی وذکر العلائی فی شرح الملتقی ان بینۃ القدم
اولی فی البناء انتہی مختصرا اور ترجیح نہین رکھتے ہین نزدیک برہان بخاری
برہان صاحب المحیط کے جیسا کہ صاحب قنیۃ المنیۃ لتتمیم الغنیہ نے نقل کیا
اور یہی حاوی زاہدی مین بہی منقول ہے فی العقود ونقلہ فی الحاوی مما اخذہ
بالحرف معللا بقولہ فالبینۃ بینۃ من یدعی انہ محدث لانہا تثبت ولایۃ
البعض انتہی اور قول اخیر کو صاحب عقود نے ترجیح دی ہے اور کہا ہے وبہ علم
توجیہ ما فی القنیۃ والحاوی علی ما فی البزازیۃ والخلاصۃ انتہی واللہ علیم بالصواب
وعندہ ام الکتاب — کتبہ ابو الاحیاء محمد نعیم غفر لہ العلی الرب الحکیم ۱۲۸۸ھ

فی الواقع صورت مذکورہ مین گواہان عمرو کہ مدعی حدوث ہے گواہان زید پر ترجیح
رکھتے ہین بحسب قول مرجح فقہاء محققین و موافق قواعد اصولیین واللہ اعلم
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ
الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ ایک شہر مین لوگون نے ٢٩ ذیقعدہ کو چاند بقرعید کا دیکہنا شروع کیا اور مطلع بہی صاف تہا اس شہر والونکو نہ دکہائی دیا اور اس شہر مین دوسرے دو شہر سے دو شخص آئے اور نہایت ثقہ اور پرہیزگار تہے اون دونون نے شہادۃ ایک مفتی کے پاس یہہ بیان کیا کہ ہمنے اپنی آنکہون سے چاند دیکہا ہے بتاریخ ٢٩ ذیقعدہ کو فلان شہر مین بعد ادای شہادت کے ایک کا یہہ بیان ہے کہ ہمنے فلان شہر مین ایک مکان دو منزلے پر نماز پڑہی اور وہان قریب سو دو سو آدمیون سے نمازی جمع ہوتے ہین سبہون نے چاند دیکہا اور دوسرے کا یہہ بیان ہے کہ ہم ایک میدان مین ساتہہ کئی ہمراہیون نیشنے کے ریل سے اوترکے چلے جاتے تہے عین مغرب کے وقت ہم سب نے آنکہون سے بالاتفاق دیکہا بعد اس شہادت کے ایک دوسرے قصبہ سے ... [illegible] مین بہی لکہا تہا کہ یہان چاند ٢٩ ذیقعدہ کو سب لوگون نے دیکہا ہے ... [illegible] کے نماز ہو گئی اور علاوہ اسکے چند جگہون سے اور یہی خبر آئی بنا بر علیہ مفتی مذکور نے گواہی اشخاص مذکورہ کی قبول کی کیونکہ کثرت قرائن سے مفتی مذکور کو یقین کامل ہوا کہ بیشک بتاریخ ٢٩ چاند دیکہا گیا یہان کے لوگون کا قصور ہے کہ بتوجہ نہ دیکہا بمقتضای عبارت فتاوی قاضی خان کے جو یہہ لکہا ہے ... [illegible] ابی حنیفۃ فی نوادر الشہادۃ علی ہلال الاضحی الشہادۃ علی ہلال الفطر لما یتعلق بہ امر دینی وہو ظہور وقت الحج گواہی کو قبول کرکے فتوی نماز بقرعید کا بحساب ٢٩ کے دیا اور نماز بہی پڑہی گئی اور بعد نماز کے بذریعہ تار برقی کے جہان شاہدون نے چاند دیکہا تہا خبر بہی طلب کی گئی یقینی باہر ہوا کہ واقعی وہان چاند اسکے ساتہیون نے دیکہا تہا پس صورت ہذا مین بعض متعصب جو یہہ کہتے ہین کہ نماز ان سبکی نہین ہوئی اور مفتی حنفی المذہب نہین ہے آپ حاصل سوال کا یہہ ہے کہ نماز

کتاب الصلوٰۃ [illegible]

الحاصل ان وقف المشاع مسجدا او مقبرة غیر جائز مطلقا اتفاقا وفی غیرهما ان کان مما لا یحتمل القسمة جاز اتفاقا والخلاف فیما یحتملها فلا یجوز وقف المشاع عند محمد ویجوز عند ابی یوسف وصرح فی الخلاصة من الاجارة بان الفتوی علی قول محمد فی وقف المشاع وکذلک فی البزازیة والولوالجیة وفی شرح المجمع لابن ملک وفی التجنیس به یفتی وتبعه فی غایة البیان انتهی واللّٰه اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللّٰه عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ۱۲۸۹ ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای شرع شریف وفضلای دین لطیف اس مسئلہ مین کہ اگر واقف نے اس طور سے وقف کیا کہ کسی حاکم وقت کو اختیار نہو گا کہ اپنی رای سے کسی دوسرے کو متولی مقرر کرے یا متولیان مقرر کردہ میرے کی نسبت معزولی یا کمی بیشی کرے یا نسبت اونکو کوئی جرم خیانت کا لگاوے تو سوال یہ ہے کہ اس وجہ سے دست اندازی حاکم یا قاضی ممنوع ہو گی اس بات پر لحاظ رکھئے کہ موقوف علیہ اور متولی ایک ہی ہو فقط بینوا بالدلیل توجروا عند اللّٰه الجلیل

ہو المصوب ایسی شرط کی صورت مین دست اندازی قاضی و حاکم ممنوع ہو گی اور تغییر اور تبدیل کسی حاکم کو جائز نہو گی مگر جبکہ متولی کی خیانت بطور صحیح ثابت ہو او سوقت حاکم شرع کو تبدیل کا اختیار ہو گا اور شرط وقف کا اعتبار نکیا جاویگا بحر رائق شرح کنز الدقائق مین ہے ولایة القاضی تؤخر عن المشروط له ووصیه انتهی اور اسی مین ہے یعزل القاضی المتولی لو کان خائنا نظرا للوقف ولا اعتبار لشرط الواقف ان لا یعزله القاضی والسلطان لانه شرط مخالف بحکم الشرع انتهی واللّٰه اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللّٰه عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ مین

کہ زید نے اپنی جائداد غیر منقولہ کو عمرو پر وقف کیا اور اسیکو متولی مقرر کیا اور یہ بھی شرط کیا
کہ عمرو جسکو چاہے موقوف علیہ اور متولی بعد اپنے مقرر کرے تو آیا اس اختیار عطا کردہ
واقف سے عمرو دوسرے کو موقوف علیہ اور متولی کر سکتا ہے یا نہیں اور بعض
لوگ یہ کہتے ہیں کہ موقوف علیہ مالک نہیں ہے اور سوای مالک کے دوسرا شخص متولی
مقرر نہیں کر سکتا ہے گو مالک نے اوسکو اختیار دیا ہو فقط بینوا توجروا

ھو المصوب شرائط سے مملوک ہونا موقوف کا واسطے واقف کے ہے اور
شئ موقوف ملک موقوف علیہ میں داخل نہیں ہوتی ہے جیسا کہ فتاوی عالمگیریہ
میں ہے واذا خرج عن ملک الواقف لا یدخل فی ملک الموقوف علیہ کذا فی الکافی و
ھو المختار کما فی فتح القدیر انتہی بنا برآن موقوف علیہ کو اختیار وقف و تولیت کا بالاصل
نہیں ہو سکتا اور متولی کر دے کا اوسکو اختیار ہے رد المحتار میں ہے معنے التفویض
کما فی انفع الوسائل انه ولاه واقامه مقام نفسه وجعل له ان یسنده ویوصی
به الی من شاء ففی هذه الصورة یجوز التفویض منه فی حال الحیاة وفی حال
المرض المستقبل بالموت انتہی اور در مختار میں ہے اراد المتولی اقامة غیره مقامه
فی حیاته وصحته ان کان التفویض له بالشرط عاما صح والا فان فوض فی
صحته لا یصح وان فی مرض موته یصح انتہی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ۱۲۸۱ ابو الحسنات

استفتا ۱۸۶ کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین بیچ اس مسئلہ کے
وقف مبیع ببیع الوفاء منجانب مشتری درست ہے یا نہیں کیونکہ اسمین لزوم و دوام
نہیں ہے جو وقف کے لیئے ضرور ہے کیونکہ بائع زر ثمن مثل زر رہن کے دیکر جائداد
واپس کر سکتا ہے اور ثانیا جائداد بیع الوفا مشتری کی مملوک نہیں ہے مگر بعض لوگ
کہتے ہیں بیع الوفا بحکم بیع ہے اس وجہ سے وقف جائز ہے فقط بینوا بالکتاب

توجروا بیوم الحساب

ہو المصوب بیع بالوفا کے باب مین فقہار کا اختلاف واقع ہے بعض بیع فاسد اور بعض رہن تجویز کرتے ہین اور صاحب بحر نے اسمین آٹھہ قول نقل کیے ہین اور قول ہشتم کے باب مین لکہا ہے الثامن القول الجامع لبعض المحققین انه فاسد فی بعض الاحکام حتے ملك کل منهما الفسخ وصحیح فی حق بعض الاحکام کحل الانزال والمنافع ورهن فی حق البعض حتے لم یملك المشتری بیعه من آخر ولا رهنه انتهی اور بعد اسکے تحریر کرتے ہین ینبغی ان لا یعدل فی الافتاء عن القول الجامع انتهی بنا برعلیہ وقف مبیع بیع الوفا کا نہ درست ہوگا واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی [seal: محمد عبد الحی ابو الحسنات]

کتاب الاقرار

استفتا ۱۹۰ زید نے نکاح ہندہ کے ساتھہ کیا اور اوسکے باپ عمر سے اقرار کیا [illegible] کے گھر سے اور کہین نہ لیجاؤن گا پس اس شرط کا ایفار واجب ہے یا نہین اور بصورت عدول عند اللہ ماخوذ ہوگا یا نہین

والمصوب اس شرط کا ایفار قضاءً واجب نہین اوسکو اپنی زوجہ کے اپنے گھر لیجانے کا اختیار ہے لیکن فیما بینہ وبین اللہ ایفار وعدہ لازم ہے اور خلاف وعدہ باعث لزوم اثم ہے حدیث صحیح مین وارد ہے آیة المنافق ثلاث اذا حدث کذب واذا وعد اخلف الخ اور اشباہ مین ہے الخلف فی الوعد حرام کذا فی اضحیة الذخیرة انتهی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

کتاب الحظر والاباحة

استفتا ۱۹۱ کیا فرماتے ہین علمای دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ خضاب کرنا مسنون ہے تو کس چیز کا اور کس حدیث سے ثابت ہے جس چیز کا مسنون ہے اوسکے سوا دوسری چیز کا خضاب جیسے وسمہ نیل کا یا دوسرا نسخہ ہو تو کیا حکم ہے اگر ممانعت ہے تو کس حدیث سے اور جو جائز ہے تو کس حال مین

یعنے روزگار پیشہ کو یا ہر شخص کو اور اگر مبالغت ہے تو کسطرح سے اور اوسکی خلاف ورزی مین
کسطرحکا عذاب ہوگا یا کس نعیم جنت سے محروم رہے گا صاف صاف بیان فرمایئے
اور اسکا جواز اور حرمت متفق علیہ یا مختلف فیہ ہو تو ولیسا ارقام فرمایئے بینوا توجروا
ہو المصوب خضاب کرنا سرخ یا زرد یا اور کسی کا سوای سیاہی خالص کے مستحب ہے
اور خضاب نکرنا اور سفیدی قائم رکھنا بھی جائز ہے اور سیاہ خضاب ممنوع اور گناہ
کبیرہ ہے فتاوی قاضیخان مین ہے الخضاب بالحناء حسن انتہی اور صحیح مسلم مین آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم سے مروی ہے غیروا الشیب واجتنبوا السواد یعنے تغیر کرو
سپیدی کو اور اجتناب کرو سیاہی سے اور سنن ابی داؤد مین آنحضرت سے مروی ہے
یکون فی اخر الزمان قوم یخضبون بالسواد کحواصل الحمام لا یجدون رائحۃ الجنۃ یعنے
آخر زمانہ مین ایسے لوگ ہونگے کہ خضاب سیاہ کرینگے مثل رنگ کبوتر کے سینے کے
وہ لوگ نپاوینگے بوی جنت کو اور معجم طبرانی مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے
من خضب بالسواد سوّد اللہ وجہہ یوم القیامۃ انتہی یعنے جو شخص سیاہ خضاب
کرے گا قیامت کے روز وہ روسیاہ محشور ہوگا اور شیخ دہلوی شرح مشکوٰۃ مین
لکھتے ہین خضاب بحنا باتفاق جائز ست ومختار در سواد حرمت است انتہی اور خضاب وسمہ
یعنے نیل کا اگر بغیر اشتراک مہندی وغیرہ کے ہو کہ جس سے سیاہی خالص حاصل نہین
ہوتی ہے بلکہ سیاہی مائل بہ سبزی ہو تو وہ درست ہے جیسا کہ امام محمد موطا
مین لکھتے ہین لا نری بالخضاب بالوسمۃ والحناء والصفرۃ باسا وان ترکہ ابیض فلا
باس وکل ذلک حسن انتہی اور اگر بشرکت مہندی ہو یا اور کوئی نسخہ ہو تو جس سے
رنگ بالکل سیاہ ہو تو وہ حرام ہے واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

١٩٢

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم سوال علمای متقدمین ومفتیان شرع متین

باب الرضاع

الجواب دریں صورت رضاعت مادر زید بندہ ثابت نمیشود و در ستباہ والتفاحرست آرے ولوادخلت المرأۃ حلمۃ ثدیہا فی فم رضیعۃ ووقوع الشک فی اصول اللبن الی جوفہا لم تحرم لان فی المانع شکا کما فی الولوالجیۃ وفی القنیۃ امرأۃ کانت تعطی ثدیہا صبیۃ واشتھر ذالک فیما بینہم ثم تقول لم یکن فی ثدیی لبن حین القمتہا ثدیی ولا یعلم ذالک الا من جہتہا جاز لابنہا ان یتزوج بہذہ الصبیۃ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۱۹۴

استفتا حامدا ومصلیا ومسلما سوال کیا فرماتے ہیں علمای دین اس مسئلہ میں کہ ایک شخص امام ہوتا ہے اور بعد سلام کے یہ دعا جو خاص اپنے نفس کے واسطے ہے پڑہتا ہے رب ہب لی فی الدنیا والآخرۃ والحقنی بالصالحین وارحمنی الی صلحۃ دیہاتی اور مقتدی سب اوسکے پیچھے آمین آمین کہتے ہیں ایسی صورت میں کہ وہ سبکا امام ہے یہ فعل اوسکا جو خاص اپنے لیے کرتا ہے بہلا ہے یا برا اور وہ خائن ہے یا امانت دار اور لا یؤم عبد قوما الحدیث کے تحت میں داخل ہو سکتا ہے یا نہیں فقط

۲

سوال دیگر در صورتیکہ شخص امام ہوتا ہے اور وہ بعد سلام کے یہی دعا کہ بلفظ جمع مع کرتا ہے یعنے یوں پڑہتا ہے ربنا آتنا ولیتنا فی الدنیا والآخرۃ والحقنا بالصالحین ربنا اشرح لنا صدورنا ویسر لنا امورنا اور سب مقتدی آمین کہتے ہیں پس ایسی صورت میں امام دوسرا قابل ملامت کے ہے یا قابل مدح کے اور خائن ہے یا امانت دار اور ایسے امام کو اصلاح دینی والا قرآن کا کہیں گے یا کیا۔

۳

سوال دیگر حدیث لا یؤم عبد قوما جو ترمذی میں بروایت ثوبان منقول ہے وہ حدیث موضوع ہے یا کیا حسن ہے اور اس حدیث کا محمل یہہ دعا جو بعد تسلیم کے مانگتے ہیں

ہوسکتا ہے یا نہین اور حدیث ثوبان کی ساتھہ اون حدیثون کے جنمین آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم سے بوقت امامت اندر نماز بلفظ مفرد دعا منقول ہے متعارض
اور مخالف ہوتی ہے یا نہین اگر ہوتی ہے تو اوسکی تطبیق اسطرح ایک شخص نقل
کرتا ہے کہ حدیث ثوبان مین جو ممانعت تخصیص کی ہے وہ خارج صلوۃ بعد تسلیم
مراد ہے کیونکہ سب اوس امام کو اپنی طرف سے نائب واسطے طلب خیر کے
کرتے ہین اور آپ خود دعا نہین مانگتے بلکہ فقط آمین آمین کہتے ہین اور وہ اس صورت
خاص مین خیانت کرکے خاص اپنے لیئے بہلائی چاہتا ہے تو بیشک خائن ٹھیرا
اور اندر نماز کے تو ہر کوئی خواہ مقتدی ہو خواہ امام دعا مانگتا ہے تو پس امام اون
سب کا دعا مانگنے مین نائب نہ ٹھیرا خائن کہون گا یہہ تقریر صحیح ہے یا غلط بینوا توجروا
ھو الصوب چونکہ اکثر ادعیہ صلوۃ جو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے منقول
ہین [illegible] بلفظ افراد وارد ہین اور حدیث ثوبان عدم جواز یا کراہت پر دال ہے بحالت
امامت صریحہ سے علما کی رائین اس باب مین مختلف ہوگئین بعض نے حدیث ثوبان
کو موضوع کہا اور مطلقا افراد کو جائز رکہا لیکن یہہ قول محض غلط ہے حدیث مذکور
جامع ترمذی وغیرہ مین موجود ہے اور اوسکے وضع پر کوئی دلیل قوی نہین ہے
اور مجرد تعارض سے باوجود امکان جمع کے کسی حدیث کو موضوع کہنا نہین
درست ہے اور بعض نے مطلقا ادعیہ صلوۃ مین افراد کو ممنوع لکہا اور بعض
محدثین نے یہہ تحریر کیا کہ مراد حدیث ثوبان سے وہ دعا ہے جو بلفظ جمع وارد
ہے اور جو دعا بلفظ افراد وارد ہے وہ اس سے خارج ہے اور اکثر محدثین کی
یہہ رای ہے کہ تخصیص ممنوع اوس دعا مین ہے جسکے ساتھہ امام متفرد ہو اور
مقتدی آمین کہتا ہو جیسے دعای قنوت صبح اور سوای اوسکے اور ادعیہ مین
کہ امام مقتدی دونون کو جائز ہین تخصیص منع نہین ہے فاضل مینی بحجۃ المحافل [illegible]

لکھتے ہیں جمیع الادعیة المرویة عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رویت بلفظ
التوحید قال الشیخ مشائخنا المجد الشیرازی فان قیل ورد مرفوعاً لا یؤم عبد
قوما فیخص نفسه بدعوة دونهم فان فعل ذلک فقد خانهم ثم نقل عن ابن خزیمة
ان هذا الحدیث موضوع وقال بعض العلماء ان ثبت هذا الحدیث فیکون المراد
دعاء ورد بلفظ الجمع قلت ویظهر لی واللہ اعلم ان کل دعاء یدعو به الامام
والماموم یکون بلفظ الافراد وکل دعاء یؤمن فیه الماموم لدعاء امامه
یکون بلفظ الجمع فان افرد وقع فی النهی وهذا اولی مما ذکره القاضی لان الحدیث
الذی نقل عن ابن خزیمة وضعه خرجه ابو داؤد والترمذی انتہی کلامه اور
سراج الدین بن الملقن شرح سنن ابن ماجه میں لکھتے ہیں اما التخصیص بالدعاء
فمقتضی کلام النووی فی الاذکار اطراده فی سائر ادعیة الصلوة وبه صرح
غزالی فی الاحیاء ونقله ابن المنذر فی الاشراق عن الشافعی والصواب ان
امر الامام والماموم بقوله بقوله الامام بصیغة الافراد وما امر الامام یقول
کالقنوت یاتی به بلفظ الجمع انتہی اور ابن القیم زاد المعاد میں لکھتے ہیں المحفوظ
فی ادعیته صلی اللہ علیه وسلم کلها بلفظ الافراد کقوله رب اغفر لی وارحمنی
ومنها قوله فی دعاء الاستفتاح اللهم اغسلنی من خطایای اللهم باعد بینی وبین
خطایای وروی الامام احمد واهل السنن من حدیث ثوبان مرفوعاً لا یؤم عبد
قوما فیخص نفسه بدعوة قال ابن خزیمة فی صحیحه وقد ذکر حدیث اللهم باعد
بینی فی هذا دلیل علی رد الحدیث الموضوع لا یؤم عبد قوما الحدیث وسمعت
شیخ الاسلام ابن تیمیة یقول هذا الحدیث عندی فی الدعاء الذی یدعو
به الامام لنفسه وللمامومین کدعاء القنوت وغیره انتہی اور شمس الدین جزری
مؤلف حصن حصین مفتاح حصن حصین میں لکھتے ہیں هو من المنهیات لحدیث

ثوبان والمعنى ان اما مهم فى الدعاء كالقنوت وغيره لا يخص فانه اذا دعا هم يؤمنون ويخص نفسه بالدعاء وهم لا يعلمون فهو خيانة لهم واما اذا دعا فى السجود لنفسه مثلاً او بين السجدتين او التشهد وهو امام فليس بخيانة لان كل واحد من المامومين ينبغى ان يدعو لنفسه انتهى پس بنا بر علی ہذہ الجمع الذی اختارہ اکثرہم بعد نماز کے جب امام دعا مانگے اور مقتدی آمین کہین اوسکو تخصیص نہ چاہیے بلکہ تعمیم جیساکہ شیخ دہلوی نے تصریح کیا ہے اگر آن دعا کہ امام بعد سلام میکند و مقتدیان تامین می نمایند ثابت شود چنانکہ ذکر کردیم آن نیز محل این حدیث تواند بود یعنے درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست واز دیانت نہ انتہی کلام الشیخ فی شرح السفر السعادت اور جو امام ربنا اتنا فی الدنیا و الاخرۃ پڑہتا ہے وہ بدلنے والا قرآن کا نہین ٹھہرے گا اسوجہ سے کہ ادعیہ قرآنیہ جب بطور دعا کے لیجاوین وہ قرآنیت سے خارج ہوجاتی ہین جیساکہ اشباہ والنظائر مین کتاب مین ہے القرآن یخرج عن القرآنیۃ بقصد الثناء انتہی پس تبدیل اوسمین تبدیل قرآن نہوگی اور حدیث ثوبان کو خاص دعا بعد الصلوۃ پر محمول کرنا نہین صحیح ہے اسوجہ سے کہ یہہ طریقہ جو سفر زمانہ مروج ہے کہ امام بعد سلام کے ساتھہ رفع یدین کے دعا مانگتا ہے اور مقتدی آمین کہتے ہین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانے مین نہ تہا جیساکہ ابن القیم نے زاد المعاد مین تصریح کی ہے بلکہ اولے یہی ہے کہ حدیث ثوبان عام سمجہی جاوے اوس دعا مین جسمین امام منفرد ہو اور مقتدی آمین گو ہو اور یہہ صورت بہی افراد عام مین داخل کیجاوے واللہ اعلم بالصواب

وعندہ ام الکتاب فقط

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی

ولہ لطف خفی

محمد عبد الحی ۱۲۹۲
ابو الحسنات

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم سوال کیا حکم ہے اس مسئلہ مین کہ ایک شخص فی علم ہے جسکو فی الجملہ تمیز کتاب سنت کی ہے اور کتب فقہ مین مثل علماء اس زمانہ کے نظر وقدرت رکھتا ہے وہ شخص ایک عارضہ سخت مین بیمار ہے اور علاج بقدر امکان بہت کیا ہے مگر اطبا وہان کے دوا اوس عارضہ کی ایسی مجرب اور قوی العمل نہین دیسکتی ہین جس سے صحت ہو مگر اوسکے واسطے بعض جانور حشرات ارض سے تجویز کرتے ہین کہ وہ بحسب تصریحات کتب طبیہ اور تجربہ اطبا اس زمانے کے بہت مجرب ہین پس بہ نظر اختلاف فقہا در مسئلہ تداوی بالحرام وبہ نظر عبارت مرقاۃ الصعود شرح سنن ابی داؤد کے اور بہ نظر اختیار صاحب ہدایہ کے جو تجنیس مین لکھا ہے وہ شخص دوای مذکور کو حالت موجودہ مصرحہ صدر مین اکلا استعمال کر سکتا ہے یا نہین حکم اس مسئلہ کا بملاحظہ در المختار وحاشیہ شامی وہدایہ وشروح ہدایہ وملاحظہ صحاح در خصوص حدیث عرنین مادہ استعمال بول شتر کے بسند ارقام فرمایا جاوے اور عبارت مرقات الصعود کی یہ ہے قوله ولا تداووا بحرام قال مسنه هذا الحديث وحديث النهي عن الدواء الخبيث كلاهما محمولان على النهي عن التداوي بالمسكر وعن التداوي بكل حرام في غير حال الضرورة ليكون جمعا

بينهما وبين الحديث العرنيين فقط

هو المصوب ہر چند کہ اس باب مین فقہا کا بڑا اختلاف واقع ہے اور فتوی بھی مختلف ہے ایک جماعت فقہا کی مطلقا عدم جواز تداوی کی فتوی دیتی ہے اور ایک جماعت بضرورت تداوی بالمحرم جائز رکھتی ہے لیکن بظاہر اگر کوئی شخص موافق فتوی جم غفیر علماء وعبارت بعض محدثین عند الضرورت استعمال اشیای محرمہ کا کرے گا مواخذ نہوگا انشاء اللہ تعالی عینی عمدۃ القاری شرح صحیح البخاری مین لکھتے ہین اجابوا عن حديث العرنيين بانه قد كان للضرورة فليس فيه دليل

على انه مباح في غير حال الضرورة لانه ثمة اشياء ابيحت في الضرورة ولم تبح في غيرها
كما في لبس الحرير فانه حرام للرجال وقد ابيح لبسه في الحرب او للحكة او لشدة البرد اذا
لم يجد غيره وله امثال كثيرة في الشرع وقال ابن حزم صح يقينا ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما امرهم بذلك على سبيل التداوي من السقم الذي كان اصابهم
والتداوي منزلة ضرورة وقد قال الله الا ما اضطررتم اليه فما اضطر اليه فهو غير محرم عليه
من المآكل والمشارب انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي
تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي [مهر: محمد عبد الحي ابو الحسنات]

١٩٦

استفتا — بحمده ونصلي کیا فرماتے ہیں علمای دین ومفتیان شرع متین اس
مسئلہ میں کہ سوانح اور وقائع شہادت امام حسنین علیہما السلام بیان کرنا اور اوسپر رونا
اور رولانا اور اوسکے واسطے انعقاد مجلس تعزیت کرنا موجب ثواب ہے یا باعث عقاب

الجواب — مفتی بہ اور نوحہ اور مرثیہ خوانی کہ جسپر وعید نازل ہوئی ہے اوسکی حقیقت یہی
ہے مرنے کے مصائب وتکالیف بیان کیجاویں یا کچھہ اور بلفظ استنہد یا کلمات
هو المصوب نفس ذکر محاسن موتی وتحسر بر آن ممنوع نیست بلکہ گریستن با واز بلند
وعمداً آواز بلند کردن با بیان مصائب ومناقب ممنوع وداخل نوحہ است در
کشف الغطاء عما لزم للموتی علی الاحیاء شیخ الاسلام محمد بن [illegible] می‌نویسند گریستن به نوحه
بلند که آن را در احادیث آواز شیطان خوانده خصوص که با ذکر مناقب مرده جمع
کنند چنانکه عادت جاهلیت است در قنیه گفته مذکور در کتب لغت که حرام است مطلقا
اما اصل شماردن ذکر محاسن مرده بروجه ندبه جائز است بلا کراهت وهمچنین اصل گریستن
که ناشی از رقت قلب باشد بی جزع واضطراب لاباس به است بلکه آن را در احادیث
رحمت خوانده واز آنحضرت در وقائع متعدده وقوع یافته انتهی ونفس بیان
وقائع شهادت وگریستن بر آن بشرطیکه از نوحه ومتعلقات آن مبرا باشد واز عقد مجلس

اگر موجب تشبہ روافض ہست تبرے درست ہست خصوص عقد مجلس رامی آن خالی از تشبہ و کراہت نیست در جامع الرموز می نویسد اذا اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یذکر اولا مقتل سائر الصحابۃ لئلا یتشابہ الروافض کما فی العتابیۃ و در صراط المستقیم می آرد ذکر قصۂ شہادات بعقد مجلس باین قصد کہ مردم بشنوند و تاسف نمایند و گریہ و زاری کنند بحسب الظاہر خللی دران ظاہر نمیشود اما فی الحقیقت آنہم مذموم و مکروہ ہست در مجالس الابرار می نویسد قد روی احمد و ابن ماجۃ عن فاطمۃ بنت الحسین عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یصاب بالمصیبۃ فیذکرہا و ان تقدم عہدہا فیحدث لہا الاسترجاع الا کتب لہ اجر مثلہا یوم اصیب وہذہ الحدیث رواہ الحسین وعنہ ابنتہ التی شہدت مصرعہ وقد تبیت فی علم ان مصیبۃ الحسین یذکر مع تقادم العہد فکان من سنۃ الاسلام ان تحی ہذہ السنۃ کلما ذکرت تلک المصیبۃ بان یسترجع لہا فیکون للانسان من الاجر الذی کان لمن استرجع یوم اصیب المسلمون لہا انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۱۹۷ استفتا کیا فرماتے ہین علمای سنت وجماعت اس مسئلہ مین کہ ہندہ سنیہ نے اپنا عقد زید شیعہ کے ساتھ کیا اور صیغۂ عقد بطریق اہل التشیع کے جاری ہوا بعد چند دن کے لینے بعد مواصلت ومباشرت ہندہ اپنے شوہر سے رخصت لیکے اپنی مان کے مکان مین گئی اور وہان بیٹھ رہی اور خواہان مہر معجل ہے اور زید کو خوف اوسکے خراب ہوجانے کا ہے اس صورت مین زید موافق اپنے مذہب کے اوسکو قبل ادا کرنے مہر معجل کے لا سکتا ہے جیسا کہ صاحب شرائع الاسلام لکھتے ہین ولہا ان تمنع من تسلیم نفسہا حتی تقبض مہرہا سواء کان الزوج موسرا او معسرا وہل لہا ذلک بعد الدخول قیل نعم وقیل لا

ومن لا شبه لان الاستمتاع حتی لزم بالعقد اور موافق ہدایہ کے کہ کتب معتبرہ اہل سنت
وجماعت سے ہے اختلاف ثابت ہوتا ہے جیسا کہ لکھا ہے وللمرأۃ ان تمنع
نفسہا حتی تاخذ المہر وتمنعہ ان یخرجہا ولو کان المہر کلہ موجلا لیس لہا
ان تمنع نفسہا لاسقاطہا حقہا بالتاجیل کما فی البیع وفیہ خلاف ابی یوسف
وان دخل بہا فکذلک عند ابی حنیفۃ رح وقالا لیس لہا ان تمنع نفسہا اور
زید نے رجوع بعدالت کی ہے پس اس صورت مین حاکم عدالت کو کیا تصفیہ کرنا
چاہیے آیا موافق مذہب شیعہ کے کہ صیغہ عقد اوسی طریق پر جاری ہوا ہے
اور شوہر ہندہ بھی شیعہ ہے ہندہ کو قبل ادا کرنے مہر معجل کے لا سکتا ہے
یا موافق مذہب سنت وجماعت کے کیا کرے مفصل جواب اردو مین تحریر فرمایے

بینوا توجروا فقط

المصوب اس صورت مین شوہر ہندہ کو قبل ادا کرنے مہر معجل کے لا سکتا ہے
بنابر قول صاحب بحر الرائق کے اذا وطیہا او خلا بہا برضاہا فیہ خلاف قال
ابو حنیفۃ لہا ان تمنع نفسہا وخالفاہ وفی شرح الجامع الصغیر للبزدوی کان
ابو القاسم الصفار یفتی فی المنع بقول ابی یوسف ومحمد وفی السفر بقول ابی حنیفۃ
ثم قال وھذا احسن فی الفتیا یعنی الدخول لا یمنع نفسہا ولو امتنعت لا نفقۃ لہا
ولا یسافر بہا ولہا الامتناع منہ لطلب المہر ولہا النفقۃ کذا فی غایۃ البیان انتہی
واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن
ذنبہ الجلی والخفی

۱۱۹ استفتا چہ میفرمایند علمای دین درین صورت کہ یک شخص جماعت خود را
دعوت خطبہ داد و مردمان بدعوت خطبہ جمع شدند و در مجلس خطبہ ایجاب و قبول
فیمابین بالفاظ دادم و پذیرفتم نیز جاری شد پس باین ایجاب و قبول کہ بالفاظ مذکورہ

در مجلس خطبه جاری شده است موافق مذهب امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نکاح ثابت شد یا نه و دختر مخطوبه منکوحه خاطب شد یا نه بینوا توجروا الجواب اللهم هو المصوب درین مسئله اختلاف فقها واقع است نزد بعضی از لفظ دادم و پذیرفتم نکاح منعقد میشود و نزد بعضی نه ما دامی که لفظ دیگر مثلاً بزنی دادم ملحق نشود پس مقتضای احتیاط آنست که نکاح بالفاظ صریحه کرده شود در خزانة الروایات می آرد فی الغیاثیة سئل نجم الدین النسفی عمن قال لرجل دختر خویش فلانه بمن دادی گفت دادم وی گفت پذیرفتم او قال لامرأة خویشتن بمن دادی او ده فقال دادم فقال هو پذیرفتم هل ینعقد النکاح فیه اختلاف المشائخ عند بعض لا ینعقد حتی یقول بزنی دادم وعند بعض یکون نکاحا بدون ذکر ذلک وهو الاصح لان لفظ الاعطاء ینبئ عن التملیک والنکاح بلفظ التملیک جائز عندنا انتهی و در جامع مضمرات شرح مختصر قدوری می آرد فی النسفیة سئل عمن قال لامرأة بحضرة الشهود دختر خویش بمن دادی فقالت دادم هل ینعقد النکاح فقال نعم لان الناس تعارفوا التزویج بهذا اللفظ وان لم یتلفظوا بلفظ النکاح لان النکاح ینعقد عندنا بلفظ الهبة خلافا للشافعی انتهی و در مجمع النوازل می نویسد عن نجم الدین النسفی ان قوله دختر خویشتن مرا دادی او بمن ده لا بد ان یقول بزنی ده ویقول الآخر بزنی دادم فاما بدون ذلك لا ینعقد النکاح عند بعضهم وعند بعضهم ینعقد فلا بد من هذه الزیادة لتصیر المسئلة متفقا علیها انتهی والله اعلم

حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا ۱۹۶ کیا فرماتے ہیں علمای دین اس باب مین کہ تعریف مرض الموت کے فقہا کے نزدیک کیا ہے اور اگر زید نے مرض الموت مین بموجودگی چند پسران کے ایک پسر کو کل جائداد ہبہ کر دی و قبضہ بھی کرا دیا پس یہ ہبہ جائز ہے یا نہین

اور اگر ہبہ ثلث مال مین جائز ہوگی تو یہ ہبہ حکم وصیت مین ہوگی یا نہین بینوا توجروا

ھو المصوب مرض الموت کی تعریف نزدیک فقہاء کے مختلف ہے بعض کے
نزدیک مرض الموت وہ مرض ہے جسمین مریض حوائج ضروریہ کیواسطے آمدرفت
نکرسکے اور بعضون نے صاحب فراش ہونا معتبر کیا ہے اور مختار و مفتی بہ یہ ہے
کہ جس مرض مین ظن غالب موت کا ہو وہ مرض الموت ہے صاحب فراش ہو
یا نہو فتاوی بزازیہ مین ہے المریض الذی یکون تصرفہ من الثلث من یکون
ذا فراش لا یطیق القیام لحاجتہ ویجوز لہ الصلوۃ قاعدا ویخاف علیہ الموت
ولو طال المرض وصار بحال لا یخاف علیہ الموت کالفالج او صار مرضا او یابس الشق
لا یکون لہ حکم المرض الا اذا تغیر حالہ عن ذلک ومات من ذلک التغیر فما
فعل [illegible] حال التغیر فمن الثلث قال الفضلی ان لا یخرج الی حوائج نفسہ وعلیہ
فی التجرید وقال الفقیہ کونہ صاحب فراش لا یعتبر بل العبرۃ للغلبۃ
لو کانت [illegible] ھذا الموت فھو مرض الموت وان خرج من البیت وبہ اخذ
الصدر الشہید انتہی اور جامع الرموز مین ہے قالوا اذا ظنا ہ المریض وسا
صاحب فراش وعجز عن القیام بمصالحہ وازداد کل یوم فھو مرض الموت فالمسلول
الذی طال مرضہ ولم یظن الموت کالصحیح وقال الفضلی المریض ان لا یخرج الی حوائج
نفسہ وعلیہ الاعتماد کما فی الخلاصۃ والمختار انہ ان کان الغالب منہ الموت
وان لم یکن صاحب فراش کما فی ہبۃ الذخیرۃ انتہی اور مرض الموت مین ہبہ
کرنا حکم وصیت مین ہے زائد از ثلث نافذ نہین ہو سکتی ہے قہستانی کی شرح مختصر وقایہ
مین ہے واعتاقہ ای المریض مرض الموت ومحاباتہ وہبتہ وضمانہ وصیۃ
ای کالوصیۃ فی انہا تعتبر من الثلث ویضرب بہا مع اصحاب الوصایا اور
عمادیہ مین ہے اما المریض یعتبر احکامہ فی وصیتہ صدقتہ وہبتہ وعتقہ

ومحاباته فی بیع او اجارة او کتابة او عتق علی مال من الثلث ولا یجوز الا من الثلث انتہی اور وصیت کرنا کسی وارث کو مرض الموت مین اور ایسے ہی ہبہ کرنا کہ حکم وصیت مین ہے مطلقًا ناجائز ہے اگرچہ کم از ثلث مگر باجازت بقیہ ورثہ تنقیح الفتاوی الحامدیہ مین ہے وہب شیئًا لوارثہ لا یجوز لانہا وصیة انتہی اور خزانة المفتیین میں ہے لو اوصی لواحد من الورثة فانہ لا یجوز الا باجازة سائر الورثة وهو اصح کذا فی العون انتہی اور جامع الرموز مین ہے ولا تصح الوصیة فی کثیر منہا ای من الثلث ولا بشیئ لوارثہ الا باجازة ورثة الموصی الوصیة باکثر من الثلث للاجنبی او بشیئ للوارث فانہا تصح لاسقاطہم حقہم انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک مسجد قدیم پختہ اور محراب موجود ہے اور آبادی محلہ مسلمانون کی واقع ہے اس مسجد کو خراب شہید کرکے قریب اوسکے بفاصلہ پانچ سات درعہ مسجد جدید تیار کرنا اور اینٹ اور چونہ مسجد قدیم کا مسجد جدید مین لگانا جائز ہے یا نہیں اور مسجد قدیم کی زمین مین قبر بنانا جائز ہے یا نہین اور جو مسجد قدیم منہدم کی گئی اوسکی اراضی کے واسطے کیا حکم ہے بینوا توجروا

ہو المصوب جو مسجد منہدم ہوجاوے اور اوسکی تعمیر و ترمیم نہوسکے اور سبب دوسری مسجد کے یا کسی اور وجہ سے اوس مسجد سے استغنا بھی حاصل ہوجاوے ایسی صورت مین اسباب اوس مسجد کا دوسری مسجد مین نقل کرنا بمذہب صحیح و روایت مفتی بہ نہین درست ہے جیساکہ رسالہ سعادة الماجد بعمارة المساجد مین فاضل ابو الحسن شرنبلالی تحریر کرتے ہین لا یجوز نقل اوقاف المدرسة ولا تغییرہا ما شرطہ

واقفہا وکذلک المسجد علی المفتی بہ من المذہب وایضاح ذلک بما قالہ
العلامۃ الشیخ زین فی البحر الرائق قال محمد اذا خرب المسجد ولیس لہ ما یعمر بہ
وقد استغنی الناس لبناء مسجد آخر او لخراب القریۃ او لم تخرب لکن خربت بنقل
اہلہا واستغنوا عنہ فانہ یعود الی ملک الواقف وقال ابو یوسف ہو مسجد ابدا
الی قیام الساعۃ لا یعود میراثا ولا یجوز نقلہ ونقل مالہ الی مسجد آخر سواء
کانوا یصلون فیہ او لا یصلون وعلیہ الفتوی کذا فی الحاوی القدسی وفی المجتبی
واکثر المشائخ علی قول ابی یوسف ورجح فی فتح القدیر قول ابی یوسف انتہی جبکہ
مسجد قدیم کی دیوارین وغیرہ قائم ہین اور آبادی مین واقع ہے ایسی مسجد کو
منہدم کرنا اور اوسکا اسباب دوسری مسجد مین نقل کرنا کسیطرح سے نہین درست
ہوگا اور منہدم کرنے والا اوسکا داخل وعید شدید کلام اللہ ومن اظلم ممن
منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ وسعی فی خرابہا ہوگا اور اسیطرح سے مسجد قدیم
کی زمین کو غیر مسجد بنانا نہین جائز ہی تمام کتب فقہ مین مصرح ہے لا یجوز تغییر شرط الواقف ہر گاہ اوس زمین کو
واقف نے مسجد بنایا تا بقیام قیامت اوسکا حکم مسجد کا رہیگا اور کسیطرح سے
اوسمین تصرف جائز نہوگا واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک موضع تخمینا سو گھر کا
ہے اس موضع مین زیادہ ہنود ہین مسلمان کم مدت سے ایک مسلمان نے مسجد تیار
کی اوسمین نماز پنجگانہ اور جمعہ جاری تہا اب ایک دوسرے شخص نے ایک مسجد دوسری
بفاصلہ پچاس دست بلا ضرورت تیار کی اس صورت مین حق کون مسجد کا ادا کیا
بینوا توجروا

ہو المصوب نماز دونون مین جائز ہے لیکن فضل مسجد قدیم ہے در مختار مین ہے

افضل المساجد مکة ثم المدینة ثم القدس ثم قبا ثم الاقدم ثم الاعظم ثم الاقرب انتهی اور شرح منیہ میں ہے ذکر فی الخانیة و منیة المفتی و غیرھما ان الاقدم افضل فان استویا فی القدم فالاقرب انتهی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفا عنہ.

استفتای اول ۲۰۲

چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین کہ زید عقیدہ دارد کہ خلفای جناب سرور کائنات علیہ الف الف تحیات فضائل بسیار دارند لکن حضرت علی کرم اللہ وجہہ فضیلت لحمک لحمی و دمک دمی این طور دارند کہ بر فضائل دیگر خلفای ثلثہ اولی فضیلت دارد و بہمین وجہ حضرت علی را بر ثلثہ اولی فضیلت در زعم خود میدہد و میگوید کہ اگرچہ ثلثہ ممدوحہ اولی را فضائل دیگر ہستند مگر کدامی فضیلت مثل این فضیلت حضرت نیست پس ازین فضیلت جزئیہ فضیلت کلیہ لازم آمد حضرت علی را بر دیگران بینوا توجروا

ہو المصوب اہل سنت کہ بتفضیل حضرت صدیق رض قائل اند مراد شان ازو فضیلت من حیث کثرة الثواب است نہ مطلقا پس اعتقاد وجود بعض فضائل در حضرت علی کہ باختصاص شان بآن منافی عقیدۂ اہل سنت نخواہد بود و این فضیلت جزئیہ منافی افضلیت صدیقیہ نخواہد شد جلال الدین دوانی در حواشی جدیدہ شرح تجرید می نویسند انما اختلفوا فی الافضلیة من حیث الثواب کما ہو الشائع فی کتب العقائد ولا ینکر احد من اہل السنة رجحان علی رض فی کثیر من الفضائل علی غیرہ انتهی ہمچنین است در حاشیہ شرح عقائد نسفیہ و غیرہ واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ۱۲۸۱ ابو الحسنات

استفتای دیگر ۲۰۳

شافعی گفت کہ شطرنج مباح است مدام	گچ مبازید کہ جز راست نہ فرمود امام
حنبلی گفت کہ گر زائد بغم در یابے	بستہ بنگ تناول کن و سر خوش بخرام
بو حنیفہ بہ ازان گوید در باب شراب	کہ ز جوشیدہ مخور تا نہ بود بر تو حرام

[illegible]

اگر کنی پیروی مفتی چارم مالک	او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام
بنگ ... معجون و کون مسکین بیباک تمام	که مسلمانی بر این چار امام هست تمام

جواب الصواب این استفتا مشتمل اند بر افترا بر ائمه اربعه و متضمن اند بر اقوال مردوده بیانش آنکه نزد شافعیه اگرچه شطرنج فی نفسه حرام نیست لیکن خالی از کراهت نیست و مداومت بر آن گناه صغیره هست و اگرچه مشتمل بر اخذ مال و قمار باشد حرام است پس مطلقاً نسبت حلت شطرنج بسوی شافعیه [illegible] که مشتمل بر قمار باشد بطرف شان بهتان است علامه کمال الدین موسی دمیری شافعی در حیاة الحیوان در بحث عقرب می نویسند لعب الشطرنج مکروه کراهة تنزیه وقیل حرام وقیل مباح والاول اصح واما اذا انضم الیه اشتغال عن صلوة او غیرها فالتحریم اذ ذلک لیس للشطرنج نفسه وهو مکروه اذا لم یواظب علیه فان واظب علیه فانه یصیر صغیرة کما ذکره الغزالی فی کتاب التوبة من الاحیاء انتهی ملخصاً و ابن حجر مکی هیتمی شافعی در زواجر عن اقتراف الکبائر میگوید فی فتاوی النووی الشطرنج حرام عند اکثر العلماء وکذا عندنا ان فوّت به صلوة او لعب به علی عوض فان انتفی ذلک کره عند الشافعی وحرم عند غیره انتهی و نسبت حلت بنگ بطرف امام احمد نیز درست نیست بنگ که بعربی آن را حشیشه و ورق القنب میگویند در زمانه ائمه اربعه نبوده بعد مرور زمانه کثیر شایع شده و فقهای مذاهب اربعه بالاتفاق فتوی بحرمتش داده اند در زواجر می نویسد وحکی القرافی وابن تیمیة الاجماع علی تحریم الحشیشة قال ومن استحلها فقد کفر وانما لم یتکلم فیها الائمة الاربعة لانها لم تکن فی زمنهم وانما ظهرت فی آخر المائة السادسة واول المائة السابعة حین ظهرت دولة التتار انتهی و حلت شراب جوشیده اگرچه در بعض کتب حنفیه واقع شده مگر آن قول مردود است و انتساب آن بسوی امام اعظم افترا است در منح الغفار شرح تنویر الابصار می نویسد الطبیخ [illegible] لانه للمنع من ثبوت الکراهة

لا لرفعها بعد ثبوتها الا انه لا عن فيه ما لم يسكر منه على ما قالوا لان الحد في التي خاصة ذكره في تبيين لكنه من غير ذكر خلاف وهذا هو الظاهر الذي يجب ان يعول عليه وبه يظهر لك ضعف ما في القنية من قوله خمر طبخت وذالت مرارتها حلت انتهى وهمچنين ست در در المختار وغيره و در رد المحتار ست لعل هذا الفرع متفرع على ما قدمناه عن بعض المعتزلة من ان الحرام من الخمر هو المسكر يدل عليه انه في القنية نقله عن القاضي عبد الجبار احد مشائخ المعتزلة انتهى ونسبت حلت لواطت بطرف امام مالك بهتان ست و در رحمة الامة في اختلاف الائمة مى نويسد اتفق الائمة الاربعة على تحريم اللواطة وانه من الفواحش العظام و هل يوجب الحد قال الثلاثة يوجب الحد وقال ابو حنيفة يعزر في اول مرة فان تكرر منه قتل انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

۲۷

استفتا چه میفرمایند علمای دین کثرهم الله تعالی در صورت مسئوله که شخص جماعت خود را دعوت خطبه داد و مردمان جماعت بدعوت خطبه جمع شدند و در مجلس خطبه درمیان ولی دختر صغیره و ولی پسر صغیر ایجاب و قبول بالفاظ دادم و پذیرفتم جاری شد و بعد از بالغ شدن پسر والدین دختر انزو طلاق گرفتند و هنوز پدر پسر مخطوبه بپسر خود نکاح کردن می خواهد و میگوید که نکاح پسر من نشده است پس بایین ایجاب و قبول که بالفاظ مذکوره در مجلس خطبه جاری شده است دختر مخطوبه منکوحه پسر شد یا نه و بعد ازین بر پدر خاطب نکاح دختر مخطوبه جائز است یا نه بینوا توجروا اجركم الله في الدارين

هو المصوب در انعقاد نکاح بلفظ دادم و پذیرفتم اختلاف مشائخ حنفیه است بعض حکم انعقاد میسازند و بعضے نه و در کتب معتبره قول اول را اصح گفته اند

خزانة الروایات میں تولیہ فی الغیاثیة سئل نجم الدین النسفی عمن قال لرجل دختر خویش فلانہ بمن دادی گفت دادم وی گفت پذیرفتم او قال لا امرأة خویش را ابن دادی او قال دہ فقال دادم فقال پذیرفتم هل ینعقد النکاح فیه اختلاف المشائخ عند بعض لا ینعقد حتی یقول بزنی دادم وعند بعض یکون نکاحا بدون ذکر ذلک وهو الاصح انتهی پس بنا بر این روایت اصح در صورت سوال نکاح صغیر و صغیرہ منعقد شدہ و پدر صغیر را بکدامی طرح جائز نیست کہ آن منکوحہ پسر را بنکاح خود آرد چہ زوجة الابن از محرمات است خواہ نوبت صحبت آمدہ باشد یا نہ بنص قولہ تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و در درمختار می تولیہ زوجة اصلہ وفرعہ ولو بعید ادخل بها او لا انتهی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا مقتدی چھت پر ہوں اور امام نیچے نماز پڑھاتا ہو درست ہے یا نہیں جواب اسکا احادیث یا آثار صحابہ سے ارشاد ہو

ہو المصوب درست ہے حافظ ابن حجر تلخیص الحبیر بتخریج احادیث شرح الرافعی الکبیر میں لکھتے ہیں روی الشافعی عن ابراہیم بن محمد حدثنی صالح مولی التوأمة انہ رأی ابا ہریرة یصلی فوق ظہر المسجد بصلوة الامام فی المسجد ورواہ البیہقی من حدیث القعنبی عن ابن ابی ذئب عن صالح ورواہ سعید بن منصور وذکرہ البخاری تعلیقا انتهی واللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنہ

استفتا در تسلیم صلوة در زیادت وبرکاتہ اختلاف واقع شدہ بعض قائل بدعت و بعض قائل استحسان شدہ اند چنانکہ در در مختار می تولیسد وجعلہ النووی بدعة ورده الحلبی وفی الحاوی انہ حسن انتهی درین باب کدام امر مختار است فقط

ہو المصوب مختار حسن این زیادت است وحکم ابتداع غیر معتبر است و در رد المحتار

مى لزيد قوله رده الحلبى يعنى المحقق ابن امير حاج فى الحلية شرح المنية حيث قال
بعد نقله قول النووى انه بدعة ما نصه لكنه متعقب فى هذا بانها جاءت فى
سنن ابى داؤد من حديث وائل بن حجر باسناد صحيح وفى صحيح ابن حبان من حديث
عبد الله بن مسعود ثم قال اللهم الا ان يجاب بشذوذها وان صح مخرجها كما مشى
عليه النووى فى الاذكار وفيه تامل انتهى وحافظ ابن حجر در تلخيص الحبير مى نويسد وقع
فى صحيح ابن حبان من حديث ابن مسعود زيادة وبركاته وهى عند ابن ماجة وابى داؤد
ايضا من حديث وائل فيتعجب من قول ابن الصلاح حيث يقول ان هذه الزيادة
ليست فى شيء من كتب الحديث الا فى رواية وائل انتهى والله اعلم

حرره ابو الحسنات محمد عبد الحى عفا عنه

استفتا عورت بیوہ کا نکاح کسی حالت میں ایام عدت میں ہو سکتا ہے
یا نہیں اور کسینے اگر ایسا نکاح کر لیا تو ناکح اور منکوحہ کیسے گناہگار ہوئے اور
توبہ کسطور کیجاوے اور ایسی محفل میں شریک ہونا اور نکاح پڑھنا گناہ ہے یا نہیں

ہو المصوب حالت عدت میں کسیطرح سے نکاح نہیں درست ہے از روئے
قرآنی اسکی حرمت ثابت ہے قال الله تعالى ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ
الكتاب اجله اور مرتکب اس فعل کا مرتکب گناہ کبیرہ کا ہے اوسپر توبہ لازم ہے
جسطرح سے اور کبائر سے توبہ ہوتی ہے اور ایسی محفل میں شریک ہونا اور نکاح
پڑھنا باوجود علم اس امر کے حرام ہے واللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنہ

استفتا سوال اول کیا فرماتے ہیں علما اس مسئلہ میں کہ زید نے بکر سے
ایک لونڈی خرید کی باین طور کہ عمر نامی ایک اپنے دوست کو روپیہ دیا کہ وہی
عمر اوس مبلغ کا ایجاب وقبول کرے اپنے نام سے اور روپیہ ادا کرے مگر مقصود
اس خریداری سے تمتع زید کا ہو چنانچہ بکر نے بعت کہا اور عمر نے اشتریت کہا

اور بیع تمام ہوئی اور زر ثمن اوسکا عمرو نے بکر کو ادا کردیا اب یہ لونڈی زید کی
ملک ہوگی یا عمرو کی اور زید پر حلال ہونے کے واسطے عمرو کی جانب سے تجدید تملیک
نسبت زید کے ضروری ہے یا نہین خصوصًا ایسی صورت مین کہ جب عمرو کو اقرار
ہے کہ مینے اپنے روپیہ سے خرید کیا اور خود اپنے واسطے لیا ہے اگر زید ثابت
کردے کہ خریداری زید کے روپیہ سے ہوئی تو اوسکو دعوی عمرو پر اپنے
روپیہ پانے کا ہوگا یا لونڈی کے ملک کا ہوگا اور بعد ادای زر ثمن اگر خالد دعوی کرتا
ہو کہ وہ لونڈی ملک میری تھی بکر کی ملک ہی نہین تھی چنانچہ بشہادت عدول
اوسکا دعوی ثابت ہوا اور قاضی نے ملک عمرو سے اوسکو خارج کردیا تو عمرو اوسکا
زر ثمن بکر سے واپس پانے کا مستحق ہے یا نہین اور معاملات مین نیت اور مقصود
[illegible] کو باوجود ایجاب و قبول صریحی کچھ دخل ہے یا نہین بینوا توجروا فقط
سوال دوم اگر اسی طور سے زید کوئی عقار نام عمرو کے خرید کرے یعنے ایجاب
بیع عمرو اپنے نام قبول کرے بقصد تمتع زید اور زر ثمن زید سے لیکر ادا کرے اور
اسوجہ سے زید اپنے کو مشتری عقار سمجھے باوجود اسکے کہ ایجاب و قبول مین ذکر
زید کا کسیطرح درمیان مین نہین آیا اور عمرو کو انکار بھی زید کے تمتع مقصود ہونے سے
ہے اور وہ عقار بوجہ دعوی داری خالد بشہادت عدول ملک عمرو سے نکل جاوے
تو عمرو اصل بائع پر دعوی واپسی زر ثمن کر سکتا ہے یا نہین اور احکام مشتری
ہونیکے قضاءً و شرعًا عمرو سے متعین ہونگے یا زید سے بینوا توجروا
ہو المصوب جواب سوال اول اس صورت مین عمرو لونڈی کے خریدنے کے
واسطے زید کی طرف سے وکیل ہوا پس اگر توکیل جاریہ معینہ کی تھی اور عمرو نے
اوسیکو خرید کیا تو وہ جاریہ ملک زید کی ہوگی اور عمرو کو اپنے واسطے اوسکا
خرید کرنا درست نہین اور زید پر وہ جاریہ حلال ہوگی حاجت تجدید تملیک

کی نہین آوے اگر عمرو نے بمواجہہ زید کے اوسی جاریہ کو خرید کیا اور تصریح
کردی کہ مین اپنے واسطے خرید کرتا ہون نہ زید کے واسطے اس صورت
مین البتہ وہ جاریہ عمرو کی ہوگی اور سوای اسکے اور کسی صورت مین وہ
جاریہ عمرو کی نہیں ہوسکتی ہدایہ مین ہے لو وکلہ لشراء شیء بعینہ فلیس
لہ ان یشتریہ لنفسہ انتہی اور کفایہ مین ہے سوای لو نوی عنہ العقد
الشراء لنفسہ او صرح بالشراء لنفسہ بان قال شہدوا انی قد
اشتریتہ لنفسی وہذا اذا کان الموکل غائبا فان کان
حاضرا او صرح الوکیل بالشراء لنفسہ یصیر مشتریا لنفسہ
کذا فی التتمیۃ انتہی تنقیح الفتاوی الحامدیہ مین ہے
الوکیل لشراء شیء بعینہ اذا اشتراہ لنفسہ بمثل الذی امر بہ حال
غیبۃ الموکل یکون مشتریا للموکل ولا یملک الشراء لنفسہ ما لم یخرج عن
الوکالۃ وہو یملک اخراج نفسہ عن الوکالۃ عند حضرۃ الموکل لا عند
غیبتہ کذا فی الخانیۃ انتہی پس جب زید ثابت کر دے گا کہ یہ خریداری اوسکے
روپیہ سے ہوئی تو اوسکو دعوی عمرو سے لونڈی کا ہوگا اور در صورت
استحقاق عمرو کو بکر سے واپسی زر ثمن کی ضرور ہوگی جیسا کہ در مختار مین ہے
وثبت رجوع المشتری علی بائعہ بالثمن اذا کان الاستحقاق بالبینۃ
لما سیجیء انہا حجۃ متعدیۃ انتہی اور اگر توکیل جاریہ غیر معینہ کی شراء
کی تھی پس اگر عمرو نے زید کے روپیہ سے خرید کیا یا بوقت خرید نیت زید کے
واسطے لینے کی کی تو وہ جاریہ زید کی ہوگی نہین تو عمرو کی جیسا ہدایہ مین ہے
ان وکل لشراء عبد بغیر عینہ فاشتری عبدا فہو للوکیل الا ان یقول
نویت الشراء للموکل او یشتریہ بمال الموکل انتہی — جواب سوال دوم

اس صورت مین وہ شراء عمر کی زید کے واسطے سمجھی جاویگی تنقیح الاکرام
مین ہے ان نکاذ یاای الوکیل والموکل فی النیۃ یحکم النقد بالاجماع انتہی
اور حقوق عقد راجع بطرف عمر کے ہونگے تنویر الابصار مین ہے حقوق عقد
لابد من اضافتہ الی الوکیل کبیع یتعلق بہ انتہی اور عمرو اصل بائع پر دعوے
واپسی زر ثمن کر سکتا ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

۲۰۹

استفتا ما قول العلماء جزاکم اللہ عنا جزاء حسنا دران کسیکہ عمدا
و سہوا او بغضا ہمہ علماء وارث الانبیاء را دشنام بہ مثل بہن چود دیگرا عاذنا اللہ
از روی تفاخر و کبر و بغض دہد و بآن صاحبان مسند نشین تفاخر ورزد در حق
آن کس چہ حکم ہست بینوا توجروا

الجواب اگر مقصود آن دشنام دہندہ استخفاف علم و تحقیر علماء من حیث
العلم است حکم بکفرش میدہند ورنہ در فاسق و فاجر بودن آنکس و مستحق
غضب الہی و مستوجب عذاب دنیوی و اخروی شدن آن شبہ نیست سب و
شتم و طعن بر مسلم کائنا من کان موجب فسق است چہ جای کہ سب و شتم علماء
صاحب فتاوی بزازیہ می نویسند الاستخفاف بالعلماء لکونہم علماء استخفاف
بالعلم والعلم صفۃ اللہ منحہ فضلا علی خیار عبادہ لیدلوا خلقہ علی
شریعتہ نیابۃ عن رسلہ فاستخفافہ بعد ما یعلم انہ الی من یعود ذلک انتہی و نیز
قال بعضہم تسمید لک او تعلوی علویک یکفر ان قصد بہ الاستخفاف
بالدین انتہی و نور الدین علی سمہودی در رسالہ خود جواہر العقدین فی فضل
الشرفین مے آرد قد ترجم الامام النووی فی مقدمۃ شرحہ للمہذب بالنہی
الاکید والوعید الشدید لمن یوذی او ینقص الفقہاء والحث علی کرمہم

وتعظيم حرماته ثم اورد قوله تعالے ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقوله تعالى ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه وقوله تعالى والذين يؤذون المومنين والمومنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا قلت وجه الدلالة في آيتين الاولين ظاهر لان علماء الدين من اعظم شعائر الله اذ المراد من شعائر الله اعلام دينه وهو من اعظم حرماته واما وجه الدلالة من الآية الثالثة فهو ان هذا الوعيد اذا ثبت لفاعل ذلك بالنسبة الى عامة المؤمنين فما ظنك بخاصتهم وعن ابي امامة رض مرفوعا ثلاثة لا يستخفهم الا المنافق ذو الشيبة في الاسلام وذو العلم وامام مقسط رواه الطبراني في الكبير وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلے الله عليه وسلم ليس منا من لم يوقر كبيرنا ولم يرحم صغيرنا ومن لم يعرف لعالمنا حقه رواه الترمذي وعن ابي بكرة رض سمعت رسول الله صلے الله عليه وسلم يقول اغد عالما او متعلما او مستمعا او محبا ولا تكن خامسة فتهلك قال عطاء قال لي مسعر زدتنا خامسة لم يكن عندنا والخامسة ان يبغض العلم واهله رواه الطبراني والبزار ورجاله موثقون وقال النووي في التبيان وشرح المهذب قال الحافظ ابو القاسم بن عساكر اعلم يا اخي ان لحوم العلماء مسمومة وعادة الله في هتك استار منتقصيهم معلومة وان من اطلق لسانه في العلماء بالثلب ابتلاه الله قبل موته بموت القلب انتهى ملخصا والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

محمد عبد الحي ابو الحسنات

استفتا ما قولكم علماكم في من صلے العشاء والتراويح والوتر في مسجد حال كونه اماما ثم ام قوما آخرين بالتماسهم في ترويحة او ترويحتين في مسجد آخر معتقدا بان التراويح وسائر السنن والنفل في حكم اعتماد علے رواية تخريجه

[illegible]

من بياض محمد هاشم التهتهوئی ناقلاً عن متانة الروايات وهی هذه وصح
اقتدائهم لان السنة والتطوع فی حکم واحد ومستدلاً بانه يکتفی مطلق النية
فی التراويح وغيرها من السنن کالنوافل فانه هو مذهب الجمهور وعامة
المشائخ ومتمسکاً برواية ملتقطة من تلک البياض منقولة عن شرح
شرعة الاسلام وعباداتها هذه ما اجتمع الحلال والحرام الا وغلب الحرام وائن
ضابطه در معاملات است واما در عبادات چون نماز وروزه ومانند آن علما گفته
اگر نه روايت عدم جواز باشد ويک روايت جواز مفتی را بايد که بر جواز فتوی دهد
انتهی ومتشبثاً بما قال کمال الدين ابن الهمام ان نفس النية يحصل بنفس الفعل على
الوجه الذی فعله عليه الصلوٰة والسلام وهو عليه السلام لم يکن ينوی السنة
بل الصلوٰة لله تعالى فعلوان وصف السنة ثبت بعد فعله على ذلک الوجه تسمية
لفعله لا انه وصف يتوقف حصوله على النية انتهى ملخصاً فهل يکره اقتداء
القوم ام لا وهل تکره امامة ذلک الرجل ام لا وهل يلزم بناء القوی على
الضعيف ام لا وهل يرجح التعين فی السنن المؤکدة ام الاطلاق وما فی الفتاوی
الهندية ولو صلى التراويح مقتدياً بمن يصلی مکتوبة او وتراً او نافلة الاصح انه
لا يصح الاقتداء به لانه مکروه ومخالف لعمل السلف انتهى وسبب عدم الصحة
مخالفة عمل السلف ام غيرها افيدوا الجواب بالتفصيل والاطناب توجروا عند
الملک الوهاب فانه حصل امر عظيم بجوابکم بينهم وبکلامکم يختم ٥
هو المصوب اختلف فقهائنا الحنفية فی هذا الباب فی موضعين الاول
فی نية التراويح فظاهر الرواية کما فی التجنيس والذخيرة انه يکفی للتراويح وسائر
السنن نية مطلق الصلوٰة وصححه صاحب الهداية فی الهداية وفی مختارات النوازل
واختاره ابن الهمام فی فتح القدير ونسبه الى المحققين وحققه بما حقق وتبعه

تعظيم لبيني السبحان سبح مواهب الرحمن وصححه في جامع المضمرات وزاد الفقهاء هو المعتمد في حراية البتاوي وصية المصلي هو المختار والقول الثاني فيهما انه لابد في التراويح والسنن من نية لاستنان ومتابعة الرسول صلى الله عليه وسلم وصححه بعض ارباب الفتاوى كقاضيخان حيث قال في فتاواه قال بعضهم يجوز اداء السنن بنية الصلوة او التطوع قال بعضهم لايجوز وهو الصحيح انتهى وكصاحب البزازية حيث قال ان نوى في التراويح مطلق الصلوة والنفل قال الصحيح انه لايجوز لانها سنة مخصوصة فيراعى صفته الخاصة للخروج عن العهدة واكثر المتاخرين على ان التراويح والسنن تتادى بمطلق النية انتهى ومثله في الظهيرية وغيرها فقد اختلف التصحيح والترجيح في هذه المسئلة ولذا ذكر صاحب السراجية وصاحب المنية وصاحب الظهيرية وابن الهمام وتلميذه قاسم بن قطلوبغا وغيرهم ان الاحتياط ان لايكتفي بمطلق النية الامر الثاني في اقتداء من يصلي التراويح بمن يصلي النافلة وبمن صلى التراويح واما الناس ثانيا فمن مجوز ومن مانع قال قاضيخان الصحيح انه لايجوز انتهى وقال الصدر الشهيد في واقعاته امام اصلى التراويح في مسجدين في كل مسجد انتهى وقال قاسم بن قطلوبغا في فتاواه اذا صلى التراويح مقتديا بمن يصلي المكتوبة او الوتر او نافلة غير التراويح اختلف المتاخرون فيه منهم من بنى هذا على الاختلاف في النية فمن قال من المشائخ ان التراويح لايتادى بمطلق النية حتى ينويها قال هنا لايصح لانها لاتتادى الا بنيتها فلا تتادى الا بنية الامام وهو لم ينويه ومن قال من المتاخرين انها تتادى بمطلق النية ينبغي ان يقول ههنا يصح والاصح انه لايصح وهو مكروه انتهى وقال في جامع المضمرات شرح مختصر القدوري في الكبرى قوم صلوا التراويح ثم ارادوا ان يصلوها بعد ذلك يصلون فرادى

لانه تطوع وصلوة التطوع بجماعة ليست بمستحبة انتهى وقال فى خزانة الروايات نقلا عن رسالة
صدر الدين الحسام البنهالى هذه التراويح للمقتدين سنة موكدة وليس للامام سنة موكدة
بل صار تطوعا فى حقه والسنة اقوى حالا من التطوع وقاسوه على اقتداء المفترض بالمتنفل ويؤيده
رواية المضمرات قوم صلوا التراويح ثم ارادوا الخ ورواية نصاب الفقه لو صلى الامام التراويح فى المسجد على
الكمال لا يجوز لمن يفعل لان التراويح سنة السنن لا يتكرر فى الوقت الواحد فاذا فعل ذلك لا يكون سنة والفتوى
على ذلك قال بعضهم يجوز لانه اقتداء المتنفل بالمتنفل وكل سنة فهى نفل بالحقيقة انتهى
والذى يظهر بالنظر الدقيق فى الاختلاف الاول جواز التراويح وسائر السنن بنية
مطلقة وبنية النفل كما حققه ابن الهمام وفى الاختلاف هو اداء التراويح عن
المقتدين خلف من يصلى التطوع الا انه لا يخلوا عن كراهة ما لمخالفة السلف
والمخلص فى هذا ان ينذر الامام الذى صلى التراويح ويوجب على نفسه قدر ما يريد
ان يصلى به مع الجماعة الثانية فيكون ذلك عليه واجبا ويخرج عن شبهة بناء
القوى على الضعيف والله اعلم بالصواب وعنده حسن الثواب - حرره الراجى
عفو ربه القوى ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى

استفتا

شخصى بمريدان خود تعليم ميكند كه يا شيخ عبد القادر شيئا لله بطور دعا
و ورد بخوانند براى قضاء حاجات مفيد است و به بعض كسان باين طريق تعليم ميكند كه
يا شيخ براى حصول مراد در گاه خدا دعا كنيد پس براى تعليم كننده چه حكم است و هر دو كلام
كلام شرك است يا نه و آيا شيخ عبد القادر چنين قدرت دارند كه فرياد هر كس شنيده براى
خدا كننده دعا كنند و به فرياد رسند يا نه بينوا توجروا

هو المصوب ازين چنين وظيفه احتراز لازم و واجب اولا ازين جهت كه اين وظيفه
متضمن شيئا لله است و بعض فقها را از هجو لفظ حكم كفر كرده اند چنانكه در درمختار مى نويسند
[illegible]

والله خوات كل شيء والكل مفتقر ومحتاج اليه يبني عدم التكفير فانه يمكن ان يقول اردت طلب شيء اكراماً لله شيخ الرهبانية قلت فينبغي ان يجب التجاهل عن هذه العبارة وقد مران ما فيه خلاف يومر بالتوبة والاستغفار وتجديد النكاح انتهى ثانياً ازين جهت كه اين وظيفه متضمن است نداى اموات را از امكنهٔ بعيده و شرعاً ثابت نيست كه ارواح اوليا را قدرتے حاصل هست كه از امكنهٔ بعيده ندا را بشنوند البته سماع اموات سلام زائر قبر را ثابت هست بلكه اعتقاد اينكه كسے غير حق سبحانه حاضر و ناظر و عالم خفى و جلى در هر وقت و هر آن است اعتقاد شرك است در فتاوى بزازيه مينويسد تزوج بلا شهود وقال خدا و رسول خدا و فرشتگان را گواه كردم يكفر لانه اعتقد ان الرسول والملك يعلمان الغيب وقال علماؤنا من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم يكفر انتهى و حضرت شيخ عبد القادر اگرچه از اجلهٔ اوليائے امت محمديه هستند و مناقب و فضائل شان لا تعد ولا تحصى اند ليكن چنين قدرت شان را از امكنهٔ بعيده بشنوند و بفرياد رسند ثابت نيست و اعتقاد اينكه آنجناب حال مريدان خود ميدانند و نداى شان مى شنوند از عقائد شرك است والله اعلم

حرره ابو الحسنات محمد عبد الحي عفا عنه

۲۱۷

استفتا سوال آنكه در كتب فقه مصرح است كه اذا مات الحمار فى المملحة فصار ملحا او وقع الروث فى البئر فصار حماة زالت النجاسة وطهرت عند ابى حنيفة ومحمد خلافاً لابى يوسف والفتوى على قول محمد درين باب دليل نقلى از شارع يافته ميشود يا نه و فرق درين صورت و در انچه قطرهٔ شراب يا بول در چاه افتاد كه مجتهدان حكم نجاست آن ميدهند چيست بينوا توجروا

هو المصوب در باب طهارت شى نجس بتبديل حقيقتش نص صريح از شارع تا حال هنوز نگذشته استخراج اين حكم از نظائر آن هست چنانكه ابن الهمام در فتح القدير مينويسد

قول محمد هو المختار لان الشرع رتب وصف النجاسة على تلك الحقيقة وتنتفي الحقيقة بانتفاء بعض اجزاء مفهومها فكيف بالكل فان الملح غير العظم واللحم فاذا صار ملحا ترتب عليه حكم الملح ونظيره في الشرع النطفة نجسة وتصير علقة وهي نجسة وتصير مضغة فتطهر والعصير طاهر فيصير خمرا فينجس وتصير خلا فيطهر فعرفنا ان استحالة العين تستتبع زوال الوصف المرتب عليها انتهى

وفرق درین صورت ودرصورت افتادن نجس درچاه آنست که درین صورت تغیر حقیقت گشته مستلزم تغیر وصف نجاست می گردد ودران صورت اختلاط وتلاشی میگردد وبسبب اختلاط تام تمیز باقی نمی ماند نه آنکه آن نجس فی نفسه آب میگردد والله اعلم

حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

۲۱۴

سوال اگر شخصے در هر رکعت فرائض بعد فاتحه وضم سوره یا قبل ضم سوره قل هو الله میخواند نماز او بلا کراهت درست است یا بکراهت بینوا توجروا

هو المصوب **جواب** نماز او بلا کراهت درست است لما اخرجه الترمذی والبزار وعلقه البخاری فی صحیحه عن انس کان رجل من الانصار یؤمهم فی مسجد قباء وکان یقرء لهم فی الصلوة مما یقرء به وکلما افتتح سورة افتتح بقل هو الله احد حتی یفرغ منها ثم یقرأ سورة اخری معها وکان یصنع ذلک فی کل رکعة فکلمه اصحابه فقالوا انک تفتتح بهذه السورة ثم لا تری انها تجزئک حتی تقرء باخری فاما ان تقرأ بها واما ان تدعها وتقرأ باخری فقال ما انا بتارکها ان احببتم ان اؤمکم بذلک فعلت وان کرهتم ترکتکم وکانوا یرون انه من افضلهم وکرهوا ان یؤمهم غیره فلما اتاهم النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه الخبر فقال یا فلان ما یمنعک ان تفعل ما یامرک به اصحابک وما یحملک علی لزوم هذه السورة فی کل سورة فقال انی احبها فقال حبک ایاها ادخلک الجنة انتهی پس ازین حدیث تقریر نبوی وسکوت

وسکوت آنحضرت بر فعل آن صحابی ثابت شد و این قدر در باب رفع کراہت کافی است چه اگر مکروہ بودے بر توجیه آن صحابی التفات نکرده ممانعت فرمودے لیکن چونکه این طریقه خلاف طریقهٔ غالبه آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم وجمهور صحابه است ترک آن اولی است والتزام آن خلاف اولی ولهذا در فتح القدیر وغیره نوشته لو جمع بین سورتین فی رکعة لا ینبغی ان یفعل ولو فعل لا باس به انتهی واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

۲۱۴

استفتا سوال سنت فجر اگر بضرورت شمول جماعت ترک شود پس ادای آن قبل از طلوع آفتاب بلا کراہت جائز است یا نه بینوا توجروا

ھو المصوب از حدیث قیس خرج النبی صلی اللہ علیه وسلم فاقیمت الصلوٰة فصلیت معه الصبح ثم انصرف النبی صلی اللہ علیه وسلم فوجدنی اصلی فقال مهلا یا قیس اصلاتان معا قلت لم اکن رکعت رکعتی الفجر قال فلا اذن اخرجه الترمذی وابن ماجه وغیرهما عدم کراہت ثابت است وضعف آنکه ترمذی وغیره بیان کرده است نه بدرجه است که مسقط احتجاج باشد لیکن حنفیه بسبب تقریر اصول حکم کراہت میدهند عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری می نویسند قلت استقرت القاعدة ان المبیح والحاظر اذا تعارضا جعل الحاظر متاخرا وقد ورد النهی فی احادیث کثیرة انتهی ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات واللہ اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

۲۱۵

استفتا نماز نفل که زائد از دو رکعت بیک سلام باشد در قعدات متوسطه صرف التحیات بخواند یا مع درود بینوا توجروا

وتزد بعضے مع درود مگر درسنت ظہر وجمعہ ومختار متاخرین قول ثانی است در درمختار می نویسد ولا یصلی علی النبی فی القعدة الاولی فی الاربع قبل الظہر والجمعة بعدہا وفی البواقی من ذوات الاربع یصلی ویستفتح ویتعوذ فی القیام ولو نذرا لان کل شفع صلوٰة علیحدة وقیل لا یاتی فی الکل وصححہ فی القنیة انتہی واللہ اعلم

حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنہ

۲۱۶ استفتا کیا فرماتے ہین علماء دین اور مفتیان شرع متین اس صورت مین کہ پہلی ایک مسجد خام مائل عن القبلہ تھی بعد اوسکے اوسمین اور زمین شامل کرکے منہدم کرکے اسطور پر مسجد پختہ بنوائی گئی کہ ایک جزو اوس مسجد خام کا بعینہ واسطے اشیاء مسجد مثل سوٹا ورسی وغیرہ کے بمصلحت خارج کردیا گیا تو آیا اب اوس جزو کو مثل حجرہ کے قرار دیا گیا ہے احکام مسجد کے جاری ہونگے یا نہین بیٹھنے سونے وغیرہ اوسمین داخل ہوسکتے ہین یا نہین اور یہ قرار دینا جائز ہے یا نہین بحوالہ کتب تحریر فرمائین عند اللہ ماجور ہونگے فقط

ہو المصوب مسجد کے جمیع اجزاء کا حکم مسجد مین ہین کسی جزو کو اوسکے مسجد سے خارج کرنا نہین درست ہے اور احکام مسجد کے ہمیشہ اوسپر نافذ ہونگے بحر الرائق مین ہے قال ابو یوسف ہو مسجد ابدا الی قیام الساعة لا یعود میراثا ولا یجوز نقلہ ولا نقل مالہ الی مسجد آخر سواء کانوا یصلون فیہ اولا وعلیہ الفتوی کذا فی الحاوی القدسی انتہی اور بھی اوسمین ہے لا یجوز للمقیم ان یجعل شیئا من المسجد مستغلا ولا مسکنا انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۱۷ استفتا ما قولکم رحمکم اللہ اس مسئلہ مین کہ زید نے ایک عبارت جو بمتر کے اخبار سے اپنے اخبار مین بغرض اعلان اور اشاعت کے نقل کرکے چھاپی

یہی ہذہ عبارت لشانہ خطلی مختصرو تبہ طول طویل شل شیطان کی آنت کے مثلاً انشاء اللہ تعالیٰ بمنہ وکرمہ لقانہ ہٰذا در خاص شہر فلان و محلہ فلان ٹکٹ لگایا گیا وغیرہ اسکو عمرو نے دیکھ کے کہا آپ ایسے ثقہ اور دیندار کے اخبار مین نسبت الفاظ معظم انشاء اللہ تعالیٰ بمنہ وکرمہ کے شیطان کی آنت لکھنا سوء ادبی بلکہ منجر بکفر ہے کیونکہ توہین استعانت باری تعالیٰ شانہ نکلتی ہے ایسے امور کا لحاظ رکھئے زید نے اسکے جواب مین کہا کہ ہرگز اسمین سوء ادبی اور انجرار بکفر لازم نہین آتا اسواسطے کہ ہمنے حکم طول طویل شیطان کی آنت کا نسبت کل عبارت مذکورہ کے دیا ہے اور جو حکم کل کا ہووے وہی اوسکے اجزا کا ہو ضرور نہین اگر بالفرض تحریر اس فقرہ کی منجر بکفر اور بے ادبی کے ہو تو ناقل اسکا بری ہے کہ نقل کفر کفر نباشد انتہی پس تاویل اور توجیہ کرنے والا اسکا از روے آداب شریعت محمدیہ کے کیسا ہے بیونوا بالتفصیل توجروا بالاجر الجزیل ؟

ہو المصوب اگر مقصود توہین اسم باری عزشانہ ہوتی اس قسم کی عبارت موجب کفر ہوجاتی اور ہرگاہ مقصود توہین نہین اور حکم ساتھ اوس عبارت تبیہہ کے مجموع من حیث المجموع پر ہے صرف انشاء اللہ پر نہین اسوجہ سے کفر نہوگا مگر چونکہ ظاہر عبارت سے ایہام خلاف مقصود کا بھی ہوتا ہے اسوجہ سے ایسی عبارت کے ساتھ تکلم منع ہے اور خالی سوء ادبی سے نہین ہے اور توجیہ اور بیان مقصود دافع سوء ادبی کا نہین ہوسکتا رد المحتار علی الدر المختار مین بحث قول صاحب درمختار مین ذکرہ قولہ فی دعائہ بمعقد العز من عرشک مجرد الایہام کاف فی المنع عن التکلم بہذا الکلام وان احتمل معنی صحیحا ولذا علل المشائخ بقولہم لانہ یوہم تعلق عزہ بالعرش ونظیرہ ما قالوا فی انا مومن انشاء اللہ فانہم کرہوا ذلک وان قصد التبرک دون التعلیق

لما فيه من الايهام انتهى اور يہى رد المحتار مين تحت قول صاحب درمختار کے
كذا قول شئ لله قيل يكفره مرقوم ہے لعل وجهه انه طلب شيئا لله والله غنى
عن كل شئ والكل مفتقر ومحتاج اليه وينبغي ان يرجح عدم التكفير فانه يمكن
ان يقول اردت اطلب شيئا اكراما لله شرح الوهبانية قلت فينبغي ان يجب التباعد
عن هذه العبارة انتهى يہان سے معلوم ہوا کہ اس قسم کی عبارتين کہ محتمل معنے
غير مشروع کو ہون اگر مراد اون سے معنے صحيح ہون تکلم ساتھ اونکے ناجائز
ہے اور نقل کفر اگرچہ کفر نہين ليکن سوء ادبى سے خالى نہين ہے والله اعلم
حرره الراجى عفو ربه القوى ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى

سوال ٢١٨

استفتا کيا فرماتے ہين علماے دين ان مسئلون مين کہ ائمہ اربعہ رحمہم الله
تعالى کے سوا اور کسى مجتہد اور عالم کے جو اونہون نے کوئى مسئلہ خلاف ائمہ
اربعہ رحمہم الله تعالى کے کہا ہو تو اونکى تضليل اور اونکو گمراہ کہنا درست ہے
يا نہين اور گمراہ کہنے والے پر شرعا کيا حکم ہے اور داود ظاہرى گمراہ ہے يا نہين
کہ وہ ظاہرى تھا ايسا کہنا روا ہے يا نہين اور داود ظاہرى کو مطلق گمراہ
کہنا يا اس مسئلہ مين خاص کرکے جو داود ظاہرى نے ربائبکم اللاتى فى
حجورکم مين کہا ہے کہ اگر ربيبہ گود مين ہو تو حرام ہے والا نہين اس کہنے کے
سبب داود ظاہرى کو گمراہ کہنا جائز ہے يا نہين اور داود ظاہرى کے
کہنے کے موافق اگر کسينے عقيدہ رکھا تو کيا وہ بھى داود ظاہرى کے شريک
گمراہ ہوا يا نہين اور اس عبارت سے تفسير آيات الاحکام کا کيا مطلب اور مراد ہے
پھر ربائب کى حرمت مين دو قيدين ذکر کى ہين ايک اللاتى فى حجورکم دوسرے
من نسائکم اللاتى دخلتم بہن پہلے قيد اتفاقى ہے اور حضرت علىؓ سے مروى
ہے اور داود نے کہا ہے کہ جو ربيبہ اوسکى گود مين نہو تو وہ حرام نہين

اور دوسرے رباکم سے متعلق ہے الخ بینوا توجروا

ھو المصوب قید اللاتی سے فی حجورکم کی بمذہب صحیح ونجبا جمہو اتفاقی ہے اور داؤد کے نزدیک موافق روایت علی مرتضیٰ رض کے اتفاقی نہیں ہے جیسا کہ فتح القدیر میں ہے سواء کانت فی حجرہ او حجر غیرہ وھو مذھب الجمھور ونسبہ علی ورجع ابن مسعود الی قول الجمھور انتہی اور اگرچہ صحیح اس باب میں قول جمہور ہے مگر داؤد ظاہری کو اسکے خلاف سے گمراہ کہنا نہیں جائز ہے کیونکہ اختلاف مسائل فرعیہ باعث تفسیق وتضلیل کا نہیں ہے تذکرۃ الحفاظ میں ہے قال یحییٰ بن سعید الانصاری اھل العلم اھل توسعۃ وما برح المفتون یختلفون فیحلل ھذا ویحرم ھذا فلا یعیب ھذا علی ھذا ولا ھذا علی ھذا انتہی اور شرح مقاصد میں ہے المحققون من الماتریدیۃ والاشاعرۃ لاینسب احدھما الآخر الی البدعۃ والضلالۃ خلافاً للمبطلین المتعصبین حتی ربما جعلوا الاختلاف فی الفروع ایضاً بدعۃ وضلالۃ انتہی الخ پس کسی مجتہد کو اور ایسے ہی داؤد ظاہری کو کسی مسئلہ میں کہ انہوں نے خلاف ائمہ اربعہ یا جمہور کے کیا ہو اگرچہ وہ مسئلہ انکا غیر مقبول و باطل ہو گمراہ کہنا نہیں درست ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۱۹

استفتا زید از بکر سوال کرد کہ موطوءہ خسر سوای ام الزوجہ حرام است یا حلال بکر جواب داد کہ فقہای محققین درین مختلف اند بعض حرام می گویند و بعض حلال و محدثین مطلقاً حرام میگویند این جواب صحیح است یا نہ اگر موطوءہ خسر سوائے ام النسبی زوجہ وام رضاعی حرام است پس ماخذش چیست چہ مراد از امہات نساء در کلام اللہ سوائے ام نسبی و رضاعی دیگری مراد نیست بینوا توجروا

هو المصوب کتب معتبرہ حنفیہ ذکر حرمت موطوءہ خسر سے سوای ام النبی ورضاعی زوجہ کے خالی ہین اور کوئی وجہ شرعی اوسکی حرمت کی نہین معلوم ہوتی ہے واللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنہ

۲۲۰

استفتا ما قولکم در حالت وقوع سہو بمقتدی آیا اعادہ صلوۃ بوجہ سبب تعذر جائز لازم است یا آنکہ بسبب متابعت امام سہو او در فرع است بینوا توجروا

هو المصوب در نہر فائق بحسب اقتضای قواعد مقررہ حکم اعادہ دادہ می نویسد ثم مقتضی کلامہم انہ یعیدہا لثبوت الکراہۃ مع تعذر الجابر انتہی لیکن حدیثے کہ درین باب مستند است دلالت بر عفو و رفع سہو و کفایت صلوۃ امام می سازد علی متقی در منہج العمال آوردہ الامام لکفی من وراءہ فان سہی الامام فعلیہ سجدتا السہو وعلی من وراءہ ان یسجدوا معہ فان سہی احد من خلفہ فلیس علیہ ان یسجد والامام یکفیہ اخرجہ عن عمر انتہی یعنی بیہقی فی السنن عن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم

حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا عنہ

۲۲۱

استفتا چہ میفرمایند علمای دین درین مسئلہ کہ درین ملک ہندوستان کہ در قبضہ نصاری اند نماز جمعہ واجب است یا نہ و اگر جمعہ گذارد بعدہ اربع رکعات آخر الظہر احتیاطا گذارد یا نہ و اگر گذارد منفرد گذارد یا بجماعت کہ سنت موکدہ است بینوا توجروا

هو المصوب مخفی نماند کہ بلاد ہند کہ در قبضہ نصاری اند دار الاسلام ہستند شروط بودن دار الاسلام دار الحرب دران موجود نیستند چہ اگرچہ درانجا احکام کفرہ جاری اند لیکن معہذا احکام اسلام ہم خصوصا اصول و ارکان اسلام جاری اند و کفرہ در بعض امور رجوع بطرف علمای اسلام می سازند در فتاوی بزازیہ می آرد

کتاب الصلوۃ — [illegible] ماہ شعبان [illegible]

کتاب الصلوۃ — از ملک [illegible] مولوی محمد عبد القادر صاحب [illegible] ۱۲۹۴ ہجری

قال السيد امام البلاد التي في أيدي الكفرة اليوم لا شك انها بلاد الاسلام بعد ان لم يظهر وانها الحكام الكفرة بل القضاة مسلمون واما البلاد التي عليها ولاة من جهتهم مسلمون فيجوز به اقامة الجمع والاعياد واخذ الخراج وتقليد القضاة وتزويج الايامى والارامل والتي عليها كذا فيجوز فيها ايضا اقامة الجمع والاعياد والقاضي قاضي بتراضي المسلمين وقد تقرر ان بقاء شيء من العلة يبقي الحكم وقد حكمنا بلا خلاف بان هذه الديار قبل استيلاء التتار كان من ديار الاسلام وبعد استيلائهم اعلان الاذان والجمع والجماعات والحكم بمقتضى الشرع والفتوى والتدريس شائع بلا نكير من ملوكهم فالحكم بانها من دار الحرب لا وجه له الى الدراية والدرية واعلان بيع الخمور واخذ الضرائب والمكوس والحكم من النقض ورسم التتار كاعلان بني قريظة بتطليب الطاغوت ومع ذلك كانت بلدة اسلام بلا ريب وذكر في الوالجي انما يصير دار الحرب باجراء احكام الكفر وان لا يحكم فيها بحكم من احكام الاسلام وان يتصل بدار الحرب وان لا يبقى فيها مسلم ولا ذمي آمنا بالامان الاول فاذا اجتمعت الشرائط كلها صارت دار حرب وعند تعارض الادلة والشرائط يبقى ما كان ويرجح جانب الاسلام احتياطا انتهى ملخصا وقاضي محمد اعلى تهانوي در رساله احكام الاراضي مي نويسد الحق ان ما في ايدي الكفار من بلاد المسلمين فهو دار الاسلام بلا شك لانها غير متصلة ببلاد هم ولانهم لم يظهروا فيها احكامهم انتهى ودر جامع المفتين مي آرد دار الاسلام لا تصير دار حرب الا باجراء احكام الشرك فيها وان تكون متصلا بدار الحرب لا يكون بينها وبين دار الحرب مصر من امصار المسلمين وان لا يبقى فيها مسلم ولا ذمي بالامان الاول فما لم توجد هذه الشرائط الثلثة لا تصير دار حرب ومعنى قولنا ان لا يبقى فيها مسلم او ذمي آمنا بالامان الاول ان لا يبقى فيها مسلم او ذمي آمنا على نفسه بالامان الاول لمشركين وقالا اذا اجرا فيها احكام الشرك فقد

فانها تصير دار الحرب سواء كانت متصلة بدار الحرب او لم تكن بقي مسلم او ذمي
بالامان الاول او لم يبق ودار الاسلام لا تصير دار الحرب اذا بقي شيء من احكام الاسلام
وان زال غلبة اهل الاسلام ودار الحرب يصير دار الاسلام باجراء احكام الاسلام
فيها وان بقي فيها كافر اصلي وان لم يكن متصلة بدار الاسلام كذا في شرح سير الاصل
وفي سير الاصل لابي اليسر ان دار الاسلام لا يصير دار حرب ما لم يبطل به جميع
ما صارت به دار الاسلام لان الحكم اذا ثبت لعلة فما بقي شيء من العلة يبقى الحكم
ببقائه وفي المنشور دار الاسلام انما صارت دار اسلام باجراء احكام الاسلام
فما بقي علقة من علائق الاسلام يترجح جانب الاسلام انتهى وعتابي در شرح زيادات
مي طرازد دار الاسلام انما تصير دار الحرب بثلاث شرائط احدها اجراء احكام الكفر
على سبيل الاشتهار والثاني ان تكون متاخمة بدار الحرب اي متصلة لا يتخلل بينهما
من بلاد المسلمين والثالث ان لا يبقى فيها مسلم او ذمي امنا بالامان الاول
[illegible] الشرائط ليكون علما على تمام القهر والاستيلاء ودار الاسلام يحتاط لاثباته
والاحتياط في اثباته لها ان يكتفى باحدى هذه الشرائط لصيرورة دار الحرب دار الاسلام
والاحتياط في ابقائه لها ان تشترط هذه الشرائط الثلثة لصيرورة دار الاسلام
دار حرب وعندهما يصير دار الاسلام دار حرب باجراء احكام الكفر فيها انتهى
وطحطاوي در حواشي در مختار ميگويد قوله باجراء احكام الشرك اي على سبيل الاشتهار
وان لا يحكم فيها بحكم اهل الاسلام هندية وظاهره انه لو اجريت احكام المسلمين واحكام
اهل الشرك لا تكون دار حرب انتهى از اين عبارات واضح است كه بلاد هند كه هنوز در ان
احكام اسلام جاري اند و در باب اقامت جمعه و جماعت و اذان و غيره شعار اسلام
از كفار ممانعتي نيست دار الحرب نيستند هر گاه اين امر ممهد شد پس معلوم بايد كرد كه فرضيت
جمعه مثل فرضيت صلوات خمسه از نصوص ثابت است مقيد بوقت دون وقت

در بلاد هند هم فرضیت الآن کما کان آما آنچه که بذهن عوام میرسد که در کتب فقه
از شرائط ادای جمعه سلطان مذکور هست و آن درین بلاد مفقود لیس مخدوش است
باین وجه که در جامع الرموز می‌نویسد والسلطان ای الخلیفة او الوالی الذی ولیه
وال عادلا کان او جائرا والاطلاق مشعر بان الاسلام لیس بشرط وهذا اذا امکن ایضا
والا فالسلطان لیس بشرط حتی لو اجتمعوا علی رجل وصلوا جاز کما فی الجلال انتهی
و در رد المحتار می‌نویسد فی معراج الدرایة عن المبسوط البلاد التی فی ایدی الکفار بلاد
الاسلام لا بلاد الحرب لانهم لم یظهروا فیها حکم الکفر بل القضاة والولاة مسلمون
یطیعونهم عن ضرورة او بدونها وکل مصر فیه وال من جهتهم یجوز له اقامة
الجمع والجماعات والحد وتقلید القضاة ولو کان الولاة کفارا یجوز للمسلمین اقامة الجمعة
ویصیر القاضی قاضیا بتراضی المسلمین انتهی و در حجة الله البالغة مرقوم هست والامام
احق باقامة الصلوة ای صلوة الجمعة وهو قول علی الاربع الی الامام ولیس
الاسلام شرطا انتهی و شاه محمد افضل الله آبادی در رساله احوطیه می‌نویسد
بیشتر می‌آید که اگر والی مصر میرد و خلیفه نیست یا صاحب شرط یا قاضی با مردمان نماز
گذارد جائز هست و اگر یکی از ایشان نباشد و مردمان با مردی جمع شوند و آن مرد
با ایشان نماز گذارد جائز باشد و نیز گذشت که احتیاج سلطان برای اقامت جمعه
بجهت آنست که رایها مختلف اند و از آنجا معلوم میشود که اگر اتفاق رایها باشد
جائز شود چنانکه در سائر صلوة پس ازین احکام معلوم میشود که سلطان برای
دفع اختلاف درکار میشود و هرگاه ملاحظهٔ اختلاف درمیان نباشد باین طور
که اجتماع آرا او باشد یا کسی متوجه اقامت آن شود و دفع اختلاف نماید جمعه جائز شود اگر
و اما ادای چار رکعت به نیت آخر ظهر بعد ادای نماز جمعه پس مبنی بر احتیاط است نه
بر اشتباه در صحت جمعه و هر چند که بعضی فقها حکم عدم ادای آن داده اند لیکن

صحیح آنست کہ ادای آن احتیاطاً مستحسن است لیکن بدون جماعت چہ جماعت ظہر دران روز ممنوع عنہ است و این ظہر محض احتیاطی است دران بدرجۂ اولی جماعت مکروہ خواہد شد و تفصیل این مسئلہ بما لا مزید علیہ در رسالۃ الاحوطیہ فی الجمع بین الظہر والجمعۃ موجود است و در در مختار بعد ذکر اختلاف در تعدد جمعہ و ترجیح جواز تعدد نوشتہ و علی المرجوح فالجمعۃ لمن سبق تحریمۃ وتفسد بالمعیۃ والاشتباہ فیصلی بعدہا آخر ظہر و کل ذلک خلاف المذہب فلا یعول علیہ کما حررہ فی البحر انتہی و در رد المحتار می نویسد تفریعہ علی المرجوح یفید انہ علی الراجح من جواز التعدد لا یصلیہا بناء علی ما قدمہ عن البحر انہ افتی بذلک مرارا خوف اعتقاد عدم فرضیۃ الجمعۃ اقول وفیہ نظر بل ہو الاحتیاط لان الخروج عن العہدۃ بیقین لان جواز التعدد وان کان ارجح واقوی دلیلا لکن فیہ شبہۃ قویۃ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا ۲۲ کیا فرماتے ہین اہین علمای دین یعنے زید نے نہ کسی مفتی کا فتوی دیکھا آنکھ سے نہ عبارت اوسکی دیکھی نہ سنی اور الزام لگا دیا کہ پانی کسی عورت مسلمان کا جھوٹا پینے کو ناجائز اور مکروہ لکھا ہے اور اوسپر لعن وطعن اور وہابی اور بے ایمان کہنا کیسا ہے

ہو المصوب زید اس حالت مین گنہگار ہوا توبہ نصوح اوسکو لازم ہے بغیر اطلاع حقیقت الامر الزام لگا دینا اور افترا کرنا کبائر سے ہے اور لعن وطعن کرنا اور وہابی و بے ایمان کہنا ہر مسلمان کے حق مین کبیرہ ہے چہ جائیکہ کسی عالم کے حق مین تمام نصوص قرآنیہ واحادیث ایسے امور کی ممانعت سے مالامال ہین واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

[illegible]

۱۲۲ استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس معاملہ مین کہ زید نے ایک عورت
قوم پاسن کو کلمہ و استغفار پڑہا کر مسلمان کیا کسی مسلمان نے کوئی اعتراض اوسکے
اسلام لانے اور زید کے مسلمان کرنے پر کسیطرح سے کسیطرح پر نہین کیا تہا خود بخود
زید نے اپنی پیالے مین پانی منگا کر مسماۃ کو دیا کہ نصف اسمین سے پی کے باقی
چہوڑ دے مسماۃ نے نصف پیا باقی چہوڑ دیا اوس پانی کو زید نے پیا اور عمرو کو
اسیطرح سے حاضرین جماعت نے تہوڑا تہوڑا تبرکا پیا جسقدر کم ہوتا تہا زید پانی
ملاتا تہا بعدہ جلسہ برخاست ہوا صرف یہہ بات نہین معلوم ہوئی کہ آیا یہی قاعدہ
ہے اور اسیطرح مسلمان ہوتا ہے کوئی آدمی کسی ملت و قوم کا ہو یا اسی قوم کے
واسطے یہہ خاص قاعدہ ہے حسب شرع شریف کے یا اگر اس قاعدہ کا برتاؤ نہو تا
تو مسلمان ہونے مین شک ہوتا یا نہین یا اگر بلا اعتراض کسی مسلمان کے اور زید کے
کسیکے شک لائے ہوئے اوسکے مسلمان ہونے اور زید کے مسلمان کرنے
بلا سبب اور بلا وجہ ایسا فعل عمل کیا گیا تو یہہ فعل داخل جاہلیت و حماقت
کے ہے اور زید سے سرزد ہوا یا نہین جسکا کوئی نتیجہ نہین تہا بیجا لیکن وہ کلمہ پڑہ کر
استغفار کر کے پاک و طاہرہ بروی شرع شریف ہوئی تو کیا عذر اور کیا شک
اوسکے اسلام لانے پر زید کو یا دوسرے مسلمانون کو تہا بلکہ شک لانے والا
کافر تہا ما زان بعد زید نے معًا بلا توقف سامنے اپنے مکان میں جا کر دریافت
کیا کہ ایک عورت مسلمان ہوئی فلان ملت کی تہی وہ مکان مین رہے اور روٹی
پکا دے۔ نامنظور ہوا۔ تو اس سے کوئی علت غائی زید کی پیدا ہوتی ہے یا نہین
اگر پیدا ہوئی تو اس پانی پینے اور پلانے سے صاف صاف ملے الضمیر زید ثابت
اور معلوم ہوا کہ یہہ فعل اسوجہ سے عمل کیا گیا کہ حاضرین قصبہ جسے اسکا جہوٹا پانی
تو بحالت موجودگی مکان زید کے کوئی صاحبان قصبہ میں متنفر نہ اوسکی قوم پر نہین ہو

اور کراہیت نہین کرینگے تو زہرت وہ عورت پر تو اپنے پیشہ حرامکاری مین قیم سر آ
قصبہ ہوئی پہلے لوگ اوسکی قومیت اور بد ملت ہونے سے پرہیز کرتے تھے اب
مسلمان ہونے سے اور زید کے پانی پینے اور چند مسلمانون کے پانی پلانے سے
قطعًا و مطلقًا نفرت نہین تہی لیکہ زید کا تقوی ایسا تہا کہ کسیکا لوٹا خود واسطے وضو
کے نہین لیتا تہا حتے کہ نماز جمعہ مین خطبہ ختم ہوگیا اور رکعت اول ختم ہوگئی اور لوٹا خاص زید
کا خالی نہ تہا مروت مانع تہی سے لے نہ سکا جب لوٹا خاص ملا تب وضو ہوا اور شرکت
نماز مین ہوئی کسیکے ظرف کو پاک نہین سمجہکے کمال کراہت سے زید پانی پیتا ہے تو زید
سے دفعتًا ایسا فعل اگر وقوع مین آیا تو بہ تعلق فرض و جاہلیت و لغویت و حماقت
ہوا یا نہین فقط

ہو المحبوب کسیکے مسلمان کرنے مین یہہ ضرورت نہین کہ اوسکا جہوٹا پانی پیا جا
جاوے اور یہہ فعل بلاوجہ سو جہہ و بلا ضرورت شرعی داخل لغویت سے ہے
[illegible] جبکہ بعض کتب فقہ مین مثل درمختار وغیرہ کے مرقوم ہے کہ جہوٹا اجنبی
عورت کا مرد اجنبی کو مرد اجنبی کا عورت اجنبیہ کو اگرچہ پاک ہے لیکن مکروہ ہے
اور رد المحتار مین یہہ مرقوم ہے کہ کراہت اوسوقت ہے کہ جب مقصود استلذاذ ہو
عبارت درمختار یہہ ہے نعم یکرہ سورہا للرجل کعکسہ للاستلذاذ واستعمال ریق
الغیر ہو لایجوز مجتبی انتہی اور رد المحتار مین مرقوم ہے قال الرملی ویجب تقییدہ
بغیر الزوجۃ والمحارم انتہی اور یہی اوسمین ہے والذی یظہران العلۃ
الاستلذاذ فقط ویفہم انہ حیث لا استلذاذ ولا کراہۃ لاسیما اذا کان یعافہ
انتہی پس بر بنا عبارت درمختار یہہ فعل زید یعنی اجنبیہ کا جہوٹا پینا اور پلانا مکروہ
ہوا اور بر بنا تحریر صاحب رد المحتار حاشیہ درمختار اگر استلذاذ حاصل ہوا تو مکروہ
ہوا اور بر تقدیر عدم استلذاذ اگرچہ مکروہ نہین ہوا لیکن اجتناب اوس سے بہتر تہا

واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

ابو الحسنات محمد عبد الحی

استفتا ۱۲۲۴ سوال کیا فرماتے ہیں علماء دین کہ زید کے پاس ایک مسماۃ قوم ہنود سے آئی اور بیان کیا کہ میں مسلمان ہوں یعنے مسلمان کے ساتھ گھر سے خاوند کو ترک کر کے رہتی ہوں مجھے دین محمدی میں آنا منظور ہے اچھی طرح سے مجھے کلمہ پڑھا دو زید نے محض انکار کر کے جواب دیا کہ بخوف سرکار ہم ایسا نہیں کرینگے مسماۃ نے زید سے کہا کہ میں ایک سال سے پاس مسلمان کے ہوں جسکو زید جانتا تھا اگر دعوی ہے خاوند کو تو وہ زیور کا مدعی ہے عدالت میں نہ میرا کیونکہ میں اوسکے کام کی کب ہوں دوسری ملت میں میں آگئی ہوں مگر زید نے جواب ہی دیا ہرگز کلمہ نہ پڑھایا و الخ جب وہ پاس مسلمان کے ہے اور اوسکے خاوند کو دعوی عورت کا نہیں بلکہ زیور کا ہے اور اسکا علم ہے تو جواب دینا اوسکو یا تا ... کلمہ

ہو المصوب ایسی صورت میں کلمہ نہ پڑھانا اور مسلمان نکرنا حرام ہے واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

ابو الحسنات محمد عبد الحی

استفتا ۱۲۲۵ سوال کیا فرماتے ہیں علماء دین کہ زید نے بکر سے پچاس روپیہ قرض لیکر سودی ایک روپیہ ماہواری پر صاف تمسک لکھدیا چند سال تک تبدیل تمسک کرتا رہا بعدہ عزم بیت اللہ شریف کیا زید نے بکر سے درخواست کی حاجی اور تہیدستی ادای قرضہ مذکور کے بیان کی بکر نے وہ قرضہ مع سود کے معاف کیا زید روانہ حج کعبہ ہوا صرف بیت اللہ شریف جا کر حج کر کے مکان کو واپس آیا زید جہاز پر سوار ہوا ایک شخص مسافر اوس طرف کا جانے والا جس مقام پر مکان زید کا تھا جہاز پر ساتھی ہوا وہ علیل ہوا اوسنے دو اشرفی دین کہ میرے مکان میں لڑکی کو دینا وہ مسافر مر گیا جب زید مکان پر پہونچا مسافر کے لڑکے کو خبر ہوئی وہ متقاضی ہوا بمشکل تمام

نصف سے کم ادا کیا ما بقے کا عذر ہے آرہے سبب ہوتا ہے اوسنے تقاضا ترک کیا محول بہ قیامت کر دیا اور اب بھی زید سودی روپیہ لیکر اپنے صرف مین لاتا ہے پہر بروی حکم شرع شریف کیا ہے

ہو المصوب زید اس صورت مین بوجہ ارتکاب ان امور کے فاسق ہے اوسپر توبہ کرنا لازم ہے ایک تو بوجہ خیانت کے جو جل شانہ فرماتا ہے ان اللہ یامرکم ان تودوا الامانات الی اہلہا اور حدیث صحیح مین وارد ہے لا ایمان لمن لا امانة له دوسرے بوجہ سود دینے اور سودی قرضہ لینے کے حدیث صحیح مین وارد ہے لعن اللہ آکل الربا وموکله وکاتبه وشاهدہ اور قرآن پاک مین ارشاد ہے واحل اللہ البیع وحرم الربا الی آخر الآیات فی سورة البقرة واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا سوال کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ زید نے حالت مرض سخت مین کہ زندگی سے نا امید تہا یہہ نذر کی کہ اگر مین اس مرض سے اچہا ہو جاؤن تو ڈیڑہ برس روزہ رکہون اب اوسکو صحت ہو گئی اس صورت مین کوئی روزہ مثل روزہ ایام بیض وغیرہ کے رکہنے سے یا کسیطرح صدقہ دینے سے ڈیڑہ برس کے روزے اوسکے ذمہ سے ساقط ہو سکتے ہین یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب صدقہ دینے سے نذر مذکور ساقط نہین ہوگی ضرور ہے کہ اوسیقدر روزے رکہے جاوین خواہ ایام بیض مین خواہ کسی اور ایام مین اور چونکہ اوسنے نذر مین یہہ نہین کہا ہے کہ علی الاتصال اسقدر روزے رکہون گا اس وجہ سے اوسکو اختیار ہے کہ متفرق روزے رکہے واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ عورت اجنبیہ کا جھوٹا پانی پاک ہے یا نہین اگر پاک ہے تو مرد اجنبی کو اوسکا پینا جائز ہے یا نہین

ھو المصوب جھوٹا پانی آدمی کا کہ جنب اور اوسکا بخس بنجاست ظاہرہ نہو خواہ مرد ہو یا عورت پاک ہے اور اوسکا پینا اگر عورت کا جھوٹا ہے تو مرد اجنبی کو مکروہ ہے وبالعکس فے الدر المختار رلغیر یکرہ سورھا للرجل کعکسہ انتہی واللہ اعلم

کتبہ العبد القیس محمد المدعو بادریس النجرامی عفا اللہ عنہ

استفتا کیا فرماتے ہین طوطیان بوستان احادیث وحاملان قرآن و احادیث کہ منبر بائین طرف یا داہنی طرف یا اوسط مسجد مین تھا آنحضرت صلعم مین اور درمیان منبر اور محراب کے کسقدر فرق تھا اور جواب سب مسئلون کا عبارت عربی کے بجنسہ مع حوالہ الکتاب مع شرط صحیح اور ضعیف کے

ھو المصوب مسجد نبوی مین آنحضرت صلعم اور خلفا رضہ کے زمانہ مین محراب نہ تھی جیسا کہ سمہودی نے وفاء الوفا باخبار دار المصطفی مین لکھا ہے المسجد الشریف لم یکن لہ محراب فی عہدہ صلعم ولا فی زمن الخلفاء بعدہ وان اول من احدثہ عمر بن عبد العزیز فی عمارۃ الولید انتہی اور منبر مقام قیام امام سے داہنی طرف تھا جیسا کہ وفاء الوفاء مین ہے قال النووی فی مناسکہ وفی احیاء علوم الدین انہ ای المصلی یجعل عمود المنبر حذاء منکبہ الایمن ویستقبل السارية التی الی جانبہا الصندوق فذلک موقف رسول اللہ صلعم اور مابین منبر و مقام مصلی رسول کے ۱۴ ذرع ایک بالشت فرق تھا جیسا کہ اسی مین ہے قال ابن زبالۃ ان ما بین المنبر ومقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم

الذی کان یصلی فیه حتی توفی اربعة عشر ذراعا وشبرا انتهی اور منبر وسط
مسجد مین تہا اور فاصلہ درمیان اوسکے اور درمیان دیوار جہت قبلہ کے بقدر
ایک ذرعہ کے تہا جیسا کہ وفاء الوفا مین ہے قد یروی یحیی فی ترجمة ما جاء
فی زیادة الولید ان عمر بن عبد العزیز حضر رجالا من قریش فاروہ مسجد
رسول الله الذی زاد فیه عثمان فقلع عمر بن عبد العزیز المسجد الاول الذی
کان فی عہدہ صلی الله علیه وسلم فکان جدار القبلة من وراء المنبر
ذراعا او اکثر من ذراع انتهی اور یہی اوسی مین ہے موضع المنبر لم یتغیر
ویبعد کل البعد ان یجعل النبی صلی الله علیه وسلم موضع منبرہ فی طرف
مسجدہ ولا یتوسط اصحابه انتهی والله اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی ۞

باب احکام المسجد

[illegible] سوال کیا فرماتے ہین علمای دین او رمفتیان شرع متین
اس مین کہ ایک بزرگ نے محلہ مین ایک مسجد بنوائی تہی اور بعد زمانہ
دراز کے وہ احاطہ مسجد منہدم ہوگیا اب اولاد اون بزرگ یعنی بانی مسجد کے چند شخص ملکر
چاہتے ہین کہ اوس مسجد قدیم کو بنواوین اور آباد کرین چنانچہ زائد از نصف
تیار بہی ہوگئی اب ایک شخص اہل محلہ سے کہ جو اولاد مین اون بزرگ یعنے بانی
مسجد کے نہین ہے مانع اور قلع تعمیر مسجد معمرة النصف کا ہے اور کہتا ہے
کہ ہمکو استحقاق اس مسجد کے انہدام کا ہے اور ہم اسکو توڑ دینگے کیونکہ میرے
دادا نے اس مسجد کو بنایا ہے میرے سوا کسی غیر کو حق بنانے یا توڑنے کا نہین
ہے اور اصل کیفیت یہہ ہے کہ بعد انہدام مسجد قدیم کے جد مانع مسجد قدیم نے
زر مسلمانان سے کہ یکے از معتقدان اون بزرگ بانی مسجد قدیم کی تہی تعمیر
مسجد منہدمہ شروع کی لیکن وہ ناتیار رہکر تہوڑے عرصہ بعد بالکل مسمار ہوگئی

بھائی کے پدر مانع مسجد قدیم نے ایک مکان جدید بنام نہاد مسجد زمین مشترکہ میں بغیر اشخاص کی جواب تعمیر مسجد قدیم کی کرتے ہیں بنایا اور اوسمین دو صورت عالم کی چیز چند بچین نصب ہین اور عشرۂ محرم مین پھول اور سہرا اون پنجون مین چڑھتا ہے اور دسوین محرم کو مثل تعزیہ کے وہ پھول اور سہرہ دفن ہوتا ہے بنوایا اور بانی مسجد جدید یعنے پدر مانع و تابع مسجد قدیم عقیدہ کہ سب حضرت معاویہ رضم کا بہی رکھتا بلکہ اپنے مصنفات مین اون حضرت کی شان مین اوسنے لکھا ہے (ہر کہ لعنت برا و کند لعنت بر آنکس باد آمی) اس سبب سے بعض اشخاص محلہ اور مالک زمین مشترکہ مسجد جدید کہ جواب تعمیر مسجد قدیم کرتے ہین اوس مسجد جدید مین نماز نہین پڑہتے ہین اور مانع مسجد قدیم بہی صورت الم کو منہدم نہین کرتا ہے اور کہتا ہے کہ یہ صورت الم میرے باپ نے بنائی ہے اور اب وہ قضا کر گئے ہم اب اسکو نہین توڑینگے اور جو توڑے گا اوس سے مزاحمت کرینگے کیونکہ میرے باپ کا بنایا ہوا ہے اور اب تھوڑے زمانے سے مسجد قدیم اوس محلہ سے دوسرے محلہ مین چلا گیا ہے تو ایسی صورت مین بہائی اور مسجد قدیم کا اون لوگون کو جو اولاد بانی مسجد قدیم مین ہین بحیثیت وراثت یا بحیثیت حق اسلام جائز ہے یا نہین اور وہ مسجد جدید جسمین صورت الم ہے اور زمین مشترکہ مین بلا رضامندی دیگر شرکا تیار ہوئی ہے حکم مسجد مین ہے یا نہین اور مانع مسجد قدیم کو کہ جواب نصف سے زیادہ تیار ہو گئی ہے حق انہدام کا ہے یا نہین اور حق مین مانع مسجد یعنے توڑنے والے کے علمای دین کیا حکم دیتے ان سب امور مستفسرہ کو کتب احادیث اور فقہ سے جسطرح ثابت ہو مفصل بیان فرماوین بینوا توجروا فقط اور مانع مسجد قدیم معمرۃ النصف یہ بہی کہتا ہے کہ عرس خواجہ عثمان ہارونی مین جو میری طرف سے ہوتا ہے فقرا آتے ہین اور مسجد قدیم مین بیٹھتے ہین اسواسطے ہم اسکو منہدم کر دینگے آیا نشست و برخاست فقرا چند تھوڑے زمانے سے اوس مسجد قدیم

ین ہوتی ہے باعث انہدام مسجد قدیم ہو سکتا ہے یا نہین

ہو المصوب وہ مسجد جو زمین مشترک مین بلا رضامندی دیگر شرکا رتیار ہوئی ہے حکم مسجد مین نہین ہے اسوجہ سے کہ شرائط صحت وقف سے مملوک ہونا اوس موقوف کا واقف کے لیئے ہے جیسا کہ بحر الرائق وغیرہ مین ہے و من شرائطہ ملک الواقف وقت الوقف اور ہرگاہ وہ زمین مشترکہ کل ملک بانی مسجد مین نہ تھی اور نہ اور شرکا کی اجازت تھی لاجرم وقف اوسکا غیر معتبر ہوگا اور مسجد قدیم کی تعمیر کا حق اہل محلہ کو اور اولاد بانی کو حاصل ہے اور کسیکو اوسکی ممانعت کا حق نہین رد المحتار مین ہے اما اہلہا ای اہل المحلۃ فلہم ان یہدموہ و یجددوا بنائہ و یفرشوا الحصیر و یعلقوا القنادیل لکن من مالہم لا من مال المسجد و یضعوا حیفان الماء للشرب و الوضوء ان لم یعرف الباني بان ولد الباني اولی و لیس لورثتہ منعہم من نقضہ و الزیادۃ فیہ ہرگاہ تعمیر کرنے والے اہل محلہ ہین اور اولاد بانی قدیم کی ہین اونکو یہ امر کا حاصل ہے اور مانع کو ممانعت حرام ہے اور انہدام تعمیر شدہ کی موجب گناہ ہے قال اللہ جل و علا فی کتابہ المعلی و من اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ و سعی فی خرابہا انتہی حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا ما قولکم ارشدکم اللہ تعالی مصلیان را گذاردن نماز تراویح باقتدا امامے کہ در مسجد دیگر یکبار نماز تراویح بایک ختم قرآن با جماعت مقتدیان گذاردہ جائز است یا نہ تفصیل این اجمال اینکہ اگر حافظے در مسجدے نماز تراویح بایک ختم قرآن در عشرہ اولے ماہ مبارک با گروہے از مصلیان گذارد وہمان حافظ خواہد کہ در عشرہ ثانیہ نماز تراویح با ختم قرآن مرۃ بعد اولی در مسجد دیگر با دیگر گروہ از مصلیان کہ ہنوز نماز تراویح با ختم قرآن نگذاردہ اند گذارد جائز است یا نہ بعض از متفقہین میگویند کہ این حافظ را

نماز تراویح چنین مصلیان را خوانانیدن و این مصلیان را نماز تراویح خلف چنین
حافظے خواندن جائز نیست بدلیل اینکه در کتب فقهیه آورده اند کہ السنة فی التراویح
الختم مرة پس حافظے کہ در مسجدی یکبار باختم قرآن قوم را نماز تراویح خوانانید از
عهده سنت ختم فراغت کرد ختم دیگر را او برا کردن جز تنفل و تطوع متصور نباشد
و مصلیان مسجد دیگر کہ هنوز در تراویح مع الختم بر داشته اند سنت ختم بر ذمت ایشانست
پس اقتدار خلف امام متنفل فی الختم نباید کرد کہ اقتدای متسنن فی الختم خلف
متنفل فی الختم باعث لزوم بنای قوی بر ضعیف و بنای بر معدوم جائز نیست کاقتداء
المفترض بالمتنفل حالانکہ این چنین طریقه تراویح خواندن و خوانانیدن در بلاد و امصار
مشارق و مغارب عموما و خصوصا در حفاظ شائع و واقع ست کہ یک حافظ در ایام صیام
در مساجد کثیره ختوم کامله قرآن یعنی بتمامه بکرات و مرات میکند متواتر کانت ام لا
ادلا بینوا توجروا فقط

هو المصوب فقهارا اختلاف واقع است درینکه بعد یک ختم در بقیه لیالی رمضان
آیا تراویح سنت موکده می ماند یا نه بعض میگویند کہ مشروعیت و سنت تراویح ست
مگر برای ختم هرگاه ختم حاصل گشت سنت تراویح باقی نماند بلکه از قبیل نوافل محض
گشته لیکن مختار و مفتی به بلکه صحیح آنست کہ تراویح در جمیع لیالی رمضان سنت موکده
است و ختم سنت علحده است یکی ازین هر دو تابع دیگری نیست پس بعد ختم سنت
تراویح باقی خواهد ماند پس بر قول اول در صورت سوال بحسب تصریح بعض فقها نماز
تراویح و ختم از ذمه مقتدیان ساقط خواهد شد بلکه ایشان اگر در عشره اول تراویح
مع ختم ادا نکرده اند تراویح بر ایشان سنت باقی مانده پس اقتدای شان با چنین
کس کہ از ختم فراغ حاصل کرده جائز نخواهد بود در خزانة الروایات می نویسد المسئلة
امام ختم فی التراویح مرة و ختم ثانیا بغیر هذه القوم لا یخرج القوم الثانی عن السنة

لان الامام خرج عن السنة فصار النفل فيكون في صلوة النفل ولا يذكرون ثواب صلوة التراويح
وفي رسالة صدر الدين الحسام البنانی فان قلت ما تقول في امام ختم في التراويح
ثم شرع في الختم ثانيا هل يجوز الاقتداء لمن لم يسمع الختم ولو اقتدى به هل يكون
هذا الختم محسوبا قلت كانت هذه المسئلة دائرة في مجلس اساتذة الدهلي
زمانا طويلا فقال بعضهم لا يجوز لانه بناء القوي على الضعيف اوهل التراويح
للمقتدي سنة موكدة ولم يبق في حق الامام سنة موكدة بل صار في حقه
تطوعا والسنة اقوى حالا منه وقاسوه على اقتداء المفترض بالمتنفل انتهى
وجه مبنی این حکم بر آنست که اقتدای مودی سنت موکده بمودی نفل محض جائز نیست
پس هرگاه از ذمه امام سنت تراویح ساقط شد تراویح در حق او نفل باقی ماند و بر
ذمه مقتدیان تراویح وختم هر دو سنت اند فلا یجوز اقتدائهم به. لیکن این مسئله هم [illegible]
اختلاف فقها دران واقع است بعض اقتدای مودی سنت با مودی تطوعات
جائز ندارند لئلا یلزم الاقتداء بالضعيف كما لا يجوز اقتداء المفترض بالمتنفل
وبناء عليه در فتاوی قاضیخان وغیره درباب اقتدای مودی تراویح با مودی تطوع
مرقوم است الصحيح انه لا يجوز انتهى وبعض جائز میدارند لان كل سنة فهي نفل بالحقيقة
فليس فيه الا اقتداء المتنفل بالمتنفل كما في خزانة الروايات وغيره ولعل الحق يدور
على القول الثاني وبر تقدیر قول دوم که صحیح ومختار جمهور است در صورت سوال عدم
سقوط سنت ختم از مقتدیان وجهی معتد به معلوم نمی شود چه نفس نماز تراویح در حق امام
ومقتدی هر دو سنت موکده است فلیس هناك الا اقتداء المثل بالمثل باقی ماند
تسنن وتنفل ختم پس برای هر کس همین قدر سنت است که یک ختم در تراویح ادا نموده
خواه بقرأت خود یا بسماعت از دیگر خواه آن شخص دیگر بطور سنت خواند یا بطور
تنفل یا بطور وجوب بنذر وغیره وهر سنت در حقیقت نفل است چنانکه در فتح القدیر

می آرد فی الاصل هو نفل لانه یتوقف حصوله علی متبع السنة انتهی ناز فامیه هرگاه امام قرأت قرآن ساخته اگرچه آن قرأت برای او سنت موکده نباشد ولکن مقتدی آن را استماع کرده سنت ختم از ذمه مقتدی ساقط شد چه سنت در حق او صرف سماع قرآن بود من غیر تقیید کون القاری مفترضا او مستننا فی القراة وازینجا اینهم مرشود که درین صورت یک رکن امام یعنی قراة ضعیف شد آن را دفع باین طور باید کرد که همچون ضعف مانع اقتدا نیست فان کل سنة نقل در خزانة الروایات می نویسد قد روی بعض اهل العلوم عن کنز الفتاوی ام قوما فی التراویح وختم فیها ثم ام قوما آخرین له ثواب الفضیلة ولهم ثواب الختم انتهی والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۲۱

استفتا سوال چند مصلیان باعث عدم میسر قرآن باوجود تمکن بروش تراویح مسجد محله خود را گذاشته که دران مسجد موذن و امام بخصوصیت به مسجد محله دیگر بجهت استماع ختم قرآن می روند جائز است یا نه بینوا توجروا

هو المصوب جائز است والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۲۲

استفتا — چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که اگر زید از عمرو رخصت شده و کسے از ینها مسافر نیستند و باهم مصافحه نمودند پس این مصافحه جائز خواهد شد یا نه مع سند کتاب بیان فرمایند بینوا توجروا

هو المصوب مصافحه بوقت ملاقات مسنون است علی قاری در شرح مشکوة می نویسد محل المصافحة المشروعة اول الملاقات انتهی و بوقت رخصت مسنون نیست البته در شرعة الاسلام مذکور است که صحابه بوقت رخصت مصافحه میکردند عبارتش این است کان اصحاب رسول الله اذا تلاقوا تعانقوا واذا تفرقوا تصافحوا

ونحمد والله واستغفر واعبد ذلك فان التقوى افتر توافى الشيء مرارا انتهى والله

حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي [مہر: محمد عبد الحی ابو الحسنات]

۲۳۳ استفتا سوال کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ کہال درندے کی کہانا ازروی شرع شریف کے حلال ہے یا حرام ہے یا مکروہ کدام مکروہ اور پایہ گاو یا بہینس کے کہ جو نے زمانہ ایام سرما مین کہایا جاتا ہے کہانا درست ہے یا نہین اور کہال مرغ اور پایہ گاو وغیرہ مین کسقدر فرق ہے صاف صاف بحوالہ کتب مع عبارات کے ملاحظہ فرماکر مزین بمہر و دستخط فرمائیے بینوا توجروا

ہو المصوب درست ہے نہایۃ البیان فیما یحل و یحرم من الحیوان مین بحث ذکر احکام شاۃ مین ہے و پوست ونیز قبل دباغت حلال است با این طور کہ شوربا پالا کردہ بخورد و وقتیکہ دباغ شد از خوردن بیرون باشد لکن انتفاع دیگر بوی درست [illegible] الطالب المومنین و در زیلعی مذکور است اگر سر گوسفند خون آلودہ سوختہ شود از ان خون پس گرفتہ شود از ان شوربا جائز نیست و سوختنش مانند [illegible] انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۳۴ استفتا سوال کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ ایک یا دو مینگنی جو ہے کی پلاؤ کی دیگ مین یا شیر برنج مین سے نکلے تو وہ کل نجس ہے یا کسیقدر اور کسی نے جو لاعلمی سے کہایا تو کہلانے والا عاصی ہوگا یا نہین اور روٹی کا کیا حکم ہے جس روٹی مین مینگنی نکلے وہی نجس ہے یا کل روٹیان اور من آٹے کی صاف صاف بحوالہ کتب مع عبارت کے ملاحظہ فرماکے مزین بمہر و دستخط فرمائیے بینوا توجروا

ہو المصوب جس روٹی مین مینگنی نکلی اگر مینگنی سخت ہو وہ پھینکدی جاوے اور روٹی کہائی جاوے

[illegible]

اور اگر بالکل مخلوط ہوگئی اور ریزہ ریزہ ہوکر ملگئی تو وہ روٹی کہائی جاوے
فتاوی سراجیہ مین ہے خبز وجد فی خلاله سرقین فارۃ فان کان علی صلابتہ
یرمی و یوکل الخبز انتہی باقی صرف ایک روٹی مین نکلنے سے اور روٹی اوس کی کی
کہانا منع نہین ہے اور شیر برنج وغیرہ مین اگر مینگنی سخت نکلی اور بالکل مخلوط نہوئی
ہو تو بعض متاخرین نے فتوی دیا ہے کہ مینگنی پہینکدی جاوے اور وہ کہایا جاوے
مگر مقتضای احتیاط یہہ ہے کہ نکہایا جاوے خزانۃ الروایات مین مذکور ہے
فی العتابیۃ خرء الفارۃ یحرف من المتاخرین من رخص فی الدہن و فی الطعام
ان کان قلیل لا یفسد ما لم یوجد ریحہ او طعمہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ
القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی | محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا سوال کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ قطعہ اراضی
مشترک کہ اوسمین حصہ وملکیت ہنود و مسلمانان کی ہے اور اوس اراضی
مین کہ وہ تاہنوز تقسیم نہین ہے کوئی شخص مسجد خواہ مسجد گاہ اپنا ہنود بلا اجازت
مسلمانان کے زبردستی زمین لیکر بنوالے تو ایسی مسجد بنائی ہوئی مین نماز پڑہنا
عند الشرع شریف درست ہے بلا کراہت یا بکراہت یا نہین بینوا بالکتاب
توجروا بالصواب

ہو المصوب شرائط وقف سے یہہ ہے کہ شئے موقوف بوقت وقف ملک
واقف ہووے جیساکہ بحر رائق وغیرہ مین ہے من شرائطہ ملك الواقف عند الوقف
انتہی پس وہ مسجد جو زمین مشترک مین بلا اذن شرکا بنائی گئی وہ شرعاً مسجد
نہوگی اور اوسمین نماز پڑہنے سے ثواب نماز مسجد کا نہ ملیگا بلکہ ایسے مقام پر نماز
پڑہنا نچاہیئے صدر شہید کتاب الواقعات مین لکہتے ہین مسجد بنی علی سور المسجد
لا ینبغی ان یصلی فیہ لان السور حق العامۃ فلا یجعل حق الصلاۃ وما یکنا

تو بنی المسجد علی ارض المغصوب انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

كتاب الوصية
فرستادہ مولوی عبد الحی صاحب از جونپور

استفتا سوال زید نے بحالت صحت ذات وثبات عقل کے ایک وصیت نامہ لکھا اور عمرو اپنے بیٹے کو وصی مقرر کر کے قابض و دخیل اپنے روبرو کل املاک اپنی پر کرا دیا بعد اسکے زید مر گیا او سوقت مسماۃ ہندہ بنت زید نے بہ تسلیم وصیت نامہ قبضہ و دخل عمرو کا بحال رکھا اور عمرو مذکور قریب بیس سال کے قابض و دخیل رہکر مطابق وصیت نامہ کے عمل درآمد کرتا رہا اب عمرو مر گیا اور اسنے چھوڑا اصل موصی کی دختر ہندہ کو اور ہندہ کی بیٹون کو یعنے موصی کے نواسون کو اور تین بیٹے نابالغ اور تین لڑکیان نابالغہ اور مسماۃ صالحہ ایک بیٹی بالغہ اور مسمی بکر ایک بیٹے بالغ ہندہ سمے بکر کہ سعید و صالح ہے اور بہ نسبت جملہ ورثہ کے لائق اہتمام ... وغیرہ ہے بذریعہ وصیت نامہ مذکور قابض املاک ہوا اور ساتھہ امانت اور دیانت کے تعمیل امور مندرجہ وصیت نامہ کرتا ہے سوال اول بموجب وصیت نامہ کے وصی بہ نسبت چار آنہ کے اشخاص مذکورہ مین سے کون شخص ہوگا سوال دوسرا اور جو شخص وصی ہوگا بہ نسبت چار آنہ کے وہی شخص وصی و منتظم بہ نسبت بارہ آنہ کے بھی ہوگا سوال تیسرا درحالیکہ وہی شخص وصی ہو تو ورثا سے موصی کو اختیار انتزاع قبضہ کا اوس شخص سے نسبت چار آنے کے یا بارہ آنے بقیہ کے حاصل ہے

بینوا توجروا

ہو المصوب چونکہ دفعہ ۳ مین موصی نے تصریح کر دی کہ انتظام و تصرف ہماری اولاد مین رہیگا اسوجہ سے موصی کے نواسون کو کچھہ مداخلت نہین ہو سکتی ہے کیونکہ لفظ اولاد سے اولاد بنت بقول مفتی بہ خارج ہین تنقیح الفتاوی الحامدیہ مین صفحہ ۲۵۶ جلد اول چھاپہ مصر مرقوم ہے قال الطرسوسی فما حاصلہ ان فی دخول

اولاد البنات فی لفظ الاولاد اختلاف الروایة ففی روایة الخصاف وهلال
یدخلون وفی ظاهر الروایة لا یدخلون وعلیه الفتوی وذکر العلامة البیری
انه اختلف هل یدخل ولد البنت فی قوله علی ولدی وولد ولدی قال فی المحیط
لا یدخلون فی ظاهر الروایة وعلیه الفتوی لانهم ینسبون الی الاب دون
دون الام فاعتمده فی التجنیس وکذا اعتمده المتاخرون منهم الشیخ قاسم المحقق
وقال هو الذی یفتی به انتهی ملخصا اور جو ورثہ بالغ نہیں وہ بھی تا وقت بلوغ ولیت
قابل وصایت وولایت نہیں جیسا کہ بحر رائق میں ہے فی الاسعاف لو اوصی الی
صبی تبطل فی القیاس مطلقا وفی الاستحسان هی باطلة ما دام صغیرا انتهی پس
رہے اور ورثہ اوس میں سے جو سعید صالح ولائق انجام امور وقف کے ہو وہ بموجب
نص موصی امور وقف میں بابت چلانے کے وصی ومتہتم ہوگا اور اگر چند ورثہ سعادت
ورشد میں برابر ہوں تو جو عالم ہوگا اور امور وقف کا اہتمام اچھی طرح
دیانت وامانت سے کر سکتا ہوگا وہ متہتم قرار دیا جاوے گا تنقیح الفتاوی
صفحہ ۲۱۲ میں ہے لو احدهما اورع والآخر اعلم بامور الوقف فهو اولی اذا امن
من خیانته ولو استویا رشدا وکان احدهما عالما فانه یقدم انتهی اور جو سعید صالح
لائق انجام حسب نص موصی متہتم امور وقف کا ہوگا وہی شخص بابت بارہ آنہ کے
بہی وصی قرار دیا جاوے گا فتاوی قاضیخان کے صفحہ ۱۴۲ جلد چہارم مطبوعہ کلکتہ میں ہے
لو قال الواقف انت وصی فی امر الوقف خاصة قال ابو حنیفة هو وصی فی الاشیاء
کلها انتهی اور بہی اوسمیں صفحہ ۲۲۹ میں ہے اذا اوصی الی رجل فی نوع کان وصیا فی
الانواع کلها انتهی اور بحر رائق کی کتاب الوقف میں ہے لو جعله وصیا فی امر الوقف
فقط کان وصیا فی الاشیاء کلها عند ابی حنیفة ومحمد انتهی اور جامع الرموز کے صفحہ
۲۳۸ جلد ۲ مصطفائی کتاب الوصایا میں ہے اطلاقه مشعر بانه لو جعل رجلا وصیا

فی نوع صار وصیا فی الانواع کلہا کما فی الذخیرۃ وغیرہ انتہی اور تحقیق شرح مختصر قدوری اور منح الغفار شرح تنویر الابصار میں ہے لو خص لہ الوصیۃ فی مال لہ فہو وصی عند ابی حنیفۃ فی کلہ انتہی اور فتاوی سراجیہ اور مجمع البرکات میں ہے الوصی فی نوع یکون وصیا فی الانواع کلہا انتہی اور عبارت دفعہ ۶ وصیت نامہ کی اور نہ نیلام سے حق و دخل مسمی عمرو خواہ ادنکے جو قائم مقام ہوں فتور نہ آوے گا الخ نص صریح اس امر پر ہے کہ بابت بارہ آنہ کے وصایت بعد عمرو کے ادنکے قائم مقام کی طرف منتقل ہوگی اور ورثہ موصی کو یا حاکم کو اختیار نہیں ہے کہ بدون ثبوت خیانت کے انتزاع قبضہ وصی سے مقدار چار آنہ یا بارہ آنہ کو کریں جامع الرموز صفحہ ۴۸۱ میں ہے ویبقی وجوبا امین عن الخیانۃ یقدر علی القیام بہا انتہی اور شرح مختصر وقایہ للشمنی میں ہے ویبقی وصی امین یقدر علی التصرف ولیس للقاضی اخراجہ عن الوصایۃ انتہی اور ہدایہ کے باب الوصی میں ہے لو کان قادرا علی التصرف امینا فیہ لیس للقاضی ان یخرجہ وکذا اذا اشتکی الورثۃ او بعضہم الوصی الی القاضی فانہ لا ینبغی لہ ان یعزلہ حتی تبدو لہ منہ خیانتہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۳۳ استفتا سوال کیا فرماتے ہیں علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ مثلاً زید نے اپنی املاک موقوفہ اور موصی بہا کا وصی اور منتظم اپنے پسر بسمی بکر کو کر کے املاک مذکورہ پر قابض و دخیل کرا دیا اور یہ شرط کی کہ بعد میرے بکر کے ہمیشہ ہر زمانہ میں ایک شخص ہماری اولاد میں سے کہ سعید و لائق ہو وصی و منتظم املاک مذکورہ کا ہوا کرے گا شرعاً یہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ میں ہے یا نہیں بینوا توجروا۔

ہو المصوب یہ شرط جائز اور واجب التعمیل ہر زمانہ میں ہے فتاوی عالمگیری میں ہے فی فتاوی محمد بن الفضل سئل عن شرطہ فی اصل الوقف الولایۃ لنفسہ ولاولادہ قال یجوز بالاجماع انتہی اور اوسیمین ہے ان متولیہ فلان بعد موتی ثم بعدہ یلیہ فلان ثم بعدہ یلیہ فلان فہذا الشرط جائز کذا فی محیط السرخسی انتہی اور فتاوی قاضی خان میں ہے لو شرط الواقف فی الوقف ان یکون الولایۃ لہ ولاولادہ فی تولیۃ القیم وعزلہ والاستبدال بالوقف وما ہو من انواع الولایۃ واخرجہ من یدہ الی المتولی جاز ذلک ذکرہ الاسبیر انتہی اور اشباہ میں ہے شرط الواقف کنص الشارع یجب اتباعہ انتہی اور طحطاوی حاشیہ درمختار میں لکھتے ہیں شرائط الواقف معتبرۃ کالنصوص فیراعی کالنصوص انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۳۸

استفتا سوال ایک عورت نے زنا اور رقص کے ذریعہ سے روپیہ پیدا کیا اوسمین سے خیرات کرے اگر امیدوار ثواب کی ہو تو کار فرمود جاوینگی یا مسلمان رہیگی ملا ایسی عورت کے ہاتھ کوئی چیز بیچکر اوسکے روپیہ میں سے قیمت لینا حلال ہے یا حرام ملا کوئی ڈاکٹر یا طبیب عورت مذکورہ کا علاج کرے تو حق العلاج اوسکے روپیہ میں سے لینا درست ہے یا نہیں ملا عورت مذکورہ کو اپنے گھر میں کرایہ پر رکھکر اوسکے روپیہ میں سے کرایہ لینا کیسا ہے ملا وہ عورت اگر نذر کسی کو روپیہ نذر کرے تو اوسکی نذر لینا حلال ہے یا حرام ملا جو روپیہ اوسنے زنا کے ذریعہ سے پیدا کیا اور جو ناچ گانے سے ان دونوں میں کچھ فرق ہے یا حرمت میں برابر ہے اوسکی کمائی اور نذر لینے والے کے واسطے ملا وہ عورت اگر دعوت کرے یا کچھ تحفہ بھیجے تو اوسکو قبول کرنا درست ہے یا نہیں ملا وہ عورت جسکے پاس مال حلال بالکل نہین فقط

اور رقص کی اجرت کا روپیہ ہے اگر وہ خیرات کرنا چاہے تو کیونکر کرے ۹ اگر وہ
عورت قرض لیکر خیرات کرے اور پھر اپنے روپیہ سے قرض ادا کر دے تو ثواب
خیرات کا پاویگی یا نہین ۱۰ اگر قرض لیکر وہ عورت کسیکو نذر دے تو وہ نذر قبول کرنا
جائز ہے یا نہین ۱۱ زنا اور رقص کے صلے مین اوسکی ایک رقم تنخواہ مقرر ہے اوسکے
سوا بھی اور روپیہ وہ اپنی خوشی سے دیتا ہے جسکی وہ نوکر ہے یہہ دونون
رقمین حرمت مین برابر ہین یا نہین

ھو المصوب زنا اور رقص اور غنا کے ذریعہ سے جو مال پیدا ہو وہ خبیث
اور حرام ہے اور اس باب مین زنا اور ناچ گانا سب برابر ہین اور ایسی بذریعہ
اجرت کسی معصیت کے جو حاصل ہووے وہ خبیث ہے ہان وہ مال جو مغنیہ یا زانیہ
کو کسی نے بغیر اجرت و بغیر شرط کے ابتداءً تبرع کیا وہ خبیث نہین ہے اور مال خبیث
کا حکم یہہ ہے کہ کل مال واپس کر دینا اصل مالک کو اگر معلوم ہو واجب ہے اور
اگر معلوم نہو تو تصدق کل کا واجب ہے لیکن نہ بہ نیت طلب ثواب کے بلکہ بہ نیت
فراغ ذمہ کے اور اگر ایسے مال سے تصدق مین نیت طلب ثواب کی کیجاویگی پس
اگر حرمت اوس مال کی قطعی ہے جیسا کہ مال غصب وغیرہ تو وہ شخص کافر ہو جاویگا
اور اگر قطعی نہین ہے یعنے دلائل قطعیہ سے نہین ثابت ہے تو وہ کافر نہوگا جیسے
مال زنا و رقص کہ اسکی حرمت دلائل ظنیہ سے ثابت ہے مگر اس نیت سے وہ شخص
قابل مواخذہ ہوگا اور صدقہ اوسکا مقبول نہوگا قال اللہ طیب لا یقبل الا الطیب
رد المحتار حاشیہ در مختار کے کتاب الاجارہ مین ہے فی المنتقی امرأۃ نائحۃ
او صاحبۃ طبل او زمر اکتسبت مالا ردتہ علی اربابہ ان علموا والا تتصدق بہ
وان من غیر شرط فھو لھا وقال الامام الاستاذ لا یطیب والمعروف کالمشروط انتھی
قلت وھذا یمین الاخذ بہ فی زماننا لعلمھم انھم لا یذھبون الا باجر البتۃ

طحطاوی انتہی اور درمختار کی کتاب الاجارہ میں ہے ولا تصح الاجارۃ
لعسب التیس وھو نزوہ علی الاناث ولا لاجل المعاصی مثل الغناء والنوح و
الملاہی ولو اخذ بلا شرط یباح انتہی اور یہی اوسمین کتاب الزکوۃ میں ہے فی
شرح الوھبانیۃ عن الذخیرۃ انما یکفر اذا تصدق بالحرام القطعی انتہی رد المحتار
میں ہے قولہ اذا تصدق بالحرام القطعی ای مع رجاء الثواب الناشئ عن
استحلالہ اور شرنبلالی کے رسالہ حفظ الاصغرین عن اعتقاد ان الحرام لا یتعدی
الی ذمتین میں ہے لا یتصدق بہ ای بالتصدق من المال الخبیث تحصیل الثواب
بل تفریغ الذمۃ اور ایسی عورت جسکے پاس مال حرام ہے اگر اور مال حلال بھی
اوسکے پاس ہے اور وہ بہ نسبت حرام کے زائد ہے تو اوسکی نذر قبول کرنا اور
اوسکی دعوت کھانا اور اوسکا صدقہ اور ہدیہ لینا اور اجرت کرایہ مکان یا اجرت
العلاج وغیرہ لینا درست ہے بشرطیکہ یہ نہ معلوم ہو کہ یہ جو اوسنے دیا
عین مال حرام ہے اور اگر یہ معلوم ہو یا یہ کہ مال حرام غالب ہو تو کچھ نہیں در
ہے اشباہ والنظائر میں ہے اذا کان غالب مال المھدی حلالا فلا باس بقبول
ھدیتہ واکل مالہ ما لم یتبین انہ من حرام وان کان غالب مالہ الحرام لا یقبلھا
ولا یاکل الا اذا قال انہ حلال ورثہ او استقرضہ انتہی اور حفظ الاصغرین میں
ہے فان قلت کیف ساغ للفقیر تناول ما فیہ حیث قلت محلہ عدم علم عین
المال فان علم بہ فہی کغیرہ لا یحل لہ انتہی اور خزانۃ الروایات میں ہے
فی ملتقط الناصری اکل الربا وکاسب حرام اھدی الیہ او اضافہ وغالب
مالہ حرام لا یقبل ولا یاکل ما لم یخبرہ ان ذلک المال حلال ورثہ او استقرضہ
وان کان غالب مالہ حلالا لا باس بقبول ھدیتہ والاکل منہ انتہی اس سے
یہ بھی معلوم ہو گیا کہ اگر وہ شخص کہ کل مال اوسکا حرام ہے وہ اگر خیرات کرنا چاہے

تو قرض لیکر کرے اور اپنے مال خبیث سے اوس قرض کو ادا کرے اور قرض لیکر جو دیگا اوسکا ثواب اوسکو ملیگا اور نذر و تحفہ وغیرہ اوس سے لینا بھی درست ہوگا حفظنا الاصغرین میں ہے فی الخلاصۃ قال فی شرح حیل الخصاف لشمس الائمۃ ان الشیخ اباالقاسم کان ممن یاخذ جائزۃ السلطان وکان یستقرض جمیع حوائجہ ویقضی دینہ بما یاخذہ من الجائزۃ انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۳۹

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم کیا فرماتے ہین علمای دین ایسے موی مبارک کی زیارت کی نسبت اور نیز اوس محفل زیارت مین شرکت کی بابت جو بغیر اسناد صحیح کے آنحضرت صلعم کی طرف منسوب کیجاتی ہے حالانکہ اوس مجلس زیارت مین منہیات شرعیہ اور بدعات سیئہ کا ارتکاب بھی کیا جاتا ہے یعنی شب زیارت سے چراغان روشن کیے جاتے ہین نوبت وشہنائی نوبت بہ نوبت بجائی جاتی ہے آتشبازی بھی چھوٹتی ہے راگ بھی مع مزامیر وغیرہ ہوتا ہی غرضکہ جملہ رسومات شادی اوس محفل زیارت مین ادا ہوتے ہین اور اسباب عیش و طرب مہیا کیے جاتے ہین صبح روز زیارت کو بالیدہ پر آنحضرت کی روح پر فتوح پر فاتحہ مرسومہ کرنا بھی واجبات سے خیال کیا جاتا ہے اور نیز ارشاد ہو کہ شیفتگان موی مبارک اکثر نقد وجنس بطور نذر و نیاز کے موی مبارک پر چڑھاتے ہین اوسکا لینا کیسا ہے اور کسکو لینا چاہیے اور کسیقدر اراضی وغیرہ بطور اعانت عرس موی مبارک کے سلاطین اہل اسلام کے عہد سے معاف چلی آتی ہے اوسپر خادمان موی مبارک کا متصرف ہونا اور اوسمین سے اپنا اور اپنے اہل وعیال کا نفقہ چلانا شرعًا کیسا ہے۔ بینوا توجروا

الجواب جاننا چاہیے ہر مسلمان کو کہ جن چیزون کو ذات بابرکات حضرت رسول الثقلین

سیدنا و مولانا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کسی قسم کا علاقہ ہے
خواہ وہ موی مبارک ہو خواہ جبۂ مبارک ہو خواہ نعلین پاک ہون خواہ اور کوئی
چیز ہو کہ جسکو آنحضرت نے مس فرمایا ہو یا اور کسیطرح آنحضرت سے اوسکو علاقہ
پیدا ہوا ہو ایسی تمام چیزون کی تعظیم کرنا اور اون سے برکت حاصل کرنا نشان کمال
ایمانی اور دلیل غایت محبت نبوی ہے اور بارہ آثار محمدی پر جان نثار کرنا ایک عمدہ
علامت علامتہای اسلام سے ہے اس باب مین کسی عاشق جناب نبوی کو کلام
اور کسی اہل ایمان کو اس سے انکار کی مجال نہین ہے اور اسمین شبہہ نہین ہو سکتا کہ ایسے
آثار و مشاہد کی تعظیم و تکریم اور اون سے برکت حاصل کرنا دراصل تعظیم و تکریم جناب احمدی
کی ہے جو راس الایمان ہے اور ثبوت اسکا اکثر احادیث صحیحہ اور آثار صحابہ کرام سے
ہوتا ہے چنانچہ موی مبارک کی تعظیم اور برکت حاصل کرنے کی نسبت عثمان ابن
عبد اللہ ابن موہب سے روایت ہے ارسلنی اهلی الی ام سلمة بقدح من ماء
وكان اذا اصاب الانسان عين او شيء بعث اليها مخضبة فاخرجت من
شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت تمسكه في جلجل من فضة فخضخضته
فشرب منه قال فاطلعت في الجلجل فرأيت شعرات حمراء رواه البخاري ترجمہ
عثمان ابن عبد اللہ ابن موہب فرماتے ہین کہ بھیجا مجکو میرے گھر والون نے
حضرت ام سلمہ کے پاس ایک پیالہ پانی کا لیکر اور عادت سبکی یہہ تھی کہ جب کسی
آدمی کو نظر لگتی یا اور کچھہ بیماری ہوتی تو وہ حضرت ام سلمہ کے پاس پانی کا پیالہ
بھیجا کرتا پس ام سلمہ رسول اللہ صلعم کا موی مبارک نکالتین اور وہ اوسکو
ایک چاندی کی ڈبیہ مین رکھا کرتی تھین پس اوسی موی مبارک کو اوسی پانی
مین ڈالکر ہلا دیا کرتی تھین اور وہ اوسکو پی لیا کرتا تھا پس مینے جھانک کر
ڈبیا مین دیکھا تو اوسمین چند بال تھے سرخ رنگ کے روایت کیا اسکو

بخاری نے اور جبہ مبارک کی تعظیم اور اوس سے برکت حاصل کرنے کی نسبت
حضرت اسماء بنت ابی بکر ہمشیرہ خاص حضرت عائشہ صدیقہ رضہ سے روایت ہے
انہا اخرجت جبة طیالسة کسروانیة لها لبنة دیباج وفرجیها مکفوفین
بالدیباج وقالت هذه جبة رسول الله صلی الله علیه وسلم کانت عند عائشة
فلما قبضت قبضتها وکان النبی صلی الله علیه وسلم یلبسها فنحن نغسلها للمرضی
نستشفی بها رواه مسلم ترجمہ حضرت اسماء بنت ابی بکر سے روایت ہے کہ اونہوں نے
نکالا ایک جبہ طیلسان کا کسروانی کہ اوسمین گریبان پر ریشمی سنجاف تھی اور دونوں
چاکون پر اوسکے ریشمی سنجاف تھی اور کہا کہ یہ جبہ ہے رسول اللہ صلعم کا حضرت
عائشہ کے پاس رکھا تھا پس جب عائشہ نے انتقال کیا تو یہ جبہ مینے لیا اوسکو
آنحضرت صلعم پہنا کرتے تھے اور اب ہم اوسکو دھوکر مریضون کو پلاتے ہین کہ اوسکی برکت
حاصل کرین اور اس سے ظاہر ہے ثابت ہے کہ خود آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نے اپنے دست مبارک سے اپنے آثار مبارک کو تبرکا اوروں کو عطا فرمایا ہے
اور بطریق تبرک اوسکا استعمال کرایا ہے چنانچہ باب حجة الوداع مین حضرت انس سے
مروی ہے قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله
بمنی ونحر نسکه ثم دعا بالحلاق وناول الحالق شقه الایمن فحلقه ثم دعا ابا طلحة
الانصاری فاعطاه ایاه ثم ناول الشق الایسر فقال احلق فحلقه فاعطاه
ابا طلحة فقال اقسمه بین الناس رواه الشیخان ترجمہ حضرت انس سے مروی ہے
کہ آن حضرت صلعم آئے منا مین پس جمرہ کی جگہہ کنکری کی پھر آپ نے اپنے قیامگاہ پر مراجعت
فرماکر قربانی کی پھر حجام کو بلاکر جانب یمین سر مبارک اوسکی طرف کی اوسنے حلق کیا
پھر ابوطلحہ انصاری کو بلاکر وہ موی مبارک دیدیئے پھر حلاق کو دوسری شق بایاں
کی دی اور فرمایا کہ حلق کر چنانچہ اوسنے حلق کیا تو فرمایا ابوطلحہ کو دیکر کہ یہ سبکو

بانٹ دے اور الیسی مروی ہے حضرت ام عطیہ سے حضرت زینب بنت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کے غسل اور تکفین کے قصہ میں انہا قالت فالقی حقوہ فقال
اشعرنها ایاہ ترجمہ حضرت ام عطیہ فرماتی ہین کہ حضرت نے اپنا تہبند ہماری طرف
پھینکا اور فرمایا کہ اس کپڑے کو سب کپڑون سے پہلے پہنا کر کفن دو یعنی اسکو
بدن سے متصل رکھو اور یہہ حدیث دلیل ہے برکت حاصل کرنے میں صلحا
کے آثار سے چنانچہ صاحب لمعات نے اسکے تحت مین افادہ فرمایا ہے قال
للحدیث اصل فی البرکة باثار الصالحین ولباسهم الخ ترجمہ صاحب لمعات
افادہ فرمایا ہے کہ یہہ حدیث اصل ہے بیچ حاصل کرنے برکت کے ساتھ آثار
صلحا اور لباس اونکے کے اور اسیطرح جن چیزون کو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نے مس فرمایا اونکی برکت ثابت ہے چنانچہ حضرت کبشہ روایت ہے انہا قالت
دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فشرب من فی قربة معلقة
فقمت الی فیها فقطعتها ترجمہ حضرت کبشہ روایت فرماتی ہین کہ آن حضرت ہمارے
گھر آئے اور ایک مشکیزہ لٹکتا تھا اوسکے منہ سے منہ لگاکر آپنے پانی پیا پس
مینے اوس مشکیزہ کے دہانے کو تراش رکھا اور قاضی عیاض رحمة اللہ علیہ نے
شفا مین افادہ فرمایا ہے ومن اعظامه اعظام جميع اسبابه واكرام مشاهده
وامكنته من مكة والمدينة ومعاهده وما لمسه عليه الصلوة والسلام ولقد
قال كانت فی قلنسوة خالد بن الوليد شعرات من شعره صلى الله عليه وسلم
فسقطت قلنسوته فی بعض حروبه فشد عليها شدة انكر عليه اصحابه لكثرة
من قتل فيها فقال لم افعلها بسبب القلنسوة بل لما تضمنته من شعر النبی صلی
علیه وسلم لئلا اسلب بركتها وتقع فی ايدی المشركين الخ ترجمہ اور قاضی عیاض
نے کہا کہ منجملہ تعظیم آن حضرت کے تعظیم ہے آپکی تمام اسباب کی اور بزرگی آپکے

آپکے تشریف لانے کے مقامات اور اسکانون کی مکہ مین ہون یا مدینہ مین اور
آپکے عبادت کرنیکے مقامات اور جن چیزون کو آپنے ہاتہہ لگایا رحمت ہو جیسے
اللہ کی آپ پر اور سلام اور نیز کہا عیاض نے کہ حضرت خالد کی ٹوپی مین چند موے
مبارک آن حضرت کے تھے پس گر گئی ٹوپی اونکی ایک لڑائی مین پس دوڑے اوس
ٹوپی کے واسطے کہ اوس موقع پر اونکے ساتھیون نے ناپسند کیا اوس جگہہ کے قتل
وقتال کے اندیشہ سے تو حضرت خالد نے فرمایا کہ مین کچہہ اس ٹوپی کے لیے
نہین گہبرایا تہا بلکہ اسلیے کہ اوسمین آنحضرت کے موی مبارک تھے مجکو اندیشہ ہوا
کہ مبادا وہ مشرکین کے ہاتہہ لگے اور مین اوسکی برکت سے محروم ہو جاؤن ۔
وایضاً قال القاضی وحکی عن عبد الرحمن السلمی عن احمد بن فضلویہ الزاہد وکان
من الغزاۃ الرماۃ انہ قال ما مسست القوس بیدی الا علی طہارۃ منذ بلغنی
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخذ القوس بیدہ الخ ترجمہ اور نیز کہا قاضی نے
عبد الرحمن سلمی سے وہ روایت کرتے ہین احمد بن فضلویہ زاہد سے
اور وہ منجملہ غازیون تیرانداز کے تھے اونہون نے کہا کہ جب سے مینے یہہ سنا
کہ میری کمان کو آنحضرت نے دست مبارک سے چہوا اوس وقت سے مینے اوسکو
کبہی بے وضو نہین چہوا وایضاً قال رأی ابن عمر واضعاً یدہ علی مقعد النبی صلی اللہ
علیہ وسلم من المنبر ثم وضعہا علی جبہتہ الخ ترجمہ ۔ اور کہا قاضی نے کہ
حضرت عبد اللہ ابن عمر کو لوگون نے دیکہا کہ جہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
منبر پر بیٹھتے تھے اوس جگہہ ہاتہہ لگا کر پیشانی پر مس فرماتے تھے ۔ پس ان
تمام احادیث و روایات سے اہل ایمان کی نظر مین بخوبی ثابت ہوتا ہے کہ جملہ
آثار و مشاہد نبوی سے برکت حاصل کرنا اور اونکی تعظیم کرنا عمدہ نعماء الہی سے
ہے اور اس قسم کی برکت اور تعظیم کا ثبوت خود آن حضرت و صحابہ کرام [illegible]

مبارک سے ظاہر ہوتا ہے لیکن مسلمان کو چاہیئے کہ وہ اسبات پر نظر رکھے کہ جسطرح
ان احادیث سے آثار نبوی کی برکت وتعظیم کا ثبوت ہوتا ہے اسیطرح تعظیم و
برکت حاصل کرنے کا طریقہ بھی انہین احادیث سے ثابت ہوتا ہے پس جسطرح
وہ شخص جو منکر برکت آثار نبوی ہو بددین اور گنہگار ہے اسیطرح وہ
شخص جو خلاف طرق مرویہ حدیث کے کوئی خاص طریقہ تعظیم کا اپنی طرف سے
اختراع کرے وہ مبتدع اور مخالف سنت سمجھا جاوے گا اسلیئے کہ مخالفت سنت
مین دونون برابر ہین اور یہہ اوس صورت مین ہے جبکہ اوس طریقہ مخترعہ مین کوئی
امر خاص صریح منہیات شرعیہ اور محرمات یقینیہ سے شامل نہو اور اگر اوس طریقہ
مخترعہ مین کوئی امر محرمات شرعیہ سے بھی شامل کیا جائے تو ایسی حالت مین دو
نقصان ہونگے ایک تو طریق خاص کا احداث اور دوسرے محرمات شرعیہ کا ارتکاب
اور ان دونون باتون کا حکم یہہ ہے کہ انکا مرتکب غیر مستحل فاسق اور مستحل
دوسرے اس بات پر نظر رکھنی چاہیئے کہ جو تعظیم اور برکت آنحضرت کے آثار کی ذات
ثابت ہے وہ آنحضرت ہی کے آثار کے ساتھہ مخصوص ہے اور دوسرے کے
آثار کیساتھہ وہ معاملہ کرنا جو آنحضرت کے آثار کے ساتھہ مخصوص ہے حرام
پس ضرور ہوا کہ جب کسی خاص جبہ اور خاص لباس اور خاص موی کی نسبت یہہ
دعوی کیا جاوے کہ یہہ آنحضرت کے آثار ہین تو اول اس بات کا یقین حاصل
کیا جاوے کہ یہہ آثار فی الواقع آنحضرت کے آثار ہین یا دوسرے شخص کے
ہین جنکو آنحضرت کی طرف کسی طمع سے منسوب کر دیا ہے تاکہ اس یقین سے
غیر کے آثار کے ساتھہ آنحضرت کے آثار کا سا برتاؤ لازم نہ آوے اور اس
قسم کے یقین کا حصول ایسے امور کی نسبت بغیر اوس طریقہ کے متعذر ہے
جسکو ہمارے محدثین رحمہم اللہ نے روایت حدیث مین اختیار کیا ہے کیونکہ

آن حضرت کی طرف کیجاتی ہے وہ نسبت صحیح ہے یا نہین اوسوقت تک اوسکی
روایت نکرے اور جب روایت جائز نہین تو عمل بطریق اولی جائز نہوگا البتہ
ایسی صورت مین احتیاط کا مقتضا یہ ہے کہ جب کوئی شئے آن حضرت کیطرف
دعوی کے ساتھہ منسوب کیجاوے تو قبل تحقیق کے جیسے انکا اقرار جائز نہین
ہے انکار پربھی اصرار نکرے بلکہ سکوت کرے چنانچہ ایسی صورت مین حدیث
نبوی سے بہی توقف ثابت ہوتا ہے صاحب مرقاۃ نے اس حدیث کے
تحت مین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تصدقوا اھل الکتاب ولا تکذبوھم
وقولوا آمنا باللہ وما انزل الینا الخ رواہ البخاری ترجمہ مت تصدیق کرو تم اہل کتاب
کی اور نہ تکذیب کرو انکی اور کہو تم کہ ایمان لائے ہم اللہ پر اور اوس چیز پر
جو اوسنے ہمپر اوتاری روایت کیا اوسکو بخاری نے لکھا ہے لا تصدقوا
اھل الکتاب ای فیما لم یتبین لکم صدقہ لاحتمال ان یکون کذبا فھو القسم
من حوالیھم قولہ ولا تکذبوھم ای فیما حدثوا من التوراۃ والانجیل فیما
لم کذبہ لاحتمال ان یکون صدقا وان کان نادرا لان الکذب قد یصدق
وفیہ اشارۃ الی التوقف فیما استشکل من الامور والعلوم الخ غرض کہ ہر
ایسے مواقع پربھی توقف کا طریقہ اسلم ہے ترجمہ نہ تصدیق کرو اہل کتاب کی
یعنے اوس بات مین جسکی تمکو بخوبی تصدیق نہین ہوئی واسطے احتمال اس بات
کے کہ شاید وہ جھوٹ ہو اسلیئے کہ انکا ظاہر حال جھوٹ ہی کو مقتضی ہے
اور نہ تکذیب کرو انکی اون باتون مین جو توراۃ اور انجیل سے روایت کرتے
ہین جب تک انکی تکذیب ظاہر نہو جاوے اسلیئے کہ شاید سچے ہون گو سچ انکے
نادر ہے اسواسطے کہ کبہی جھوٹا بہی سچ بول دیتا ہے اور اسمین اشارہ ہے اس بات
کہ جو امور مشتبہ ہون اعتقادی اور عملی معاملات مین سے تو انمین توقف جائز

پس جب تمام امور مرکوز خاطر ہو چکے تو اب سائل کو دیکھنا چاہیے کہ جو لوگ موے
مبارک آن حضرت کی زیارت طریقۂ مذکورۂ سوال کے موجب کراتے ہین بدعات
اور مخترعات کے پابند ہین دیکھو روایت مذکورۂ بالا کے بموجب جب موی [illegible]
کا پانی مریض کے واسطے حضرت ام سلمہ سے طلب کیا تو اونہون نے ڈھول تاشہ
نہین بجوائے نہ آیت اور قرآن خوانی نہین کرائی ترتیب مجلس اور تعیین وقت
اور تاریخ نہین کیا غرضکہ کسی قسم کے تعینات خاصہ سے اوسکو مقید نہین فرمایا بلکہ
اوسکی برکت کو ہر حالت مین قابل استفادہ تصور فرمایا بخلاف اس صورت کے
جسکو سائل نے بیان کیا ہے جسمین تعیین ماہ و یوم و تاریخ کو امر ضروری اور
موثر فی ازدیاد الثواب خیال کیا ہے جسکی سنت نبویہ مین کچہہ بہی اصل نہین
اور تداعی اور انعقاد محافل خاصہ کو لابد خیال کیا ہے اور اوسمین نوبت
و جملہ مزامیر مہیا کیے جاتے ہین جو سراسر افعال شیاطین سے ہین [illegible]
موی مبارک بہی بطور نذر لغیر اللہ کیا جاتا ہے اور بطور تبرک کے تقسیم حالانکہ اوس سے
انتفاع حرام قطعی ہے غزلین گاتے ہین حالانکہ ایسے راگ بالاتفاق حرام ہین
پس برکت حاصل کرنا جو غایۃ الامر مستحب ثابت ہوگی باعث ہوتی ہے ایسے
محرمات شرعیہ کے ارتکاب کی جن سے اجتناب واجب ہے اور ظاہر ہے کہ جس
امر مستحب کے ارتکاب سے ترک واجب لازم آوے اوس مستحب کا ترک واجب ہے
پس اس صورت مین ہرگز شریعت غرای محمدیہ اس بات کی اجازت نہین دیتی کہ
ایسے بدعات کے ساتھ اس امر مستحب کا ارتکاب صحیح ہو اور نفس استحباب اسکا
بہی اوس صورت مین مسلم ہے جبکہ یہہ تجربی ثابت ہو جاوے کہ فی الواقع یہہ
موی مبارک آن حضرت ہی کا ہے اور اگر یہہ امر پایۂ ثبوت کو نہ پہونچے تو ایسے
جلسہ مین بقصد تبرک حاضر ہونا بہی جائز نہین ہے اور جو لوگ نذر مانتے ہین

موی مبارک کی اور اوس پر چڑہاوا چڑہاتے ہین وہ حرام ہے کیونکہ نذر عبادت
ہے اور عبادت بغیر اللہ حرام ہے اور ظاہر ہے کہ یہ نذر بغیر اللہ ہے پس یہ
حرام ہے چنانچہ لکہا ہے صاحب بحر الرائق نے والنذر للمخلوق لا یجوز لانہ
عبادۃ والعبادۃ لا یکون للمخلوق یعنے نذر مخلوق کی ناجائز ہے اسلیئے کہ وہ
عبادت ہے اور عبادت کسی مخلوق کے لیئے نہین ہوتی الخ اور جسطرح یہ فعل
حرام ہے اسیطرح [illegible] صورت مین
لانا بہی حرام ہے اور ایسی نذر منعقد نہین ہوتی اور ذمہ پر اوسکا ادا واجب
نہین ہوتا چنانچہ اسی بحر الرائق مین ہے الاجماع علے حرمۃ النذر للمخلوق
ولا ینعقد ولا یشتغل الذمۃ بہ وانہ حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ
اخذہ ولا اکلہ ولا التصرف فیہ بوجہ من الوجوہ الخ ترجمہ یعنے اس بات پر
اجماع ہے کہ نذر مخلوق کی حرام ہے اور وہ نذر منعقد ہی نہین ہوتی اور ذمہ پر
وجوب نہین ہوتا اور مجاورون کو اوسکا لینا اور کہانا اور کسی قسم کا تصرف کرنا جائز
نہین ہے اور جو اوقاف موی مبارک کے خدام کے واسطے مقرر ہین اگر وہ اوقاف
اس غرض سے مقرر کیئے گئے ہین کہ وہ تمام بدعات و شرکیات جو سوال مین مذکور
ہین اس وقف کے ذریعہ سے رائج کیئے جاوین اور ایسے بدعات مین ان اوقاف
سے صرف کیا جاوے تو فی نفسہ یہ وقف ہی باطل ہے اور انکا واقف گنہگار
ہے کیونکہ منجملہ شرائط صحت وقف کے ایک یہ شرط ہے کہ وہ کام جسکے لیئے
وقف کیا ہے فی نفسہ قربت اور عبادت معلوم فی الدین ہو اور ظاہر ہے کہ یہ
امور نعوذ باللہ منہا عبادت نہین ہین چنانچہ عالمگیریہ مین ہے ومنہا ان من
شرائط صحتہ ان یکون قربۃ فی ذاتہ وعند التصرف الخ ترجمہ اور صحت وقف
کے ایک یہہ شرط ہے کہ وہ امر فی نفسہ قربت ہو اور وقت تصرف کے الخ

اور اگر اوسنے صرف یہہ نیت کی ہے کہ جو فقرا و مساکین یہان حاضر ہون اون پر صرف کیا جاوے اور جو شخص اوسکی متولی ہون وہ بہی بقدر حاجت اوسمین سے لیا کرین تو وقف صحیح ہے اور بقدر حاجت خود لینا اور باقی فقرا پر صرف کرنا حلال ہے واللہ اعلم - کتبہ العبد الذلیل محمد اسمعیل — [محمد اسمعیل ۱۲۱۱]

اجاد من اجاب [محمد لطف اللہ]

فی الواقع برکت لینا ایسی چیزون سے جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کیطرف باثبات صحیح بطریق صحیح منسوب ہین جائز و مستحسن ہے لیکن ایسی مجلس مین جانا جسکو سائل نے ذکر کیا بوجہ اشتمال اونکے بدعات مستقبحہ اور افعال محرمہ پر شریک ہونا نہین جائز ہے اور نہ ایسے آثار سے جنکا انتساب بطریق صحیح ثابت نہین ہے برکت [illegible] ہے اور جو اشیاء عوام کالانعام موی مبارک پر چڑہاتے ہین اونکا [illegible] ہر نسکے منذور لغیر اللہ ہونے کے نہین جائز ہے وللہ در الجیب حیث اتی بتفصیل رائق وہو فیہ مصیب واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی [ابو الحسنات محمد عبد الحی]

۲۴۷

استفتا سوال کیا فرماتی ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ گاڑیان واسطے پہونچا دینے لٹہونکی گہاٹ دریا سے ایک مقام معین کو کرایہ کین اور لٹہی دریا کے اوس پار سے بذریعہ کشتی عبور ہو کر آئے گاڑی والون نے کہا ان لٹہون کو کشتیون مین سے اسی جگہہ یعنے ہماری گاڑیون کے متصل کہول دو ہم اپنی گاڑیون مین بہر لینگے اوسنے کہا گیا کہ یہہ جگہہ اندیشہ کی ہے اس جگہہ کہولنے سے لٹے بہجاوینگی بجای امن انکو کہولینگے وہان سے تم بہر لینا گاڑی والون نے کہا کہ ہمارا آرام اسی جگہہ ہے اور تم اس جگہہ لٹہونکو کہول دو اگر یہان سے تلف ہوجاوینگی تو ہم دیوینگے چنانچہ لٹہای مذکور اوسی جگہہ کہول کر گاڑی بانان کو شمار کر دیے

اور دو خوان سے اس ... دینا قیمت ہوتا وس ... دو ... دیا
سے بہہ گئے اور بعد تلاش بسیار کے ایک لتوہ ملا اور دوسرا نہین ملا اس صورت
مین گم شدہ لتہ کی قیمت کا تاوان اور اوسکی تلاش کا صرف اور ملی ہوئی لتے
کی تلاش کا صرف گاڈی بانان مذکور سے وصول کرنا درست ہے یا نہین اور
درصورت جواز وصول تاوان کے کیا قیمت لیجاویگی ٢ دوسرے یہہ کہ عورتوں
کو اس قسم کا زیور نقرئی پہنا جو خود بجنے والا نہو مگر ایک دوسرے سے لگ کر گھنگر
جیسے کڑے چوڑے معمول اس دیار کے تین تین عدد فی پیر و ہیں پہنتے ہیں اور
وہ بروقت رفتار لگ کر بجتے ہین یا گھونگرو اس قسم کے جنکے اندر بجانے والا
دانہ نہو مگر وہ بہی آپسمین لگ کر بجتے ہون جائز درست ہے یا نہین

بینوا توجروا فقط

الجواب صورت مسئولہ مین گاڈی بان سے تاوان لینا اگرچہ جائز نہیں
بقول امام اعظم رحمہ اللہ اسواسطے کہ گاڈی بان اجیر مشترک ہے اور اجیر مشترک پر در
صورت ہالک ہونے مال زید کے بغیر اوسکے عمل کے ضمان نہین اگرچہ ضمان
کی شرط اوس پر کی گئی ہو اسواسطے کہ جو مال اوسکے سپرد کیا وہ امانت ہے اور
ضمان کی شرط امانت مین باطل ہے مثل مودع کے اسی قول پر فتوی ہے
ایسا ہی عامہ کتب معتبرہ مین اور اسی کا جزم کیا ہے اصحاب متون نے
پس یہہ ہی مذہب ٹھہرا بخلاف روایت اشباہ کے کما فی الدر المختار ولا یضمن
ماہلک فی یدہ وان شرط علیہ الضمان لان شرط الضمان فی الامانۃ باطل
کالمودع وبہ یفتی کما فی عامۃ المعتبرات وبہ جزم اصحاب المتون فکان
ہو المذہب خلافا لما فی الاشباہ انتہی وفی العالمگیریۃ وحکم الاجیر
المشترک ان ما ہلک فی یدہ من غیر صنعہ فلا ضمان علیہ فی قول ابی حنیفۃ

وهو قول زفر والحسن وانه قياس سواء هلك بامر يمكن التحرز عنه كالسرقة والغصب
او بامر لا يمكن التحرز عنه كالحرق الغالب والغارة الغالبة انتهى لیکن اس زمانہ میں صاحبین
کے قول پر فتویٰ ہے یعنے ضمان لینا جائز ہے کما فی العالمگیریۃ وبقولهما يفتى
اليوم لتغير احوال الناس وبه يحصل صيانة اموال الناس كذا في التبيين انتهى
اس صورت میں گاڑی بانوں سے تاوان لٹھہ گم شدہ کا بقدر اوسکے قیمت
اوس جگہہ کے جہاں گم ہوا اور صرف تلاش لٹھہ گم شدہ اور یافتہ کا وصول کرنا درست
ہے لیکن بجبر وصول کرنے میں روایتیں مختلف ہیں ترجیح عدم جبر کو ہے کما فی
العالمگیریۃ وبعضهم افتوا بالصلح عملا بالقولين والشيخ الامام ظهير الدين المرغيناني
يفتي بقول ابي حنيفة رح قال صاحب العدة فقلت له يوما من قال منهم يفتي بالصلح
هل يجبر الخصم لو امتنع قال كنت افتي بالصلح في الابتداء فرجعت لهذا انتهى —
اور دوسرے سوال کا یہ ہے کہ عورتوں کو ایسا زیور پہننا جو حرکت پاکر خود
بجے یا ایک دوسرے سے لگ کر بجے جسکی آواز سنے اور اظہار مخفی زینت کا ہو
اور جانا جاوے کہ عورت فلاں زیور والی ہے منع ہے اسواسطے کہ علم باواز
زیور موجب میل وخواہش کا ہوتا ہے مردوں کو کما فی البیضاوی ولا يضربن
بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن ليتقعقع خلخالها فيعلم انها ذات
خلخال فان ذلك يورث ميلا في الرجال وهو ابلغ من النهي عن اظهار
الزينة وادل على المنع من رفع الصوت انتهى اور یہہ معلوم ہے کہ جس مرد پر
غلبہ شہوت عورتوں کا ہوتا ہے جب اونکے زیور کی آواز سنتا ہے ہوجاتا ہے تو
یہہ سبب زیادتی خواہش کا اونکے دیکھنے میں کما فی التفسیر الکبیر اما قوله تعالى
ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن فقال ابن عباس وقتادة
كانت المرأة تمر بالناس وتضرب برجلها ليسمع قعقعة خلخالها ومعلوم

ان الرجل الذی یغلب علیہ شہوۃ النساء اذا سمع صوت الخلخال یصیر ذلک داعیۃ لہ زائدۃ فی مشاہدتہن وقد علل تعالی ذلک بان قال لیعلم ما یخفین من زینتہن من الحلی وغیرہ انتہی اور حدیثون سے ایسا ظاہر ہے کہ لڑکیون کو بہی ایسا زیور پہننا منع ہے کما فی المشکوۃ وعن ابن الزبیر ان مولاۃ لہم ذہبت بابنۃ الزبیر الی عمر بن الخطاب وفی رجلہا اجراس فقطعہا عمر وقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مع کل جرس شیطان رواہ ابو داؤد وعن بنانۃ مولاۃ عبد الرحمان ابن حیان الانصاری کانت عند عائشۃ اذ دخلت علیہا جاریۃ وعلیہا جلاجل یصوتن فقالت لا تدخلنہا علی الا ان تقطعن جلاجلہا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ جرس رواہ ابو داؤد انتہی واللہ اعلم بالصواب ثم تواعت علی فی الواقع ایسا زیور پہننا کہ آواز دیتا ہے نہیں جائز ہے اور درباب ضمان کے اگرچہ اوسپر ضمان شرط کیا ہو امام ابو حنیفہ کے نزدیک ضمان نہیں اور صاحبین کے نزدیک ضمان ہے بشرطیکہ اوسکی قدرت مین رفع صورت ہلاک ہو رد المحتار مین ہے حاصل ما فی فتاوی الطوری عن المحیط ان ضمان المشترک ما تلف مقید بثلثۃ شروط ان یکون فی قدرتہ رفع ذلک فلو غرقت بموج او ریح او صدمۃ جبل لا یضمن الخ واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۱۹۷

استفتا ما قولکم رحمکم اللہ تعالی کیا فرماتے ہین علمای دین اس صورت مین کہ زید نے اپنی زوجہ کی خالہ سے بحالت غصہ جو بوجہ تکرار سابق مابین زن وشوہر کے بکر کا ہوا تہا کہا کہ کہدو اوس سے یعنی زوجہ سے ہمنے اوسکو بہنگی

تاریخ سے طلاق دیا طلاق دیا تب اوس زوجہ کی خالہ نے کہا کہ ایسی بات موجب
مسئلہ کا تو یہہ فتوی و حدیث کی بات ہے تب اوس زوج یعنے زید نے کہا کہ فتوی
و حدیث کو طاق پر رکھو اوسکو طلاق دیا طلاق دیا بعد ازان پاس زن و شوہر کے
کچھہ گفتگو کہانے پینے کی رہا کی اب وہ زوج یعنے زید طلاق دینے سے انکار
کرتا ہے اور اوس طلاق کو اوسکی زوجہ اور اوسکی خالہ اور چند اشخاص زوجہ
کے برادری والون نے خود سنا تہا پس اولاً از روی مذہب حنفیہ یہہ قول
مرد کا کہ طلاق نہین دیا ہے معتبر ہوگا یا یہہ قول عورت کا کہ طلاق دیا ہے معتبر
ہوگا اور طلاق واقع ہوگا اور بصورت وقوع طلاق کون قسم کا طلاق شمار
کیا جاوے گا اور پھر اون دونون مین معاشرت کی کون سی صورت ہے یا
یہہ کہنا مرد کا کہ فتوی و حدیث کو طاق پر رکھو کلمہ ارتداد سمجھا جاوے گا اور یہ کہ
وہ شخص دائرۂ اسلام سے خارج سمجھا جاوے گا اور پھر از سر نو اسلام لا کر
اوس زوجہ سے تجدید نکاح کر سکتا ہے جواب اسکا از روے مذہب حنفیہ
مع روایات مصرحہ کتب فقہیہ مع مہر و دستخط خود و دیگر علمای معتبرین ثبت
فرمایا جاوے فقط

ہو المصوب یہہ قول کہ فتوی اور حدیث کو طاق پر رکھو کہ مفید اہانت
شریعت و استخفاف احکام شرعیہ ہے موجب ارتداد ہے ایسے الفاظ کے
ساتھہ تکلم بحسب تصریحات فقہا باعث کفر ہے کشف الوقایہ مین ہے - الرد ید
من نازل الطلاق نہادم یکفر کذا فی خزانۃ المفتین انتہی ملخصا اور یہی اسمین ہے
لو قال شریعت را چہ کنم یکفر انتہی اور عالمگیریہ مین ہے لو قال یا من شریعت
واین حیلہا سود ندارد او قال در پیش تر و داو قال شریعت چہ کنم فہذا کلہ
کفر انتہی بنا بر اعلیہ اوس شخص پر جسنے اس لفظ کے ساتھہ تکلم کیا تجدید اسلام کی

حکم ارتداد کا دیا جاوے گا اور اس ارتداد سے نکاح فی الفور فسخ ہو جاویگا
جیسا کہ کنز وغیرہ میں ہے وارتداد احدھما فسخ فی الحال انتہی اور چونکہ قبل اس
ارتداد کے وہ دو مرتبہ طلاق دے چکا ہے اور یہ فسخ حکم طلاق میں نہیں ہے
اور بعد اس ارتداد کے جو دو مرتبہ طلاق اُس نے کہا اُسکا بوجہ نہ باقی رہنے
نکاح کے اعتبار نہ ہوا بنا برعلیہ از سر نو اسلام لاکے وہ شخص تجدید نکاح کر سکتا
ہے واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز
عن ذنبہ الجلی والخفی ۔ [محمد عبد الحی ابو الحسنات]

۲۴۲ استفتا ما قولکم رحمکم اللہ کیا فرماتے ہیں علمای دین اس صورت میں
کہ ہندہ نامی ایک عورت کے دو دختر اور دو پسر موجود تھے بعدہ پسر کلان
کے ایک پسر پیدا ہوا اور خود ہندہ کی ایک تیسری دختر پیدا ہوئی ہندہ
نے پسر مذکور کو دودھ پلایا کہ جس سے رضاعت ثابت ہے بعدہٗ
کی دختر کلان کے ایک دختر پیدا ہوئی اب ما بین پسر پسر کلان مذکور جس کو
ہندہ نے دودھ پلایا ہے اور دختر دختر کلان مذکور کے عقد مناکحت بنا بر
مذہب حنفیہ صحیح ہے یا بوجہ اسکے کہ از جانب شیردہ ہمہ خویش شوندان دو
میں حرمت رضاعت ثابت ہوگی جواب مسئلہ ہذا از روے مذہب حنفیہ
بروایات مصرحہ کتب فقہیہ مع مہر ودستخط خود ودیگر علمای معتبرین ثبت
فرمایا جاوے فقط

ہو المصوب نکاح پسر پسر مذکور کا ساتھ دختر دختر مذکور کے بوجہ حرمت رضاعت
کے نہیں درست ہے فتاوی عالمگیریہ میں ہے المرضعۃ لو ولدت من
ہذا الرجل او غیرہ قبل ہذا الارضاع او بعدہ فالکل اخوۃ الرضیع واخواتہ
واولادھم اولاد اخوتہ واخواتہ انتہی واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی

ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی	محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۷۷

استفتا سوال اول بعضے علما فرماتے ہین کہ رسول اللہ صلعم نے
کاہے سینہ پر اور گاہے زیر ناف نماز مین ہاتھ باندہا ہے اور آپکا رفع یدین
اور آمین بالجہر کہنا بہی ثابت ہے پہر بعضے علما ان افعال سے کیون منع کرتے
ہین اور کہتے ہین کہ یہہ طریقہ وہابی اور شافعیہ اور دوسرے فرقون کا ہے
اور کیا وجہ ہے کہ حنفیہ کے نزدیک ان اعمال کا کرنا جائز نہین ہوا اور دوسرے
ائمہ کے یہان مسنون ٹہیرا آیا یہہ اعمال زمانۂ نبوی مین پائے گئے یا نہین اور
اگر حضرت نے ان افعال کو کیا اور ہونا اسکا زمانۂ نبوی مین ثابت ہے تو پہر
کیون ائمہ و علما باہم مختلف ہوئے کہ کوئی سنیت و جواز کا قائل ہوا اور کوئی
کراہت و ممنوعیت کا فتوی دینے لگا وجہ اختلاف علما سے آگہی بخشی جاوے
ہم لوگ عوام حنفیہ کہ قدرت فہم اصول شرعیہ کی نہین رکہتے ایسے حال
مین کیا کرین آیا حسب معمول سابق ترک رفع یدین اور آمین بالجہر کے عامل رہین
اور ہاتہہ زیر ناف باندہین یا کیا کرین اور جو لوگ رفع یدین اور آمین بالجہر کرتے
ہین اور سینہ پر ہاتہہ باندہتے ہین اونکو گمراہ اور مرتد اور کافر کہنا اور اونپر
لعن کرنا روا ہے یا نہین جواب عام فہم ارشاد ہو

سوال دوم جو لوگ شافعی یا حنبلی و مالکی ہون اور نماز مین رفع یدین اور آمین
بالجہر اور دیگر امور خلاف مذہب حنفیہ کے کرتے ہون تو اونکی اقتدا کرنا حنفی
المذہب کو درست ہے یا نہین اور ایسے لوگون کے پیچہے ہم لوگ حنفیون کو نماز
پڑہنا مستمر یا احیانا جائز ہے یا نہین

ہو المصوب جواب سوال اول زمانۂ جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مین مسائل حرج
مدون اور مدلل اور متفرع اور پر دلائل و براہین کے نہ تہی بلکہ عمل صحابۂ کرام کا

منقول اوپر ظاہر قول و فعل آنحضرت کے تھا مثلاً ایک صحابہ نے آپکو ایک وقت وضو مین جملہ اعضای وضو کو ایک ایک بار دہوتے دیکھا اوسپر اونہون نے عمل کیا اور دوسرے صحابہ نے دوسرے وقت دو دو بار ہر اعضا کو دہوتے دیکھا اونہون نے اوسکو اختیار کر لیا کسی صحابہ نے کسی وقت مین تین تین بار دہوتے مشاہدہ کیا وہ اوسکے آخذ اور عامل و راوی ہوئے علی ہذا کیفیت ادای نماز مین بہی عمل صحابہ کا مختلف رہا اور روایتین بہی مختلف ہوئین مثلاً ایک صحابی نے آپکو رفع یدین کرتے دیکھا اوسکو مسنون سمجھا اور عمل اور روایت کیا بعضی صحابہ نے ترک اس عمل کو مشاہدہ کیا وہ سنیت عدم رفع کے قائل ہوئے ایسہی کیفیت اختلاف صحابہ کے احادیث قولیہ مین ہوئی مثلاً ایک صحابی نے ایک وقت مین حکم کسی مسئلہ کا پوچہا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے بنظر مصلحت اوس وقت اور اوس شخص کے جو جواب اوسکا دیا اوس سائل اور حاضرین مجلس نے اوسپر عمل کیا اور حسب سماع اپنے روایت اوسکی کی دوسرے کسی صحابہ نے دوسرے وقت اوسی مسئلہ کا حکم دریافت کیا اور آنحضرت نے بوجہ اسکے کہ وہ حکم سابق منسوخ ہوگیا تہا یا بوجہ کسی مصلحت تیسیر و بیان جواز وغیرہ مصالح وقت کے دوسرے طور پر جواب اوسکا بیان فرمایا اس سائل نے اور حضار نے اس قول کو محفوظ رکھا اور روایت کیا بعد وفات آنحضرت کے جب صحابہ کرام بلاد و امصار مین متفرق ہوگئے اور مباشر افتا و قضا ہوئے جس شہر مین جو صحابہ پہونچے وہان اونہون نے حسب سماع و روایت اپنے حکم و فتوی دیا اور کبہی صحابہ نے جب تعارض بین الاحادیث پایا یا حدیث مسموع و استنباط مین اپنے تعارض پایا تو جس جانب ظن غالب ثبوت ہوا اوسپر عمل کیا اسوجہ سے بعض احادیث کو متروک العمل کر دیا اور بعض پر عمل

لازم سمجھا جیسا کہ حضرت ابوہریرہ نے بعد سننے اس امر کے ازواج مطہرات سے
کہ صبح کرنا جنب کا بحالت جنابت مفسد صوم نہین ہے اپنے مذہب سابق سے
رجوع کیا اور حدیث مسموعہ سابق کو متروک العمل کردیا اور حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے
حدیث مروی فاطمہ بنت قیس کو بخصوص عدم وجوب نفقہ وسکنی مطلقہ ثلثہ کو
بوجہ مخالفت نص قرآنی کے مردود فرمایا اور بعضی حدیثین جو کسی صحابہ کو نہ پہونچی
تھین اور بوجہ درپیشی واقعہ جدیدہ کے حاجت پڑی اور متفحص ہوئے اور
بعد تفحص کے دوسرے صحابی سے سنا تو اوسپر عمل کر لیا اور باوصف کمال جلالت
وکثرت صحبت اپنے ہی احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو مقصور اوپر علم
اپنے کے نرکھا جیسا کہ بخصوص نصیب جدہ حضرت ابوبکرؓ نے قول حضرت مغیرہ
بن شعبہ کو بہ تصدیق محمد بن مسلمہ کے قبول فرمایا اور حسب روایت ان کی جدہ کو
مال دیا اور بعضی صحابہ کو جو بعضے احادیث نہ پہونچین تو وہ اوسکے عمل
سے معذور رہے اور حسب استنباط اپنے فتوی دیتے رہے جیسا کہ حضرت
عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ عنہ عورتون کو وقت غسل کے حکم کھولنے سب بالون
کا اور پہونچانے پانی کا نیچے کل بالون کے فرماتے تھے بوجہ اسکے کہ اس مادہ
مین جو رسول اللہ صلعم نے نہ کھولنے چوٹیون کے عورتون کو رخصت دی تھی
وہ اون تک نہ پہونچی تھی چنانچہ اس حال کو سنکر حضرت عائشہ نے انکار فرمایا
تھا جیسا کہ صحیح مسلم مین مروی ہے اس قسم کے اختلاف درمیان صحابہ کرام کے
بہت تھے اور یہ اختلاف صحابہ منجر باختلاف تابعین ہوا اور اختلاف تابعین
منجر باختلاف تبع تابعین ہوا اور بوجہ وقوع کثرت اختلاف اور وقت آنیکے
نوبت تدوین کتب وترتیب ابواب فقہیہ اور تفریع مسائل علی الادلہ کے
پہونچی اور ہر مجتہد نے بقدر وسع اپنے اصول وقواعد واسطے تطبیق بین الادلہ کے

المختلفہ والآثار المتعارضہ کے قائم کیے اور جسکو جسقدر حدیثین پہونچین اوس پر
عمل کیا اور اوسی سے استنباط امور غیر منصوصہ کا کیا گیا اور فتوی پایا
بوجہ اسی اختلاف کے زمانۂ سلف مین تقلید کسی امام اور مجتہد خاص کی لازم
نتھی جو شخص عامی ہوتا تھا اوسکو اختیار تھا کہ زمانۂ صحابہ اور تابعین اور تبع
تابعین اور ائمہ مجتہدین مین جس عالم سے چاہے دریافت مسائل شرعیہ کر
موافق فتوی اوسکے عمل کرے کوئی اوسپر انکار نہین کرتا تھا اور اوسکی وجہ یہی تھی
کہ یہ اختلاف ائمہ مجتہدین مبنی تھا اوپر اختلاف صحابہ کے اور آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم
یعنے صحابہ ہمارے مثل ستارون کے منور بہ نور ایمان و اسلام و احکام شرع
ہین پس جو شخص اون صحابہ سے کسی ایک کی اقتدا کرلے گا ہدایت پاوے گا
بنا برعلیہ اتباع کسی صحابی کی خالی از اہتدا تو ہو نہین سکتی ہے لہذا
سلف مین تخصیص تقلید کسی امام خاص کی نتھی اور نہ خود اختلاف فیکر قابل
الزام کا ہو سکتا تھا اسواسطے کہ ہر ایک مقتدی آثار صحابہ کا تھا فراخور تفحص و
تلاش اپنے الا بعد انقراض زمانۂ مجتہدین اور اندراس مذاہب مجتہدین
کے اتفاق علما و صلحا کا اوپر انحصار مذہب اہل سنت کی درمیان مذاہب
امام ابو حنیفہ و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمہم اللہ کے ہوا اور فی زمانا
یہی چار مذاہب شائع ہین اور جو مسائل درمیان ان ائمہ اربعہ کے
مختلف فیہا ہین کوئی بلا دلیل نہین ہین بلکہ اون ہر ایک کے دلائل موجود
ہین اور ہر ایک ان ائمہ اربعہ کا متبع آثار صحابہ و احادیث نبویہ ہے لہذا سب
مہتدی اور مقتدی ہین کسی پر طعن اور تشنیع روا نہین چونکہ حضرت امام اعظم
کے نزدیک ترجیح رفع یدین اور آمین بالجہر کا ثبوت نہین ہوا بلکہ بوساطت یعنے

صحابہ عدم رفع اور اسرار آمین کا ثبوت پہونچا امام ہمام نے ترک رفع یدین اور
آمین بالجہر کا حکم دیا دوسرے ائمہ کو آثار صحابہ و احادیث نبویہ مثبتہ رفع یدین
و آمین بالجہر پہونچیں اور قوی معلوم ہوئیں وہ لوگ اوسکی سنیت کے قائل ہوئے
اب اس امر مین آیا علما مختلف ہین کہ تقلید شخصی ایک امام خاص کی واجب
ہے یا نہین اسمین دو قول ہین وجوب اور ضلالت اور ہر ایک ان دو فریق
سے اپنے اپنے اثبات مدعا کے لئے ادلہ رکھتے قائم کرتے ہین اور بہت سے
رسائل اس امر مین تصنیف کیئے گئے سائلین سوال ہذا کو کہ عامی ناواقف از
اصول شرعیہ ہین چاہیئے کہ اس منازعت سے برطرف رہین اور جیسا کہ سابق
سے کتب متداولہ حنفیہ کے مسائل پر عامل ہین رہین رفع یدین اور آمین
بالجہر کے جھگڑے مین نہ پڑین باقی مقام ہاتھ باندھنے مین خود حنفیہ مختلف
اور بہ تحقیق اکثر محققین اس مادہ مین وسعت ہی چاہیے زیر ناف ہاتھ
باندھے چاہیے بالای صدر یا زیر صدر باقی جو لوگ آمین بالجہر اور رفع یدین
کرین اون پر طعن اور لعن ہرگز روا نہین اور مرتد کہنا اون لوگون کو کسی طرح
جائز نہین اس امر مین سائلین سوال کو احتیاط اور کف لسان ضرور ہے خود
زمانہ صحابہ مین یہ مسئلہ مختلف فیہ تھا اکثر صحابہ رفع یدین کرتے تھے اور
بعض صحابہ نہین کرتے تھے علی ہذا آمین بالجہر مین طرق صحابہ مختلف مروی
ہین مگر ایک دوسرے پر طعن اور لعن نہین کرتے تھے نہ برا جانتے تھے یہ
منازعت اس زمانہ مین بوجہ کم علمی اور غلبہ جہل اور عدم وقوف کیفیت
زمانہ نبوی و زمانہ صحابہ و تابعین واقع ہوئی ہے اللہم احفظنا من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا ۵

جواب سوال دوم اس مسئلہ مین علمای مذاہب اربعہ مختلف ہین اور بعضے

اور بعضے علما نے لکھا ہے کہ حاصل اختلافات مذہب ائمہ کا اس مسئلہ میں پانچ طرح پانقل
کے ہے اول جواز اقتدا مطلقاً خواہ امام رعایت مذہب مقتدی کی کرے یا نکرے
دوسرے جواز اقتدا بشرطیکہ مقتدی یہ نہ جانے کہ امام طہارت و نماز میں کسی ایسے
فعل کا مباشر ہوا ہے جو بمذہب مقتدی مفسد نماز ہے تیسرے جواز اقتدا بشرط
رعایت کرنے امام کے اون شروط کو کہ مذہب ماموم یعنے مقتدی میں وہ امور
واجب المراعات ہوں چوتھے عدم جواز اقتدا گو امام التزام رعایت مذہب
مقتدی کا رکھتا ہو پانچویں جواز اقتدا مع کراہت تنزیہی منجملہ ان اقوال کے قول اول
محقق و مختار محققین ہے چنانچہ ایقاظ النیام میں مسطور ہے قول اول جواز اقتدا
بمخالف علی الاطلاق یعنی امام مراعات مذہب ماموم بکند یا نکند و درین قول
رعایت مذہب امام اعتبار دارد نہ مذہب ماموم و برین قول اند جمہور المحققین
ہر مذہب بمنطوق و بمفہوم و ہمین است مذہب منصور و ہمین است مختار
سطور انتہی اور یہی ایقاظ النیام میں مرقوم ہے آنانکہ از حنفیہ بر جواز
نیز بسیار اند منبع علوم دینی و مجمع معارف یقینی شیخ محی الدین ابن یوسف
الرومی الایدینی قدس سرہ در رسالہ خود کہ در باب اقتدا بمخالف نوشتہ است
نیز ذکر جواز اقتدا بمخالف علی الاطلاق گفتہ کہ شیخ ابوبکر رازی ہمین قول گفتہ
و محقق ابن الہمام از شیخ خود شیخ سراج الدین الشہیر بقاری الہدایہ نقل نمود
کہ او معتقد قول شیخ رازی بود تا آنکہ وی انکار کرد کہ فساد نماز بسبب اقتدا
مذکور از متقدمین مروی باشد و ترجیح دادہ اند بعض فضلا قول شیخ رازی
را و تبعیت کردہ اند شیخ سراج الدین را بنا بر قوت دلیل او و وضوح بیان
او انتہی مختصرا اور شاہ ولی اللہ رح انصاف نے بیان سبب الاختلاف
میں لکھتے ہیں قد کان فی الصحابة والتابعين ومن بعدهم من يقرأ البسملة

ومنهم من لا يقرأها ومنهم من يجهر بها ومنهم من لا يجهر بها ومنهم من كان يقنت في الفجر ومنهم
من لا يقنت في الفجر ومنهم من يتوضأ من الحجامة والرعاف والقئ ومنهم من لا يتوضأ
من ذلك ومنهم من يتوضأ من مس الذكر ومن النساء بشهوة ومنهم من
لا يتوضأ من ذلك ومنهم من يتوضأ مما مسته النار ومنهم من لا يتوضأ
من ذلك ومع هذا فكان بعضهم يصلي خلف بعض مثل ما كان ابو حنيفة
واصحابه والشافعي وغيرهم رضي الله عنهم يصلون خلف ائمة المدينة
من المالكية وغيرهم وان كانوا لا يقرؤن البسملة لا سرا ولا جهرا وصلى الرشيد
اماما وقد احتجم فصلى الامام ابو يوسف خلفه ولم يعد وكان افتاه الامام
مالك بانه لا وضوء عليه وكان الامام احمد بن حنبل يرى الوضوء
من الرعاف والحجامة فقيل له فان كان الامام قد خرج منه الدم ولم يتوضأ
هل تصلي خلفه فقال كيف لا اصلي خلف الامام مالك وسعيد بن المسيب انتهى
اس جگہ عبارت انصاف سے بسند فعل صحابہ وتابعین و قول و فعل امام
ابو حنیفہ و ابو یوسف و امام شافعی و احمد بن حنبل و غیرہ ائمہ مجتہدین ثابت
ہوا کہ اقتدا حنفی کی خلف شافعی و مالکی و حنبلی کی مطلقا جائز ہے اور رفع یدین
و آمین بالجہر کرنا امام کا مفسد نماز مقتدی و مانع جواز اقتدا نہیں ہو سکتا ہے
واللہ اعلم حررہ الراجی عفو خالق العرش والفرش المدعو بمحمد قادر بخش السہسرامی
عفر اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ فقط

صح الجواب ومن رام زیادۃ التحقیق فی امثال ہذہ المباحث فلیرجع الی الانصاف
وایقاظ النیام وغیرہما من مؤلفات العلماء ذوی الشان واللہ اعلم حررہ الراجی عفو
ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں

کہ ایک مسجد مین عید کے روز باوجود کثرت مسجد کے جماعت اثنا عشریہ و جماعت اہل تسنن
ہر دو مجتمع ہوئین پہلے نماز اثنا عشری نے عید کی پڑہی بعد اونکے اہل تسنن کی جماعت نے
پڑہا اب ایسی صورت مین نماز اہل تسنن کی ہوئی یا نہین سوال دیگر یہہ ہے کہ ایک مسجد
مین دو مرتبہ جماعت نماز عید کی درست ہے یا نہین مع تفصیل و حوالہ عبارت کتاب
کے تحریر فرمایئے فقط

ہو المصوب ظاہر عبارات فقہیہ سے معلوم ہوتا ہے کہ تعدد نماز عید مطلقاً جائز ہے
خواہ دو موضع مین ہو خواہ ایک موضع مین جیسا کہ طحطاوی حواشی مراقی الفلاح
مین لکھتے ہین لو فقدہا بعد الفوات مع الامام علیا در کما مع غیرہ لعل للاتفاق علی
جواز تعددہا انتہی بناءً علیہ صورت مسئولہ مین نماز اہل تسنن کی ہو گئی واللہ اعلم
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۲۵

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ جمعہ کے
روز بعد فرض کے چار رکعت آخری ظہر اس نیت سے پڑہنا کہ یہہ چار رکعت بھی روز جمعہ
اور جو کوئی اسکے پڑہنے سے منع کرے یا فرض کہنے مین منع کرے تو اوس منع کرنے والے
کو گمراہ اور لامذہب کہے تو اوسکے لئے کچھ گناہ ہے یا نہین اب امید ہے علمای
دیندار سے بدلیل قرآن و حدیث زبان اردو مین صاف صاف بیان فرماوین

بینوا توجروا عند ربہم

ہو المصوب اس بارہ مین تہا مختلف ہین ایک جماعت فقہا کی بعد ادای فرض جمعہ کے
چار رکعت کو بنیت آخر ظہر ادرکت ولم اصل بعدہ احتیاطاً مستحسن کہتے ہین بوجہ سے کہ
تعریف مصر مین جو شرط ادای وجوب جمعہ سے حنفیہ کے نزدیک ہے اختلاف کثیر واقع ہے
اور بعض امصار موافق بعض تعریفات کے مصر نہین ٹہرتے ہین اور یہی سو وجہ سے کہ ایک شہر
مین تعدد جمعہ مین اختلاف ہے اگرچہ صحیح جواز تعدد ہے خزانۃ الروایات مین ہے

فی الکافی ثم فی کل موضع وقع الشک فی جواز الجمعۃ لوقوع الشک فی المصر او غیرہ واقام اہلہ الجمعۃ ینبغی ان یصلوا بعد الجمعۃ اربع رکعات وینووا بہا الظہر حتی لو لم یقع الجمعۃ موقعہا خرج من عہدۃ فرض الوقت بیقین انتہی اور رد المحتار میں ہے ہو الاحتیاط بمعنی الخروج عن العہدۃ بیقین لان جواز التعدد وان کان ارجح واقوی دلیلا لکن فیہ شبہۃ قویۃ انتہی اور ایک جماعت فقہا کی بدین خیال کہ ظہر ادا کرنے میں عوام کا وہم عدم فرضیت جمعہ وفرضیت ظہر کیطرف جاوے گا منع کرتی ہے بحر الرائق شرح کنز الدقائق میں ہے لیس الاحتیاط فی فعلہا مع ما لزم من فعلہا فی زماننا من المفسدۃ العظیمۃ وہو اعتقاد الجہلۃ ان الجمعۃ لیست بفرض لما یشاہدون من صلوۃ الظہر فیظنون انہا الفرض وان الجمعۃ لیست بفرض وحینئذ الاحتیاط فی ترکہا وعلی تقدیر فعلہا ممن لا یخاف علیہ مفسدۃ منہا فالاولی ان تکون فی بیتہ خفیۃ خوفا من مفسدۃ فعلہا انتہی ان عبارات سے معلوم ہوا کہ جنہوں نے اجازت دی ہے صرف احتیاطا خروجا عن الخلاف اجازت دی نہ اس لحاظ سے کہ جمعہ فرض نہیں یا یہہ چار رکعت فرض ہیں بلاد ہندوستان اور ایسی بلاد بنگالہ وغیرہ میں جمعہ کے فرض ہونے میں اور اوسکے ادا ہو جانے میں بمذہب صحیح کوئی شبہہ نہیں ہے مگر بوجہ وقوع خلاف کے تعریفات مصر اور تعدد جمعہ میں اگر احتیاطا یہہ چار رکعت ادا کی جاویں تو کچھ حرج نہیں مگر بشرطیکہ خیال انکی فرضیت کا اور عدم فرضیت یا عدم جواز جمعہ کا دل میں آنے پاوے اور اگر یہہ خیال آوے تو انکو نہ پڑھنا چاہیے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہیں علماے دین اس مسئلہ میں کہ درباب آیات صفات مثل استوی علی العرش وید اللہ وغیرہ مسلک تاویل حق ہے یا اور کوئی مسلک بینوا توجروا

صاحبان ازارہ ضلع شاہ آباد

المقابل

هو المصوب اس باب مین علما کے چند مسلک ہین ایک مسلک تاویل کہ استوا بمعنے استیلا و ید بمعنے قدرت و وجہ بمعنے ذات ہے وعلی ہذا القیاس اور یہی مختار اکثر متاخرین متکلمین کا ہے دوسرا مسلک تشابہ فی المعنے وفی الکیفیۃ تیسرا مسلک معلوم المعنے متشابہ الکیفیت اور حق ان مین مسلک ثالث ہے اور یہی مذہب صحابہ وتابعین وائمہ مجتہدین ومحدثین وفقہا و اصولیین محققین سے ہے شیخ الاسلام ذہبی سیر النبلا مین ترجمہ قتیبہ بن سعید مین لکھتے ہین سہدی غیر واحد عن ابی العباس السراج فقال سمعت قتیبۃ یقول ہذا قول ائمۃ الاسلام واہل السنۃ والجماعۃ ان ربنا عز وجل علی العرش انتہی اور ترجمہ علی بن المدینی مین لکھتے ہین قال اکثر العلماء ان اللہ علی العرش انتہی اور ترجمہ اسحق بن راہویہ مین لکھتے ہین قال حرب الکرمانی قلت لاسحاق ما تقول فی قولہ تعالی ما یکون من نجوی ثلثۃ الا ہو رابعہم کیف تقول قال حیث ما کنت فہو اقرب الیک وہو بائن من خلقہ انتہی اور ترجمہ مزنی مین لکھتے ہین قال محمد بن اسمعیل سمعت المزنی یقول لا یصح لاحد التوحید حتی یعلم ان اللہ علی عرشہ انتہی اور ترجمہ ابو حاتم رازی مین لکھتے ہین قال ابو حاتم مذہبنا واختیارنا اتباع رسول اللہ واصحابہ ونعتقد ان اللہ علی عرشہ لیس کمثلہ شیئ وہو السمیع البصیر انتہی اور یہی ذہبی نے کتاب العرش میں اسی قسم کے اقوال کہ جنسے یہہ ثابت ہوتا ہے کہ حق جل شانہ فوق العرش ہے بلا کیف صدہا صحابہ اور تابعین اور فقہا اور محدثین سے نقل کیے ہین اور احادیث بہت سی جو فوقیت رب پر دال ہین بہی ذکر کی ہین اور ابو شکور سالمی حنفی تمہید مین لکھتے ہین سئل رجل عن الامام مالک عن قولہ تعالی الرحمن علی العرش استوی کیف استوی فقال لہ الاستواء غیر مجہول والکیف غیر معقول والایمان بہ واجب والسوال عنہ بدعۃ وما اراک الا ضالا فامر بہ فاخرج وقال ابو مطیع البلخی سئلت ابا حنیفۃ فیمن قال لا ادری این اللہ

فقال ابوحنیفة انه یکفر لانه خالف النص والله یقول الرحمن علی العرش استوی
اقرءوها وآمنوا بها فقال ابو مطیع کیف استوی فقال آمنوا به کما جاء انتہی اور سراج الدین
علی حنفی قصیدہ بدء الامالی میں کہتے ہیں ع ورب العرش فوق العرش لکن بلا وصف
التمکن والاتصال + ملا علی قاری حنفی اوسکی شرح میں لکھتے ہیں سئل الشافعی
عن الاستواء فقال آمنت به بلا تشبیه واتهمت نفسی فی الادراک وامسکت عن
الخوض واجمع السلف علی ان استواءه علی العرش صفة له بلا کیف نؤمن به
ونکل العلم الی الله ومذهب الخلف تاویل الاستواء بالاستیلاء ومختار السلف
عدم التاویل بل اعتقاد التنزیل مع وصف التنزیه له عما یوجب التشبیه کما
قال مالک الاستواء معلوم والکیفیة مجهولة واختاره امامنا الاعظم وکذا
کل ما ورد من الآیات والاحادیث المتشابهات من ذکر الید والوجه ونحوه
ولفظ فوق فلا یؤولونه بالعظمة والرفعة کما قاله الخلف انتہی اور ابن ہمام
مؤلف فتح القدیر مسایرہ فی العقائد المنجیة فی الآخرة میں لکھتے ہیں نؤمن
انه تعالی مستو علی العرش مع الحکم بان استواءه لیس کاستواء الاجسام من
التمکن والمماسة والمحاذاة بل بمعنی یلیق به وهو اعلم به وحاصله وجوب الایمان
بانه استوی علی العرش مع نفی التشبیه فاما کون المراد به استیلاءه العرش فامر
جائز الارادة لکن لا دلیل علیه عینا فالواجب علینا ما ذکرناه وکذا کل ما ورد
به مما ظاهره الجسمیة کالاصبع والقدم والید فیجب الایمان به فان الید و
الاصبع صفة له لا بمعنی الجارحة بل بمعنی یلیق به وقد تؤول الید والاصبع بالقدرة
والقهر لصرف العامة من فهم الجسمیة وهو ممکن ان یراد ولا یجزم بارادته
انتہی اور عبد العزیز بخاری حنفی کشف الاسرار شرح اصول بزدوی میں لکھتے ہیں
اثبات الرؤیة واثبات الوجه والید لله حق عندنا خلافا للاول من قال انه

لا يوصف الله بالوجه واليد بل المراد بالوجه الرضا والذات وبمن اليد القدرة
او القوة او النعمة فقال المصنف بل الله يوصف بصفة الوجه واليد مع تنزيهه
عن الصورة والجارحة لان الوجه واليد من صفات الكمال في الشاهد كان من لا وجه له ولا يد له ناقصا وهو موصوف
بصفات الكمال فيوصف بهما ايضا الا ان اثبات الكيفية مستحيل لتشابه صفته فيجب تسليمه على اعتقاد
حقيته من غير اشتغال بالتاويل انتهى اور ابو شكور تمهيد مين لكهتے ہين قال
بعضهم ان الله موجود في كل مكان وهم صنف من الجهمية واحتجوا بقوله
تعالى هو الذي في السماء اله وفي الارض اله وقوله وهو الله في السموات و
في الارض وقوله ان الله مع الذين اتقوا وقوله ما يكون من نجوى ثلثة
الا هو رابعهم والجواب ان معنى الآية الاولى انه اله اهل السماء واهل
الارض والآية الثانية تدبيره في السموات والارض ومعنى الآية الثالثة
انه معهم بالنصرة ومعنى الرابعة انه سميع بمقالتهم بصير بافعالهم ونحن
نقول ان الله لو كان في كل مكان يؤدي ان يكون في افواه الدواب وفروج
النساء والاماء وهذا كفر قبيح انتهى ان عبارات سے معلوم ہوا کہ مذہب صحابہ
وغیر صحابہ ائمہ وغیر ائمہ حنفیہ وغیر حنفیہ سب کا یہہ ہے کہ حق جل شانہ کی فوقیت
عرش پر ویدو وجہ وغیرہ صفات بلا کیف ہین اور تاویل کرنا ان سبکی جو
نہین ہے منشا تاویل کا صرف اسیقدر ہے کہ جب مجسمہ نے اس قسم کی آیات
واحادیث سے خیال تجسیم کا کیا علما نے اونکے الزام واسکات کے واسطے
تاویل کرنا شروع کیا نہ اس غرض سے کہ یہہ معنے ماول مراد ہین بلکہ اس غرض
سے کہ شبہہ تجسیم دفع ہو جاوے اصل آیات فوقیت واستوا وید ووجہ
وغیرہ سب معانی ظاہرہ پر محمول ہین اور کیفیات ان سبکی مجہول ہے اور
اسمین تجسیم بہی لازم نہین آتا ہے کیونکہ جب کیفیت مجہول کہی گئی اور خیال

لیس کمثلہ شئی کا بھی رہا اور تنزیہ تام کی گئی تجسیم کسیطرح سے لازم نہ آویگا واللہ اعلم وعلمہ احکم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎ ؎

۲۴۷

استفتا زید بلا ادای نماز عشا سو گیا اور فجر کو ایسے سویرے اوٹھا کہ پہلے اوسنے نماز عشا و وتر قضا کی پس ازان نماز فجر ادا کی بعد ازان قریب نو بجے دن کے اوسنے پائجامہ پر دہبہ منی کا دیکھا حالانکہ اوسکو احتلام یاد نہین اور وہ نہین کہہ سکتا کہ وہ دہبہ بوجہ احتلام شب کی ہے یا پیشتر کا ہے ایسی صورت مین اون نمازون کا اعادہ کیا جاویگا یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب اس صورت مین وہ احتلام اوسی شب کا قرار دیا جاویگا نہ قبل کا اور ادا نماز فجر کا اور عشا اور وتر کا بہ نیت قضا بعد غسل کے واجب ہوگا لو رأی ثوبہ نجاسۃ وقد صلی فیہ ولا یدری متی اصابہ یعید ہا من آخر حدث احدثہ ولیس آخر بدرہ ویلزمہ الغسل فی الثانیۃ عند ابی حنیفۃ ومحمد وان لم یتذکر احتلاما انتہی اشباہ والنظائر واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۴۸

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ تجارت تماکو خوردنی و نوشیدنی بہ غرض حصول منفعت و فراغت معاش درست ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب درست ہے علامہ ابراہیم بن حسین الشہیر بہ بیری زادہ حنفی مکی اپنے رسالہ رفع الاشتباک فی حکم تعاطی شجرۃ التنباک مین لکھتے ہین اما بیعہا وشراؤہا فیجوز لامکان الانتفاع بہا فی غیر الشرب بدلیل تقیید الاصحاب عدم الجواز فی مثلہا بما لا ینتفع بہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

کتاب الصلوٰۃ

کتاب البیوع

استفتا مشتمل بر چار سوال سوال اول نماز تہجد و وتر یک نمازست یا جدا جدا علی شیئ بینوا توجروا

ہو المصوب از معاینہ احادیث مختلفہ واضح میشود که اطلاق وتر گاہی بر نماز تہجد و قیام لیل کرده باشد می آید و این وتر عین تہجد ہست چنانکه در حدیث ابی ایوب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بتسع رکعات اخرجہ احمد والطبرانی وغیرہما وحدیث ابی ہریرہ قال رسول اللہ صلعم اوتروا بخمس او بسبع او تسع او لاحدی عشرة اخرجہ دارقطنی وابن حبان والحاکم بزیادة ولا توتروا بثلاث ولا تشبہوا بصلوة المغرب ابن حجر عسقلانی در تلخیص الحبیر تخریج احادیث شرح الرافعی الکبیر میگوید رجالہ کلہم ثقات ولا یضره وقف من وقفہ انتہی وحدیث عائشہ رض کان صلی اللہ علیہ وسلم یوتر باربع وثلاث وستین وثلاث وثمان وثلاث وعشر وثلاث اخرجہ ابوداؤد وحدیث ام سلمہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلاث عشرة فلما کبر وضعف اوتر بسبع اخرجہ احمد والترمذی والنسائی والحاکم وصححہ وحدیث ابی ایوب قال رسول اللہ اوتروا بخمس او بسبع او تسع او باحدی عشرة او باکثر من ذلک اخرجہ ابن حبان وابن المنذر والحاکم ونظائر این احادیث در کتب صحاح بسیارست که دران اطلاق وتر بر مجموع صلوة تہجد که معدود بعدد وتر باشد واقع شده است ابن ہمام در فتح القدیر در باب الوتر بعد ذکر حدیث انہ صلی اللہ علیہ وسلم قام بہم فی رمضان فصلی ثمان رکعات واوتر ثم انتظروه من القابلة فلم یخرج الیہم فسألوه فقال خشیة ان یکتب علیکم الوتر اخرجہ ابن حبان میگوید المراد مجموع صلوة اللیل المختتمة بوتر وذلک انہم کانوا یطلقون علی صلوة اللیل کذلک لان المجموع فرد وذلک وتر لا شفع انتہی وگاہے اطلاق وتر بر نماز مستقل غیر تہجد میشود وائمہ که در وجوب وسنیت وتر واستنان قنوت در وتر در جمیع ایام یا عدم آن و در عدد رکعاتش که سه ہست بیک سلام یا بدو سلام یا یک

اختلاف کرده اند در اختلاف ایشان همین وتر است که نمازی مستقل است غیر تهجد
در وقت آن بعد صلوة عشا تا طلوع صبح است چنانکه در حدیث ان الله امدکم
بصلوة هی خیر لکم من حمر النعم وهی الوتر جعلها الله لکم فیما بین صلوة العشا
الی ان یطلع الفجر اخرجه احمد وابو داود والترمذی وابن ماجة والدارقطنی والحاکم
من حدیث خارجة مرفوعا وحدیث ابن عباس خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
مستبشرا فقال ان الله قد امدکم بصلوة وهی الوتر اخرجه الطبرانی والدارقطنی وحدیث
ابی سعید مرفوعا ان الله زادکم صلوة وهی الوتر واسناده حسن قاله الحافظ ابن حجر
فی تخریج احادیث الهدایة ومثل این روایات بروایت معاذ بن جبل در مسند احمد
وعمرو بن العاص وعقبة بن عامر در معجم طبرانی وابو بصره غفاری نزد احمد وحاکم
وطحاوی وابن عباس نزد دارقطنی وابن عمر نزد ابن حبان وعبد الله بن عمرو نزد
دارقطنی ثابت گشته ودر اسانید آنها کلامی است یسیر کما بسطه الحافظ فی تخریج
احادیث الرافعی وحدیث الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا اخرجه ابو داود والحاکم
وصححه من حدیث بریدة مرفوعا وامثال این روایات بسیاری از روایات صحیح
وغیر آنها اند که دلالت میکنند بر مغایرت فیما بین وتر وتهجد وبر آنکه وتر نمازی است
مستقل واجب باشد یا سنت از آنجمله حدیث کان ابو بکر یوتر ثم ینام ثم یقوم یتهجد
وعمر کان ینام قبل ان یوتر ثم یقوم ویصلی ویوتر فقال النبی صلی الله علیه وسلم
لابی بکر اخذت بالحزم وقال لعمر اخذت بالقوة اخرجه ابو داود وابن خزیمة والطبرانی
فی الکبیر والحاکم من حدیث ابی قتادة قال ابن القطان رجاله ثقات والبزار وابن [illegible]
وابن حبان من حدیث ابن عمر وطرق این حدیث وشواهد آن در تلخیص الحبیر وغیره
مبسوط اند واز آنجمله حدیث من خاف منکم ان لا یستیقظ من آخر اللیل فلیوتر من اول اللیل
ومن طمع منکم ان یستیقظ فلیوتر من آخر اللیل فان صلوة آخر اللیل مشهودة وذلک افضل اخرجه مسلم واحمد

من حدیث جابر مرفوعا و آز انجمله حدیث عائشه من کل اللیل قد اوتر رسول اللہ صلی اللہ
من اول اللیل و اوسطه و آخره و انتهی وتره الی السحر اخرجه البخاری و مسلم
و غیرهما و همچنین احادیث قنوت وتر که در کتب سنن و غیره مروی اند دلالت بر تنها
وارند و اللہ اعلم و علمه احکم

سوال دوم نماز تراویح و تهجد یک نماز است یا علحده و چون آنحضرت صلی اللہ
علیه وسلم مع وتر تراویح باول شب خواند بعد ازان برای تهجد برخاستن ازان حضرت
صلی اللہ علیه وسلم قولاً یا فعلاً ثابت است یا نه

هو المصوب ازان حضرت صلی اللہ علیه وسلم ادا کردن قیام رمضان که معروف
به تراویح است بدو طریق مرویست یکی بمقدار بست رکعت بدون جماعت قال ابن عباس
کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یصلی فی رمضان فی غیر جماعة عشرین رکعة
والوتر اخرجه ابن ابی شیبة و عبد بن حمید و البغوی فی معجمه و الطبرانی و البیهقی
سند این روایات ضعیف است چنانچه تفصیل آن مع ماله و ما علیه در رساله
فی احیاء سنة سید الابرار ساخته ام زیلعی در تخریج احادیث هدایه می نویسد
هو معلول بابی شیبة ابراهیم بن عثمان جد الامام ابی بکر بن شیبة و هو متفق
علی ضعفه انتهی دوم بمقدار هشت رکعت و سه رکعت وتر با جماعت و این طریق
از آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بجز سه شب در شبی دیگر منقول نگشته و بسبب
خوف افتراض قیام لیل بر امت بنظر شفقت اهتمام آن نفرموده عن عائشة ان
رسول اللہ خرج من جوف اللیل فصلی فی المسجد فصلی بصلوته ناس فاصبح
الناس یتحدثون بذلک فاجتمع اکثر منهم فخرج فی اللیلة الثانیة فصلوا بصلوته
واصبح الناس یذکرون ذلک فکثر اهل المسجد فی الثالثة فخرج فصلوا بصلوته فلما
کانت اللیلة الرابعة عجز المسجد عن اهله فلم یخرج الیهم حتی خرج لصلوة الفجر

سنن الصلوة

ثم اقبل على الناس ثم تشهد فقال اما بعد فانه لم يخف على شأنكم الليلة ولكنى خشيت ان تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عنها اخرجه مسلم وعن

ابى ذر صمنا مع رسول الله صلعم فلم يقم بنا شيئا من الشهر حتى بقى سبع فقام بنا حتى

ذهب ثلث الليل فلما كانت السادسة لم يقم بنا فلما كانت الخامسة قام بنا حتى

ذهب شطر الليل فقلت يا رسول الله لو نفلتنا قيام هذه الليلة فقال ان الرجل

اذا صلى مع الامام حتى ينصرف حسب له قيام الليلة فلما كانت الرابعة لم يقم

فلما كانت الثالثة جمع اهله ونساءه فقام بنا حتى خشينا ان يفوتنا الفلاح

اى السحور اخرجه ابو داود واللفظ له والنسائى والترمذى وغيرهم وكذا اخرجه ابن ماجه

من حديث النعمان بن بشير وابن حجر مكى هيتمى در شرح مشكوة مى نويسد قول البعض انه

صلى الله عليه وسلم صلى بالناس عشرين ركعة لعله اخذه مما فى مصنف ابن ابى شيبة

انه صلى فى رمضان عشرين ركعة ومما رواه البيهقى انه صلى بهم عشرين ركعة بعشر

تسليمات لكن الروايتان ضعيفتان وفى صحيح ابن حبان انه صلى بهم ثمان ركعة والوتر لكن

اجمع الصحابة على ان التراويح عشرون ركعة انتهى يفصل بينهما ابن حجر عسقلانى در تلخيص الحبير بعد ذكر روايت مذكور ميگويد

واما العدد فروى ابن حبان فى صحيحه من حديث جابر انه صلى بهم ثمان ركعات ثم اوتر انتهى اما طريق اول

پس در روايات آن تصريح اين امر واقع نشده كه آن بست ركعت در اول شب بود بنديا در آخر واما طريق دوم

پس روايات آن دال اند بر اينكه آن قيام از اول شب بعد عشا بود تا ثلث شب يا نصف و تا

دوم و تا وقت سحر بيشتر مى و اما اين امر كه اين نماز تهجد بود يا غير آن پس مقدار شش مجبر از آن

اين نماز مغاير تهجد بوده چه هشت ركعت و سه ركعت وتر بمقدار تهجد نبوى بوده چنانچه از قول عائشه

معلوم ميشود ما كان رسول الله صلعم يزيد فى رمضان ولا فى غيره على احد عشر ركعة ... واو لا تسأل

عن حسنهن وطولهن ثم يصلى ثلاثا اخرجه مالك والبخارى ومسلم وغيرهم و علما مختلف اند در اينكه

تهجد و قيام ليل مطلق نماز شب است اگرچه قبل از نوم باشد اداى آن ميشود يا نه بعضى گفته اند ... ميشود

چنانچہ در بحر الرائق شرح کنز الدقائق می گوید سروی الطبرانی مرفوعًا لابد من صلٰوۃ بلیل ولو حلب شاۃ و ما کان بعد صلٰوۃ العشاء فہو من اللیل وہو یفید ہذہ السنۃ تحصل بالتنفل بعد صلٰوۃ العشاء قبل النوم انتہی پس بر رای این طائفہ در بودن آن عین تہجد مضائقہ نخواہد بود و بعضے تہجد را مقید بعد النوم میسازند در تلخیص الحبیر است قولہ ای الرافعی التہجد یقع علی الصلٰوۃ بعد النوم و اما الصلٰوۃ قبل النوم فلا یسمی تہجدا سرواہ ابن خیثمۃ من طریق الاعرج عن کثیر عن الحجاج بن عمرو قال یحسب احدکم اذا قام من اللیل یصلی حتی یصبح انہ قد تہجد انما تہجد المرء ان یصلی الصلٰوۃ بعد رقدۃ ثم الصلٰوۃ بعد رقدۃ ثم تلک کانت صلٰوۃ رسول اللّٰہ اسنادہ حسن فیہ ابو صالح کاتب اللیث وفیہ لین ورواہ الطبرانی وفی اسنادہ ابن لہیعۃ انتہی پس برین تقدیر نماز مذکور کہ قبل النوم بودہ از تہجد شمار کردن محل تامل خواہد بود و بہر تقدیر در شبہا کہ آن حضرت دران تراویح بجماعت ادا کردند ادا کردن نماز تہجد سوای آن مروی نشدہ و ممکن است کہ در شب اول زیلعی و دوم بعد قدری از نوم ادا فرمودہ باشند و در شب سیوم نماز تراویح را آن قدر طول دادہ بودند کہ وقت انقضا سحر رسیدہ واللّٰہ اعلم و علمہ اتم ؎

سوال سوم اگر کسے بعد ادای تراویح و وتر باول شب چنانکہ عادت این دیار است باخر شب تہجد بخواند مخالف سنت خواہد شد یا نہ

ہو المصوب اگرچہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تطویل تراویح تا ثلث و نصف بلکہ تا وقت سحر ثابت شدہ و دران شبہا ثبوت تہجد مغائر مروی گشتہ لیکن معہذا عدم آن ہم خصوصا بشب اول و دوم مروی نگشتہ درین صورت ہیچکس کہ بعد ادای تراویح و وتر باول شب تہجد باخر شب ادا سازد

سنت گفته نخواهد شد بلکه اگر باول شب تراویح بیست رکعت ادا ساخته بآخر شب تهجد
هشت رکعت ادا خواهد کرد جامع بین فضیلتی الاقتداء بالصحابة والاقتداء بالرسول
خواهد شد و ادا کردن تهجد بآخر شب بعد ادای وتر باول شب از آن حضرت صلعم
ثابت است علی ما تدل علیه بعض الروایات السابقة والله اعلم وعلمه اتم

سوال چهارم نماز وتر خاص ایک رکعت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچه طور ثابت
است بعینه مثل نماز مغرب یا که شفعه جدا و یک رکعت جدا یا هر سه رکعت متصل
بیک تشهد بآخر و تشهد میانه قولا یا فعلا ثابت است بیّنوا توجروا

هو المصوب نماز وتر سه رکعت باسانید معتبره از آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بدو طور منقول است یکی بفصل سلام ما بین رکعتین و رکعت ثالث قال ابن عمر کان
النبی صلعم یفصل بین الشفع والوتر اخرجه احمد وقواه وابن حبان وابن السکن فی صحیحهما
کذا فی تلخیص الحبیر دوم هر سه رکعت بیک تشهد در آخر قالت عایشة
کان رسول الله یوتر بثلاث لا یجلس الا فی آخرهن اخرجه احمد والنسائی والبیهقی
والحاکم ولفظ احمد کان یوتر بثلاث لا یفصل بینهن ولفظ الحاکم لا یقعد الا فی
آخرهن و طریقه سوم یعنی سه رکعت بدو قعده و یک سلام مثل نماز مغرب پس
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسند غیر معتبر و از صحابه باسانید معتبره مروی شده
در تلخیص الحبیر و تخریج احادیث هدایه نوشته حدیث وتر اللیل ثلاث کوتر النهار
صلوة المغرب اخرجه الدارقطنی من طریق یحیی بن زکریا ابن ابی الحواجب عن
الاعمش عن مالک بن الحارث عن عبد الرحمن بن یزید عن ابن مسعود قال
قال رسول الله وتر اللیل الخ قال الدارقطنی تفرد به یحیی وهو ضعیف قال
البیهقی الصحیح وقفه علی ابن مسعود و رواه الدارقطنی ایضا من حدیث
عایشة وفیه اسمعیل بن مسلم المکی ضعیف انتهی و در فتح القدیر می نویسد

صح عن ابن مسعود و اتر الليل ثلاث كوتر النهار و اما تنتفل مرفوعة انتہی واللہ اعلم

حرر هذه الاجوبة الاربعة لهذه الاسئلة الاربعة ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ہندہ نے زر قرض مندرجہ دستاویز جسمین جائداد غیر منقولہ مستغرق ہے یا فتنی اپنا ذمہ زید و غیرہ اپنے پسر نابالغ کے نام بتقرر ایک شخص سربراہ کار و ولی کے اس عبارت سے ہبہ کیا کہ زر قرضہ مندرجہ دستاویز کو ہبہ کرتی ہون اور نیز اپنے قبضہ و دخل اپنا اوس سے اوٹھا لیا اور اوس دستاویز مین ولی کو اختیار وصول زر مذکور کا اور اوسکے منافع کو مع اصل مین پرورش و تعلیم نابالغ کا دیا اور یہہ بہی لکھا کہ اگر پسر مذکور فوت ہو جاوے تو فیما بین ... ہم جو اوسوقت زندہ ... تقسیم ہوں ... بحصہ مساوی تقسیم ہو تو اس صورت مین دستاویز مذکور ہبہ متصور ہوگی یا نہیں اور اگر ہبہ نامہ متصور ہو تو ایسے ہبہ سے واہبہ کو اختیار فسخ کا ہوگا یا نہین اور تو معرا ایک مسلمان نابالغ کے لیئے جائز ہے یا نہین

ہو المصوب چونکہ وصیت عبارت ہے اوس تملیک سے جو مضاف الموت ہو جیسا کہ تنویر الابصار مین ہے ہے تملیک مضاف الی ما بعد ۱۱ اور عبارت ہبہ نامہ مین صاف لفظ ہبہ و اعطار بغیر اضافت بعد موت ہے بنا علیہ یہ تحریر ہبہ نامہ متصور ہوگی لیکن چونکہ یہہ تملیک دین غیر مدیون ہے ایسے ہبہ سے اختیار رجوع و فسخ ہبہ کا ہوگا جبتک کہ موہوب لہ اوس دین پر قبضہ نہووے در مختار مین ہے واما تملیك الدين من غير من عليه الدين فان امر لا بقبضه صحت لرجوعها الى هبة العين انتهى رد المحتار مین ہے وهذا لا يلزم الا اذا قبض وله الرجوع قبله لانه حيث كان بحكم النيابة عن القبض انتهى

اور والایت غیر مسلمان کی نابالغ مسلمان کے لیے ناجائز ہے واللہ اعلم حررہ

محمد عبد الحی عفا عنہ

استفتا ۲۵۱ سوال شیخ محدث دہلوی در مدارج میفرماید کہ بہ بست وششم ماہ صفر روز دوشنبہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم اسامہ را بر جنگ رومیان گماشت و بست وہشتم روز چارشنبہ طبع مبارکش در دمند شدہ انتہی و باز میفرماید بہ یازدہم ربیع اول مرض بہ آن حضرت غلبہ کردہ و بروز دوازدہم روز دوشنبہ بود وفات یافت انتہی و ہمچنین در روضۃ الاحباب وغیرہ نیز مذکور ہست حالانکہ اگر ہر دو تاریخ صفر ساقط کنند تاریخ دوازدہم بروز دوشنبہ نمی تواند شد نہ بحساب بست ونہ و نہ بحساب سی روز بینوا توجروا

الجواب جواب مخفی نماند کہ وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروز دوشنبہ بماہ ربیع الاول بود بالاتفاق اما آن روز کدام تاریخ بودہ پس درین باب اختلاف است و نزد جمہور بین الناس مشہور و در اکثر کتب مذکور ہست این است کہ روز دوشنبہ دوازدہم ربیع اول بودہ لیکن این امر ممکن نیست بدین وجہ کہ غرہ ذی حجہ سنہ ۱۰ ہجری باتفاق ارباب سیر وغیرہ روز پنجشنبہ بود و حج نبوی کہ آن را حجۃ الوداع نامند بروز جمعہ واقع شد بالاتفاق پس روز جمعہ نہم ذی حجہ بود و این امر قطع نظر از تصریح ارباب سیر از روایات حدیث ہم ثابت است و کسے را درین باب اختلافی نیست بنا بر علیہ ممکن نیست کہ دوازدہم ربیع اول سنہ ۱۱ ہجری بروز دوشنبہ واقع گردد چہ اگر ہر سہ ماہ ذی حجہ و محرم و صفر سی روز قرار دادہ شوند پس غرہ محرم بروز شنبہ و غرہ صفر بروز دوشنبہ و غرہ ربیع بروز چارشنبہ واقع خواہد شد بریں تقدیر دوشنبہ اول ربیع اول ششم و دوشنبہ دوم سیزدہم خواہد شد و اگر ہر سہ ماہ بست ونہ روز قرار یابند غرہ محرم بروز جمعہ و غرہ صفر بروز شنبہ و غرہ ربیع اول بروز یکشنبہ

کتاب المناقب

[illegible]

خواهد شد و برین تقدیر دوشنبه اول ربیع اول تاریخ دوم و دوشنبه دوم نهم خواهد شد
واگر هر سه ماه مختلف باشند پس از دو حال خالی نیست یا غره محرم بروز جمعه باشد یا بروز
شنبه بحساب نقصان ذیحجه یا کمال آن چه غره اش اتفاقاً بروز پنجشنبه بوده پس اگر
غره محرم جمعه باشد از دو حال خالی نیست محرم کامل گرفته شود و صفر ناقص یا بالعکس بر تقدیر
اول غره صفر یکشنبه و غره ربیع دوشنبه می شود و بر تقدیر دوم غره صفر شنبه
و غره ربیع دوشنبه می شود و بهر دو تقدیر دوشنبه اول ربیع غره و دوشنبه دوم هشتم
خواهد شد واگر غره محرم بروز شنبه گرفته شود پس اگر محرم کامل و صفر ناقص گرفته شود
غره صفر بروز دوشنبه و غره ربیع بروز سه شنبه می شود و بعکس آن غره صفر بروز
یکشنبه و غره ربیع سه شنبه می شود و بهر دو تقدیر دوشنبه اول ربیع هفتم و دوشنبه
دوم چهاردهم خواهد شد و سوای این احتمالات احتمالی در عالم وقوع نیست که
دوشنبه دوازدهم ربیع اول سنه ۱۱ هجری که سال وفات نبوی است مستقیم
محققین درین باب مختلف شده اند بعضی بر مجرد اشکال کفایت کرده ساکت ماندند
چنانچه امام یافعی در تاریخ خود مرآة الجنان می نویسند قلت فیما قیل انه توفی الثانی
عشر منه اشکال من اجل انه صلی الله علیه وسلم کانت وقفته بالجمعة فی السنة
العاشرة اجماعاً فاذا کان کذلک لا یتصور وقوع یوم الاثنین ثانی عشر ربیع الاول من
السنة التی بعدها وذلک مطرد فی کل سنة یکون الوقفة قبلها بالجمعة علی کل تقدیر
من تمام الشهور ونقصانها وتمام بعضها ونقصان بعض انتهی و بعض بتقدیر کمال هر سه
ماه اختیار کرده تاریخ وفات سیزدهم را مرجح ساخته چنانچه ابن رجب دمشقی در لطائف
المعارف می نویسند اختلفوا فی تعیین ذلک الیوم من الشهر فقیل کان اوله وقیل
کان ثانیه وقیل ثانی عشره وقیل ثالث عشره وقیل خامس عشره والمشهور بین
الناس انه کان ثانی عشر ربیع الاول وقد رد ذلک السهیلی وغیره بان وقفة

حجة الوداع في السنة العاشرة وكانت الجمعة وكان اول ذي الحجة الخميس ومتى كان
كذلك لم يصح ان يكون يوم الاثنين ثاني عشر ربيع الاول سواء حسبت الشهور
الثلثة اعني ذا الحجة ومحرما وصفر كلها كاملة او ناقصة او بعضها كاملة وبعضها
ناقصة وانا اجيب عن هذا بجواب حسن وهو ان ابن اسحق ذكر انه توفي لاثنتي عشرة
ليلة من ربيع الاول وهذا يمكن فان العرب تورخ بالليالي دون الايام ولكن لا تورخ
الا بليلة مضى يومها فيكون اليوم تبعا الليلة وكل ليلة لم يمض يومها لم يعتد بها
ومع فيوم الاثنين الذي توفي فيه رسول الله ص كان ثالث عشر الشهر لكن لما لم يكن
يومه قد مضى لم يورخ بليلته انتهى وبعضى تاريخ دوم وبعضى غره وبعضى چاردهم را
اختيار كرده اند ابو عبد الله محمد الزرندي المدني در كتاب الاعلام بسيرة النبي عليه السلام
اتفق العلماء واهل السير على ان رسول الله ص توفي يوم الاثنين في الربيع الاول
اكثرهم قالوا في الثاني عشر منه ولا يصح ان يكون يوم الاثنين ثاني عشر لاجماع
[illegible] على ان وقفة عرفة كانت في حجة الوداع يوم الجمعة وهو تاسع ذي الحجة و
كان اول ذي الحجة يوم الخميس وكان اول المحرم اما الجمعة واما السبت فان كان الجمعة
فقد كان صفر اما السبت واما الاحد فان كان السبت فقد كان الربيع اما الاحد
او الاثنين وكيف ما دارت الحال على هذا الحساب فلا يكون يوم الاثنين الثاني
عشر من الربيع بوجه وذكر الطبري عن ابن الكلبي انه توفي في الثاني من الربيع قال
السهيلي هذا وان كان خلاف الجمهور فانه لا يبعد ان كانت الثلثة الاشهر التي قبله
من تسعة وعشرين ونقل الخوارزمي انه توفي في اول يوم من الربيع وهذا اقرب
في القياس مما ذكره الطبري ونقل الاستاذ ابو سعيد عبد الملك الواعظ في كتاب
شرف المصطفى انه توفي يوم الاثنين للنصف من ربيع الاول وهذا اقرب انتهى
و در اينجا احتمالي ديگر است كه در سنه در مدينه طيبه بسبب اختلاف مطالع يا امور آخر

غره ذی حجه بروز جمعه شده باشد و به تکمیل هر سه ماه غره ربیع در سنہ بروز پنجشنبه شده
باشد برین تقدیر البته دوازدهم بروز دوشنبه واقع خواهد شد لیکن برین تقدیر لازم
خواهد شد که چار ماه متوالی بمدینه کامل حساب کرده شده باشند چه در فتح الباری و
ارشاد الساری وغیره شروح صحیح بخاری مصرح است که غره ذی قعده سنه ۱۰ در
مدینه بروز چارشنبه بوده و آنحضرت صلعم مع صحابه برای حج بروز شنبه تاریخ بست
و پنجم ذیقعده از مدینه روانه شدند و در اثنای راه هلال ذی حجه بتاریخ ۲۹ ذیقعده
بروز چارشنبه دیده شد پس اگر بحساب کمال ذیقعده هلال ذی حجه بروز پنجشنبه
در مدینه شده باشد غره بروز جمعه قرار داده خواهد شد و به تکمیل ذی حجه غره محرم بروز
یکشنبه و به تکمیل محرم غره صفر بروز سه شنبه و به تکمیل صفر غره ربیع بروز پنجشنبه
خواهد شد. وهذا وان کان نادر الوقوع لکنه لیس بخارج عن حیز الامکان برین
تقدیر بروز چارشنبه سیوم صفر خواهد بود و بست و هشتم صفر بالجمله بودن آخر
صفر بروز چارشنبه و بودن دوازدهم ربیع بروز دوشنبه بوجه من الوجوه
نمی تواند شد و در تاریخ سعید محمد گازرونی می نویسد ابتداء مرضه فی اواخر صفر
للیلتین بقیتا من صفر یوم الاربعاء وقیل للیلة وقیل فی مفتتح الربیع الاول
انتهی و در تاریخ خمیس میگوید فی هذه السنة کانت سرایا اسامة الی اهل ابنی
کانت یوم الاثنین لاربع لیال بقین من صفر فلما کان یوم الاربعاء بدء مرض
رسول الله صلعم و بدء انه اشتد به صداع فی اواخر صفر للیلتین بقیتا من صفر
یوم الاربعاء وقیل للیلة وقیل بل مفتتح الربیع الاول وفی الوفاء مرض لعشر
بقین منه وذکر الخطابی ان ابتداءه یوم الاثنین وقیل السبت
وقیل الاربعاء قاله الحاکم انتهی از همچو اختلافات بر خذ ما صفا ودع ما کدر عمل کردن
لازم است والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی | محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۵۲

استفتاء مشتمل بر سہ سوال سوال اول کیا فرماتے ہین علماء دین و مفتیان شرع متین
اس صورت مین کہ زید سے ہندہ حاملہ ہوئی بلا وجہ حرام مگر چونکہ علم بالحمل زید کو تھا
لوگون کے بہت نصیحت سے دونون نے توبہ کر کے نکاح کر لیا پس بحکم قرآن و
حدیث خواہ قول مدلل فقہا نکاح صحیح و نافذ ہوا یا نہین یا صرف بموجب قول فقہا
صحیح و نافذ ہوا اور زید حقیقتہً بوجہ عدم علم بالحمل ہندہ سے مباشرت کرتا رہا اس صورت
مین زید صرف گنہگار رہا یا نکاح بھی باطل ہو گیا بر تقدیر صحت و نفوذ زید و دونون
امر مذکور سے یعنے گنہگار رہے اور نکاح بھی باطل ہو گیا اور یہ امر کہ حمل قبل نکاح
کے وطی سے مستقر ہوا بعد از وضع حمل شمار کرنے ایام سے معلوم ہوا اور بر تقدیر
[illegible] زید نے وطی کیا تو کیا لازم آیا گناہ یا بطلان نکاح یا دونون بہر کیف اب
[illegible] سے تجدید نکاح کرے یا نہین و نیز اگر نفوذ نکاح بحکم قرآن و حدیث ہے
تو ظاہر فرمائیے اور اگر بموجب قول فقہا ہے تو اوس قول کے صحت کی دلیل
مع نقل فرمائیے سوال دیگر ایک عورت سنیہ منسوب ہوئی ساتھ مرد سبائی
شیعہ کے مگر بوقت ایجاب و قبول بوجہ تشیع و دیگر عیوب اوس مرد کے نہ زبان سے
قبول کیا اور نہ دل سے مگر بوجہ غایت شرم و غیرت کے بوقت رخصت دم بخود رہی
پس اس صورت مین نکاح صحیح ہوا یا نہین اس عورت سنیہ کا مگر بعد دو ایک مہینے
کے نا اتفاقی ظاہر ہوئی و تا زندگی قائم رہی اور بعد مرنے کے عورت نے قبل
گذرنے ایام عدت کے اس خیال سے کہ پہلے تو نکاح قبول ہی نہین کیا عدت کیا
بیٹھون دوسرے مرد سے نکاح کر لیا تو نکاح صحیح ہوا یا نہین اب پھر تجدید نکاح
کرے اور تجدید نکاح کرے تو ابتدا اس مرد شیعہ کے مرنے کی عدت بیٹھے
یا نہین حالانکہ مرے ہوئے دو تین سال ہوئے یا اب عدت کے بیٹھنے کی ضرورت

نہین ہے بلا عدت نکاح کرے سوال سوم کسی شخص کی منکوحہ نے اگر شرک کیا خود
کفر تو نکاح ٹوٹ جاتا ہے یا نہین بر تقدیر ٹوٹ جانے کے توبہ کرنے سے مثل
ایمان کے عود کر آتا ہے یا نہین عود کرتا تجدید نکاح کی ضرورت پڑتی ہے بینوا توجروا
ہو المصوب جواب سوال اول نکاح صحیح ہو گیا اور زید وطی کرنے سے بعد
نکاح کے گنہگار نہین ہوا اور اب حاجت تجدید نکاح کی نہین ہے رد المحتار مین ہے
وصح نکاح حبلی من زنا عندہما وقال ابو یوسف لا یصح والفتوی علی قولہما کما فی
القہستانی انتہی اور درمختار مین ہے لو نکحہا الزانی حل له وطیہا اتفاقا انتہی
جواب سوال دوم اوس عورت نے اگرچہ بوقت نکاح قبول نہ کیا لیکن جب شوہر کی
مجامعت و خلوت پر بلا اکراہ راضی رہی وہ نکاح جائز ہو گیا بحر الرائق مین ہے لو مکنتہ
برضاہا ہل یکون اجازۃ عندی ان ہذا اجازۃ انتہی اور رد المحتار مین ہے
التمکین من الوطی کالاقرار انتہی اور جب نکاح جائز ہوا بعد فوت شوہر کے
عدت واجب ہوئی اور قبل گذرنے ایام عدت کے جو اوسنے نکاح کر لیا تو نکاح
فاسد ہو گیا اب اس نکاح کا فسخ کرنا دونون پر اور شوہر ثانی کا ایسا لفظ کہنا جس
مضمون ترک کا سمجھا جاوے جیسے ترکتک یا خلیت سبیلک واجب ہے اور
بعد اس فسخ کے عورت پر لازم ہے کہ عدت مثل عدت طلاق کے بیٹھے درمختار
مین ہے ولکل واحد منہما فسخہ دخل بہا او لا فی الاصح خروجا عن المعصیۃ
بل یجب علی القاضی التفریق بینہما وتجب العدۃ بعد الوطی لا الخلوۃ للطلاق
لا للموت من وقت التفریق او متارکۃ الزوج انتہی اور رد المحتار مین ہے آخر
باب المہر ان الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدۃ ومثله فی البحر بالنکاح
بلا شہود و نکاح المعتدۃ انتہی ملخصاً بعد تمام عدت کے پھر شوہر ثانی کو اختیار
تجدید نکاح کا ہے اور عورت کو اب عدت موت شوہر اول کی بسبب تمادی ایام کے

ضرورت نہین ہے جواب سوال سوم شرک و کفر منکو حہ سے نکاح ٹوٹ جاتا ہی. توبہ و ایمان کے تجدید نکاح لازم ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

محمد عبد الحی ابو الحسنات

سنہ ۲۵۳

استفتا سوال جو چیزین اپنی لڑکی کو جہیز مین دیتے ہین مستحق اونکا کون ہوگا شوہر یا اوسکے والدین

ہو المصوب جس بلدہ مین یہ عرف ہو کہ اشیار جہیز کی بطور تملیک کے دیجاتی ہین نہ بطور عاریت کے جیسا کہ اکثر بلاد ہند مین وہان وہ چیزین ملک لڑکے کی ہونگی در مختار مین ہے جہز ابنتہ ثم ادعی ان ما دفعہ لہ عاریۃ وقالت ہو تملیک او قال الزوج ذلک بعد موتہا لیرث منہ وقال الاب او ورثتہ بعد موتہ عاریۃ فالمعتمد ان القول للزوج ولہا اذا کان العرف مستمرا ان الاب یدفع مثلہ جہازا لا عاریۃ انتہی پس اون چیزون کی مستحق وہ لڑکی ہوگی اور بعد وفات کے جملہ ورثہ پر حسب حصص شرعیہ تقسیم ہوگی واللہ اعلم حررہ محمد عبد الحی عفی عنہ

سنہ ۲۵۴

استفتا سوال ما قولکم ایہا العلماء المتورعون والمنصفون فی حق رجال عام او خاص یذکرون اللہ بارادۃ الوصول الی الحقیقۃ قیاما و قعودا و یتواجدون و یہتزون و یرقصون فی حالۃ الذکر و یصفق رجل للاشارۃ او للتہیج الذکر ہل یجوز ہذا الفعل ام لا افتونا بالصواب و اسقونا بالجواب توجروا بالاجرین و تکر موا فی الدارین

ہو المصوب ذکر اللہ تعالی حسن علی کل حال و قد کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یذکر اللہ فی کل احیانہ اخرجہ ابو داود و غیرہ و قال اللہ جل و علا فی کتابہ فی وصف اولی الالباب و المتفکرین فی خلق السموات و الارض الذین یذکرون اللہ قیاما و قعودا و علی جنوبہم الآیۃ لکن التوحید

والاهتزاز والرقص والتصفيق وامثال ذلك ان صدرت من الذاكر في حالة الطرب
والخروج عن حيز الاختيار وغلبة الشوق غلبة اخرجته عن حيز الخبرة فهو في ذلك معذور وغير
ملام واما ارتكاب هذه الامور مع الاختيار فلا يجوزه الشرع ولا يرخص لنده الائمة
قال في نصاب الاحتساب للسنامي الحنفي لا يجوز الرقص والسماع ومن اباحه
من المشائخ فذلك للذين صارت حركاتهم كحركات الارتعاش فانه ليس لها ايضا في
الشرع رخصة وذكر في العوارف انه لا يليق بمنصب المشائخ الذين يقتدى بهم لانه
يشبه اللهو انتهى وفي الامتاع في احكام السماع لجعفر بن ثعلب الادفوي الشافعي
ذهبت طائفة الى التفرقة بين ارباب الاحوال الذين يقومون بوجد فيجوز لهم
ويكره لغيرهم وهذا ما اورده الاستاذ ابو منصور واشار اليه القاضي حسين في
تعليقه والغزالي في الاحياء انتهى وفي تنبيه الشيطان مختصر كتاب ابن القيم الحنبلي
المسمى باغاثة اللهفان عن مصائد الشيطان قال ابن عباس كانت قريش يطوفون
بالبيت عراة يصفرون ويصفقون وقال مجاهد كانوا يعارضون النبي صلعم في
الطواف ويصفرون ويصفقون يخلطون عليه طوافه وصلوته فالمتقربون الى
الله بالصفير والتصفيق اشباه النوع الاول والمخلطون به على اهل الصلوة والذكر
والقرأة اشباه النوع الثاني انتهى وفيه ايضا لم يشرع الله التصفيق للرجال عند
الحاجة في الصلاة بل امروا بالعدول الى التسبيح فكيف اذا فعلوه لا لحاجة الخ
وفي الدرة المنيفة شرح الجواهر المنيفة والبزازية ورد المحتار وغيرها من كتب الحنفية
الرقص والغناء الذي يفعله متصوفة زماننا عند الذكر حرام انتهى والكلام
في هذا البحث طويل مشروح في كتب الفقه والحديث وفيما ذكرنا كفاية لارباب البصيرة
والله اعلم بالصواب حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله
عن ذنبه الجلي والخفي

محمد عبد الحي
ابو الحسنات

۲۵۵

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین کہ ذات باری تعالی کو فقط عرش ہی پر سمجھے یعنے موجود سمجھے یا مستقر سمجھے یا جو کچھہ جانین اور ماسوا فوق العرش کوئی چیز کو مخلوقات الہی سے بذات باری تعالی محیط نہ جاننا بلکہ یہہ کہنا کہ فقط علم الہی ساری اشیا کو محیط ہے اور ذات اوسکی فقط عرش ہی پر ہے اور دوسری جگہہ نہین یہہ عقیدہ اہل سنت کا ہے یا نہین اور جو معتقد اس عقیدے کا ہو اوسکے پیچھے نماز ادا کرنا جائز ہے یا نہین و این ہم تحریر فرمایند کہ ایشایان این عقیدہ را منسوب بجنابلہ می گویند فی الحقیقت عقائد حنابلہ ہمچنین ہست یا نہ

ہوالمصوب ذات پروردگار کو عرش پر سمجھنا بدون بیان کیفیت استوار اور اوسکے علم کو محیط تمام عالم سمجھنا اور آیات معیت و قرب وغیرہ کو قرب و معیت علمی پر حمل کرنا مذہب اہل سنت کا ہے اور معتقد اس مذہب کے پیچھے نماز درست ہے بلا کراہت کتب معتبرہ بنویہ مین ہے نعتقد انہ علے العرش مستو علیہ استواء امتزہا عن التمکن والاستقرار و انہ فوق العرش و مع ذلک ہو قریب من کل موجود و ہو اقرب من حبل الورید و لا یماثل قربہ قرب الاجسام انتہی اور سیر النبلاء مین ہے قال اسحق بن راہویہ اجمع اہل العلم علی انہ تعالی علی العرش استوی و ہو یعلم کل شیٔ فی اسفل الارض السابعۃ انتہی اور جامع ترمذی مین بعد ذکر حدیث لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلے لہبط علے اللہ ثم قرء رسول اللہ ہو الاول و الآخر الظاہر و الباطن و ہو بکل شیٔ علیم مرقوم ہے قرأۃ الآیۃ تدل علی انہ اراد لہبط علے اللہ علی علم اللہ و قدرتہ و سلطانہ و علم اللہ فی کل مکان و ہو علے العرش کما وصف نفسہ فی کتابہ انتہی اور یہہ جو مشہور ہے کہ یہہ مذہب حنابلہ کا ہے غلط ہے بلکہ یہہ مذہب جمہور محققین حنفیہ و شافعیہ و حنابلہ و مالکیہ و محدثین وغیرہم کا ہے البتہ بعض حنابلہ استواء مع بیان الکیفیہ کے قائل ہوگئے ہین

اور استقرار پروردگار کو مثل استقرار مخلوقات کے سمجھتے ہین یہہ مذہب مردود ہے
والتفصیل یستدعی بسطاً بسیطاً وفیما ذکرنا کفایۃ واللہ علم۔ حررہ الراجی عفو
ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ۵ ذی ۱۲۸۹

است فتا زید کہتا ہے رب العالمین کی ذات پاک کو کسی جگہہ مین معین نہین کہہ سکتا کہ عرش پر ہے یا زمین پر یا آسمان مین اور اسکے خلاف عقیدہ کرنا خلاف عقیدہ اہل سنت ہے ذات پاک اوسکی بالکل مخلوقات کو اوسکے از عرش تا فرش محیط ہے اور یہی عقیدہ اہل سنت ہے اور ہم نہین کہہ سکتے اس بات کو کہ رب العالمین یہان یا وہان کہان ہے کوئی جگہہ ہم اوسکی تعین نہین کہہ سکتے اور ہر مخلوقات کو از عرش تا فرش اور سب اشیا کو پروردگار کی ذات و علم کے ساتھہ نسبت واحد ہے البتہ کوئی سرفراز اور صفت سے اور کوئی دوسری صفت سے ممتاز ہے اتنا فرق ہے اور رب العالمین کی کوئی جہت معین ٹھہرا نہین سکتا اور احاطہ اور معیت رب العالمین کی مین نہین کہہ سکتا کہ کیسی ہے اور اوسکے کیا معنی ہین اور کیا اوسکی مراد ہے فقط ایمان اسقدر ہے کہ جو کچھہ رب العالمین کا ارادہ ہے اوسی پر ایمان لاتے اور یہی عقیدہ اہل سنت کا ہے اور عمرو یہہ کہتا ہے ذات باری تعالی بلا کیفیت خاص کر عرش ہی پر ہے نہ مثل جسم کے اور جسم کے کیونکہ وہ جسم نہین ہے اور باوجود عرش پر ہونے کے بذاتہ و علمہ و قدرتہ سبکو محیط ہے اور سب سے قریب ہے اور سب کے ساتھہ جیسا اوسکو لائق ہے بلا تشبیہ جیسا کہ آفتاب فلک چہارم پر ہے اور سبکے ساتھہ ہے اور رب العالمین زمین و آسمان مین نہین ہے بلا تشبیہ جیسا کہ آفتاب زمین مین نہین ہے اور ساتھہ ہے البتہ بعلمہ و قدرتہ سبکو ایک طرح برابر دیکھتا اور جانتا اور سنتا ہے اور جتنی صفتین اللہ تعالی کی کتاب و سنت مین ہین جیسے فوق العرش ہونا دیکھنا سننا جاننا

اور اترنا خوش ہونا غصہ ہاتھ منہ نفس وغیرہ سب کے معنے معلوم اور کیفیت متشابہ ہے
یعنے مثل فوقیت دیکھنے سننے جاننے اور اترنے خوش ہونے غصہ ہونے ہاتھ منہ نفس
وغیرہ اوسکی مخلوقات کے نہیں ہے بلکہ کیفیت اوسکی اللہ تعالی ہی جانتا ہے جیسے
اللہ تعالی کی بیشک ایک ذات ہے مگر نہ مثل ذات مخلوقات کے اوسیکے مناسب
اوسکی سب صفتیں ہیں نہ مثل صفات مخلوقات کے اور جتنے صفات سے کتاب و سنت
میں اللہ تعالی کی تنزیہ ہے اوس سے منزہ ہے غرض اثباتاً ونفیاً پیروی کتاب و سنت
کی ضرور ہے اور زیادتی وکمی موجب ضلالت ان دونوں عقیدوں میں موافقت
اہل سنت والجماعت کےسکا عقیدہ رکھتا ہوں بیدا لتوجہ اللہ

ہو المصوب اہل سنت کی رای اس باب میں مختلف ہے اگرچہ بعض مثل قول زید
کے ہم الکہہ گئے ہیں مگر صحیح ومذہب جمہور محققین وائمہ متبوعین ومحدثین وغیرہم مثل
[illegible] کے ہے ابو شکور حنفی تمہید میں لکھتے ہیں سئل مالک عن قوله تعالی الرحمن
على العرش استوى كيف استوى فقال الاستواء غير مجهول والكيف غير معقول
والايمان به واجب والسوال عنه بدعة وما اراك الا ضالا فامر به فاخرجوه
فاذا هو جهم بن صفوان وقال ابو مطيع البلخي سالت ابا حنيفة فى من قال
لا ادرى اين الله فقال ابو حنيفة انه يكفر لانه خالف النص والله يقول الرحمن
على العرش استوى اقرؤها وآمنوا به فقال ابو مطيع كيف استوى قال امنوا
به كما جاء الجواب انتهى اور حکمت نبویہ میں ہے له يد ووجه ونفس كما ذكر الله
فى القرآن ولا يقال ان قدرته هى يده لان فيه ابطال الصفة وهو قول اهل
القدر والاعتزال ولكن يده صفة له بلا كيف انتهى اور تيسير النبلا ميں ہے
قال حرب الكرماني قلت لاسحق بن راهويه ما تقول فى قوله تعالى ما يكون من
نجوى ثلاثة الا هو رابعهم كيف تقول فيه قال حيث ما كنت فهو اقرب اليك

من حبل الورید وهو بائن من خلقه وا بین شیٔ فی ذلك قوله الرحمن علی العرش استوی انتهی اور یہی او سمین ہے قال السراج سمعت اسحق بن راهویه یقول دخلت علی طاهر بن عبد الله وعنده منصور بن طلحة فقال لی القول ان الله ینزل کل لیلة قلت تؤمن به اذا انت لا تؤمن ان لك ربا فی السماء لا تحتاج ان تسألنی عن هذا قلت هذه الصفات من الاستواء والنزول والاتیان قد جاءت به النصوص ونقلها الخلف عن السلف ولم یتعرضوا لها برد ولا تاویل بل انکروا علی من اول مع الاتفاق علی انها لا تشبه نعوت المخلوقین وان الله لیس کمثله شیٔ انتهی والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی
ابو الحسنات

استفتا

۲۵۴

اطاعت زوجہ کو شوہر کی کس قدر چاہیئے اور اگر شوہر عورت کو منع کرے کہ تم اپنے چچیرے یا میرے بھائی کے سامنے نہو اور اوسکے کہتے ہوں کہ تم سبکے سامنے ہو اسوقت کسکی اطاعت کرے اور اگر زوجہ میکے گئی ہو اور وہان سے شوہر کے مکان پر آنے کا قصد نکرے تو شوہر کو فقیا اوسکے لانے کا ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب زوجہ کو اطاعت شوہر کی جمیع امور شرعیہ مین چاہیئے شرح شرعة الاسلام مین ہے وعلیها ان تطیع زوجها فی الامور الشرعیة ولو امرها ان تنقل الحجر من جبل الی جبل وان لا تخرج من بیته الا باذنه انتہی اور جب عورت میکے سے نہ آتی ہو تو اوسکو جبرا شوہر لا سکتا ہے اور شوہر کی اطاعت در باب پردہ کے غیر محارم سے مقدم ہے رد المحتار مین ہے الذی ینبغی تحریره ان یکون له منعها عن کل عمل یؤدی الی تنقیص حقه او ضرره او الی خروجها من بیته والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله

عن زینب [illegible]

[illegible]

استفتا ما قولکم رحمکم اللہ اندرین صورت کہ زید شوہر ہندہ نے وفات کیا
ہندہ نے تین مہینے کئی روز عدت میں رہی پھر کسی وجہ سے [illegible] عدت ہی میں
ہندہ مذکورہ نے عمرو سے عقد ثانی کر لیا عمرو بارہ تیرہ روز ساتھ ہندہ کے خلوت میں [illegible]
اوس سے وطی بھی واقع ہوئی پس جب لوگ معترض ہوئے عمرو پر کہ تمنے اندر
عدت کے نکاح کیا کیونکر صحیح ہوا ایسا نہ چاہیئے تفریق کر لو بعد گذرنے ایام عدت
کے تجدید نکاح کر لینا پھر عمرو نے کسی اہل علم سے بھی دریافت کیا تو یہی جواب
دیا اوس اہل علم نے کہ تفریق کر لو بعد گذرنے مدت عدت کے تجدید نکاح ضرور کر لینا پھر
عمرو نے یہ بات سنتے ہی قاضی تو وہاں نہ تھا کہ تفریق کرا دے خود بخوف خدا
ہندہ سے جدا ہو گیا اور تفریق کر لی اور یہ کہا ہندہ سے کہ یہ نکاح صحیح نہیں
بعد انقضای ایام عدت تجدید نکاح کرینگے تم سے جب حلال ہو گی تم ہم پر پھر
عدت سے تا گذرنے ایام عدت [illegible] جدا رہا عمرو نے ہندہ سے پھر جب ایام
عدت کے گذر گئے تو تجدید نکاح کر لیا مگر عمرو کی تفریق کی عدت نہیں بیٹھی ہندہ
یہ نکاح صحیح ہوا یا نہیں اور اس نکاح سے کئی لڑکے بھی ہیں یہ لڑکے کیسے قرار
دیئے جاوینگے ولد الزنا یا غیر اسکے و بحکم قول حضرت علی رض فاذا انقضت عدتہا
من الاول تزوجہا الآخر ان شاء معلوم ہوتا ہے کہ نکاح صحیح ہو گیا اور اولاد اوسکی
ولد الزنا نہ قرار پاوے گی کیونکہ اس قول میں زوج ثانی کی تفریق کی عدت بیٹھنے
کا حکم نہیں ہے اور یہ قول خاص اسی مادہ میں ہے نقل کیا اسکو صاحب محلی
شارح موطا نے ضمن میں شرح [illegible] الخ کے اور یہ عبارت متن موطا
کی ہے اور قول حضرت عمر رض کا چنانچہ الفاظ عبارت متن و شرح کے بعینہ نقل
کر کے ارسال خدمت کرتا ہوں و ہو ہذا ان قال عمر بن الخطاب ایما امرأۃ نکحت

کتاب النکاح

[illegible]

فی عدتہا فان کان شوجہا الذی تزوجہا لم یدخل بہا فرق بینہما ثم اعتدت بقیۃ عدتہا من زوجہا الاول ثم کان الاٰخر خاطبا من الخطاب وان کان دخل بہا فرق بینہما ثم اعتدت بقیۃ عدتہا من الاول ثم اعتدت من الاٰخر ثم لا یجتمعان ابدا قال وقال سعید بن المسیب لہا مہرہا بما استحل منہا انتہی عبارۃ المتن وعبارۃ المحلی ہکذا قولہ ثم لا یجتمعان ابدا زجرا لہ وسیاسۃ فی حقہما جزاء سرعۃ مبادرتہما الیہ قبل القضاء عدتہا وہذا ما تفرد بہ عمر وعامۃ اہل العلم علی انہ تحل لہ بعد الخروج عن العدۃ قال محمد وبلغنا ان عمر رجع عن ہذا القول الی قول علی ان الحسن بن عمارۃ عن الحکم بن عیینۃ عن مجاہد قال رجع عمر الی قول علی فی التی تزوج فی عدتہا وذلک ان عمر قال اذا دخل بہا فرق بینہما ولم یجتمعا ابدا واخذ صداقہا فجعلہا فی بیت المال فقال علی لہا صداقہا بما استحل من فرجہا فان انقضت عدتہا من الاول تزوجہا الاٰخر ان شاء فرجع عمر الی قول علی رض اب جو امر حضور کے نزدیک صاف صاف مدلل بہ برہان حق ہو یاوے ارشاد ہو کہ بموجب اوسکے تعمیل کیجاوے یعنے اگر یہہ نکاح بہی ہندہ کا ساتہہ عمرو کے جو بعد القضای عدت کے شوہر اول سے بطور تجدید ہوا ہے صحیح ہو پہر اب تفریق کرائی جاوے اور اس تفریق کے عدت بیٹھے مثلا طلاق کے بعد ازان تجدید نکاح کرائی جاوے اور صحیح ہوگئی ہو تجدید نکاح تو دلائل ثابت فرماکر مع دستخط و مہر خود مرحمت فرمائیے کہ مین صاف صاف لوگون کو سمجہا دون اور اس محنت کا اجر خدا سے لیجئے

ہو المصوب عمرو کا نکاح ہندہ سے صحیح ہوگیا اور بعد گذرنے ایام عدت شوہر اول کے جو اوسنے نکاح کر لیا قبل گذرنے ایام عدت تفریق کے وہ نکاح صحیح ہوگا اسوجہ سے کہ عدت تفریق کی بہ نسبت دوسرے شخص کے واجب ہے نہ بہ

اوسی شخص کے یعنے اگر بعد تفریق عمرو کے کوئی اور شخص چاہتا کہ اوس سے نکاح کرے اوسکو بدون گذرنے ایام عدت تفریق کے نکاح ناجائز تھا اور عمرو نے کہ صاحب تفریق ہے جب قبل گذرنے اون ایام کے نکاح کیا تو جائز ہوگیا اور اولاد اس نکاح کی اولاد حلال ہین ملا علی قاری شرح موطاء امام محمد مین تحت قول حضرت علیؓ کے فاذا انقضت عدتها من الاول تزوجها الآخران شاء کے لکھتے ہین اذ لا عدة ثانية بالنسبة اليه فان اراد ثالث ان يتزوجها فلا يجوز حتے تخرج من عدة الثاني ايضا انتهى واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی | ابو الحسنات محمد عبد الحی

۲۵۹

باب احکام المساجد

از بنارس مرسلہ حافظ خدا بخش و حاجی عبد الرحمن محلہ قاضی پورہ ۹ ماہ صفر ۱۳۰۵ ہجری

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ حجرہ مسجد جو صحن مین یعنے چبوترہ مسجد مین واقع ہے اور ہنگام نماز جماعت مصلی محاذی حجرہ مسجد کھڑی ہوتی ہے اوس حجرہ مین ایک شخص کاروبار تجارت کرتا ہے اور اکثر ورشترک واسطے خرید و فروخت اسباب کے صحن مسجد مین ہوکر اوس حجرہ مین جایا کرتے ہین کیونکہ اوس حجرہ مین جانے کی اور کوئی راہ نہین علاوہ برین مسجد کا اسباب وغیرہ رکھنے کی سوای حجرہ کے اور کوئی جگہہ نہین ہے لہذا اسباب کی حفاظت بخوبی نہین ہوسکتی ہے یا کوئی مسافر خواہ طالب علم اوس مسجد مین آوے تو سوای مسجد کے حجرہ مذکورہ مین بباعث رکھنے اشیاء تجارت کے قیام نہین کرسکتا ہے پس ایسا فعل جائز ہے یا نہین بینوا

ہو المصوب اگر وہ حجرہ داخل مسجد ہے تو اوسمین خرید و فروخت کرنا خصوصاً اسباب تجارت رکھنے کے ساتھ مکروہ ہے درمختار مین ہے ویکرہ کل عقد الا لمعتکف بشرطہ انتہی ردالمحتار مین ہے قولہ بشرطہ ہو ان لا یکون للتجارة بل یکون ما یحتاجہ لنفسہ او عیالہ بدون احضار السلعة انتہی اور یہی

درمختار میں باب الاعتکاف میں ہے وکرہ ای تحریما احضار مبیع فیہ کما کرہ فیہ مبایعۃ غیر المعتکف مطلقا للنہی ردالمحتار میں ہے قولہ مطلقا ای سواء احتاج الیہ لنفسہ او عیالہ او کان للتجارۃ احضرہ اولا انتہی اور جامع ترمذی میں مروی ہے ان رسول اللہ نہی عن التشاد والبیع فی المسجد انتہی اور کفار کو مسجد میں داخل ہونا اگرچہ حنفیہ کے نزدیک درست ہے لیکن راستہ بنانا کسی جز مسجد کو اور اوس میں آمد و رفت کرنا کاروبار دنیا کیواسطے نہیں جائز ہے درمختار میں ہے ذکرہ تحریما اتخاذہ طریقا لغیر عذر انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی

عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا ہندہ دائنہ نے زر قرضہ مندرجہ دستاویز جسکے بابا غیر منقولہ مستغرق ہے جو ذمگی زید وغیرہ چند مدیونوں کے اوسکا پانا ہے بنام اپنے بیٹے بکر نابالغ مسمان کے اس عبارت و مضمون سے ہبہ بلا عوض کیا قرضہ مندرجہ دستاویز مذکورہ ہبہ کرتی ہوں و دیدیتی ہوں قبضہ اوسکا مالکانہ اپنا اوس جائداد سے اوٹھالیا اور اپنی جانب سے ایک شخص غیر کو سربراہ کار و ولی اوسکا مقرر کرکے اوسی دستاویز ہبہ نامہ میں ولی مذکور کو اختیار وصول زر مذکور کا اور اوسکے محاصل سے پرورش و تعلیم نابالغ کا دیا اور ہنوز زر مذکور وصول نہیں ہے اور اوسی دستاویز مذکور میں یہ بھی لکھا کہ کاش پسر مذکور فوت ہو جاوے تو فیما بین چار دختران ہماری کے جو اوسوقت زندہ اور قائم رہیں زر مذکور بحصہ مساوی تقسیم ہوگا تو ایسی صورت میں دستاویز مذکور ہبہ نامہ متصور ہوگی یا وصیت نامہ اگر وصیت نامہ ہو تو وصیت بمقابلہ وارث کے جائز ہو یا ناجائز ہے اور اگر ہبہ نامہ ہو تو ایسے ہبہ سے واہبہ کو اختیار رجوع وعود کا حاصل ہو سکتا ہے یا نہیں بینوا توجروا

الجواب وہو الموفق للصواب جواب سے پہلے ایک امر کا گذارش کرنا
ضرور ہے وہ یہ کہ چونکہ ہبہ شرعی عبارت ہے تملیک عین سے پس دین کا
مالک کردینا جیسا کہ تنویر الابصار میں ہے تملیک العین مجانا اور جیسا کہ درر
میں ہے الہبۃ ہی تملیک العین بلا عوض علی ما افادہ مولانا عبد الحی لکھنوی
سلمہ اللہ العلی نے حاشیۃ الہدایۃ اور عین غیر دین ہے بنا برعلیہ تملیک دین
قیاسا باطل اور ناجائز ہوگی لیکن اگر صاحب دین موہوب لہ کو دین موہوب کے
قبضہ کرلینے پر مسلط کردیوے اور موہوب لہ اوس دین پر قبضہ کرلیوے تو
اس نظر سے کہ اب دین مذکور بعد قبض کے عین ہو جاوے گا اور تملیک عین
متحقق ہوجاویگی تملیک مذکور استحسانا صحیح اور جائز ہوجاویگی اور یہہ ایسا
کیا جاوے گا کہ گویا صاحب موہوب لہ نے دین مذکور پر قبضہ کرلیا اور تب
ہبہ نے ہبہ کیا چنانچہ درمختار میں ہے واما تملیک الدین من غیر من
علیہ الدین فان امرہ بقبضہ صحت لرجوعہا الی ہبۃ العین الخ اور رد المحتار
میں ہے قولہ واما تملیک الدین الخ جواب عن سوال مقدر تحوات تقییدہ بالعین
مخرج لتملیک الدین من غیر من علیہ الدین مع انہ ہبۃ فیخرج عن التعریف فاجاب
بانہ کان عینا مآلا فالمراد بالتعریف ما کان عینا حالا او مآلا اھ
اور غایۃ الاوطار ترجمہ اردو درمختار میں ہے واما تملیک الدین من غیر
من علیہ الدین فان امرہ بقبضہ صحت لرجوعہا الی ہبۃ العین اور دین کا
تملیک تو غیر مدیون کو اگر صاحب دین نے اوسکو دین قبض کرنے کا امر کیا ہو تو ہبہ
صحیح ہے بسبب راجع ہونے ہبہ دین کے ہبہ عین کی طرف ہم یہہ جواب ہے اس
سوال مقدر کا کہ ہبہ کی تعریف میں تو تملیک عین داخل ہے تو چاہیے کہ دین
مذکور کی تملیک کو ہبہ نکہیئے اسکا جواب شارح نے یوں دیا کہ جب صاحب دین نے

اوسکو قبض دین کا امر کیا اور اوسنے دین پر قبضہ کیا تو دین عین ہو گیا تو تملیک عین
متحقق ہو گئی آہ اور جب یہ بات معلوم ہو گئی تو اب اصل سوال کا جواب لکھا جاتا ہے واضح ہو کہ
ہبہ مذکور صورت مسئولہ مین باطل اور ناجائز ہے اور دستاویز مذکور ہبہ نامہ نہین ہے
اسلیے کہ ہبہ مذکورہ تملیک دین ہے غیر مدیون کو اسواسطے کہ ہندہ واہبہ نے زر
قرضہ مندرجہ دستاویز جو ذمگی مدیون کے ہے اپنے بیٹے نابالغ کو ہبہ کیا ہے
اور ایسی ہبہ کی صحیح اور جائز ہونے کے لیے یہ شرط ہے کہ واہب موہوب لہ کو
دین موہوب کے قبض کرنے پر صراحۃ مسلط کرے اور یہہ شرط صورت مسئولہ مین مفقود
ہے بنا برعلیہ ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز ہے چنانچہ ایک عبارت درمختار کی اسی
مضمون کی گذر چکی اور نیز درمختار مین ہے تملیک الدین ممن لیس علیہ الدین
باطل الا فی ثلث حوالۃ و وصیۃ و اذا سلط ای المملک غیر المدیون علی قبض
الدین فیصح حینئذ الخ اور رد المحتار مین ہے قولہ ولا یجوز من غیرہ ای لا
الدین من غیر من علیہ الدین الا اذا سلطہ علیہ واستثنی فی الاشباہ من ذلک
ثلث صور الاولی اذا سلطہ علی قبضہ فیکون وکیلا قابضا للموکل ثم لنفسہ الثانیۃ
الحوالۃ الثالثۃ الوصیۃ الخ اور نیز درمختار مین ہے ومنہ ما لو وہبت من ابنہا
ما علی ابیہ فالمعتمد الصحۃ للتسلیط الخ و فی رد المحتار (قولہ وما علی ابیہ) ای
وامرتہ بالقبض بزازیہ مدنی (قولہ للتسلیط) ای اذا سلطہ علی القبض کما یشیر
الیہ قولہ ومنہ الخ وفیہ ایضا فقول الشارح للتسلیط ای التسلیط صریحا لا حکما
کما فہمہ السائحانی وغیرہ الخ اور نیز درمختار مین ہے فی الخانیۃ وہبت المرأۃ لابنہا
الصغیر الذی من هذا الزوج الصحیح انہ لا تصح الہبۃ الا اذا سلطت ولدها علی
القبض فیصح و یصیر ملکا للولد اذا قبض الخ اور نیز رد المحتار مین ہے قال
فی البحر عن المحیط ولو وہب دینا لہ علی رجل وامرہ ان یقبضہ فقبضہ جازت الہبۃ

استحساناً وان امر یأذن بالقبض لم یجز الخ اور محیط مین ہے واما ہبتہا علی الناس
نحو ہبۃ الدین من غیر من علیہ الدین وہبۃ الدین من غیر من علیہ الدین اذا سلط
علی القبض وقبض صحیحۃ استحساناً اور فصول عمادیہ مین ہے ذکر فی الصغری
فی کتاب الہبۃ ہبۃ الدین من علیہ الدین لا یصح الا اذا وہبہ واذن لہ بالقبض
فقبضہ جاز وذکر فی العدۃ وان لم یامر بالقبض لا یجوز والبنت لو وہبت
مہرہا من ابیہا ان امرتہ بالقبض جاز الخ اور فتاوی قاضی خان مین ہے
امرأۃ لہا مہر علی زوجہا ووہبت المہر لابنہا الصغیر الذی من ہذا الزوج الصحیح
انہ لا یصح ہذہ الہبۃ لان ہبۃ الدین من غیر من علیہ الدین لا تجوز الا اذا وہبت
وسلطت ولدہا علی القبض فیجوز ویصیر ملکاً للولد اذا قبض الخ اگر یہ کہا جاوے
واہب نے ایک شخص کو موہوب لہ یعنے بکر نابالغ کا ولی اپنی جانب سے مقرر کرکے
اوس ولی کو دین موہوبہ کے قبضہ کرنے پر صراحۃً مسلط کیا اور حکم دیا ہے اور ولی
مذکور کو قبضہ کرنے پر صراحۃً مسلط کرنا اور حکم دینا عین موہوب لہ یعنے نابالغ مذکور کو
مسلط کرنا اور حکم دینا ہے پس شرط صحت وجواز ہبہ مذکور کہ واہب کا موہوب لہ
کو دین موہوب کے قبضہ کرنے پر مسلط کرنا ہے صورت مسئولہ مین متحقق ہوئی
پس چاہیئے کہ ہبہ مذکورہ صحیح اور جائز ہو۔ تو جواب اوسکا اولاً یہ ہے کہ واہبہ نے
جس شخص کو جن امور مین ولی نابالغ مذکور کا مقرر کیا ہے اون امور مین خود ہی
ولایت نہین رکھتی ہے جیسا کہ آیندہ معلوم ہوگا تو اون امور مین دوسرے
کو اپنی جانب سے کیونکر ولی مقرر کر سکتی ہے اور ثانیاً یہہ کہ واہبہ نے جس شخص کو
ولی موہوب لہ یعنے نابالغ مذکور کا مقرر کیا ہے وہ شخص ولی اوسکا نہین ہو سکتا
دو وجہ سے ایک یہہ کہ وہ شخص قوم ہنود سے ہے اور ہندو شخص مسلمان لڑکے
کا ولی نہین ہو سکتا اسلیئے کہ کافر کو مسلمان پر ولایت نہین چنانچہ ہدایہ مین ہے

ولا ولایۃ لکافر علی مسلم لقولہ تعالیٰ ولن یجعل اللہ للکافرین علی المؤمنین سبیلا
ولہذا لاتقبل شہادتہ ولا یتوارثان الخ اور نیز ہدایہ میں ہے لانہ لاشہادۃ للکافر
علی المسلم الخ اور حاشیہ مولانا آلہ داد میں ہے قولہ لاشہادۃ للکافر الخ ذکر
لہ علیہ قال اللہ تعالیٰ ولن یجعل اللہ للکافرین علی المؤمنین سبیلا الخ اور نیز ہدایہ
میں ہے وبخلاف شہادۃ الذمی علی المسلم لانہ لا ولایۃ لہ بالاضافۃ الیہ الخ
اور فتاوی عالمگیری میں ہے ولا ولایۃ لصغیر ولا مجنون ولا کافر علی مسلم
ومسلمۃ کذا فی الکافی الخ اور قاضیخان میں ہے لا ولایۃ للصبی والمجنون ولا
المملوک ولا الکافر علی المسلم الخ اور مستخلص شرح کنز میں ہے لا ولایۃ لعبد
وصغیر ومجنون وکافر علی مسلمۃ اما العبد ولانہ لا ولایۃ لہ علی نفسہ والاولی
علی الغیر بناء علی الولایۃ لنفسہ وکذلک الصغیر والمجنون لعدم الولایۃ
النفس واما الکافر فلقولہ تعالیٰ ولن یجعل اللہ للکافرین علی المؤمنین سبیلا
اور نیز شرح کنز مذکور میں ہے لاشہادۃ للکافر علی المسلم لقولہ تعالیٰ ولن یجعل اللہ
للکافرین علی المؤمنین سبیلا فاللہ تعالیٰ نفی الولایۃ لہم عن المسلمین والشہادۃ من باب
الولایۃ الخ اور رد المحتار میں ہے (قولہ لعدم الولایۃ) تعلیل للمفہوم یعنی ان الکافر
لا یلی علی المسلمۃ وولدہا المسلم لقولہ تعالیٰ ولن یجعل اللہ للکافرین علی المؤمنین
سبیلا الخ اور فتاوی عالمگیری میں ہے ولا یصح ولایۃ القاضی حتی یجتمع فی
المولی شرائط الشہادۃ کذا فی الہدایۃ من الاسلام والحریۃ والتکلیف
کذا فی النہر الفائق الخ اور ہدایہ میں ہے لان حکم القضاء یستقی من حکم الشہادۃ
لان کل واحد منہما من باب الولایۃ فکل من کان من اہل الشہادۃ یکون اہلا
للقضاء وما یشترط لاہلیۃ الشہادۃ یشترط لاہلیۃ القضاء الخ اور درمختار
میں ہے واہلہ اہل الشہادۃ ای اداۂا علی المسلمین الی قولہ وشرط اہلیتہا

شرط اهلیته فان کل منهما من باب الولایة الخ اگر یہ سوال کیا جاوے کہ ولایت
اجبار یعنے تنفیذ القول علی الغیر شاء او ابی کافر کو مسلمان پر نہین لیکن صورت مسئولہ
مین واہبہ نے جس شخص کو ولی مقرر کیا ہے اوسکو ولی یعنے سربراہ کار مقرر کیا
نہ ولی بمعنے مذکور پس ولی بمعنے مذکور مین اسلام کی شرط ہونے سے لازم نہین آتا
کہ ولی بمعنے سربراہ کار مین بھی اسلام شرط ہو۔ تو جواب اسکا یہہ ہے کہ صورت مسئولہ
واہبہ نے جس شخص کو ولی مقرر کیا ہے اوسپر تعریف ولی بولایت اجبار کے صادق ہے
اسلیئے کہ واہبہ نے جو اختیارات شخص مذکور کو نسبت نابالغ مذکور کے دیئے ہین
جیسے وصول کرنا زر قرضہ مندرجہ دستاویز کا مدیون سے اور اوسمین تصرف
کرنا اور اوسکے محاصل سے پرورش و تعلیم نابالغ کی کرنا وہ سب اختیارات
شخص مذکور کے واہبہ کے اختیارات دیدینے سے نابالغ مذکور کے حق مین نافذ
ہے خواہ نابالغ مذکور منظور کرے یا نکرے اور یہی معنے تنفیذ القول علی الغیر
شاء او ابی کے ہین پس تعریف ولی بولایت اجبار کے شخص مذکور پر بیشبہہ صادق
آ چکا ہوا اوسکا نام سربراہ کار رکھو یا اور کچھہ رکھو نام بدل دینے سے حکم نہین بدلتا
اور جب تعریف ولی مذکور کی شخص مذکور پر صادق آئی تو اوسمین اسلام کا پایا جانا بھی
شرط ہوا اور ہرگاہ اسلام اوسمین مفقود ہے تو ولی نابالغ مذکور کا نہین ہو سکتا
اور دوسری وجہ یہہ ہے کہ واہبہ نے شخص مذکور کو ولی فی المال ہے قرار دیا ہے
اسلیئے کہ زر قرضہ مندرجہ دستاویز مدیونون سے وصول کرکے اوسمین تصرف کرنے اور
اوسکے محاصل سے پرورش نابالغ کی کرنے کا بھی اوسکو اختیار دیا ہے اور ولی
مال مین جیسا ہی شخص ہو سکتے ہین اونکے سوا اور کسیکو ولایت مال مین نہین ہو سکتی
ایک باپ دوسرے اوسکا وصی تیسرے دادا چوتھے اوسکا وصی پانچوین قاضی چھٹے
اوسکا نائب اور شخص مذکور ان چھئون سے نہین ہے پس شخص مذکور ولی نابالغ

مذکورہ کا نہیں ہو سکتا اور اسی سے معلوم ہوا کہ واہبہ بھی کہ نانی نابالغ مذکورہ کی
ہے ولی مال میں نہیں ہو سکتی در مختار میں ہے الولی فی النکاح لا المال العصبة
بنفسه الخ اور رد المحتار میں ہے (قوله لا المال) فان الولی فیه الاب و وصیه والجد
والقاضی ونائبه فقط الخ اور فصول عمادیہ میں ہے ذکر فی باب المسراة من
شرح الطحاوی ان الولایة فی مال الصغیر الی الاب ووصیه ثم الی وصی وصیه فان
مات الاب ولم یوص الی احد فالولایة الی اب الاب ثم الی وصیه ثم الی وصی وصیه
فان لم یکن فالقاضی ومن نصبه القاضی الخ اور نیز فصول عمادیہ میں ہے لیس
لغیر الاب والجد ووصیهما ولایة التصرف فی مال الصغیر الخ اور نیز اوسی میں ہے
وللاب والجد ووصیهما اجارة عبد الصغیر وسائر املاکه واموال فاما غیر هؤلاء
من الصغیر فیجره لا یملك اجارة مال الصغیر لانه لیس لغیر هولاء ولایة
فی مال الصغیر الخ اور نیز اوسی میں ہے وذکر فی ماذون شرح الطحاوی
الاب والجد ووصیهما باذن القاضی ووصیه للصغیر فی التجارة و
ولا یجوز اذن الام للصغیر واخیه وامه لان هؤلاء لیس لهم ولایة التصرف
فی ماله فلا یکون لهم ولایة الاذن الخ اور ثالثا یہ کہ واہبہ کا ولی مذکورہ کو تسلیط
صریحی کرنا عین موہوب لہا کی نسبت تسلیط صریحی ہونا ممنوع ہے اور غیر مسلم غایة الامر
یہ ہے کہ تسلیط مذکور موہوب لہا کی نسبت تسلیط حکمی ہوگی اور تسلیط حکمی امر ہبہ
میں کافی نہیں تسلیط صریحی درکار ہے جیسا کہ عبارت مرقومة الصدر منقولہ رد المحتار
سے معلوم ہوا اور تسلیط صریحی یہاں مفقود ہے پس شرط صحت وجواز ہبہ
مذکورہ صورت مسئولہ میں مفقود ہے پس ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز ہے
اگر یہ کہا جاوے کہ صورت مسئولہ میں واہبہ کہ نانی موہوب لہا کی ہے اگرچہ ولی
فی المال نہیں ہو سکتی لیکن جبکہ موہوب لہ نابالغ ہو اور نانی کے عیال میں

اور باپ یا دادا یا اونکی وصی مین سے کوئی موجود نہو تو مان ایسی صورت مین
درباب قبض ہبہ کے ولی ہو سکتی ہے جیسا کہ ردالمحتار مین ہے والوصی کالاب
والام کذلک لو کان الصبی فی عیالها ان وهبت له او وهب له غیرها الام القبض
هذا اذا لم یکن للصبی اب ولا جد ولا وصیهما الخ اور یہان بہی یہی صورت واقع
ہے کہ موہوب لہ نابالغ ہے اور مان کی عیال مین ہے اور باپ اور دادا اور
اونکے وصی مین سے کوئی موجود نہین ہے پس مان درباب قبضہ ہبہ کے ولی
ہوگی اور ایسے ولی کا ہبہ نابالغ کو مجرد عقد ہبہ سے تام اور کامل ہو جاتا ہے
پس ہبہ مذکورہ بہی تام اور کامل ہوگا اور حاجت شرط مذکور کی نہوگی ۔ تو جواب
اوسکا یہہ ہے کہ ولی کا ہبہ نابالغ کو اوس صورت مین تام اور کامل ہوتا ہے
جو موہوب اوسکے یا امین واہب کے قبضہ مین ہو اور صورت مسئولہ مین یہہ شرط
نہین ہے اسلیئے کہ دین موہوب نہ واہبہ کے قبضہ مین ہے نہ اوسکے امین
کے قبضہ مین بلکہ اوسکے مدیونون ذمگی ہے جو اوسکے امین نہین ہین پس
اس صورت مین مان کی ولایت کافی نہین ہوئی اور حاجت شرط مذکور کی باقی
رہی اور ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز ہی درمختار مین ہے وهبة من له الولایة
علی الطفل فی الجملة الی قوله تتم بالعقد لو کان الموهوب معلوما وکان فی یده او ید
مودعه لان قبض الولی ینوب عنه الخ اور ہدایہ مین ہے واذا وهب الاب لابنه
الصغیر هبة ملکها الابن بالعقد لانه فی قبض الاب فینوب عن قبض الهبة
ولا فرق بین ما اذا کان فی یده او فی ید مودعه لان یده کیده بخلاف
ما اذا کان مرهونا او مغصوبا او مبیعا بیعا فاسدا لانه فی ید غیره او فی
ملک غیره الی قوله وکذا اذا وهبت له امه وهو فی عیالها والاب میت ولا وصی
وکذلک کل من یعوله الخ الحاصل جب صورت مسئولہ مین ہبہ مذکورہ ہبہ دین کا

غیر مدیون کو ہے اور ایسے ہبہ کے صحیح اور جائز ہونے کے لیئے جو اہب کا
موہوب لہ کو دین موہوب کے قبضہ کرنے کا صراحۃ حکم دینا شرط ہے اور یہ شرط
مانحن فیہ مین مفقود ہے اور ولایت ولی مذکور کی متصور نہین اور نہ تولیت
واہب کے صحیح اور نہ خود واہب کی ولایت قبض ہبہ مین کافی ہے جیسا کہ یہ سب امور
وجوہ مذکورہ بالا سے معلوم ہوئے تو یہ ہبہ مذکورہ باطل اور ناجائز
ہے اور جب ہبہ مذکورہ خود ہی باطل اور ناجائز ہے تو حاجت اوسکے
رجوع وعود کی نہین اور اگر بالفرض ہبہ مذکورہ صحیح اور جائز ہے اور جب بھی
اس ہبہ سے بدین وجہ کہ ہنوز قبضہ دین موہوب پر نہین ہوا ہے واہبہ کو
اختیار رجوع اور عود کا حاصل ہے اور بدون حکم حاکم اور رضامندی یکدیگر
کے رجوع اور عود کر سکتی ہے اسلیئے کہ ایسی ہبہ مین بلکہ عام ہبہ مین جبتک
موہوب لہ شئے موہوب پر قبضہ نکر لیوے شئے موہوب نہ اوسکی ملک ہوتی ہے
اور نہ ہبہ لازم اور مستحکم ہوتا ہے اور جبتک ہبہ لازم اور مستحکم نہو واہب کو
اوس سے اختیار رجوع وعود کا بدون حکم حاکم اور رضامندی یکدیگر کے حاصل
رہتا ہے گو ہبہ دین محرم کا ہو بلکہ ہبہ دین غیر مدیون مین واہب کو یہ بھی اختیار حاصل رہتا ہے کہ موہوب لہ
کو دین موہوب پر قبضہ کرنے سے منع کردے کما فی قاضیخان مین ہے کہ ویصیر ملکا للولد اذا قبض الخ اور رد المحتار میں
عن الخانیۃ کما نقلنا سابقا اور فصول عمادیہ مین ہے وفی بعض الکتب الفقہ
الموثوق علیہ ہبۃ الدین من غیر من علیہ الدین لا یجوز الا اذا سلطہ علی
قبضہ ویصیر کانہ وہبہ حین قبضہ ولا یستحکم الا بالقبض الخ اور رد المحتار
مین ہے قال بعض الفضلاء ولہذا لا یلزم الا اذا قبض ولہ الرجوع قبلہ لانہ
حیث کان یحکم النیابۃ عن القبض الخ اور نیز رد المحتار مین ہے قال فی الاشباہ
بحث یکون وکیلا قابضا للموکل ثم لنفسہ ومقتضاہ عزلہ عن التسلیط

قبل القبض الخ اور محیط مین ہے الہبة انواع ھبة لاجنبی وھبة لذی رحم محرم و
ھبة لذی رحم لیس بمحرم وھبة لمحرم لیس بذی رحم وفی جمیع ذلک للواھب حق الرجوع قبل التسلیم لانہ بالرجوع
قبل التسلیم یمتنع عن تمام القبض الخ اور در مختار مین ہے صح الرجوع فیہا بعد القبض اما قبلہ فلم
تتم الہبة الخ اور قاضی خان مین ہے والصدقة اذا تمت بالقبض لا یرجع فیہا کان
للقریب او للاجنبی وللواھب ان یرجع فی ھبتہ قبل ان یقبضہ الموھوب لہ کان
الموھوب لہ حاضرا او غائبا اذن لہ فی القبض او لم یاذن ینفرد الواھب فی الرجوع
قبل القبض وبعد القبض لا یرجع الا بقضاء او رضاء الخ اور یہہ قول سائل کا کہ واہبہ
نے ہبہ کرکے قبضہ اور استحقاق مالکانہ اپنا اوس جائداد سے اوٹھا لیا قبضہ ہبہ
کے لیے کچھہ مفید نہین بلکہ یہہ قول بے معنے ہے اسواسطے کہ مراد سائل کی
جائداد سے کیا ہے اگر زر قرضہ مندرجہ دستاویز ذمگی مدیونان سے
ہنوز واہبہ کے قبضہ مین نہین کہ ہبہ کرکے اوس سے اپنا قبضہ اوٹھا لیتی
اور اگر قرضہ اوس سے جائداد مستغرقہ ہے تو وہ موہوب نہین اور نہ واہبہ کے
ملک ہے کہ اوسکو ہبہ کرسکتی اور نہ استحقاق مالکانہ اپنا اوسپر رکہتی ہے کہ اوسکو
اوٹھا لیتی پس یہہ قول بے معنے اور لغو ہے اگر یہہ کہا جاوے کہ جس دستاویز مین
زر قرضہ مندرج ہے یعنے جسکو مدیونون نے دائنہ کو لکھکر دیا ہے وہ دستاویز
یا تو خود دائنہ کے قبضے مین ہوگی یا دائنہ نے موہوب لہ کے یا اوسکے ولی کے
قبضے مین دیدیا ہوگا اور ان سب صورتون مین قبضہ ہبہ متحقق ہوتا ہے اسلیئے
کہ اگر خود دائنہ کے قبضہ مین ہوگا تو اسواسطے کہ دائنہ درباب قبضہ ہبہ نابالغ کے
ولایت رکھتی ہے جیسا کہ اوپر گذر چکا اور قبضہ ولی کا بجای قبضہ موہوب لہ کے
ہے جیسا کہ یہہ بہی معلوم ہوا پس قبضہ ہبہ متحقق ہوا اور اگر موہوب لہ کے قبضے
مین دیدیا ہے تو اس صورت مین تحقق قبضہ ہبہ ظاہر ہے اور اگر ولی کے قبضہ مین دیدیا

تو اسواسطے کہ دو امین واہبہ کا قبضہ بجای ہبہ کی قبضہ کے ہے اور واہبہ کا
قبضہ بجای موہوب لہ کے قبضہ کے ہے جیسا کہ اوپر معلوم ہوا پس آن صورتون مین
قبضہ ہبہ متحقق ہوا اور جب قبضہ ہبہ متحقق ہوا تو اب ہبہ مذکور تام اور کامل ہوگا
اور اوس سے رجوع اور عود ناجائز ہوگا اور اگر جائز بھی ہو تو بدون حکم حاکم یا رضا
یکدیگر کے ناجائز ہوگا تو جواب اوسکا یہ ہے کہ کسی صورت مین صور مذکورہ سے
قبضہ ہبہ متحقق نہین ہوتا اسلئے کہ دستاویز مذکور موہوب نہین ہے کہ اوسکا
قبضہ قبضہ ہبہ ٹھہرے بلکہ موہوب زر قرضہ مندرجہ دستاویز ہے جو ذمگی مدیونان ہے
اور زر قرضہ مذکور نہ واہبہ کے قبضہ مین ہے نہ موہوب لہ کے قبضہ مین اور نہ اوس
شخص کے قبضہ مین جسکو واہبہ نے ولی اوسکا مقرر کیا ہے بلکہ اگر زر مذکور بر
شخص مذکور کا قبضہ ہو گیا ہوتا جب بھی قبضہ ہبہ کے لیئے کافی نہین ہوتا اسلیئے
کہ شخص مذکور موہوب لہ کا ولی نہین جیسا کہ سابقا معلوم ہوا اور اگر جہر [illegible]
مذکور کا قبضہ واہبہ مین ہونا یا موہوب لہ کا اوسپر قبضہ کرا دینا قبضہ زر
دستاویز کے لیئے کفایت کرتا تو جسوقت مدیونان دستاویز مذکور لکھکر دائنہ
کو دیدیا تھا اور اوسپر اوسکا قبضہ کرا دیا تھا تو یہی دستاویز مذکور کا دائنہ
کو دیدینا اور اوسپر اوسکو قبضہ کرا دینا ادای زر قرضہ دائنہ مندرجہ دستاویز کے
لیے کفایت کر جاتا اور یہی ادائی زر قرضہ دائنہ سمجھا جاتا اور اوسپر مطالبہ ادای
زر قرضہ مذکور کا اون سے ساقط ہو جاتا وہو کما تری اور جب ثابت ہوا کہ کسی
صورت مین صور مذکورہ سے قبضہ ہبہ متحقق نہین ہے تو ہبہ مذکورہ ناتمام اور
ناکمل ہے پس واہبہ کو اختیار رجوع اور عود کا ہبہ مذکورہ سے بلا حکم حاکم اور
رضا مندی یکدیگر کے باقی رہا اگر یہ کہا جاوے کہ گو دستاویز مذکور موہوب نہ
یا اوسکے ولی کا قبضہ کرا دینا قبضہ ہبہ کے لیئے مفید نہین ہے لیکن حصول مرد

وجواز ہبہ مذکورہ کے لئے تو ضرور مفید ہوگا پس ہبہ مذکورہ صحیح اور جائز ہوگی
تو جواب اوسکا یہ ہے کہ شرط صحت وجواز ہبہ مذکورہ تسلیط صریحی ہے حکمی
اور دستاویز مذکور پر قبضہ کرا دینے سے اگر تسلیط متحقق بہی ہو تو تسلیط حکمی
متحق ہوگی نہ تسلیط صریحی اور تسلیط حکمی کافی نہین اور با این ہمہ تسلیط مانع
رجوع نہین کما سلف منفصلا بلکہ ایسے ہبہ سے کہ واہب نے اسمین بے انصافی
کی ہے کہ صرف بیٹے کو ہبہ کیا اور بیٹیان بہی موجود ہین اونکو محروم کیا رجوع کر لینا
اوسلے اور بہتر ہے چنانچہ صحیحین اور دیگر صحاح مین نعمان بن بشیر سے روایت ہے
کہ اونکے باپ نے اونکو ایک غلام ہبہ کیا تہا اور اپنی اور اولاد کو محروم کیا تہا تب
اونکی مان نے اونکے باپ سے کہا کہ مین راضی نہونگی یہانتک کہ گواہ کردو تم رسول اللہ
کو تب اونکے باپ اونکو لیکر حضرت رسول اللہ کے پاس حضور مین حاضر ہوئے اور
کہا کہ مینے اپنے اس لڑکے کو ایک غلام ہبہ کیا تہا اور اوسکی مان نے مجھکو
حکم دیا ہے کہ مین آپکو گواہ کردون سو آپ گواہ رہین آپ نے پوچھا کہ اسیطرح
تو نے اپنی اور اولاد کو بہی ہبہ کیا ہے کہا نہین فرمایا کیا خوش آتا ہے تجکو کہ تیری
سب اولاد تیرے ساتھہ بہلائی کرنے مین برابر ہون کہا کیون نہین فرمایا سو ایسا
مت کر اور پہیر لے اوس غلام کو اور مت گواہ کر مجکو کہ مین ظلم پر گواہی نہین کرتا
اور فرمایا کہ اللہ سے ڈرو اور اپنی اولاد مین انصاف کرو تب اونکے باپ نے
اوس ہبہ سے رجوع کیا یعنے اوس غلام کو پہیر لیا فی المشکوۃ عن النعمان بن بشیر
ان اباہ اتی بہ رسول اللہ صلعم فقال انی نحلت ابنی ہذا غلاما فقال اکل ولدک
نحلت مثلہ قال لا قال فارجعہ وفی روایۃ انہ قال ایسرک ان یکونوا الیک
فی البر سواء قال بلی قال فلا اذا وفی روایۃ انہ قال اعطانی ابی عطیۃ فقالت
عمرۃ بنت رواحۃ لا ارضی حتی تشہد رسول اللہ صلعم فاتی رسول اللہ صلعم

فقال انی اعطیت ابنی من عمرة بنت رواحة عطیة فامرتنی ان اشهدک یا رسول اللہ قال اعطیت سائر ولدک مثل ھذا قال لا قال فاتقوا اللہ واعدلوا بین اولادکم قال فرجع فرد عطیته وفی روایة انه قال لا اشھد علی جور متفق علیه الخ اور دستاویز مذکور وصیت نامہ بھی نہین ہے اسلیے کہ وصیت اوس تملیک کو کہتے ہین جو مضاف بمابعد موت ہو تنویر الابصار مین ہے ھی تملیک مضاف الی مابعد الموت اور تملیک مذکور دستاویز مین مضاف بمابعد موت نہین ہے پس دستاویز مذکور وصیت نامہ نہین ہے اور وصیت بمقابلہ وارث کے یعنے وصیت واسطے وارث کے ناجائز ہے ہدایہ مین ہے لا تجوز لوارثه لقوله علیه السلام ان اللہ اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث خلاصہ جواب اصل سوال کا یہ ہے کہ ہبہ مذکورہ بوجہ فوت ہونے شرط صحت وجواز او باطل ہے اور ناجائز ہے اور دستاویز مذکورہ ہبہ نامہ نہین ہے اور وجواز بوجہ عدم لزوم واستحکام اوسکے بجہت عدم قبض کے واہب کو اختیار رجوع اور عود کا بلا حکم حاکم و رضامندی یکدیگر کے حاصل ہے اور بجہت وقوع بے انصافی کے رجوع اوسے اور بہتر ہے اور دستاویز مذکور وصیت نامہ بھی نہین ہے اور وصیت بمقابلہ وارث کے ناجائز ہے واللہ اعلم بالصواب حررہ

محمد عبد اللہ عفی عنہ اللہ

فی الواقع صورت مذکورہ مین ہبہ غیر نافذ ہے اور واہب کو اختیار رجوع کا ہے بلکہ رجوع بہتر ہے اور ولایت کافر کی مسلمان پر غیر معتبر ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۶۱

استفتا ما قولکم ایها اهل التحقیق ابقاکم اللہ تعالی فی امرأة المفقود مثل

لها التزوج بآخر بعد انتظار اربع سنين وتربص اربعة اشهر وعشرة ايام على ما قضى
به الناطق بالحق والصواب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رض وافتى به علماء المدينة
الطيبة عليهم الرضوان فملا بينوا الحق والصواب توجروا يوم الحساب
هو المصوب قد اختلف فيه فى عهد الصحابة فجمع من الصحابة والتابعين
الى ان زوجة المفقود تنتظر حتى ياتيها خبر موت او طلاق كما فى فتح القدير ذهب على
الى انها امرأته حتى ياتيها البيان وروى عبد الرزاق عن ابن جريج قال بلغنا ان ابن مسعود
وافق عليا على ان امرأة المفقود تنتظر ابدا واخرج ابن ابى شيبة عن ابى قلابة وجابر
بن سعيد والشعبى والنخعى كلهم قالوا ليس لها ان تتزوج حتى يستبين موته انتهى و
هذا هو مذهب الحنفية وقد اختلفوا فى تقدير المدة اختلافا فاحشا على ما يعلم من
مطالعة كتبهم واوردوا التائيد مذهبهم كما فى الهداية وغيرها حديثا مرفوعا
[illegible]ة المفقود امرأته حتى ياتيها البيان انتهى لكنه حديث لا يصح الاحتجاج بسنده
[illegible] ذكر الزيلعى وابن حجر فى تخريجهما لاحاديثها والعينى فى شرح الهداية انه خبر اخرجه
الدارقطنى فى سننه عن سوار بن مصعب حدثنا محمد بن شرحبيل عن المغيرة بن شعبة
قال ابن ابى حاتم فى العلل سألت ابى عن حديث رواه سوار عن محمد عن المغيرة فقال
ابى هذا حديث منكر ومحمد متروك الحديث يروى عن المغيرة مناكير اباطيل وذكره
عبد الحق فى احكامه من طريق الدارقطنى وعلله بمحمد بن شرحبيل وقال انه
متروك وقال ابن القطان فى كتابه سوار اشهر فى المتروكين انتهى وذهب جمع
منهم الى جواز التزوج بعد اربع سنين وتربص اربعة اشهر وعشر اخرجه ابن
ابى شيبة وعبد الرزاق والدارقطنى ومالك فى الموطا بطرق متعددة عن
عمر بن الخطاب وروى عبد الرزاق عن ابن عمر وابن عباس مثله على ما بسطه ابن حجر
والزيلعى وغيرهما وبه قالت المالكية وغيرهم وهو قوى من حيث الدليل واصول

الحنفية ايضًا تقتضى الافتاء به فان قول الصحابى فى مالا يعقل بالراى فى حكم المرفوع عندهم فلاجرم جوز الحنفية ايضًا الافتاء به فى موضع الضرورة كما فى جامع الرموز بعد ذكر مذهب مالك فلو افتى به فى موضع الضرورة ينبغى ان لاباس به على ما اظن انتهى وذكر ابن وهبان فى منظومته انه لو افتى به فى موضع الضرورة يجوز انتهى ومثله فى رد المحتار وغيره والله اعلم هذا مختصر الكلام و التفصيل يستدعى بسطا بسيطا فى المرام وخير الكلام ما قل ودل حرره الراجى عفو ربه القوى ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى ه

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۶۳

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین اور مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ جمعہ کے روز بعد فرض کے چار رکعت آخری ظہر اس نیت سے پڑہے کہ یہہ جائز بہی فرض ہے اور جو کوئی اوسکے پڑہنے کو منع کرے یا فرض کہنے کو منع کرے تو اون منع کرنے والے کو گنہگار اور گمراہ اور لامذہب کہے تو اوسکے لیے کچہہ گناہ ہے

نہین بینوا توجروا ه

ہو المصوب اگرچہ اس مسئلہ مین جواز و عدم جواز مین چار رکعت آخری ظہر کے علمار کا بہت سا اختلاف ہے لیکن صاحب رد المحتار نے بعد رد و قدح بہت کے پڑہنا آخری ظہر کا خوب تحقیق سے ثابت کیا ہے بلکہ وقت قائم ہونے شک و اشتباہ جمعہ کے صحیح ہونے مین واجب لکہا ہے جیسا کہ کہا و بالجملة فقد ثبت انه لا ينبغى الاتيان بهذه الاربع الخ اما عند قيام الشك والاشتباه فى صحة الجمعة فالظاهر الوجوب الخ اور واجب عمل مین حکم فرض کا رکہتا ہے اور اطلاق فرض کا بہی اوسپر صحیح ہے جیسا کہ وتر کی نماز عمل مین فرض ہے اور اعتقاد مین واجب کہا صاحب مذکور نے واعلم ان الفرض نوعان فرض عملا وعلما وفرض عملا فقط فالاول كالصلوة الخمس الخ والثانى كالوتر فانه فرض عملا كما ذكرناه وليس بفرض علما

تو اس راہ سے اگر ان چار رکعت واجب کو بھی فرض کہے اور فرض کی نیت سے
پڑھے تو درست ہے اور منع کرنا درست نہیں ہاں اگر فرض علمی و عملی جانے تو
منع کرنے والے کو گدہا اور گمراہ اور لامذہب کہنا درست نہیں کما لا یخفی اور چونکہ
نیت مین آخری ظہر کے عوام الناس بلکہ بعضے خواص بھی بہت کچھ اختلاف
کرتے ہین اسواسطے لکھتا ہون کہ حق یہہ ہے کہ فرض کی نیت سے ادا کرے تا
جمعہ صحیح نہونے کی صورت مین ظہر کا فرض سے خلاصی پاوے اور یہی مقتضا
دلیلون کا ہے جو اوسمین لکھا ہے ونقل المقدسی عن المحیط کل موضع وقع الشک
فی کونہ مصرا ینبغی لہم ان یصلوا بعد الجمعۃ اربعا بنیۃ الظہر احتیاطا حتی لو لم تقع
الجمعۃ موقعہا یخرجون عن عہدۃ فرض الوقت باداء الظہر بلکہ تصریح لفظ فرض کی
بہی اوسی نے فتح سے نقل کی ہے جیسا کہ کہا ثم نقل المقدسی عن الفتح انہ ینبغی ان
یصلی اربعا ینوی بہا آخر فرض ادرکت ولم اؤدہ ان تردد فی کونہ مصرا او تعددت
پس حاصل یہہ ہے کہ جس جگہہ جمعہ کے صحیح ہونے مین شک واقع ہووے
جیسا کہ اکثر دیہات اور قریہ مین بنگالہ کے کہ اوسمین کوئی تعریف مصر کی بخوبی نہین
پائی جاتی ہے اور بے ضرورت کے ایک ایک بستی مین دو تین جگہہ خیالی ضدیادل سے جمعہ
پڑہتے ہین تو وہان آخری ظہر چار رکعت پڑہنا واجب ہے اور نیت فرض کی بہی کیا
چاہیئے تاکہ فرض سے ظہر کے خلاصی پاوے اور بہتر یہہ ہے کہ بعد فرض جمعہ کے
دو رکعت [illegible] اس ترتیب سے پڑہے کہ چار رکعت سنت بعد الجمعہ کے پہر چار رکعت
فرض آخر ظہر کی پہر دو رکعت سنت الوقت کو ادا کرے تاکہ ظہر پورا پورا بلا کم و کاست
ادا ہو جاوے اور پہر ایک چار رکعت مین آخری ظہر کے سورۂ فاتحہ کے ساتہہ کوئی
سورہ بہی ملاوے کیونکہ اگر یہہ فرض مین داخل ہوئی تو ضم سورہ سے کچہہ حرج
نہین ورنہ نفل بے سورہ کے درست نہوگا جیسا کہ اوسی رد المحتار مین تصریح کیا ہے

قال فی شرح المنیۃ الصغیر والاولی ان یصلی بعد الجمعۃ سنتہا ثم الاربع بعد

البیۃ ای بنیۃ آخر ظہر ادرکتہ ولم اصلہ ثم رکعتین سنۃ الوقت وینبغی ان یقرأ

مع الفاتحۃ فی ھذہ الاربع ان لم یکن علیہ قضاء فان وقعت فرضا فالسورۃ لا

وان وقعت نفلا فقرأۃ السورۃ واجبۃ نفقا واللہ اعلم بالصواب حررہ الراجی الی اللہ الصمد

محمد عبد الحلیم نظام الدین احمد عفا عنہ اللہ الکریم وتجاوز عن سیئاتہ بفضلہ العمیم ۞ محمد عبد الحلیم

الجواب صحیح والمجیب نجیح حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی محمد عبد الحی ابو الحسنات ۱۲۶۳

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ خالد نے ایک قطعہ باغ حوادہ قطعہ اراضی

اپنی پاس ولید کے رہن رکھی اور فصل اوس باغ کی یا منافع اراضی کا خالد نے ولید کو بعوض اوس

روپیہ کے بحل اور مباح کر دیا ہے اب ایسا منافع جائز ہے یا نہین اگر نہین ہے تو کیون نہین بینوا توجروا

ہو المصوب ایسا منافع ناجائز ہے حواشی درمختار للطحطاوی مین ہے فی شرح الملتقی ویحرم

بلا اذن وبہ ای بالاذن یکرہ کما فی المضمرات وغیرہا انتہی اور یہی اوسی مین ہے والغالب من احوال الناس

انما یریدون عند الدفع الانتفاع ولولاہ لما اعطاہ الدراہم وھذا بمنزلۃ الشرط لان المعروف کالمشروط

وھو مما یعین المنع انتہی اس سے معلوم ہوا کہ اگر راہن اجازت نہ دے تو تو نفع لینا

مرتہن کو حرام ہے اور اگر اجازت دے تو مکروہ تحریمی ہے خصوصاً جبکہ مشروط

ہو یا حکم مشروط مین ہو جیسا کہ اس زمانہ مین دستور ہے کہ بعض تو ایسے معاملہ کے

وقت راہن سے شرط اذن کی کر لیتے ہین اور رہن نامہ مین لکھوا لیتے ہین اور

بعض معاملین اگرچہ بظاہر شرط نہین کرتے ہین لیکن مقصود اونکو یہی ہوتا ہے

یہانتک کہ اگر اونکو یہہ معلوم ہو کہ راہن اجازت منافع وفصل وغیرہ کی نہ دیگا تو

کبھی رہن نہ لیوین یہہ صورت حکماً مشروط کی ہے اور حدیث مین بھی ایسی صورت

سے ممانعت وارد ہے تاریخ بخاری مین حضرت انس سے مروی ہے قال قال رسول اللہ

صلعم اذا اقرض احدکم قلا یاخذ ھدیۃ کذا فی اغاثۃ اللہفان اور یہی اوسمین

فی صحیح البخاری عن ابی بردة عن ابی موسی قال قدمت المدینة فلقیت عبداللہ
بن سلام فقال لی انک بارض الربا فیہ فاش فاذا کان لک علی رجل حق فاھدی
الیک حمل تبن او حمل شعیر فلا تاخذہ فانہ ربا وجاء ھذا المعنی عن ابن مسعود وابن عباس
وابن عمر انتہی اور مصنف ابن ابی شیبہ مین عطا سے مروی ہے کانوا ای الصحابة
یکرھون کل قرض جر بہ منفعة اور مسند حارث بن اسامہ مین آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سے مروی ہے کل قرض جر بہ نفعا فھو ربا انتہی ان احادیث سے اور
اقوال صحابہ سے معلوم ہوا کہ قرض دینے والے کو کسیطرح کا ہدیہ قبول کرنا اوس شخص کا جسنے
قرض لیا ہے یا اوس سے کسیطرح کی منفعت حاصل کرنا مکروہ تحریمی ہے اگرچہ رضا
ورغبت اوس شخص کے ہو اور یہہ جو بعض کتب حنفیہ مین مرقوم ہے کہ نفع لینا مرتہن کو
باذن راہن جائز ہے اوس سے مراد یہہ ہے کہ جب اذن خالص ہو شائبہ اوسمین
کا نہ ہو نہ عبارت مین اور نہ خاطر مین اور جب دل مین خیال آگیا جیسا کہ اس
زمانے مین ہے تو وہ حکم ربا مین داخل ہو گیا علاوہ ازین جیسے ایک جماعت فقہا
کی اذن کے صورت مین جائز رکھتے ہین ایک جم غفیر فقہا کی منع ہی کرتی ہے عبارت
طحاوی کی اسپر شاہد ہے اور تنقیح فتاوی حامدیہ مین ہے لیس للمرتھن ولا
للراھن ان یزرع الارض ولا یواجرھا لانہ لیس لھما الانتفاع بالرھن انتہی
اور قنیہ مین جامع التفاریق سے منقول ہے عن ابی یوسف المرتھن سکن الدار باذن الراھن یکرہ انتہی
اور مجمع البرکات مین ہے الحاصل ان المرتھن لا ینتفع بالرھن سواء اذن لہ الراھن اولم یاذن وفی
التھذیب یکرہ للمرتھن الانتفاع بالرھن وان اذن لہ الراھن کذا فی المعدن انتہی اور حواشی اشباہ
مین ہے فی الجامع لجملة الائمة عن عبداللہ محمد بن اسلم انہ لا یحل لہ ان ینتفع بشیٔ منہ وان
اذن لہ الراھن لانہ اذن فی الربا لانہ یستوفی دینہ فیکون المنفعة ربا
انتہی اور اشباہ مین ہے یکرہ للمرتھن الانتفاع بالرھن باذن الراھن انتہی

اور زیادہ تحقیق اس مسئلہ کی میرے رسالہ الفلک المشحون فیما یتعلق باسم المرقص بالمرصعون مین موجود ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۶۴

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ زید نے ایک قطعہ نوٹ اپنا پاس عمرو کے اس غرض سے رکھدیا ہے کہ عمرو منافع اوسکا زید کو دیا کرے پس یہہ منافع جائز ہے یا نہین اگر نہین ہے تو کیون کیا یہہ بہی داخل سود ہے بینوا توجروا

ہو المصوب یہہ منافع صریح سود اور حرام ہے اس سبب سے کہ نوٹ اگرچہ ظاہر کاغذ ہے لیکن بسبب استعمال وہ روپیہ ہے اسیوجہ سے اگر کسیکا نوٹ مثلا دس روپیہ کا ہلاک ہوگیا تو مالک دس عدد روپیہ ہلاک کرنے والے سے بہر لیتا ہے نہ قیمت اوسقدر کاغذ کی کہ شاید دو ایک پیسا ہو پس نوٹ کا رکہنا بعینہ روپیہ کا رکہنا ہے اور اوس سے منافع لینا حرام قطعی ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ سبحانہ
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۶۵

استفتا انقلاب نحاس وغیرہ بطرف ذہب و فضہ کہ نتیجہ علم کیمیا است ممکن است یا نہ بینوا توجروا

ہو المصوب علماء حکمت درین باب اختلاف دارند بعضے مثل شیخ رئیس وغیرہ قائل بامتناعش گشتہ اند لیکن دلیلے قوی کہ مفید استحالہ باشد نزد شان نیست و جمعی از اشیاخان قائل بامکان اند و ادلہ امتناع را از بیخ برکندہ اند در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون می نویسد حاصل ما ذکرہ ای الصفدی فی شرح لامیۃ العجم ان الناس فیہ علی طریقین فقال کثیر منہم ببطلانہ منہم الشیخ الرئیس ابن سینا ابطلہ بمقدمات من کتاب الشفا والشیخ تقی الدین

ابن تيمية صنف رسالة في الكيميا في انكاره وصنف يعقوب الكندي ايضا
رسالة في ابطاله لكنهم لم يوردوا شيئا يفيد الظن لامتناعه فضلا عن اليقين
وذهب آخرون الى امكانه منهم الامام الرازي فانه في المباحث المشرقية عقد
فصلا في بيان امكانه والشيخ نجم الدين بن ابي الدار البغدادي رد على الشيخ
ابن تيمية وزيف ما قاله في رسالته ورد ابو بكر محمد بن زكريا الرازي على يعقوب
الكندي واستدل الامام في الملخص على امكانه فقال الامكان العقلي ثابت
لان الاجسام مشتركة الجسمية فيجب ان يصح على كل واحد ما يصح على
الآخر وحكى ابن ماجة الاندلسي في بعض تاليفه عن الشيخ ابي نصر الفارابي انه
قال قد بين ارسطو في كتابه من المعادن ان صناعة الكيمياء داخلة تحت
الامكان الا انها من الممكن الذي يعسر وجوده بالفعل انتهى ملخصا واكثر از
فقهاء شرع هم قائل بامكان هستند ابن حجر مكي هيتمي در تحفه شرح منهاج در باب
الانجاس مي نويسند اختلف في انقلاب الشيء عن حقيقته كالنحاس الى الذهب
هل هو ثابت فقيل نعم لانقلاب العصا ثعبانا حقيقة والا لبطل الاعجاز وقيل
لا لان قلب الحقائق محال والحق الاول انتهى ونيز مي نويسند كثيرا ما يسأل
عن تعلم علم الكيميا وحله ولم ار لاحد كلاما في ذلك والذي يظهر انه
يبتني على هذا الخلاف فعلى الاول من علم العلم الموصل لذلك القلب
علما يقينا جاز له علمه وتعليمه اذ لا محذور فيه بوجه وان قلنا بالثاني
او لم يعلم الانسان ذلك بالعلم اليقيني وكان ذلك وسيلة الى الغش فالوجه
الحرمة انتهى ودر رد المحتار حاشيه درمختار بعد نقل اين عبارت مي نويسد
حاصله انا اذا قلنا باثبات قلب الحقائق وهو الحق جاز العمل به وتعلمه
لانه ليس بغش لان النحاس ينقلب ذهبا او فضة حقيقة وان قلنا انه غير ثابت

لایجوز لانہ غش کما لایجوز لمن لایعلمہ حقیقۃ لمانیہ من اتلاف مال المسلمین او غش المسلمین والظاہر ان مذہبنا ثبوت انقلاب الحقائق لما ذکروہ فی انقلاب العین فی النجاسۃ کانقلاب الخمر خلا والدم مسکا وغیر ذلک انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۶۶

استفتا نماز مین ارسال یدین کی حدیث وارد ہوئی ہے یا نہین ؟

ہو المصوب بعض روایات مین ارسال وارد ہوا ہے طبرانی نے معاذ سے روایت کی ہے ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا کان فی الصلوۃ رفع یدیہ قبال اذنیہ فاذا کبر ارسلھما اور ابن ابی شیبہ نے عمرو بن دینار سے روایت کی ہے قال کان ابن الزبیر اذا صلی ارسل یدیہ جمہور کے نزدیک اس ارسال سے مراد وہ ارسال ہے کہ قبل وضع کے اور تکبیر کے بقدر ارسال مستحب ہے اور تمام قیام مین صرف ارسال نہین ثابت ہے اور شیخ دہلوی نے فتح المنان نے تائید مذہب النعمان مین لکھتے ہین مذہب مالک ارسال الیدین وہو عزیمۃ عندہم والوضع رخصۃ والعجب انہ لا یوجد حدیث یتمسک بہ لاف فی جامع الاصول الذی جمع احادیث الکتب ومنہا الموطا ولا فی الجامع الکبیر وجمع الجوامع للسیوطی وقد ادعی احاطۃ الاحادیث وجمعہا من نحو خمسین کتابا لا من روایۃ مالک ولا من روایۃ غیرہ انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ؎

کتاب الصلوٰۃ

۲۶۷

استفتا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے لحم بقر کا کھایا ہے یا نہین ؟

ہو المصوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا بقر کو ذبح کرنا اپنے ازواج کیطرف

حجۃ الوداع مین ورآنکی ازواج کے پاس اوس گوشت کا آنا صحیح مسلم وصحیح بخاری وغیرہ مین
موجود ہے اور کہانا آپکا صراحۃً کسی روایت مین نظر سے نہین گذرا اور شیخ دہلوی
نے مدارج النبوۃ مین لکہا ہے خوردہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لحم تناول
از گوشت قربانی بخصوص معلوم نشدہ جز آنکہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت قربانی
کرد از ازواج مطہرہ خود گاوی را و ظاہر آنست کہ از لحم وی ہم خوردہ باشد انتہی
اور صحیح مسلم مین آخر کتاب الزکوۃ مین حضرت عائشہ سے مروی ہے قالت لنبی
النبی صلی اللہ علیہ وسلم بلحم بقر فقیل ھذا ما تصدق بہ علی بریرۃ فقال ھو لہا
صدقۃ ولنا ھدیۃ انتہی اس سے ظاہر معلوم ہوتا ہے کہ آپنے تناول فرمایا اور
محتمل ہے کہ آپنے خود نہ کہایا ہو ازواج کو دیدیا ہو واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو
ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

[illegible] مستفتا ما قولکم رحمکم اللہ تعالی درین مسئلہ کہ عادت عوام این دیار ہست کہ در وقت
مصیبت وحاجت از دور و بعید انبیا علیہم السلام یا اولیای کرام را بطریق استمداد
مے خوانند و اعتقاد میدارند کہ ایشان حاضر و ناظر اند و در ہمہ حال و ہر وقت کہ
بالمزوم ایشان را می خوانیم مطلع گشتہ در انجاح مقاصد دعا میکنند این صورت
جائز ہست یا نہ بینوا توجروا

الجواب ہو الموفق للصواب صورت مذکورہ حرام بلکہ شرک صریح ہست
چہ این صورت متضمن اعتقاد علم غیب است برای غیر او تعالی و اعتقاد مذکور
شرک صریح است بیانش آنکہ شرک در شرع عبارت است از شریک گردانیدن غیر
او تعالی شانہ در ذات یا صفات مختصہ یا عبادت وی عز و جل و علم غیب از صفات
مختصہ بوی سبحانہ و تعالی ست کما ہو مصرح فی کتب العقائد لا نطول بذکر العبارات
کلہا بل نقتصر علی نقل عبارۃ علی القاری نے شرح الفقہ الاکبر وہ ہے

کتاب العقائد

[illegible]

بالجملة العلم بالغيب امر تفرد به سبحانه وتعالى ولا سبيل اليه للعباد الا باعلام
منه والهام بطريق المعجزة او الكرامة وارشاد الى الاستدلال بالامارات فيما
يمكن فيه ذلك ولهذا ذكر في الفتاوى ان قول القائل عند رؤية هالة القمر
اي دائرته يكون مطر مدعيا علم الغيب لا بعلامة كفر وذكر الحنفية تصريحا
بالتكفير باعتقاد ان النبي صلى الله عليه وسلم يعلم الغيب لمعارضة قوله تعالى
قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله كذا في المسايرة انتهى ملخصا
ودرين جزو زمان رسائل متعدده درين باب تاليف شده و فتويها نوشته آمد
من شاء الاطلاع على الدلائل فليرجع اليها والله اعلم وعلمه اتم كتبه محمد بشير عفي الله عنه
صح الجواب عبد الصمد پشاوری صح الجواب ذو الفقار ... صح الجواب سید محمد ...
هو المصوب في الواقع ہمچو اعتقاد کہ حضرات انبیا و اولیا ہر وقت
ناظر اند و بہمہ حال بر بندہا مطلع میشوند اگرچہ از بعید باشند شرک است چہ
از مختصات حق جل جلاله است کسی را دران شرکت نیست در فتاوی بزازیہ است
تزوج بلا شهود وقال خدای و رسول خدای و فرشتگان را گواه کردم یکفر لانه
اعتقد ان الرسول والملك يعلمان الغيب انتهى و نیز در بزازیہ است وعن هذا
قال علماؤنا من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم يكفر انتهى والله اعلم
حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

کتاب الطلاق

٢٦٩

استفتا نمبر چہار رسالہ مسئلہ طلاق لغت عربی ہے معنے اسکے چھوڑ دینے کے ہیں
پس اس صورت میں اگر کوئی زوج اپنی زوجہ کو بلغت ہندی کہے کہ ہمنے تجکو چھوڑا
اور پھر زوج عرصہ سال یا دو سال تک نان نفقہ یا اور کسی طور سے پرسان حال
زوجہ مذکورہ کا نہو تو ایسی حالت میں زوجہ پر طلاق واقع ہوگا یا نہیں
مسئلہ جبکہ زوج نے اپنی زوجہ کو گھر سے اپنے نکالدیا اور آپ سفر ...

اور زوجہ اپنے ماں باپ کے گھر چلی آئی اور عرصہ دو سال یا زیادہ گذر گیا زوج
کبھی پرخاش و پرسان حال نان نفقہ یا خط کتابت سے زوجہ کا نہوا پس آیا ایسی
حالت مین زوجہ کے والدین کو اختیار ہوگا کہ نکاح کو جو کہ زوج مذکور سے ہوا ہے
فسخ کرکے اپنی لڑکی کا نکاح کسی دوسرے مرد سے کردیوین یا نہین - بینوا توجروا -
مسئلہ زن منکوحہ اپنے خاوند کے گھر سے نکل جاوے اور بار عام زنا ہر ایک کی ساتھ
کرتی ہو اور یہی کسب شعار ہو یہ بات بخوبی ہر کس خورد و کلان پر بلکہ اوسکے زوج
پر معروف و معلوم ہو جاوے اور اسکو عرصہ پانچ سات برس کا گذر جاوے زوج
مذکور کو زن زانیہ سے کچھ سروکار نہین ہو اگرچہ زوج موصی الیہ طلاق دینے سے انکار
کرتا ہو تو ایسی حالت مین زن موصی الیہ مطلقہ ہوگی یا نہین اور قابل دین مہر پانے
کے ہوگی یا نہین - مسئلہ جبکہ زن منکوحہ بلا اجازت شوہر کے گھر سے شوہر کے
[illegible] کر اپنے ماں باپ کے گھر یا ایک قریہ سے دوسر قریہ مین چلی جاوے تو آیا ایسی
حالت مین دین مہر زوجہ مذکور کا جو کہ اوپر ذمہ زوج اوسکی کے فرض ہے باطل ہوگا یا نہین -
ہو المصوب جواب سوال اول - اس لفظ سے کہ ہمنے تجکو چھوڑ دیا کہ معنے
صریح طلاق کے ہین طلاق واقع ہو جاوے گا - جواب سوال دوم - اس صورت
مین نکاح دوسرا نہین ہوسکتا جب تک کہ شوہر طلاق نہ دیوے - جواب سوال سوم
ایسی حالت مین بغیر طلاق دینے شوہر کے زن مطلقہ نہوگی اور مہر اوسکا شوہر
پر واجب الادا ہوگا - جواب سوال چہارم - ایسی حالت مین نان و نفقہ عورت کا
ذمہ شوہر سے ساقط ہو جاوے گا لیکن دین مہر ساقط نہوگا واللہ اعلم - حررہ
الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی و الخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علمای محققین اس مسئلہ مین کہ اگر کوئی
شخص جناب خیر البشر علیہ صلوۃ اللہ الاکبر کی نعت مین مطلع ہر ہر شعر [illegible]

اصطلاحی کیا ہونگے اور اگر معنے لغوی لیے جاوین تو لفظ معلم شر فعل شر ہوگی یا
ترک شر ہے اور ان دونون صورتون مین کاتب اس نعت کا مرتکب کسی گناہ کا یا داخل
کسی سوء ادب مین ہوسکتا ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب اس لفظ کے یہہ معنے ہوسکتے ہین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نے ہر خیر کی خیریت کو اور ہر شر کی شریت کو تعلیم کیا این معنے اس لفظ کا اطلاق
درست ہوگا مگر احتمال اسمین دوسرے معنے قبیح کا ہے کہ آپ نے ارتکاب شر کی تعلیم
کی پس اطلاق ایسے لفظ کا خالی سوء ادبی سے نہین واللہ اعلم حررہ الراجی عفو
ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علماے شرع شریف اس مسئلہ مین کہ کوئی عرق
انگریزی جسمین ڈاکٹرون کے بیان سے شراب کا ملا ہونا معلوم ہوتا ہے الا اس
مقدار کہ جزو اوسکی پائداری کا ہوسکے اور نشہ نہ لاوے اور رنگ و بو
محتمل ہین ایسے کہ نا واقف کو شبہہ مین ڈال سکتی ہین اور مزہ اوسکا تیج
معلوم ہوتا ہے واللہ اعلم شراب کا ہی مزہ ہے یا کچھہ اور خلاصہ یہہ کہ تغیرات
تینون چیزون کا ملاحقہ ثابت نہین ہوسکتا پس پینا ایسی دوا کا عند الشرع
درست ہے یا نہین

ہو المصوب جس دوا مین شراب کا ملنا اگرچہ ایک قطرہ بھی ہو یقینی یا ظنی
ہو اوسکا پینا حرام ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات
محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین متین اس مسئلہ مین کہ جسطرح
نماز متوضی کی متیمم کے پیچھے حالت عذر مین درست ہے اسیطرح نماز غاسل کی
جنب متیمم کے پیچھے درست ہے یا نہین

ہو المصوب درست ہے واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علماء دین ان مسئلو نمین ۱ شیعہ کو کافر کہنا چاہیے یا نہین ۲ حضرت کو دافع البلاء کہنا چاہیے یا نہین ۳ جو شخص کہ خلاف لا تقربوا الزنا و لا تاکلوا الربا کرے اوسکو کافر کہنا چاہیے یا نہین

ہو المصوب جو شیعہ کہ منکر ضروریات دین ہین وہ کافر ہین اور صرف تبرائی شیعہ کافر نہین ہین اور جو شخص لا تقربوا الزنا وغیرہ کے خلاف کرے وہ کافر نہین فاسق ہے اور آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو دافع البلاء باین معنے کہنا کہ آپکے ذریعہ سے بلا دفع ہوتی ہے درست ہے اور باین معنے کہ آپ خود استقلالاً دفع کرتے ہین نہین درست ہے لیسے الفاظ سے کہ موہم معنی غیر مشروع کو ہوں بچنا اولی ہے الفاظ تعریفات صحیحہ شرعیہ منقولہ کچھ کم نہین ہین واللہ اعلم

حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا چہ میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ اہل تشیع چہ باشندگان لکھنؤ وچہ ساکنان جوار لکھنؤ آنانکہ فی زماننا موجود ہستند طعام خانہای شان و ذبیحہ دست آنہا جائز است یا نہ بینوا توجروا ۔ دیگر زید بحالت غفلت و جاہلیت زنا کرد زان بعد بہوش آمدہ و خوف خدا در دلش پیدا شد توبہ کردہ درین حالت بباعث توبہ نمودن زید از جرم زنا بری شد یا نہ بینوا توجروا

ہو المصوب شیعہ کہ منکر ضروریات دین اند مثل آنانکہ علی رض را خدا میگویند و ہمچنین آنانکہ قذف حضرت عائشہ رض میسازند کافر اند ذبیحہ شان ناجائز و آنانکہ چنان نیستند اگرچہ سب شیخین میسازند کافر نیستند بلکہ فاسق ذبیحہ شان درست است

کتاب الحظر والاباحۃ
مرسلہ مولوی [illegible] ساران
تحریر ۲۳ ربیع الاول ۱۲۹۶ھ

کتاب [illegible]
مرسلہ مولوی [illegible]
تحریر ۲۳ ربیع الاول ۱۲۹۶ھ

وجرم زنا از توبہ نصوح معاف میشود واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۷۵

استفتا سوال چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین
باب زید بابت قرضہ یکصد روپیہ از آن خود بنام بکر دعوی بعدالت نمود و زید را
دوران مقدمہ بست پنج روپیہ خرچہ اسٹامپ و محنتانہ وکیل وغیرہ نیز زید را
دادنی افتاد و بوقت ڈگری زر اصل و خرچہ جملہ یکصد و بست و پنج روپیہ مندرج
ڈگری گردیدہ پس زید را صرف یکصد روپیہ اصل گرفتن جائز است یا زر خرچہ ہم
بینوا توجروا

ہو المصوب زر خرچہ گرفتن شرعًا جائز نیست واللہ اعلم حررہ الراجی
عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۷۶

استفتا سوال اول تجارت چرم ذبیحہ و غیر ذبیحہ بلا دباغت درست
یا نہین حسب الارشاد ہر چہار امام رحمۃ اللہ علیہم ارشاد فرماوین **سوال دوم**
تجارت غلہ کیونکر حلال ہے اور کس صورت مین اطلاق حرمت ہے **سوال سوم**
جہت خرید غلہ روپیہ کا دینا قبل درو زراعت کے بعد بطے وزن کے درست ہے
یا نہین **سوال چہارم** زید نے بکر کو دو روپیہ دیے اور غلہ کا دینا بروقت درو
زراعت کے بہ تعین وزن وقت معین قرار پایا یا کہ بلا تعین وزن بوقت معین
نرخ بازار قرار پایا مگر زید کو غلہ نہین ملا اور بعد درو زراعت غلہ بھی کم وزن
سے فروخت ہوا تو زید نے اوسی حساب سے دو روپیہ کا تین خواہ چار بدّی بکر
ٹہرا کر اور اوسکا مطالبہ کیا اس صورت مین اطلاق حلت ہے یا حرمت بینوا توجروا

ہو المصوب تجارت چرم کی بغیر دباغت کے حرام ہے اور تجارت غلہ ہر طرح
درست ہے جبتک کہ کوئی معاملہ خلاف شرع نہو اور زر واسطے خرید غلہ کے قبل

روپیہ دینا درست ہے مگر طے کرنا وزن کا اور بیان کرنا جنس و وصف غلہ کا ضرور ہے اور بدون تعیین وزن کے اس طور پر کہ جو نرخ بازار ہوگا لینگے نہین درست ہے اور جس صورت مین کہ روپیہ دینے والے کو غلہ نہین ملا اوسکو صرف اپنا روپیہ واپس کر لینا درست ہے یا اوسیقدر غلہ لینا جو وزن مقرر ہوگیا ہو زیادہ کم نہین درست ہے واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا سوال چیست حکم شرع کہ شیخ بشارت اللہ چہار پسران مسمی منور و پیر محمد و امان علی و زور آور گذاشت و ہیچ ترکہ جدی و کسبی نگذاشت مسمیان مذکور بعد وفات پدر جدا جدا بود و باش ساختند شیخ منور از قوت بازوی خود زرے پیدا کردہ سامان کشتکاری و تہیہ داری ساخت و برادران خود را یکجا ساختہ شریک [illegible] گردانید پیر محمد و زور آور بعد چندی علیحدہ شدند امان علی از اہلیہ [illegible] مذکورہ حال شریک حال ماندہ باتفاق پسران منور کشتکاری و زراعت میکردند اندرین مدت آنچہ فائدہ و منافع گردید از ان شیخ منور در شادی برادر خود مسمی امان علی و تقریبات پسران خود صرف کرد حالا بسبب ناموافقت باہمی امان علی علیحدہ شدہ دعوی تقسیم جائداد موجودہ از قسم نقد و جنس و اثاث البیت مع زیور و اسباب جہیز زوجہای پسران منور میکند پس شرعاً جائز ہست یا نہ و اگر جائز است چہ قدر امان علی را میرسد بینوا توجروا

ہو المصوب درین صورت چونکہ اصل مال پیدا کردہ شیخ منور ہست امان علی برادران حصہ نیست مگر بقدر محنت و اعانت در کاشتکاری وغیرہ امان علی مستحق اجر مثل خواہد بود واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

کتاب الدعوی

۲۷۸

استفتا بجالی خدمت علمای دین و مفتیان شرع متین اینکه
کسے نام خود که هدایت علی میداشت بایهام اسمای شرکیه تبدیل نموده هدایت الله
نهاد شخصے بران معترض شد که لفظ هدایت مشترک ست بین معنیین ارائة الطریق
والایصال الی المطلوب و هکذا لفظ علی بغیر الف و لام مشترک هست بین اسمای آلهیه
و حضرت علی کرم الله وجهه مجیب گفت که درین صورت تائید اثبات مدعای من ست
چه هرگاه لفظ هدایت و علی مشترک شد بین معنیین پس برین تقدیر چهار احتمال
متحقق میشوند یکی ازان از هدایت معنے اول و از علی الله جلشانه دوم از هدایت
معنے ثانی و از علی جل جلاله سیوم از هدایت معنی اول و از علی حضرت علی کرم الله
وجهه چهارم از هدایت معنی ثانی و از علی حضرت علی پس سه احتمال اول خالی از منافات
شرعیه هستند البته احتمال رابع خالی از ممنوعیت نیست چه در جمله اسمای شرکیه
مفهوم میشود پس هر اسمے که وارد شود بین اسمای شرکیه و عدمه احتراز ازان لازم نیست
بلکه واجب کما هو ثابت و اگر کسے بر اسم متنازع فیه قیاس نموده بر عبد الله [illegible]
ثابت کند و یا یا علی گفتن ممانعت نماید آیا اعتراض معترض و قیاس او صحیح است
یا نه و بر تقدیر صحت اعتراض تائید کلام مجیب قرار می یابد یا چنانکه معترض صاحب
تصور فرموده اند بینوا توجروا

هو المصوب لفظ علی که از اسمای آلهیه هست الف لام بران زائد میشود
یا برای تعظیم چنانکه در الفضل و النعمان وغیره رضی در شرح کافیه می نویسد
وقد یزاد اللام فی العلم و قال الکوفیون قد یکون اللام للتعظیم کما فی [illegible] فی
الاعلام و لا یعرفه البصریون انتهی ملخصا و ابن مالک در الفیه و شراح الفیه
اعلام زیادت لام ذکر کرده و به الفضل و نحو ذلک تمثیل کرده اند و علی کل تقدیر
لام بر اسمای آلهیه سوای لفظ الله جزو علم نیست و بر لفظ علی که از اسمای مرتضی ست

لا م داخل نمیشود مجر الکلام در حواشی میر زاہد ملا جلال مینویسند دخول اللام علی الاعلام قصیح سوی لفظ محمد علی مسماہ الصلوۃ والسلام و سوی لفظ علی رضی اللہ عن مسماہ انتہی بنا بر علیہ ہدایت العلی اولی ست از ہدایت علی چہ در اولی اشتباہ اضافت ہدایت بسوی علی مرتضیٰ نیست و در صورت ثانیہ بسبب اشتراک لفظ ہدایت بحسب استعمال و اشتراک لفظ علی اشتباہ امر ممنوع موجود و در اسامی از ہیچو اسم کہ ایہام مضمون غیر مشروع سازد احتراز لازم ہمین سبب علماء از تسمیہ بعبد النبی و غیرہ منع ساختہ اند و اما در عبد اللہ و غیرہ پس ایہام امر غیر مشروع نیست بل ہو احب الاسماء الی اللہ علی ما ورد بہ الحدیث و ہمچنین در یا علی ہرگاہ مقصود ندا پروردگار باشد نزاعی نیست واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی

ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

کتاب الطلاق

استفتا ۴۷۹ زید نے اپنی عورت مدخولہ سے کہا لفظ واحد مین طلاق طلاق ہے طلاق ہے تب اوس سے پوچھا کہ تمنے کتنی طلاق دی ہین تب اوسنے جواب دیا کہ صرف ایک طلاق کی تائید مین باقی لفظون کو مینے ادا کیا ہے اب اوسکی عورت پر کے طلاق واقع ہوئی

ہو المصوب اس صورت مین اوسکی تصدیق فیما بینہ و بین اللہ کیجاویگی لیکن قاضی اسکو تسلیم نہ کرے گا در مختار مین ہے کرر لفظ الطلاق وقع الکل وان نوی التاکید دین انتہی واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

کتاب الطلاق

استفتا ۴۸۰ زید کو عمرو فریب اپنے مکان کے اندر لیگیا چند آدمیون کو بلا کے زید سے اوسکی بی بی کو جبراً تین طلاق دلوایا بلکہ عمرو کے مددگار اور عمرو لاٹھی لیکر آمادہ ہوئے کہ اگر ذرہ طلاق دینے مین انکار کیا تو فوراً مار ڈالین گے

بعد طلاق تین مہینے کے رہا کیا چونکہ زید اور اوسکی بی بی سے نہایت الفت ہے دیا اول
ازحد محال ہے بضرورت بہ تقلید مذہب شافعی نکاح جائز ہے یا نہیں بینوا توجروا
ہو المصوب عند الضرورۃ الشدیدۃ تقلید مذہب شافعی درست ہے
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۴۸۱

استفتا ایک شخص کی چار بیبیان ہین ایک مکان مین چارون موجود تھین
دروازہ بند تھا شوہر نے باہر سے پکارا کسی بی بی نے اندر سے جواب دیا اور جواب دیکر خاموش
ہوگئی صبحکو مرد نے کہا کہ جس بی بی نے جواب دیا اوسکو تین طلاق ہے سویرے لوگون نے
پوچھا کہ کسنے جواب دیا ہے ہر ایک نے انکار کیا اب کس پر طلاق واقع ہوا بینوا توجروا
ہو المصوب اس صورت مین سب سے وطی کرنا بسبب اشتباہ کے حرام ہے جبتک کہ تعیین
مطلقہ کی معلوم نہو اشباہ مین ہے الاصل فی الابضاع التحریم فاذا تقابل فی المرأۃ
حل وحرمۃ غلبت الحرمۃ ولهذا لا یجوز التحری فی الفروج واذا طلق احدی
نسائہ معینا بلا نیۃ ثم نسیہا وکذلک ان میرکلهن الا واحدۃ لم یسعہ ان یقربها
انہا غیرہا لقاقیہتی اور یہی اونسمین دوسرے مقام مین ہے ولو اختلطت
بغیرہا فلیس لہ الوطی ولا بالتحری انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۴۸۲

استفتا جسکے ہاتھہ پاؤن اعضاء وضو سے کٹے ہون اوسکی نماز کیونکر
درست ہے بینوا توجروا
ہو المصوب جو عضو اعضاء وضو سے بالکل کٹا ہوا اوسکو دہونا فرض
اوس شخص سے ساقط ہے بقیہ اعضا کو دہولے اور نماز پڑہے بحر رائق میں ہے
لو قطعت یدہ او رجلہ فلم یبق من المرفق والکعب شیء سقط الغسل ولو بقی
انتہی اور رد المحتار مین ہے مقطوع الیدین والرجلین اذا کان بوجہہ جراحۃ

کتاب الطلاق

کتاب الصلوٰۃ

يصلي بغير طهارة انتهى اوسكے حاشيہ رد المحتار مين ہے قوله مقطوع اليدين
اي من فوق المرفقين والكعبين وبها مسح محل القطع قوله اذا كان بوجهه جراحة
اي لا يستطيع على التراب ان لم يمكن غسلها انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي
ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

كتاب الحظر والاباحة

استفتا اس ديار مين عرصهٔ دو ماه سے لوگون نے عجيب ايک نئی صورت
ذکر کی جاری کی ہے وہ يہہ ہے کہ نماز فرض کی سلام کے بعد زور سے تين چار بار سب
مقتدی لا اله الا الله کہتے ہين اور سر بھی دُہنتے ہين جب الله اکبر کہتے ہين کيا اسطرح
سر دُہن دُہن کر حضرت صلی الله عليه وسلم کے زمانے مين لوگ الله اکبر کہا کرتے تھے
بعد نماز کے بعد يا صحابہ رضی الله عنہم کے زمانہ مين لوگ کہا کرتے تھے يا ہمارے
امام رحمة الله عليه کے وقت مين يہہ دستور رہا يا امام کے شاگردون سے يہہ صورت
ذکر کی منقول ہے اگر اسطرح کے ذکر ان حضرات مين کسی سے کسی معتبر کتاب مين منقول ہو
اگر بھی ذکر خير و کار خير جان کر ذکر مذکور کو بہ ہيئت کذائی رواج دين اور اگر اسطرح کا
ذکر امام اور شاگردان امام سے منقول نہين تو پھر اس ذکر محدث کو کيا کہين گے اور ايسے
ذکر سے لوگون کو بصورت اختيار باز رکھين يا اجازت کرنے کی ديوين اور ہمارے
حنفی مذہب مين علاوه اس محل خاص کے جو ذکر کہ ثابت ہے وہان زور سے ذکر کرنا
افضل ہے يا آہستہ بينوا توجروا

هو المصوب اس قسم کا ذکر آنحضرت صلی الله عليه وسلم اور صحابہ سے اور ائمہ وغيره سے
منقول نہين اور بہ تصريح علمای حنفيہ وغير حنفيہ ذکر بعد نماز کے سرا مستحب ہے نہ جہرا البتہ
بعض احاديث سے معلوم ہوتا ہے کہ آنحضرت صلعم کے زمانے مين صحابہ بعد نماز کے جہرا تکبير کہتے تھے
جيسا کہ صحيح بخاری و مسلم مين ہے ابن عباس سے قال كنت اعرف انقضاء صلوة النبي
بالتكبير انتهى فتح الباري مين ہے الظاهر انه لم يكن يجهر الجماعة لانه كان صغيرا

لابو الطيب على ذلك فكان يعرف انقضاء الصلوة بما ذكر قال غيره يحتمل ان يكون حاضرا
في اخر الصفوف فكان لا يعرف انقضائها بالتسليم وانما كان يعرفه بالتكبير انتهى
ليکن شراح حدیث نے اسکو حالت جہاد وغیرہ پر محمول کیا اور جہر کو جہر سے افضل قرار دیا
اور بعضوں نے اسکو بعض اوقات پر محمول کیا اور التزام کو اسکے منع کیا کتاب المدخل لابن الحاج
المالکی میں ہے اما ما روا ابن الزبیر کان رسول اللہ صلعم اذا سلم من صلوته يقول
بصوته الاعلى لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء
قدير لا حول ولا قوة الا بالله ولا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن
الجميل لا اله الا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون وما روى البخاري عن
ابن عباس ان رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد
رسول الله فالجواب من وجهين احدهما ما ذكره الامام الشافعي في الام حيث قال
واختار للامام والماموم ان يذكر الله بعد الانصراف من الصلوة ويخفيان
الا ان يكون اماما يجب ان يتعلم منه فيجهر حتى يرى انه قد تعلم منه ثم يسر فان الله
يقول ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها يعني الدعاء لا تجهر ترفع ولا تخافت حتى لا تسمع
نفسك واحسب ما روى ابن الزبير من تهليل النبي صلعم وما روى ابن عباس من تكبيره
كما رويناه انما جهر قليلا ليتعلم الناس منه وذلك لان عامة الروايات التي كتبناها
ليس يذكر فيها بعد التسليم ولا تكبير انتهى كلامه بلفظه فحمل الامام الشافعي
ذلك على سبيل التعليم فان حصل التعليم امسك وهذا بخلاف ما يعهد اليوم من
القراة والذكر جهرا وجماعة فانهم لا يريدون التعليم بل الثواب والجواب الثاني
ما ذكره ابو الحسن ابن بطال في شرح صحيح البخاري لما ان تكلم على حديث ابن عباس
قال يحتمل ان يكون اراد به المجاهدين فان كان كذلك فهو الى الان وعليه العمل
هو ان المجاهدين اذا صلوا الخمس فيستحب لهم ان يكبروا جهرا يرفعون اصواتهم

لم يجهر العدو فان لم يشتمل على ذلك فيكون منسوخا بالاجماع لانه لا يعلم احد من العلماء يقول به انتهى اور یہی مدخل مین دوسرے مقام مین ہے ويحذروا جميعا من الجهر بالذكر والدعاء عند الفراغ من الصلوة ان كان في جماعة فان ذلك من البدع انتهى اور علامہ شیخ الاسلام بدر الدین العینی الحنفی بنایہ شرح ہدایہ مین لکھتے ہین قال ابوبكر الرازي قال مشائخنا التكبير جهرا في غير ايام التشريق والاضحى لا يسن الا بازاء العدو واللصوص وقيل وكذا في الحريق والمخاوف كلها انتهى وفي نصاب الاحتساب لو ذكر واعلى اثر الصلوة جهرا يكره وانه بدعة يعني سوى ايام النحر والتشريق انتهى اور عبارات حنفیہ اس قسم کی بہت ہین جس سے کراہت ذکر جہر کی بجز چند مواضع مستثناۃ کے ثابت ہوتی ہے تفصیل اسکی میرے رسالہ سباحۃ الفکر بالجہر بالذکر مین موجود ہے الحاصل ذکر جہری بعد نماز کے سوای ایام تشریق وغیرہ کے احیانا ہو تو کچہہ مضائقہ نہین بشرطیکہ جہر مفرط نہو اور ایسی اگر مقصود جہر سے تعلیم ہو اور بدون ان اغراض کے اوسکا التزام واہتمام کرنا جیساکہ سوال مین مذکور ہے خلاف طریقہ نبویہ و طریقہ سلف صالح ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۸۴ استفتا

چہ میفرمایند علمای دین درین صورت کہ مثلا درمیان زید و عمر و بحث درین امر است کہ زید میگوید کہ گواہان نفی متواتر دران صورت شرعا مقبول اند کہ کسان کوفہ گواہی دہند کہ فلان کس در فلان سال در مقام کوفہ بود زیرا کہ این متضمن نفی بودنش در بصرہ است نہ اینکہ چہل یا پنجاہ کسان شہر بصرہ گواہی دہند کہ فلان کس در فلان سال در بصرہ نیامدہ بود چہ این گواہی بر علم نیست بلکہ بر عدم علم آمدنش ہست و زید استدلال قول خود بروایت فتاوی ہندیہ مرقومہ ذیل میکنند و عمرو این گواہی عدم علم را نیز جائز میگوید و استدلال قول خود بروایت حموی مرقومہ

باب الشہادۃ

[illegible]

نحث میکند و میگوید که این گواهی بر عدم علم نیست بلکه بر علم عدم آمدن فلان ہست پس
قول وسیعة ملال زید صحیح ہست یا عمرو بینوا بالدلائل والتفصیل لتکون الخواطر لتسکنوا
وانتم توجروا باجر الجلیل — روایة فتاوی ہندیہ اقام امرأة رجلین ان فلانا طلق امرأته
یوم النحر بالکوفة واقام فلان البینة انه کان فی ذلک الیوم حاجا بمکة فالبینة بینة
المدعی ولا یلتفت الی بینة المدعی علیه لان تاتی العامة وتشهد بذلک فیوجب
بتہادتہم کذا فی الذخیرة انتہی روایة حموی قال فی المحیط ان تواتر عند الناس و
علم الکل عدم کونه فی ذلک المکان والزمان لا تسمع الدعوی علیه ویقضی بفراغ
ذمته لانه یلزم تکذیب الثابت بالضرورة والضروریات مما لا یدخلها الشک انتہی
هو المصوب شہادت نفی در ہر دو صورت خواه نفی معنی باشد و اثبات صورت
مثل گواہی باین طور که فلان کس در فلان سال در کوفه بود که متضمن نفی بودن
بصره ہست و خواه نفی صریح باشد مثل انکه گواہی دہند که در بصره نبوده مسموع
مگر بر تقدیری که امر مشہود به متواتر باشد خواه نفی صریح باشد یا نفی ضمنی درین صورت
مقبول ہست در روایت فتاوی ہندیہ متضمن یک صورت و روایت حموی متضمن صورت دیگر ہست و نیز در
بزازیہ می آرد شہد انه استقرض من فلان فی یوم کذا فی بلد کذا فبرهن علی
انه لم یکن فی ذلک المکان بل کان فی مکان آخر لا یقبل لان قوله لم یکن فیه نفی
صورة ومعنی وقوله بل کان فی کذا نفی معنی واصله ما ذکر فی النوادر عن الثانی
شہدا علیه بقول او فعل یلزم علیه بذلک اجارة او کتابة او بیع او طلاق او
عتاق او قصاص او قتل فی مکان وزمان وصفات فبرهن المشہود علیه انه
لم یکن ثمه یومئذ لا یقبل لکن قال فی المحیط ان تواتر عند الناس وعلم الکل عدم
کونه فی ذلک المکان والزمان لا یسمع الدعوی ویقضی بفراغ الذمة لانه
یلزم تکذیب الثابت بالضرورة والضروریات مما لا یدخلها الشک وکذا

جواب سوال دوم مرد چاہنا واسطے قبول ہونے دعا اور حاصل ہونے مطالب کے جناب بالاتفاق جائز تھا اور ذات بابرکات آپ لوگوں کی سبب حصول مقاصد اور موجب قبولیت دعا ہوتی رہی اور سلف صالح کا قرون ثلثہ وغیرہ مین یہی معمول رہا کہ جو حضرات اپنے زمانہ مین صالح وولی اللہ معلوم ہوئے اونکو لوگ اپنے قبولیت دعا کے واسطے تکلیف دیتے رہے اور اونسے دعا کرانے کی خواستگاری یہی بنا ر علیہ اگر ابھی کوئی صالح ویا ولی اللہ معلوم ہو اور اوس سے لوگ دعا کرائین یا اپنی دعا کی قبولیت مین اوسکو وسیلہ ٹھہرائین جیسا کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے زمانہ مین حضرت عباس رضی اللہ عنہ کو لوگون نے پیشوا کر کے اپنی طلب حاجت کی تھی بالاتفاق جائز ہوگا اور اسمین کسی فقہای حنفیہ کا اختلاف نہین باقی رہا بعد عالم وصال کے اونسے دعا کرانے یا واسطے حاجت روائی اپنی کسیطرح اونکو تکلیف دینے یہہ دستور قرون ثلثہ مشہود لہا بالخیر مین اور زمانہ مجتہدین مین پایا نہین گیا بنار علیہ ہمارے فقہائے حنفیہ اسمین مختلف ہین اکثر عدم جواز کے قائل ہین اس بنا پر کہ سماع موتی ثابت نہین جیسا کتاب الایمان فتح القدیر حاشیہ ہدایہ مین و مستخلص شرح کنز مین و کفایہ شرح ہدایہ و در مختار و دیگر فتاوی مین صراحۃً و اشارۃً لکھا ہے دیکھے جسکا جی چاہے اور واضح رہے کہ یہی مذہب اکثر فقہا کا قابل فتوی زمانہ حال کے ہے کیونکہ اسمین احتیاط ہے جیسا کہ واقف کتب فقہ پر مخفی نہین واللہ اعلم وعلمہ اتم جواب سوال ثالث شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو حق جانتا ہون جسکو آپکے شفیع ہونے مین شک ہے وہ میرے نزدیک بلکہ سارے اہل اسلام کے نزدیک گمراہ ہے وظہور شفاعت انشاء اللہ روز محشر مین ہوگا کہ سب کوئی نفسی نفسی کہینگے اور آپ رحمۃ للعالمین وشفیع المذنبین ہم گنہگارون کی شفاعت کے لئے امتی امتی کہتے ہوئے سجدہ مین جاوینگے اور بحکم اشفع تشفع سب سے پہلے ہم امت گنہگارون کو جنت مین داخل کرائینگے اللہم ارزقنا شفاعتہ

اور واضح رہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفیع الکافرین و شفیع المشرکین نہین
اور آپ بیشک شفیع المذنبین ہین اور آپکو شفیع المذنبین کہنا جائز بلکہ ضرور ہے
جیسا کہ کتب عقائد و کتب فقہ و احادیث اس سے مملو ہے فقط جواب سوال رابع
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسول ہین نبوت ختم ہوگئی اب کوئی نبی قیامت تک
نہین ہوسکتا کہ آپ خاتم النبیین ہین فقط جواب سوال خامس چارون مذہب اور
چار امام کو حق جانتا ہون بلکہ تقلید امام اعظم کوفی رحمۃ اللہ علیہ کو سبکی تقلید سے
احسن سمجھتا ہون اور مین اونہین کا مقلد ہون فقط جواب سوال سادس
مسائل اجتہادیہ مین تقلید ائمہ مجتہدین ضرور جانتا ہون فقط جواب سوال
سابع ثواب درود شریف و قرآن مجید و خیرات و صدقہ کا خواہ مالی ہو یا بدنی موافق
کتاب و ہر جماعت فقہاء حنفیہ ہمارے یہ پہونچتا ہے جیسا کہ کتاب البحر عن الغیر مین
[illegible] درمختار وغیرہ نے بتصریح لکھا ہے واللہ اعلم وعلمہ اتم جواب
ثامن: نفس مولد شریف یعنے وقائع ولادت و معجزات بیان کرنا خواہ ملک ہند
ہو یا سندھ ایران ہو یا توران خراسان ہو یا ملتان روم ہو یا شام جائز ہے
اسمین کسی اہل اسلام کو کلام نہین باقی سائل جو یہہ بیان کرتا ہے کہ کعبہ شریف مین
شیرینی فاتحہ کرتے ہین یہہ محض غلط ہے کیونکہ اس فقیر نے اکثر ثقات اہل دیار عرب
سے کہ جو متفق علیہ فریقین ہین دریافت کیا معلوم ہوا کہ دستور آیہ خوانی و سورہ خوانی
جیسا کہ یہان شیرینی پر کرتے ہین نہین ہے بلکہ شیرینی کبھی اثنای مولد خوانی مین
اور کبھی بعد مولد خوانی کے تقسیم ہوتی ہے بلکہ اس فاتحہ ہندیہ مروجہ پر جب کوئی اہل
عرب ذی علم مطلع ہوتا ہے تو سوای منع کے جواز کا حکم نہین دیتا ہے کیونکہ یہہ
طریق ایصال ثواب کا زمانہ شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین و صحابہ و تابعین و تبع
تابعین و ائمہ مجتہدین مین نتھا اور نہ اب تک خاص شرفای عرب کا یہہ دستور ہے

بنا برین علیہ میرے نزدیک طریقہ مروجہ مشروع نہیں باقی قیام کرنا جو وقت ذکر ولادت
کے ایسا ہی ہے میرے نزدیک یہ بے اصل ہے اور کوئی ادلہ شرعیہ سے ثابت نہیں
اور کرنا عرب وغیرہ کسی کے فعل کو بعد قرون ثلثہ یعنے نوی برس کے حجت نہیں ہے ابن الہمام
اور عینی اور ملا علی قاری وغیرہ رحمۃ اللہ علیہم اپنی کتابوں میں لکھ گئے ہیں دیکھیے
جسکا جی چاہے اور استشہاد یعنے بطور شاہد کے ایک کتاب کی عبارت جو میرے
پاس اس وقت موجود ہے لکھ دیتا ہوں قلت هذا انما كان في زمن النبي صلى الله عليه وسلم
والخلفاء الراشدين الى انقضاء القرون الثلثة وهي تسعون سنة واما بعد
ذالك فقد تغيرت الاحوال وكثرت البدع [يطول] خصوصا في زماننا هذا على ما لا يخفى انتهى
ما في العيني یعنے عینی حنفی نے لکھا ہے کہ میں کہونگا سلامت رہنا اہل مدینہ کا بدعات
سے اور انکے عمل کا حجت اور دلیل ہونا سوا اسکے نہیں کہ تھا [حال سے آنحضور]
علیہ وسلم و خلفائے راشدین میں قرون ثلثہ کے گذرنے تک کہ [تھیہ دستور وہ]
لیکن بعد قرون ثلثہ کے بیشک تحقیق متغیر ہوئے احوال اور بہت ہوئین بدعتین [علیہ ہمارے فقہ]
خصوصا ہمارے زمانہ میں فقط تمام ہوا مطلب عبارت مذکورہ کا اور بھی ملا علی قاری نے
مستقل ایک رسالہ بدعات حرمین میں لکھا ہے دیکھیے جسکا جی چاہے وباستے
خوشبو کا جلانا چونکہ ذکر مولد مثل ذکر پند و نصائح کے ہے اور وعظ و پند و نصائح
برابر زمانہ صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مجتہدین میں جاری رہا لیکن اسکا التزام
نہ تہا اور اب چونکہ اسکو التزام کرلیا ہے اور اسی گگل اور لوبان وغیرہ جلانے کو
اور مولد خوان کے آگے رکھنے کو رکن ذکر ٹھہرا لیا بنا برین علیہ باین التزام مالا یلزم
خالی کراہت سے نہیں ہے فقط جواب سوال تاسع کرامت اولیاء اللہ کی
حق ہے جیسا کہ عقائد نسفی اور شرح فقہ اکبر وغیرہ میں لکھا ہے کرامات الاولیاء حق
یعنے کرامات اولیاؤنکی کتاب و سنت سے ثابت ہے اسمیں کسی اہل سنت کو

انکار نہین اور پوشیدہ نرہے کہ بہت سے ولی اللہ رحمہم اللہ ایسے بھی گذرے
ہین کہ ان سے ایک کرامت بھی صادر نہین ہوئی تو اس سے یہ لازم نہین آتا ہے
کہ وہ بزرگان طریقت ولی اللہ نہ تھے کیونکہ صدور کرامات ولی ہونے کو شرط و لازم
نہین ہان البتہ استقامت علی الدین ولایت مین شرط ہے جیسا کہ تعریف ولی سے
کہ اہل عقائد و اہل تصوف لکھتے ہین سمجھا جاتا ہے الولی ہو العارف باللہ وصفاتہ
ما یمکن لہ المواظب علی الطاعات المجتنب عن السیآت المعرض عن الانہماک فی
اللذات والشہوات واللھوات انتہی ما فی شرح الفقہ الاکبر یعنی ولی اوسکو کہتے
ہین کہ عارف ہو بقدر طاقت بشری اپنی ساتھ ذات وصفات حق سبحانہ و تعالی کے
مواظب ہو یعنے مواظبت و مداومت کرنے والا ہو طاعات و عبادات پر مجتنب ہو
یعنی اجتناب و پرہیز کرنے والا ہو بری باتون سے و معرض ہو یعنے اعراض
کرنے والا ہو لذتون و شہوتون مین پڑنے سے پس ولی کے واسطے مواظبت
علی الطاعات شرط ہوئی اور اسی مواظبت کو استقامت عرف مین کہتے ہین اور
بغیر اس استقامت کے ولی ہونا ممکن نہین پس طالب صادق کو چاہیے کہ طالب استقامت
کا رہے نہ طالب کرامت کا کیونکہ نفس مدالت جو بخشنرہ طالب کرامت کا ہے اور پروردگار
تیرا تجھسے استقامت طلب کرتا ہے [illegible] اگر مدعی بطیب خاطر ہی رہ شرح فقہ اکبر مین صحاب
طریقت ابو علی جرجانی سے نقل کرتے ہین کہ [illegible] استقامۃ لا طالب الکرامۃ
فان نفسک متحرکۃ فی طلب الکرامۃ وربک یطلب منک الاستقامۃ انتہی ما فی
شرح فقہ اکبر اور پھر اوسی کتاب مین شیخ سہروردی رح سے نسبت عطا ہونے خرق
عادات یعنے کرامات کہ جو بزرگون کو بعض اوقات مین فضلا من اللہ عطا ہوتی ہے
لکھتے ہین کہ حکمت اس کرامات کے عطا ہونے مین اور فائدہ اس خرق عادات کے
صادر ہونے کا بزرگان موصوفین کو یہ تھا کہ اپنے اس خرق عادت و کرامت و آثار

قدرت کو دیکھکر یقین زیادہ ہوا اور عزم زہد پر اور ارادہ موجبات حرص ہوا اسے
خارج ہونے پر دنیا مین قوی ہوا اور عبارت اوسکی یہہ ہے والحکمۃ فیہ ان یرد الہ
بما یری من خوارق العادات وآثار القدرۃ یقیناً فیقوی عزمہ علی الزہد فی
الدنیا والخروج من دواعی الهوی پس ایسا سمجھنا چاہیئے کہ سائل کا یہہ سوال کہ اگر
حق ہے تو بعد ممات بھی حق ہے یا نہین اسکا کیا مطلب ہے اگر یہہ مطلب ہے کہ
صدور کرامات بعد ممات بھی حق ہے یا نہین تو اسکا جواب میرے نزدیک یہہ ہے کہ کوئی
معتبر روایت صراحۃً کتاب فقہ و عقائد کی اسکے حق ہونے مین میری نظر سے نہین
گذری باقی اشارۃً موافق تصریح شیخ الطریق شیخ سہروردی رحمۃ اللہ علیہ اوسکی
حقیت کے بطلان سمجھی جاتی ہے کسواسطے کہ اب صدور کرامات یعنے خرق عادات
سے اون بزرگون کو کچھہ فائدہ نہین کیونکہ وہ بزرگان اس دار المحن اور دار [illegible]
سے دار العشرت و دار الوصال کو پہونچے اب کوئی درجہ یقین کی زیادتی
رہا خیر بہر کیف اور علماء و فقہاء حنفیہ سے اس بارہ مین سوال کرنا چاہیئے جو
کتاب و سنت سے تحقیق ہوا و سپر اعتقاد حقیت کا کرنا لازم ہے کیونکہ یہہ مسئلہ
عقائد کا ہے اور اگر یہہ مطلب ہے جیسا کہ [illegible] بعض جہلا کا ہے کہ جو خرق
عادات حالت حیات مین [illegible] کے صادر ہوئی تہی بعد ممات بھی
اون بزرگون سے وہ خرق [illegible] صادر ہوتی ہے یہہ حق ہے یا نہین
تو ایسا اعتقاد بیشک خلاف اہل سنت والجماعت کے ہے خصوصاً ہمارے فقہاء حنفیہ
کے اصول کی بنا پر محض باطل ہے جیسا کہ ماہر کتب عقائد و فقہ پر پوشیدہ نہیں ہے
اور علم تصوف مین بھی ہمارے بزرگان قادریہ رحمۃ اللہ علیہم خوب تصریح [illegible]
دیکھے جسکا جی چاہے واللہ اعلم و علمہ اتم - حررہ محمد اسحق عفی عنہ و سری البہار ہے

مہر مولوی محمد اسحق صاحب | محمد اسحق

استفتا ٢٨٦ کیا ارشاد ہے اس باب مین کہ زید مدعی نے ایک دعوی بیجا عمرو مدعا علیہ پر کیا عمرو نے اس نالش کی جوابدہی کے واسطے مجبورانہ کچھہ روپیہ مہاجن سے قرض لیا چونکہ قرضہ بلا سود میسر نہوا لہذا اوسکو اپنے قرضہ کا سود بھی ادا کرنا پڑا چنانچہ اصل روپیہ عمرو نے مدعی کی جوابدہی مین صرف کیا اور اوسکا سود مہاجن نے عمرو کے دوسرے مال بنا الص سے وصول کیا الغرض زید کی نالش نے عمرو کو ایک سو دس روپیہ کا زیر بار کیا سو روپیہ صرف نالش کی جوابدہی مین ہوا اور دس روپیہ سود مہاجن کو دینا پڑا اب نالش زیر باری کے بعد زید نے عمرو کے ساتھہ بجز مدعا بہا پر اس طور سے مصالحت کی کہ کل مصارف جسکا عمرو زیر بار بوجہ نالش زید مدعی کے ہوا اوسکا معاوضہ زید نے اپنے ذمہ قبول کیا اور اسکو درج مصالحت کیا کہ کل مصارف ضروری اس نالش کے جسکا عمرو ہوا اوسکو زید ادا کریگا اسوقت مین قاضی کو عند المخاصمہ دس دس روپیہ کا یا معاوضہ جو عمرو کو سود مین دینا پڑا یا زید سے دلانا جائز ہے یا نہین اور عمرو کو اوسکا لینا مباح ہے یا نہین اور نیز سود دینا قرض بلا سود کے نہ ملنے کی وقت عند الحوائج جائز ہے یا نہین فقط

ہو المصوب خرچہ متعلقہ عدالت جو بحسب قوانین حکام لازم ہوتا ہے مدعا علیہ کو مدعی سے لینا نہین درست ہے ہان اگر مدعی بطیب خاطر دیوے وہ مختار ہے مگر معاوضہ سود کا جو عمرو کو دینا پڑا مدعی سے دلانا حاکم کو نہین جائز ہے اور نہ عمرو کو لینا درست ہے اور سود دینا کسی حالت مین درست نہین ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی ﷺ

استفتا ٢٨٧ کیا فرماتے ہین علمای شرع شریف اس مسئلہ مین کہ زید نے جو مدعی ہے ایک دعوی بیجا بکر مدعا علیہ پر کیا بکر نے اس جوابدہی کے واسطے مجبورانہ کچھ روپیہ مہاجن سے لیا چونکہ قرضہ بلا سود میسر نہوا لہذا اوسکو اپنے قرضہ کا سود بھی

[illegible]

ادا کرنا پڑا اور بکر نے جو روپیہ لیا تھا اوسکو زید کی نالش کی جوابدہی مین صرف کیا اور تھا جن نے اپنے زر سود کو بکر سے وصول کیا الغرض زید کی نالش نے بکر کو اصل اور سود دونون کا زیر بار کیا اور اس زیر باری کے بعد زید نے بکر کے ساتھ جز و عا بہا پر اس طور پر مصالحت کی کہ کل مصارف جسکا بکر بوجہ نالش زید مدعی کے زیر بار ہو وہ زید نے اپنے ذمہ لیا اور اقرار کیا کہ ہم کل مصارف اس نالش کے جسکا بکر زیر بار ہوا ہے بکر کو ادا کرینگے اور اس خرچہ کے تعیین کے لیے ایک شخص غیر خالد برضای فریقین صرف اسلیے ثالث مقرر کیا گیا کہ وہ مقدار اوس کل خرچہ کا مشخص اور متعین کرکے جسکا بکر مدعا علیہ بوجہ نالش زید مدعی کے زیر بار ہوا ہے عدالت مین داخل کردے اب ثالث مقدمہ کو مقدار خرچہ مین اوس زر سود کا بھی شامل کرنا جائز ہے یا نہین جسکا بکر بمجبوری زیر بار ہوا ہے بینوا توجروا فقط

ہو المصوب نہین جائز ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی فقط

استفتا ۷۸۸ بالفعل اس مقام مین ایک مسجد تیار ہوتی ہے اور چندہ مین اوسکی تیاری تجویز ہوئی ہے بحث یہہ ہے کہ اہل ہنود کا روپیہ اسکی تعمیر کے واسطے لیا جاسکتا ہے یا نہین درحالیکہ وہ بلا تحریک احدی شریک ہون اور درحالیکہ کسیکی تحریک پر رضامند ہون دونون صورتون مین جو فتوی ہو اوس سے آگہی بخشی جاوے فقط

ہو المصوب حسب تصریح معتبرات مال ہنود کا تعمیر معابد خاصہ اہل اسلام مین صرف کرنا درست نہین ہے بناء علیہ صورت مسئولہ مین روپیہ ہنود کا خواہ بہ تحریک غیر خواہ بلا تحریک دین نہین لینا چاہیئے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

٢٨٩

استفتا سوال چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت شخصی بقدر بلندی یک مکان کرسی بلند ساختہ بران مسجد تعمیر نمود و پیش کرسی مذکور مکانات بطور مسافرخانہ مسقف ساختہ بالای سقف آن صحن مسجد قرار داد پس حاصل استفتا اینکہ بالای سقف صحن مسجد قرار دادن جائز ہست یا بودن صحن مسجد بالای کرسی ضروری بود بینوا توجروا ۔

ہو المصوب اگر مکانات بغرض نفع مسجد و صرف آمدنی آن بمسجد ساختہ شدہ باشند بودن صحن مسجد بالای سقف آن مضائقہ ندارد والا نشاید کہ درین حال صحن مذکور بحکم صحن مسجد نخواہد ماند واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی
ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

٢٩٠

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ زید نے وارث ذیل چھوڑ کر انتقال کیا پس ترکہ زید کتنے سہم پر تقسیم ہوگا ۔ زوجہ ایک ۔ دو دختر ایک بہائی اخیافی ۔ ایک ما

ہو المصوب صورت مسئولہ مین بعد ادای ما تقدم علی الارث و رفع موانع ارث کل ترکہ ستائیس سہام پر منقسم ہوگا منجملہ اوسکے تین سہم زوجہ کو اور آٹھ آٹھ سہم ہر ایک دختر کو اور چار سہم ما کو اور اسیقدر بہائی اخیافی کو ملیگا واللہ اعلم

سوال دیگر زید نے وارث ذیل چھوڑ کر انتقال کیا پس ترکہ زید کتنے سہم پر تقسیم ہوگا ۔ ایک زوجہ ۔ دو دختر ۔ ایک بہائی حقیقی ۔ ایک ما ۔

ہو المصوب بصورت مسئولہ بعد ادای حقوق مقدمہ علی الارث و نہونے موانع ارث کے مجموع ترکہ چوبیس سہام پر منقسم ہوگا اوسمین سے تین سہم زوجہ کو اور آٹھ آٹھ سہام ہر ایک دختر کو اور چار سہم ما کو اور ایک سہم بہائی حقیقی کو دیا جاویگا واللہ اعلم ۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی
تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۴۶۱

استفتا بسم اللہ الرحمن الرحیم ہندہ اور مریم دائنان ہین اور زید مدیون زید نے
بکر پر حوالہ کیا ونیز عمرو باپ زید نے برضای زید مدیون بحضور ہندہ اور مریم دائنان محتال لہما
رقعہ بنام بکر یہ تحریر کیا کہ اس قدر روپیہ ہندہ اور مریم کو دیدینا زر مندرجہ رقعہ حسا
ذمگی زید مدیون ہندہ اور مریم دائنان مجرا کیا جائیگا چنانچہ حسب تحریر رقعہ مذکور دیکر نے
کل دین مریم بمقدار مندرجہ رقعہ بدفعات منجانب زید مدیون مریم کو ادا کر دیا اور جو مقدار
دین ہندہ مندرجہ رقعہ تہی بعض اوسکا بدفعات ہندہ کو ادا کیا اور بعض اوسکا باقی
ہے جسکا دعوی ہندہ کو برنا حوالہ بنام بکر ہے اور اقرار بکر نسبت ادای بقیہ دین ہندہ بشہادت شہود
ثابت ہے اب ہنگام مطالبہ ہندہ نسبت بقیہ دین خود بکر بعد ادای کل دین مریم و بعض
دین ہندہ نسبت ادای دین ہندہ منکر حوالہ ہے بعد اظہار صورت نزاعی بخدمت مفتیان
شرع متین یہ التماس ہے کہ از روی روایات فقہ اور مسائل شرعیہ حضور محیل و محتال
و محتال علیہ بہنگام حوالہ شرط صحت حوالہ ہے یا نہین اور اگر یہ صورت فرض کیجاوے
کہ جسوقت عمرو نے بحضور ہندہ اور مریم دائنان زید مدیون بہ مضمون دینے روپیہ مندرجہ
رقعہ منجانب زید مدیون بنام بکر تحریر کیا تہا تو بلا رضا اور بلا امر زید مدیون لکھا تہا
اور نہ کچہہ دین زید مذکور ذمہ بکر تہا اور نہ کوئی شئے زید کی بطور ودیعت عند البکر تہی
الا بکر نے موافق مضمون رقعہ نوشتہ پدر زید مدیون زر مندرجہ رقعہ بدفعات ہندہ
اور مریم کو اسطرح کہ کل دین کا مریم کو اور بعض دین ہندہ کا ادا کیا من حیث الشرع
عقد حوالہ منعقد ہے یا نہین اور اگر محتال لہ بہی مجلس حوالہ مین موجود نہو مگر اوسکی
جانب سے کوئی شخص فضولی حوالہ کو قبول کرے گا تو بصورت ہذا بحسب الشرع حوالہ منعقد
ہے یا نہین بینوا توجروا

الجواب واللہ سبحانہ الموفق للصواب باب صحت حوالہ حضور محیل و محتال علیہ

بمجلس حوالہ شرط نہین فقط حضور محتال لہ بمجلس حوالہ شرط ہے مگر جبکہ کوئی شخص

از جانب محتال لہ حوالہ کو قبول کرے گا تو اوس وقت مین بلا حضور محتال لہ بھی حوالہ صحیح ہے
چنانچہ در فتاوی حمادیہ مرقوم ہے ویشترط حضور الثانی الا ان یقبل ای الحوالۃ
فضولی ای لاجل الغائب لا حضور الباقین ونیز فتاوی عالمگیری مین دربارۂ عدم
حضور محتال علیہ تصریح ہے وعبارتہ ہکذا ولا یشترط حضرتہ لصحۃ الحوالۃ حتی لو احال
علی رجل غائب ثم علم الغائب فقبل صحت الحوالۃ اور حوالہ بلا رضا و بلا امر محیل بھی
صحیح ہے چنانچہ روایت در مختار بہذا العبارۃ شرط لصحتہا رضی الکل بلا خلاف الا
الاول وہو المحیل فلا یشترط علی المختار شرنبلالیہ عن المواہب و روایت فتاوی
حمادیہ بہذہ العبارۃ واما رضاء المحیل وہو مدیون فلیس بشرط ذکرہ فی الزیادات
ونیز روایت فتاوی احمدی نسبت اسکی بھی ونیز بحالت عدم لزوم دین محیل بذمہ محتال علیہ و عدم
وجود شے محیل عند المحتال علیہ بھی حوالہ صحیح ہے چنانچہ کافی مین مصرح ہے کہ حوالہ
دو قسم ہے مقیدہ و مطلقہ مقیدہ وہ ہے کہ محتال علیہ پر محیل کا دین ہو یا اوسکے
پاس کوئی عین ہو محیل کا بطریق غصب یا ودیعت یا اور طرح سے اور مطلقہ برخلاف اوسکے
ہے اور قول بعض فقہا درباب تعریف حوالہ مطلقہ مقیدہ اسکا ہے کہ محیل حوالہ کو تقیید
بدین یا عین نکرے چنانچہ بفتاوی عالمگیری درباب تقسیم حوالہ مرقوم ہے وہی
نوعان مطلقۃ ومقیدۃ فالمطلقۃ ان یرسل الحوالۃ ولا یقیدہا بشئ مما عندہ
من ودیعۃ او غصب او دین او محیلۃ علی رجل لیس لہ علیہ شئ مما ذکرنا کذا فی
التبیین باعتبار تعریف ثانی حوالہ مطلقہ محیل اپنا دین یا وہ شے جو پاس محتال علیہ
ہے محتال علیہ سے طلب کر سکتا ہے کما یفہم ہذا من روایۃ الوقایۃ و روایات اکثر
الکتب الفقہیۃ اور جب بادائی بعض ہندہ ونیز بشہادت شہود رضامندی بکر محتال علیہ
بقبول حوالہ ثابت ہے تو اب انکار بکر محتال علیہ نسبت عدم قبول حوالہ غیر مقبول ہے
واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب

فے الواقع حضور محتال علیہ شرط صحت حوالہ نہین جیسا کہ در شرح غرر مین ہے الشرط قبول المحتال او نائبہ ورضی الباقین لا حضورہما انتہی بلکہ رضا محیل بہی مذہب مختار شرط نہین رد المحتار مین ہے لا یخفٰی ان اشتراط رضا المحیل مبنی علی روایة القدوری وھی خلاف المختار انتہی بنا بر علیہ صورت مسئول عنہا مین محتال علیہ پر ادا بقیہ دین بہی واجب ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۹۲

استفتا بسم اللہ الرحمٰن الرحیم کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک مسجد کے متولیوں مین سے تین شخص موجود ہین اور تینون غنی صاحب نصاب ہین منجملہ اون ایک شخص چاہتا ہے کہ جو مکان متعلقہ مسجد مال وقف سے بالای دروازہ وغیرہ مسجد مذکور اوس چندہ سے جو واسطے مسجد کے جمع ہوئے ہین بہ تصرف ذاتی اپنے رکہے اہل وعیال بطور سکونت ان مکانات مین رکہون اور جو آمدنی دوکانات متعلقہ مسجد ہوتی ہے اوسمین سے تنخواہ لینے واسطے بعوض تولی یا وعظ گوئی چاہتا ہے اور یہہ خواستگاری اسواسطے ہے کہ مین نے لوگون سے کوشش کر کے دیہہ واسطے تعمیر مسجد کے جمع کرایا ہے پس حسب شرع شریف لینا تنخواہ کا اور تصرف مکانات مذکورہ متولی غنی کو بلا رضامندی دیگر متولیان جائز ہے یا نہین اور اگر متولی خود خواستگار ہو اور دیگر اشخاص باشندگان شہر خلاف دیگران ومتولیان اجازت رہنے مکانات کے اور یہہ کہ تنخواہ دین آمدنی مسجد سے تو دینا دہندگان کو اور لینا غنی مذکور کو جائز ہے یا نہین بینوا توجروا

ہو المصوب متولی کو تصرف مکانات مذکورہ مین اور اوسمین سکونت کرنا اور آمدنی وقف سے تنخواہ زائد لینا نہین درست ہے رد المحتار مین ہے وفی الجواہر القیم اذا لم یراع الوقف یعزلہ القاضی وفی خزانة المفتین اذا تبع القیم لنفسہ شیئا من مال

من يده قال البيري يوخذ من الاول ان الناظر اذا امتنع من اعادة الكتب الموقوفة
كان للقاضي عزله ومن الثاني لو سكن الناظر دار الوقف ولو باجر المثل له عزله لانه نص
في خزانة الاكمل انه لا يجوز له السكنى ولو باجر المثل انتهى البتہ متولی کو تنخواہ اوسقدر
جو واقف نے مقرر کردی ہو اور اگر نہ مقرر ہو تو بقدر اجر المثل لینا درست ہے
در مختار میں ہے ليس للمتولي اخذ زيادة على ما قدره الواقف اصلا ويجب صرف
جميع ما يحصل من نماء وعوائد شرعية وعرفية لمصالح الوقف الشرعية الكل من
فتاوى المصنف قلت لكن سيجيء في الوصايا ومر ايضا ان للمتولي اجر مثل عمله انتهى
واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ
الجلی والخفی

۲۹۳

استفتا ایک شخص نے ایک آدمی سے کہا کہ تم اپنی لڑکی کے ساتھ ہمارا
[نکاح] کردو چنانچہ لڑکی کے باپ نے کہا کہ تمہاری زوجہ منکوحہ موجود ہے ہم اپنی لڑکی کا ساتھ
تمہارا نکاح نہیں کرینگے تب اوس مرد نے جواب دیا کہ میری زوجہ منکوحہ قریب المرگ ہے
یقین ہے کہ امروز فردا میں گذر جاوے بعد اوسکے لڑکی کے باپ نے کہا کہ ہم اقرار کرتے ہیں
کہ جب زوجہ منکوحہ تمہاری مرجاویگی تب اپنی لڑکی کے ساتھ تمہارا نکاح کر دینگے چنانچہ
بعد اس بات کے اوس مرد کے باپ نے جو طلبگار نکاح کا تھا کہا کہ ہم اپنے بیٹے سے
چار آدمی کے سامنے اوسکی زوجہ منکوحہ کو طلاق دلوا دینگے چنانچہ مرد طلبگار نکاح نے
بموجب استرضا اپنے باپ کے اپنی زوجہ منکوحہ کو طلاق دیا مگر اس لفظ کے ساتھ میں
طلاق دیتا ہوں وزیر کی بیٹی کو جو میری زوجہ منکوحہ ہے پس مرد طالق نے اشارہ اپنی
زوجہ منکوحہ کا اور نام زوجہ کے باپ کا تو صحیح وقت طلاق کے بیان کیا مگر نام اصلی
اپنی زوجہ کا وقت طلاق کے نہیں لیا بلکہ وقت طلاق کے نام دوسری عورت کا لیا
یعنے مرد طالق کی زوجہ منکوحہ کا نام مساۃ راجی ہے پس یہ وقت طلاق کے یہ نام نہیں لیا

مسماۃ پوٹنی کے نام سے طلاق دیا حالانکہ یہہ مسماۃ پوٹنی رشتہ مین اوسکی سالی ہوتی ہے
اور وقت طلاق کے چار آدمی گواہ موجود تھے چنانچہ یہہ تینون گواہان بیان کرتے
ہین کہ مرد طالق نے وقت دینے طلاق کے کہا ہے کہ مین طلاق دیتا ہون اپنی زوجہ
منکوحہ کو کہ جو بیٹی وزیر کی میرے نکاح مین ہے مگر نام مین صرف فرق کردیا یعنے اوسکی
منکوحہ کا نام مسماۃ راجی تہا اور مرد طالق نے وقت دینے طلاق کے مسماۃ پوٹنی کے
نام سے طلاق دیا پس یہہ طلاق نزد علمای شرع شریف صحیح ہوا یا نہین فقط

ہو المصوب اگر مجلس طلاق مین زوجہ مسماۃ راجی موجود تہی اور طالق نے اوسکی طرف
اشارہ کرکے کہا کہ یہہ زوجہ میری طلاق ہے تو اس صورت مین طلاق پڑجاویگا گو اوسنے
نام لینے مین خلاف کیا اور اگر زوجہ راجی اوس مجلس مین نہ تہی اور نہ اوسکی طرف اشارہ
کیا فقط اسی قدر کہا کہ مین طلاق دیتا ہون وزیر کی بیٹی کو جو میری زوجہ ہے مسماۃ پوٹنی
تو اس صورت مین زوجہ پر طلاق نہ پڑیگا رد المحتار حاشیہ درمختار مین ہے قالوا [illegible]
الصفة والتسمية مع الاشارة كما لو كان له امرأة بصيرة فقال امرأته هذه
العمياء طالق واشار الى البصيرة تطلق انتهى اور یہی اوسمین ہے لو حلف ان خرج
من المصر فامرأته عائشة كذا واسمها فاطمة لا تطلق ان خرج انتهى اور درمختار مین ہے
في النهر قال فلانة طالق واسمها كذلك وقال عنيت غيرها دين ولو غيره صدق
قضاء وعلى هذا لو حلف لا اشهد بطلاق امرأته فلانة واسمها غيره لا تطلق انتهى

حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ ایک عورت مسماۃ محفوظن
[illegible] ہندہ کا رشتہ [illegible] زید شیرخوار ہے اور ایک عورت دوسری مسماۃ شریفن ایک
[illegible] مسماۃ محفوظن نے وہی شیر جو کہ زید کو پلاتی تہی ہندہ کو ایکبار
[illegible] پلایا پس اس صورت مین زید اور ہندہ دودھ شریکی بھائی بہن

برادر

ہوسکتی ہین یا نہین بشرط ہونے مدت کے پہر اگر ہندہ کی مان نے ایک دوسری لڑکی مسماۃ
زینب کو جنی کہ اوسنے زید کا دودہ نہین پیا ہے مگر باپ اور مان وہی ہین جو ہندہ کے
ہین تو اس صورت مین زید اور زینب سے نکاح ہوسکتا ہے یا نہین بشرط جائز نہونے
نکاح درمیان زید و زینب کے پہر اگر بسبب عدم یاد کے سہواً درمیان زید و زینب کے نکاح
ہو گیا ہو اور اوسی نکاح مین زید سے زینب کو لڑکا یا لڑکی پیدا ہوچکے ہو تو اوس
صورت مین کیا حکم علمای مقلدین امام اعظم رح کے دیتے ہین مسئلہ گواہی ثبوت دودہ پلانے
کے صرف مادر رضاعی اور مادر رضیعہ کے قول پر تمام ہوسکتی ہے یا اور گواہ سوا ان دو کے
حسب قول امام اعظم رح مسئلہ مسماۃ بصیرن کو کہ عمر اوسکی گیارہ یا بارہ برس کی ہے اوسکے مان باپ نے
جبر کنیار اضگی اوسکے ساتہہ عبد اللہ کے نکاح کر دیا ہو اور بعد اوسکے دو تین مہینہ جبراً مسماۃ
ورہ عبد اللہ کے ساتہہ رہی ہو بعد اوسکے مسماۃ اپنے مان باپ کے گہر چلی آئی ہو اور
عبد اللہ شوہر اوسکا دور ولیس چلا گیا ہو پہر پرسان حال اوسکا نہین ہوتا ہو تو اس
صورت مین مسماۃ کو پہونچتا ہے کہ کسی عالم شرع کے پاس جاکر اپنی ناراضامندی ساتہہ
شوہر کے ظاہر کرکے نکاح فسخ کرا دیوے اور شوہر سے طلاق لے لیوے بینوا توجروا

ہو المصوب دودہ پینے والے پر مرضعہ کی سب اولاد اور شوہر مرضعہ کی اولاد دوسری
زوجہ سے حرام ہوجاتی ہے اور دودہ پینے والے کے بہائی بہن کیطرف حرمت نہین
آتی ہے بنا بر علیہ نکاح زید کا ساتہہ ہندہ کے ناجائز اور ساتہہ زینب کے جائز ہے
خزانۃ الروایات مین ہے اذا ارضعت ثدیہا تحرم ہذہ الصبیۃ علی زوجہا
وعلی ابائہ واولادہ وعلی اب المرضعۃ وعلی اولادہ ولا اصل ان اقرباء المرضعۃ
واقرباء زوجہا اقرباء الرضیع واقرباء الرضیع سوا اقرباء المرضعۃ انتہی اور باب رضاعت مین
شہادت دو مرد یا ایک مرد اور دو عورت کی واسطے ثبوت رضاعت کے ضرور ہے فقط
قول مرضعہ کا یا مادر رضیع کا ثبت نہین ہوسکتا مگر اجتناب تنزہ اس صورتمین احوط

ولازم ہے فتاوی قاضیخان میں ہے رجل تزوج امرأة فشهدت امرأة ترضعتهما لا تثبت الحرمة بشهادتها والنكاح تنزه كان افضل وكما لا يفرق بينهما بعد النكاح لا تثبت الحرمة بشهادتها تعين تلك قبل النكاح انتہی **جواب سوال چارم** حنفیہ کے نزدیک پدر و مادر نے اگر نکاح صغیرہ کا کر دیا ہو بعد بلوغ کے اختیار فسخ کا نہین اور اگر کسی اور ولی نے نکاح کر دیا تو بعد بلوغ کے اختیار فسخ کا ہے کذا فی رد المحتار وغیرہ پس صورت مسئولہ مین بعد بلوغ کے اوسکو اختیار فسخ کا نہین ہان در صورت عدم موانست و عدم خبرگیری شوہر اوسکو اختیار خلع کا حاصل ہے کہ مہر معاف کرے یا اور کچھ مال دیکے طلاق لے لیوے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

٧٩٥

استفتا چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئلہ اول یہہ کہ جس عورت کا مرد پانچ یا چھہ برس سے زیادہ تک نامعلوم و بے نشان ہو تو اس صورت مین عورت مذکورہ کو اختیار ہے کہ دوسرا شوہر کر لیوے یا نہین اور امام مالک و شافعی رحمہما اللہ بیچ ایک قول کے فرماتے ہین کہ جب گذر جاویں چار برس تو تفریق کرا دیوے درمیان اون دونون کے قاضی بعد اوسکے نکاح زوج ثانی سے اور غرض مستفسرہ کی یہہ ہے کہ بر تقدیر جائز ہونے اس مسئلہ فسخ نکاح کی کیونکر قاضی سے کرا دیجاوے کیونکہ اس زمانہ پر آشوب مین بباعث حکام غیر مذہب کے احکام قاضی کے بالکل مسدود ہوگئے ہین پس ایسے وقت مین طریقہ اوسکے فسخ کرنے نکاح کا کیونکر عمل مین لائی جاویگی دوسرا یہہ کہ بعد فسخ کرا دینے نکاح قاضی کے آیا اوسکے لئے کوئی عدت طلاق یا وفات کی کرنا چاہیئے یا بدون عدت کے نکاح زوج ثانی کے ساتھہ کر لیوے تیسرے یہہ کہ اگر کوئی شخص ضرورت کے وقت بعض مسئلو نمین امام شافعی و مالک کے قول پر عمل کرے تو اس صورت مین اوس شخص کو

ہمیشہ کے لیئے کل مسئلوں میں اوس امام کی تقلید کرنا لازم ہوتی ہے یا نہیں جو کچھہ ان مسئلوں میں حق ہوا وسکو بادلہ قویہ کے ساتھہ معتبر کتابوں سے مفصلاً بیان فرمایئے روز جزا میں اجر اسکا ملے گا ؁

ھو المصوب عند الضرورت بعض مسئلوں میں امام شافعی و مالک وغیرہ کے قول پر عمل کرنا درست ہے مگر بشرط اسکے کہ اوس مسئلہ میں جملہ شروط و احکام اوس امام پر عمل کرے در المختار میں کتاب الصلوۃ میں بحث جمع بین الصلوتین میں ہے ولا باس بالتقلید عند الضرورۃ لکن بشرط ان یلتزم جمیع ما یوجبہ ذلک الامام لما قدمنا ان الحکم الملفق باطل بالاجماع انتہی اور جسنے تقلید کسی امام کی ایک مسئلہ خاص میں کی او سپر یہہ لازم نہیں کہ ہمیشہ کل مسئلوں میں اوس امام کی تقلید کرے حسن شرنبلالی رسالۃ العقد الفرید لبیان الراجح من جواز التقلید میں لکھتے ہیں علم ایضًا انہ یجوز العمل بجملۃ مسائل کل منہا علی مذہب مستقل لما علمتہ و یقول المحقق ابن الہمام وھل یقلد غیرہ ای غیر من قلدہ اولًا فی شیئ فی غیرہ ای غیر ذلک الشیئ کان یعمل اولًا فی مسئلۃ بقول ابی حنیفۃ وثانیا فی اخری بقول مجتہد آخر المختار کما ذکرہ الآمدی و ابن الحاجب انتہی اور مسئلہ مفقود میں حنفیہ کے نزدیک عند الضرورت بتقلید مالکیہ و شافعیہ بعد چار برس کے نکاح ثانی کر دینا درست ہے جامع الرموز میں ہے قال مالک ولا وزاعی الی اربع سنین فینکح عرسہ بعدھا کما فی النظم فلو افتی بہ فی موضع الضرورۃ ینبغی ان لا باس بہ علی ما ظن انتہی اور رد المختار میں ہے ذکر ابن وھبان فی منظومتہ انہ لو افتی بقول مالک فی موضع الضرورۃ یجوز انتہی اور امام مالک کے نزدیک بعد گذرنے چار برس کے عدت وفات لازم ہے اوسکے بعد نکاح جائز ہے بعد اوسکے اگر زوج اول آوے اوسکو کچھہ حق نہوگا اگر ثانی نے صحبت کی ہو موطا امام مالک و شرح زرقانی میں ہے مالک عن یحیی بن سعید

ان عمر بن الخطاب قال ایما امرأة فقدت زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربعة سنین ثم تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل للازدواج وروی نحوه عن علی وعثمان قال مالک وان تزوجت بعد انقضاء عدتها فدخل بها زوجها او لم یدخل بها فلا سبیل لزوجها الاول الیها اذا جاء او ثبت انه حی لان الحاکم اباح للمرأة الزوج مع امکان حیاته قال مالک وذلک الامر عندنا فالعقد بمجرده یفیتها ثم رجع مالک من هذا قبل موته بعام وقال لا یفیتها علی الاول الا دخول الثانی غیر عالم بحیاته واخذ به ابن القاسم واشهب قال فی الکافی هو الاصح من طریق الاثر لانها مسئلة قلد فیها عمر رضی انتهی پس حنفیہ بہی اسکے موافق فتوی دیسکتے ہین کوئی ضرورت تفریق قاضی وحاکم کی نہین اور ایک روایت حضرت عمر سے عبد الرزاق وبیہقی وغیرہ نے یہ بہی کی ہے کہ اونہون نے بعد آنے زوج اول کے اوسکو اختیار دیا درمیان اسکے کہ اپنی زوجہ لے لیوے یا مہر واپس لے اور اوسکو نہ لیوے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد

تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۹۶

استفتا بطور مکتوب بخدمت ذو الفضل والمکرمۃ مصدر الفضائل منبع الفواضل جناب مولانا مولوی محمد عبد الحی صاحب لا زالت شموس فیوضکم بازغۃ کمترین نیازمندان خلیل بعد تبلیغ تسلیمات وتحیات مسنونہ کے ملتمس ہے کہ کتاب عبقات الانوار مولفہ حامد حسین لکھنوی سرسری نظر سے گذری اوسمین ایک روایت جسکو درباب خلافت بلا فصل حضرت علی رضی اللہ عنہ وبطلان خلافت شیخین رضوان اللہ علیہم اجمعین نص صریح سمجہا ہے اور بزعم خود علمای اہل سنت سے نقل کیا ہے دیکہی اوسکا حوالہ ایسے کتب مصنفین کے دیئے ہین جنکی حالات سے سنیان بہی [illegible] وسعت علم ولنظر حضور فیض وکرم جناب سامی کو تکلیف استفتا دیتا ہون براہ عنایت جواب عنایت ہو اور بہت جلد عنایت ہو

خیال نزرانیے - بدر الدین محمد بن عبد الله شبلی حنفی در کتاب آکام المرجان فی احکام
الجان میگوید و قد ورد ما یدل علی ان ابن مسعود حضر لیلة الجن بمکة غیر لیلة
الحجول فقال ابو نعیم نا سلیمان بن احمد نا محمد بن عبد الله الحضرمی نا علی بن الحسین
بن ابی بردة البجلی نا یحیی بن یعلی اسلمی عن حرب بن صبیح نا سعید بن مسلم عن ابی مرة
الصنعانی عن ابی عبد الله الجدلی عن عبد الله بن مسعود قال استتبعنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة الجن فانطلقت حتی بلغنا اعلی مکة فخط علی خطا وقال
لا تبرح ثم انصاع فی الجبال فرأیت الرجال ینحدرون علیه من رؤس الجبال حتی حالوا
بینی وبینه فاخترطت السیف وقلت لاضربن حتی استنقذ رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثم ذکرت قوله لا تبرح ابتک فلم ازل کذلک حتی اضاء الفجر فجاء النبی صلی الله
وسلم وانا قائم ما زلت علی حالک قلت لو مکثت شهرا ما برحت حتی تاتینی ثم
[illegible] اردت ان اصنع فقال لو خرجت ما التقیت انا وانت الی یوم القیمة ثم
شبک اصابعه فی اصابعی وقال انی وعدت ان تؤمن بی الجن والانس فاما الانس
فقد آمنت بی واما الجن فقد رایت وما اظن الا و اجلی قد اقترب قلت یا رسول الله
الا تستخلف ابا بکر فاعرض عنی فرأیت انه لم یوافقه قلت یا رسول الله الا تستخلف عمر
فاعرض عنی فرأیته انه لم یوافقه قلت یا رسول الله الا تستخلف علیا قال ذلک
والذی لا اله الا هو لو بایعتموه واطعتموه ادخلکم الجنة این حدیث ابو نعیم تاج المحدثین
سفیان روایت کرده و بتغیر یسیر امام احمد حنبل نیز روایت کرده وقد روی الامام
احمد عن عبد الرزاق عن ابیه عن میناء عن عبد الله بن مسعود قال کنت مع النبی
صلی الله علیه وسلم لیلة الجن فتنفس فقلت ما بالک یا رسول الله نعیت الی نفسی
یا ابن مسعود قلت استخلف قال ومن قلت ابو بکر قال فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس
قلت ما شانک بابی انت وامی یا رسول الله نعیت الی نفسی یا ابن مسعود قلت استخلف

قال من قلت عمر فسکت ثم مضے ساعة ثم تنفس قلت ما شانک تعبت الی نفسے یا ابن مسعود
قلت فاستخلف قال من قلت علی قال والذی نفسے بیدہ لئن اطاعوہ لیدخلون
الجنة اکتعین وصاحب آکام المرجان از فقہا و علمای اعیان و فضلا و نبہای
محدثین عالیشان ہست ذہبی در معجم مختص گفتہ محمد بن عبد اللہ الفقیہ العالم المحدث
بدر الدین ابو البقاء الشبلی السابقی الدمشقی الحنفی و مصطفے بن عبد اللہ القسطنطینی
الحلبی در کشف الظنون گفتہ۔ آکام المرجان للقاضی بدر الدین الخ و سیوطی ہم در
رسالہ تحفة الجلساء برؤیة اللہ النساء ازو نقل آوردہ موفق بن احمد المعروف
باخطب خوارزم در کتاب مناقب علی این روایت آوردہ و ملا عمر در وسیلة النجاة
المتعبدی نقل کردہ و شہاب الدین احمد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل
گفتہ رواہ الحافظ ابو نعیم فی کتابہ دلائل النبوة و عبد القادر بن محمد الطبری کہ از
اکابر علمای مکہ معظمہ ست در کتاب حسن السریرة فی حسن السیرة از دلائل النبوة
این نقل کردہ انتہی عبارة العبقات مختصراً لیس امور مستفسرہ یہہ ہین کہ بدر الدین
صاحب آکام معتبر علمار سے ہے یا نہین اور کتاب آکام پایۂ اعتبار کو پہونچی ہے
یا نہین اور مصطفے بن عبد اللہ و ذہبی وغیرہ سے جو تعدیل نقل کی ہے یہہ تعدیل
اور معدل بہی قابل اعتماد ہین یا نہین سیوطی تو معتبر مشہور ہین جیسے خطب خوارزم
یمانی کذاب غیر معتبر یا این ہمہ یہہ روایت ابو نعیم اور امام احمد نے نقل کی ہے یا نہین
در صورتیکہ نقل کی ہے تو اسکی کیا توجیہ ہوگی اور دوسری روایت کے ساتھ
جسمین لیلة الجن عدم ہمراہیة مذکور ہے ولیکن فقدناہ مذکور ہے کیونکر توافق ہوگا
آیا واقعہ متعدد پر محمول ہوگا یا دوسری توجیہ کیجائیگی فقط فوائد بہیہ مین جو لغات
جناب مولانا خادم حسین صاحب میرے پاس پہونچی بدر الدین کو دیکہا گیا مگر
نہین ملا اس سوال کے جواب کا امید وار ہون مفصل باسنا و رشوا ہد

تحریر ہو فقط ملتمس خلیل احمد از مدرسہ عربی اسلامی ریاست بہاولپور یکم رجب
یوم پنجشنبہ سنہ ۱۲۹۵ ہجری

ہو المصوب از محمد عبد الحی عفا عنہ بخدمت مولوی صاحب مجمع علوم منبع فہوم جناب
مولوی خلیل احمد صاحب دامت مکارمہ بعد اہدای ہدیہ سلام مسنون مع ضمیمہ
شوق مشحون ابراز مضمون یہہ ہے عنایت نامہ مورخہ یکم رجب پہونچا مضمون مندرجہ
معلوم ہوا بسبب قلت فرصت کے تحریر جواب مین تاخیر ہوئی معاف فرمائیے گا حقیقت
امور مستفسرہ کی یہہ ہے کہ مؤلف آکام المرجان معتبر ہے جو توثیق حامد حسین نے اوسکی
ذہبی وغیرہ سے نقل کی وہ ٹہیک ہے مینے بہی اوسکا حال فوائد بہیہ کی تعلیقات
مین لکہدیا ہے صفحہ ۱۲ مین ملاحظہ فرمائیے گا۔ اور دونون روایتین جو حامد حسین نے
نقل کین ایک تخریج ابو نعیم دوسری تخریج امام احمد وہ دونون بجنسہ آکام المرجان
کے باب نوزدہم مین مذکور ہین مگر روایت امام احمد مین میناء مولی عبد الرحمن
بن عوف ابن مسعود سے راوی ہے اور میناء کے باب مین لسان المیزان للحافظ
ابن حجر مین اور میزان الاعتدال للذہبی مین ساقط مرقوم ہے اور ابن عراق نے
تنزیہ الشریعۃ عن الاخبار الموضوعۃ کے مقدمہ مین لکہا ہے میناء بن ابی میناء
مولی عبد الرحمن بن عوف روی عن مولاہ وعن عثمان وابن مسعود قال ابو حاتم
کذاب لیکن چونکہ روایت ابی نعیم وغیرہ مین ابو عبد اللہ جدلی کی متابعت مروی ہے
اسوجہ سے یہہ حدیث ساقط نہین غایۃ الامر یہہ کہ ضعیف ہوگی بضعف مغتفر اور بلحاظ
تعدد طرق اس حدیث کو مرزا محمد معتمد خان بدخشی نے رسالہ تحفۃ المحبین فی
مناقب الخلفاء الراشدین مین منجملہ احادیث حسان کے مذکور کیا ہے اور اس
حدیث میں شرکت ابن مسعود رض کی لیلۃ الجن مین مذکور ہے وہ منافی روایات
فقدناہ للیلۃ [illegible] کے نہین ہے بوجہ اسکے کہ یہہ دو واقعہ ہین آکام المرجان مین

مفصلا ذکر کیا ہے کہ لیلۃ الجن چہہ مرتبہ واقع ہوئی بعض لیالی مین ابن مسعود شریک تہے اور بعض میں نہین باقی رہا استدلال حامد حسین کا ساتہہ اس روایت کے اوپر خلافت مرتضوی کے وہ صحیح نہین حقیقت الامر یہہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو استخلاف صریح کسیکے باب مین منظور نتہا بدین خیال کہ اگر صراحۃ کسیکا استخلاف کیا جاوے اور بعض لوگ اوسکی اتباع نکرین تو وہ مستحق عذاب ہوجاوینگے جیساکہ سیوطی تاریخ الخلفاء مین لکھتے ہین وسر ذلک ای عدم استخلافہ قال البزار فی مسندہ حدثنا عبداللہ بن وضاح الکوفی حدثنا یحیی بن الیمان حدثنا اسرائیل عن ابی الیقظان عن ابی وائل عن حذیفۃ قال قالوا یا رسول اللہ الا تستخلف علینا قال ان استخلفت علیکم فتعصون خلیفتی ینزل علیکم العذاب واخرجہ الحاکم فی المستدرک انتہی اسیوجہ سے ابن جب ابوبکر وعمر رض کی استخلاف کے واسطے عرض کیا آپنے اعراض وسکوت فرمایا یہہ نہین ثابت ہوتا ہے کہ یہہ اعراض یا سکوت بسبب عدم استحقاق خلافت علی مرتضی رض کے باب مین آپنے نعم وغیرہ کلمات دالہ استخلاف مرتضوی پر ارشاد نہین کیے تا مصلحت فاضل بلکہ آپکو چونکہ معلوم تہا کہ مرتضی سے لوگ مخالفت کرینگے اور زمانہ خلافت مین انکے فتن عدیدہ ہونگے اسوجہ سے آپنے اونکی اطاعت واتباع کی ترغیب فرمائی وبالجملہ فلیست الروایۃ صریحۃ فی استخلافہ ولا فی استحقاقہ بالنسبۃ الی غیرہ دم...

ضمیر منیر امید کہ ہمیشہ از امور متعلقہ فقیر اطلاع دادہ باشند ...

استفتا کیا فرماتے ہین علماء احناف رحم کرے اللہ آپ لوگون پر اور برکت دے علم مین کہ فیض پہونچاتے رہین علم سے اپنے خلائق کو بیچ اس مسئلہ کے مین صاحب قدوری کے کہ کہا لا تصح الجمعۃ الا فی مصر جامع

ولا تجوز فی القری یعنے نہین صحیح ہوتی ہے ادای نماز جمعہ مگر مصر جامع مین اور
نہین صحیح ہوتی گاؤن مین آیا یہہ صحیح و موافق اصول مقررہ حضرات حنفیہ کے ہے
اور ہم مقلدین مذہب حنفیہ کو عمل کرنا اس قول پر لازم ہے یا نہین
الجواب ہان قول مذکور صاحب قدوری کا مطابق اصول مذہب حنفی کے
ہے اور فقہای حنفیہ کا بالتمام اسپر اتفاق ہے اسواسطے جمہور مصنفین حنفیہ
چلے ہین کما علامہ محمد علاء الدین الحسکفی رح ذکر فے شرحہ الدر المختار ویشترط
لصحتہا سبعة اشیاء الاول المصر و فی الکبیری شرح منیة المصلی اما شروط الاداء فستة
ایضا الشرط الاول المصر او فنائه فلا تجوز فی القری عندنا وهو مذهب علی
بن ابی طالب وحذیفة وعطاء والحسن بن ابی الحسن والنخعی ومجاهد وابن سیرین
والثوری وسحنون خلافا للائمة الثلاثة لما روی ابن ابی شیبة عن علی
رضی الله عنه انه قال لا جمعة ولا تشریق ولا صلوة فطر ولا اضحی الا فی مصر
جامع او مدینة عظیمة وصححه ابن حزم فی المحلی وروی مرفوعا وهو ضعیف ولکن
الموقوف فی مثل هذا کالمرفوع لانه من شروط العبادة وهی من احکام الشرع
ولا مدخل للرای فیها یعنے جیساکہ علامہ محمد علاء الدین حسکفی نے ذکر کیا در المختار مین
کہ شرط ہے واسطے صحیح ہونے ادای جمعہ کے سات چیز اوسمین سے پہلے مصر کا
ہونا ہے اور کبیری شرح منیة المصلی مین ہے کہ شرایط اداء جمعہ کے چھہ ہین پہلے
شہر یا کنارہ شہر ہے نزدیک ہمارے حنفی المذہب کے اور یہہ مذہب ہے صاحبان
مذکورین کا خلاف ہے ائمہ ثلاثہ کے اسلئے کہ روایت کیا ابن ابی شیبہ نے علی رض
سے کہ نہین ہے جمعہ اور تشریق اور نہ اضحیہ کی نماز سوای مصر جامع یعنے بڑے
شہر کے اور صحیح کیا اس قول کو ابن حزم نے محلی مین اور روایت کیا گیا مرفوع کرکے
حالانکہ یہہ کہنا ضعیف ہے لیکن اس باب مین موقوف مانند مرفوع کے ہے اسواسطے

کہ یہہ شروط عبادت سے ہے اور یہ موضع احکام سے ہے اور گنجایش نہیں خیال نا
رای کی ہمین اور یہی علامہ شیخ احمد طحطاوی نے حاشیہ مراقی الفلاح شرح نور الایضاح میں صاف
بیان کیا ونصہ ظاهر ما ذكره ان الحديث مرفوع وهو الذي ذكره ابو يوسف في الاملاء
ومحمد في الاصل ورواه ابن ابي شيبة موقوفا على علي والموقوف في مثله كالمرفوع
قال الكمال ويكفي بقول علي قدوة وفي العيني شرح الصحيح البخاري ثم استدل ابو حنيفة
بما رواه عبد الرزاق عن علي قال لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع وكذا
رواه ابن ابي شيبة عن حجاج عن النخعي وروى ايضا بسند صحيح نا جرير عن منصور الخ
وما قال النووي حديث علي متفق على ضعفه فكانه لم يطلع الا اثر الذي فيه
الحجاج ولم يطلع على طريق جرير عن منصور فانه سند صحيح ولو اطلع لم يقل ما قال
بلکہ واسطے صحت جمعہ کے مخصوص مکان کا ہونا بالاجماع مراد ہے کیونکہ جائز نہیں
جمعہ جنگل اور میدان میں بالاتفاق اسلیئے امام شافعی رح کے نزدیک ادای جمعہ
نہیں سوای ایسے گاؤن کے جہاں چالیس مرد آزاد مکلف بستے ہوں اور امام احمد
کے نزدیک بھی ایسا ہی ہے اور امام مالک رح کے پاس صحت ادای جمعہ کے لیئے
وہ جگہہ شرط ہے جہاں آباد بستی اور مسجد و بازار ہو کما یدل من عبارۃ المیزان
لعبد الوهاب الشعراني رحمه الله من قول الشافعي لا تصح الجمعة الا في ابنية يستوطنها
من تنعقد بهم الجمعة من بلد او قرية مع قول بعضهم لا تصح الجمعة الا في قرية
متصلة البيوت ولها مسجد وسوق ومع قول ابي حنيفة ان الجمعة لا تصح الا في مصر
جامع لهم سلطان اور آیت وجوب جمعہ بھی کچھ مطلق نہیں ہے یعنے ہر جگہ
ہونے کا حکم شامل نہیں جیسا مذکور کبیری میں ہے ان قوله تعالى فاذا
ليس على اطلاقه اتفاقا اذ لا يجوز في البراري اجماعا فانهم قد
قدرنا المصر هو اولى بحديث علي الاشياء ولا معارض له اذ لم ينقل عن

حين فتحوا البلاد اشتغلوا بنصب المنابر والجمع في الامصار وفي مراقي الفلاح
ولم ينقل عن الصحابة رضي الله عنهم اجمعين انهم حين فتحوا البلاد اشتغلوا
بنصب المنابر والجمع الا في الامصار دون القرى ولو كان لنقل ولو احادا فلا بد
من الاقامة بمصر وفي حاشية وكذا لم ينقل انه صلى الله عليه وسلم امر باقامة
الجمعة في قرى المدينة على كثرتها اب جب اس سے معلوم ہوا کہ ہمارے علمای
احناف کے پاس بالاتفاق واسطے صحت ادای جمعہ کے مصر شرط ہے اسلیے حکم
دیدیا بسبب عدم جواز جمعہ کا گاؤں مین کیونکہ انتفای شرط سے انتفای مشروط
لازم آتا ہے لہذا ذکر صاحب الطحطاوی ورد المحتار قال في النهر ولها شرائط وجوب
واداء منها ما هو في المصلي ومنها ما هو في غيره والفرق ان الاداء لا يصح بانتفاء
شرطه ويصح بانتفاء شروط الوجوب وذكر صاحب البناية تصريحا ما يؤيد القول الماتن
قوله لا تجوز في القرى وانما ذكره مع انه مستفاد من [illegible] السابق نفيا لمذهب الائمة
الشافعي فانه لا يشترط المصر بل يجوز في كل [illegible] مة سكنة اربعون رجلا
احرارا به قال احمد وقال مالك تقام باقل من اربعين پس منافی نہین اس سے
عبارت قہستانی کی جو مذکور ہے تحت قول ماتن کے وتقع فرضا [illegible]
والكلام يشير الى انها تقع فرضا في [illegible] صبات والقرى الكبيرة التي فيها اسواق
قال ابو القاسم هذا بلا خلاف [illegible] اذن الوالي والقاضي ببناء المسجد الجامع
واداء الجمعة لان هذا مجتهد فيه فاذا اتصل به الحكم صار مجمعا عليه
[illegible] اذن بذلك لا تصح اقامتها فيها وعليه يحمل ما في البحر لا تصح في قرية
[illegible] لقول علي رضي الله تعالى عنه لا جمعة ولا تشريق ولا صلوة فطر
[illegible] الا في مصر جامع او مدينة عظيمة ثم قال فلا تجب على غير اهل المصر
طحاوي [illegible] ايضا ذكر المصنف [illegible] وعبارة القهستاني تقتضي انه لا بد

من الاذن بالبناء وبالاداء الجمعة ونصبها پس جب ثابت ہوا اور لازم ہے کہ قول صاحب قدوری کا مطابق مذہب حنفی کے ہے اور پیروی کی اسکی جمہور فقہای محققین نے اور ترجیح دی اسکو اوپر کے طبقے والے مرجحین بلکہ کوئی فقیہ مذہب حنفی کے اشتراط مصر برای صحت ادای جمعہ کا انکار نہین کیا تو لازم ہے مقلدین پر عمل کرنا ساتھ اس قول کے جیسا فرمایا سید محمد امین نے رد المحتار مین فعلینا اتباعهم ويؤيده ما قدمه الشارح من انهم المفتي واما نحن فعلينا اتباع ما رجحوه وما صححوه كما لو افتونا في حياتهم الحق احق بالاتباع اور جو مقلد خلاف اسکے کرے وہ حکم اوسکا جائز نہین کما فی الدر المختار واما المقلد فلا ينفذ قضاءه بخلاف مذهبه اصلا كما في القنية قلت ولا سيما في زماننا فقط

كتبه العبد الفقير الحقير الراجي لطف ربه الخفي محمد عبد الواحد الحنفي عفي عنه

فی الواقع آیت فرضیت جمعہ بالاجماع مخصص ہے پس تقلید اوسکی بحدیث اور حنفیہ نے حدیث علی کو لا جمعة الا في مصر جامع مرفوعا وموقوفا والموقوف اصح اور اوس مین حکم مرفوع کا رکھتی ہے تخصیص کیا النہر کی اور بحر در ای تخصیص نہین کی اور اس مذہب مین کسیطرح کی مخالفت اصول کی کچھ نہین ہے تفصیل اسکی فتح القدیر حاشیہ ہدایہ وبنایہ شرح ہدایہ للعینی وغیرہ مین موجود ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۴۹۷

استفتا کیا فرماتے ہین علمای احناف رحمکم اللہ تعالی کرے اللہ تعالی آپ لوگون پر اور برکت دے آپ لوگون کے علم مین کر فیض ہوکر پہنچاتے رہین علم سے اپنے خلائق کو اس قول مین صاحب قدوری کے کہ کہا لا تصح الجمعة الا في مصر جامع او في مصلى المصر ولا تجوز في القرى یعنے نہین صحیح ہوتی ہے ادای نماز جمعہ مگر مصر جامع مین یا عیدگاہ مصر جامع مین اور نہین صحیح ہوتی ہے گانو مین آیا یہ صحیح ہے یا نہین

مقررہ حضرات حنفیہ کے اور ہم مقلدین مذہب حنفیہ کو عمل کرنا اس قول پر لازم
ہے یا نہین فقط

الجواب ان عبارت مندرجہ سوال موافق روایات بعض اصحاب الرای کے
ہے اور کتب فقہ مین بھی مذکور ہے لیکن انہون نے واسطے تحقیق امر وحرج کے
یہ شرط مقرر کی حقیقۃً موقوفیت صحت ادای جمعہ کا ان شرطون پر نہین ہے
چنانچہ علامہ شعرانی شافعی میزان مین اسکی تصریح فرمائی بعد ذکر مسائل الاختلاف
کے ان ہذہ الشروط انما جعلہا الائمۃ تخفیفا علی الناس لیست بشرط فی الصحۃ
فلو صلی المسلمون فی غیر ابنیۃ ومن غیر حاکم جاز لہم ذلک کیونکہ بنظر تحقیق فرضیت
جمعہ کے مقید ان شروط قیاسیہ کے ساتھ نہین کیونکہ جو نص قرآنی ونص حدیث
نبوی مثبت فرضیت جمعہ ہے وہ ان شرطون کے ساتھ مقید نہین کما ذکر العلامۃ
الشعرانی میزانہ بعد بیان شرائط التی اشترطہا بعض العلماء بالرای لان اللہ تعالی
فرض علیہم الجمعۃ وسکت عن اشتراط ما ذکرہ الائمۃ انتہی فبہذا تطمئن القلوب
وتستریح النفوس پس اگر ادای جمعہ جو بدلیل قطعی بلا اشتراط قرآن وحدیث مین
ثابت ہے ان قیود قیاسیہ ظنیہ غیر مفیدہ کے ساتھ جو خود ہی فی نفسہ متزلزل
اور متردد فیہ ہے مقید مانا جاوے تو لازم آتی ہے تقیید شئ مطلق اور زیادت
علی الکتاب بالقیاس اور وہ نسخ ہے اور اس سے لازم آویگا نسخ کتاب اللہ بالقیاس
اور وہ باطل ہے بالاتفاق چنانچہ لکھا ہے ہمارے علمای اصول رحمہم اللہ تعالی
نے ولا خلاف بین الجمہور ان القیاس لا یصح ناسخا وکذلک الاجماع اور جبکہ ہمارے
علماء حنفیہ رحمہم اللہ تعالی نے زیادت علی الکتاب کو خبر واحد سے جائز نہین رکھا تو قیاس
جو دون ہے اوس سے اور وہ بھی کون قیاس جو مختلف فیہ ہے اور جسمین کمال
اضطراب ثابت ہے [illegible] اس سے زیادت علی الکتاب جائز ہو

چنانچہ ہمارے بعض علماے حنفیہ نے قرأت فاتحہ کو اسوجہ سے رکن صلوۃ قرار
نہیں دیا کہ اگر اسکو رکن مانا جاوے تو نص مطلق فاقرؤا ما تیسر من القرآن پر زیادتی
بخبر واحد لازم ہوگی اور وہ باطل ہے اور اسیطرح حد زنا بکر مین جلا وطن کرا
کو حد نہیں تسلیم کیا تا کہ نص الزانیۃ والزانی فاجلدوا کل واحد منہما مائۃ جلدۃ پر زیادت
بخبر واحد لازم ہوگی اور اسیطرح بہت سے امثلہ اصول کے ہین پس کوئی وجہ نہیں ہے
کہ نص مطلق یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی
ذکر اللہ وذروا البیع کو خبر واحد بہی نہین مقید بشرط ظنیہ قیاسیہ مانا جاوے اگر
بر تقدیر تقیید انکے نزدیک مستلزم نسخ مطلق آیات وموجب زیادت علی الکتاب
ہوا در یہہ عقلاً ونقلاً باطل اور تفریق بلا فارق ہے اور جب جمعہ مطلق فرض ہے
جسکے تارک کی نسبت فلا جمع اللہ الخ ارشاد ہوا ہے اور جسکو ہمارے علما نے اکبر
شعار الاسلام سے لکہا ہے پس اسوجہ سے محققین کے نزدیک جمعہ مصر او
خاصہ کے ساتہہ مقید نہین بلکہ ہر جگہہ جہان مسلمان او اکرین صحیح ہے اسکی
بخاری کی اس روایت سے ثابت ہوتا ہے کہ حضرت انس نے مقام زاویہ مین جو ایک
چہوٹا سا گاؤن تہا جمعہ پڑہا اسکی موید یہہ ہے وکان انس بن مالک فی قصرہ احیانا
یجمع احیانا لا یجمع وہو بالزاویۃ علی فرسخین وعن ابن عباس قال ان اول جمعۃ جمعت بعد
جمعۃ فی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مسجد عبد القیس بجواثی قریۃ فی
البحرین اس حدیث کی صحت پر جمہور علما متفق ہین اور علمای احناف کو بہی بغیر
تسلیم کرنے اسکے چارہ نہین اور نیز ثابت ہے کہ حضرت زرارہ اور حضرت مصعب
ابن عمیر نے قبل تشریف آوری آنحضرت صلعم کے مدینہ منورہ مین جمعہ قائم کیا والا
حدود فقہا اس پر صادق نہ تہی اور نیز حجۃ اللہ البالغہ مین حضرت شاہ ولی اللہ
جو بڑے حنفی مشہور تہے یہہ حدیث نقل فرمائی الجمعۃ واجبۃ علی کل قریۃ

جس سے ثابت ہوتا ہے کہ قید مصر نہیں پس اس فرض قطعی کو جس حدیث سے
صاحب ہدایہ وغیرہ نے مصر مشروط کرنے پر استدلال کیا ہے وہ بتصریح ائمۂ
حدیث جیسا کہ امام نووی (کا) ماہے ضعیف ہے اور بعض احناف نے جو اسکی تعدیل
کی ہے وہ بھی غیر مفید ہے اور اس وجہ سے کہ جرح تعدیل پر مقدم ہے دوسرے
درصورت تعدیل بھی وہ کب صالح اس بات کی ہے کہ اطلاق نص کے دافع ہو اور
حدیث موقوف سے احادیث مرفوعہ معارض بنی اور تاویلات عقل سے نص قطعی
پر زیادتی ثابت کرے حالانکہ یہ باطل ہے علاوہ اسکے خود فقہاے حنفیہ کے کلام
سے مستنبط ہوتا ہے کہ دی سب بھی اس شروط ظنیہ کا کچھ اعتبار نہیں کرتے ہیں چنانچہ
صاحب تفسیر احمدیہ و شرح نقایہ وغیرہا کی روایت میں تصریح ہے واللہ اعلم
بالصواب علمہ احکم - کتبہ العبد المذنب محمد اسمٰعیل عفا اللہ عنہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامدًا و مصلیًا امابعد یہ جواب مخدوش ہے چند وجوہ انکی
تفصیل کے واسطے ایک دفتر چاہیے مختصرا بیان لکھے جاتے ہیں قولہ موافق روایات
بعض اصحاب الرای کے ہے یہ صحیح نہیں اسوجہ سے کہ شرط مصر باتفاق حنفیہ ہے
ہاں تعریف مصر میں ان میں اختلاف ہے قولہ شعرانی نے اپنی میزان میں اسکی تصریح
فرمائی الخ یہ کلام شعرانی کا نہیں ہے بلکہ میزان میں قال بعض العارفین ان ھذہ الشروط
انما جعلها الائمۃ الخ مذکور ہے قولہ مقیدان شروط قیاسیہ کے ساتھ نہیں یہ لفظ
قیاسیہ کا کہیں میزان میں نہیں ہے اور شروط ائمہ کے اکثر اونمیں خصوصًا شرط
مصر قیاسیہ نہیں ہیں بلکہ مستند الی الآثار والاخبار ہیں قولہ کما ذکر العلامۃ ایضًا
فی میزانہ الخ میزان میں یہ عبارت تتمہ عبارت سابقہ کا جو قول بعض عارفین کا ہے
علیحدہ نہیں ہے قولہ لازم آتی ہے تقیید مطلق اور زیادت علی الکتاب بالقیاس الخ
ہرگز نہیں آتا اول تو اس وجہ سے کہ شرط مصر قیاسی نہیں دوسرے اسوجہ سے

کہ تقیید آیت فرضیت جمعہ باجماع صحابہ ومن بعدہم وبتواتر معنوی ثابت ہے حجۃ اللہ البالغہ
میں ہے قد تلقت الامۃ تلقیا معنویا من غیر تلقی لفظا انہ یشترط فی الجمعۃ
الجماعۃ ونوع من التمدن وکان النبی صلعم وخلفاءہ والائمۃ المجتہدون یجمعون فی
البلدان ولا یواخذون اہل البدو بل لا یقام فی عہدہم فی البدو ففہموا من
ذلک قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر انہ یشترط لہا الجماعۃ والتمدن انتہی قولہ
تو قیاس جوادون ہے اور کون قیاس الخ حنفیہ نے شرط مصر قیاسا نہیں کی بلکہ ہرگز
باجماع علماء صحابہ ومن بعدہم سے یہ امر ثابت ہوا کہ فرضیت جمعہ باب الکنہ میں مطلق
نہیں ضرور کسی قید کے ساتھ مقید ہے اور حدیث علی دال ہے اس امر پر کہ اقامت
جمعہ مقید بمصر ہے حنفیہ نے اس تقیید کو اول لکھا قولہ پس کوئی وجہ نہیں کہ نص مطلق الخ
محض غلط ہے کیونکہ یہ آیت باب الکنہ میں بالاجماع مطلق نہیں فتح القدیر میں ہے
القاطع للشغب ان قولہ تعالی فاسعوا الی ذکر اللہ لیس علی اطلاقہ اتفاقا بین الامۃ
اذ لا یجوز اقامتہا فی البراری اجماعا ولا فی کل قریۃ عند الشافعی فکان خصوص المکان
مرادا بالاجماع فقدر الشافعی القریۃ الخاصۃ وقدرنا المصر وہو اولی لحدیث علی
وہو لو عورض بفعل غیرہ کان علی مقدما علیہ فکیف ولم یتحقق معارضۃ ما ذکرنا
ایاہ ولہذا لم ینقل عن الصحابۃ انہم لما فتحوا البلاد اشتغلوا بنصب المنابر والجمع
الا فی الامصار دون القری ولو کان لنقل ولو احادا انتہی قولہ اور بر تقدیر تقیید
انکے نزدیک مستلزم نسخ مطلق آیات الخ ہرگز نہیں اسوجہ سے کہ اس مقام میں آیت
مطلق نہیں بالاجماع پس مخصص اسکا اجماع قطعی ہے اور خبر واحد میں مقدار
تخصیص ہے اور دافع اجمال مایۃ التخصیص ہے قولہ بلکہ ہر جگہہ الخ اسکا کون محقق
قائل ہے کہ ہر جگہہ سے کہ آبادی اور صحرا میں بھی جمعہ فرض ہے قولہ وکان انس لیا
جمع لہا اذا جمع ہو بالزاویۃ علی فرسخین اور اگر تو اس فعل انس پر قول علی مقدم ہوگا ثانیا

اس اثر سے یہہ کہان ثابت ہے کہ ہر جگہہ جمعہ جائز ہے کیونکہ جائز ہے کہ زاویہ فنا
مصر ہو تالثا یہی مطلب ہو سکتا ہے کہ الشیخ فی زاویہ سے کسی جمعہ کو شہر مین آکر
جمعہ پڑہتے تھے اور کسی جمعہ کو نہین نہ یہہ کہ وہان جمعہ پڑہتے تھے رابعاً یہہ ثابت
ہونا چاہیے کہ وہ زاویہ کسی تعریف پر مصر نہ تہا خامسًا احیانًا لا یجمع سے یہہ معلوم
ہوتا ہے کہ اونکے نزدیک بہی وہان جمعہ فرض نہ تہا ورنہ کیونکر کبہی چہوڑ دیتے
تفصیل ان سب امور کی شروح صحیح بخاری مین موجود ہے **قوله** وعن ابن عباس الخ
یہہ کہان سے معلوم ہوا کہ جواثی مصر نہ تہا اور اطلاق قریہ سے یہہ نہین ثابت ہے
کیونکہ کلام اللہ مین جا بجا مصر پر اطلاق قریہ کا آیا ہے **قوله** حالانکہ حدود فقہاء
اسپر صادق نہ تہی مدینہ پر اگرچہ سب حدود صادق نہ تہے لیکن حد معتبر تو ضرور
صادق ہے **قوله** بتصریح ائمہ حدیث الخ یہہ غلط ہے سب اسانید اوسکے ضعیف نہین
بلکہ بعض صحیح بہی ہین **قوله** وہ کب صالح اس بات کی ہے کہ اطلاق نص کی رافع ہو الخ
اطلاق نص یہان نہین ہے اجماعًا **قوله** اور حدیث موقوف سے الخ یہہ حدیث
اگرچہ قول علی رضہ ہے لیکن اصول مین ثابت ہے کہ قول صحابی مالا یعقل بالرای
حکم مرفوع مین ہے اور واجب العمل ہے اور کوئی حدیث مرفوع اسکی معارض نہین
واللہ اعلم وعلمہ احکم ؎

۲۹۹

استفتا ما قولکم فی حق من وطی بالنعم المباح اکلہا وادخل ذکرہ فی فرجہا
فانزل وزاد علاوہ مسلمان ہل یجوز اکل البہیمۃ الموطوءۃ ولبنہا بینوا توجروا

ہو المصوب لا یحرم لحم البہیمۃ الماکول لحمہا بوطی رجل بہا لکن یکرہ الانتفاع
بہا حیًا ومیتًا وینبغی ذبحہا وقتلہا واحراقہا قال فی ضیاء المعتاد شرح تنویر الابصار
ولا ینبغی ولا حد بوطی بہیمۃ لانہ لیس فی معنی الزنا فی کونہ جنایۃ وفی وجوب الداعی
الیہ لان الطبع السلیم ینفر عنہ والحامل علیہ نہایۃ السفہ او فرط الشبق

لانه يفرضه الذي يروى انه تذبح البهيمة وتحرق وذلك لقطع الفتنة به وليس
بواجب قال والحمارات الدابة مما لا يوكل لحمها تذبح وتحرق كما ذكرنا وان كانت مما يوكل
لحمها تذبح ويوكل عند ابي حنيفة وقالا تحرق هذه ايضا هذا اذا كانت البهيمة للفاعل
وان كانت لغيره كان لصاحبها ان يدفعها اليه بالقيمة وفي تبيين الكنز يطالب صاحبها
ان يدفعها اليه بالقيمة ثم تذبح هكذا ذكروا وهذا لا يعرف الا سماعا فيحمل عليه انتهى و
في العيني ذبحت ويكره الانتفاع بها احياتها وموتها واطلق الطحاوي بانها ان كانت
لا ذبحت ولم توكل وعن ابي يوسف بانها لا تحرق اذا كانت توكل وكان ابو عبد الله
الجرجاني يقول قول اصحابنا تذبح وتحرق على وجه الاستحباب واتى ابن عمر برجل اتى
بهيمة فلم يحده وامر بها فاحرقت بالنار انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوي
ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

استفتا ما قولكم في رجل يظن ان الاولياء يعلمون ويسمعون نداء
المنادي قريبا وبعيدا ويستمد منهم بالفاظ تقولها العامة وينذر لهم بان الفلاني
يقول نذرت له - بينوا توجروا

هو المصوب هذا رجل فاسد العقيدة بل يخشى عليه الكفر فان سماع
الاولياء النداء من بعيد ليس بثابت والعلم الكلي بجميع الجزئيات في جميع الازمان
مختص بالله جل جلاله وقد قال في الفتاوى البزازية من قال ان ارواح المشائخ
حاضرة تعلم يكفر انتهى وذكر فيها ايضا ان من تزوج بشهادة الله ورسوله يكفر لانه
ظن ان الرسول يعلم الغيب انتهى والنذر لغير الله حرام ويحرم المنذور لغير الله
كما بسطه في البحر الرائق والدر المختار وغيرهما والله اعلم حرره الراجي
عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه
الجلي والخفي

کتاب النوادر
مرسلہ مولوی محمد قادر بخش از سہسرام

۴۳

استفتا ما قولکم ایہا العلماء الکرام فی ہذہ المسائل۔ سادات صحیح النسب کا
یوم القیامت منتفع بالنسب ہونا بادلہ شرعیہ ثابت ہے یا نہین اور بتقدیر اول
انتفاع سے کیا مراد ہے آیا وہ لوگ باوصف بے علم و بے عمل ہونے اور بحالت فسق
و فجور بلا توبہ مرجانے کے بھی بوجہ انتساب الی النبی کے دخول نار سے مطلقاً محفوظ
رہین گے اور مواخذات اخرویہ سے مامون ہونگے یا بعد دخول فی النار و سزا
پانے معاصی کے بشفاعت محمدی صلعم مثل اور مومنین غیر سادات کے داخل
بہشت ہونگے اور اس صورت مین درمیان سادات اور دوسرے مومنین امت
محمدیہ کے کیا فرق ہوگا کیونکہ بفحوای شفاعتی لاہل الکبائر من امتی جملہ مومنین
تحت وعدہ شفاعت داخل ہین۔ کوئی شخص سادات سے بزوال ایمان و سوء خاتمہ
ہو سکتا ہے یا بے ایمان مرنا سادات کا بدلائل شرعیہ و نصوص احادیث ممتنع ہے
اور اگر جائز ہے تو اوسکی دلیل کیا ہے۔ سوای سادات کے اور اقوام جو شرفا کہے جاتے
ہین اور منتسب طرف صالح کے نسبا و نسبۃً ہین جیسے شیخ صدیقی و فاروقی و عثمانی
و علوی غیر فاطمی وہ لوگ باوصف محروم رہنے کے دولت علم و عمل سے اور مبتلا
بفسق و فجور رہنے اور بلا توبہ مرجانے کے صرف بہ برکت صلاح منتسب الیہم کے
دخول نار و جملہ مواخذات اخرویہ سے محفوظ رہین گے یا بوجہ فاسق و فاجر ہونے
کے سزای اعمال پائین گے اور نسبت الی الصالحین عاقبت مین اون لوگون کے
کام نہ آئیگی۔ سوای اقوام مذکورہ کے دوسرے اقوام جو بظاہر منتسب طرف
کسی صالح کے نہین ہین جیسے افاغنہ و مغل و دیگر اقوام جو عرفاً ارذال کہے جاتے
ہین اونکے سلسلہ آبائین اگر کوئی صالح و ولی گذرا ہو تو بقیاس الی الشیوخ الصدیقی
و غیرہم وہ لوگ بھی باوصف بے ایمان مرجانے یا بحالت فسق و فجور بلا توبہ دنیا سے
رحلت کرنیکے بہ برکت اب صالح کے مواخذات اخرویہ سے مامون رہینگے یا نہین

چونکہ یہ مسائل متنازع فیہا ہیں اور متنازعین اہل علم ہیں جواب ہر شق سوالات کا مفصل و مبسوط بہ تقریر واضح حاوی ادلۂ ہر امر مندرج جواب و نقل عبارات معتبرہ
رقام فرمایا جاوے فقط

ھو المصوب سادات کا بحالت فسق و فجور مرنے کے بلا توبہ دخول نار اور عذاب سے مطلقاً محفوظ رہنا بوجہ انتساب الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم کے نہیں ہے بلکہ آثار اور اخبار سے اوسکے خلاف ثابت ہے نور الدین علی سمہودی جواہر العقدین سے فضل الشرفین ذکر ما ینبغی لاہل البیت میں لکھتے ہیں التالت اجتناب کل قبیح شرعا فان القبیح من اہل ہذا البیت اقبح منہ من غیرہم ولہذا قال العباس لابنہ عبد اللہ کما فی تاریخ دمشق یا بنی ان الکذب لیس احد من ہذہ الامۃ اقبح منہ بی وبک وباہل بیتک یا بنی لا یکون شیء مما خلق احب الیک من طاعتہ ولا اکرہ الیک من معصیتہ فان اللہ ینفعک بذلک فی الدنیا والآخرۃ قلت وجماع ذلک کلمۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصی باہل بیتہ بتقوی اللہ ولزوم طاعتہ کما سبق فی الذکر الرابع وسبق فی اواخر التنبیہ الاول من الذکر السادس قول الحسن بن المثنی وانی اخاف ان یضاعف للعاصی منا العذاب ضعفین وواللہ انی لارجوان یوتی المحسن منا اجرہ مرتین انتہی اور یہ روایت قرآنیہ یا نساء النبی من یات منکن بفاحشۃ مبینۃ یضاعف لہا العذاب ضعفین وکان ذلک علی اللہ یسیرا ومن یقنت منکن للہ ورسولہ وتعمل صالحا نوتہا اجرہا مرتین واعتدنا لہا رزقا کریما صاف مدل اس امر پر ہے کہ انتساب الی الصالح باعث تضاعف اجر اعمال صالحہ کا اور تضاعف عذاب اعمال خبیثہ کا ہوتا ہے نہ یہ کہ مطلقا اعمال خبیثہ معفو ہو اور اصحاب اعمال سیئہ صرف بوجہ انتساب الی الصالح کے ناجی ہو جاویں کیونکہ حق جل شانہ نے ازواج نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر تضاعف عذاب کی بر تقدیر

ارتکاب انکے فواحش کو دی اگر مطلق انتساب الی النبی باعث نجات ہوتا یہ مضمون
نازل نہوتا اور نسب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم یا نسب صدیقی یا علوی یا نسب کسی
اور صالح کا نفع دنیا بروز قیامت باین معنی کہ اگر وہ شخص اعمال صالحہ کرے تو یہ نسبت
اپنے امثال کے درجہ زائد باوے صحیح ہے یا یہ کہ وہ شخص جسکی طرف انتساب ہے
بہ نسبت اور شخصون کے اسکی طرف زائد التفات کرے اور شفاعت کرے اور باین
معنی کہ شخص منتسب باوجود اعمال قبیحہ کے صرف بوجہ شرافت نسبیہ حق جل شانہ کے
نزدیک مغفور ہوجاویگا اور باوجود اعمال سیئہ صرف انتساب الی الصالح کے ذریعہ سے
نزدیک حق تعالی کے مکرم ہوگا اور مطلقا عذاب سے نجات پاکے مرحوم ہوگا محض خلاف ہے
نص قرآنی ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم اسکے غلط ہونے پر شاہد عدل ہے امام
...ت الرازی کی تفسیر کبیر میں تفسیر اس آیت میں مرقوم ہے فان قیل هذا یفید
عدم اعتبار النسب لیس کذلک فان للنسب اعتبارا عرفا وشرعا حتی لا یجوز
تزویج الشریفة بالنبطی قلنا اذا جاء الامر العظیم لا یبقی الامر الحقیر معتبرا وذلک
فی الحس والشرع والعرف اما الحس فلان الکواکب لا تری عند طلوع الشمس
وجناح الذباب دوی عند ما یکون رعد قوی واما فی العرف فلان من جاء مع الملک
ما یبقی له اعتبار ولا التفات اذا عرفت هذا ففی الشرع کذلک اذا جاء الشرف الدینی
الالهی لا یبقی لما مر هناک اعتبار لا لنسب ولا لنسیب الا تری ان الکافر وان کان
من اعلی الناس نسبا والمؤمن وان کان ادونهم نسبا لا یقاس احدهما بالاخر
وکذلک ما یصلح للمناصب الدینیة کالقضاء والشهادة فکل شریف ووضیع اذا
کان دینا صالحا عالما ولا یصلح لشیء منها فاسق وان کان قرشی النسب وفاروقی
النسب لکن اذا اجتمع فی اثنین الدین المتین ولاحدهما نسیب ترجح بالنسب عند
الناس لا عند اللہ لان اللہ یقول وان لیس للانسان الا ما سعی وشرف النسب

لیس مکتسبا ولا یحصل بسعی انتہی اور محمد بن عبد الباقی زرقانی شرح مواہب
لدنیہ میں لکھتے ہیں انما ینظر للاصل والعنصر عند التحلی بالفضائل والتخلی عن
الرذائل انتہی اور مسند احمد بن ابو نصر سے مروی ہے حدثنی من شہد خطبۃ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم بمنی وھو علی بعیر یقول یا ایھا الناس ان ربکم واحد
وان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لاسود علی احمر الا بالتقوی خیرکم
عند اللہ اتقاکم اور صحیح مسلم وغیرہ میں ابو ہریرہؓ سے مروی ہے قال رسول اللہ صلعم
من بطأ بہ عملہ لم یسرع نسبہ اور ابن جریر وغیرہ نے روایت کی ہے قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یسألکم عن احسابکم ولا عن انسابکم یوم القیامۃ
الا عن اعمالکم اکرمکم عند اللہ اتقاکم اور کتاب الادب المفرد میں بخاری نے ابو ہریرہؓ
سے روایت کی قال رسول اللہ صلعم ان اولیائی یوم القیامۃ المتقون وان کان
اقرب من نسب اور معجم طبرانی میں حدیث معاذ میں مروی ہے لما بعثہ رسول اللہ
الی الیمن خرج معہ یوصیہ ثم التفت الی المدینۃ فقال ان ھؤلاء اھل بیتی یرون
انھم اولی الناس بی ولیس کذلک انما اولیائی المتقون من کانوا وحیث کانوا
اور صحیح بخاری میں عمرو بن العاص سے مروی ہے سمعت رسول اللہ صلعم یقول جہارا
غیر سران آل نبی فلان لیسوا لی باولیاء انما ولیی اللہ وصالح المؤمنین ھذا لفظ
مسلم اور بخاری نے اسقدر زائد روایت کیا ہے لکن لھم رحم سابلھا ببلالھا
یعنی اصلھا بالشفاعۃ اور اربعین طائی میں فضیل بن مرزوق سے مروی ہے
سمعت الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب یقول لرجل یغلوا فیھم ویحکم احبونا
فان اطعنا اللہ فاحبونا وان عصینا اللہ فابغضونا فقال الرجل انکم لذو قرابۃ من
رسول اللہ واھل بیتہ فقال ویحکم لو کان اللہ نافعا بقرابۃ من رسول اللہ بغیر
عمل بطاعتہ لنفع بذلک من ھو اقرب الیہ منا اباہ وامہ والی لخائف ان یضاعف

للعاصينا العذاب ضعفين اور دهذه الاخبار والآثار السمهودی فی مواضع
متفرقة من الجواهر ان سب سے یہہ معلوم ہوتا ہے کہ مجرد انتساب الی الرسول
باعث مغفرت وکرامت کا نہین ہوسکتا ہے جب تک کہ اوسکے ساتھہ تقوی منضم
نہو ہرگاہ نسب نبوی کا یہہ حال معلوم ہوا نسب صدیقی وغیرہ کا بدرجہ اولے
یہی حال ہوگا ہان نسب نبوی اسقدر مفید ہوگا کہ اولا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اپنی اولاد کی شفاعت فرماوینگے اور بہ نسبت عامہ مومنین کے ابتدا ہر توجہ انکی طرف
فرماوینگے جیسا کہ حدیث ابن عمر سے ہے قال رسول اللہ صلعم اول من اشفع من امتی اهل بیتی
ثم الاقرب فالاقرب من قریش والانصار ثم من آمن بی واتبعنی من اهل الیمن ثم
سائر العرب ثم الاعاجم واول من اشفع له اولو الفضل جو طبرانی نے روایت کی ہے
وعلی ما اورده السیوطی نے البدور السافرة فی احوال الآخرة ثابت ہے وهذا هو الفرق
بین السادات وعامة المومنین نے باب الشفاعة لا ان السادات ناجون مطلقا ولو
کانوا فجارا ملا علی قاری بھی رسالہ تحقیق الاحتساب فی تدقیق الانتساب مین تفسیر آیہ
فلا انساب بینهم یومئذ مین لکھتے ہین ای دان الانساب تنقطع بل المراد ان احد مجرد
النسب لا یرتفع لان مدار الدین یوم الجزاء علی التقوی انتہی اور یہی لکھتے ہین ثم
اعلم ان مجرد النسب بدون کسب الحسب تعلم العلم والادب غیر معتبر فی المذهب
انتہی اور یہی لکھتے ہین فالمدار علی العلم والتقوی لا علی مجرد النسب المعتبر فی
الدنیا دون العقبی انتہی اور یہی معنے ہین بقای نسب نبوی صلعم کے بروز قیامت
جو مفاد حدیث کل نسب وسبب منقطع یوم القیامة الا سببی ونسبی اخرجه البزار
والطبرانی والبیهقی وابو نعیم والحاکم وغیرہم اور حدیث ان الانساب تنقطع یوم
القیامة غیر نسبی وسببی وصهری اخرجه احمد والطبرانی والحاکم وغیرہم سے ہے
چنانچہ تفسیر اسکی دوسری حدیث مین مروی ہے قال رسول اللہ صلعم ما بال اقوام

یزعمون ان قرابتی لا تنفع ان کل سبب ونسب منقطع یوم القیامۃ الا نسبی
وسببی وان رحمی موصولۃ فی الدنیا والآخرۃ اخرجہ البزار وغیرہ اور ایسیہی
دوسری روایت میں ہے قال رسول اللہ صلعم ما بال رجال یقولون ان رحم رسول اللہ صلعم
لا ینفع قومہ یوم القیامۃ بلی وان رحمی موصولۃ فی الدنیا والآخرۃ وانی ایہا
الناس فرط لکم علی الحوض اخرجہ احمد والحاکم والبیہقی وغیرہم الحاصل قرابت
نبوی کو مطلقا غیر نافع کہنا اور سادات وعامہ مؤمنین کو من کل الوجوہ مساوی
سمجھنا تفریط ہے اور اوسکو ایسا نافع سمجھنا کہ باوجود ارتکاب فواحش صرف انتساب
الی النبی کو باعث استحقاق نجات جاننا افراط ہے وخیر الامور اوسطہا اس
تفصیل سے جواب سوال سوم وچہارم کا بھی معلوم ہوگیا حاجت تفصیل کی نہیں
ہے نسب نبوی صلعم کہ جسکی نفع وبقا کی خبر اخبار میں وارد ہوئی جب بانفرادہ باعث
نجات واکرمیت عند اللہ بدون انضمام تقوی نہوا البتہ باعث استحقاق زائد فضیلت
محمدیہ ہونا ثابت ہوا نسب صدیقی یا علوی یا کسی اور ولی وصالح کا کیونکر
بانفرادہ منشا نجات ہوسکتا ہے اور جواب سوال دوم کا یہ ہے کہ کسی سید کا
مرنا بحالت سوء خاتمہ وزوال ایمان اسکا امتناع عقلاً وشرعاً نہیں ثابت
ہے اور ہر سید کا مطلقاً عذاب جہنم سے نجات پاجانا اور ابتداءً جنت میں داخل
ہوجانا نصوص معتبرہ سے نہیں ثابت ہے بلکہ عمومات قرآن اور احادیث اسکے
خلاف پر دال ہیں باقی وہ حدیثیں کہ اسعاف الراغبین وجواہر العقدین
وغیرہ میں مذکور ہیں کہ جنکا مفاد وملخص یہ ہے کہ اہل بیت وسادات کے
حق میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے دعای نجات فرمائی اور پروردگار نے
وعدہ اس امر کا فرمایا کہ اولاد فاطمہ پر جہنم حرام ہے اور اہل بیت پر عذاب نہوگا
وہ سب عام مخصوص البعض ہیں اور محمول ہیں اوپر صلحا ومتقین کے

یا ضرف اولاد صلبی فاطمہ پر ابن عراق تنزیہ الشریعۃ عن الاخبار الموضوعۃ
مین بعد ذکر حدیث ان فاطمۃ احصنت فرجہا فحرمہا اللہ وذریتہا علی النار
لکھتے ہین مما یدل علی ان الحدیث لیس موضوعا جزم ما عند ابن الجوزی انہ
قال ان ثبت الحدیث فھو محمول علی ذریتہا الذین ھم اولادھا خاصۃ فان
الحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ وعلی ذلک حملہ محمد بن علی بن موسی الرضا
فقال ھو خاص بالحسن والحسین واللہ اعلم وروی العقیلی عن ابی کریب انہ
قال ھذا للحسن والحسین ولمن اطاع اللہ منہم انتہی اور اس قسم کی حدیثین جو فضائل
اہلبیت مین وارد ہین نظیر انکی بہت سی احادیث صحاح ستۃ وغیرہ مین مروی
ہین کہ جنمین خاص خاص عمل صالح کے کرنے والے پر حکم وجبت لہ الجنۃ یا حرمت
علیہ النار یا فقد دخل الجنۃ یا فقد امن العذاب ونحو ذلک کا دیا گیا ہے چنانچہ
ناظر کتب احادیث پر مخفی نہین ہے پس لازم آتا ہے کہ اصحاب اون اعمال صالحہ
کے بہی اگرچہ سیکڑون کبائر کرین کبہی جہنم مین داخل نہون یا وہ لوگ سوء خاتمہ
سے آمن ہو جاوین اور بہ برکت اوس عمل صالح کے جو اونسے صادر ہوا یہہ
سمجہہ لین کہ ہمکو خوف نہین خاتمہ خواہ مخواہ ہمارا بخیر ہوگا اور باقتضا اوس
حدیث کے ضرور ہمکو مغفرت ونجات حاصل ہوگی حاشا وکلا ھذا لم یقل بہ
احد من الفقہاء والمحدثین والعلماء المعتبرین کما لا یخفی علی من طالع کتب
الکلام والفقہ والحدیث فالجواب الجواب واللہ اعلم بالصواب حررہ الراجی
عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

كتاب النكاح

استفتا زید نے واسطے رخصت کرا لانے اپنی زوجہ ہندہ کے عدالت
مین نالش کی ہندہ جو بالغہ عاقلہ ہے وہ دو عذر پیش کرتی ہے اول یہہ کہ زید
نا قابل مقاربت یعنے عنین ہے ثانیا یہہ کہ دین مہر معجل تہا ابہی تک وہ ادا نہین ہوا

ان وجوہ سے وہ اپنے شوہر کے گھر جانے سے انکار کرتی ہے پس آیا وہ عورت شرعاً مجبور کیجا سکتی ہے یا نہیں بینوا توجروا

ہو المصوب اس صورت مین عذر دوم کا اعتبار کیا جاویگا اور عورت تا ادای مہر معجل اپنے گھر سے جانے پر مجبور نہ کیجاویگی درمختار مین ہے ولها منعه من الوطی ودواعیه والسفر بها ولو بعد وطی وخلوة رضیتهما لاخذ ما بین تعجیله من المهر کله او بعضه او اخذ قدر ما یعجل لمثلها عرفا به یفتی لان المعروف کالمشروط انتهی ملخصاً اور طحطاوی حاشیہ درمختار مین ہے قوله والسفر الاولی التعبیر بالاخراج کما عبر به فی الکنز لیعم الاخراج من بیتها کما قاله شارحوه انتهی اور بحر رائق مین ہے اطلق المصنف الاخراج فیشمل الاخراج من بیتها ومن بلدها فلیس له ذلك انتهی اور عذر اول مانع رخصت ہونے کا نہین ہے بلکہ مسئلہ نکاح عنین کا حکم دیا جاوے گا واللہ اعلم حررہ ابو الحسنات محمد عبد الحی عفا اللہ عنہ

استفتا ما قولکم فی هذه المسئلة اگر کسی دختر نابالغ کا باپ جو ولی ہے فضول خرچ اور سفیہ ہو اور وہ جائداد نابالغہ کی برباد و ضائع کرتا ہو تو اس صورت مین نابالغہ کا شوہر یا کوئی اور قریب بمقابلہ باپ کے ولی جائز و مہتمم املاک نابالغہ شرعاً ہو سکتا ہے جو حفاظت جائداد نابالغہ کی کرے یا بمقابلہ باپ کے باوجودیکہ وہ مبذر ہے کوئی دوسرا شخص مہتمم اوسکی املاک کا نہین ہو سکتا بینوا توجروا

ہو المصوب ایسی صورت مین کہ باپ مسرف و مبذر ہے حاکم وقت کو چاہیے کہ اوسکے قبضہ سے جائداد نکال کے کوئی وصی مقرر کر دے کہ وہ حفاظت جائداد کرے تنقیح الفتاوی الحامدیۃ مین ہے فی الولوالجیة والخلاصة لو کان الاب مبذراً متلفاً مال ابنه الصغیر فالقاضی ینصب وصیا ینزع مال ابنه عن یده ویحفظه انتهی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا بعض زنان ہند چوں از قومہ بسجدہ میروند اول بتورک نشسته بستر بہمان حالت تورک سجدہ میسازند و جمیع سجدات متورکانہ ادا میسازند و ہر دو پارا بجانب راست کشیدہ بعض علما نفی آن میکنند و میگویند کہ نسوان عرب چنین نمیکنند بلکہ در سجدہ پارا مثل مردان قائم و انگشتان را متوجہ بقبلہ میدارند و فعل نسوان ہند بلا دلیل است درین باب انچہ حق باشد بیان کردہ شود

ہو المصوب اصل این است کہ از احادیث برای نسوان اختیار صورتیکہ برای ایشان ستر باشد ثابت است حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر می نویسد اخرج ابوداود فی المراسیل عن یزید بن ابی حبیب انه مر علی امرأتین تصلیان فقال اذا سجدتما فضما بعض اللحم الی الارض فان المرأة فی ذلک لیست کالرجل ورواه البیهقی بطریقین موصولین لکن فی کل منهما متروک انتهی و در مسند الامام شرح مسند الامام لعلی القاری مذکور است ابوحنیفة عن نافع عن ابن عمر انه سئل کیف کان النساء یصلین علی عهد رسول اللہ صلعم فقال کن یتربعن ثم امرن ان یحتفزن هو بالحاء المهملة والفاء والزای المعجمة ای یضممن اعضاءهن بان یتورکن انتهی ازین جہت فقہا در کتب خود فروع کثیرہ برائی نسوان ذکر کردہ اند کہ دران شرکت مردان نیست منجملہ آن اینہم است کہ در سجدہ نصب قدمین مثل مردان نسازند در بحر الرائق می نویسد لا تنصب القدمین کما ذکرہ فی المجتبی انتہی و در جامع الرموز است والمرأة تخفض ای توقع الخفض المعهود فلا تنصب اصابع القدمین ولا تبدی الضبعین الخ پس نہ قائم کردن زنان ہند ہر دو پا را وقت سجدہ موافق اقوال فقہا است و اما جلوس تورکی پس در ہر دو قعدہ تشہد نسوان را تورک مسنون است چنانکہ حموی در حاشیہ اشباہ می نویسد قولہ وتتورک

ای فی حال جلوسها للتشهد انتهی نه درمیان تعمه رسی و الله اعلم حرره ابو الحسنات محمد عبد الحی عفی عنه

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین که شخصی که امامت یک جماعت صلوة عید نموده باشد امامت جماعت دیگر لصلوة مذکور کردن میتواند یا نه خواه آن جماعت دیگر همون روز باشد یا بوجه کدامی امر روز دیگر شود و همون مسجد یا مکان باشد یا جای دیگر و بروز دیگر جماعت عید ادا نمودن جائز است یا نه خصوص وقتیکه امام جماعت روز اول و روز دوم هر دو یک باشد بینوا توجروا

هو المصوب از مقررات فقهای حنفیه که در جمله کتب شان مسطور است این است که نماز عید واجب است و این هم از مقررات است که واجب و فرض که یک مرتبه ادا کرده بار دیگر اگر ادا کرده شود آن نفل خواهد گشت و این هم مقرر است که اقتدای مودی فرض و واجب خلف متنفل ناجائز است و این هم ثابت است که ادای نفل بجماعت علی سبیل التداعی مکروه است تفصیل این جمله امور در کتب فقه مثل در مختار و حواشی آن و بحر الرائق و شرح منیه وغیره موجود است بنا برعلیه در صورت سوال امام جماعت اولی هرگاه یک مرتبه نماز عید ادا کرده وجوب از ذمه اش ساقط گردید پس امامت آن برای جماعت ثانیه جائز نخواهد شد چه مقتدیان جماعت ثانیه اگر صلوة عید بواجب ادا میسازند نماز شان بسبب متنفل بودن امام غیر جائز و اگر نفل ادا میسازند ادای نفل بجماعت علی سبیل التداعی لازم خواهد شد و اگر بروز اول امام نیت نفل کرده همین فساد بآن هم لازم خواهند آمد و بروز دوم نماز عید بعذر جائز است اگر بروز عید ادا نشده باشد فاما ادای نماز عید دو روز پس جواز آن غیر ثابت والله اعلم حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی والخفی

استفتا چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که امامت نماز عید در مسجد محله باجتماعی نموده که منع فتوای مفتی شرع بود ...

که از حکم مفتی شرع خلاف [illegible] زید [illegible] روز دوم بگمان امیری نماز عید ادا نمود و زید مذکور
حسب ایمای مقتدیان در آن [illegible] امامت نمود امام مقتدیان نیت روز اول نمود نه خواه
روز دوم پس از این امامت جائز است یا نه و نماز هر دو یوم صحیح شد یا نه بینوا توجروا
هو المصوب در در مختار مینویسد و لو کانوا ببلدة لا حاکم فیها صاموا بقول ثقة
و افطروا باخبار عدلین مع العلة للضرورة انتهى و در رد المحتار مینویسد قوله صاموا
ای افتراضا قوله و افطروا [illegible] لا بأس الظاهر ان المراد به الوجوب ایضا انتهى
ملخصا بنا بر این در صورت سوال هرگاه مفتی فتوی افطار داده بر تمام کسان افطار لازم
شده و ادای نماز عید در آن روز واجب گشته پس زید بروز اول اگر فتوی مفتی تسلیم
نکرده [illegible] نماز عید بر خود واجب نفهمیده امامت کرده نماز مقتدیان که مودی نماز
عید بودند بسبب اقتدای او فاسد گشته و وبال آن بر ذمه امام لازم گردیده و اگر
نماز عید واجب ادا کرده امامتش بروز دوم مفسد گردیده والله اعلم حرره الراجی
عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله عن ذنبه الجلی و الخفی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای شریعت محمدیہ اس صورت میں کہ قصبہ
دیوبند میں پانچ آدمیوں نے ہلال رمضان شریف کو جمعہ کے روز کہ جسکا انتیس
تاریخ ہونا بشہادت ایک مرد اور خطوط مختلفہ اطراف و جوانب سے ثابت ہو چکا تھا
باوجود موجود ہونے ابر کے دیکھا پھر انہوں نے حاجی محمد انور صاحب کے پاس گواہی
دی اور انہوں نے ہلال کی شہادت کو قبول کیا اور اونکے نزدیک اور حاجی عابد حسین
کے نزدیک بھی گواہوں کی عدالت بھی تحقیق تام کے ساتھہ ثابت ہوئی اور باقی
مسطور الحال پر بعد قبول ہو جانے گواہی کے شہر میں منادی حاجی عابد حسین صاحب
نے کروائی اور سب شہر والوں نے ہفتہ کے روز روزہ رکھا اور کسی نے مخالفت نہ کی
پھر جب تیس روزے پورے ہو چکے تو شام تک باوجودیکہ مطلع صاف تھا چاند نظر نہ آیا

ہمکو تو یون ہی لازم تھا کہ حکم عید کرتے چنانچہ عبارت درمختار وغیرہ کی اسپر شاہد
ہے کہ بعد صوم ثلثین بقول عدلین یحل الفطر لیکن بعد صلوٰۃ مغرب کے چونکہ
آدمیون نے جو خارج مصر سے چاند دیکھکر آئے اونہون نے روبرو مولانا مولوی
محمد یعقوب صاحب کے حاضر ہوکر گواہی دی اور اونہون نے قبول کی اور شہر کے متعدد
جگہہ سے خبرین آئین کہ فلانے مرد نے یا فلانی عورت نے چاند کو دیکھا ہے اور فلان
مکان بلند پر دو آدمیون نے دیکھا ہے اگر جمع عظیم کا خیال ہو تو عبارت درمختار کی
ملاحظہ فرمایئے قیل بلا علۃ جمع عظیم یقع العلم بخبرہم وہو مفوض الی رای الامام
من غیر تقدیر بعدد علی المذہب وعن الامام انہ یکتفی بشاہدین واختارہ فی البحر
وصحح فی الاقضیۃ الاکتفاء بواحد ان جاء من خارج مصر او کان علی مکان مرتفع اختارہ
ظہیر الدین تو اوسوقت مولانا صاحب موصوف نے جمع عظیم مین بلند آواز سے پکار کر فرمایا
کہ ہمکو اس گواہی سے یقین حاصل ہوگیا ہے اور کل نماز عید کی ضرور ہوگی اور اگر بالفرض
یہہ گواہ بھی نہوتے تو ہمکو کل عید کرنے مین کچھہ نقصان اور ملامت نہ تھی اسوقت
یہہ سب کتابین فقہ کی موجود ہین جن صاحب کو کچھہ شک و شبہہ ہو نکال لین اوسوقت
سب نے حکم کو تسلیم کیا اور کسی نے چون و چرا نکی اور منادی بھی کی گئی اور صبح کے وقت
مختلف قصبات اور دیہات سے بھی چاند دیکھنے کی خبرین آئین اور نماز عید کی پڑھی گئی
مگر چند آدمیون نے انکار کیا اور شریک نہوئے دوسرے روز مولوی عبد الحق صاحب
جو ہمارے ساتھہ روزہ کے افطار کرنے اور صلوٰۃ عید کے بلکہ بعد شریک تھے اونکو
مخالفین نے امامت کے لیئے طلب کیا وہ فوراً اونکے ساتھہ روانہ صلوٰۃ عید کے لیئے
ہوئے اتفاقاً وہان ایک شخص اور لگ گئے امامت اونکی کی لیکن خطبہ مولوی عبد الحق صاحب
نے پڑھا لہذا آپ سب صاحبون کی خدمت شریف مین عرض ہے کہ موقع امامت
ہم ہین یا وہ غلطی جسسے ہوئی یا اونسے یہہ منافقانہ چال اونسے ہوئی یا ہمسے

اگر اونسے غلطی ہوئی ہو تو اسپر مہر کرنا وہ ہمارے حکم کو غلط کہتے ہین اور اگر ہمسے
قصور ہوا ہے اور غلطی ہوئی تو مطلع کرنا جزاکم اللہ خیر جزاء اور اگر ہم الحب للہ
البغض للہ کا خیال کرکے کچھ تھوڑا سا اونسے اعراض کرین تو بھی ہے یا نہین

هو المصوب ماہر ضوابط شرعیہ و واقف کتب فقہیہ پر مخفی نہین ہے کہ اس صورت
مین خطا مخالفین سے ہوئی اور قابل ملامت وہی لوگ ہین بلکہ بسبب نہ تسلیم کرنے شہادت
وحکم مفتی ثقہ کے گناہ اونپر لازم مناسب ہے کہ اونکی تفہیم بطور مناسب کیجاوے
اور اونکی شبہات رکیکہ کا دفع کردیا جاوے اور اگر وہ نہ تسلیم کرین تو مقتضای قول
حق جل شانہ علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم کہ مصداق اوسکا یہی زمانہ
پر جہالت وفتن ہے اور مضمون حدیث دع عنك امر العوام پر عمل کیا جاوے واللہ اعلم
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین محمدی صلعم اس مسئلہ مین کہ ایک شہر مین
۲۸ شعبان کو کہ بعض جگہہ کے ایک خط سے اوس روز وہان ۲۹ کا بھی خیال تھا چند
شخصون نے اگر شہادت رویت ہلال رمضان شریف کی دی مفتی نے شہادت
قبول فرما کر حکم روزہ کا دیا جبکہ تیس روزے پورے ہوچکے اور اوس روز مطلع صاف
تھا کسیطرح کی کدورت نہ تھی ہلال شوال وہان کسیجگہہ کسیکو نظر نہ آیا مگر جس محلہ کے
آدمیون نے ہلال رمضان کی شہادت دی تھی اوسی محلہ کے لوگون نے کہ چند
شخص تھے اگر شہادت رویت ہلال شوال کی دی مفتی نے حکم افطار کا دیا اور عید الفطر
کی بھی مگر دو سو آدمیون نے اونکی شہادت کو قابل سند نہ جانکر اوس روز تراویح
بھی پڑہی اور روزہ بھی رکہا دوسرے دن کہ سب شہر مین عید تھی اونہونے بھی عید کی
ان لوگون کے واسطے کیا حکم ہے آیا وہ کافر یا منکر کہلا سکتے ہین یا نہین اور وہ اس
سبب ہوگئی کہ اونسے ترک سلام علیک کیا جاوے اور مصافحہ اونسے چہوڑا جاوے یا نہین

اور عید کیروز کی صبح تہی یا شگل کی اور ایک شخص ایسا ہے کہ اول روز سب کے ساتھ افطار
اور عید کر چکا تہا مگر جبکہ اوسکو یہ خبر معتبر ملی کہ اوس روز کسی جگہہ پر عید نہین ہوئی
فقط اوسی شہر مین ہوئی ہی تو اوسنے دوسری روز بہ نظر احتیاط دوسرے دن
عید مین جاکر نماز پڑہ لی اب اوس شخص کے واسطے کیا حکم ہے آیا وہ اس عمل سے کافر
یا منافق کہلا سکتا ہے یا نہین اور اوسکے پیچہے نماز جائز ہوگی یا نہین اور جو لوگ اول
روز افطار کر چکے ہین اور نیز چونکہ سب جگہہ اوس روز روزہ تہا قضا اوس روزہ کی
آویگی یا نہین - بینوا توجروا

ہو المصوب ہرگاہ مفتی نے شہادت ہلال رمضان و ہلال شوال کو قبول کرکے
حکم صوم و افطار کا دیا سب لوگون کو اوسکی تعمیل لازم و واجب ہوگی در مختار مین ہے
لو کانوا ببلدة لا حاکم فیها صاموا بقول ثقة وافطروا باخبار عدلین مع العلة
للضرورة انتہی اور رد المحتار مین ہے قوله صاموا ای افتراضا قوله وافطروا
غیره لا باس والظاهر ان المراد به الوجوب انتہی بناءً علیه جن لوگون نے باوجود
گذرنے شہادت و حکم مفتی کے افطار نہ کیا اور دوسرے دن تعید کی وہ گنہگار ہوئے
اور نیز توبہ لازم ہے مگر اس سے وہ کافر نہین ہوگئے اور جو دوسرے دن جسنے نماز
پڑہی باوجودیکہ اول روز پڑہ چکا تہا اوسنے فعل جہالت و حماقت کا کیا کیونکہ دو
دن نماز عید نہین چاہیئے مگر یہہ کہ اول روز کسی وجہ سے نہ پڑہی گئی ہو اور فقط یہہ شبہ
کہ اوس روز کسی جگہہ عید نہین ہوئی بعد گذرنے شہادت و حکم مفتی کے غیر معتبر
و لغو ہے اور جن لوگون نے بربناے حکم مفتی افطار کیا اونپر قضا اوس روز کی کہ اور
مقامات مین وہان روزہ تہا نہین لازم ہے بلکہ اونپر بہی لازم تہا جو اونہون نے
کیا کسی جگہہ عید نہونا مستلزم اسکو نہین کہ جہان شہادت گذر جاوے وہان بہی
عید نہووے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی

واستشہاد موافق شرع شریف کے عمل مین نہین آئی تہی کیونکہ دو لوگ جن سے علم
بیع کا شفیع کو حاصل ہوا تہا بقول شفیع اوسوقت موجود تہے شفیع نے اوسکو چہوڑکر
طلب استشہاد بقول خود بائع غیر ذی ید سے جو ایک گاؤن مین شہر سے بفاصلہ
ایک کوس کے رہتا تہا کی وطلب مواثبت واستشہاد منظرہ اسپنے مین شفیع نے حدود
اربعہ مکانات مشفوعہ کا بیان نہین کیا ہے پس قریب کو چہوڑکر بعید سے استشہاد کرنا
وبصورت موجود ہونے گواہ کے اپنی طلب پر گواہ نکرنا وحد ود اربعہ مکانات مشفوعہ کا
بیان نکرنا بموجب فتاوی عالمگیری وشامی وہدایہ وغیرہ کے مبطل شفعہ ہے بموجب
کتب مذکورہ یہہ بہی اعتراض کرتا ہے کہ چونکہ طلب استشہاد خود بقول شفیع بتوقف
عمل مین آئی لہذا وہ بہی مبطل شفعہ ہے بنابرآن سوال یہہ ہے کہ آیا طلب مواثبت
واستشہاد موافق شرع شریف مذہب حنفیہ کے جانب شفیع کے عمل مین آئی ہے
یا نہین یا کہ اعتراضات مظہر مشتریہ صحیح ہین اور وارد ہوتے ہین بینوا توجروا

ہوالمصوب عذر اول کہ شفیع نے دونون طلب کے وقت حاضرین کو گواہ نہین
بنایا پس اسوجہ سے کہ گواہ بنانا طلب مواثبت مین لازم نہین غیر معتبر ہے ہدایہ مین ہے
والاشہاد فیہ لیس بلازم وانما ہو لنفی التجاحد انتہی اور نہایہ حاشیہ ہدایہ مین ہے
وذلک لان طلب المواثبۃ لیس لاثبات الحق وانما شرط ہذا الطلب لیعلم انہ غیر
معرض عن الشفعۃ وغیر راض بجوار ہذا الدخیل والاشہاد لیس بشرط فیہا انتہی
اور عنایہ حاشیہ ہدایہ میں ہے کہ الاشہاد فی ذلک لیس بشرط انتہی اور در مختار کے باب
طلب الشفعہ مین ہے الاشہاد فیہ لیس بلازم بل لمخافۃ الجحود انتہی اور طلب اشہاد
مین جو بعد طلب مواثبت کے بائع یا مشتری یا نفس شئے مبیع کے پاس ضرور ہے اگرچہ
ظاہر ہدایہ اور بہت کتب فقہ سے معلوم ہوتا ہے کہ گواہ بنانا ضرور ہے مگر معتبر یہ ہے
کہ اس طلب مین بہی ضرور نہین ہے رد المحتار حاشیہ در المختار مین ہے اقول ظاہر

عبارتهم لزوم الاشهاد فیه لکن رایت فی الخانیة انما یسمی الثانی طلب الاشهاد
لا لان الاشهاد شرط لیمکنه اثبات الطلب عند جحود الخصم انتهی اور شرح الاکمل
حاشیہ ہدایہ میں ہے یمکن ان یمنع لزوم الاشهاد فی طلب التقریر یعنی طلب الاشهاد
ایضا بناء علی ما ذکره قاضیخان فی فتاواه حیث قال وانما یسمی الثانی طلب
الاشهاد لان الاشهاد شرط بل لیمکنه اثبات الطلب عند جحود الخصم انتهی فانه
یدل علی ان الاشهاد فی طلب التقریر لیس بلازم بل انما هو لنفی التجاحد کما
فی طلب المواثبة وبناء علی ما ذکره صاحب الهدایة حیث قال واما الاشهاد علی
هذا الطلب فلیس بشرط وانما هو لتوثقه علی تقدیر الانکار کما فی طلب الاول انتهی
اور عذر دوم اسوجہ سے غیر معتبر ہے کہ طلب اشہاد مین اسی قدر ضرور ہے کہ یہ
طلب بائع کے پاس ہو یا مشتری کے پاس یا شئے مبیعہ کے پاس عام ازینکہ بائع یا مشتری
ذو الید ہو یا نہو اور ذو الید کو چھوڑ کے غیر ذو الید کے پاس طلب کرنا مبطل شفع
نہین ہے رد المحتار مین باب ما یبطل الشفعۃ مین ہے تقدم انه یصح الاشهاد علی المشتری
وان لم یکن الشقص فی یده وکذا علی البائع وان لم تکن الدار فی یده استحسانا کما
ذکره شیخ الاسلام انتهی اور فتاوی عالمگیریہ مین ہے ان کان المبیع فی ید المشتری
ذکر الکرخی فی النوادر انه لا یصح الاشهاد علی البائع ونص محمد فی الجامع الکبیر انه
یصح الاشهاد علیه بعد تسلیم المبیع استحسانا [illegible] کذا فی محیط السرخسی انتهی اور عذر عدم
بیان حدود مکان کا بھی غیر معتبر ہے اسوجہ سے کہ اگرچہ ہدایہ وغیرہ کی ظاہر عبارات
سے معلوم ہوتا ہے کہ ذکر حدود ضرور ہے لیکن معتمد یہہ ہے کہ یہہ شرط اولویۃ ہے
نہ شرط لزوم جامع الرموز مین ہے لا بد ان یبین حدود الدار مع کل واحد من
مراتب الثبوت کما فی قاضیخان لکن فی الکافی وغیره ان تبیین هذه الامور لیس مما
لا بد منه انتهی اور عذر توقف کا طلب اشہاد مین اسوجہ سے غیر معتبر ہے کہ طلب اشہاد کو

کہ جیسے فی الفور ہونا نہیں ضرور ہے اور نہ کوئی مدت خاص بلکہ مقرر ہے کہ اوسکی
تاخیر کرنا مبطل شفعہ ہووے بلکہ مدار تمکن پر ہے جیسا کہ جامع الرموز میں ہے
انما ذکر کلمۃ ثم اشارۃ الی ان مدۃ ہذا الطلب لیست علی فور المجلس بل مقدرۃ
بمدۃ التمکن من الاشہاد کما فی النہایۃ وغیرہ انتہی باقی یہ عذر کہ قریب کو چھوڑکے
شفیع نے بعید کے پاس طلب اشہاد کیا علی الخصوص جبکہ بعید یعنے بائع اوس مصر میں تہا
اور مکان مشفوع بہ اور مشتری شہر میں تہا پس اگرچہ یہ امر مختلف فیہ ہے کہ قریب
کو چھوڑکے بعید سے طلب کرنا مبطل شفعہ ہے یا نہیں لیکن اکثر کتب معتبرہ سے
یہی معلوم ہوتا ہے کہ یہہ امر مبطل شفعہ ہے جامع الرموز میں ہے فیہ اشارۃ الی ان
لہ الاشہاد عند ابعد ہؤلاء مع الاقرب علی ما قال بعض المشائخ وذہب اخرون
الی انہ انما یشہد عند الاقرب کما فی المحیط وغیرہ انتہی اور حاشیہ درمختار مسماۃ
بتعالیق الانوار میں شرنبلالیہ سے منقول ہے لو قصد الابعد من ہؤلاء الثلثۃ
وترک الاقرب فان کانوا جمیعا فی المصر جاز استحسانا وان بعضہم فیہ والبعض
فی مصر اخر او فی الرستاق فقصد الابعد وترک الذی ہو فیہ بطلت شفعتہ
قیاسا واستحسانا کما فی التبیین اور رد المحتار میں خانیہ سے منقول ہے اگر کان
المتبایعان والشفیع والدار فی مصر والدار فی ید البائع فالی ایہم ذہب الشفیع
وطلب صح ولا یعتبر فیہ الاقرب والابعد لان المصر مع تباعد اطرافہ کمکان
واحد لا ان یختار علی الاقرب ولو یطلب فتبطل وان کان الشفیع وجد کذا فی مصر
اخر فالی ایہم ذہب صح وان احد المتبایعین فی مصر الشفیع فطلب من الابعد
بطلت انتہی اور ایسا ہی فتاوی عالمگیری وغیرہ میں ہے مگر یہہ حکم اوس صورت
میں ہے جبکہ اقرب کو بالکل ترک کردے اور ابعد سے طلب شفعہ کرے اور صورت
مسئول عنہا میں اقرب سے بالکلیہ ترک نہیں پایا گیا اس وجہ سے کہ شفیع نے

طلب اشہاد بائع و مشتری دونوں سے کی غایۃ الامر یہہ کہ اوسنے بائع کبھی بدین
خیال کہ وہ قابض ہوگا اور کسی وجہ سے تقدیم کی اس لیے جسقدر تاخیر طلب
اشہاد کی مشتری سے لازم آئی وہ مبطل شفعہ نہین کیونکہ قرائن حالیہ اس امر
پر قائم ہین کہ یہہ تاخیر بغرض اعراض نہین اور ایسی تاخیر طلب اشہاد کی جو بغرض
اعراض ہو مبطل نہین عینی بنایہ شرح ہدایہ مین لکھتے ہین اما اذا کان ھناک
مانع والظاہر انہ ترک الاشہاد لا للاعراض فلا یسقط حقہ انتہی اور یہہ بھی
لکھتے ہین ثم اذا تأخر بعد تمکن کما اذا علم فی اللیل فاخر الی الصبح او اقیمت الصلوۃ
ویخاف فوت الصلوۃ فاخرہ لا یسقط شفعتہ انتہی علاوہ ازین شفیع نے جسوقت
طلب مواثبت دو گواہون کے سامنے کی اوسوقت وہ ایک دار مین او نہین دار ون
سے جنکی طلب مقصود تھی موجود تھا پس طلب اوسکی قائم مقام دونون طلب کے
ہوگئی اور تاخیر اقرب و تقدیم ابعد بھی نہین لازم آئی عینی شرح ہدایہ مین لکھتے
ہین فی مبسوط شیخ الاسلام الشفیع انما یحتاج الی طلب الاشہاد بعد طلب
المواثبۃ اذا لم یمکنہ الاشہاد عند طلب المواثبۃ بان سمع الخبر حال غیبۃ
البائع والمشتری والدار اما اذا سمع المشتری عند حضرۃ ھؤلاء وطلب
المواثبۃ واشہد علی ذلک فذلک یکفیہ ویقوم مقام الطلبین انتہی اور
یہہ بھی لکھتے ہین حتی لو سمع الشفیع عند حضرۃ احد من البائع والمشتری
او عند الدار ووجد عندہ طلب المواثبۃ واشہد علی ذلک یکفیہ ویقوم ذلک
مقام الطلبین کذا فی الفتاوی الظہیریۃ انتہی الحاصل صورت سوال مین
بحسب ضوابط شرعیہ تحقق طلب مواثبت و استشہاد کا ہوگیا اور حق شفعہ
ثابت ہوگیا اور اعتراضات مشتریہ کے قابل اعتبار نہین ہین واللہ اعلم
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا علمای دین و مفتیان شرع متین سے سوالات موافق تفصیل
ذیل کے ہیں امید کہ جوابات اونکے مدلل بآیات و احادیث یا قول فقہاے کرام مع
عبارت کتب فقہ تحریر فرماوین اِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ فقط
سلہ جب دن ابر وغبار آسمان پر ہو تو رویت ہلال رمضان کے واسطے ایک عادل
یا مستور الحال کی گواہی مقبول ہے پس اگر ایک رائی سے زیادہ ہون تو بہی
عدالت شرط ہے یا نہیں اگر نہین تو بروز ابر وغبار مافوق واحد کتنے شخص ہونا
چاہیئے سلہ ابر وغبار کے دن رویت ہلال شوال مین دو مرد عادل کی گواہی مقبول
ہے اور اگر دو سے زیادہ ہون اور زیادہ لوگون کو رویت ہو تو بہی اون سبکا
عدالت شرط ہے یا نہین اگر نہین تو کتنے اشخاص ہونا چاہیئے اور مطلع صاف ہو
پر تو شہادت جمع کثیر کی چاہیئے کہ اقل درجہ پچاس آدمی ہین مگر حالت غیم وغبار
مین اگر تین آدمی سے لیکر دس آدمی تک کو رویت ہو تو بہی عدالت ضرور ہے
یا محض اسلام بس ہے سلہ اگر ایک شہر مین رویت ہلال رمضان کی شنبہ کو ہوئی
اور دوسری شہر مین یکشنبہ کو اور کسینے اوس شہر مین اپنے کسی دوست یا قریبی کو
خط لکھا کہ یہان رویت شنبہ کو ہوئی مگر مینے نہین دیکھا یا لکھا کہ مینے بہی دیکھا
اس صورت مین اوسکی تحریر کے تمسک سے اوس شہر والون پر روزہ لازم آتا ہے
یا نہین اور شہادت خطوط سے ثبوت رمضانیت ہو سکتی ہے یا نہین اگر ہو سکتی
تو خط عامی کا طرف عامی کے یا خبر اخبار مطبوعہ کافی ہے یا کتاب القاضی الی القاضی
ضرور ہے چونکہ کتاب القاضی الی القاضی معاملات مین سوای حدود قصاص
کے واسطے دفع حرج کے جائز رہی ہین بشرط باین شروط کہ دو گواہ اوپر کتاب
اور مہر قاضی مرسل کے محکمہ مرسل الیہ مین معہ خط مسجل کے حاضر آوین پس شہادت
ہلال کے ساتھ بہی دو گواہ بابت کتابت اور مہر قاضی مرسل الیہ کے محکمہ مین حاضر

شرط ہے یا محض خط متضمن رویت کا کافی ہے ۲؎ خبر تار برقی سے رمضانیت
و عید الفطر ثابت ہوتی ہے یا نہیں ۳؎ شہر مین نماز عید الفطر کی مثلاً سہ شنبہ کو
ہوئی اور توپین موافق عادت کے چلین اور دیہات مین آواز سنائی دی گئی پس
دیہات کے لوگون کو توپو [illegible] روزہ افطار کرنے کا حکم ہے یا نہیں ۴؎
اگر ایک شخص یا دو شخص [illegible] ن خبر دی کہ کل چاند عید الفطر کا بلدہ مین
نظر آیا اور آج شہر مین [illegible] یہاتیون کو اونکے کہنے سے افطار کرنا چاہیے
یا نہیں یا کسی شخص نے کہ [illegible] قاضی نے مجھے خبر کرنے کو بھیجا ہے کہ آج عید ہے
پس اوسکے قول پر عمل کرنا چاہیے یا نہیں ۵؎ لکل اهل البلد رویتهم اس حدیث
پر عمل کرنا جائز ہے یا نہیں بینوا توجروا ۱ھ

و ب جواب سوال اول ظاہر کتب فقہیہ سے معلوم ہوتا ہے کہ ثبوت
[illegible] ن مین عدالت غیر مشروط ہے صرف مستور کافی ہے خواہ ایک ہو خواہ زیا
زیادہ کی حالت ابر وغیرہ مین کوئی حد مقرر نہیں ، جواب سوال دوم عید کے
[illegible] حالت ابر و غبار مین صرف دو گواہ عادل ضرور ہین باقی اور زائد اگر ہون
[illegible] نہ بھی ہون تو کچھ حرج نہیں اسوجہ سے کہ ثبوت ہلال عید نصاب
[illegible] سے ہو جاوے گا اور باقی ناس کا قول مؤید و معین سمجھا جاوے گا
[illegible] سوم و چارم اس باب مین صرف خبر تار یا تحریر خطی کافی نہیں جب تک
[illegible] قاضی الی القاضی کی تحریر نہ پہونچے قاعدہ الخط یشبہ الخط کا مشہور
[illegible] تحریر مین مذکور ہے فیلزم اهل المشرق برویة اهل المغرب اذا ثبت
[illegible] ذلک بطریق موجب انتہی رد المحتار مین ہے کان یتحمل اثنان
[illegible] حکم القاضی او یستفیض الخبر انتہی جواب سوال پنجم افطار کرنا
[illegible] سے کہ توپین چلنا موافق عادت شایعہ کے موجب ظن عید [illegible]

ابوالحسنات محمد عبد الحی — محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا مسماۃ اشرف النسا نابالغہ ناکتخدا ہے اور ماں باپ بھائی بہن دادا دادی نانا نانی خالو خالہ پھوپھا پھوپھی اسکی نہین ہین مگر محمد حسین و احمد حسین ماموں حقیقی اور مسماۃ صغری ایسی پھوپھی کہ جسکا دادا اور اشرف النسا مذکورہ کے باپ کا دادا باہم دونوں حقیقی بھائی تھے اور صغری مذکور کا پسر عزیز الدین جد اشرف النسا مذکورہ کی علاتی ہمشیر متوفی کا شوہر ہے اور اوسی علاتی ہمشیر متوفی کا پسر نابالغ محمد اسحاق اور چند عصبہ اشرف النسا مذکورہ کے یعنے جد الجد کے جد کی پوتی پوتی کے پسر موجود ہین تو اس صورت مین اشرف النسا مذکورہ کے نکاح کا ولی کون ہے پردہ عمل اگر نکاح اوسکا کسی بالغ یا نابالغ کے ساتھ پڑھ دے تو اشرف النسا مذکورہ کی پرورش اور اوسکے مال کی حفاظت انتظام کس مدت تک کون کریگا وہی پھوپھی یا ماموں یا عصبہ مذکوران یا اشرف النسا مذکورہ کا بالفعل شوہر یا

اور شافعی کی نماز جب وہ مدت پرورش و حفاظت و انتظام

و استخفاف شافعیہ ہے نہیں تب تک کون کریگا فقط

هو المصور

الولی فی النکاح العصبۃ ... الارث والحجب ... البنت ثم بنت الابن ... ثم بولد الاہم لذوی الارحام ... التہیبا ولا ذہوا نتہی

عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی — ابو الحسنات

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلے علی محمد وآلہ وصحبہ الکریم ۔ اما بعد بعالی خدمت فیض درجت واضح ہو کہ دانکہ و دان کلام الہی یابندہ رموزات احادیث مصطفوی امام العلما قدوۃ الفضلا جناب مولانا مولوی حافظ محمد عبد الحی صاحب قبلہ ادام اللہ تعالے فیوضنا آداب تسلیم واضح رای شریف ہو وے کہ عنایت نامہ والامع فتوے آج روز یکشنبہ ۲۹ شعبان روز پنجشنبہ وصول مسرت مشمول ہ

الاب وصیہ والجد ووصیہ القاضی

نفقۃ الصبی بعد الفطام اذا کان لہ مال فی م

وان کان المیت ترک امواۃ وترک اولاداً صغاراً کا

باب الولایۃ — از مولوی محمد ممتاز حسین ... ۲۸ ذیقعدہ روز یکشنبہ

وکذا کل من یکون وارثا تنفقته فی نصیبه وبعد حد لینظر ان کان المیت قد اوصی الی رجل فالوصی ینفق علی الصغار من انصبائهم وان کان لم یوص الی احد فالقاضی یفرض لکل واحد من الصغار فی نصیبه بقدر ما یحتاج الیه من النفقة علی قدر سعة اموالهم وضیقها انتہی پس صورت سوال مین متولی نکاح اشرف النسا کا عصبہ ہوگا اور پرورش اوسکی اور صرف اوسکا تا زمان بلوغ اوسکی حصے اشرف النسا کے حصہ ترکہ سے کیا جاویگا اور انتظام اوسکے صرف کا اور حفاظت و انتظام مال کا متعلق ساتھ وصی زید یا وصی پدر زید کے اگر زید نے یا پدر زید نے وصی کیا ہو متعلق رہیگا اور بر تقدیر فقدان وصی باپ و جد کے انتظام اوسکا تا زمانہ بلوغ قاضی یا نائب قاضی کے ساتھ متعلق ہوگا اور بعد بلوغ وہ مال اوسکے سپرد کر دیا جائیگا واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن

ذنبہ الجلی والخفی

استفتا ۴۱۱ چہ میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین دریں مسئلہ کہ زید بشرکت و اعانت ہفت کس عمرو را بآلہ جارحہ عمدا قتل کرد و ورثای عمرو مقتول پنج کس شہود معاینہ و اثبات پیش قاضی گذرانیدند شہود متفق اللفظ و المعنی ادای شہادت کردند علاوہ برین قاضی نیز بر موقع قتل تشریف آوردہ از اہل محلہ و دیگر کسان تحقیقات فرمود غرض کہ قتل کردن زید عمرو را بآلہ جراحت از دست خود و ہمراہ و مددگار بودن دیگر کسان ثابت گردید و زید مذکور پیش قاضی از قتل عمرو انکار کرد و گفت کہ ہمان روز تا آنوقت فلان جا بودم گواہان نفی تواتر من سماعت فرمود و شرکای زید نیز این چنین اظہار کردند این قول مدعا علیہم قبول قاضی نگردید گواہان نفی سماعت نفرمود چنانچہ زید را بقصاص رسانید و ہمراہیان زید را حبس ہفت سال و شش سال تجویز نمود باقی مدعا علیہم محبوس از تجویز قاضی ناراض گردیدہ

درخواست سماعت گواہان نفی تواتر نمودند پس درین حال کہ بوثوق شہادت
پنج کس شہود معائنہ واثبات قاضی قصاص زید کنانید وسماعت گواہان نفی
مدعا علیہم نفرمود بعد قضای قاضی سماعت کردن گواہان نفی تواتر بمقابلہ این چنین گواہان
معائنہ واثبات کہ از شہادت آنہا قصاص زید گردیدہ عند الشرع شریف قابل
قبول ہست یا نہ

ہو المصوب ہرگاہ قاضی اول بوثوق شہادت ومعائنہ وغیرہ حکم قصاص
وغیرہ دادہ وتعمیل حکم آن ہم کردہ شدہ ومدعی علیہم قبل ازان بشہادت نفی متواتر
کہ اظہار آن می سازند مرافعہ نکردند پس اکنون قول ایشان غیر معتبر وشہادت شان
غیر مقبول خواہد گشت باقتضای عبارت تنقیح الفتاوی الحامدیۃ در کتاب الدعوی
فی الکافی فی کتاب الشہادۃ اذا تضمنت الشہادۃ نقض قضاء ترد انتہی واللہ
اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ زید نے
ہندہ سے نکاح کیا اور بعد نکاح کے چھ مہینے تک ہندہ زید کے مکان پر رہی
بعد اسکے بطیب خاطر میکے مین آئی پھر جتنے مرتبہ زید نے بلانے کے واسطے آدمی
ہندہ کے پاس بھیجا ہر بار والد ہندہ نے کسی نہ کسی حیلہ سے ٹالدیا حتی کہ ایک
سال اسی لطائف الحیل مین گذر گیا بالآخر بحالت مجبوری زید نے بعدالت
منصفی نالش رخصتی کی دائر کی اور والد ہندہ نے درخواست خلع اور تفریق کی
اوسی عدالت مین کی حالانکہ زید مین کسی نوع کا عیب جو موجب خلع وتفریق ہو
نہین پایا جاتا بجز شرارت ہندہ یا والد ہندہ کے دوسری وجہ معلوم نہین ہوتی
اور نہ زید خلع وتفریق پر راضی ہے پس ایسی صورت مین حاکم وقت جبرا خلع و
تفریق کرادینے کا مجاز ہے اگر مجاز ہے تو بشرط تراضی طرفین یا صرف برضای ہندہ

اگرچہ زید راضی نہو ینبو البینۃ الکتاب توجر والیوم الحساب

ہو المصوب چونکہ خلع طلاق بائن ہے اور طلاق بغیر رضای شوہر کے اور
اوسکے تکلم کے ساتھ الفاظ طلاق کے نہین واقع ہو سکتا ہے پس ایسی خلع بغیر
رضا و قبول شوہر نہین ہو سکتا ہے فتاوی عالمگیریہ مین ہے شرطہ شرط الطلاق
وحکمہ وقوع الطلاق البائن کذا فی التبیین انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ
القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا ما قولہم رحمہم اللہ تعالی اس مسئلہ مین کہ ہندہ اور زینب وغیرہ
دعوی اشیای متعددہ از قسم نقد و غیر نقد مکانات و دو زنجیر فیل بنام ترکہ
پدری زید پر اور خود قابض اشیای مذکور ہا پر دائر کیا اور ثبوت مین اوسکے چند
گواہ اقرار زید پر بہ نسبت دینے حصہ فرائض مدعیات کے اشیای مذکورہ مین سے
اور دو گواہ اوپر خرید نے مورث مذکور کے ہر دو زنجیر فیل بروپیہ خود اور قبضہ
ہونے اوسکے گذارے مگر بیان ان دو گواہون خرید کا متفق اور ایک قیمت
کے نہین ہے ایک گواہ خرید ایک قیمت سے بیان کرتا ہے اور دوسرا دوسری سے
اور کوئی گواہ سوا ان دو گواہون کے جو نسبت ہر دو زنجیر فیل کے گذارے ہین
نسبت باقی اسباب کے بہ ثبوت ملکیت مورث کے پاس مدعیات کے نہین اور
زید نے جواب و دفع دعوے مین انکار ہونے اشیای مذکورہ سے ملک مورث
کی اور ہونا ملک اپنی اور اقرار مورث کا حالت صحت مین ساتھ ہونے ان اشیا
کے ملک زید کی نسبت اپنی تحریر کیا اور اس اقرار مورث کو بخوبی گواہی گواہون سے
ثابت کر دیا پس بموجب اس روایت عالمگیری کے دفع فتاوی رشید الدین
میراثا من ابیہ واقام بینۃ واقام المدعی علیہ بینۃ ان اباک اقر حال حیاتہ انہ
ملکی لیسمع ہذا الدفع فلو اقام المدعی بینۃ انک اقررت ان جدۃ الدار ملک ابی

وحقه یقبل هذا الدفع ایضاً وقد تعارض الدفعان فتقبل بینة الارث بلا معارض
انتہی حاکم اشیای مذکورہ کو ترکہ مورث قرار دیکر حصہ فرائضی مدعیات کو انہین
سے دلوا سکتا ہے یا نہین بینوا توجروا

الجواب واللہ سبحانہ الموفق للصواب صورت مسئولہ مین حاکم
اشیای مذکورہ مین سے حصہ فرائضی مدعیات کو نہین دلوا سکتا اسلیئے کہ اس
روایت سے تو بخوبی یہہ امر واضح ہے کہ اقرار مورث کا جو ثابت کیا مدعی علیہ نے
اپنے گواہون سے اپنے حق مین اور اقرار مدعا علیہ کا نسبت میراث ہونے شئے
مدعی بہ سے جو ثابت کیا مدعی نے اپنے گواہون سے دونون بسبب تعارض کے
ساقط ہونگے اور اصل گواہ میراث کے مقبول و معتبر ہونگے پس اب جای لحاظ
یہہ امر ہے کہ جبکہ اقرار مورث اور اقرار زید ہر دو بموجب روایت ہذا کے ساقط
ہوگئے پس ثبوت مگر میراث کا ادنی گواہون سے ہے یا نہین پس وہ نہین ہے
اسواسطے کہ شہود دیگر گواہون میراث کا نسبت مکانات وغیرہ سوای ہر دو زنجیر فیل
کے تو ظاہر من الشمس ہے باقی نسبت ہر دو زنجیر فیل کے سوا انکا میراث ہونا بھی ان
دو گواہون سے ثابت نہین ہے بسبب نہونے نصاب شہادت کے اوپر ایک قیمت
معین کے قال فی الہدایہ ومن شہد لرجل انہ اشتری عبد من فلان بالف وشہد
آخر انہ اشتری بالف وخمسمأة فالشہادة باطلة لان المقصود اثبات السبب و
ہو العقد ویختلف باختلاف الثمن فاختلف المشہود بہ ولم یتم العدد علی کل واحد
ولان المدعی یکذب احد شاہدیہ وکذلک اذا کان المدعی ہو البایع ولا فرق
بین یدعی المدعی اقل المالین واکثرہما لما بینا انتہی پس جبکہ کسی شئے مین اشیای
مذکورہ سے ثبوت ترکہ مورث نہوا تو انمین سے حصہ فرائضی مدعیات مجردہ کو دلوا
نہ سکنا اصلاً متصور نہین فقط واللہ سبحانہ تعالی اعلم الجیب محمد عبد القادر عفی عنہ

بے شبہہ بموجب روایت عالمگیری واسطے دلوانے حصۂ فرائض کے صورت مسئولہ میں کافی نہیں فقط العبد محمد امداد حسین عفا عنہ۔ اصاب من اجاب واللہ اعلم بالصواب [مہر] ۔ قد صح الجواب واللہ اعلم بالصواب [مہر]

فی الواقع بمقتضای روایت عالمگیری صورت مذکورہ بدون اقامت بینہ میراث کے حصۂ میراث نہیں مل سکتا ہے واللہ اعلم۔ حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا کیا فرماتے ہیں علمای دین ومفتیان شرع متین اس باب میں کہ اگر بنظر ترویح مصلین اور زینت مساجد جسطرح سے کہ فرش عمدہ اور شامیانہ وغیرہ سے کیجاتی ہے موسم گرما میں فرشی پنکھا بھی مسجد میں لگایا جاوے اور اوقات مناسب پر اوسکا استعمال کیا جاوے فقط

ھو المصوب مسجد میں پنکھا فرشی لگانا فی نفسہ مباح ہے کوئی ممانعت شرعیہ اسمیں نہیں ہے اور نہ کوئی روایت فقہیہ معتبرہ اسمیں نظر سے گذری البتہ ابن مالکی نے مدخل میں تحریر کیا ہے ینبغی لمان یتحفظ من ھذہ المراوح ان کان فی المسجد اذ انھا بدعۃ وقد انکر مالک اشیاء التی تعھد فی البیوت ان تعھد فی المساجد لانھا لم تکن من فعل السلف وان کانت مباحۃ فی غیرہ انتھی لیکن یہ ظاہر ہے کہ اسکا بدعت شرعیہ و موجب ضلالت ہے ہونا نہیں صحیح ہے کیونکہ بدعت شرعیہ عبادات میں ہوتی ہے نہ مباحات میں اسیوجہ سے طرق مباحہ ملبس ومسکن ومطعم وغیرہ میں بالاتفاق باعث ضلالت نہیں ہیں گو مستحدثات سے ہوں البتہ بدعت لغویہ و بدعت مباحہ ہے پس بلحاظ کمال اتباع سلف صالح ترک اسکا اولے ہوگا اور ارتکاب اسکا موجب ضلالت یا کراہت نہیں ہو سکتا خصوصاً جبکہ مقصود اوس سے آرام دینا نمازیوں کو اور راحت پہونچانا ان کو

مجلس کو ہو قانما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی اور کتب فقہیہ میں نظائر اسکے بہت موجود ہین کہ زمنہ سابقہ مین اونکا وجود نتھا مگر بسبب اغراض صالحہ کے حکم اوسکے جواز کا دیا گیا واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا — بطور شوق کوئی جانور چرند یا پرند پالا گیا ہو اوس مین گناہ ہے یا نہین اگر گناہ ہے تو کفارہ سے آگاہی بخشیے اور شکار کے بارے مین کیا فرماتے ہین

ہو المصوب — جانور پالنا بطور شوق کے درست ہے بشرطیکہ اوسکو تکلیف نہ دے چلپی شرح مختصر قدوری مین ہے لا باس بحبس الطیور والدجاج فی بیتہ ولکن یعلفہا انتہی اور رد المحتار مین فتاوی قاری الہدایہ سے منقول ہے یجوز حبسہما للاستیناس انتہی اور جامع الرموز مین ہے لا باس بحبس الطیور والدجاج فی بیتہ ولکن یعلفہا وہو خیر من ارسالہا فی السکک انتہی اور شکار کرنا جائز ہے بشرطیکہ محض تلعب وایذای حیوانات مقصود نہو اور بعضون نے حرفہ بنا لینا مکروہ لکھا مگر صحیح یہہ ہے کہ نہین مکروہ ہے بزازیہ مین ہے الصید مباح الا للتلہی او حرفۃ انتہی اور حواشی اشباہ للحموی مین ہے فیہ نظر لانہ نوع اکتساب بما ہو مخلوق لذلک والاکتساب مباح فصار کالاحتطاب انتہی واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا — اکثر علمای دین تحریر فرماتے ہین کہ روح میت پالکت چالیس روز یا دہ اپنے گھر مین بعدہ ایک سال تک قبر پر رہکر مقام علیین وغیرہ کو جاتی ہے پس صحیح تر نزدیک اہل سنت کیا ہے

هو المصوب ظاہر احادیث سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ بعد قبض کے روح علیین کو جاتی ہے بروایت بزار میں ہے فاذا اخرجت روحہ وضعت علی ذلک المسک والریحان وذہب بہ الی علیین اور یہ امر کہ ایک جلہ گھر میں اور ایک سال قبر پر رہکر علیین کو جاتی ہے نہیں ثابت ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

مسئلہ ۲۱۴ استفتا آپ نے فرمایا کہ بہشت میں ملاقات ہوگی مگر یہ نہ معلوم ہوا کہ جورو خصم و لڑکے وغیرہ مانند یہاں کے یک جا رہیں گے یا نہیں

هو المصوب جب جنت میں جاوینگے تو مانند یہاں کے سب یکجا رہیں گے اور اگر مراتب درجات مختلف ہونگے تو ایک کے درجے میں دوسرے جا کے یا بلا پہونچے ملاقات کر سکیں گے تفصیل اسکی بدور سافرہ فی احوال الآخرہ میں موجود ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

مسئلہ ۲۱۵ استفتا جب مریض بمرض شدید ہبہ سادہ کرے اور بعد ہبہ مرض میں افاقہ و تخفیف ہو جاوے حتے کہ اوسکو کوئی خطرہ ہلاک کا نہ ہے اور غالب گمان عافیت و سلامت کا ہو اور وہ سال کے اندر ابتدائی مرض اول سے بعد مرض جدید مر جاوے تو وہ واہب مریض بمرض الموت متصور ہوگا یا نہیں اور دوسرے کیا مرض سابق سے باوجود عدم خوف ہلاک خلل ہبہ میں ہوگا یا نہیں مینوا توجروا

هو المصوب موت قبل گذرنے ایک سال کے امراض ممتدہ میں مطلقا مانع نفاذ ہبہ وغیرہ تبرعات جمیع مال سے نہیں ہے بلکہ جب خوف ہلاکت ہو ورنہ نہیں پس صورت مذکورہ میں وہ شخص واہب مریض بمرض الموت متصور نہوگا اور بقائے مرض سابق سے اور موت اوسکے سے اندر ایک سال کے بعد تجدید مرض

باوجود عدم ظن غالب مدت کے مرض سابق سے ہبہ مین خلل نہوگا وقایہ
اور اوسکی شرح للشیخ الدین الہروی مین ہے وہبۃ مقعد ومفلوج واشل
ومسلول یجوز من کل مالہ کہبۃ الصحیح ان طالت مدتہ الی مدۃ کل واحد من
ہذہ الامراض وقد روہ بسنۃ کما فی الہدایۃ وغیرہا فانہ اذا طالت المدۃ
صار بمنزلۃ طبع من طبائعہ ولم یخف موتہ منہ غالبا بان لا یحس ازدیادہ
شیئا فشیئا کالعمی فکان صاحبہ فی التصرف بمنزلۃ الصحیح والا ای وان لم تطل
مدتہ وکان بحیث یزداد حالا فحالا ویخاف فیہ الہلاک غالبا فمن ثلثہ انتہی
ملخصا اور شرح مختصر وقایہ للبرجندی مین ہے مرض الموت ما یکون سببا
للموت وذلک اذا کان یزداد حالا فحالا الی ان یکون آخرہ الموت فاذا استحکم
ولا یزداد بعدہ لم یکن سببا للموت وصار صاحبہ فی التصرف بمنزلۃ الصحیح انتہی
اور عینی رمز الحقائق شرح کنز الدقائق مین لکھتے ہین والا فمن ثلثہ ای ان لم یتطاول
علیہ ذلک بحیث قد خاف منہ یکون کالمریض لانہ حینئذ یکون سببا للموت غالبا
انتہی اور زیلعی تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق مین لکھتے ہین ای ان لم یتطاول
یعتبر تصرفہ من الثلث اذا کان صاحب فراش ومات منہ فی ایامہ لانہ فی
ابتدائہ یخاف منہ الموت ولہذا یتداوی فیکون مرض الموت انتہی اور منح الغفار
شرح تنویر الابصار مین ہے وہبۃ مقعد ومفلوج واشل ومسلول من کل مالہ ان
طالت مدتہ سنۃ ولم یخف موتہ منہ والا ای وان لم تطل المدۃ وخیف موتہ منہ فمن
ثلثہ انتہی اور شمنی شرح مختصر وقایہ مین لکھتے ہین والا ای وان لم تطل مدتہ وخیف
موتہ منہا ومات فمن ثلثہ لانہ فی ابتدائہا یخاف منہا الموت ولہذا یتداوی
منہا فیکون مرض الموت انتہی ان سب عبارات سے یہ بات ثابت ہے کہ صرف سال کے
اندر مر جانے سے ہبہ ساقط نہین ہوگا اگرچہ کہ خوف ہلاک غالب ہو اور موت [illegible]

سابق سے واقع ہووے ورنہ نہ واللہ اعلم - حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات

محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

استفتا سوالات، جوابات متعلقہ مقدمہ آرہ کہ بذریعہ وکیل عدالت بہ سوالات بتاریخ ۱۷ جنوری ۱۸۸۳ع آمدہ بود و حضرت مولانا و استاذنا الحافظ الحاج ابو الحسنات محمد عبد الحی صاحب قبلہ جواب آن ارقام فرمودہ بودند

سوال اول مسلمان ہونے کے لیئے ایک مذہب حنفی شافعی وغیرہ ہونا خدا اور رسول نے شرط کیا ہے یا نہین اور پیغمبر صاحب اور اصحاب اور اماموں کے وقت مین لوگ حنفی یا شافعی وغیرہ کہلاتے تھے یا نہین اور اماموں نے اپنی اپنی تقلید کرنے کو کہا ہے یا نہین اور پیغمبر صاحب کے بعد کے سو برس تک مسلمان لوگ تقلید ایک امام خاص کا نہین کرتے تھے اور وہ مسلمان غیر مقلد صحاب اور تابعین جو تھے مسلمان تھے یا انکے بعد کے مقلدین حنفی شافعی کہلانے والے حدیث اور قرآن کے عامل سے ناراض ہونے والے اچھے ہین اور پیغمبر صاحب نے صحابہ اور تابعین غیر مقلد لوگ کے زمانہ کو اچھا کہا ہے یا نہین اور اوسکے بعد کے زمانہ مین جھوٹ اور گناہ پھیلنے کی خبر دی ہے یا نہین قوی دلیل سے بیان کیجئے فقط

جواب نمبر ۱ نام میرا مولوی عبد الحی بن مولوی عبد الحلیم صاحب ساکن فرنگی محل عمر تخمیناً بتیس سال بالقول صالح بیان کرتا ہون حنفی وغیرہ ہونا مسلمانی مین شرط نہین کیا گیا ہے اور پیغمبر صاحب اور اصحاب اور امام کے وقت مین حنفی شافعی وغیرہ سے مسلمان موسوم نہ تھے اماموں نے اپنے قول کی تقلید کی اجازت دی ہے اوس حالت مین جب خلاف قرآن و حدیث نہو مسلمان زمانہ اصحاب اور تابعین کے اچھے تھے اون لوگون سے جو عامل متدین قرآن و حدیث سے ناراض ہین اور پیغمبر صاحب نے زمانہ صحابہ اور تابعین اور تبع تابعین کو اچھا کہا ہے اور بعد

زمانہ مین جھوٹ اور گناہ پہیلنے کی خبر دی ہے فقط العبد محمد عبد الحی عفا عنہ

سوال نمبر ۲ اگر کہی ایک امام کا مقتدا بادشاہ ہو یا اور کوئی مسجد بنا دے تو وہ
مسجد بنانے والے کی ملکیت مین باقی رہتی ہے یا نہین اور ہر مسجد مین ہر مسلمان
اپنے طور و شروع پر مستحق نماز پڑہنے کا بیک وقت و بیک جماعت ہے یا نہین

جواب نمبر ۲ مسجد بنانے والے کی ملکیت مین مسجد نہین رہتی اور اوسمین سب
مسلمان بطور شرع نماز ادا کر سکتے ہین اور ایک وقت اور ایک جماعت سے بہی
پڑہ سکتے ہین الا ایک ساعت مین ایک ہی مسجد مین دو جماعت نہین پڑہ سکتے فقط

سوال نمبر ۳ جو شخص بموجب قرآن و حدیث کے نماز ادا کرے اور ہر مسئلہ مین مقلد
ایک امام خاص کا نہو اور سب اماموں کو برابر برحق جانکر جسکا جو مسئلہ موافق حدیث
کے سمجھے عمل کرے تو وہ مسلمان سنت جماعت ہے یا نہین فقط

جواب نمبر ۳ ایسا شخص مندرجہ سوال سیوم مسلمان سنت جماعت ہے بشرطیکہ
قابلیت قرآن اور حدیث سمجھنے کی رکھتا ہو اور تخریب دین اوسکو منظور نہو فقط

سوال نمبر ۴ آمین بالجہر کہنا نماز مین پیغمبر صاحب کا قول اور فعل ہے یا نہین اور
یہ اسلام کی بات ہے یا کفر کی اور حنفی کی کسی کتابون سے اور صحیح حدیث سے
ثابت ہے یا نہین اور مسلمانون کا فعل قدیم ہے یا نہین فقط

جواب نمبر ۴ آمین بالجہر کہنا پیغمبر صاحب کا فعل ہے اور یہہ اسلام کی بات ہے اور صحیح
حدیث سے ثابت ہے اور حنفی بہی اس مضمون کو لکھتے ہین مگر اختلاف ہے اور بہت سے
مسلمانون قدیم کا یہہ فعل ہے فقط

سوال نمبر ۵ حنفیون کی کسی کتاب مین آمین بالجہر کہنے والے کے یا اوسکے ساتھہ کے
نماز والون کی نماز کا ٹوٹنا یا اور کسی قسم کا حرج اور نقصان ہونا اوسکے امام نے لکھا ہے یا نہین

جواب نمبر ۵ آمین بالجہر کہنے سے کہنے والے یا اوسکے ساتھیون کی نماز کا ٹوٹنا یا نقصان

ہونا اور نہیں پہنچنا کسی کتاب معتبر حنفی مین نہین لکہا ہے

سوال نمبر ۶ آمین بالجہر سے ناراض ہونا مسلمانون کا فعل ہے یا یہودیون کا حدیث سے کیا ثابت ہے اور کسی امام یا عالم کے قول سے قرآن اور حدیث پر عمل کرنیوالا اور جو شخص پیغمبر صاحب کے حکم کو معیوب سمجہکے خود عمل نکرے اور عمل کرنے والی کو برا جانے وہ از روی قرآن و حدیث کے کون ہے

جواب نمبر ۶ باوصف علم اس امر کے کہ آمین بالجہر کہنا فعل نبوی ہے اوس سے ناراض ہونا کام مسلمان کا نہین ہے اور حدیث کا حال اوپر بیان ہوچکا ہے اور جو قول امام کا یا کسی عالم کا یقیناً خلاف قرآن اور حدیث کے ہو اوسپر عمل کرنا اور قرآن و حدیث کو چہوڑ دینا مسلمان کا فعل نہین ہے اور جو شخص پیغمبر صاحب کے حکم کو باوجود جاننے اس بات کے کہ یہہ حکم نبوی ہے معیوب سمجہے تو وہ شخص مسلمان نہین ہے اور عاملون کو برا جاننا درست نہین ہے فقط

سوال نمبر ۷ امور مذہبی مین شدآمد قدیم و رسم و رواج کو دخل ہے یا نہین اور اگر کوئی زور سے آمین کہنے والا مسلمان ان آہستہ آمین کہنے والے حنفیون کے ساتہ نماز پڑہ سکتا ہے یا نہین فقط

جواب نمبر ۷ امور و احکام مذہبی مین رسم و رواج کو دخل نہین اور زور سے آمین کہنے والا اگر منظور اوسکو اتباع شریعت ہو اور فساد منظور نہو تو حنفیون کے ساتہ نماز پڑہ سکتا ہے فقط

سوال نمبر ۸ اگر کسیکو کوئی شخص مسجد مین نماز پڑہنے سے یا اور کسی طرح سے یاد الہی سے روکے تو روکنے والے کو اللہ تعالی نے قرآن مین بڑا ظالم اور اوسکو واسطے دنیا مین رسوائی اور آخرت مین عذاب سخت کا حکم کیا ہے یا نہین

جواب نمبر ۸ جو شخص کسیکو مسجد مین نماز پڑہنے سے یا یاد الہی سے بغیر وجہ شرعی روکے اوسکو اللہ تعالی نے ظالم کہا ہے اور عذاب سخت کا موعود کیا ہے فقط

سوال نمبر۹ کسی حاکم کا یہ حکم کہ مسلمان لوگ مسجد مین اندر نماز کے آمین بالجہر نہ کہین دست اندازی امور مذہبی مین ہے یا نہین اور آمین بالجہر کہنے والون کو اس حکم امتناعی سے نقصان دینی ہے یا نہین اور مسجد مین اذن عام واسطے ہر مسلمان کے اپنے طور پر ہے یا نہین فقط

جواب نمبر۹ آمین بالجہر کو منع کرنا امور مذہبی مین دست اندازی ہے اور آمین بالجہر کہنے والون کا نقصان دینی ہے اور مسجد مین ہر مسلمان کے واسطے بطور شرعی نماز پڑھنے کی اجازت ہے فقط العبد محمد عبدالحی عفا عنہ

سوالات جرح و جواب آن مرقومہ جناب مولانا الحافظ الحاج ابو الحسنات محمد عبدالحی صاحب قبلہ دام ظلہ اللہ تعالی

سوال نمبر۱ آپ مقلد ہین یا غیر مقلد و تقیہ کرنا جائز سمجھتے ہین یا نہین

جواب نمبر۱ ہم مقلد ہین اور تقیہ کرنا جائز نہین سمجھتے ہین

سوال نمبر۲ اگر کوئی شخص بظاہر اپنے کو مسلمان کہتا ہو اور اوسکے فعل و حرکت سب خلاف طریقۂ مسلمانون کے و تفرقہ انداز جماعت امت محمدیہ صلعم معلوم ہوتا ہے اور عام مسلمانون کو گمراہ کرنے والا پایا جاتا ہو اوسکے فتنہ و فریب سے بچنے کے لئے اوسکو اپنی جماعت سے باہر کردینا چاہیے یا نہین

جواب نمبر۲ جس شخص کا فعل تمام مسلمانون کے خلاف ہو اوسکو جماعت سے باہر کرنا درست ہے اور جسکا فعل بعض مسلمانون کے موافق ہو اور بعض کے خلاف ہو اور وہ فعل موافق شریعت ہو اوسکو جماعت سے باہر کرنا نہین درست ہے اور جو شخص گمراہ کرنے والا معلوم ہوتا ہو اوسکو بطور شرعی تفہیم کیجاوے کہ وہ گمراہ کرنے سے باز رہے اور جماعت مین تفرقہ ڈالنا نہین جائز ہے فقط

سوال نمبر۳ عام مسلمانون کو ضرور ہے یا نہین کہ حفاظت اس بات کی کرین

کہ مسجد مین فساد فتنہ ہووے وکوئی ایک مفسد کا جسکا مقصود یہہ ہووے کہ عام نمازیون کو متغیر ومنغص کردین کوئی فعل خلاف طریقہ عام نمازیون کے کرنے نہ دین فقط

جواب نمبر ۳ عام مسلمانون کو ضرور ہے کہ فتنہ وفساد سے مسجد کو محفوظ رکھین اور جس شخص کا فعل موافق شرع کے ہووے اگرچہ طریقہ عام نمازیون کے مخالف ہووے اوس سے منغص یعنے آزردہ نہون اور کسی شخص سے ابتداءً فساد کی نکرین اور جو مفسد کہ بدنیتی سے فساد پر آمادہ ہو اوسکے فساد کو بذریعہ حاکم وقت کے دفع کرین

سوال نمبر ۴ مجتہدین نے مسائل کو قرآن وحدیث سے نکالا ہے یا اپنے دل سے لکہا ہے

جواب نمبر ۴ مجتہدین نے مسائل قرآن واحادیث سے نکالے ہین صرف اپنی رای سے حکم نہین دیا

سوال نمبر ۵ آمین بالجہر کہنا حنفیون کے طریقہ کے خلاف ہے یا نہین

جواب نمبر ۵ حنفیہ چپکے سے آمین کہنے کو نماز مین سنت کہتے ہین اور آمین بالجہر کو بہی جائز کہتے ہین

سوال نمبر ۶ اگر آمین بالجہر نہ کہے اور آہستہ کہے تو گنہگار ہوگا یا نہین اور آمین بالجہر کہنے کا ثواب زیادہ ہے یا کہ فتنہ وفساد وخونریزی سے مسلمانون کے بچنے کا ثواب زیادہ ہے

جواب نمبر ۶ آمین آہستہ کہنے سے گنہگار نہوگا اور فتنہ وفساد وخونریزی سے بچنے کا ثواب زیادہ ہے آمین بالجہر کہنے سے اسوجہ سے کہ آمین بالجہر کا سنت ہونا یا آہستہ کہنے کا سنت ہونا صحابہ ومجتہدین مین مختلف فیہ ہے اور فتنہ وفساد کی حرمت اتفاقی ہے فقط

سوال نمبر ۷ باعتبار دینداری مسلمانون کے مکہ معظمہ ومدینہ منورہ اسلام کا دیس ہے یا نہین اور مکہ معظمہ اور مدینہ منورہ مین تقلید کرنا جاری ہے یا نہین فقط

جواب نمبر ۷ مکہ معظمہ ومدینہ منورہ اسلام کے دیس ہین اور تقلید وہان جاری ہے فقط تحریر ۲ جنوری ۱۸۸۴ء

۳۲۱

استفتا کیا فرماتے ہین علماء دین اس مسئلہ مین کہ بعد خطبہ عیدین کے

جو مصافحہ و معانقہ لوگوں میں مروج ہے وہ مسنون ہے یا بدعت بینوا توجروا

ہو المصوب. وقت مصافحہ و معانقہ ابتدائی ملاقات ہے پس بعد نماز عید کے
مصافحہ و معانقہ مسنون نہیں اور علما اس باب میں مختلف ہیں بعض بدعت مباح
کہتے ہیں اور بعض بدعت مکروہ علی کل تقدیر ترک اسکا اولی ہے کتاب الاذکار
للنووی میں ہے اعلم ان المصافحة مستحبة عند كل لقاء واما ما اعتاده الناس من
المصافحة بعد صلوة الصبح والعصر فلا اصل له في الشرع ولكن لا باس به فان اصل
المصافحة سنة وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال وفرطوا في كثير من الاحوال
او اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونه من المصافحة التي ورد الشرع باصلها انتهى
اور در مختار میں ہے واطلاق المصنف تبعا للدرر والكنز والوقاية والنقاية
والمجمع والملتقى يفيد جوازها مطلقا ولو بعد العصر وقولهم بدعة اي مباحة
انتهى اور رد المحتار میں ہے قد يقال ان المواظبة عليها بعد الصلوة خاصة تؤدي الجهلة الى اعتقاد
سنيتها في خصوص هذه المواضع مع ان ظاهر كلامهم لم يفعلها احد من السلف ونقل عن الشرنبلالي
عن ابن حجر انها بدعة مكروهة لا اصل لها في الشرع انتهى اور مدخل ابن الحاج میں ہے اجاز المعانقة
ابن عيينة عند اللقاء من غيبة كانت واما في العيد لمن هو حاضر معك فلا واما المصافحة
فانها وضعت في الشرع عند لقاء المؤمن لاخيه واما في العيد على ما اعتاده بعضهم عند الفراغ من الصلوة
يتصافحون فلا اعرفه لكن قال الشيخ ابو عبد الله بن النعمان ادركت بمدينة فاس والعلماء العاملون بعلمهم
متوافرون انهم كانوا اذا فرغوا من صلوة العيد صافح بعضهم بعضا فان كان يساعده النقل عن السلف
فيا حبذا وان لم ينقل فتركه اولى انتهى حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي
تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

ابو الحسنات محمد عبد الحی

استفتاء کیا فرماتے ہیں علمائے دین و مفتیان شرع متین اس مسئلہ میں کہ جو نوافل بعد
عشاء کے پڑھے جاتے ہیں اور اوقات میں نوافل بیٹھکر پڑھنا احادیث شریفہ سے ثابت ہے یا نہیں بینوا توجروا

ھو المصوب آنحضرت صلعم سے نماز تہجد کبھی کبھی بیٹھکے پڑھنا ثابت ہوا اور دو رکعت نفل
بعد وتر کے بیٹھکے پڑھنا ثابت پائی اور نوافل بعد ظہر اور مغرب یا اور اوقات مین بیٹھکے
پڑھنا ثابت نہین ہے بلکہ احادیث مین وارد ہے کہ بیٹھکے پڑھنے سے ثواب کم ملتا ہے واللہ
اعلم حررہ الراجے عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی

صلی اللہ علیہ وسلم الحنفی ۵ | محمد عبد الحی ابو الحسنات

۲۲۳

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ مرد مسلم اور کافرہ سے
یا برعکس از روی زنا فرزند یا دختر پیدا ہو کر قبل بلوغ یا بعد بلوغ کے مرجاوے تو اوسکے
تجہیز و تکفین کا کیا حکم ہے بینوا توجروا

ھو المصوب بعد بلوغ کے اگر وہ اسلام لایا تو تجہیز اوسکی مثل مسلمین کے ہوگی
اور اگر کفر کو اختیار کیا تو مثل کفار کے اوسکی تدفین ہوگی اور قبل بلوغ کے وہ اپنی
ماں کے تابع ہے کیونکہ ولد الزنا کا نسب ماں سے ثابت ہے نہ زانی سے اور بحر وغیرہ
مین ہے ھو تابع لاحد ابویہ الی البلوغ مالم یحدث اسلاما وھو ممیز انتہی پس جبتک
کہ وہ ایام تمیز مین اسلام نہ لاویگا اپنی ماں کے حکم اسلام اور کفر مین تابع ہوگا واللہ اعلم
حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۲۲۴

استفتا کیا فرماتے ہین علمائے دین اس مسئلہ مین کہ اعتبار اخبار
ٹیلیگراف کا درباب رویت ہلال رمضان یا شوال کیا جاوے یا نہین اور در
صورت اعتبار حکم صوم یا افطار دیا جاوے یا نہین باوجودیکہ فی زماننا باقبال
اخبارات ٹیلیگراف لاکھون معاملات دنیوی ہونے جاتے ہین اور کاہے
تفاوت اخبار نہین ہوتا ہے بینوا توجروا

ھو المصوب بحسب ضوابط فقہیہ مجرد اخبارات تار وغیرہ درباب حکم صوم
وافطار معتبر نہین در مختار مین ہے نیلزم اھل المشرق برویۃ اھل المغرب اذا ثبت

اولئك بطريق موجب انتهى اور رد المحتار مین ہے قوله بطريق موجب كان يتحمل اثنان الشهادة او يشهد على حكم القاضي او يستفيض الخبر انتهى والله اعلم حرره الراجي عفو ربه القوى ابو الحسنات محمد عبد الحى تجاوز الله عن ذنبه الجلى والخفى

۳۲۵

استفتا کیا فرماتے ہین علمای دین اس مسئلہ مین کہ قرآن شریف کا تلاوت کرنے والا ایک ایک آیۃ یا ایک ایک رکوع پڑہتا جاوے اور ترجمہ بزبان ہندی یا فارسی وغیرہ کرتا جاوے تو شرکت کلام در کلام باری ہوتی ہے یا نہین اور در صورت شرکت ہونے کے کیا حکم ہے بینوا توجروا

ہو المصوب ہرگاہ مقصود اوسکو فہم معانی قرآن ہے نہ صرف تلاوت پس اس صورت مین کچہہ حرج نہین ہے واللہ اعلم حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی

۳۲۶

استفتا کیا فرماتے ہین علماے دین ومفتیان شرع متین اس مسئلہ مین کہ قاعدۂ اخیرہ یا اولے مین وقت شہادتین کے سبابہ مرفوعہ بعد الا اللہ کے حلقہ توڑکر رکہدیوے یا مع حلقہ مرفوعہ تا سلام رہنے دیوے بینوا توجروا

ہو المصوب اوسی طور سے حلقہ تا آخر رہنے دیوین ملا علی قاری مکی کے رسالہ تزئین العبارۃ لتحسین الاشارۃ مین ہے الصحیح المختار عند جمہور اصحابنا ان یضع کفیہ علی فخذیہ ثم عند وصوله الی کلمة التوحيد يعقد الخنصر والبنصر ويحلق الوسطى والابهام ويشير بالمسبحة رافعا لها عند النفي وواضعا لها عند الاثبات ثم يستمر على ذلك لانه ثبت العقد عند ذلك بلا خلاف ولم يوجد الامر بتغييره فالاصل بقاء الشيء على ما هو عليه واستصحابه الى اخر امره ومآله اليه والله اعلم

حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

محمد عبد الحي ابو الحسنات

خاتمة الطبع

الحمد لله الواحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد هو حي قيوم لا يفنى ولا يموت وكل شيء سواه اذا قال له كن فيكون
واذا قال له مت فيموت فاشهد ان لا اله الا هو خالق الانس والجان والملك والملكوت وهو الذي تدل قدرته
واختياره في قلوب المؤمنين من الازل الى الابد منقوش ومثبوت والصلوة والسلام على من بعث بالحجج القاطعة
والبراهين الساطعة الى كافة الانام من الاصاغر والاكابر والرتوت وعلى آله واصحابه الذين صارت من هيبة
جلالتهم وجوه الشرك والطغيان بالخفوت اما بعد فيا ايها المسلمون اعلموا ان الدنيا دار ليس لها
ثبات وقرار وما فيها شيء الا كتب له الفناء والفرار فاعتبروا بسفر الآخرة ولا تغتروا على الحياة الدنيا
وزينتها لان متاع الحياة الدنيا قليل والعقبى خير الدار ولا تتحرك ذرة الا باذن الله الملك العزيز
القهار فيا اخوتي لما كان حال الدنيا وما فيها هذا فما لنا لا نعود الى ذكر الجليل الجبار ونترك حبها
والفتنة لانه موالي المعاصي الكبار وهو شيء لا يغفره الله في يوم البعث والنشور الا لمن تمسك بشفاعة
نبيه المختار فيا ايها الماهرون اني اخبركم بخبر ترق به القلوب لهول الحسرة والحرمان في هذه الدار
وتجري الدموع من العيون وتنشق الجيوب وتضطرب الافكار وهو ذكر رحلة شخص متبول محبوب فقيه محدث
عالم كامل ذي الوجاهة والاعتبار مشهور معروف في الفضل والزهد والورع والتقوى مذكور على السنة
الناس في اكناف الديار واطراف الامصار الذي كانت حضرته المقدسة محط رحال الكملة والكبار واقر
له الفضلاء بالفضل والوقار واتفق العلماء على انه كان عديم النظير في الدهر من عناية ربه الغفار
وكانت ظلال افاضاته ممدودة على رؤس الانام آناء الليل واطراف النهار وهو استاذي واستاذ الاساتذة
مولانا المحدث الحاج الحافظ المولوي ابو الحسنات محمد عبد الحي اللكنوي الانصاري الفرنگي محلي
اعطاه الله جنات تجري من تحتها الانهار قد تهيأ بغتة لسفر الآخرة من هذه الدار الى دار القرار
توفاه الله واعطاه جنة نعيم التي فيها الحور والقصور والاشجار مع الاثمار وكانت وفاته في ليلة

يوم الاثنين المكمل لشهر ربيع الاول سنة اربع وثلاث مائة والف من هجرة رسول المختار فيا ايها المخلصون
قولوا انا لله وانا اليه راجعون وتوبوا الى الله توبة نصوحا واتقوا الله ان الله يحب المتقين واعلموا ان كل نفس ذائقة
الموت بتقدير رب العالمين وبعد فيا ايها الناظرون لما كانت هذه المجموعة النفيسة الشريفة
المشتملة على سوالات بطريق الاستفتاء وجواباتها على نهج القضاء من افاداته الكبيرة وتاليفاتها
الكثيرة نافعة للمسلمين ومفيدة للطالبين وكانت اصلها مطولا في جلد ضخيم طويل الحجم كثير الغلط من
تصحيف الناقلين قام مولانا ذو المجد الخفي والجلي المولوي محمد خادم حسين العظيم آبادي سلمه الله
ذو الاياد لترتيبه وتقسيمه على جلدين لئلا يشكل طبعه على الطابعين ولم يبطل من طول الغة شوق مطالعته عن قلوب
المشتاقين والمنتظرين فقبلت مرة الشريفة وصرفت جهدي في هذا الامر المنيف قسمته على جلدين مع ضيق
الفرصة وهجوم الافكار وسميته بمجموعة الفتاوى بعناية الرب الغفار ثم اشار اشارة جميلة
لطبعها وتصحيح الكلام واسقاط الاسقام الى العالم الجليل والفاضل النبيل ابي استاذ المولوي
السيد محمد معشوق على مد ظله العالي فتم الطبع بعلو تبتيل مجاهد حق الجهد في صحة مبانيها
وتحقيق معانيها الا انه ما كان في اصلها غلطا كثيرا من سهو الناقلين وبعض فتاويها مرقومة بخط غير مربوط لا يقدر
ولم يستطع على قرأته احد من الناظرين فمع الصحة الكاملة ان وقع الشك والشبهة في بعض الفاظها عند
الماهرين فهو بري منه بمصداق الانسان مركب من الخطاء والنسيان وصحته متعلقة بانظار الناظرين
فلله الحمد على ان ستنطبع جلده الاول في شهر ربيع الاول من سنة خمس وثلاث مائة والف من هجرة
رسوله عليه التحية والسلام وارجوا منه تسهيل طبع جلده الثاني بحسن الاختتام وآخر دعوانا ان الحمد لله
رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله خاتم المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين فقط وانا العبد
العاصي المبتلى بالمعاصي محمد المدعو بعابد علي عفا الله ذنبه الخفي والجلي متوطن مصطفى آباد المشتهر
على السنة العوام بكسمنديس من متعلقات مليح آباد ضلع بلدة لكنو صانه الله عن الفساد بفضله الابدي

ايضا منه في الفارسية

ابو يوسف مفتي وفقيه باوقار	حيف مولانا ابو الحسن [illegible]

هم سفر هم صحبت بود و است
از تصانیفش بر ارباب کمال
کثرت تألیف تصنیف این زمان
از بلایه بند تا اقصای روم
ششش جهت پر نور بود از ذوالجلال
اشک خونین ریخته خود مین علم
نوحه نا جائز بود با حکم شرع
از هجوم درد آه اهل سوز
چون چنین علامه در خاک کرد
شد طمانینت ز قلب اهل دین
کان جناب فخر زمن علم و هنر
چون بغیر از صبر دیگر چاره نیست
از برای اخذ تاریخ وفات
ماند از تالیف و تصنیفات او
باشد این مجموعه نشاء السلم
صفحها لیکن به هر سطرش ز هم
دید چون لیس سود و سنا بالالباب
اصل صاحب بود چون از بس طول
بعد افهام از عنایتهای او
پس ز روی التطبع عشق کلک من
با علیش ساحت الفردوس باد
لطالعشق هم از طبعش بود
زانکه نام عابد ... عاصم
فاعف عنی یا عفو ال...

هم مدرس در میان روزگار
فضل او لایب گردد آشکار
چون سیوطی گشت از وی شکار
نام او کالشمس فی نصف النهار
چون بر رفت انگشت ملت آشکار
سینه طلاب شد از غم فگار
عالمی گردید از غم سوگوار
چون شب یلدا سیه شد روزگار
روی خورشید گردون از غبار
جا گرفته در خواطر انتشار
رفت از دنیا سوی دار القرار
ماند هر کس عاجز و بی اختیار
بر ملا گفتم بچشم اشکبار
فیض جاری در میان روزگار
از افادتهای آن عالی تبار
حرفهایش جمله دُرّ آبدار
مولوی خادم حسین یادگار
اهتمام در نقش فراوان از شمار
ختم جلد اولش شد آشکار
زود در قم مرغوب لوبی اختیار
از عنایات خدا جای قرار
مهبط الطاف و لطف کردگار
چون بنا شم خائف ... شمار
...

حاجی بیت الحرم بود مستهام
کس نماند حد علم و فضل او
آستانش از پی طلاب بود
در مقام حل اشکال حاوی
ناگهان چون این جهان بی ثبات
دست حیرت بر زد محمدان با ...
رحلت او کش رحیل عالم ...
حیف گم شد از مدارس سرّ علم
زلزله بگرفت در جسم قمر
وقت شب بود از ربیع الاول ...
گشت حیران هر که بشنید این خبر
کل رحمت فرا رفت از زمین
بی سر و پا شد بسال رحلتش
صاحب تصنیف گم شد از جهان
هست ... از فتاوی های نغز
وسعت علم از جوابا تش عیان
بهر ترتیبش من ایما نمود
در دو جلد ... کردم منقسم
فکر کردم چون برای سال او
تا رسیش محفوظ ماند از ریا
سال طبعش هم ...
بعد از آن این جاید عصیان
مرا ... ذنوب ...

حافظ قرآن بهر شب تا سحر
جنت ... جناب کردگار
در میان هند کس ...
مرز با نش کرد کار ...
کرد رحلت جانب دار البقا
گشت دامن تا گریبان تار تار
اهل فن را رفت از دلها قرار
رحل ابرار لسیان شد قرار
او در راه گشت پس بی اختیار
سال الف و سه صد از ...
غلغله افتاد اندر روزگار
تا بسقف چرخ هفتم ناله دار
علم و فضل و نیز ... انتشار
هست تصنیفش ببالم یادگار
چون میان بحر ...
شوکت فضل از بیانش ...
بهر طبعش کرد جهد بی شمار
تا بزودی طبع گردد این نگار
با دل خرم ...
سال طبعش از ...
از هجوم فکر و رنج روزگار
نیز با شد این از رنج فشار
مبتدا ... لغفار ...

صفحه	مضمون استفتا
	ہ جواز قبول دعوتش شادی یا غمی اگر خالی از محرمات باشد
۲۹۱	جواب سوال دوم لزوم توبه واستغفار بر شخصیکه دعوت ہنود و بروز عیدشان یا دعوتش با وجود محرمات قبول کرد
ایضا	جواب سوال سوم جواز نوکری و خوردن طعام نزد شخصیکه مال حلالش غالب بر حرام باشد و عدم جواز بر عدم وی اگر وقت ملکیت تحقق تنخواه یا طعام از مال حلال
۲۹۳	جواب سوال چهارم قابل امامت کسیکه همیشه نماز ادا کند
ایضا	جواب سوال پنجم وجوب تیمم جنابت و وضو برای ادای نماز مجنبی راکه عاجز از غسل است نه از وضو
ایضا	جواب سوال ششم چنین پسر و زوجه که بظلم پدر و شوهر خود علیحده شدند و از اطاعت او محروم شدند اگر ابتداء زیادتی از جانب ایشان نباشد ماخوذ عند الله نمی شوند
ایضا	جواب سوال هفتم عدم ماخوذیت

صفحه	مضمون استفتا
	کسیکه پسر بی نمازی و غیر نصیحت پذیر را نزد خود جا دهد و بقدر طاقت نصیحت همیشه کند
ایضا	جواب سوال هشتم حرمت افیون و گانجا و مدک و تاڑی
ایضا	جواب سوال نهم تقدم عصبه بالغیر بوجه قرب و محجوبیت عصبه بنفسه
۲۹۴	اباحت نفس خواندن الوداع یا الفراق در خطبه آخر رمضان و ابتداع التزام و اہتمام این — و عدم ثبوت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر
۲۹۵	کسیکه در شفیع بودن آنحضرت صلعم شک اندازد یا معاند و ملحد یا بدعتی است و ماذونیت آنحضرت صلعم بشفاعت از قرآن و حدیث ثابت است
۲۹۶	عدم فرق میان خشک طعام ہنود و ترآن
ایضا	جواز خوردن طعام ہنود که باحتیاط تام پخته شده باشد
۲۹۷	ادا شدن تراویح قومیکه پس چنین حافظ ختم شنیدند که در عشره اولی

صفحه	مضمون استفتا
	یا ختم یس او قوم دیگر شنیده اند
ایضا	در لوبت احتراز از کفار در جلسه امور دنیوی محبت
٢٩٨	ثبوت دو رکعت نفل از دو تر از آنحضرت و عدم وجدان ثبوت آن بعد از ظهر و مغرب از ایشان صلعم و ثواب رسا دائمی آن بدون اعتقاد سنیت
٢٩٩	عدم ضرر از اسلام کسیکه چنین ظرف طعام و حقه را که مستعمل هنده ست استعمال کرد
ایضا	عدم جواز پرورده ن سگ مگر بضرورت معینه و عدم نزول ملائکه رحمت بوجه بودن او در مکان
٣٠١	جواز سود گرفتن از کفار نزد دار الحرب نزد ابو حنیفه رح و جواز نکاح برادر حقیقی زید با دختر زنیکه مادر رضاعی دختر زید و زوجه برادر سامد نزاد او است
ایضا	استفتا در دفع تعارض میان حدیثی که مجوز دادن است قبل از طلوع و بعد از فرض و احادیثی که مانع از و است
٣٠٢	تشدم تا بیداری شیم هر ترن از تا بیداری والدین و ان مخالف را به نصیحت و زجر و ترک کلام

صفحه	مضمون استفتا
٣٠٣	و مباحث و صرف عمل الترتیب تنبیه کند
٣٠٤	فرضیت شنیدن قرآن شریف بر سامعین و بر تقدیر مشغولیت ایشان بکاری باید که قاری آهسته بخواند
ایضا	در تعریف مصر
٣٠٥	نصیحت شوهر زنی را که نماز هیچگاه نمیگذارد لازم و دائمی ست و زجر و ترک همخوابی و ضرب خفیف و طلاق جائز است
٣٠٦	عدم تقسیم میراث شخصیکه بعد شصت سال مفقود الخبر شد مگر بعد بست سال دیگر و اندرین میعاد حفظ مال او وکیل دائمی و یا شخص مقرر کرده حاکم باشد
ایضا	ممنوعیت خضاب برنگ سیاه و نص وجواز او در صورت عدم او
٣٠٧	عدم جواز خوردن ساخته بدون اجازت مالک او
٣٠٨	اگر کسی رشته ن هنده بسبب هبه نمودن تمام مال خود چنین شخص را که وارث شرعی او نیست با وجود موجودیت دیگر وارثان او
ایضا	حرمت چرانی شیر و اختلاف در استعمال او و دوا او در عدم جواز نماز بغیر شستن او

صفحه	مضمون استفتا
۳۰۸	درحکم اعتبار رویت هلال ذی الحجه کلکته در دیگر و در تعیین مسافت درمیان این هر دو بلد و در تعیین مسافتیکه بوی اختلاف مطالع میشود
۳۱۱	حرمت ضرب آمین بالجهر گو و عدم تخلل در بازده ان قبه باذن عام بودن مسجد بمجرد این فعل
ایضا	لزوم توبه برکسیکه آمین بالجهر گو را زدو کسیکه آمین بالسر گو را ملامت کرد
۳۱۲	جواز زیادتی ثمن بسبب اجل و عبارت صلح هدایه مخالف عبارات منقوله نیست
۳۱۳	جواز استعمال پارچه که رنگهای لفته زده منقش است بدون شرط
۳۱۴	وقوع سه طلاق بر هنده وقتیکه زوجش سه بار لفظ طلاق اداکرد و عدم جواز نکاحش بوی بدون تحلیل
ایضا	عدم ثبوت حرمت بسبب رضاعتیکه بعد از دو سال باشد و عدم ثبوت چنین رضاعت
۳۱۵	عدم اصلیت چنین دو سجده که بعد نماز وتر کرده می شوند و موضوعیت حدیث حضرت فاطمه رضی الله عنها در وی
۳۱۶	نزول آیه الیوم اکملت الخ در حجة الوداع

صفحه	مضمون استفتا
	بمقام غدر خم نازل شد و درحکم غدیر و عدم علاقه این آیت و آیه یا ایها الرسول بلغ الخ با امامت حضرت علی رض و عدم ذکر خلافت ایشان در قصه من کنت مولاه الخ
۳۱۸	عدم جواز نکاح زید با مرتضعه هنده وقتیکه زید از هنده زنا کرد
۳۱۹	حرمت زوجه شخصیکه مادر زوجه را بحالت شهوت لمس کرد بران شخص
۳۲۰	ترجیح گواهان عمرو که مدعی حدوث دروازه زید که مرورش در زمین عمرو است بر گواهان زید که مدعی قدم اوست
۳۲۴	صحت نماز عید یکه تعین یافت بفتوی مفتیکه شهادت رویت هلال بتاریخ بست و نهم از دو شخص مسافر ثقه قبول کرد با وجود عدم رویت او در ان تاریخ در شهر و عدم خروج آن مفتی از حنفیت
ایضا	عدم جواز وقف مالیکه مالکش واقف نیست
ایضا	عدم جواز وقف مشاع مشترک محتمل القسمة
۳۲۵	عدم جواز تغییر قاضی و حاکم متولی را که واقف بشرط عدم تغیر ایشان از وی قضا کرد و وقتیکه خیانتش ثابت شود

صفحه	مضمون استفتا
۳۴۴	اشتغال اشعار فارسیه با اقتداء برائمه اربعه
۳۴۴	انعقاد نکاح صغیر و صغیره بگفتن ولی هر دو دادم و پذیرفتم و عدم جواز نکاح پدر صغیر با منکوحه آن پسر
۳۴۵	جواز نماز کسیکه در دری مقتدی با سقف و امام زیر آن باشد
ایضا	زیادت لفظ و برکاته در تسلیم صلوة مختار و حسن است و حکم ابتداع وی غیر معتبر است
۳۴۶	حرمت نکاح بحالت عدت و لزوم چنین توبه بر مرتکب این گناه کبیره که مماثل توبه دیگر گناهای کبیره است و حرمت شرکت در مجلس این نکاح و خواندن او
۳۴۷	استفتا در دو سوال اول متعلق بتوکیل زید عمرو را برای خریدن کنیز و دوم متعلق بخریدن عمرو عقار را بنام خود بقصد تمتع زید بثمن زید
۳۴۹	در حکم کسیکه علما را دشنام میدهد
۳۵۰	در حکم نماز قومیکه اقتدا کرده در تراویح با دیگری بعد تحقیق پس شخصیکه بمسجد دیگر عشا و تراویح و وتر خواند
۳۵۳	احتراز از قول یا شیخ عبد القادر شیئا لله لازم و واجب است
۳۵۴	در طلب دلیل شرعی بر طهارت خریکه در کان نمک افتاده و نمک شد و در روغنیکه در چاه افتاده انگشت شده و در طلب فرق در صورت و در نجس

صفحه	مضمون استفتا
	قطره شراب یا بول در چاه افتاد که حکم نجاست شدید
۳۵۵	نماز کسیکه در هر رکعت فرائض بعد فاتحه ضم سوره یا بعض ضم قل هو الله میخواند درست است بلا کراهت
۳۵۶	عدم کراهت در ادای سنت فجر بعد فرض و قبل طلوع آفتاب
ایضا	نزد بعضی صرف التحیات خواند در قعده متوسطه در نفل و نزد بعضی مع درود
۳۵۷	حکم مسجد داشتن جمیع اجزاء مسجد و عدم جواز اخراج جزئی از مسجد
ایضا	در حکم تشبیه عبارت مطوله مشتمله بر انشاء الله تعالی بمنه بر دو شیطان
۳۶۰	قید اللاتی فی حجورکم اتفاقی ست نزد جمهور و عدم جواز گفتن گمراه داود ظاهری را بمخالفت او از مذکور و عدم جواز کلمه ناملائم گفتن جمهور و داود ظاهری را که مخالفت ائمه اربعه در مسئله نموده اند
۳۶۱	ذکر حرمت موطوئه خسر که سوای ام زوجه است در کتب معتبره حنفیه نیست و عدم وجدان دلیل شرعی بر حرمتش
ایضا	دلالت عبارت نهر فائق بر لزوم اعاده چنین نماز مقتدی که در وی سهو از و واقع شده و دلالت حدیث بر سجود سهو

صفحه	مضمون استفتا
٣٩٥	در زیارت موی مبارک نبوی ﷺ و شرکت محفل زیارت آن که از امور ممنوعه خالی نیست و اول بغیر اسناد منسوب بآنحضرت است
٣٩٨	عدم جواز استعمال زیورات که بهنگام رفتار ازان آواز برمی آیند و ختان اجیر مشترک بمذهب امام اعظم رح و عدم ضمان نزد صاحبین
٣٩٩	فتوی در حدیث را برطلاق بنه این کلمه موجب ارتداد و باعث کفر است و ارتداد موجب فسخ نکاح
٤٠٠	عدم جواز نکاح پسر پسر با دختر دختر بوقت ثبوت حرمت رضاعت
٤٠١	در کیفیت اختلاف صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین علیهم الرضوان در اکثر مسائل شرعیه و رخصت در عدم صحت اقتدا حنفی بمالکی و حنبلی و شافعی
٤٠٨	جواز تعدد نماز عیدین مطلقا در یک موضع یا در دو موضع
٤٠٩	ادای نماز ظهر بعد نماز جمعه احتیاطا جائز است نه بنابرین که جمعه فرض یا جائز نیست و نماز ظهر بعد جمعه فرض است
٤١١	حقیقت مسالک ثالث یعنی معلوم المعنی متشابه الکیفیت منجمله مسالک چند در باب آیات صفات
٤١٣	لزوم اعادهٔ نماز فجر و عشاء و وتر به نیت قضا بعد غسل در حالت مشاهدهٔ اثر منی بر پارچه

صفحه	مضمون استفتا
	و عدم تذکر احتلام و احتمال درین که این از احتلام شب گذشته است یا از پیشتر
ایضا	جواز تجارت تنباکو خوردنی و نوشیدنی بغرض تحصیل منفعت و فراغت معاش
٤١٤	مغایرت نماز وتر که وقتش بعد صلوة عشا تا طلوع صبح است و در وجوب و سنیت و غیره اش اختلاف است و واقع است با نماز تهجد و اشتراک آن هر دو در اطلاق
٤١٨	در شبهائیکه آنحضرت ﷺ دران تراویح بجماعت ادا کرده اند ادا کردن نماز تهجد علیحده از آنحضرت مروی نیست
٤١٩	بعد ادای تراویح و وتر باول شب ادای تهجد بآخر شب مخالف سنت نباشد بلکه از آنحضور صلی الله علیه وسلم و صحابه رض بثبوت رسیده
ایضا	نماز وتر به سه رکعت بسه طور منقول است یکی بفصل سلام مابین رکعتین و رکعت ثالثه دوم هر سه رکعت بیک تشهد در آخر سوم بدو قعده و یک سلام همچو نماز مغرب لکن بطریقین اولین باسانید معتبره از آنحضرت ﷺ مروی و بطریق ثالث از آنجناب بسند غیر معتبر و از صحابه باسانید معتبره

صفحه	مضمون استفتا
۴۷۳	ایضا در سادس وجوب تقلید ائمه مجتهدین در مسائل اجتهادیه عند المجیب
"	ایضا در سابع ثواب درود شریف و قرآن مجید و صدقه وغیره موافق عقائد اهل سنت والجماعت حنفیه [illegible]
۴۷۴	ایضا ثامن [illegible] مولد شریف [illegible] مرجه [illegible] منع نیست و قیام بر وقت ذکر ولادت [illegible]
۴۷۶	جواب سوال تاسع کرامات اولیا حق است و در بعد ممات حق یا باطل بودن تفصیلی دارد
۴۷۷	استفتا در باب دعوی
۴۷۷	ایضا
۴۷۸	عدم جواز صرف مال هنود به تعمیر معابد خاصه اهل اسلام مطلقا خواه بجبر باشد یا بطیب خاطر
۴۷۹	در صورت بودن مکان صرف بغرض نفع مسجد [illegible] آمدنی آن بآن صحن مسجد بالای سقف آن مکان جائز است والا نه
ایضا	در مسئله ایضا
۴۸۰	در حواله
۴۸۲	تصرف متولی مسجد در مکانات متعلقه مسجد ناجائز است

صفحه	مضمون استفتا
۴۸۴	در صورت عدم موجودگی زوجه بمجلس طلاق اگر زوج با موجودین گفته که زوجه منکوحه خود را که دختر فلان است طلاق میدهم و در تسمیه غلط کرده طلاق واقع نخواهد شد
۴۸۵	بر شیر خورنده اولاد مرضعه و زوج مرضعه از زوجه ثانی حرام میشود و در باب رضاعت برای ثبوت رضاعت شهادت دو مرد یا مردی با دو زن ضروری است و نکاح صغیره اگر پدر و مادرش کرده اند بعد بلوغ اختیار فسخ باقی نیست نزد حنفیه
۴۸۷	عند الضرورت عمل بر قول امام مالک و امام شافعی در بعض مسائل بشرط التزام جمیع شروط آن مسئله آن امام درست است و ازین لازم نباید که مدام در سائر مسائل تقلید آن امام کند و در مسئله مفقود بتقلید مالکیه و شافعیه بعد انقضای مدت چهار سال نکاح ثانی جائز است و نزد مالکیه بعد انقضاء مدت مذکوره عدت وفات لازم می آید
۴۸۸	نقل مکتوب مولوی خلیل احمد صاحب مشتمل بر استفسار چند امور
۴۹۱	جواب مکتوب بالا از مجمع علوم حضرت مولانا مولوی محمد عبد الحی صاحب مرحوم